۱۱

ترجمه

بحار الانوار

الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار

از محدث کبیر شیعه علامه محمد باقر مجلسی



ترجمه بحار الانوار

ترجمه بحارالانوار جلد 11: تاریخ پیامبران - 1

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ترجمه

بحار الانوار

جلد 11

تاریخ پیامبران - 1

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 11
مولف: علامه محمد باقر مجلسی
مترجم: گروه مترجمان
ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری
ص: 4

فهرست

ص: 6

آیات:

- قَالُواْ كُونُواْ هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُواْ قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * قُولُواْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالأسْبَاطِ وَمَا أُوتِىَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِىَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ * فَإِنْ آمَنُواْ بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِهِ فَقَدِ اهْتَدَواْ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا هُمْ فِى شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ(1).

{و [اهل کتاب] گفتند یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت یابید بگو نه بلکه [بر] آیین ابراهیم حق گرا [هستم] و وی از مشرکان نبود * بگویید ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده ایمان آورده ایم میان هیچ یک از ایشان فرق نمی گذاریم و در برابر او تسلیم هستیم * پس اگر آنان [هم] به آنچه شما بدان ایمان آورده اید ایمان آوردند قطعا هدایت شده اند ولی اگر روی برتافتند جز این نیست که سر ستیز [و جدایی] دارند و به زودی خداوند [شر] آنان را از تو کفایت خواهد کرد که او شنوای داناست. }

1- . بقره / 135- 137[1]

- أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَ-قَ وَيَعْقُوبَ وَالأسْبَاطَ كَانُواْ هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَادَةً عِندَهُ مِنَ اللّهِ وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.(1)

{یا می گویید ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط [دوازده گانه] یهودی یا نصرانی بوده اند بگو آیا شما بهتر می دانید یا خدا و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده دارد و خدا از آنچه می کنید غافل نیست}

- كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُواْ فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلاَّ الَّذِينَ أُوتُوهُ مِن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ لِمَا اخْتَلَفُواْ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللّهُ يَهْدِي مَن يَشَاء إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ.(2)

{مردم امتی یگانه بودند پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم دهنده برانگیخت و با آنان کتاب [خود] را بحق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود [هیچ کس] در آن اختلاف نکرد پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند به توفیق خویش به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند هدایت کرد و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند}

- تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ اللّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَ-كِنِ اخْتَلَفُواْ فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلُواْ وَلَ-كِنَّ اللّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ.(3)

1- . بقره/ 140
2- . بقره/ 213
3- . بقره/ 253

{برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم و اگر خدا می خواست کسانی که پس از آنان بودند بعد از آن [همه] دلایل روشن که برایشان آمد به کشتار یکدیگر نمی پرداختند ولی با هم اختلاف کردند پس بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند و اگر خدا می خواست با یکدیگر جنگ نمی کردند ولی خداوند آنچه را می خواهد انجام می دهد }

- إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.(1)

{به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است* فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست }

- قُلْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.(2)

{بگو به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و آنچه به موسی و عیسی و انبیای [دیگر] از جانب پروردگارشان داده شده گرویدیم و میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم و ما او را فرمانبرداریم }

- مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ اللّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَادًا لِّي مِن دُونِ اللّهِ وَلَ-كِن كُونُواْ رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ * وَلاَ يَأْمُرَكُمْ أَن تَتَّخِذُواْ الْمَلاَئِكَةَ وَالنِّبِيِّيْنَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُم بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ * وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّيْنَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُواْ

1- . آل عمران/ 33-34

2- . آل عمران/ 84

أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُواْ وَأَنَاْ مَعَكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ * فَمَن تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِکَ فَأُوْلَ-ئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.(1)

{هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد سپس او به مردم بگوید به جای خدا بندگان من باشید بلکه [باید بگوید] به سبب آنکه کتاب [آسمانی] تعلیم می دادید و از آن رو که درس می خواندید علمای دین باشید* و [نیز] شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید آیا پس از آنکه سر به فرمان [خدا] نهاده اید [باز] شما را به کفر وامی دارد* و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم سپس شما را فرستاده ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد البته به او ایمان بیاورید و حتما یاریش کنید آنگاه فرمود آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید گفتند آری اقرار کردیم فرمود پس گواه باشید و من با شما از گواهانم* پس کسانی که بعد از این [پیمان] روی برتابند آنان خود نافرمانانند.}

- إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْکَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإْسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا * وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْکَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْکَ وَكَلَّمَ اللّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا * رُّسُلاً مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا.(2)

{اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان [نیز] وحی نمودیم و به داوود زبور بخشیدیم* و پیامبرانی [را فرستادیم] که در حقیقت [ماجرای] آنان را قبلا بر تو حکایت نمودیم و پیامبرانی [را نیز برانگیخته ایم] که [سرگذشت] ایشان را بر تو بازگو نکرده ایم و خدا با موسی آشکارا سخن گفت * پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند تا برای مردم پس از [فرستادن] پیامبران در مقابل خدا [بهانه و] حجتی نباشد و خدا توانا و حکیم است}

1- . آل عمران/ 79- 82
2- . نساء/ 163- 165

- وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ كُلاًّ هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ * وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلاًّ فضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ * وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ * ذَلِکَ هُدَى اللّهِ يَهْدِی بِهِ مَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُواْ لَحَبِطَ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ * أُوْلَ-ئِکَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَ-ؤُلاء فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُواْ بِهَا بِكَافِرِينَ * أُوْلَ-ئِکَ الَّذِينَ هَدَى اللّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُل لاَّ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ.(1)

{نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم* و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند* و اسماعیل و یسع و یونس و لوط که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم* و از پدران و فرزندان و برادرانشان برخی را [بر جهانیان برتری دادیم] و آنان را برگزیدیم و به راه راست راهنمایی کردیم* این هدایت خداست که هر کس از بندگانش را بخواهد بدان هدایت می کند و اگر آنان شرک ورزیده بودند قطعا آن چه انجام می دادند از دستشان می رفت* آنان کسانی بودند که کتاب و داوری و نبوت بدیشان دادیم و اگر اینان [مشرکان] بدان کفر ورزند بی گمان گروهی [دیگر] را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند* اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است پس به هدایت آنان اقتدا کن بگو من از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی طلبم این [قرآن] جز تذکری برای جهانیان نیست }

- أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وِأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَ-كِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.(2)

{آیا گزارش [حال] کسانی که پیش از آنان بودند قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب م دی ن و شهرهای زیر و رو شده به ایشان نرسیده است

1- . انعام/ 84- 90

2- . توبه/ 70

پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند ولی آنان بر خود ستم روا می داشتند }

- حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّواْ أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُواْ جَاءهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّىَ مَن نَّشَاء وَلاَ يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ.(1)

{تا هنگامی که فرستادگان [ما] نومید شدند و [مردم] پنداشتند که به آنان واقعا دروغ گفته شده یاری ما به آنان رسید پس کسانی را که میخواستیم نجات یافتند و[لی] عذاب ما از گروه مجرمان برگشت ندارد. }

- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلاً مِّن قَبْلِکَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِىَ بِآيَهٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ.(2)

{و قطعا پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم و برای آنان زنان و فرزندانی قرار دادیم و هیچ پیامبری را نرسد که جز به اذن خدا معجزهای بیاورد برای هر زمانی کتابی است }

- وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللّهُ مَن يَشَاء وَيَهْدِى مَن يَشَاء وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.(3)

{و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان بیان کند پس خدا هر که را بخواهد بیراه میگذارد و هر که را بخواهد هدایت میکند و اوست ارجمند حکیم }

- أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لاَ يَعْلَمُهُمْ إِلاَّ اللّهُ جَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّواْ أَيْدِيَهُمْ فِى أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُواْ إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ وَإِنَّا لَفِى شَکٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ * قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِى اللّهِ شَکٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَـ-مًّى قَالُواْ إِنْ أَنتُمْ إِلاَّ بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَآؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ * قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلاَّ بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَ-كِنَّ اللّهَ يَمُنُّ عَلَى مَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ وَمَا

1- . یوسف/ 110
2- . رعد/ 38

3- . ابراهيم/ 4

كَانَ لَنَا أَن نَّأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ وَعلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ * وَمَا لَنَا أَلاَّ نَتَوَكَّلَ عَلَى اللّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ * وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُواْ لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّ-كُم مِّنْ أَرْضِنَآ أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنَا فَأَوْحَی إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ * وَلَنُسْكِنَنَّ-كُمُ الأَرْضَ مِن بَعْدِهِمْ ذَلِکَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِی وَخَافَ وَعِيدِ * وَاسْتَفْتَحُواْ وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ.(1)

{آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند قوم نوح و عاد و ثمود و آنانکه بعد از ایشان بودند [و] کسی جز خدا از آنان آگاهی ندارد به شما نرسیده است فرستادگانشان دلایل آشکار برایشان آوردند ولی آنان دستهایشان را [به نشانه اعتراض] بر دهانهایشان نهادند و گفتند ما به آنچه شما بدان ماموریت دارید کافریم و از آنچه ما را بدان میخوانید سخت در شکیم* پیامبرانشان گفتند مگر در باره خدا پدید آورنده آسمانها و زمین تردیدی هست او شما را دعوت میکند تا پارهای از گناهانتان را بر شما ببخشاید و تا زمان معینی شما را مهلت دهد گفتند شما جز بشری مانند ما نیستید میخواهید ما را از آنچه پدرانمان میپرستیدند باز دارید پس برای ما حجتی آشکار بیاورید* پیامبرانشان به آنان گفتند ما جز بشری مثل شما نیستیم ولی خدا بر هر یک از بندگانش که بخواهد منت مینهد و ما را نرسد که جز به اذن خدا برای شما حجتی بیاوریم و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند* و چرا بر خدا توکل نکنیم و حال آنکه ما را به راههایمان رهبری کرده است و البته ما بر آزاری که به ما رساندید شکیبایی خواهیم کرد و توکل کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند* و کسانی که کافر شدند به پیامبرانشان گفتند شما را از سرزمین خودمان بیرون خواهیم کرد مگر اینکه به کیش ما بازگردید پس پروردگارشان به آنان وحی کرد که حتما ستمگران را هلاک خواهیم کرد* و قطعا شما را پس از ایشان در آن سرزمین سکونت خواهیم داد این برای کسی است که از ایستادن [در محشر به هنگام حساب] در پیشگاه من بترسد و از تهدیدم بیم داشته باشد* و [پیامبران از خدا] گشایش خواستند و [سرانجام] هر زورگوی لجوجی نومید شد.}

1- . ابراهیم/ 9- 15

- وَمَا أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَهٍ إِلاَّ وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ * مَّا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ.(1)

{و هيچ شهرى را هلاک نکرديم مگر اينکه براى آن اجلى معين بود* هيچ امتى از اجل خويش نه پيش مى افتد و نه پس مى ماند}

- إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ * وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ فِى شِيَعِ الأَوَّلِينَ.(2)

{بى ترديد ما اين قرآن را به تدريج نازل کرده ايم و قطعا نگهبان آن خواهيم بود* و به يقين پيش از تو [نيز] در گروههاى پيشينيان [پيامبرانى] فرستاديم}

- وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ إِلاَّ رِجَالاً نُّوحِى إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ * بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ.(3)

{و پيش از تو [هم] جز مردانى که بديشان وحى ميکرديم گسيل نداشتيم پس اگر نميدانيد از پژوهندگان کتابهاى آسمانى جويا شويد* [زيرا آنان را] با دلايل آشکار و نوشته ها [فرستاديم]. }

- وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ.(4)

{و در حقيقت بعضى از انبيا را بر بعضى برترى بخشيديم}

- وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ.(5)

{و پيامبران [خود] را جز بشارت دهنده و بيم رسان گسيل نمى داريم}

- أُوْلَئِکَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَّهِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَّهِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَن خَرُّوا سُجَّداً وَبُكِيّاً * فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاهَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً.(6)

1- . حجر/ 4- 5

2- . حجر/ 9- 10
3- . نحل/ 43- 44
4- . اسرا/ 55
5- . کهف/ 56
6- . مریم/ 58- 59

{آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشت از فرزندان آدم بودند و از کسانی که همراه نوح [بر کشتی] سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که [آنان را] هدایت نمودیم و برگزیدیم [و] هر گاه آیات [خدای] رحمان بر ایشان خوانده میشد سجدهکنان و گریان به خاک میافتادند* آنگاه پس از آنان جانشینانی به جای ماندند که نماز را تباه ساخته و از هوسها پیروی کردند و به زودی [سزای] گمراهی [خود] را خواهند دید}

- مَا آمَنَتْ قَبْلَهُم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ * وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلاَّ رِجَالاً نُّوحِی إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ * وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ * ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنجَيْنَاهُمْ وَمَن نَّشَاء وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ.(1)

{قبل از آنان [نیز مردم] هیچ شهری که آن را نابود کردیم [به آیات ما] ایمان نیاوردند پس آیا اینان [به معجزه] ایمان می آورند* و پیش از تو [نیز] جز مردانی را که به آنان وحی می کردیم گسیل نداشتیم اگر نمی دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی بپرسید* و ایشان را جسدی که غذا نخورند قرار ندادیم و جاویدان [هم] نبودند* سپس وعده [خود] به آنان را راست گردانیدیم و آنها و هر که را خواستیم نجات دادیم و افراطکاران را به هلاکت رسانیدیم.}

- وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ * وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ * وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ * فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِیَ ظَالِمَةٌ فَهِیَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ.(2)

{و اگر تو را تکذیب کنند قطعا پیش از آنان قوم نوح و عاد و ثمود [نیز] به تکذیب پرداختند* و [نیز] قوم ابراهیم و قوم لوط* و [همچنین] اهل مدین و موسی تکذیب شد پس کافران را مهلت دادم سپس [گریبان] آنها را گرفتم بنگر عذاب من چگونه بود* و چه بسیار شهرها را که ستمکار بودند هلاکشان کردیم و [اینک] آن

1- . انبیا/ 6- 9

2- . حج/ 42- 45

[شهرها] سقفهایش فرو ریخته است و [چه بسیار] چاههای متروک و کوشکهای افراشته را}

- یَا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّی بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ * وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّکُمْ فَاتَّقُونِ * فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَیْنَهُمْ زُبُرًا کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ.(1)

{ای پیامبران از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید که من به آنچه انجام می دهید دانایم* و در حقیقت این امت شماست که امتی یگانه است و من پروردگار شمایم پس از من پروا دارید* تا کار [دین]شان را میان خود قطعه قطعه کردند [و] دسته دسته شدند هر دسته ای به آنچه نزدشان بود دل خوش کردند}

- وَما أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ مِنَ الْمُرْسَلِینَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَیَأْکُلُونَ الطَّعَامَ وَیَمْشُونَ فِی الْأَسْوَاقِ.(2)

{و پیش از تو پیامبران [خود] را نفرستادیم جز اینکه آنان [نیز] غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند}

خداوند فرمود: وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَی الْکِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِیرًا * فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَی الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِیرًا * وَقَوْمَ نُوحٍ لَّمَّا کَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آیَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِینَ عَذَابًا أَلِیمًا * وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَیْنَ ذَلِکَ کَثِیرًا * وَکُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَکُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِیرًا * وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَی الْقَرْیَهِ الَّتِی أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ یَکُونُوا یَرَوْنَهَا بَلْ کَانُوا لَا یَرْجُونَ نُشُورًا.(3)

{و به یقین [ما] به موسی کتاب [آسمانی] عطا کردیم و برادرش هارون را همراه او دستیار[ش] گردانیدیم* پس گفتیم هر دو به سوی قومی که نشانه های ما را به دروغ گرفتند بروید پس[ما] آنان را به سختی هلاک نمودیم* و قوم نوح را آنگاه که پیامبران [خدا] را تکذیب کردند غرقشان ساختیم و آنان را برای [همه] مردم

1- . مؤمنون/ 51- 53

2- . فرقان/ 20
3- . فرقان/ 35- 40

عبرتی گردانیدیم و برای ستمکاران عذابی پر درد آماده کرده ایم* و [نیز] عادیان و ثمودیان و اصحاب ر س و نسلهای بسیاری میان این [جماعتها] را [هلاک کردیم]* و برای همه آنان مثلها زدیم و همه را زیر و ز ب ر کردیم* و قطعا بر شهری که باران بلا بر آن بارانده شد گذشته اند مگر آن را ندیده اند [چرا] ولی امید به زنده شدن ندارند}

- وَإِن تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ. (1)

{و اگر تکذیب کنید قطعا امتهای پیش از شما [هم] تکذیب کردند و بر پیامبر [خدا] جز ابلاغ آشکار [وظیفه ای] نیست}

خداوند فرمود: وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَد تَّبَيَّنَ لَكُم مِّن مَّسَاكِنِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ * وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءهُم مُّوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِی الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ * فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ. (2)

{و عاد و ثمود را [نیز هلاک نمودیم] قطعا [فرجام آنان] از سراهایشان بر شما آشکار گردیده است و شیطان کارهایشان را در نظرشان بیاراست و از راه بازشان داشت با آنکه [در کار دنیا] بینا بودند* و قارون و فرعون و هامان را [هم هلاک کردیم] و به راستی موسی برای آنان دلایل آشکار آورد و[لی آنها] در آن سرزمین سرکشی نمودند و [با این همه بر ما] پیشی نجستند* و هر یک [از ایشان] را به گناهش گرفتار [عذاب] کردیم از آنان کسانی بودند که بر [سر] ایشان بادی همراه با شن فرو فرستادیم و از آنان کسانی بودند که فریاد [مرگبار] آنها را فرو گرفت و برخی از آنان را در زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم و [این] خدا نبود که بر ایشان ستم کرد بلکه خودشان بر خود ستم می کردند.}

- أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ

1- . عنکبوت/ 18
2- . عنکبوت/ 38- 40

اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُوا السُّوأَى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤُون.(1)

{آیا در زمین نگردیده اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بوده است آنها بس نیرومندتر از ایشان بودند و زمین را زیر و رو کردند و بیش از آنچه آنها آبادش کردند آن را آباد ساختند و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند بنابراین خدا بر آن نبود که بر ایشان ستم کند لیکن خودشان بر خود ستم می کردند* آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می گرفتند}

- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ رُسُلاً إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَانتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ.(2)

{و در حقیقت پیش از تو فرستادگانی به سوی قومشان گسیل داشتیم پس دلایل آشکار برایشان آوردند و از کسانی که مرتکب جرم شدند انتقام گرفتیم و یاری کردن مؤمنان بر ما فرض است}

- وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنکَ وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا.(3)

{و [یاد کن] هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از [همه] آنان پیمانی استوار گرفتیم}

- وَإِن يُكَذِّبُوکَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِکَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ.(4)

{و اگر تو را تکذیب کنند قطعا پیش از تو [هم] فرستادگانی تکذیب شدند و [همه] کارها به سوی خدا بازگردانیده می شود}

1- . روم/ 9- 10
2- . روم/ 47
3- . احزاب/ 7
4- . فاطر/ 4

خداوند فرمود: وَإِن مِّنْ أُمَّهٍ إِلَّا خلَا فِيهَا نَذِيرٌ * وَإِن يُكَذِّبُوکَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ * ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ.(1)

{و هيچ امتی نبوده مگر اينكه در آن هشداردهنده ای گذشته است* و اگر تو را تكذيب كنند قطعا كسانی كه پيش از آنها بودند [نيز] به تكذيب پرداختند پيامبرانشان دلايل آشكار و نوشته ها و كتاب روشن برای آنان آوردند* آنگاه كسانی را كه كافر شده بودند فرو گرفتم پس چگونه بود كيفر من }

- يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلاَّ كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُون * أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنْ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لاَ يَرْجِعُونَ.(2)

{دريغا بر اين بندگان هيچ فرستاده ای بر آنان نيامد مگر آنكه او را ريشخند می كردند* مگر نديده اند كه چه بسيار نسلها را پيش از آنان هلاک گردانيديم كه ديگر آنها به سويشان بازنمی گردند }

- وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ * وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِم مُّنذِرِينَ * فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَهُ الْمُنذَرِينَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ.(3)

{و قطعا پيش از آنها بيشتر پيشينيان به گمراهی افتادند* و حال آنكه مسلما در ميانشان هشداردهندگانی فرستاديم* پس ببين فرجام هشدارداده شدگان چگونه بود* به استثنای بندگان پاكدل خدا }

- وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ * وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ.(4)

{و قطعا فرمان ما در باره بندگان فرستاده ما از پيش [چنين] رفته است * كه آنان [بر دشمنان خودشان] حتما پيروز خواهند شد * و سپاه ما هرآينه غالب آيندگانند }

1- . فاطر/ 24- 26
2- . يس/ 30- 31
3- . صافات/ 71- 74

4- . صافات/ 171- 173

- وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ.(1)

{و درود بر فرستادگان }

- كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ.(2)

{چه بسيار نسلها كه پيش از ايشان هلاک كرديم كه [ما را] به فرياد خواندند و[لى] ديگر مجال گريز نبود }

- كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ * وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الأَيْكَهِ أُوْلَئِکَ الْأَحْزَابُ * إِن كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ.(3)

{پيش از ايشان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب [عمارت و] خرگاهها تكذيب كردند* و ثمود و قوم لوط و اصحاب ايكه [نيز به تكذيب پرداختند] آنها دسته هاى مخالف بودند* هيچ كدام نبودند كه پيامبران [ما] را تكذيب نكنند پس عقوبت [من بر آنان] سزاوار آمد }

- كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِن بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّهٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ.(4)

{پيش از اينان قوم نوح و بعد از آنان دسته هاى مخالف [ديگر] به تكذيب پرداختند و هر امتى آهنگ فرستاده خود را كردند تا او را بگيرند و به[وسيله] باطل جدال نمودند تا حقيقت را با آن پايمال كنند پس آنان را فروگرفتم آيا چگونه بود كيفر من }

خداوند فرمود: أَوَ لَمْ يَسِيرُوا فِى الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَهُ الَّذِينَ كَانُوا مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّهً وَآثَارًا فِى الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُم

1- . صافات/ 181
2- . ص/ 3
3- . ص/ 12- 14
4- . مؤمن/ 5

مِّنَ اللَّهِ مِن وَاقٍ * ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ کَانَت تَّأْتِیهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَیِّنَاتِ فَکَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِیٌّ شَدِیدُ الْعِقَابِ.(1)

{آیا در زمین نگردیده اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنها [زیسته]اند چگونه بوده است آنها از ایشان نیرومندتر [بوده] و آثار [پایدارتری] در روی زمین [از خود باقی گذاشتند] با این همه خدا آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد و در برابر خدا حمایتگری نداشتند* این [کیفر] از آن روی بود که پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان می آوردند ولی [آنها] انکار می کردند پس خدا [گریبان] آنها را گرفت زیرا او نیرومند سخت کیفر است }

- إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهَادُ.(2)

{در حقیقت ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند در زندگی دنیا و روزی که گواهان برپای می ایستند قطعا یاری می کنیم }

- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلاً مِّن قَبْلِکَ مِنْهُم مَّن قَصَصْنَا عَلَیْکَ وَمِنْهُم مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَیْکَ وَمَا کَانَ لِرَسُولٍ أَنْ یَأْتِیَ بِآیَهٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاء أَمْرُ اللَّهِ قُضِیَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِکَ الْمُبْطِلُونَ.(3)

{و مسلما پیش از تو فرستادگانی را روانه کردیم برخی از آنان را [ماجرایشان را] بر تو حکایت کرده ایم و برخی از ایشان را بر تو حکایت نکرده ایم و هیچ فرستاده ای را نرسد که بی اجازه خدا نشانه ای بیاورد پس چون فرمان خدا برسد به حق داوری می شود و آنجاست که باطل کاران زیان می کنند }

- أَفَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ کَانُوا أَکْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّهً وَآثَارًا فِی الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُم مَّا کَانُوا یَکْسِبُونَ * فَلَمَّا جَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَیِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِندَهُم مِّنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِم مَّا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُون * فَلَمَّا

1- . مؤمن/ 21- 22
2- . مؤمن/ 51
3- . مؤمن/ 78

رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَکُ يَنفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ فِی عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِکَ الْكَافِرُونَ.(1)

{آیا در زمین نگشته اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بوده است [آنها به مراتب از حیث تعداد] بیشتر از آنان و [از حیث] نیرو و آثار در روی زمین استوارتر بودند و[لی] آنچه به دست می آوردند به حالشان سودی نبخشید* و چون پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند به آن چیز [مختصری] از دانش که نزدشان بود خرسند شدند و [سرانجام] آنچه به ریشخند می گرفتند آنان را فروگرفت* پس چون سختی [عذاب] ما را دیدند گفتند فقط به خدا ایمان آوردیم و بدانچه با او شریک می گردانیدیم کافریم* [ولی] هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند دیگر ایمانشان برای آنها سودی نداد نت خداست که از [دیرباز] در باره بندگانش چنین جاری شده و آنجاست که ناباوران زیان کرده اند. }

- شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِی أَوْحَيْنَا إِلَيْکَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ.(2)

{از [احکام] دین آنچه را که به نوح در باره آن سفارش کرد برای شما تشریع کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که در باره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه اندازی مکنید. }

- وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَاء حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِیَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاء إِنَّهُ عَلِیٌّ حَكِيمٌ.(3)

{و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید آری اوست بلندمرتبه سنجیده کار}

- كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ * وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ * وَأَصْحَابُ الْأَيْكَهِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ.(4)

ص: 22

1- . مؤمن/ 82- 85
2- . حمعسق/ 13
3- . حمعسق/ 51
4- . ق/ 12- 14

{پیش از ایشان قوم نوح و اصحاب رس و ثمود* و عاد و فرعون و برادران لوط* و بیشه نشینان و قوم تبع به تکذیب پرداختند همگی فرستادگان [ما] را به دروغ گرفتند و [در نتیجه] تهدید [من] واجب آمد}

- وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى * وَثَمُودَ فَمَا أَبْقَى * وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَى * وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى * فَغَشَّاهَا مَا غَشَّى.(1)

{و هم اوست که عادیان قدیم را هلاک کرد* و ثمود را [نیز هلاک کرد] و [کسی را] باقی نگذاشت* و پیشتر [از همه آنها] قوم نوح را زیرا که آنان ستمگرتر و سرکش تر بودند* و شهرها[ی س دوم و عاموره] را فرو افکند* پوشاند بر آن [دو شهر از باران گوگردی] آنچه را پوشاند.}

- لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ.(2)

{ به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند}

- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِی ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُم مُّهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ* ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ.(3)

{و در حقیقت نوح و ابراهیم را فرستادیم و در میان فرزندان آن دو نبوت و کتاب را قرار دادیم از آنها [برخی] راه یاب [شدند] [ولی] بسیاری از آنان بدکار بودند* آنگاه به دنبال آنان پیامبران خود را پی درپی آوردیم و عیسی پسر مریم را در پی [آنان] آوردیم.}

- كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِی إِنَّ اللَّهَ قَوِیٌّ عَزِيزٌ.(4)

ص: 23

1- . نجم/ 50- 54
2- . حدید/ 25
3- . حدید/ 26- 27
4- . مجادله/ 21

{خدا مقرر کرده است که حتما من و فرستادگانم چیره خواهیم گردید آری خدا نیرومند شکست ناپذیر است. }

- وَجَاء فِرْعَوْنُ وَمَن قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَهِ * فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَهً رَّابِيَهً.(1)

{و فرعون و کسانی که پیش از او بودند و [مردم] شهرهای سرنگون شده [سدوم و عاموره] مرتکب خطا شدند* و از امر فرستاده پروردگارشان سرپیچی کردند و [خدا هم] آنان را به گرفتنی سخت فرو گرفت. }

- عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَي غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُکُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى کُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا.(2)

{دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند* جز پیامبری را که از او خشنود باشد که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت* تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خود را رسانیده اند و [خدا] بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است }

- هَلْ أَتَاکَ حَدِيثُ الْجُنُودِ * فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ.(3)

{آیا حدیث [آن] سپاهیان* فرعون و ثمود بر تو آمد }

- أَلَمْ تَرَ کَيْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعَادٍ * إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِی لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلَادِ * وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ * وَفِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ طَغَوْا فِی الْبِلَادِ * فَأَکْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّکَ سَوْطَ عَذَابٍ.(4)

{مگر ندانسته ای که پروردگارت با عاد چه کرد* با عمارات ستون دار ارم* که مانندش در شهرها ساخته نشده بود* و با ثمود همانان که در دره تخته سنگها

1- . حاقه/ 9- 10
2- . جن/ 26- 28

3- . بروج/ 17- 18
4- . فجر/ 6- 13

را می بریدند* و با فرعون صاحب خرگاه ها [و بناهای بلند]* همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند* و در آنها بسیار تبهکاری کردند* [تا آنکه] پروردگارت بر سر آنان تازیانه عذاب را فرونواخت. }

تفسیر:

طبرسی رحمهٔ الله علیه در خصوص آیه «و قالوا کونوا هوداً: و گفتند هود باشید» گفته است: یعنی یهود گفتند شما از هود باشید و نصاری گفتند نصاری باشید. «بل ملهٔ ابراهیم: بلکه دین ابراهیم» یعنی بلکه از دین ابراهیم تبعیت می کنیم. «والاسباط» منظور یوسف و برادرانش از فرزندان یعقوب هستند که از هر یک از آنها جمعی از مردم متولد شده و اسباط نامیده میشوند. نام این دوازده تن از فرزندان یعقوب اینگونه ذکر شده است: یوسف، ابن یامین، روبیل، یهودا، شمعون، لاوی، دون، قهاب، یشجر، تفتالی، حاد، أسر.

بسیاری از مفسران گفته اند: آنها پیامبر بودند. اما به اقتضای مذهب ما تمامی آنها پیامبر نبودند؛ چرا که به علت آنچه در مورد یوسف مرتکب شدند از عصمت برخوردار نیستند. و آیه «ما أنزل إلیهم: آنچه بر آنان نازل شد» نیز بر پیامبر بودن آنان دلالت نمی کند؛ چون این نازل کردن جایز است که بر برخی از آنان صورت گرفته باشد و ممکن است شبیه آیه «و ما أنزل إلینا: آنچه بر ما نازل شد» باشد که اگر چه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است اما چون مسلمانان نیز در خصوص آن مأمور و مسؤول بودند انزال به آنان نیز نسبت داده شده است.

امام باقر علیه السلام میفرماید: به ایشان گفتم: آیا فرزندان یعقوب پیامبر بودند؟ فرمود: خیر، ولی از فرزندان انبیا بوده و در سعادت، دنیا را ترک گفتند چرا که توبه کرده و آنچه انجام داده بودند را به یاد آوردند. «لا نفرق بین أحد منهم: بین هیچ یک از آنان تفاوت قائل نیستیم» یعنی به برخی ایمان آوریم و به برخی کفر بورزیم، درست مانند آنچه یهود و نصاری انجام دادند. «و نحن له: و ما برای او» یعنی برای آنچه که اکنون ذکر شد و یا برای خدا. «مسلمون» یعنی فرمانبرداران و

اطاعت کنندگان از بندگی خداوند. «فی شقاق» یعنی در اختلاف. نزدیک به همین مضمون حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرموده: در کفر؛ و همچنین گفته شده در مبارزه و نزاع. «فسیکفیکهم الله: پس خداوند ایشان را کفایت خواهد کرد» یعنی به پیروزی وعده داده است که این نیز از معجزات پیامبر ما صلی الله علیه و آله به شمار می آید.(1)

«مردم امت واحد بودند» یعنی دارای امت واحد، أهل ملت واحد، و در مورد اینکه آن ها به چه دینی بوده اند اختلاف نظر وجود دارد. گفته شده است: آن ها کافر بودند. حسن نیز گفته است: آن ها کافران مدت زمان بین آدم و نوح هستند. و برخی معتقدند کافران زمان بعد از نوح تا زمانی که خداوند ابراهیم و پیامبران بعد از او را بر انگیخت. در قولی دیگر آمده که قبل از بعثت پیامبران بوده که این قول صحیح نیست.

اگر گفته شود: چگونه امکان دارد که تمام مردم کافر باشند در حالی که جایز نیست زمین خالی از حجت باشد؟ در جواب می گوییم: ممکن است که حق در آنجا، نزد یک نفر یا گروه اندکی بوده که به علت ترس و تقیه از اظهار دین خود داری کردهاند و به همین علت به شمار نیامدهاند. برخی دیگر گفته اند: آنها بر حق بوده اند. ابن عباس معتقد است که آنان در مدت زمان ما بین آدم و نوح بر شریعتی از حق بوده ولی پس از آن زمان دچار اختلاف شده اند. همچنین گفته شده است : آنان اهل کشتی نوح هستند که در این صورت تقدیر آیه این گونه است: کانوا أمهْ واحدهْ فاختلفوا و بعث الله النبیین (امت واحدی بودند وسپس پراکنده شدند و پس از آن خداوند پیامبران را مبعوث گردانید). مجاهد معتقد است : منظور از آن آدم است که بر حق بوده و پیشوای فرزندان خود بود. پس از او نیز خداوند پیامبران را از فرزندان و ذریه وی مبعوث گردانید. از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود: قبل از نوح امتی واحد وجود داشت که بر فطرت خداوند قرار داشته و نه گمراه بودند و نه هدایت شده، سپس خداوند پیامبران را فرستاد. طبق این روایت

1- . مجمع البیان 1 : 216 و 217 و 218 و برخی نقل به مضمون شده است.

مفهوم آیه این است که آنها از عقل خود تبعیت کرده و با نبوت یا شریعتی هدایت نشده بودند.(1)

«سپس خداوند پیامبران را برانگیخت» یعنی خداوند پیامبران را با شریعتها مبعوث گرداند چون می دانست که منافع مردم در شریعت است. «بشارت دهندگان» بشارت دهنده به بهشت برای کسانی که از آنان اطاعت کنند. «بیم دهندگان» بیم دهنده از آتش برای کسانی که نافرمانی کنند. «و با آنان کتاب را نازل کرد» یعنی با برخی از آنان کتاب نازل کرد. «لیحکم: تا حکم کند» یعنی خداوند و یا کتاب. «جز کسانی که آن به آنان داده شده است» یعنی جز کسانی که علم کتاب به آنان اعطا شده است. «بعد از آنکه بینات برای آنان آمد» یعنی برهانها و دلایل روشن. و گفته شده است: منظور تورات و انجیل است. برخی نیز گفته اند: منظور معجزات محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. «بغیا» یعنی از روی ظلم و حسد. «لما اختلفوا فیه:

1- . گفته شده که ممکن است لفظ «کان» در آیه برای دلالت بر ماضی نیامده باشد و تنها منظور از آن ثبوت باشد که در این صورت منظور آیه، خبر دادن از این مسأله است که مردم در نداشتن شریعت و جهلشان نسبت به حقایق امتی واحد بوده و خداوند به فضل خود با ارسال پیامبران و نزول کتابهای آسمانی بر آنان منت گذاشته است. گفته شده است: منظور از وحدت امت، وحدت عقیده و عمل نیست بلکه یعنی خداوند انسان را مطابق با فطرت و طبیعت خود امتی واحد آفرید که ذاتا موجودی اجتماعی است و در امور معیشتی خود با دیگران در ارتباط است. این انسان در برآوردن تمام نیازهای خود نیاز به مشارکت با دیگران و کمک گرفتن از هم نوعان خود دارد. هیچ یک از افراد بشر بی نیاز از دیگران نیست ولی با وجود این هر کدام در کارهای خود به دنبال منافعی رفته که برای امرار معاش ضروری است. به انسانها قدرت الهام داده نشده است تا هر یک از آنان طریقه حفظ حقوق دیگران در عین دستیابی به منفعت خود را بشناسد. لذا ناگزیر در امور معیشتی خود دچار اختلاف شده و خداوند به همین علت از رحمت خود برای آنان پیامبران را فرستاد تا به هر یک از آنان که به حدود معین شده برای وی پایبند بوده و بدون تعرض به دیگران به مالی حق وی است اکتفا کند به خیر و خوبی و سعادت در دنیا و آخرت بشارت دهند. این پیامبران انسان ها را در صورتی که از شهوات

آنی خود تبعیت کرده و عاقبت اندیشی نکنند به نا امیدی، باطل شدن اعمال و عذاب آخرت بیم میدهند.

در آن چه اختلاف پیدا کردند» یعنی برای حقی که در آن دچار اختلاف نظر شده اند. «با اذن او» یعنی به علم و لطف او.(1)

«کسی از میان آنان که با خداوند سخن گفت» یعنی موسی علیه السلام یا موسی و محمدصلی الله علیه و آله و سلم. در مورد «و مقام برخی را بالا برد» نیز مجاهد گفته است: منظور محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که خداوند وی را بر تمام پیامبران خود برتری داد. خداوند محمد را برای تمام مکلفان از جن و انس مبعوث کرد و تمام آیاتی را که به پیامبران پیش از او داده بود به طور یک جا به وی داد. خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با قرآن که معجزه وی تا روز قیامت به شمار می آید مختص گردانید و وی را خاتم پیامبران قرار داد. «بینات» یعنی معجزات. «اگر خدا می خواست کسانی که پس از آنان بودند به کشتار یکدیگر نمی پرداختند» یعنی بعد از پیامبران، به این صورت که آنان را به ایمان پناه دهد؛ اما این مفهوم با تکلیف منافات دارد. و گفته شده که معنا این گونه است : اگر خدا می خواست به آن ها فرمان جنگ نمی داد.«من بعد جاءتهم البینات» یعنی بعد از روشن شدن حجت و برهان. منظور از مبعوث کردن پیامبران نیز با ایمان کسانی که قبل از جنگ ایمان آورده اند حاصل میشود.«اگر خدا میخواست به کشتار یکدیگر نمیپرداختند» نیز برای تأکید تکرار شده است. البته این گونه نیز گفته شده است که : اولی برای بیان اکراه آمده و دومین بار نیز برای امر کردن به مؤمنان جهت دست کشیدن از جنگ آورده شده است.«آنچه میخواهد» یعنی آنچه مصلحت اقتضا کند. (2)

« همانا خداوند برگزید» یعنی برگزید وانتخاب نمود. «آدم و نوح» یعنی برای نبوت خویش آنها را برگزید. «و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان» یعنی بر جهانیان زمان همین پیامبران تا اینکه از میان آنان این پیامبران انتخاب شوند. همچنین گفته شده است : دین آنها را برگزید. برخی نیز گفته اند: یعنی آنها را با برتری دادن نسبت به دیگران از طریق پیامبری و دیگر امور والامرتبه، در راستای

1- . مجمع البیان 2 : 306 و 307 با برخی حذفها و نقل به مضمون در برخی از مطالب. م
2- . مجمع البیان 2 : 359، م

منافع خلق برگزید. در آیه «و آل ابراهیم و آل عمران» نیز منظور خود این دو پیامبر هستند ولی برخی نیز گفتهاند که آل ابراهیم فرزندان وی و پیامبران برگزیده شده از میان آنان هستند که پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم نیز از جمله آنان است. برخی بر این عقیدهاند که منظور کسانی هستند که به دین ابراهیم تمسک جسته اند. در مورد آل عمران نیز گفته شده که این ها نیز از آل ابراهیم بوده و منظور موسی و هارون دو فرزند عمران هستند. عمران نیز فرزند یصهر بن ماهث(1)

ابن لاوی بن یعقوب است. همچنین گفته شده که منظور از آل عمران، مریم و عیسی هستند که در این صورت عمران نیز فرزند أشهم(2)

بن أمون از فرزندان سلیمان علیه السلام است. این عمران پدر حضرت مریم است. در قراءت اهل بیت علیه السلام نیز آمده است: «و آل محمد بر جهانیان». همچنین گفته شده است که آل ابراهیم همان آل محمد یعنی اهل بیت پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم هستند. کسانی که خداوند آنها را برگزیده ناگزیر باید مطهر و معصوم از خطاها و زشتیها باشند چرا که خداوند جز کسانی را که چنین صفتی داشته باشند انتخاب نمیکند. ظاهر این افراد نیز باید مانند باطنشان از طهارت و عصمت برخوردار بوده که در این صورت انتخاب و گزینش صرف نظر از پیامبر یا امام بودن، به معصومان آل ابراهیم و آل عمران اختصاص پیدا می کند. گفته شده است که : انتخاب به دو شکل است: یکی آنکه خداوند دیگری را برای خود انتخاب میکند؛ یعنی او را برای خود مخلص قرار داده و مختص خود میداند. و دوم اینکه شخصی را با برتری دادن بر دیگران برمیگزینند و مختص میگرداند. در معنی آیه وجه دوم مورد نظر است چرا که در آیه نشانههایی از برتری دادن انبیا بر ملائکه به چشم می خورد. «ذریهٔ» یعنی از نظر اولاد وعقبه. «با یکدیگر» یعنی در یاری رساندن به یکدیگر در دین یا در تولید نسل، که این نظر

1- . طبق منبع و همچنین کتاب عرائس متعلق به ثعلبی، یصهر بن قاهث صحیح است.

2- . در منبع الهشم آمده و در عرائس نیز اینگونه آمده است: عمران بن ساهم بن امور بن میشا، و در این زمینه از ابن عباس روایت شده که

منظور از وی عمران ماثان است. فرزندان ماثان همان سران، احبار و پادشاهان بنی اسرائیل هستند.

اخیر از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: کسانی که خداوند آنها را برگزیده است برخی از نسل برخی دیگرند.(1)

«برای هیچ بشری نبود» یعنی برای او جایز و حلال نیست. «اینکه خدا به او بدهد» یعنی اینکه به وی اعطا کند. «کتاب و حکمت و نبوت» یعنی علم و رسالت به سوی خلق. «سپس به مردم میگوید: به غیر از خدا بندگان من باشید» یعنی صرف نظر از خداوند از من اطاعت کرده و همراه با خدا از من پیروی کنید. «ربانیین» یعنی حکیمان پرهیزگار، یا تعلیم دهندگان مردم با علم خداوندی؛ همچنین گفته شده: ربانی یعنی عالم به حلال و حرام و امر و نهی و آنچه بوده و هست.(2)

«چون کتاب را آموزش میدهید» قرضاوی گفته است: یعنی به این دلیل که آنها به آموزش کتاب میپردازند. فایده تعلیم و تعلم شناخت حق و خیر برای دستیابی به اعتقاد و عمل است.(3)

«و چون خدا از پیامبران تعهد گرفت» طبرسی گفته است : از امیر مؤمنان و ابن عباس و قتاده روایت شده است که خداوند تبارک و تعالی از پیامبران پیش از پیامبر ما تعهد گرفته است که امت خود را از بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و صفات وی با خبر ساخته و ضمن بشارت دادن آنان به این پیامبر، امت خود را به تأیید وی امر کنند. طاووس گفته است: خداوند از تک تک پیامبران از اولین تا آخرینشان تعهد گرفته است که به آنچه پیامبر خاتم میآورد ایمان داشته باشند. امام صادق علیه السلام نیز فرموده اند: تقدیر آیه چنین است: و إذ أخذ الله میثاق أمم النبیین بتصدیق نبیها (و هنگامیکه خداوند از امتهای پیامبران در خصوص تصدیق پیامبرانشان تعهد گرفت). یعنی از امت پیامبران در خصوص تصدیق پیامبر خاتم و عمل به آنچه او میآورد تعهد گرفته است اما این مردم به مخالفت با او پرداخته، بسیاری از قوانین شریعت وی را ترک کرده و بسیاری دیگر را تحریف نمودند. «و

1- . مجمع البیان 2 : 433، م

2- . مجمع البیان 2 : 466

3- . انوار التنزیل1 : 79

لتنصرنه: باید وی را یاری دهند» یعنی با تصدیق و دلیل وبرهان، یا اینکه این تعهد از انبیا گرفته شده باشد و آنها نیز از امت خود تعهد بگیرند که زمان بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم وی را تصدیق نمایند. آنان باید به امت خود دستور دهند که اگر دوران محمد صلی الله علیه و آله و سلم را درک نمودند وی را در مقابله با دشمنان یاری دهند. این قول از امام علی علیه السلام روایت شده است.

میگویم: به زودی از ائمه اطهار علیهم السلام نقل میکنیم که نصر و پیروزی در دوران رجعت اتفاق میافتد.

«عهد مرا در مورد آن پذیرفتید» یعنی عهد من در این مورد را پذیرفتید. و گفته شده که یعنی شما از امتهای خود در این زمینه تعهد گرفتید. « گفتند» یعنی امتهای آنان گفتند.

«گفت» یعنی خدا گفت. «در خصوص آن شهادت بگیرید» یعنی از امت هایتان در این خصوص تعهد بگیرید. «من نیز با شما از شاهدان هستم» یعنی بر شما و بر امت هایتان. این قول از علی علیه السلام روایت شده است. همچنین روایت شده که «شهادت دهید» یعنی آن را بدانید و «و من با شما هستم» یعنی من میدانم؛ در قولی دیگر نیز آمده است که این آیه یعنی : هر کدام از شما بر دیگری شاهد وگواه باشد. همچنین گفته شده است: خداوند به ملائکه فرمود: شما شاهد آنان باشید. از علی علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود: خداوند از زمان حضرت آدم هیچ پیامبری را مبعوث نگردانید مگر اینکه از وی تعهد گرفت که اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد و آن پیامبر هنوز در قید حیات است به محمد ایمان آورده و وی را یاری دهد. خداوند به تمام پیامبران فرمان داد که در این خصوص از امت خود نیز تعهد بگیرند.(1)

«همچنان که به نوح وحی کردیم» نوح را جلو تر آورده است چون او ابو البشر است. برخی نیز گفتهاند چون وی نسبت به سایر پیامبران عمر طولانی تری داشته و همین عمر طولانی از معجزات وی به شمار میآمده است. نوح علیه السلام

1- . مجمع البیان 2 : 468،

بدون آنکه کهنسالی بر وی چیره شود یا مویش سفید گردد و در اثر پیری قدرتش از بین رود 950 سال در میان قوم خود زیست. در قولی دیگر آمده است: چون هیچ پیامبری به اندازه وی در ابلاغ دعوت خود تلاش نکرد و هیچ یک از پیامبران به اندازه نوح مورد ظلم و قساوت قوم خود واقع نشدند. نوح اولین پیامبری بود که امتش به علت نپذیرفتن دعوت پیامبرشان مورد عذاب واقع شدند.(1)

«و پیامبرانی» یعنی داستان پیامبرانی را بازگو کردیم یا اینکه پیامبرانی را فرستادیم. «از پیش داستانشان را برای تو گفتیم» با وحی یا در قرآن یا در غیر از قرآن. «و پیامبرانی که داستانشان را برای نگفتیم» این آیه نشان می دهد که خداوند پیامبران زیادی داشته که نام آنها را در قرآن نیاورده است.

«حجتی بعد از پیامبران» به اینکه میگویند: اگر برای ما پیامبری بفرستی به تو ایمان میآوریم. «خداوند قدرتمند است» یعنی قادر به انتقام گرفتن از کسانی است که از وی اطاعت نکردهاند. «حکیما» یعنی در آنچه که به بندگان خود دستور داده است حکیم است.(2)

«و از ذریه او» بیضاوی گفته است: منظور از ضمیر «ه» ابراهیم است و نیز گفته شده که به نوح باز می گردد چرا که نوح نزدیکتر است و یونس و لوط نیز از ذریه ابراهیم نیستند. اگر منظور از این ضمیر ابراهیم باشد مفهوم آیه مختص کسانی است که در این آیه و آیه بعد ذکر شدهاند. و اسامی ذکر شده در آیه سوم نیز عطف بر «نوحاً» بوده و «من آبائهم: از پدرانشان» نیز عطف بر کلّاً و یا نوحاً است. «من: از» نیز تبعیضیه بوده و نشان میدهد که برخی ازآنان پیامبر و هدایت شده نبودهاند. «آن هدایت خداست» اشاره به چیزی است که به آن گردن نهادند. «واگر شرک ورزند» یعنی اگر این پیامبران با وجود چنین مقام و منزلتی اینگونهاند دیگران چگونه خواهند بود؟ «و حکم» حکمت، یا فیصله دادن به امر آنگونه که حق اقتضا کند. «اگر به آن کفر ورزد» یعنی به این سه «اینان» یعنی قریش «به آن موظف کردیم» یعنی به مراعات آن. «قومی که نسبت به آن کافر نیستند» منظور از قوم یعنی

1- . مجمع البیان 3 : 140، م

2- . مجمع البيان 3: 141- 142 .

پیامبرانی که نام آنها آورده شده و همچنین پیروان آنها. هچنین گفته شده منظور انصار یا اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا هرکس که به وی ایمان آورده باشد و یا ایرانیان است. برخی نیز گفته اند منظور ملائکه هستند. «پس به هدایتشان اقتدا کن» یعنی توحید و اصول دینی که در مورد آن به اتفاق نظر رسیده اند.(1)

«مؤتکفات» طبرسی گفته است: یعنی زیر و رو شده، و آن سه روستا است که قوم لوط در آن زندگی می کردند. «با بینات» یعنی با برهانها و معجزات.(2)

«و برایشان همسرها و ذریه قرار دادیم» یعنی زنان و فرزندانی بیشتر از زنان و فرزندان تو. سلیمان سیصد زن آزاد و هفتصد کنیز داشت. داوود نیز به نقل از ابن عباس صد زن داشته است. و شایسته نیست که تو ازدواج و صاحب فرزند شدن را ناپسند بدانی. روایت شده است که امام صادق علیه السلام این آیه را خواند و دستش را بر سینه گذاشت و فرمود: به خدا سوگند که ما ذریه رسول خدا هستیم. «و ما کان لرسول أن یأتی بآیهٔ: هیچ پیامبری نبوده که آیهای آورده باشد» یعنی دلالتی «مگر به اذن خدا» یعنی مگر بعد از اینکه خداوند اجازه آن را بدهد و دست او را در آن باز بگذارد.(3)

«مگر به زبان قومش» یعنی تمام پیامبران پیشین را همزبان با قوم خود فرستاد تا زبان او را بفهمند و نیازی به مترجم نداشته باشند. خداوند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را با زبان قوم خود برای تمام جهانیان مبعوث گرداند. حسن گفته است: خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منت نهاد چراکه او و هر پیامبری را تنها برای قوم خود مبعوث گرداند اما پیامبر را به طور ویژه برای تمام خلایق، پیامبر قرارداد. همچنین گفته شده که معنی آیه اینگونه است: همانطور که تو را برای عرب و با زبان آنان مبعوث گردانیدیم تا دین را برای آنان شرح دهی و

1- . انوار التنزیل 1 : 150
2- . مجمع البیان 5 : 49
3- . مجمع البیان 6: 297

آنان نیز برای دیگر مردم، تمام پیامبران را با زبان قوم خود فرستادیم تا دین را برای آنان شرح دهند.(1)

«فقط آنان را میداند» یعنی جزئیات احوال، تعداد، کارهایی که انجام میدهند و عقوبتهای آنان را تنها خدا می داند. ابن انباری گفته است: خداوند امتهایی از عرب و دیگر امتها را هلاک ساخته و آثار آنان را از بین برد و کسی جز خدا آنها را نمی شناسد. ابن مسعود هنگام قراءت این آیه گفته است : نسّابون - شجره نویسان - دروغ گفته اند. طبق این گفته آیه «و کسانی که بعد از آنانند را فقط میداند» متشکل از مبتدا و خبر است. «دستانشان را به دهانشان بردند» یعنی از شدت خشم انگشت به دهان گزیده و یا اینکه دستان خود را به نشانه تکذیب پیامبران بر دهان آنها گذاشتهاند. یعنی برای ساکت کردن پیامبران با انگشت به دهان آنان اشاره کردهاند و یا اینکه دستان خود را بر دهان خود گذاشته و از این طریق به پیامبران اشاره می کنند که ساکت باشید. شاید هر دو ضمیر در آیه به پیامبران باز گردد و به این معنا باشد که دستان پیامبران را گرفته و بر دهانهایشان گذاشتند که ساکت شوند. پیامبران نیز که از آنان ناامید شدهاند سکوت میکنند. تمام این تفسیرات زمانی صحیح است که منظور از دستان و دهانها معنای حقیقی آنها باشد. اما در معنای مجازی گفته شده است که منظور از دست برهانها و دلایلی است که پیامبران به زبان میآورند که با نپذیرفتن آن گویی آن را به مکان خروج آن بازمیگردانند چون این استدلالات از دهان یا شبیه آن یعنی صورت خارج می شود.

«شک کننده» یعنی ما را در خصوص شما به شک میاندازد که شما خواستار ریاست بوده و با دروغ به فریبکاری میپردازید. «از گناهانتان» یعنی برخی از گناهانتان، چرا که خداوند شرک را نمیآمرزد. و گفته شده: توسعا بعض را به جای همگی آورده است. «تا زمانی مشخص» یعنی تا زمانی که خداوند آن را برای شما در نظر گرفته و در آن زمان شما را میمیراند. خداوند شما بندگان را سریع عقوبت و مؤاخذه نمیکند. «با سلطنتی آشکار» یعنی با دلیلی آشکار و معتقدان به این قول بر

1- . مجمع البیان 6 : 303

این باورند که معجزاتی که پیامبران آوردهاند معجزه و برهان نیست؛ برخی نیز گفته اند : عدهای خواستار معجزات پیشنهادی خود و چیزی غیر از معجزهای بودند که برای آنان ظاهر میشد.

«ولی خدا منت مینهد» یعنی با نبوت و معجزات به آنها نعمت می دهد. «ما را به راههایمان هدایت کرد» یعنی راه توکل را به ما شناساند و یا اینکه ما را به سوی شناخت و عبادت خود هدایت نمود. «آن برای کسی است که بترسد» یعنی این پیروزی از آن کسی است از زمان ایستادن در مقابل من برای حساب ترسیده باشد. «و از تهدید بترسد» یعنی مجازات من؛ و آنها میگویند: «أو لتعودن» و این در حالی است که هرگز از ملتشان نبودند؟ شاید به این علت بوده که آنها گمان کردهاند که جزئی از امت آنان بوده و یا اینکه به علت نشو و نما در میان آنها تصور کردهاند که از جمله آنان به شمار میآیند.

«طلب فتح کردند» یعنی پیامبران از خداوند طلب فتح و پیروزی نمودند. و نیز گفته شده که یعنی از خداوند خواستند تا میان آنان و امتشان حکم کند؛ چرا که فتح همان حکم است. در قولی دیگر آمده : برای کفار درخواست عذاب نمودند. «هر جبار لجوجی ناامید شد» یعنی هر متکبر لجوجی که از حق دوری کرده و آن را نپذیرد زیان می کند.(1)

«هلاک نکردیم» یعنی تاکنون هیچ قریه و روستایی را به خاطر عقوبت هلاک نکردهایم مگر اینکه زمان معلوم و مشخصی برای آنان در نظر گرفته شده که ناگزیر باید بدان تن دهند. پس مهلت دادن من (خداوند) به این کفار نباید آنان را غرّه و فریفته سازد. «ما تسبق من أمهٔ: امتی سبقت نمیگیرد» یعنی هیچ امتی تاکنون پیش از أجلش به هلاکت نرسیده است و اجلش به تأخیر نیز نیفتاده است.(2)

«فی شیع الأولین: در گروههای اولیه» الشیع: فرقهها و امتها.(3)

ص: 35

1- . مجمع البیان 6 : 305-308

2- . مجمع البیان 6: 329

3- . مجع البیان 6: 331

«مگر مردانی که به آنان وحی میکنیم» یعنی کفار قریش نمیپذیرفتند که بشری مانند خودشان برای آنان به عنوان پیامبر فرستاده شود؛ لذا خداوند سبحان توضیح میدهد که مصلحت آن است که برای مردم کسی فرستاده شود که وی را دیده، با اوصحبت کرده و سخنانش را بفهمند. خداوند همچنین میفرماید که پیشنهاد آنان مبنی بر فرستادن فرشتگان وجهی ندارد.«پس از اهل ذکر سؤال کنید» یعنی عالمان به اخبار امتهای گذشته و یا اهل کتاب و یا اهل قرآن؛ چرا که منظور از ذکر، قرآن است. نزدیک به همین تفسیر را جابر و محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل کردهاند که ایشان فرمود: ما اهل ذکر هستیم. خداوند رسول خود را در آیه « ذکرا رسولا» ذکر نامیده است که مفهوم آن یکی از دو وجه ذکر شده است.

عامل جار و مجرور در «بالبینات و الزبر: با آیهها و کتابها» فعل «أرسلنا: فرستادیم»

بوده و تقدیر آن این چنین است: ما أرسلنا بالبینات و الزبر إلا رجالا؛ یعنی تنها مردانی را همراه با دلایل و کتاب ها فرستادیم. برخی نیز معتقدند که یک ضمیر در آیه در تقدیر است و منظور ارسلناهم بالبینات بوده است؛ یعنی آن ها را با دلایل روشن فرستادیم.(1)

«آنان» یعنی همان کسانی که قبلا ذکر کردیم. «کسانی که خداوند به آنان نعمت داد» یعنی با نبوت یا چیزهای دیگر به آنان نعمت داد. «از پیامبرانی از ذریه آدم» هرچند تمام پیامبران از ذریه آدم بودهاند اما خداوند نسب هر یک را برای روشن ساختن مراتب شرف و بزرگی نسبشان به طور جداگانه ذکر میکند. شرافت ادریس به علت نزدیکی به آدم است و ابراهیم نیز از ذریه کسانی است که بر کشتی نوح سوار شدند. اسماعیل و اسحاق و یعقوب نیز از ذریه ابراهیم بودند که چون نسبت به آدم فاصله زمانی زیادی داشتند شرف ابراهیم برای آنان حاصل شده است. موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی نیز از ذریه اسرائیل هستند. «و از کسانی که هدایت کردیم» در این مورد گفته شده که سخن قبل تا « اسرائیل» به پایان رسیده و سخنی جدید آغاز شده که می فرماید: «ممن هدینا و اجتبینا: از کسانی که

1- . مجمع البيان 6: 361- 362

هدایت کرده و برگزیدیم» از امتها؛ قومی که «إذا تتلی علیهم آیات الرحمن: هنگامی که آیات خداوند رحمان بر ایشان تلاوت شود». از علی بن حسین علیه السلام روایت شده است که فرمود: منظور از آیه ما هستیم. برخی نیز گفته اند که منظور انبیایی هستند که نامشان در قسمتهای قبلی آیه ذکر شده است. «خروا سجدا: به سجده افتادند» یعنی برای خدا سجده کردند. «و بکیّا» یعنی گریه کنان. «جانشین بد جایگزین ایشان شد» خلف: جانشین ناشایست و جایگزین بد؛ یعنی بعد از پیامبران مذکور قومی نادرست از یهود و پیروان آنان به جا خواهند ماند.«نماز را ضایع کردند» به روایت از امام صادق علیه السلام یعنی نماز را ترک گفته و یا از زمان خود به تأخیر اندازند. «و از شهوتها پیروی کردند» تبعیت از چیزهایی که برای آنان حرام شده است.«گمراه باقی خواهند ماند» یعنی مجازات گناه و برخی نیز گفتهاند یعنی شر و نا امیدی.(1)

«قبل از آنان ایمان نیاورد» یعنی قبل از این کفار، ایمان نیاورد. «از» اهل در تقدیر است. «قریۀ» آیاتی که می خواستند برای آنان آورده شد و در حالی که بر کفر خود مصر بودند آنها را به هلاکت رساندیم. «پس آیا آنان ایمان میآورند» یعنی زمان آمدن آن. این جمله بیان حال آنان است و میگوید که راه آنان نیز مانند راه امتهای پیشین است که آیاتی را طلب کرده ولی به آن ایمان نیاوردند و سپس هلاک شدند. این افراد نیز اگر آنچه در نظر دارند برایشان آورده شود باز ایمان نیاورده و مستحق عذاب نابودی میشوند. خداوند در مورد این امت اینگونه حکم کرده است که با نابودی آنها را عذاب نکند، لذا این درخواست آنان را نیز (ارسال آیات مورد نظرشان) اجابت نکرد. در قول دیگری آمده است که خداوند برای اهل قریهای که معلوم است ایمان نخواند آورد به هلاکت حکم نکرده و به همین علت آیات مورد نظرشان را برای آنان نفرستاد.

«و ما آنان را جسد قرار ندادیم» جسد: شکل و هیأت مادی که روح داشته و میخورد و میآشامد. برخی نیز گفتهاند: چیزی که خورده و نوشیده نمیشود.

1- . ممجمع البیان 6: 519

«سپس به وعدهای که به آنان داده بودیم عمل کردیم» یعنی به وعده ای که در مورد پیروزی، نجات، غلبه بر دشمنان و ثواب کارشان به آنان داده بودیم وفا نمودیم. «پس آنان را و هر کس را که بخواهیم نجات دادیم» یعنی کسانی که به آنان ایمان دارند. «و اسرافکاران را هلاک کردیم» یعنی کسانی که با تکذیب انبیا بر نفس خود اسراف ورزیدند.(1)

«پس به کافران مهلت دادم» یعنی به کافران مهلت داده و عقوبتشان را به تعویق انداختم. «سپس آنان را فراگرفتم» یعنی با عذاب. «پس چگونه بود انکار» استفهام در این آیه مفهوم تقریر دارد یعنی چگونه تکذیبی که انجام دادند را انکار کردم و نعمت آنان را به نقمت و حیات آنان را به هلاک تبدیل نمودم؟ «چه بسیار قریهای» قریه مفرد آورده شده ولی منظور جمع آن است و معنی آن «چه بسیار روستاها !» می باشد.«آن را هلاک کردیم در حالیکه ظالم بود» یعنی اهل آن قریهها به واسطه تکذیب و کفر ظالم بودند. «پس ستونهای آن ویران است» یعنی خالی از سکنه است و سقف خانههای آن فرو ریخته است. «و بئر معطله: و چاه بیاستفاده» یعنی چه بسیار چاههای آبی که آب آن فرو نشسته و اهل آن نابود شدهاند؛ که در اثر آن نیز سطلها و دلوهای آب کشیدن معطل و بی استفاده مانده است. «و قصر محکم» یعنی چه بسیار قصر های بزرگ و گچ اندود شدهای که پس از هلاکت اهل آن، ویران شده است. اهل چاههای آب همان رؤسای بادیه نشین بوده و اهل قصرها نیز پادشاهان متمدن و شهرنشین بودهاند. در تفسیر اهل بیت علیهم السلام آمده است: منظور از (بئر معطلۀ: چاه بیاستفاده) عالمی است که کسی به وی مراجعه نکرده و از علمش به کسی نفعی نمی رسد.(2)

«از طیبات بخورید» خطاب به تمام پیامبران است که به

آنها امر میکند از چیزهای حلال بخورند. «و إن هذه أمتکم أمۀ واحده: این امت شما امت واحدی است.» یعنی دین شما دینی واحد است و گفته شده: این گروه شماست و گروهی نیز قبل از شما بوده اند که همگی واحد و از بندگان خدا هستید. «کار [دین]شان را میان

1- . مجمع البیان 7: 39-40
2- . مجمع البیان7: 88

خود قطعه قطعه کردند [و] دسته دسته شدند» یعنی در دینشان دچار تفرقه شده و کتابهای ساختگی نوشته که به آن نزدیک شده و به غیر از آن کفر میورزیدند. نمونه این قوم یهود هستند که به انجیل و قرآن کفر ورزیدند. نصاری نیز قرآن را نپذیرفتند. در تفسیری دیگر آمده: کتابهایی از خود ساختند و در خصوص مذاهبشان به آن استناد میکردند. «هر حزبی به آنچه دارد شاد است» یعنی هر گروهی به دینی که دارد راضی است و گمان میکند که همان حق است.(1)

«وزیر» یعنی یار و یاور در ابلاغ رسالت. «فدمرناهم تدمیرا: آنان را ویران کردیم» یعنی آنها را با فرمانی شگفت انگیز به هلاکت رساندیم. «و کلا ضربنا له الأمثال» یعنی برای آنان توضیح دادیم که اگر ایمان نیاورند بر آنان عذاب نازل خواهد شد. در نظر دیگری آمده است: یعنی احکام دین و دنیا را برای آنان بیان نمودیم. «همه را زیر و زبر کردیم» یعنی آنها را به خاطر تکذیبشان به هلاکت رساندیم. «و قطعا بر شهری که باران بلا بر آن بارانده شد گذشته اند» منظور قوم لوط است که از آسمان بر آنان بارانی از سنگ بارید. « مگر آن را ندیده اند» یعنی آیا در سفرهای خود به هنگام عبور از این قریه چنین حوادثی را ندیدند تا عبرت بگیرند؟ «ولی امید به زنده شدن ندارند» یعنی آنها دیدند اما عبرت نگرفتند چون از روز قیامت و برانگیخته شدن نمیترسند.(2)

«و اهل بصیرت بودند» یعنی عاقل بوده و میتوانستند با تفکر بین حق و باطل را تشخیص دهند و یا به این معنا که گمان میکردند هدایت شدهاند.

«مانند پیشینیان نبودند» یعنی مانند گذشتگان خدا را از دست داده باشند.
«حاصب» یعنی سنگ

و در قولی دیگر یعنی بادی که سنگ ریزه به همراه دارد و به طور کلی منظور قوم لوط است و برخی نیز معتقدند منظور قوم عاد است. «و برخی از آنان را فریاد فراگرفت» منظور قوم شعیب است و «برخی از آنان را در زمین فرو بردیم» منظور از آن ها قوم قارون است.

1- . مجمع البیان 7: 109
2- . مجمع البیان 7: 170

«برخی از آنان را غرق کردیم» قوم نوح، فرعون و قومش.(1)

«زمین را زیر و رو کردند» یعنی زمین را زیر رو کرده و شخم زدند تا آن را آباد سازند. «آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند» منظور این است که با کفر به خدا و تکذیب پیامبران به نفس خود بدی کردند. «السوأی» یعنی دوستی که چون به دوست خود برسد به وی بدی کند و منظور عذاب آتش است. «که تکذیب کردند» یعنی به علت تکذیبشان. «پیروزی مؤمنان بر ما حق بود» یعنی بدی و عذاب را از مؤمنان دور کردیم و یاری آنان با اقامه حجت و دلیل و همچنین دور ساختن دشمنان از آنان بر ما واجب است.(2)

«و آنگاه که گرفتیم» یعنی ای محمد به یاد آور زمانی را که خداوند به طور ویژه از تمام پیامبران تعهد گرفت که یگدیکر را تأیید نموده و از هم تبعیت نمایند. در قولی دیگر آمده است: از آنان تعهد گرفته شد تا خدا را عبادت کرده و مردم را به بندگی خداوند دعوت نمایند. یکدیگر را تصدیق و تأیید کرده و قوم خود را نصیحت و راهنمایی نمایند. «از تو و از نوح» نام این پیامبران را به طور جداگانه ذکر کرده است چرا که دارای کتاب و شریعت بودند. «از آنان تعهد محکمی گرفت» یعنی از آنها پیمانی سخت و محکم گرفت تا به باری که از رسالت بر دوش دارند وفادار باشند. و نیز گفته شده است: پیمان گرفته شد که اعلام کنند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیامبر خداست و پس از او پیامبری نخواهد بود.(3)

«و همه امور به سوی خدا بازمیگردد» یعنی هر کس پیامبران خدا را تکذیب کرده و تکذیب کنندگانشان را یاری دهد مجازات می شود.(4)

«و امتی نیست» یعنی هیچ امتی از امت های پیش نیست. «مگر اینکه بیمدهندهای در آن بوده است» یعنی مگر اینکه بیمدهندهای در میان آنان بوده که آنها را بر حذر میداشته است. این معنی بر این مسأله دلالت میکند که برای تمام مکلفین، پیامبر فرستاده شده و

1- . مجمع البيان 8: 283
2- . مجمع البيان 8: 309
3- . مجمع البيان 8: 339
4- . مجمع البيان 8: 400

خداوند سبحان با برهان و حجتهای روشن بر تمام امتها اقامه دلیل کرده است.(1)

بیضاوی گفته است: منظور از نذیر معجزاتی است که شاهد بر نبوت پیامبران است. «و با زبر» مانند صحف ابراهیم. «و با کتاب منیر» مانند تورات و انجیل که ذکر جداگانه هریک به منظور تفصیل است و نه جمع است که البته می تواند منظور از هر دو یکی بوده و عطف آنها به یکدیگر نیز به علت تفاوت در اوصاف باشد. « پس انکار چگونه است» یعنی انکار من با عقوبت.(2)

«یا حسرۀ» طبرسی گفته است: ای ندامت و پشیمانی. «بر بندگان» یعنی وای بر بندگان در آخرت! که به علت استهزا و به سخره گرفتن پیامبران در دنیا حسرت خواهند خورد. «که آنها به سویشان بازنمیگردند» یعنی آیا ندیدند که قرنها و سدههایی که به امر ما سپری شد دیگر به دنیا باز نمیگردند.(3)

«و قطعا فرمان ما در باره بندگان فرستاده ما از پیش [چنین] رفته است» یعنی وعده ما پیش از این تحقق یافته است. «که آنان [بر دشمنان خودشان] حتما پیروز خواهند شد» یعنی آنها در دنیا و آخرت با چیرگی بر دشمنان و برهانهای روشن یاری میشوند. و نیز گفته شده: یعنی پیش از این با سعادتمند کردن آنها کلام ما جاری شده و به پایان رسیده و سپس جملهای جدید را آغاز میکند و میگوید: «همانا آنان» یعنی مرسلین «که آنان [بر دشمنان خودشان] حتما پیروز خواهند شد» گفته شده که منظور از کلمه و فرمان این آیه است: «لأغلبن أنا و رسلی: حتما من و فرستادگانم چیره خواهیم گردید»(4)

حسن گفته است: منظور از آیه یاری آنان در جنگ است چرا که هیچ پیامبری در جنگ کشته نشده است. اگر پیامبری نیز قبل از این یاری وپیروزی کشته شده و یا در گذشته باشد خداوند طبق همین منوال قوم وی را یاری می کند؛چراکه پیروزی قوم رسول پیروزی خود اوست. سدّیّ گفته است: منظور از نصرت یا همان یاری وپیروزی، حجت و برهان است. «و

1- . مجمع البيان 8: 405
2- . انوار التنزيل 2: 123
3- . مجمع البيان 8: 422 و 423، م
4- . مجادله/21

هرآینه سپاه ما» یعنی مؤمنین یا مرسلین. «بر آنان چیرهاند» یا با غلبه و چیرگی و یا با حجت و برهان. «وسلام بر مرسلین» یعنی آنها در برابر اینکه دشمنانشان بر ایشان پیروز شوند از سلامت و امنیت برخوردار هستند. در نظری دیگر آمده است که سلام خبر است و مفهوم امر دارد؛ یعنی بر تمام آنان و بدون تفاوت قائل شدن میانشان درود و سلام بفرستید.(1)

«ولات حین مناص: دیگر مجال گریز نبود » بیضاوی گفته است: یعنی اکنون زمان گریز نیست و تاء تأنیث برای تأکید به لا اضافه شده است. «آن احزاب» یعنی کسانی که علیه پیامبران تشکیل حزب و گروه داده و همان ارتش شکست خورده هستند. «پس عقاب محقق شد» یعنی عقوبت من بر آنان واجب است.(2)

«و احزاب بعد از ایشان» یعنی کسانی که علیه پیامبران تشکیل حزب داده و پس از قوم نوح با این پیامبران به خصومت و دشمنی پرداختند. «و هر امتی تلاش کرد» یعنی هر امتی از اینها. «تا آن را بگیرند» تا بتوانند هر آنچه از عذاب و قتل میخواهند بر پیامبران وارد سازند؛ أخذ نیز به معنای اسارت است. «تا حق را با آن باطل کنند» تا از این طریق حق را از بین ببرند. «پس چگونه بود عقاب» پرسشی است که مفهوم تقریر و تعجب دارد؛ یعنی زمانی که بر دیار آنان گذر کردید عقاب آنها را چگونه دیدید؟(3)

«و داستان برخی را برای تو ذکر نکردیم» طبرسی رحمهٔ الله علیه گفته است: از امام علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند پیامبری سیاه پوست مبعوث گردانیده که قصه وی را برای ما در قرآن حکایت نکرده است. در مورد تعداد پیامبران روایات مختلفی در دست است که برخی گفته اند تعداد آنان 124 هزار و برخی دیگر گفته اند 8000 نفر بوده اند که 4000 نفر از آنان پیامبران بنی اسرائیل و 4000 نفر دیگر از دیگر امتها بوده اند. «با آیهای» یعنی با معجزه و دلالت.(4)

1- . مجمع البیان 8: 462
2- . انوار التنزیل 2: 137 و 138، اما جمله آخر در این منبع نیامده است.
3- . انوار التنزیل 2: 149
4- . مجمع البیان 8: 533

«و آنگاه که آمد خداوند ویران کرد» بیضاوی گفته است: یعنی با عذاب در دنیا و آخرت. «برسد به حق داوری می شود» یعنی با نجات صاحب حق و عذاب اهل باطل.(1)

«به آنچه نزدشان بود خوشحال شدند» علم پیامبران را تحقیر کرده و منظور از علم نیز یا عقاید باطل و شبهههای غیر منطقی آنان است و یا علم پیامبران. منظور از فرح و خوشحالی نیز به سخره گرفتن است. مؤید این قول نیز این آیه است: «و حاق بهم ما کانوا به یستهزءون: آنچه را که مسخره می کردند آنان را فرو خواهد گرفت». همچنین گفته شده که این فرح برای پیامبران همان تشکر از خداوند برای علمی است که به آنان داده است. « عذاب ما» یعنی شدت عذاب ما. «به آنان نفع نرساند» به علت نپذیرفتن آن در آن زمان. «سنت الله» یعنی خداوند آن را سنت قاطع در میان بندگان خود قرار داد.(2)

«از دین آنچه را که بدان توصیه کرده برای شما شرع قرار داد» یعنی در مورد دین خداوند شریعت نوح و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر پیامبران صاحب شریعت ما بین آن دو را برای شما قرار داد و اصل مشترک میان این دو پیامبر نیز همان دین است. این گفته با آیه بعد نیز تفسیر می شود که می فرماید: «که دین را بهپا دارید» و دین همان اطاعت از احکام خدا و ایمان به چیزی است که تأیید آن واجب است. «در آن متفرق نشوید» یعنی در این اصل دچار اختلاف و تفرقه نشوید؛ ولی فروع شریعتها مختلف است. «برای بشری نبود» برای بشر صحیح نیست که «خدا جز با وحی با وی سخن گوید» وحی کلام پنهانی است که بشر آن را به سرعت درک می کند چرا که نوعی ظهور و جلوه است. وحی ذاتا مرکب از حروف جداگانهای که در پی هم بیایند و معنایی را القا کنند نیست بلکه کسی را که با او سخن گفته میشود؛ مانند روایتی که در خصوص معراج وجود دارد، و کسی را که با فریاد مورد خطاب واقع میشد؛ مانند خطاب موسی در طور و طوی، در برمیگیرد. در این جا عطف «یا از پشت حجاب» نوع وحی را مختص نوع اول یعنی صحبت با مخاطب میسازد. برخی نیز معتقدند: منظور الهام و

1- . انوار التنزیل 2: 156
2- . انوار التنزیل 2: 382

به وحشت انداختن است و وحی چیزی است که تنها به پیامبران نازل میشود. منظور از آیه «یا پیامبری را فرستاده و با اذن خود هر آنچه بخواهد به وی وحی کند» این است که خداوند فرستادهای را به سوی پیامبر خود میفرستد تا آنچنان که به وی امر شده وحی خداوند را به پیامبر برساند. در این صورت منظور از رسول فرشته وحی است که بر رسول نازل می شود.(1)

«و برادران لوط» یعنی قوم لوط؛ و آنها را براداران لوط خوانده است چون دامادها و از اقوام لوط بودند. «پس تهدید حق است» پس بیم و هشدار من واجب شده و بر وی نازل شد.(2)

«عادیان قدیم» یعنی قدما؛ چرا که آنان پس از نوح از اولین امتهایی هستند که به هلاکت رسیدند. برخی نیز گفتهاند: منظور از عاد اولی، قوم هود و منظور از عاد اخری(دیگر) ارم است. «چیزی که ماندگارتر است» یعنی باقی تر از این دو گروه(عاد اولی و اخری). «ظلم و طغیان کرد» یعنی ظالم تر از این دو گروه؛ چرا که آنها از لوط نفرت داشته و وی را آزار میدادند و گاهی نیز او را تا جایی مورد ضرب و شتم قرار میدادند که دیگر توان حرکت نداشت. «و المؤتکفۀ: شهرهای سدوم و عاموره» روستاهای قوم لوط. « أهوی» پس از آنکه آن روستاها را زیر و رو و دگرگون ساخت. «فغشها ما غشی: پوشاند بر آن [دو شهر از باران گوگردی] آنچه را پوشاند» در سیاق این آیه نوعی تهویل و تعمیم در خصوص آنچه برای قوم لوط اتفاق افتاد وجود دارد.(3)

«همانا ما پیامبرانمان را فرستادیم» یعنی ملائکه را به سوی انبیا فرستادیم و یا اینکه انبیا را به سوی امتها فرستادیم. «با بینات» با حجتها و معجزات. «و با آنان کتاب را نازل کردیم» تا حق را روشن و آشکار نموده و کارهای نیکو و درست را از سایر کارها جدا سازد. «و میزان» تا به وسیله آن حقوق خلق داده شده و عدالت اجرا شود. نظیر آن، آیه«تا مردم قسط را به پادارند» است که وسیله برپایی قسط (یعنی میزان) را به جای خود آن آورده تا به فراهم ساختن اسباب اجرای

1- . انوار التنزیل2: 402، م
2- . انوار التنزیل2: 465، م

3- . انوار التنزيل2: 447

عدالت فرمان دهد. وگفته شده: خداوند میزان را بر نوح نازل کرد و ممکن است منظور از آن عدل باشد که به وسیله آن نیز سیاستها اتخاذ شده و دشمنان رانده میشوند.

«در ذریه آن دو نبوت و کتاب قرار دادیم» از آنها طلب نبوت کردیم و کتاب را بر آنان وحی نمودیم. و نیز گفته شده: منظور از کتاب خط است. «پس از میان آنان» یعنی از ذریه و یا از کسانی که پیامبر به سوی آنان فرستاده شده است.(1)

«خداوند نوشت» در لوح نوشته است. «یقینا چیره شدند» یعنی با حجت. (2)

«با خطا» یعنی خطا، یا با یک بار انجام دادن و یا کارهای خطا. « أخذه رابیه: و [خدا هم] آنان را به گرفتنی سخت فرو گرفت» رابیه یعنی زشتی و پلیدی اعمال آنها شدت گرفته است.(3)

«و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند» طبرسی گفته است: یعنی هیچ یک از بندگان خداوند از غیب آگاه نمیشوند. «جز پیامبری را که از او خشنود باشد» یعنی پیامبران، خداوند از این طریق که پیامبران از غیب خبر دهند بر نبوت آنان استدلال کرده و خبر از غیب را معجزه آنان قرار میدهد. معنی آیه نیز این است که : مگر کسی که خداوند از او راضی بوده و وی را برای نبوت و رسالت برگزیده باشد که در این صورت آن پیامبر را از هر چه از غیب بخواهد مطلع میسازد. «[در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت» رصد: راه یا جمع راصد و به معنی حافظ؛ یعنی برای وی راهی به روی علم انبیای پیشین و پیامبران پس از وی قرار میدهد. یا به این معنی که از اطلاعاتی که به پیامبر داده میشود محافظت میکند و در پیش و پس او حافظانی از ملائکه قرار میدهد که از وحی محافظت میکنند تا شیاطین آن را سرقت نکرده و به پیشگویان انتقال ندهند. در قول دیگری آمده است که : حافظانی از ملائکه در پیش و پس پیامبر قرار میدهد تا او را از شر و حیله دشمنان محافظت کنند. برخی نیز معتقدند که منظور

1- . انوار التنزیل 2: 212

2- . انوار التنزيل 2: 215
3- . انوار التنزيل 2: 235

جبرئیل است؛ یعنی برای تعظیم و احترام به وحیی که جبرئیل حامل آن است در پشت و مقابل پیامبر صفی از فرشتگان مانند حجاب قرار میدهد. درست مثل عادت پادشاهان که گروهی از خواص را جهت احترام به فرستاده به او ملحق میکنند. مشابه همین مسأله روایت شده است که سوره انعام نازل شد و با آن هفتاد هزار فرشته فرود آمدند.« تا پیامبر بداند که آنان ابلاغ کردهاند» یعنی ملائکه.

سعید بن جبیر میگوید: جبرئیل چیزی از وحی را نازل نکرد مگر اینکه چهار فرشته محافظ وی را همراهی میکردند و پیامبر متوجه میشد که جبرئیل رسالت خدا را همانگونه که به وی امر شده به پیامبر ابلاغ نموده است. و برخی معتقدند که منظور این است که کسانی که پیامبران را تکذیب میکردند بدانند که پیامبران رسالت خداوند را ابلاغ کردهاند. در نظرات دیگر آمده است: تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم بداند که پیامبران قبل از او نیز مانند وی رسالت خداوند را ابلاغ کردهاند چرا که آنها نیز از سوی خدا مورد حفاظت و نظارت بودهاند. و گفته شده: که خداوند بداند که آنها ابلاغ کردهاند، و معنای آن این است: تا آنچه که خداوند نسبت به آن علم داشته است معلوم و آشکار شود. گفته شده: شاید هم منظور لیبلغوا بوده است یعنی تا اینکه ابلاغ کنند اما به جای آن توسعا گفته است تا از ابلاغشان آگاه باشد. درست مانند اینکه کسی بگوید خدا چنین چیزی از من ندیده است و منظور او این است که چنین چیزی اصلا وجود نداشته که خداوند نسبت به آن آگاه باشد. «و نسبت به آنچه نزدشان بود احاطه پیدا کرد» یعنی علم خداوند به تمام آنچه که نزد پیامبران و دیگر خلایق است احاطه دارد. «و تعداد هر چیز برشمرده است» یعنی هر آنچه را که خداوند آفریده است را شمرده و شمار آن را میداند. علم نسبت به هیچ چیز حتی مثقالی از یک ذره و یک دانه خردل نیز از نظرش دور نمانده است.(1)

«آیا داستان سپاهیان به تو رسیده است» یعنی آیا اخبار سربازانی را که علیه پیامبران خدا بسیج شدند شنیدهای؟ گفته شده: منظور این است که قطعا رسیده است.(2)

1- . مجمع البیان 374:10
2- . مجمع البیان 469:10

«شلاق عذاب» یعنی عذاب را همان ضربه شلاقی قرار داد که به آنها نواخته میشود یا قسط عذاب، مانند عذاب با ضربه تازیانه که مقدار آن نیز مشخص است. شاید هم برای عذاب مجازاً از واژه تازیانه استفاده کرده است و خداوند عذابی را که بر آنان نازل میکند به نواختن تازیانه و ضربات مکرر آن بر فرد مضروب تشبیه کرده است.(1)

روایات:

1. تفسیر علی بن ابراهیم: «مردم امت واحد بودند» یعنی قبل از نوح یک مذهب داشتند اما بعدها دچار اختلاف و تفرقه شدند «پس آنگاه خداوند پیامبران بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاد»(2)

2. تفسیر علی بن ابراهیم: «و همانا خداوند برگزید» لفظ آیه عام است و معنای آن خاص. خداوند آنها را بر عالمان زمانشان ترجیح داده است و عالم - موسی بن جعفر - علیه السلام فرموده است که در اصل آیه این گونه نازل شد: و آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد را بر جهانیان [برگزید]. سپس واژه آل محمد را از قرآن حذف کردهاند.(3)

3. تفسیر علی بن ابراهیم: «سپس به مردم میگوید که بندگان من باشید» یعنی اینکه عیسی علیه السلام به مردم نگفت که من شما را خلق کردم پس شما بنده من باشید«و خدا را نپرستید ولی» به آنها گفت که « از ربانیها باشید» یعنی از علما باشید. «و شما را امر نمیکند» در مورد این قسمت از آیه گفته شده است که: قومی فرشتگان را میپرستیدند و قومی از نصارا نیز گمان میکردند که عیسی پروردگار است و یهود نیز معتقد بودند که عزیر فرزند خداوند است اما خداوند فرمود «به شما فرمان نداد که ملائکه و پیامبران را پروردگارهای خود بگیرید»(4)

1- . مجمع البیان 487:10
2- . تفسیر علی بن ابراهیم : 61
3- . تفسیر علی بن ابراهیم: 90-91
4- . تفسیر علی بن ابراهیم : 96. م

4. «و هرگاه خدا گرفت» آیه؛ یعنی خداوند در مورد پیامبر از دیگر انبیا تعهد گرفت که به وی ایمان بیاورند و یاریش کنند و حتی امتهای خود را از اخبار محمد صلی الله علیه و آله و سلم آگاه کنند.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: هر آن تعداد از پیامبرانی را که خداوند از آدم تا خاتم مبعوث گردانیده است به دنیا باز میگردند و امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری میدهند. این بخش از آیه «یقینا به او ایمان میآورند» یعنی به رسول خدا ایمان آورند و بخش بعدی یعنی«یقینا یاری میدهند» یعنی امیر المؤمنین را یاری میدهند. و سپس در عالم ذر به تمام این پیامبران گفته شده است که«آیا اعتراف کردید و در این زمینه به پیمان من عمل می کنید» و واژه «اصری» یعنی پیمان من. «سپس گفتند اقرار می کنیم. گفت» خداوند به ملائکه «پس شهادت دهید و من نیز با شما یکی از شاهدان هستم» این آیه با آیه دیگری در سوره احزاب همراه است که میفرماید: «و آن هنگام که از پیامبران پیمانشان را گرفتیم و از تو و از نوح» و همچنین این آیه از سوره انعام «و هنگامی که پروردگارت از ذریه بنی آدم پیمان گرفت» این سه آیه با یکدیگر همراه بوده اما در سه سوره جداگانه گنجانده شده است.(1)

5. تفسیر علی بن ابراهیم : «و اگر شرک بورزند» یعنی همان پیامبرانی که قبلا در مورد آنها صحبت شد. «و اگر اینها به آن کفر بورزند» یعنی پیامبر و قریش و کسانی که بیعت با امیر المؤمنین علیه السلام را نپذیرفتند. «و با آن وکالت قومی را به عهده گرفتیم» منظور شیعه امیر المؤمنین علیه السلام است.(2)

6. تفسیر علی بن ابراهیم: «دستهایشان را در دهانهایشان قرار دادند» یعنی در دهان پیامبران. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس از روی طمع در مسکن و منزل همسایهاش وی را بیازارد خداوند خانه خودش را برای آن همسایه به ارث میگذارد. در آیه: «گفتند کسانی که» تا «زمین را پس از ایشان» به همین مطلب اشاره شده است. «استفتحوا: طلب فتح و گشایش کردند» یعنی فراخواندند و

1- . تفسیر علی بن ابراهیم : 96
2- . تفسیر علی بن ابراهیم : 197

خاب در آیه «و خاب کل جبار عنید» یعنی زیان کرد. و عنید نیز یعنی کسی که از حق روی بگرداند.(1)

7. «مگر این که برای آن کتاب معلومی هست» یعنی اجل و زمان مرگی از پیش تعیین شده و ثبت شده.(2)

8. تفسیر علی بن ابراهیم: «و بعد از آنان جانشینی به جاگذاشت» و این جانشین انسانی فرومایه است و دلیل این مطلب این آیه است که میفرماید: «نماز را فروگذاشتند»(3)

9. تفسیر علی بن ابراهیم: «آیا آنها ایمان میآورند» یعنی چگونه ایمان میآورند در حالیکه پیشینیان آنان تا زمان هلاکتشان، به آیات ایمان نیاوردند؟ «پس از اهل ذکر سؤال کنید» اهل ذکر یعنی آل محمد.(4)

10. تفسیر علی بن ابراهیم: «و هر کدام را تکه تکه کردیم» در این آیه تبَّرنا یعنی شکستیم و برخی گفتهاند که این واژه قبطی است.(5)

11. تفسیر علی بن ابراهیم: «و بر برخی از آنان طوفانی فرستادیم» و منظور قوم لوط است. «و بر خی از آنان را فریاد و صیحه ای در بر گرفت» منظور قوم شعیب و صالح است. «خداوند فرمود که زمین برخی از آنان را ببلعد» یعنی قوم هود.«برخی از آنان را غرق کردیم» یعنی فرعون و اصحابش. سپس خداوند متعال برای تأکید و در پاسخ به جباران زورگو فرمود:«خداوند به آنان ظلم نمیکند بلکه آنها خود به خودشان ظلم میکنند». (6)

12. تفسیر علی بن ابراهیم: «و آن هنگام که از پیامبران میثاقشان را گرفتیم و از تو» گفته شده که واو در این آیه زائد است و معنی آن اینگونه است که آن از تو و از نوح است و خداوند ابتدا در مورد خودش از پیامبران تعهد گرفته و سپس برای

1- . تفسیر علی بن ابراهیم : 344
2- . تفسیر علی بن ابراهیم : 349
3- . تفسیر علی بن ابراهیم : 412

4- . تفسیر علی بن ابراهیم : 426
5- . تفسیر علی بن ابراهیم : 466
6- . تفسیر علی بن ابراهیم : 496

پیامبرش از ائمه و انبیا تعهد گرفته و بعد از آن نیز از رسول خدا برای پیامبران دیگر پیمان گرفته است.(1)

13. تفسیر علی بن ابراهیم: «و وقت گریز نیست» یعنی آن زمان، فرصتی برای فرار وجود ندارد.(2)

14. تفسیر علی بن ابراهیم: «و حزبهایی بعد از آنان» آنها اصحاب پیامبران هستند که حزب حزب و گروه گروه شده اند.«و هر امتی آهنگ فرستاده خود را کردند تا او را بگیرند » منظور از بگیرند یعنی تا پیامبر را بکشند. «به باطل به مجادله پرداختند» مجادله یعنی با یکدیگر دشمنی کردن. «تا حق را با آن از بین ببرند» یعنی حق را باطل کرده و کنار بگذارند.(3) « واقٍ» یعنی دفع کننده.(4)

15. تفسیر علی بن ابراهیم: «همانا ما پیامبرانمان و کسانی راکه در زندگی دنیا ایمان آوردند را یاری می دهیم» منظور دوران رجعت است که رسول خدا و ائمه علیهم السلام باز میگردند.

احمد بن ادریس نقل میکند که وقتی این آیه را خواندم امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا که منظور از آن زمان رجعت است. آیا ندیدید که پیامبران با وجود این همه کثرت هیچ یک در دنیا یاری نشده و همگی به قتل رسیدند و ائمه نیز پس از ایشان به قتل رسیده و کسی در دنیا آنها را یاری نداد؟ لذا منظور دوران رجعت است. «الأشهاد: شاهدان» یعنی ائمه.(5)

«آثاری در زمین» یعنی کارها و اعمالی در زمین.(6)

16. تفسیر علی بن ابراهیم: «قرار داد برای شما از دین» مخاطب این آیه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. «که دین را بهپادارید» یعنی دین را بیاموزید و منظور از دین، توحید، اقامه نماز، دادن زکات، روزه گرفتن ماه

1- . تفسیر علی بن ابراهیم : 516
2- . تفسیر علی بن ابراهیم : 561
3- . تفسیر علی بن ابراهیم : 582

4- تفسیر علی بن ابراهیم : 342
5- . تفسیر علی بن ابراهیم : 586
6- . تفسیر علی بن ابراهیم : 588

رمضان،حج و سنتها واحکامی است که در کتابها آمده وهمچنین اقرار به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام. «و در آن متفرق نشوید» یعنی در زمینه دین با یکدیگر دچار اختلاف و درگیری نشوید.(1)

«هیچ بشری نیست که خداوند با او سخن گفته باشد مگر از طریق وحی» منظور هم وحی کلامی و شفاهی است و هم وحی الهامی است. الهام همان چیزی که بر قلب واقع میشود. «یا از پشت حجاب» مانند سخن گفتن خدا با پیامبر و سخن گفتنش با موسی با متجلی شدن در آتش. «یا فرستاده ای را میفرستد که به اذن خدا هر چه را که خداوند بخواهد بر دیگران وحی میکند» این جا منظور وحی کلامی و شفاهی است و پیامبر از سوی خدا پیام پروردگار را به مردم میرساند.(2)

توضیح: البته میتوان آنچه را ذکر شده به کلام برخی از مفسرین ارجاع داد و گفت که وحی الهام، عطف تفسیری به به وحی شفاهی است. در نظر دیگری آمده است که منظور از وحی کلامی، وحی به عالم مُلک است که پیامبر یا خود خدا با عالم ملک سخن میگویند. در این صورت وحی کلامی به معنای اول است یا مشافهه به این معنا است که پیامبر وحی را به مردم ابلاغ میکند و شنیدن وحی توسط مردم، مشافهه از سوی پیامبر است و این گفته او: «یعنی به مردم» این نظر را تأیید میکند. بنابراین ممکن است منظور از وحی مشافهه در اول، وحی ملک به صورت شفاهی با پیامبر باشد و شاید این توضیح آسانترین احتمال ممکن برای تفسیر این مطلب است و در این صورت برای مرجع ضمیر مستتر در فعل یوحی نیازی به تقدیر گرفتن چیز های محذوف نیس که عیب آن بر تأمل کننده پوشیده نیست..

17. تفسیر علي بن ابراهيم: «و شهرهارا فرو افکند» میگوید منظور بصره است و دلیل آن نیز این روایت از امیر مؤمنان علیه السلام است که میفرماید: ای

1- . تفسیر علی بن ابراهیم : 600
2- . تفسیر علی بن ابراهیم: 605

اهل بصره و ای اهل مؤتفکه –تا آنجا که میفرماید- : دو بار با ساکنانش زیر و رو شد و خدا باید بار سوم را به انجام برساند و سومین بار در رجعت خواهد بود.(1)

18. تفسیر علی بن ابراهیم: «و المیزان» منظور از میزان امام است.(2)

العقائد: به نظر ما تعداد پیامبران صد و بیست و چهار هزار نفر بوده و و هر کدام از آنان یک وصی داشتهاند که به امر خداوند متعال وی را وصی خود قرار میدادهاند لذا تعداد اوصیا نیز صد و بیست و چهار هزار نفر است. هر یک از این انبیا به حق و از جانب حق آمده است و کلامشان، کلام خدا؛ امرشان امر خدا؛ و طاعتشان طاعت خدا و معصیتشان معصیت خداوند است. این انبیا تنها وحی خداوند را به زبان آورده و پنج تن از آنان محور بودهاند و بر دیگران سرورند که هر کدام با خود شریعت جدیدی آورده و شریعت پیامبران پیشین را نسخ کرده است. این پنج پیامبر اولوالعزم نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیهم اجمعین هستند و حضرت محمد سرور آنان و برترین آنان است که «حق را آورد و پیامبران پیشین را تصدیق نمود». (3)

میگویم: علت برتری این پیامبران نسبت به ملائکه در کتاب السماء و العالم ذکر خواهد شد.

19. ابن عباس میگوید: یک اعرابی به پیامبر خدا گفت: سلام یا نبیء الله و پیامبر در جواب فرمود: من نبیء الله نیستم بلکه نبی الله هستم.

نبوت از لفظ نبوه گرفته شده که به معنی چیزی است که از زمین ارتفاع گرفته باشد لذا معنای نبوت برتری و بلند مرتبگی است و معنای نبی نیز فرد بلند مرتبه است. این نظر را از ابی بشر لغوی در مدینه السلام شنیدم.(4)

توضیح: جزری نیز نقل کرده است که: در آن آمده است: فردی به پیامبر گفت ای نبیء الله و پیامبر نیز فرمود: نام مرا مخفف نکن من نبی الله هستم. نبی بر وزن

1- . تفسير على بن ابراهيم: ص 655
2- . تفسير على بن ابراهيم: 666
3- . اعتقادات الصدوق: ص 96-97
4- . معانى الاخبار: ص 39

فعیل و اسم مبالغه از واژه نبأ بمعنی خبر است. یعنی پیامبر از خدا خبر میدهد. در این صورت میتوان همزه را مخفف کرد و با تبدیل آن به ی به جای نبیء گفت نبی. در کلمات نبأ، نبّأ و أنبأ نیز این همزه مخفف میشود. سیبویه میگوید: تمام عربها تنبأ را با همزه و بدون تخفیف تلفظ میکنند اما در واژه نبی و دیگر واژههایی چون ذریه، بریه و خابیه همزه را مخفف میکنند جز اهل مکه که بر خلاف دیگر عربها تنها در سه فعل مذکور همزه را مخفف و در بقیه جاها به طور اصلی تلفظ میکنند.

جوهری میگوید: گفته شده است: نبأت علی القوم یعنی بر آن قوم وارد شدم و نبأت من الارض إلی ارض یعنی از سرزمینی خارج شده و به سرزمین دیگری وارد شدم. منظور آن اعرابی از نبیء الله نیز همین معنا بوده است چرا که پیامبر از مکه به مدینه رفته بود. اما همزه را مخفف میکند چون در لهجه قریش تلفظ همزه کمی ثقیل است. برخی نیز معتقدند که واژه نبی از نباوه مشتق شده و به معنای چیز مرتفع است.

جزری در مورد واژه نبر با سکون راء میگوید: در خصوص آن آمده است: وقتی به پیامبر گفته شد یا نبیء الله فرمود: ما قریشیها نبر در کلام را جایز نمیدانیم و نبر یعنی تبدیل حرفی به همزه و ظاهرا قریش حرفی را به صورت همزه تلفظ نمیکردند.

20. التوحید: هشام بن حکم نقل میکند که زندیقی نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: چگونه انبیا و رسل را اثبات میکنی؟ ایشان فرمود: اگر به ما ثابت شود که خالق و آفرینندهای داریم که نسبت به ما و هر آنچه آفریده است برتری دارد و آن خالق حکیمی است که مخلوقاتش نمیتوانند او را مشاهده و لمس کنند و هیچ کدام نمیتوانند با دیگری معاشرت داشته و با یکدیگر به مناظره بنشینند در این صورت ثابت میشود که خداوند از میان خلق خود سفیرانی دارد که مردم را به مصالح و منافعشان راهنمایی میکنند. اگر به گفتههایشان عمل کنند ضامن بقای آنان خواهد بود و اگر راهنماییهایشان را ترک کنند نابود میشوند. پس کسانی از میان بندگان هستند که در مورد خداوند حکیم به امر و نهی پرداخته و ثابت میشود که اینها اوامر الهی را برای مردم آورده و در حقیقت همان انبیا و برگزیدگان

خداوند از میان مردم هستند. حکیمانی که با حکمت پرورده شده و با آن مبعوث میشوند. در ظاهر مانند دیگر مردم هستند اما در احوالات و اخلاق با آنان بسیار تفاوت دارند و حکمتشان از سوی خداوند حکیم علیم مورد تأیید است.(1) دلایل، براهین و شواهدی چون زنده کردن مردگان، شفای کور مادرزاد و بیماری پیسی نیز برای اثبات پیامبری آنان وجود دارد. زمین خدا هرگز خالی از اینگونه حجتها نیست و همیشه بر درستی گفته پیامبر و لزوم عدالت پیشه بودن وی دلالت میکند.(2)

در علل الشرایع نیز این روایت عینا آمده است. (3)

در الاحتجاج(4) نیز این روایت عینا آمده است.

21. الخصال، الأمالی: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند عز و جل صد و بیست و چهار هزار پیامبر آفرید که نزد خداوند گرامی ترین آنها هستم و البته فخری بر آن نیست. خداوند صد و بیست و چهار هزار وصی نیز آفرید که علی علیه السلام نزد وی گرامی ترین و بهترین آنان است.

دارم گفت: این حدیث از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است.(5)

22. الامالی: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: من پس از هشت هزار پیامبر مبعوث شدم که چهار هزار نفر از آنان از بنی اسرائیل هستند.

توضیح: شاید منظور در اینجا بزرگان انبیا باشد که دراین صورت این قول با روایات قبل و بعد تناقضی نخواهد داشت.

23. تفسیر عیاشی: در مورد این آیه از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «اگر پروردگارت بخواهد یقینا مردم را امت واحدی قرار میدهد و آنها همچنان

1- . این حدیث در العلل اینگونه آمده است: سپس در هر دوره و زمانی آنچه پیامبران و انبیا از دلایل و براهین آوردند آن را ثابت کرد تا زمین خدا از حجت خالی نباشد. حجتی که با آن علمی است که بر صدق گفته اش و جواز عدالتش صدق میکند.

2- . توحید الصدوق: 253
3- . علل الشرائع : 51
4- . الاحتجاج: 183
5- . الخصال 2: 172-173، امالی الصدوق: 142-143. در دو منبع آمده است: این روایت از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است.

دچار اختلاف هستند مگر کسی که پروردگارت به او رحم کند» ایشان فرمود: امت واحدی بودند

و خداوند پیامبران را فرستاد تا حجت بر آنان تمام شود.

توضیح: برخی از مفسرین معتقدند که امت واحد قرار دادن آنها برای مجبور کردنشان به اسلام است تا همه مسلمان باشند. و سخن امام مبنی بر این که «امت واحدی بودهاند» اشاره به این آیه «مردم امت واحدی بودند و سپس خداوند پیامبران را آفرید» دارد و ظاهرا منظور این است که همگی آنان مشرک و گمراه بودهاند و اگر خداوند میخواست میتوانست آنها را در همان حال رها کند، اما پیامبران را فرستاد تا برایشان حجتی باشند. از این طریق برخی اسلام آورده و در نتیجه دارای دین و منشی متفاوت از دیگران شدند. علاوه بر این احتمال دارد منظور این باشد که همگی در زمان آدم علیه السلام و در ابتدای تکلیف، مؤمن بودهاند.

در علل الشرائع نیز این روایت آورده شده است.(1)

24. معانی الاخبار، الخصال: از ابوذر رحمه الله نقل شده است: به پیامبر گفتم ای رسول خدا تعداد پیامبران چند نفر بوده است؟ فرمود: صد و بیست و چهار هزار پیامبر. پرسیدم: چند نفر از آنان از مرسلین بوده اند؟ فرمود: 313 نفر جمّا غفیرا. گفتم: و چه کسی اولین انبیا بود؟ فرمود: آدم. گفتم: از انبیای مرسل بود؟ فرمود: بله و خداوند وی را با دست خودش آفرید و از روح خود در آن دمید. سپس فرمود: ای ابوذر چهار نفر از پیامبران یعنی آدم، شیث، اخنوخ و ادریس سریانی بودند. ادریس و نوح اولین پیامبرانی بودند که با قلم مینوشتند. چهار نفر از آنان نیز عرب هستند: هود، صالح، شعیب و پیامبرت محمد. موسی اولین پیامبر بنی اسرائیل و آخرینشان عیسی بود و 600 پیامبر دیگر. گفتم یا رسول الله خدا چند کتاب آسمانی نازل کرد؟ فرمود: 104 کتاب. بر شیث 50 صحیفه، بر ادریس 30 صحیفه ، بر ابراهیم 20 صحیفه ، و سپس تورات، انجیل، زبور و فرقان را نازل کرد. ادامه روایت.(2)

1- . علل الشرائع : 51
2- . معانی الاخبار : 95. الخصال 2: 104

توضیح: جزری گفت: در روایت ابوذر است که گفتم: ای رسول خدا! تعداد پیامبران چند نفر است؟ فرمود: 315 و در روایتی دیگر 313 نفر و در روایت بعد از عدد 313 واژه جمّ الغفیر آمده است که صحیح آن جماً غفیراً و الجماء الغفیر و جماء غفیرا و به معنای جمع کثیر است. اصل این کلمه از جموم و جمّه به معنی اجتماع و کثرت است. غفیر نیز از غفر به معنی پوشش و حجاب است که این دو واژه در موضع شمولیت و جامعیت قرار داده شده است.

آن جا که پیامبر فرمود (و 600 پیامبر) شاید منظور عطف این واژه به عیسی بوده تا بیان کند که این 600 نفر بعد از عیسی مبعوث شده اند. شاید منظور این بوده که به غیر از عیسی و موسی 600 پیامبر دیگر نیز از بنی اسرائیل بوده اند. برای اینکه این روایت با روایت سابق تناقض نداشته باشد ظاهرا باید به پیامبران برجسته این قوم اشاره داشته باشد.

25. کامل الزیارات: از علی بن حسین علیه السلام نقل شده است: هر کس میخواهد با 124 هزار پیامبر دیدار داشته باشد، در نیمه شعبان قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند. در این روز ارواح پیامبران برای زیارت امام حسین علیه السلام از خداوند اجازه میگیرند و خداوند به آنها اجازه میدهد. «پنج پیامبر اولوالعزم» نیز در بین آنها هستند. پرسیدیم این پیامبران اولوالعزم چه کسانی هستند؟ فرمود: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیهم. پرسیدیم: معنای اولوالعزم چیست؟ فرمود: برای جن و انس، از شرق تا غرب زمین مبعوث شدهاند.(1)

توضیح: بر این دلالت دارد که موسی و عیسی علیهما السلام برای همه خلق به پیامبری مبعوث شده بودند و برخی روایات با آن منافات دارد. (2)

26. الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبران اولوالعزم پنج نفرند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیهم اجمعین.(3)

1- . کامل الزیاره : 179-180
2- . به این روایت ذیل شمارههای 28، 49، 55 مراجعه شود.
3- . الخصال 1 : 144

27. برسی در مشارق الانوار از علی بن عاصم کوفی نقل کرده است: بر امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم. فرمود: به زیر پاهایت نگاه کن. تو به روی فرشی پا گذاشتهای که بسیاری از پیامبران، مرسلین و ائمه بر آن نشستهاند. سپس فرمود: نزدیکتر بیا. جلوتر رفتم و او دستش را به روی صورتم کشید و من بصیرت پیدا کردم. در آن هنگام بر روی فرش آثار و تصاویری را دیدم. پیامبر فرمود: این جای پای آدم و مکان نشستن وی است و اینها نیز آثار هابیل، شیث، نوح، قیدار(1)، مهلالیل(2)، یاره(3)، خنوخ(4)، ادریس، متوشلخ(5)، سام(6)، ارفخشد(7)، هود(8)، صالح، لقمان، ابراهیم، لوط، اسماعیل، الیاس، اسحاق، یعقوب، یوسف، شعیب، موسی، یوشع بن نون، طالوت، داوود، سلیمان، خضر، دانیال، یسع، اسکندر ذوالقرنین، شاپور بن اردشیر(9)، لوی، کلاب، قصی، عدنان، عبد مناف، عبد المطلب، عبدالله، و این اثر سرور ما رسولالله و این اثر امیر المؤمنین و این آثار دیگر اوصیای پس از ایشان تا مهدی علیه السلام است، زیرا او پا گذاشته و بر آن نشسته است. سپس فرمود: به این آثار

1- . شاید صحیح آن قینان باشد. و او قینان بن انوش بن شیث بن آدم است. در اثبات الوصیه مسعودی آمده است که اسم وی محوق نیز بوده است. مراجعه شود به تاریخ یعقوبی 1: 4 و المحبر: 3

2- . او فرزند قینان است. و در المحبر آمده است: مهلالیل، بر خلاف یعقوبی که مهلائیل ثبت کرده است.

3- . در نسخهها اینگونه آمده است: در تاریخ یعقوبی1: 3 و المحبر ص 4: «یرد» و او یرد بن مهلائیل است.

4- . در تاریخ یعقوبی و اثبات الوصیه : اخنوخ، و در المحبر احنوخ، و او اخنوخ فرزند یرد است. وی ادریس نیز نامیده شده است، و در اثبات الوصیه آمده که نام وی ادریس و هرمس نیز هست. این موضوع در باب داستان ادریس نیز خواهد آمد.

5- . در برخی نسخههای کتاب و در المحبر و اثبات الوصیه اینگونه آمده است و در تاریخ یعقوبی: «متوشلح» با حاء آمده و او متوشبح فرزند اخنوخ است.

6- . وی سام بن نوح است و شاید خود نوح دراین بین جا افتاده باشد.

7- . او فرزند سام است.

8- . در اثبات الوصیه: او هود بن شالخ بن ارفخشد است و نسب وی در باب مربوط خواهد آمد.

9- . ذکر نام وی در شمار افراد مذکور بسیار عجیب بوده و احتمال میرود راوی و یا کاتب آن را اضافه کرده باشند.

نگاه کن و بدان که اینها آثار دین خداست و کسی که در آن شک کند گویی در وجود الله تعالی شک کرده است و انکار آن به منزله انکار خداوند است. سپس فرمود: پلکهایت را به روی هم بگذار ای علی! و پس از آن به حالت اول که حجابی در پیش چشمانم بود بازگشتم.(1)

28. عیون الاخبار: امام رضا علیه السلام فرمود: پیامبران اولوالعزم را به این دلیل اولوالعزم نامیده‌اند که دارای همت و عزم راسخ و شریعت هستند. هر پیامبری که بعد از نوح مبعوث شده است شریعت نوح را داشته و تابع کتاب و منش وی بوده است تا اینکه زمان ابراهیم خلیل الله فرارسیده است. پیامبران بعد از ابراهیم نیز تا زمان موسی از شریعت وی و سپس تا زمان عیسی از شریعت موسی و تا زمان ظهور پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم از شریعت عیسی و کتابش تبعیت کرده‌اند. این پیامبران، اولوالعزم و برترین انبیای الهی هستند و شریعت محمد تا روز قیامت هرگز منسوخ نخواهد شد و هیچ پیامبری بعد از او نیست؛ اگر کسی پس از او ادعای پیامبری کند یا اینکه پس از قرآن کتاب دیگری بیاورد خونش برای کسانی که ادعای او را شنیده‌اند مباح است.(2)

29. قصص الانبیا: امام صادق علیه السلام در مورد آیه «صبر کنید مانند صبر کردن پیامبران اولوالعزم» فرمود: این پیامبران، صاحب کتاب بوده و نوح، شریعتی را آورده است. بقیه روایت نیز مانند روایت فوق ذکر شده است.(3)

توضیح: اولوالعزم بودن این پنج پیامبر در روایات فراوانی آمده است. اما برخی از مخالفان نیز به نقل از ابنعباس و قتاده آنها را شش نفر از جمله نوح، ابراهیم، اسحاق، سعقوب، یوسف و ایوب دانسته‌اند و گفته‌اند که این پیامبران همان کسانی هستند که به جهاد و مبارزه دعوت کرده و علاوه بر نشان دادن برخی مکاشفه‌ها در راه دین بسیار تلاش کرده‌اند. برخی نیز معتقدند که آنها چهار نفرند:

1- . مشارق الانوار: 128-130
2- . عیون الاخبار : 234-235
3- . قصص الانبیا، نسخه خطی

ابراهیم، نوح، هود و چهارمین آنان محمد صلی الله علیه و آله است، اما با توجه به احادیث وارده از اهل بیت علیهم السلام اعتباری به گفته آنان نیست.

30. تفسیر علی بن ابراهیم: «صبر کن آنچنان که پیامبران اولوالعزم صبر کردند» این پیامبران اولوالعزم نوح، ابراهیم، موسی و عیسی بن مریم علیهم السلام هستند. معنای اولوالعزم آن است که این پیامبران در اقرار به خداوند از همه پیشی گرفته و ضمن اقرار به پیامبران قبل و بعد از خود، در مقابل تکذیب و آزار و اذیتشان از سوی مردم صبر پیشه کردند.(1)

31. علل الشرائع: «قبلا از آدم پیمان گرفتیم اما فراموش کرد و نزد او عزمی نیافتیم» امام صادق علیه السلام در مورد این آیه فرمود: خداوند در مورد محمد و ائمه بعد از او از آدم عهد گرفت اما عزم آن را نداشت که آنها را آن طور که هستند بپذیرد. دیگر پیامبران، اولوالعزم نامیده شدند چراکه در مورد محمد و اوصیای بعد از او تا مهدی علیهم السلام و سیرت او از آنان عهد گرفت، پس عزم آنان را جمع کرد که قبول کنند آنها همانگونه هستند و به آنها اقرار کنند.(2)

در تفسیر علی بن ابراهیم نیز این روایت عینا آورده شده است.(3)

توضیح: شاید منظور عدم اهتمام و عزم کاملی است که در چنین شرایطی از آنان خواسته شده بوده است.

32. الخصال، عیون الاخبار، علل الشرائع: فردی شامی(4) از امیر المؤمنین درمورد پنج پیامبری که به عربی سخن میگفتهاند سؤال کرد. ایشان پاسخ داد: هود، صالح، شعیب، اسماعیل، محمد صلوات الله علیهم. سپس در مورد پیامبرانی سؤال کرد که ختنه شده به دنیا آمدند. ایشان فرمود: خداوند آدم را این گونه خلق کرد و پیامبرانی چون: شیث، ادریس، نوح، سام بن نوح، ابراهیم، داوود، سلیمان، لوط،

1- . تفسیر علی بن ابراهیم : 624
2- . علل الشرائع : 52
3- . تفسیر علی بن ابراهیم : 424

4- . این حدیث طولانی است و سلسله راویان آن به طور کامل در کتاب احتجاجات در باب سؤالهای فرد شامی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است.

اسماعیل، موسی، عیسی و محمد صلوات الله علیهم ختنه شده به دنیا آمدند. سپس از شش تایی سؤال کرد که در رحم رشد نکردند. ایشان فرمود: آدم، حوا، گوسفند ابراهیم، عصای موسی، شتر صالح، خفاشی که عیسی بن مریم ساخت و به اذن خداوند عز و جل به پرواز در آمد. از شش پیامبری که دو اسم داشتند سؤال کرد و ایشان جواب داد: یوشع بن نون و نام دیگرش ذو الکفل، یعقوب و نام دیگرش اسرائیل، خضر و نام دیگرش تالیا، یونس و نام دیگرش ذو النون، عیسی و نام دیگرش مسیح، محمد و نام دیگرش احمد صلوات الله علیهم.(1)

توضیح: اینکه ذوالکفل یوشع باشد خلاف قول مشهور بوده ولی یکی از اقوال است که تحقیق در باره آن در باب احوال این پیامبر خواهد آمد. رازی در تفسیر کبیر خود آورده است که برخی ذوالکفل را زکریا میدانند و برخی یوشع و الیاس. سپس آورده است که خداوند برای پنج تن از پیامبران دو اسم انتخاب کرده است: اسرائیل و یعقوب، الیاس و ذو الکفل، عیسی و مسیح، یونس و ذو النون، محمد و احمد. پایان.

برخی از مورخین نیز معتقدند که ذو الکفل نام حزقیل بوده و برخی دیگر میگویند این نام وصی یسع بن اخطوب است.

33. الخصال: از حسن بن علی علیه السلام نقل شده است(2): پادشاه روم از ایشان در مورد هفت چیزی سؤال کرد که خداوند آنها را خلق کرده اما از هیچ رحمی خارج نشده اند. ایشان فرمود: آدم، حوا، گوسفند ابراهیم، شتر صالح، مار بهشت، کلاغی که خداوند عزوجل آن را برای جست و جو در زمین فرستاد، و ابلیس لعنه الله علیه.(3)

تفسیر علی بن ابراهیم نیز عین این روایت را آورده است.(4)

1- . الخصال ج 1: 154 و 156 اما در این کتاب نامی از پیامبرانی که ختنه شده اند نیامده است. عیون الاخبار : 135-136، علل الشرائع : 198

2- . این حدیث طولانی در کتاب احتجاجات در باب مناظرات حسن و حسین علیهما السلام ذکر شده است.

3- . الخصال 2 : 8

4- . تفسیر علی بن ابراهیم : 598

34. مصباح الشریعه : امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل پیامبرانش را از خزائن لطف، کرم و رحمت خود بهرهمند ساخت و از مخزن علمش به آنها علم بخشید و از میان تمام خلائق آنها را برای خودش یگانه ساخت به گونه ای که احدی از خلائق در اخلاق و احوال با آنان شباهتی ندارد. آنها را وسیله ارتباط سایر خلایق با خودش قرار داد و دوست داشتن و اطاعت از آنان را موجب رضای خویش قرار داد. انکار آنان موجب خداوند شده و هر قومی را به تبعیت از سنن رسولش فرمان داده است. خداوند طاعت هیچ بنده ای را بدون اطاعت وی از پیامبران، شناخت حق، حرمت، وقار، عظمت و جایگاهشان نزد خداوند را نمیپذیرد. پس تمام پیامبران را بزرگ بشمار و آنها را هم ردیف کسانی کمتر از ایشان قرار نده. مطابق با عقل خود با مقام، احوال و اخلاق آنان برخورد نکن. تنها به سخن قاطع خداوند در مورد ایشان و نظر اهل بصیرت در خصوص فضائل و مراتب آنان عمل کن چرا که هرگز نمیتوانی به جایگاه آنان در نزد خداوند برسی واگر گفتار و کردار ایشان را با سایر مردم مقایسه کنی یقینا در نوع معاشرت با این پیامبران به خطا رفته و ضمن انکار شناخت آنها خاص بودن آنها نزد خداوند را فراموش کردهای. در این صورت از درجه ایمان و معرفت حقیقی تو کاسته خواهد شد. پس بسیار بر حذر باش !(1)

35. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: سپاس خداوندی را که در پس حجاب نور است(2) نسبت به خلق خود، در افق والا و عزت بلند و مُلک مرتفع؛ بر فراز هر چیزی قرار گرفته و به هر چیزی نزدیک است. بر خلقش متجلی میشود بدون اینکه دیده شود. او از منظری والا - مخلوقات را- میبیند. دوست دارد توحید مختص او دانسته شود چرا که با نورش در حجاب قرار گرفته و با علوش برتری یافته و از مخلوقاتش پنهان شده است تا حجت قوی از آن او باشد. پیامبر را بشارت دهنده و بیم دهنده در میان آنان برانگیخت تا هر کس را که هلاک میشود از روی بیّنه - آگاهی - هلاک شود و هر کس حیات مییابد از آگاهی حیات یابد.

1- . مصباح الشریعه: نسخه خطی

2- . خداوند را به خورشید تشبیه کرده است که از شدت نورش نمیتوان به او نگاه کرد.

تا بندگان در آنچه در مورد پروردگارشان نمیدانند تعقل کرده و او را پس از انکار با ربوبیتش بشناسند. و سپس از اینکه برایش شریک قائل شدند او را در الوهیت و خداوندی یگانه بدانند.(1)

توضیح: در پشت حجاب نور یعنی با نور بودن خداوند و مجرد بودن او، به گونهای که عقل و حواس آدمی قادر به شناخت او نیست؛ پس حجابش چیزی جز قداست و کمالش نیست. «طامح و شامخ» یعنی مرتفع؛ باذخ یعنی بلند؛ این سه بخش کنایه از آن است که خداوند والاتر از آن است که با عقل، خیال و حواس درک شود.

از هر چیز بلند برتر است یعنی از نظر قدرت و شرف برتر است و از هر چیزی پایین تر است یعنی از نظر لطف، سخاوت، رحمت و تربیت نسبت به هر چیزی برتری دارد. تجلی کرد یعنی با اظهار جود، قدرت و علمش نسبت به هرچیز خود را به خلقش نشان داد. منظر یعنی جایگاه مرتفعی که به آن چشم بدوزند و منظور این است که خداوند در جایگاهی از رفعت و برتری قرار دارد که بسیار فراتر از آن است تا چشمها و عقلها قادر به درک آن باشند. حکمت فراوان و برتر خداوندی اقتضا کرده است که خلقش وی را با توحید شناخته و خداوند را با توحید از دیگران متمایز بدانند. این مسأله نیز امکان پذیر نبود مگر از طریق ارسال پیامبران که به خاطر کمال برتری و نهایت رفعت و منزلت خود و نهایت انحطاط و پایین بودن منزلت مکلّفین و جهل و ناتوانی آنان، خداوند بین خود و بندگانش سفیرانی را قرار داد که از یک سو در کمال، صفات خداوند را داشته و در ظاهر به دیگر خلائق در جنس و بشر بودن شباهت دارند. ما تحقیق این مطلب را به گونهای سادهتر در الفوائد الطریفه آوردیم.

36. تفسیر عیاشی: از امام صادق علیه السلام نقل شده است: در زمان نوح علیه السلام برخی از پیامبران بودند که به طور پنهانی به رسالت مشغول بودند لذا نام آنان در قرآن نیامده و مانند دیگر پیامبرانی که به طور علنی به رسالت مشغول بوده

1- . علل الشرائع: 51

اند برای آنان نامی ذکر نشده است. این مطلب در آیه «و پیامبرانی که داستان آنان را برای تو حکایت نکردیم و خداوند با موسی سخن گفت» یعنی خداوند برای پیامبران در خفا نامی مانند دیگر پیامبران در نظر نگرفت.(1)

37. علل الشرائع: مردی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: خداوند برای چه پیامبران و انبیا را برای مردم فرستاد؟ ایشان پاسخ داد: تا بعد از آمدن پیامبران «مردم بهانهای بر خداوند نداشته باشند» و نیز نگویند «بشارتدهنده و بیمدهنده ای برای ما نیامد» و برای این که پیامبران، حجت خدا بر مردم باشند. آیا نشنیدهای که خداوند عزوجل حکایتی از زبان نگهبانان جهنم و استدلال آنان برای جهنمیان در مورد پیامبران آورده و فرموده است: «آیا بیم دهنده ای برای شما فرستاده نشد گفتند آری بیم دهنده ای به سراغ ما آمد اما تکذیبش کردیم و گفتیم خداوند چیزی را نازل نکرده است و شما در گمراهی و جهلی بزرگ به سر می برید».(2)

38. من لا یحضره الفقیه: امام صادق علیه السلام فرمود: اسم پیامبر در صحف ابراهیم ماحی، در تورات موسی الحادّ، در انجیل عیسی احمد و در فرقان محمد است. گفته شد: تأویل ماحی چیست؟ فرمود: از بین برنده تصویر صنمها، بتها، مجسمهها و هر معبود دیگر جز خداوند رحمان. گفته شد: تأویل حاد چیست؟ فرمود: حاد یعنی با هر کس که با خداوند و دینش دشمنی کند دیر یا زود در افتاده و با او مقابله میکند. گفته شد: تأویل احمد چیست؟ فرمود: حسن ثنای خداوند بر او در کتابها به خاطر افعال پسندیده او. گفته شد: تأویل محمد چیست؟ فرمود: همانا خداوند، ملائکه، تمام پیامبران و همه امتها وی را حمد گفته و بر وی سلام و درود میفرستند. همانا نام نوشته شده او بر عرش «محمد رسول الله» است.(3)

39. علل الشرائع: حسین بن نعیم صحاف نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا میشود که فردی مؤمن باشد و نور ایمان در قلب وی ثابت شده باشد اما خداوند پس از ایمان او را به کفر بکشاند؟ ایشان فرمود: خداوند

1- . تفسیر عیاشی : نسخه خطی
2- . علل الشرایع: 51

3- . الفقيه: 2 : 264

عادل است و پیامبران را برانگیخته تا مردم را به ایمان به خدا دعوت کنند اما هرگز کسی را به کفر دعوت نمیکند. در این جا پرسید آیا میشود که کسی کافر باشد و خداوند او را پس از کفر به ایمان هدایت کند؟ فرمودند: خداوند عز و جل مردم را از فطرتی که آنان را بر آن سرشته است خلق کرده و هیچ یک نه ایمان به شریعتی را میشناختند و نه کفر و انکاری را. سپس خداوند برای آنان پیامبران را برایشان مبعوث کرد تا پیامبران مردم را به عنوان حجت خداوند بر ایشان، به ایمان به الله دعوت کنند. برخی از آنان را خدا هدایت میکند و برخی دیگر را خیر.(1)

40. علل الشرائع، عیون الاخبار: امام رضا علیه السلام از مردم پرسید: چرا شناخت پیامبران و اقرار به آنان و اذعان به طاعت از آنان بر مردم واجب است؟ گفتند: از آنجا که در خلقت و ساختار مردم آنچه که منافع ایشان را به طور کامل تأمین کند وجود نداشت و خداوند متعاول برتر از آن بود که دیده شود و ضعف و عجز مردم از درک وی آشکار و ظاهر بود؛ لذا چارهای جز این نبود که پیامبری معصوم بین خداوند با آنها باشد که امر و نهی و دستورات خدا را به مردم رسانده و برای تحقق منافعشان و دفع ضرر از آنان در کنارشان باشد. زیرا در خلق مردمان چیزی نبود که مردم از طریق آن به نیازشان مبنی بر شناخت منافع و زیانها اطلاع پیدا کنند و اگر شناخت و اطاعت از پیامبر واجب نبود، آمدن پیامبر برای آنها نفعی نداشته و هیچ یک از نیازهایشان تأمین نمیشد. در این صورت فرستادن پیامبران کاری عبث و بیفایده بود و کار عبث از صفات خداوند حکیمی که «هر چیز را در نهایت کمال قرار داده است» نیست.(2)

41. کافی: از زراره نقل شده است: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «و رسول و نبی بود» پرسیدم که رسول و نبی به چه معنا است؟ ایشان فرمود: نبی کسی است که در خواب می بیند و صداها را میشنود اما فرشته را نمیبیند. رسول کسی است که در خواب میبیند و میشنود و علاوه بر این فرشته مقرب الهی را نیز میبیند. پرسیدم منزلت امام چیست؟ پاسخ دادند: صداها را می شنود اما در خواب

1- . علل الشرایع: 51-51

2- . علل الشرائع : 95. عیون الاخبار: 249

چیزها را نمیبینند و با فرشته نیز دیدار ندارد. سپس این آیه را خواند: ما قبل از تو رسول، نبی و محدثی را نفرستادیم.(1)

42. کافی: حسن بن عباس معروفی در نامهای به امام رضا علیه السلام مینویسد: جانم فدای شما! به من بگویید که فرق بین رسول نبی و امام چیست؟ ایشان پاسخ دادند: فرق بین این سه آن است که رسول کسی است که جبرئیل بروی نازل میشود و در حالی که وحی بر وی نازل می شود فرشته خدا را دیده و صدایش را میشنود. البته این دیدار میتواند در خواب اتفاق بیفتد؛ مانند رؤیای ابراهیم علیه السلام. نبی ممکن است فرشته را دیده و صدایش را بشنود و نیز احتمال دارد که گاهی نیز ندیده و نشنود اما امام کسی است که سخن فرشته وحی را میشنود اما او را نمیبینند.(2)

43. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل میکند: اولین وصی خداوند بر روی زمین فرزند آدم بود. تمام پیامبران یک وصی داشته و تعداد پیامبران صد و بیست و چهار هزار نفر است که پنج نفر از آنان یعنی نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد اولوالعزم هستند. علی بن ابی طالب علیه السلام بخشش خدا برای محمد مصطفی بود که علم تمامی اوصیا و پیشینیان را به ارث برد همانطور که محمد نیز علم تمام پیامبران و انبیای پیش از خود را به ارث برد.(3)

توضیح: علی علیه السلام به منزله هدیه خداوند برای محمد صلی الله علیه و آله بوده و عطایی بوده که خداوند به پیامبر بخشیده است.

44. قصص الانبیا: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از میان عرب تنها پنج پیامبر: هود، صالح، اسماعیل، شعیب و محمد خاتم الانبیا را آفرید.(4)

1- . اصول کافی: 1: 176. در برخی روایات آمده است که امام باقر و امام صادق علیهما السلام محدث را با فتحه و تشدید دال قرائت کرده اند.
2- . اصول کافی 1: 176
3- . بصائر الدرجات: 33
4- . قصص الانبیا: نسخه خطی

توضیح: این روایت به همراه روایت شامی(1) بر این دلالت دارند که اسماعیل علیه السلام از عرب بوده است اما از روایت ابوذر ظاهر میشود که وی از عرب نبوده است(2). سند این دوروایت قویتر است چراکه اکثر راویان آن از اهل تسنن هستند. اما روایت دیگری از فضیل خواهد آمد که مطابق روایت ابوذر است. البته میتوان هر دو قول را با یکدیگر جمع کرد و گفت اسماعیل علیه السلام گاهی به غیر عربی نیز سخن میگفته یا به قومش عربی آموخته است که قبل از این عربی نمیدانستند و خدا متعال به این امر آگاه است.

45. اکمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند هم پیامبرانی داشته که به طور علنی پیامبری کرده و شناخته شده بودند و هم پیامبرانی مخفی و ناشناخته. هر گاه به حق پیامبران علنی از خدا درخواست کردی به حق پیامبران مخفی نیز درخواست کن.(3)

در اکمال الدین از ابن ابی دیلم نیز این روایت عینا نقل شده است.(4)

46. قصص الانبیا: امام صادق علیه السلام میفرماید: خداوند تنها چهار نفر از پیامبران یعنی هود، صالح، شعیب و محمد را از میان عرب مبعوث کرد.(5)

47. همچنین روایت شده است که آنها پنج نفر بوده و اسماعیل را نیز شامل میشود. در روایتی دیگر آمده است که خداوند وحی را به زبان عربی نازل میکرد اما هر یک از پیامبران آن وحی را با زبان قوم خود به آنها انتقال میدادند.(6)

48. الاختصاص: از ابن عباس نقل شده است: حضرت آدم اولین پیامبران و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم آخرینشان است. تعداد پیامبران در مجموع 124 هزار نبی است که 300 نفر از آنان رسول و پنج نفر از جمله نوح ، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله اولو العزم هستند. پنج نفر از جمله هود، صالح،

1- . و همچنین روایات شمارههای 47 و 48
2- . در شماره 46 نیز آمده است.

3- . اکمال الدین : 14
4- . اکمال الدین : 197
5- . قصص الانبیا: نسخه خطی
6- . قصص الانبیا: نسخه خطی

شعیب، اسماعیل و محمد عرب و پنج نفر نیز ازجمله : آدم، شیث، ادریس، نوح و ابراهیم سریانی هستند.

موسی اولین پیامبر بنی اسرائیل و عیسی آخرینشان است. صد و چهار کتاب نیز بر پیامبران نازل شده که پنجاه تای آن بر آدم، سی تا بر ادریس، بیست تا بر ابراهیم، تورات بر موسی، زبور بر داوود، انجیل بر عیسی و فرقان بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد.(1)

49. اکمال الدین: امام باقر علیه السلام میفرماید: خداوند عزوجل از آدم تعهد گرفت که به درخت نزدیک نشود. و هنگامی که وقت آن رسید تا مطابق با علم خداوند تبارک و تعالی آدم از میوه آن درخت بخورد آدم این عهد را از یاد برد و از میوه درخت خورد. خداوند در این زمینه فرموده است: «از پیش از آدم پیمان گرفتیم اما فراموش کرد و ما نزد او عزمی نیافتیم» وقتی آدم از میوه درخت خورد به زمین فرود آمد. هابیل و خواهرش که دو قلو بودند و قابیل و خواهرش که دو قلو بودند از او متولد شد. این جا بود که آدم به هابیل و قابیل دستور داد برای نزدیکی به خدا قربانی کنند. هابیل گوسفند داشت و قابیل نیز زمین کشاورزی. هابیل بهترین گوسفند و قابیل محصول نامرغوب مزرعه اش را قربانی کردند. قربانی هابیل پذیرفته شد اما قربانی قابیل مورد قبول خداوند واقع نشده و در این باب فرموده است: «و به حق خبر بنی آدم را بر ایشان تلاوت کن. آن هنگام که یک قربانی به پیشگاه خدا عرضه کرده و تنها از یکی از آنان پذیرفته و از دیگری پذیرفته نشد» در آن زمان اگر قربانی پذیرفته میشد آتش آن را میخورد. لذا قابیل دست به کار شد و جایگاهی را برای آتش ساخت و او اولین کسی بود که خانه را برای آتش بنا کرد. قابیل گفت من این آتش را پرستش میکنم تا قربانی من پذیرفته شود. سپس دشمن خداوند، ابلیس به قابیل گفت که خداوند قربانی هابیل را پذیرفته، اما قربانی تو را خیر. اگر او را وابگذاری نسلی خواهد داشت که بر نسل تو فخر فروشی میکنند. به همین علت قابیل؛ هابیل را کشت و به سوی آدم بازگشت. آدم به او گفت: ای قابیل !

1- . الاختصاص: نسخه خطی

هابیل کجاست؟ جواب داد: نمیدانم تو مرا مسؤول حفاظت از او نکرده بودی. آدم خود به سراغ هابیل رفت و او را کشته شده و بی جان پیدا کرد و گفت: لعنت بر آن زمینی که خون هابیل را به خود پذیرفت. آدم چهل شب بر هابیل گریست.

آدم سپس از خداوند خواست تا فرزند دیگری به وی بدهد. آدم صاحب یک فرزند پسر شد و او را هبه الله یعنی بخشش خدا نامید چراکه این فرزند هدیه و عطیهای از جانب خداوند بود. آدم این فرزند را بسیار دوست داشت. زمانی که دوران پیامبری آدم به پایان رسید خداوند به او وحی کرد که ای آدم دوران نبوت تو به پایان رسیده است پس علم، ایمان، نام اصلی، میراث علم و آثار نبوت خود را به ذریه خود یعنی هبه الله ببخش. من علم، ایمان، اسم اکبر، میراث علم و آثار نبوت تو را تا روز قیامت از ذریه تو پاک نخواهم کرد. همیشه در زمین عالمی را قرار خواهم داد که به وسیله او دین و طاعت من شناخته میشود. این عالم وسیله نجات بشر پس از تو و پس از نوح است. حضرت آدم نام نوح را ذکر کرده و فرموده است که خداوند پیامبر را بر میانگیزد که نامش نوح است. وی مردم را به سوی خدا فرا میخواند اما او را تکذیب میکنند و به همین علت خداوند آنها را با طوفان به هلاکت میرساند. از آدم تا نوح ده نسل بوده و همگی از پیامبران خدا بودند. آدم به هبه الله سفارش کرده بود که هر کدام از شما که نوح را دید باید به او ایمان آورده و پس از تصدیق دعوتش از وی تبعیت کند. این تبعیت شما را از هلاکت نجات میدهد. سپس آدم به سختی مریض شده و زمینگیر شد. پیکی برای هبه الله فرستاد و به او پیغام داد که اگر جبرئیل یا یکی دیگر از فرشتگان را زیارت کردی به آنها سلام برسان و بگو که آدم برای پیدا کردن راه بهشت از شما کمک میطلبد. جبرئیل هنگام عمل هبه الله به سفارش پدر، به او گفت: پدر تو وفات کرده و من تنها برای خواندن نماز بر وی فرود آمدهام پس بازگرد. هبه الله بازگشت و دید که پدرش در گذشته است. جبرئیل به او یاد داد که چگونه جنازه پدر را غسل دهد. پس از غسل نوبت به نماز میت رسید. هبه الله از جبرئیل خواست تا بر جنازه آدم نماز بگزارد اما جبرئیل گفت: خداوند تبارک و تعالی به ما فرمان داده است که در بهشت بر پدرت سجده کنیم و دستور نداده که پیشوای نماز یکی از فرزندانش به جنازه وی باشیم. هبه الله

جلو آمد و خود بر جنازه پدر نماز خواند و جبرئیل و گروهی از ملائکه نیز در پشت سر وی به نماز ایستادند. در این نماز هبه الله سی بار تکبیر گفت و سپس به دستور جبرئیل بیست و پنج تکبیر نماز را حذف کرد. سنت امروز ما نیز این است که پنج بار تکبیر میگوییم. اما در نماز بر پیکر شهدای بدر هفت و نه بار تکبیر گفته شد.

وقتی هبه الله آدم را دفن کرد قابیل نزد او آمد و گفت: ای هبه الله من دیدم که آدم علم ویژه خود را به تو داد اما آن علم را به من نسپرد. آن علم همان علمی است که هابیل با آن دعا کرد و قربانیش پذیرفته شد. من به همین علت او را کشتم تا نسلهای بعد از او بر ذریه من فخر فروشی نکرده و نگویند که ما فرزندان همان کسی هستیم که قربانیش پذیرفته شد و شما فرزندان کسی هستید که قربانیش پذیرفته نشد. پس اگر تو نیز علمی را که پدرت به تو داده است را آشکار کنی تو را نیز مانند هابیل خواهم کشت. لذا هبه الله در اظهار آن درنگ کرد و ذریه او پیامبرانی ناشناختهاند. علم، ایمان، نام، میراث علم و حتی آثار علم نبوی در زمان آنان آشکار نشد تا اینکه نوح علیه السلام به پیامبری رسید. ذریه هبه الله وصیت وی را که همان وصیت آدم در مورد نوح بود را به یاد آورده و متوجه شدند که نوح همان کسی است که آدم علیه السلام پیش از این بشارت آمدنش را به فرزندان خود داده بود. لذا به وی ایمان آورده و علاوه بر تصدیقش از ما اطاعت کردند. آدم به هبه الله وصیت کرده بود که وصیت پیشین در مورد نوح را هر ساله یادآوری کند. لذا ذریه نوح هر ساله در زمانی که نوح به بعثت رسید جشن شادی و عید برگزاری میکردند. و همینطور در وصیت همه پیامبران به همین شکل آمده است تا اینکه خداوند تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد و آنها نوح را با علمی که در نزدشان بود میشناختند و آن علم این سخن خداوند متعال بود: «همانافروفرستایم نوح را» تا آخر آیه. و از زمان آدم تا نوح، هم پیامبرانی بودند که به طور مخفیانه فعالیت میکردند و هم پیامبرانی بودند که به صورت آشکار فعالیت داشتند و به همین خاطر ذکر آنها در قرآن پنهان شد و مانند پیامبرانی که به صورت آشکار فعالیت داشتند نام برده نشدند و سخن خداوند متعال در مورد آنها این است: «قبلا

از پیامبرانی برایت حکایت کردیم و از پیامبرانی برایت سخن نگفتیم.» یعنی پیامبران پنهانکار مانند پیامبرانی که به صورت آشکار فعالیت داشتند نام برده نشدند. نوح نهصد و پنجاه سال در میان قومش سکنی گزید و کسی در نبوت با وی مشارکت نکرد. نوح در قومی وارد شد که پیامبران ما بین خودش و حضرت آدم را تکذیب میکردند. همانطور که خداوند فرمود: «قوم نوح فرستاده شدگان را تکذیب کردند.» یعنی پیامبرانی که ما بین حضرت نوح و حضرت آدم بودند تا پایان سخن خداوند: «همانا پروردگار شکست ناپذیر و مهربان است.»

پس هنگامی که نبوت نوح و دوران پیامبریش پایان یافت خداوند عزّوجل به او وحی کرد که: ای نوح نبوّت و دوران پیامبری تو پایان یافت پس علمی را که در نزد توست، ایمان، اسم اکبر، میراث علم و آثار علم نبوّت را به ذریهات از نسل سام قرار بده وآن را از منازل انبیایی که بین تو و آدم بودند قطع نکردم و همیشه در زمین عالمی قرار دادم که به وسیله او دین و طاعتم شناخته میشود. آن عالم وسیله نجاتی است برای کسانی که از زمان مرگ یک پیامبر تا زمان آمدن پیامبری دیگر متولد میشوند. بعد از سام فقط هود است اما بین نوح و هود هم پیامبران ناشناس بودند وهم پیامبران علنی.

نوح گفت: همانا خداوند تبارک و تعالی پیامبری را مبعوث میگرداند که هود نام دارد. او قومش را به سوی خداوند تبارک وتعالی دعوت میکرد اما تکذیبش میکردند وخداوند آنها را هلاک میگرداند. پس هرکس از شما او را درک کرد باید به او ایمان آورد و از او تبعیت کند که در این صورت خداوند او را از عذاب طوفان نجات میدهد. نوح به فرزندش سام دستور داد که در آغاز هر سال این وصیت را زنده کرده و یادآور شود. آن روز، روز عیدی برای آنها خواهد بود که در آن به مبعوث شدن هود و زمانیکه مبعوث میشود اقرار میکردند وقتی خداوند تبارک وتعالی هود را مبعوث گرداند با توجه به چیزهایی که در اختیارشان بود یعنی علم، ایمان، میراث علم، اسم اکبر وآثار علم نبوت، متوجه شدند که هود پیامبری است که پدرشان نوح بشارت وی را به آنها داده بود پس به او ایمان آورده وپس از تصدیقش از او تبعیت کردند و به همین علت از عذاب طوفان نجات یافتند. این

مطلب در آیات زیر آمده است: «وبه سوی عاد برادرشان، هود را فرستاد.» «عاد پیامبران را تکذیب کردند آنهنگام که برادرشان هود به آنها گفت هان تقوا پیشه کنید» «و ابراهیم فرزندانش و یعقوب را به آن وصیت کرد» «به او اسحاق و یعقوب را دادیم و همه را هدایت کردیم.» تا رسالت را در اهل بیتش قرار دهیم. «قبلا نوح را هدایت کردیم.» تا رسالت را در اهل بیتش قرار دهیم، ذریه انبیایی که قبل از ابراهیم بودند به ابراهیم ایمان آوردند. بین هود و ابراهیم ده پیامبر بودند و خداوند فرموده است: «قوم لوط از شما دور نبودند» «پس لوط به او ایمان آورد و گفت: همانا من به سوی پروردگارم خواهم رفت و او مرا هدایت خوهد کرد» و قول خدای متعال:« ابراهیم آنگاه که به قومش گفت: خدا را بپرستید و تقوای او را پیشه کنید که این برای شما بهتر است» پس بین هر دو پیامبر، ده پدر و نه پدر و هشت پدر بود که همگی انبیا بودند. برای هر پیامبری همان اتفاق افتاد که برای نوح اتفاق افتاده بود و همان طور که برای آدم، هود، صالح، شعیب و ابراهیم صلوات الله علیهم اتفاق افتاده بود تا اینکه به یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم رسید. سپس بعد از یوسف رسالت به برادرانش انتقال یافت و در نهایت به موسی به عمران رسید. بین یوسف و موسی بن عمران ده پیامبر بودند. خداوند عزّوجل موسی و هارون را به سوی فرعون، هامان و قارون فرستاد و پیامبران بعدی را پیاپی مبعوث گرداند. «هرگاه رسول امتی آمد او را تکذیب کردند.» بنیاسرائیل در هر روز دو یا سه یا چهار پیامبر را میکشتند و حتی در یک روز هفتاد پیامبر را میکشتند و بازارهای سبزیجات خود آخر روز بر پا میکردند. وقتی تورات بر موسی بن عمران نازل شد بشارت محمد صلی الله علیه و آله را داد. بین یوسف و موسی ده پیامبر مبعوث شد. وصی موسی بن عمران، یوشع بن نون بود. و این همان جوانی است که خدوند در قرآن به وی اشاره کرده است. و به همین ترتیب تمام پیامبران بشارت محمد را میدادند. ومعنی آیه «او را مییابند» همین است. یعنی یهود و نصاری محمد را درک خواهند کردند و او را مییابند یعنی اوصاف و نام محمد را. «در تورات و انجیل ثبت و نوشته شده مییابند و آمده است که آنها را امر به معروف و نهی از منکر میکند» خداوند از قول عیسی بن مریم فرموده است: «وبشارت میدهم شما را به پیامبری

که بعد از من میآید و نامش احمد است» موسی و عیسی نیز به محمد بشارت دادند و دیگر پیامبران نیز بشارت مبعوث شدن پیامبر خدا را به یکدیگر میدادند تا اینکه حضرت محمد به پیامبری رسید. زمانیکه نبوت محمد به پایان رسید خداوند به او وحی کرد که ای محمد دوران نبوت تو به پایان رسیده است لذا علم، ایمان، اسم اکبر، میراث علم و آثار علم نبوتی را که در نزد توست به علی بن ابی طالب بسپار. من اینها را از ذریه پس از تو قطع نخواهم کرد. همانطور که قبلا نیز اینها را از انبیایی که قبل از تو از زمان آدم تا زمان تو بودند را قطع نکردم. این مطلب در این آیه آمده است: «همانا خداوند آدم ونوح و آل ابراهیم و آل عمران را از میان تمام جهانیان برگزید* برخی از آنان ذریه برخی دیگرند و خداوند شنوا و داناست». خداوند تبارک و تعالی هرگز علم را به جهل تبدیل نکرده و این امرش را نه به ملک مقرب و نه به هیچ نبی مرسلی واگذار نکرده است؛ بلکه یکی از فرشتگانش را به سوی پیامبرش فرستاده و به این واسطه امرش را ابلاغ کرده است. پیامبر را به آنچه خود دوست دارد امر کرده و به آنچه که ناپسند میدارد نهی کرده است. همچنین علم پیشینیان و پسینیان را برای آن پیامبر حکایت کرده است. خداوند آن علم را به انبیا و اولیای خود که همگی برادر یا از ذریه یکدیگرند آموخت. این مطلب در این آیه آمده است: «و ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت عطا کردیم و به سوی آنان فرشتهای ارجمند فرستادیم» منظور از کتاب ، نبوت است و منظور از حکمت یعنی انبیا و اصفیا از برگزیدگان. تمام این پیامبران ذریه یکدیگر هستند که خداوند تبارک و تعالی نبوت، عاقبت و حفظ میثاق را تا پایان دنیا درمیان آنان قرار داده است. آنان عالمان و اولیاء امر و استنباط علم و هدایتند. این توصیف برتری پیامبران، انبیا، حکیمان، ائمه هدی و خلفایی است که ولی امر خداوند هستند. آنها اهل استنباط علم خداوند عزوجل و اهل آثار علم وی بوده که همگی از ذریه برگزیدگان خداوند هستند وپس از انبیایی آمدهاند که پیامبری به خانواده و برادران و ذریه آنان انتقال یافته است. هر کس به علم این برگزیدگان عمل کند به ابراهیم علیه السلام متصل شده و پیروز میشود و هر کس ولایت امر خدا و اهل استنباط علمش را در غیر اهل بیت برگزیده انبیا قرار دهد خلاف امر خداوند عمل کرده و انسانهای جاهل و

کسانی که به تکلف به راه غیر هدایت میروند را والیان امر خدا قرار داده و و گمان کردهاند که شایسته استنباط علم خدا هستند؛ آنان خداوند را تکذیب کرده و به از وصیت و طاعت خداوند منحرف شدهاند. فضل خداوند را در جایی که خودش قرار داده بود قرار ندادند لذا گمراه شده و پیروانشان را گمراه کردند. آنان در روز قیامت حجتی ندارند. طبق فرموده خداوند تبارک و تعالی در آیه «و همانا کتاب و حکمت را به آل ابراهیم دادیم و به آنان ملک عظیم اعطا کردیم» حجت تنها در میان آل ابراهیم است. سپس حجت تا روز قیامت مختص انبیا و اهل بیت آنان است چراکه کتاب خدا به این مطلب اشاره کرده و وصیت خداوند به آن خبر داده است، در نسل خانههایی که خداوند آنتها را بر مردمان رفعت داد. خداوند میفرماید: «در خانه هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود» و آن اهل بیت انبیا، رسولان، حکما و ائمه هدی است. پس این توضیح ریسمان ایمانی است که هر کس پیش از شما نجات یافته تنها به واسطه آن نجات یافته و به وسیل هآن هر کس که پیش از شما از هدایت تبعیت کرده است، نجات مییابد. خداوند تبارک و تعالی در کتابش فرموده است: «و نوح را از پیش راه نمودیم و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم* و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند* و اسماعیل و یسع و یونس و لوط که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم* و از پدران و فرزندان و برادرانشان برخی را [بر جهانیان برتری دادیم] و آنان را برگزیدیم و به راه راست راهنمایی کردیم* این هدایت خداست که هر کس از بندگانش را بخواهد بدان هدایت می کند و اگر آنان شرک ورزیده بودند قطعا آن چه انجام می دادند از دستشان می رفت» خداوند با فضل خود کتاب، حکمت، نبوت را به اهل بیتش از انبیا و برادران و ذریه آنها سپرده است و به همین دلیل فرموده است که امت تو به آن کفر نمی ورزند(1) و می فرماید ما همان ایمانی را به اهل بیتت عطا کردیم که تو را با آن ایمان مبعوث گردانیم و این

1- . تفسیر آیهای است که قبلا ذکر شد: «و اگر آنان شرک ورزیده بودند قطعا آن چه انجام می دادند از دستشان می رفت»

اهل بیت هرگز به آن کفر نمی ورزند و من ایمانی را که تو با آن مبعوث گردانیدم ضایع نمی کنم. من اهل بیتت را پس از تو ولی امر و عالم به علم تو قرار دادم. آنها اهل استنباط علم من هستند و در این علم کذب، گناه، سنگینی، سرکشی و ریا راه ندارد. مطالب ذکرشده توضیحی برای آیاتی بود که خداوند در خصوص امت پیامبر بعد از او آورده است. خداوند تبارک و تعالی اهل بیت پیامبرش را مطهر گردانیده و برای آنها اجر مودت را قرار داده است. ولایت به آنها سپرده شده و خداوند آنها را اوصیا، دوستان و ائمه خود در بین مردم قرار داده است. پس ای مردم عبرت گرفته و در مسائلی که گفتم به تفکر بپردازید و چرا که خداوند عزوجل ولایت، طاعت، مودت، استنباط علم و حجتش را کجا قرار داده است. ای مردم باید با یاد گرفتن این مطالب به آن تمسک جویید تا نجات یابید و در روز قیامت حجتی در اختیار داشته و پیروز شوید. اینها حلقه وصل بین شما و پروردگار هستند و ولایت تنها به واسطه آنها به خداوند عزوجل می رسد هر کس به این دستورات عمل کند یقیناً خداوند وی را اکرام کرده و عذاب نمی دهد و هر کس خلاف امر خدا عمل کند خدا حق دارد که او را خوار کرده و عذاب دهد. (1)

پیامبران به صورت خاص و عام برانگیخته شدند، نوح با نبوت عامه و رسالت عام به سوی زمینیان فرستاده شد و هود با نبوتی خاص به سوی قوم عاد فرستاده شده و صالح به یک روستا از قوم ثمود فرستاده شد که آن روستا کمتر از 40 خانه کوچک در کنار ساحل دریا را شامل می شد و شعیب به مدین فرستاده شد که به 40 خانه نمی رسید. نبوت ابراهیم در کونی ویا(2) بود.

کونی ویا یکی از روستاهای سواد بود که آغاز نبوت ابراهیم در آنجا بود. سپس از آنجا مهاجرت کرد. و این مهاجرت برای جنگ نبود. این مطلب در این آیه آمده است. «و گفت: من به

1- . در الکافی این حدیث در همینجا به پایان میرسد.
2- . شاید این کلمه خطای املایی و در اصل کوثی ربی باشد. در مرجع کلمه «ویا» نیامده است و کوثی با ضمه حرف اول و سکون حرف دوم شهری در حومه عراق در سرزمین بابل است...... این مکان محل تولد و

.... ابراهیم خلیل علیه السلام است و در همین مکان به آتش انداخته شد. مراجعه شود به معجم البلدان4: 487

سوی خدا هجرت کننده ام و او مرا حتماً هدایت خواهد کرد.» پس هجرت ابراهیم علیه السلام برای غیر جنگ بود.

اما اسحاق، نبوت وی بعد از ابراهیم بود. نبوت یعقوب در سرزمین کنعان بود و بعد به سرزمین مصر فرود آمد و در آنجا وفات یافت. سپس جسد او حمل شد تا در سرزمین کنعان به خاک سپرده شود.

و خوابی که یوسف در آن یازده ستاره و ماه و خورشید را دید که برای او سجده می کنند آغاز نبوت او در مصر بود و سپس دوازده نوه یعقوب بعد از یوسف که به پیامبری رسیدند. پس هارون و موسی برای هدایت فرعون و مردم مصر برانگیخته شدند و پیامبری آنها محدود به مصر بود.

پس خداوند متعال بعد از موسی، یوشع بن نون را به سوی بنی اسرائیل فرستاد. آغاز نبوت وی در صحرایی بود که بنی اسرائیل در آن حیران بودند و بعد از آن پیامبران زیادی بودند که حکایت برخی از آنها را خداوند برای محمدصلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرد و حکایت برخی را برای او ذکر نکرد.

سپس خداوند عزوجل عیسی بن مریم را به طور خاص به سوی بنی اسرائیل فرستاد که نبوت وی در بیت المقدس بود و بعد از او حواریون دوازده نفر بودند و از زمانی که خداوند عیسی علیه السلام را به آسمان برد ایمان در دیگر افراد اهل بیت او پنهانی باقی میماند؛ و خداوند تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به سوی جن و انس به طور خاص فرستاد. محمد آخرین پیامبران بود و بعد از وی دوازده نفر از اوصیا بودند که برخی از آنها در زمان ما و برخی پیش از ما و پس از ما بودند. مسأله نبوت و رسالت همینگونه است هر پیامبری که به طور عام یا خاص به سوی بنی اسرائیل فرستاده شد یک وصی داشت که سنت الهی توسط او به اجرا در می آمد. اوصیایی که پس از محمد صلی الله علیه و آله بودند همان سنت اوصیای عیسی را داشته و بدان عمل می کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام بر سنت مسیح بود؛ و این بیان سنت و نظایر اوصیا بعد از انبیا است.(1)

1- . اکمال الدین: 122-127

عیاشی: این روایت با اختصار از ثمالی نقل شده است.(1)

توضیح: در توضیح کلام امام باید گفت منظور از (اسم اکبر) اسم اعظم یا کتابهای انبیا و علم آنها است چنان که در روایتی که در کتاب کافی آمده است تفسیر شده است. گفته ایشان: که همان آیه (و قوم لوط نیست) است، شاید منظور اشاره به آیاتی باشد که به بعثت ابراهیم و انبیایی که به او ایمان آوردند دلالت می کند چرا که بعثت لوط بعد از بعثت ابراهیم و هم زمان با او بوده و مقدم بر آن نبوده است. گفتهایشان: (و برای هر پیامبری همان چیزی واقع شد که برای نوح واقع شد) منظور وصیت خدا و امر به تعاهد بدان و کتمان آن است.

در گفته ایشان (تتری: پی در پی آمدن) یعنی یکی پس از دیگری به طور متواتر آمدن. این واژه از کلمه وتر به معنای فرد و تک است و تاء بدل از واو می باشد. الف نیز برای تأنیث است چون که پیامبران جماعت بودند و جماعت مؤنث است. (برخی را تابع برخی دیگر قرار دادیم) یعنی در هلاک کردن. (آنها را احادیث قرار دادیم) یعنی از آنها چیزی جز حکایت هایی که بر سر زبان ها می چرخید باقی نماند.

در گفته وی علیه السلام: (و بازار سبزیجاتشان برپا بود) یعنی بدان توجه نمی کردند به گونه ای که بعد از قتل هفتاد پیامبر تمام بازارهای آنها حتی بازار سبزیجاتشان به پا میشد تا آخر روز. (تا اینکه رسید) یعنی سلسله انبیا یا نبوت یا بشارت.

(قد قضیت) این فعل می تواند مخاطب معلوم باشد یا فعل غائب مجهول. (و آن قول خداوند متعال) یعنی آل ابراهیم همان آل محمد هستند آنها از ذریه و نوادگان یکدیگر بودند. (علم را جهل قرار نداد) یعنی مبنای علم را بر مبنای جهل قرار نداد تا امر حجت مجهول باقی نماند و یا اینکه علم را با جهل مخلوط نکرده است چرا که عالم ناگزیر باید نسبت به تمام چیزهایی که مردم به آن احتیاج دارند آگاه باشد.

ص: 76

1- . تفسیر عیاشی: نسخه خطی

(و عاقبت را در آنان قرار داد) اشاره به این آیه دارد: «و العاقبه للمتقین» (این توضیح فضل است): در کافی آمده است: شأن فضل. واژه فضل را می توان با ضم فاء و تشدید ضاد مفتوح خواند که در این صورت جمع فاضل است.

(متکلفین) در جمله عطف به جهال است. در سخن ایشان (زاغوا) یعنی روی برگردانده و منحرف شدند. در جمله (فإنه وکل بالفضل) می توان وکل را بدون تشدید خواند در این صورت به معنی إلی(: به سوی) می باشد و فضل نیز جمع است. پس معنا این می شود که ایمان و علم را به افراد فاضل اهل بیت پیامبر سپرد؛ یا با تشدید بنابر قلب، یا با تخفیف فضل و در این صورت، «من اهل بیته» مفعول فعل (وکل) باشد که در اینصورت معنی جمله این است که: به هر جماعتی از اهل بیت، فضیلت داد و منظور از فضیلت علم و ایمان است. (علی سنه المسیح) یعنی به دلیل سه فرقه شدن امت به خاطر او.

50. بصائرالدرجات: از امام باقر علیه السلام نقل شده است: پیامبران پنج گروه بودند، بعضی از آنها صداها را مانند صدای زنجیر می شنیده و مفهوم آن را می فهمیدند. برخی مانند یوسف و ابراهیم در خواب به آنها خبر داده می شد. برخی چشم مشاهده داشتند و برخی دیگر به قلبشان الهام می شد و به گوششان کوبیده میشد.(1)

عیاشی: از زراره نظیر این روایت نقل شده است.(2)

توضیح: ممکن است به جای پنج، چهار باشد و یا اینکه «نقر الاذن» - کوبیدن در گوش - پنجمین گروه باشد.

51. بصائرالدرجات: احول گوید: شنیدم زراره از امام باقر علیه السلام میپرسید: مرا از مفهوم رسول، نبی و محدّث آگاه کن. ایشان فرمود: رسول کسی است که جبرئیل رویاروی نزد او میآید و او را می بیند و با او سخن می گوید، اما نبی کسی است که خواب میبیند مانند ابراهیم که در خواب دید و همان طور که رسول الله قبل از وحی در مورد اسباب و علائم نبوتش خواب دید تا این که جبرئیل از

1- . بصائر الدرجات: 107
2- . تفسير عياشى نسخه خطى

جانب خدا بر وی نازل شد و رسالت را برای او آورد. لذا محمد صلی الله علیه و آله هم از نبوت برخوردار شد و هم جبرئیل رسالت را برای او آورد و رویاروی با او سخن میگفت - هم رسول و هم نبی بود -. برخی از انبیا نبوت برایشان جمع شده و در خواب میبینند، روح بر آنان وارد شده و با آن ها سخن می گوید اما آن را در بیداری نمی بینند. اما محدث کسی است که با او سخن گفته میشود پس می شنود ولی مشاهده نمیکند و در خواب نمی بیند.(1)

توضیح: علما در مورد فرق بین رسول و نبی اختلاف نظر دارند برخی معتقدند این دو تفاوتی ندارند و برخی دیگر که مابین آن دو فرقی قائلند می گویند: رسول کسی است که علاوه بر معجزه کتاب نیز دارد اما نبی کتابی بر وی نازل نشده و مردم را به کتاب پیامبران قبل از خود فرا می خواند. برخی میگویند: رسول کسی است که معجزه و کتاب داشته باشد و شریعت پیامبر قبلی را نسخ کند و اگر هر سه را با هم نداشته باشد دیگر رسول نیست، بلکه نبی است. نظری دیگری می گوید: کسی که فرشته وحی در ظاهر - رویاروی - بر او وارد شده و او را به دعوت مردم امر کند رسول است و اگر در خواب ببیند نبی می باشد. رازی و دیگران نیز این قول اخیر را روایت کرده اند. بر اساس روایات بر تو معلوم شد که تمام نظرات به جز قول اخیر نادرست است به دلیل روایتی که در باره تعداد مرسلین و کتابها وارد شد و این که کسانی که شریعت آنان نسخ شد پنج نفر بیشتر نبودند. پس باید به این روایت تکیه کرد که با روایات زیادی که در الکافی ذکر شده است تأیید میشود.

52 . بصائرالدرجات: از امام صادق و امام باقر علیهما السلام نقل شده است: انبیا و فرستاده شدگان چهار طبقه هستند: پیامبری که خبر غیبی به قلب او القا میشود و مسئولیت تبلیغ به دیگران را ندارد؛ و پیامبری که در خواب می بیند و صدا را می شنود و در بیداری - فرشته را- نمی بیند و به سوی کسی فرستاده نشده و تحت نظر امامی - مفترض الطاعه - است، مثل امامت ابراهیم بر لوط؛ و پیامبری که در خواب می بیند و صدا را می شنود و در فرشته را مشاهده میکند و به سوی یک

1- . بصائر الدرجات: 107-108 کلینی نیز این روایت را در الکافی در باب تفاوت میان رسول، نبی و محدث با اختلاف در سلسله راویان آورده است.

قومی فرستاده شده است، خواه آن قوم کم و یا زیاد باشند، همانگونه که خداوند متعال فرمود: «پس او را بر صد هزار نفر یا بیشتر فرو فرستادیم» و گفت: بیشتر یعنی30 هزار نفر؛ و پیامبری که در خوابش می بیند، صدا را می شنود، در عالم بیداری فرشته را می بیند و او پیشوا (امام) است مثل پیامبران اولوالعزم. ابراهیم علیه السلام نبی بود نه امام و خداوند در مورد وی فرموده: «و همانا من، تو را امام بر مردم قرار دادم* و ابراهیم گفت: از ذریه من» به اینکه رسالت در میان تمام فرزندان او باشد. «و گفت پیمان من به ستمکاران نمی رسد» یعنی کسی که بت بپرستد یا مشرک باشد.(1)

توضیح: شاید دلیل مثال آوردن لوط علیه السلام امام بودن محض وی باشد و لوط علیه السلام درعالم واقع فرشتگان را می دید و به سوی قومش فرستاده شد و این سخن امام: (در میان تمام فرزندانش) یعنی در هر دسته و قبیله ای از آنها و احتمال می رود که (مَن: هر کس) در آیه ی مذکور مبتدا باشد.

53. بصائرالدرجات: رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ما گروه انبیا چشمهایمان می خوابد و قلب هایمان به خواب فرو نمی رود، و پشت سرمان را می بینیم همان گونه که جلویمان را می نگریم.(2)

54. خداوند هرگز پیامبری را نفرستاد مگر اینکه عاقل بود. و بعضی از پیامبران برتر از دیگر پیامبران هستند. داوود را جانشین سلیمان قرار نداد مگر زمانی که عقل وی را آزمایش کرد و داوود را در حالی که پسری سیزده ساله بود جانشین سلیمان قرار داد و خلافت وی چهل سال به طول انجامید. ذوالقرنین در حالیکه پسری دوازده ساله بود به پادشاهی رسید و دوران پادشاهی او سی سال بود.(3)

55. محاسن: از امام صادق علیه السلام در مورد این سخن خداوند سؤال شده: «پس صبر کن همانگونه که پیامبران اولوالعزم صبر کردند» جواب داد: منظور از پیامبران اولوالعزم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد هستند که صلوات

1- . بصائر الدرجات: 108-109

2- . بصائر الدرجات: 124
3- . المحاسن: 193

خداوند بر آنها و بر همه انبیا و پیامبران خدا باد. گفت: چگونه اولوالعزم شدند؟ جواب داد: زیرا نوح با کتاب و شریعت برانگیخته شد و تمام کسانی که بعد از نوح آمدند کتاب و شریعت و طریقه او را پیشه خود ساختند تا اینکه حضرت ابراهیم صحف و عزیمتی را آورد و کتاب نوح را ترک گفت و نه اینکه به آن کتاب کفر بورزد. هر پیامبری که بعد از ابراهیم آمد شریعت و طریقه و صحف وی را آورد تا اینکه موسی تورات و عزیمت را آورد و آن صحف را ترک کرد. و هر پیامبری که بعد از موسی آ مد تورات و شریعت و مسلک موسی را پیش گرفت تا اینکه مسیح انجیل و عزیمتی جدید را آورد و شریعت موسی و مسلک او را ترک گفت، پس هر پیامبری بعد از مسیح آمد شریعت و طریقه وی را برگزید تا اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن و شریعت و طریقه خویش را آورد. پس حلال شریعت محمد تا روز قیامت حلال است و حرامش تا روز قیامت حرام است. پس اینها همگی پیامبران الوالعزم هستند.(1)

56 . محاسن: به امام صادق علیه السلام گفتند: چگونه رسولان دانستند که رسول هستند ؟ فرمود: پرده از مقابل آنان برداشته شد؛ ادامه حدیث.

57 . کتاب الاختصاص: از یکی از ائمه علیهم السلام: پنج تن از پیامبران سریانی بودند: آدم، شیث، ادریس، نوح و ابراهیم. زبان حضرت آ دم عربی بود و عربی زبان اهل بهشت است. پس هنگامی که از پروردگارش نافرمانی کرد زمین و زراعت را جایگزین بهشت و نعمت های آن کرد و زبان سریانی را جایگزین زبان عربی کرد. و گفت: پنج نفر از آنها عبری بودند: اسحاق، یعقوب، موسی، داود و عیسی. و پنج تن عرب بودند. هود، صالح، شعیب، اسماعیل و محمد علیهم السلام و پنج تن در یک زمان مبعوث شدند: ابراهیم، اسحاق، یعقوب و لوط.(2) خداوند ابراهیم و اسحاق را بر سرزمین مقدس فرو فرستاد. و یعقوب را بر سرزمین مصر، اسماعیل را بر جرهم فرو فرستاد جرهم در حوالی کعبه و بعد از عمالیق بود. و آن را عمالیق

1- . المحاسن: 269-270

2- . در نسخهها اینگونه آمده است. مصنف اینگونه نشان میدهد که صحیح چهار نفر است، ظاهرا پنجمین نفر اسماعیل است.

نامیدند چون پدرشان عملاق بن لود بن سام بن نوح علیه السلام بود. لوط به چهار شهر: سدوم، عامور، صنعا و داروما فرستاده شد و سه تن از پیامبران پادشاه بودند: یوسف، داود و سلیمان؛ دو مؤمن و دو کافر بر دنیا پادشاهی کردند: مؤمنان ذوالقرنین و سلیمان علیه السلام و کافران نمرود بن کوش بن کنعان و بخت نصر بودند.(1)

58 . کافی: عبد الله بن ابان نقل میکند: بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم. ایشان از ما پرسید: آیا کسی از شما از عمویم زید بن علی خبری دارد. پس مردی از قوم گفت: من از علم عمویت آگاهی دارم شبی در خانه معاویه بن اسحاق انصاری نزد عمویت بودم. ناگهان گفت: برویم تا در مسجد سهله نماز بخوانیم. پس ابوعبدالله علیه السلام پرسید: آیا رفت؟ جواب داد: نه، کاری برایش پیش آمد و مانع از رفتن او شد. فرمود: آگاه باشید به خدا سوگند که اگر از خدا میخواست یکسال - در این مسجد- به او پناه دهد خداوند به او پناه میداد؛ آیا ندانستی که آن مسجد، جایگاه خانه ادریس پیامبر است که در آن خیاطی می کرد و از آنجا ابراهیم علیه السلام به سوی عمالقه در یمن رفت و از آنجا داود به سوی جالوت رفت و در آنجا صخره ای سبز است که بر آن تصویر هر پیامبری است و سرشت هر پیامبری از زیر آن صخره گرفته شده است. و آن منزلگاه مسافر است؟ پرسیده شد: مسافر چه کسی است؟ جواب داد: خضرعلیه السلام. (2)

59. التهذیب: امام صادق علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام نقل میکند: در مسجد کوفه هفتاد پیامبر و هفتاد وصی نماز خوانده و من یکی از آنها هستم.

60. التهذیب: امام صادق علیه السلام میفرماید: در مسجد کوفان هزار و هفتاد نبی نماز خواندند. در آن عصای موسی و درخت یقطین و انگشتر سلیمان در آن است و از آنجا تنور شعلهور شد و کشتی ساخته شد. آنجا مرکز بابل و مجمع انبیا است.(3)

1- . الاختصاص نسخه خطی
2- . فروع الکافی1: 139
3- . التهذیب1: 193

.61 اقبال الاعمال: علی بن حسین علیه السلام می فرماید: هر کس دوست دارد صد و بیست و چهار هزار پیامبر با او دست دهند در شب نیمه شعبان به زیارت حسین علیه السلام برود. در این زمان ارواح پیامبران برای زیارت وی از خداوند اجازه میخواهند و خداوند به آنان اجازه میدهد. پس خوشا به حال کسی که با آنان مصافحه کرده و آنان با وی دست میدهند. از جمله این پیامبران، پنج نفر اولوالعزم هستند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و علیهم اجمعین. پنج تن از آنها پیامبران اولوالعزم هستند. نوح: ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و علیهم أجمعین. پرسیدم: چرا اولوالعزم نامیده شدند: گفت: زیرا آنها بر شرق و غرب زمین و جن و انس آن فرو فرستاده شدند.(1)

.62 تفسیر فرات بن ابراهیم: أبان بن تغلب میگوید: از جعفر بن محمد علیه السلام در مورد این قول خداوند متعال پرسیدم: «ای رسولان از پاکیزه ها بخورید» جواب داد: منظور از طیبات، رزق و روزی حلال است.(2)

.63 امالی الطوسی: علی بن معمر نقل میکند: نزد امام صادق علیه السلام بودیم که مردی گفت: خداوندا از تو رزق طیب می طلبم. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: هیهات هیهات رزق طیب قوت انبیا است و لکن از پروردگارت رزقی را بخواه که در روز قیامت به خاطر آن تو را عذاب ندهد. هیهات، خداوند می فرماید: «ای پیامبران از طیبات بخورید و عمل صالح انجام دهید.»(3)

.64 کافی: امام صادق علیه السلام میفرماید: تورات در شش روز گذشته از ماه رمضان و انجیل در دوازده شب گذشته از ماه رمضان و زبور در هجده شب گذشته از رمضان نازل شدند و قرآن در شب لیله القدر نازل شد.(4)

.65 میگویم: در کتاب المصباح و الامثال در دعای ام داود آمده است. خداوندا بر هابیل و شیث و ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق،

1- . اقبال الاعمال: 710

2- . تفسير فرات: 101
3- . امالی ابن الشيخ: 67
4- . فروع الکافی 1: 206

یعقوب، یوسف و اسباط - نوادگان -، لوط، شعیب، ایوب، موسی، هارون، یوشع، میشا، خضر، ذوالقرنین، یونس، الیاس، یسع، ذو الکفل، طالوت، داوود، سلیمان، زکریا، شعیا، یحیی، تورخ و متی، ارمیا، حیقوق، دانیال، عزیر، عیسی، شمعون، جرجیس، حواریون، اتباع، خالد، حنظله و لقمان درود فرست.(1)

66. کتاب الاختصاص: ابوالحسن موسی علیه السلام میفرماید: انبیا و فرزندان انبیا با سه ویژگی متمایز می شدند: لاغری اندام، ترس از خدا و فقر.(2)

67.

کتاب الاختصاص: صفوان جمال از امام صادق علیه السلام نقل میکند: ایشان از من پرسید: ای صفوان آیا می دانی خداوند چند نبی را فرستاد؟ گفتم: نمی دانم او گفت: خداوند صد و چهل و چهار هزار نبی را برانگیخت و همانند آنان اوصیا را برانگیخت با صداقت در گفتار و ادای امانت و زهد در دنیا؛ و خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد که برتر از محمد صلی الله علیه و آله باشد و هیچ وصی را نفرستاد که بهتر از این وصی او باشد.(3)

68. کتاب الاختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: ابوذر از پیامبر پرسید: ای رسول خدا، خداوند چند پیامبر را برانگیخت؟ ایشان فرمودند. سیصد و بیست هزار پیامبر و باز پرسید: ای رسول خدا مُرسَلین چند تن هستند؟ فرمودند: سیصد و چند نفر. پرسید، ای رسول خدا، خداوند چند کتاب فرو فرستاد؟ فرمودند: صد وبیست و چهار کتاب: بر ادریس پنجاه صحیفه فرو فرستاد. او همان اخنوخ است که اولین کسی است که با قلم نوشت. بر نوح و ابراهیم ده کتاب و تورات را بر موسی و زبور را بر داود و انجیل را بر عیسی و قرآن را بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد.(4)

1- . مصباح المتهجد: 563، الاقبال: 660
2- . الاختصاص نسخه خطی
3- . الاختصاص نسخه خطی
4- . الاختصاص نسخه خطی

69. کتاب الاختصاص: ابی سعید خدری میگوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم و شنیدم که می فرمود: ای علی خداوند هیچ نبی را مبعوث نکرد مگر اینکه او را به ولایت تو دعوت کرد، خواه از روی میل یا از روی اجبار.(1)

70. نهج البلاغه: امیر المؤمنین علیه السلام در خطبهای طولانی که در آن از حضرت آدم علیه السلام یاد میکند میفرماید: آنگاه آدم را به زمین، خانه آزمایشها و مشکلات، فرود آورد، تا ازدواج کند و فرزندانی پدید آورد، و خدای سبحان از فرزندان او پیامبرانی برگزید و خدا پیمان وحی را از پیامبران گرفت تا امانت رسالت را به مردم برسانند، آنگاه که در عصر جاهلیتها بیشتر مردم، پیمان خدا را نادیده انگاشتند و حق پروردگار را نشناختند و برابر او به خدایان دروغین روی آوردند، و شیطان مردم را از معرفت خدا بازداشت و از پرستش او جدا کرد، خداوند پیامبران خود را مبعوث فرمود، و هر چندگاه، متناسب با خواستههای انسانها، رسوان خود را پی در پی اعزام کرد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان باز جویند و نعمتهای فراموش شده را به یاد آورند و با ابلاغ احکام الهی، حجّت خدا را بر آنها تمام نمایند و توانمندیهای پنهان شده عقلها را آشکار سازند و نشانههای قدرت خدا را معرّفی کنند، مانند: سقف بلند پایه آسمانها بر فراز انسانها، گاهواره گسترده زمین در زیر پای آنها، و وسائل و عوامل حیات و زندگی، و راههای مرگ و مردن، و مشکلات و رنجهای پیر کننده، و حوادث پی در پی، که همواره بر سر راه آدمیان است. خداوند هرگز انسانها را بدون پیامبر، یا کتابی آسمانی، یا برهانی قاطع، یا راهی استوار، رها نساخته است، پیامبرانی که با اندک بودن یاران، و فراوانی انکار کنندگان، هرگز در انجام وظیفه خود کوتاهی نکردند. بعضی از پیامبران، بشارت ظهور پیامبر آینده را دادند و برخی دیگر را پیامبران گذشته معرّفی کردند. بدین گونه قرنها پدید آمد، و روزگاران سپری شد، پدران رفتند و فرزندان جای آنها را گرفتند تا این که خدای سبحان، برای وفای به وعده خود، و کامل گردانیدن دوران نبوّت،

1- . الاختصاص نسخه خطی

حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث کرد... تا آخر خطبه(1).

توضیح: بر وحی یعنی بر ادای آن. (اجتالتهم: آنها را سرگردان کرد) یعنی یک بار به این سو و بار دیگر به سوی دیگر کشاند. (واتر إلیهم)یعنی پیامبران را یکی پس از دیگری برایشان فرستاد. اضافه در دفائن العقول به تقدیر فی است، یعنی علم نهان در عقلهاست، یا اینکه اضافه بیانیه است یعنی عقلهای غرق شده در جهالت. (اوصاب) امراض. (احداث) مصیبتها. (علی ذلک نسلت) یعنی به این ترتیب آمد و رفت.

1- . نهج البلاغه بخش اول خطبه اول[1]

1. عیون اخبار الرضا علیه السلام، امالی الصدوق: حسین بن خالد صیرفی میگوید: به ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام گفتم: مرد استنجا می کند و انگشترش در انگشتش است و نقش آن «لا اله الا الله» می باشد. حضرت فرمود: آن را برایش ناپسند می دانم. من گفتم: جانم به فدایت آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هر کدام از پدرانت علیه السلام استنجا نمی کرد در حالی که انگشترش در انگشتش بود؟ جواب دادند: بله، ولی آنها انگشتر را در دست راست می کردند. پس تقوای خدا را پیشه کنید و به خودتان بنگرید. پرسیدیم: نقش انگشتری امیرالمؤمنین علیه السلام چه بود؟ فرمود: برای چه از من در مورد کسانی که قبل از امیرالمؤمنین بودند نمی پرسی؟ گفتم: در مورد آنها سؤال می کنم. فرمود: نقش انگشتر آدم (لا اله الا الله، محمد رسول الله) بود که با آن بر زمین فرود آورده شد.

هنگامی که نوح سوار کشتی شد خداوند عز و جل به او وحی کرد که ای نوح اگر ازغرق شدن ترسیدی هزار بار لا اله الا الله بگو هم از من نجات را بخواه من تو و هر کس که با تو ایمان آورده را از غرق شدن نجات می دهم. پس هنگامی که نوح و همراهیانش در کشتی نشستند و بادبان ها را بالا برد. بادی بر آنها وزید. پس نوح از غرق شدن در امان نبود و بادها به شدت می وزید و فرصت نبود که نوح هزار بار تحلیل بگوید لذا به سریانی گفت: «هلولیا الفاً الفاً یا ماریّا اتقن» در این هنگام بادبان ها آرام ایستاد و کشتی بی حرکت ماند. نوح علیه السلام می فرماید: کلامی که

خداوند به واسطه آن مرا از غرق شدن نجات داد هرگز از زبانم نمی افتد. و از من جدا نمی شود روایت شده است که نوح بر روی انگشترش این نقش را زده بود: لا اله الا الله، هزار بار، خداوندا مرا صالح گردان.

علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرماید: هنگامی که ابراهیم در منجنیق قرار داده شد جبرئیل خشمگین شد و خداوند به او فرمود چه چیز تو را خشمگین کرده است ای جبرئیل. گفت: پروردگارا بر روی زمین کسی جز ابراهیم خلیل الله تو را عبادت نمی کند و هم اکنون دشمن تو و او بر وی مسلط شده است. خداوند به جرئیل وحی کرد: ساکت باش. کسی که مثل تو از فوت وقت بترسد عجله میکند اما در مورد من، او بنده من است و هر وقت بخواهم او را نجات خواهم داد. جبرئیل آرام گرفت و خوشحال شد رو به ابراهیم کرد و گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم پاسخ داد از تو خیر. در آن هنگام خداوند عز وجل انگشتری بر ابراهیم نازل کرد که بر روی آن شش جمله نوشته شده بود «لا اله الا الله، محمد رسول الله، لا حول و لاقوه الا بالله فوّضت امری الی الله اسندت ظهری الی الله، حسبی الله» خداوند به ابراهیم وحی کرد که این انگشتری را در دست کن و آنگاه من آتش را بر تو سرد و ایمن می گردانم.

علی بن موسی علیه السلام در مورد نقش انگشتری موسی می فرماید: نقش آن دو جمله برگرفته شده از تورات بود «اصبر توجر اصدق تنج: صبر کن پاداش داده میشوی، راست بگو نجات پیدا میکنی» ایشان می فرماید: نقش انگشتری سلیمان «سبحان الله من ألجم الجن بکلماته: پاک و منزه است خدا؛ کسی که جن را با کلماتش رام کرد.» نقش انگشتری عیسی علیه السلام نیز دو جمله از انجیل بود: خوشا به حال بنده ای که خداوند را به خاطر خودش یاد کند و وای بر بنده ای که به خاطر نفس خود خداوند را فراموش کند. نقش انگشتری محمد (لا اله الله، محمد رسول الله) بود. نقش انگشتری امیرالمؤمنین (الملک لله) ، نقش انگشتری حسن علیه السلام (العزه لله)، حسین علیه السلام (إن الله بالغ أمره: همانا خداوند امرش را محقق میکند)، علی بن حسین علیه السلام و محمد بن علی علیه السلام همان نقش انگشتری حسین علیه السلام بود. نقش انگشتری جعفر بن محمد علیه السلام (الله

ولیی و عصمتی من خلقه: خداوند ولی و محافظ من در برابر خلقش است است) و ابو الحسن موسیبن جعفر علیه السلام (حسبی الله: خداوند مرا کفایت میکند) بود. حسین بن خالد میگوید: ابوالحسن رضا علیه السلام دستش را در حالی که انگشتری پدرش در انگشتش بود باز کرد تا نقش آن انگشتری را به من نشان دهد.(1)

2. الخصال: از موسی بن جعفرعلیه السلام در مورد نقش انگشتری آدم سؤال شد. ایشان فرمود: (لا اله الا الله محمد رسول الله). آدم با این انگشتری وارد بهشت شد. این حدیث تا جایی که گفته شد آتش بر ابراهیم سرد می شود مانند روایت قبلی آمده است.(2)

توضیح: فرهنگ فیروزآبادی. قلس: ریسمان کلفتی از لیک یا برگ درخت خرما یا غیره است از طنابهای کشتیها و نیز به معنای آن چیزی است که از حلق خارج شود و به اندازه دهان یا کمتر از آن باشد و نیز غیثان. قذف الکأس و البحر یعنی آن را پر کرد. پایان.

میگویم: ظاهراً در اینجا معنای اول موردنظر است یعنی صاف نگه داشتن بادبان کشتی. اگر چه معنای آخر نیز با وجود بعید بودنش احتمال دارد. ضمیر در «من أجله» در هر دو جا به بنده باز می گردد. البته می توان در جمله اول به خدا باز گرداند اگر فعل معلوم خوانده شود، و بعید بودن آن پوشیده نیست.

3. تفسیر علی بن ابراهیم: ابی الحسن علیه السلام می فرماید: خداوند پیامبری را نفرستاد مگر این که دارای خلط سیاه شفاف بود. (3)

توضیح: چون صاحب این خلط در نهایت هوش و زیرکی و مهارت بود ممکن است تصورات فاسد، ترس، غضب و خیره سری نیز در او جمع شده باشد لذا آن را به صافیه توصیف کرد یعنی از این اخلاق ناپسند و اموری که در اغلب اوقات بر ایشان مستولی می شود به دور است.

4. الأمالی: علی علیه السلام می فرماید: رویای انبیا وحی است.(4)

ص: 88

1- . عیون الاخبار: 217-218، امالی الصدوق: 273-274

2- . الخصال 1: 162-163
3- . تفسير على بن ابراهيم: 651
4- . امالى الطوسى: 215

.5 معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «و کلاً تبرنا تتبیرا: و همه را تکه تکه کردیم» می فرماید: یعنی شکستیم شکستنی! و این واژه نبطی است.(1)

.6 علل الشرایع: امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند در میان کارها کشاورزی و دامداری را برای انبیایش می پسندد تا آنها هیچ چیز از قطرههای آسمان را ناپسند ندانند.(2)

.7 علل الشرایع: امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند چراندن گوسفندان را به تک تک انبیا آموخت تا از این طریق سرپرستی مردم را به آنان بیاموزد.(3)

.8 علل الشرایع: در روایت وهب در خصوص داستان ذکریا آمده است: خداوند فرشتگان را فرستاد تا ذکریا را غسل داده و سه روز قبل از دفن کردن وی، بر او نماز بگذارند. امر الهی در خصوص دیگر پیامبران نیز به همین شکل است که قبل از به خاک سپرده شدن سه روز بر آنها نماز خوانده می شود و پس از دفن شدن، جسد آنان تغییر نکرده و خاک آن را تجزیه نمی کند .(4)

.9 تفسیر علی بن ابراهیم: امام باقر علیه السلام می فرماید: در آیه «پس اگر تو را تکذیب کردند بدان که پیامبرانی [هم] که پیش از تو دلایل روشن آورده بودند تکذیب شدند» تا آخر آیات. «زبر» کتابهای نبوت انبیا است «الکتاب المنیر» حلال و حرام است.(5)

.10

اکمال الدین: پیامبر می فرماید: آدم ابوالبشر 930 سال، نوح 2450 سال، ابراهیم 175 سال، اسماعیل بن ابراهیم 120، اسحاق بن ابراهیم 180، یعقوب 120، یوسف 120، موسی 126، هارون 130، داوود 100 سال که 40 سال آن پادشاه بود سلیمان بن داوود 712 سال عمر کردند.(6)

1- . معانی الاخبار: 66
2- . علل الشرائع: 23

3- . علل الشرائع: 23
4- . علل الشرائع: 38
5- . تفسير على بن ابراهيم: 116
6- . اكمال الدين: 289

.11 مجالس المفید: امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر پیامبری با گرسنگی آزمایش شود با گرسنگی می میرد، اگر با تشنگی آزمایش شود تشنه می میرد، اگر با برهنگی آزمایش شود برهنه می میرد و اگر یکی از پیامبران با بیماری آزمایش شود از بیماری تلف می شود. اگر پیامبری به سوی قومی فرستاده شود که باید آنها را به اطاعت خدا امر کرده و به توحید فرا خواند حتی یک شب نیز او را راحت نمی گذارند و اجازه نمیدهند سخنش را تمام کند و به کلامش گوش نمی دهند تا این که او را می کشند. خداوند تبارک و تعالی بندگانش را بر حسب قدر و منزلتشان در نزد خود آزمایش می کند.(1)

.12 کافی: امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند تمام انبیا را با صدایی نیکو مبعوث گرداند.(2)

.13 کافی: ابوالحسن علیه السلام می فرماید: نظافت، عطر زدن، شانه کردن مو، زیادی همسران از اخلاق انبیاست.(3)

.14 کافی: امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: شام انبیا پس از تاریکی هواست.(4)

.15 کافی: ابوالحسن امام رضا علیه السلام می فرماید: هیچ پیامبری نیست مگر این که مردم را به خوردن جو دعوت کرده و آن را پربرکت نموده است. به محض ورود جو به معده تمام بیماریها را از بدن دفع می کند. جو قوت پیامبران و غذای صالحان است و خداوند تبارک و تعالی امتناع کرد از این که چیزی جز جو را غذای پیامبرانش قرار دهد.(5)

.16 کافی: امام صادق علیه السلام می فرماید: سویق (غذایی از جو و خرما) غذای مرسلین است یا فرمود: غذای انبیا. (6)

1- . مجالس المفید: 24
2- . اصول کافی 2: 616
3- . فروع کافی 1: 78
4- . فروع کافی 2: 162
5- . فروع کافی 2: 166

6- . فروع کافی 2: 166

17.کافی: امام صادق علیه السلام می فرماید: گوشت با شیر غذای انبیا است.(1)

18. کافی: امام صادق علیه السلام می فرماید: محبوب ترین خورشتها نزد پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم سرکه و روغن بود. و فرمود: این غذای پیامبران است.(2)

19. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: اهل خانهای که خورشتشان سرکه و روغن باشد فقیر نمیشوند و غذای پیامبران نیز همین بود.(3)

20. کافی: امام صادق علیه السلام می فرماید: مسواک کردن از سنتهای پیامبران است.(4)

21. کافی: امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند تمام پیامبران را با راستگویی در گفتار و ادای امانت به انسان های خوب یا بد مبعوث گرداند.(5)

22. کافی: امام صادق علیه السلام می فرماید: تمام پیامبران و اوصیای آنها در کمتر از سه روز پس از مرگشان روح، استخوان و گوشتشان به آسمان می رود مردم به سراغ جایگاه دفن و قبر آنها رفته و از دور به آنها سلام می کنند و آنها صدای مردم را در مرقدهایشان از نزدیک می شنوند.(6)

23. کافی: امام موسی کاظم علیه السلام می فرماید: امام باقر علیه السلام به مردی رسید که دعا می کرد: خدایا من از تو رزق حلال می خواهم. امام باقر به او فرمود: تو قوت انبیا را طلب کردی. از این پس بگو پروردگارا از تو رزقی وسیع و پاک و نیکو می طلبم.(7)

1- . فروع کافی 2: 169
2- . فروع کافی 2: 172
3- . فروع کافی 2: 172
4- . فروع کافی 2: 218
5- . اصول کافی 2: 104

6- . فروع کافی 1: 320
7- . اصول کافی 2: 552

24. کافی: ابوالحسن علیه السلام می فرماید: خداوند رزق پیامبرانش را در کشاورزی و کشت و کار قرار داد تا چیزی از قطره آسمان - باران - را ناپسند ندانند.(1)

25. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند اسم اعظم خود را بر هفتاد و سه حرف قرار داده است، به آدم بیست و پنج حرف، به نوح بیست و پنج حرف، به ابراهیم هشت حرف، به موسی چهار حرف، به عیسی دو حرف داد که با آن مردگان را زنده و کور و فرد پیس را شفا می داد. به محمد صلی الله علیه و آله هفتاد و دو حرف اعطا کرد و یک حرف را مخفی نگه داشت تا از آنچه در جان مردم می گذرد آگاه باشد اما دیگران از آنچه در وجود او می گذرد اطلاع نداشته باشند.(2)

26. بصائرالدرجات: امام صادق علیه السلام می فرماید: عیسی بن مریم دو حرف داشت که با آن کار می کرد. موسی چهار حرف، ابراهیم شش حرف، آدم بیست و پنج حرف، نوح هشت حرف داشت و تمام اینها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع شده بود. نام خدا هفتاد و سه حرف است که یک حرف آن از پیامبر مخفی ماند.(3)

27. قصص الانبیا: امام رضا علیه السلام می فرماید: وقتی نوح در آستانه غرق شدن بود خدا را به حق ما قسم داد و خدا او را نجات داد. ابراهیم نیز در آتش خدا را به حق ما فراخواند و خدا آتش را بر او سرد و گلستان کرد. موسی وقتی در راهش به دریا رسید خدا را به حق ما فراخواند و خدا آن دریا را خشک کرده و عیسی نیز وقتی یهودیان قصد قتل او را داشتند خدا را به حق ما قسم داد و خدا او را نجات داد و او را به سوی خود بالا برد.(4)

1- . اصول کافی 1: 403
2- . بصائر الدرجات: 56
3- . بصائر الدرجات: 56
4- . قصص الانبیا: نسخه خطی

28. غیبه النعمانی: امام صادق علیه السلام در توصیف حضرت مهدی علیه السلام می فرماید: وقتی وی پرچم رسول الله را در دست بگیرد 9313 فرشته از آسمان فرود می آیند. این فرشتگان همان هایی هستند که در کشتی با نوح بوده و وقتی ابراهیم در آتش انداخته شد او را همراهی می کردند و هنگام شکاف دریا با موسی و هنگام نجات یافتن عیسی از دست یهود با عیسی همراه بودند. حدیث. (1)

در روایت دیگری آمده است تعداد این فرشتگان 13313 فرشته بوده است.(2)

29. الأمالی: امام صادق علیه السلام می فرماید: انبیا علیهم السلام بیشترین بلا و مصیبت را کشیدهاند و سپس کسانی که طریق آنان را پیش گرفتند، سپس بهترینها و بهترینها.(3)

1- . غیبه النعمانی: 169
2- . غیبه النعمانی: 169
3- . امالی ابن الشیخ: 58

باب سوم : علت معجزه و اینکه چرا خداوند هر پیامبری را با معجزه ویژه ای مبعوث گردانیده است

1. علل الشرایع، عیون الاخبار: ابن سکیت از امام رضا علیه السلام پرسید: چرا خداوند موسی بن عمران را با ید بیضاء و عصا و ابزار سحر مبعوث گرداند وعیسی را با طب و محمد صلی الله علیه و آله را با کلام و خطبه ها؟

امام رضا علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند موسی علیه السلام را برانگیخت سحر برای هم عصرانش بسیار مهم و غالب بود و خداوند چیزی را آورد که آوردن نظیر آن در توان آن قوم نبود. با آن معجزه، سحر آنان را باطل کرد و حجت خویش را بر آنان ثابت نمود. خداوند عیسی را در زمانی به پیامبری مبعوث کرد که بیماریها شایع شده بود و مردم به پزشکی احتیاج داشتند و عیسی از جانب خداوند چیزی را آورد که مردم مانند آن را نداشته و به اذن خدا با آن مردگان را زنده کرد و کور مادرزاد و فرد پیس را شفا داد و از این طریق حجت خویش را بر آنان ثابت نمود. محمد صلی الله علیه و آله نیز زمانی مبعوث شد که خطابه گویی و سخن - گمان کنم فرمود: شعر - در میان مردم رواج داشت پس کتاب خداوند متعال را با مواعظ و احکامش برایشان آورد تا با باطل کردن سخنان آنان حجت خویش را بر آنان ثابت کند. ابن سکیت گفت: به خدا قسم که هرگز مثل امروز را ندیده بودم امروز حجت بر خلق چیست؟ ایشان فرمود: عقل؛ با عقل، کسی را که بر خدا صادق باشد میشناسی و او را تصدیق می کنی و هر کس را که کاذب بر خدا باشد تکذیب می کنی. ابن سکیت گفت: به خدا که جواب همین بود.(1)

ص: 94

1- . علل الشرائع: 52. عیون الاخبار: 234

احتجاج: این روایت عیناً آمده است.(1)

2. علل الشرایع: از امام صادق علیه السلام سؤال شد که چرا خداوند به انبیا و پیامبرانش و به شما معجزه عطا کرده است. ایشان فرمود: تا دلیلی بر صدق گفته کسی باشد که آن را میآورد و معجزه، علامتی مختص خداوند است که آن را جز به انبیا و پیامبران و حجتهای خود بر روی زمین عطا نمی کند تا از این طریق درستی سخن راستگو و دروغ بودن سخن دروغگو مشخص باشد.(2)

1- . الاحتجاج: 237

2- . علل الشرائع: 52

العقاید: اعتقاد ما در مورد انبیا و پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم و ملائکه این است که آنها معصوم و پاک از هر گونه گناهی هستند و آنها هیچ گناه کوچک و بزرگی را مرتکب نمی شوند و از امر خداوند سرپیچی نمی کنند و آنچه بدان فرمان داده شوند را انجام می دهند و هر کس آنان را از عصمت عاری بداند آنان را نشناخته و ما معتقدیم که آن ها متصف به کمال و تمام و آگاهی هستند از ابتدای امرشان تا انتهای آن، و متصف به صفات نقص و جهل نیستند.(1)

1. الامالی: از ابی صلت روایت شده است: هنگامیکه مأمون دانشمندان اهل اسلام و دیگر ادیان مانند یهود، نصاری، مجوس، صائبین و دیگر اهل علم را برای بحث با امام رضا علیه السلام جمع کرد هیچیک نتوانستند حجتی برای امام رضا بیاورند بلکه استدلال های آن حضرت مانند سنگی بود که در گلوی آنان بماند - مانع استدلال آنان شد-.

علی بن محمد جهم به امام علیه السلام گفت: یابن رسول الله آیا تو به عصمت انبیا معتقدی؟ فرمود: بله.گفت: پس این آیات را چه میکنی؟ «آدم پروردگارش را عصیان کرد و گمراه شد»، «و ذوالنون را [یاد کن] آنگاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم»، «[آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] آهنگ او کرد»، «داوود دانست که ما او را آزمایش کرده ایم»، در خطاب به

-1 . اعتقادات صدوق: 99

پیامبر«و آنچه را که خدا آشکارکننده آن بود در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی».

امام رضا علیه السلام فرمود: وای بر تو ای علی! تقوای خدا پیشه کن و این سخنان ناپسند را به انبیا نسبت نده و کتبا خدا را طبق نظر خود تفسیر نکن و خداوند می فرماید: «تفسیر آن را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند» در مورد آیه ای که در مورد حضرت آدم است باید گفت که خداوند آدم را به عنوان حجت و خلیفه خود در زمین خلق کرد نه برای بهشت. اشتباه آدم در بهشت اتفاق افتاد نه در زمین. و هنگامی به زمین فرود آمد و حجت و جانشین خدا بر روی زمین قرار داده شد خداوند در مورد عصمت او فرمود: «همانا خداوند آدم، نوح، آل، ابراهیم و آل عمران را بر تمام جهانیان برگزید و برتری داد.» در مورد آیه «و ذوالنون را [یاد کن] آنگاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم» باید گفت که آدم گمان می کرد که خدا هرگز رزق او را تنگ نمی گرداند. آیا این آیه را نشنیده ای که خداوند فرموده است: «و آنگاه که او را آزمایش کرد رزقش را بر او تنگ گردانید» اگر آدم گمان می کرد که خداوند بر او تسلط ندارد یقینا کفر ورزیده بود - معنای «قدّر علیه» در آیه «ضمن علیه» است یعنی تنگ کردن روزی.-

اما آیه «[آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] آهنگ او کرد» که در مورد یوسف است یعنی آن زن بر معصیت اصرار کرد. یوسف تصمیم داشت اگر او را مجبور به آن کار کند تصمیم به قتل وی بگیرد به خاطر خشمی که بر او گرفت، اما خداوند قتل آن زن و این هرزگی را از یوسف دور کرد. این معنا در آیه «کذلک لنصرف عنه السوء: و اینگونه بدی را از او دور میکنیم» آمده است. سوء در اینجا یعنی قتل و «الفحشاء» یعنی زنا.

و اما در مورد داود؛ پیشینیان شما در مورد او چه می گویند؟ علی بن جهم گفت: می گویند: داود در محراب نماز می خواند که ناگهان ابلیس در شکل زیباترین پرنده بر وی ظاهر شد. او نمازش را شکست و رفت که پرنده را بگیرد. پرنده از خانه خارج شد. داود نیز به دنبال پرنده رفت. پرنده بر روی پشت بام نشست. داود نیز به دنبال آن به روی پشت بام رفت. پرنده وارد خانه اوریا بن حنان شد. داود به

دنبال پرنده وارد خانه شد. زن اوریا را در حال حمام کردن دید. وقتی نگاهش به او افتاد عاشق آن زن شد. داوود اوریا را در آن زمان به جنگ فرستاه بود. پس در نامه ای به دوستش - فرمانده - نوشت که اوریا با به میدان جنگ بفرستد. وی اوریا را به میدان فرستاد و اوریا بر مشرکین پیروز شد. این مسأله بر داوود گران آمد و دوباره به فرمانده نوشت که اوریا را جلوی تابوت قرار دهد. پس اوریا رحمه الله کشته شد و داود با زن اوریا ازدواج کرد. امام رضا با دست بر پیشانی زد و گفت: «إنا لله وإنا إليه راجعون» شما به پیامبری از انبیای خدا بی توجهی از نماز را نسبت می دهید؟ یعنی او نماز را به خاطر پرنده رها کرده و سپس هرزگی کرده و سپس مرتکب قتل شده است! آن شخص گفت: ای رسول خدا پس خطای او چه بوده است؟ وای بر تو! داود گمان می کرد که خداوند خلقی را نیافریده که از او آگاهتر باشد؛ لذا خداوند دو ملک را به سوی او فرستاد که در محراب نماز در مقابل او مجسم شدند و به داود گفتند: «[ما] دو مدعی [هستیم] که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده پس میان ما به حق داوری کن و از حق دور مشو و ما را به راه راست راهبر باش* این [شخص] برادر من است او را نود و نه میش و مرا یک میش است و می گوید آن را به من بسپار و در سخنوری بر من غالب آمده است» داود به سرعت خطاب به کسی که از او شکایت کرده بود گفت: «[داوود] گفت قطعا او در مطالبه میش تو [اضافه] بر میش های خودش بر تو ستم کرده» و از مدعی شاهدی برای این مطلب نخواست و به مدعا علیه روی نکرد که بگوید: تو چه میگویی؟ لذا خطای او در شیوه حکم کردن بود نه چیزی که شما به آن معتقد هستید. آیا این آیه را نشنیده ای که خداوند می فرماید: «ای داوود ما تو را بر روی زمین خلیفه قرار دادیم پس بین مردم به حق داوری کن» تا آخر آیه. سپس پرسیدم: ای رسول خدا جریان او با اوریا چیست؟ امام علیه السلام فرمود: در زمان داود اگر زنی شوهرش می مرد یا کشته می شد هرگز پس از او ازدواج نمی کرد. خداوند برای اولین بار به داود اجازه داد که با زنی که شوهرش کشته شده ازدواج کند و آن بود که بر اوریا گران بود.

اما در مورد این آیه که در خصوص محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. خداوند می فرماید: «و آنچه را که خدا آشکارکننده آن بود در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی» باید بگویم که خداوند عزوجل نام همسران پیامبر در دنیا و آخرت را به او گفته بود و تمام آنها امهات المؤمنین بودند یعنی از زنان نیکو و پاکدامن. یکی از آنها زینب دختر جحش بود. در آن زمان این دختر در خانه زیدبن حارثه بود. لذا پیامبر نام او را مخفی کرده و فاش نکرد تا یکی از منافقین بر او خرده نگیرد که نام زنی را که در خانه مرد دیگری است به عنوان یکی از همسران خود به زبان می آورد. پیامبر از گفته منافقان ترسید و لذا خداوند فرمود: «خدا سزاوارتر بود که از او بترسی» یعنی خداوند شایسته تر است از اینکه نسبت به آنچه در دل توست بترسد. خداوند تنها در ازدواج آدم و حوا و زینب و رسول الله و فاطمه و علی دستور ازدواج را خودش صادر کرده است. علی بن جهم شروع به گریستن کرد و گفت: یا رسول الله من توبه می کنم که از این پس در مورد انبیای خدا چیزی جز آنچه که شما فرمودید بر زبان نیاورم.(1)

عیون الاخبار: این حدیث به طور کامل در کتاب عیون الاخبار از علی بن ابراهیم نقل شده است.(2)

توضیح: آنجا که امام می فرماید: (خطای حضرت آدم در بهشت بوده است) اینگونه گمان می شود که خطای این پیامبر در برخی جاها جایز بوده است یا به این دلیل که چون عصمت آنها مربوط به دنیاست در بهشت این خطا جایز است یا اینکه عصمت آنها مربوط به بعد از نبوت است و قبل از مبعوث شدن احتمال خطا وجود دارد. اما هر دوی این نظرات با نظر امامیه که عصمت را در تمام حالات واجب می دانند اختلاف دارد. تمام روایاتی که در این کتاب و دیگر کتابهای حدیثی و کتاب الامامه آمده است نیز خلاف این را می گوید. لذا می توان گفت که شاید منظور امام از خطا و گناه، انجام عمل مکروه باشد. چرا که پیامبران بعد از

1- . امالی الصدوق: 55-57
2- . عیون الاخبار: 107-108

بعثت حتی از انجام عمل مکروه نیز معصومند و در اینجا واژه جنت ذکر شده است تا بیان کند نهی، تنزیهی و ارشادی است یعنی اینکه بهشت دار تکلیف و وظیفه نیست تا نهی تحریمی در آن تصور شود.

ممکن است این نوع شیوه بیان برای رعایت تقیه و همراهی با عامه باشد تا در برخی از جاها با سخنان آنان همراه باشد که بعدا به این مسأله اشاره خواهیم کرد، یا می توان گفت که منظور تنها منصرف کردن مخاطب از اعتقاد قاطعش است که می گوید ارتکاب گناه توسط پیامبران به طور مطلق امکان پذیر است. در مورد منزه دانستن حضرت یونس در کتاب عیون الاخبار این مطلب اضافه آمده است که: (ظن به معنای اطمینان حاصل کردن است یعنی حضرت یونس یقین داشت که خدا رزق او را تنگ نمی کند) تفسیر واژه ی ظن به معنای یقین اشاره به دو چیز دارد: یکی اینکه اگر یونس یقین پیدا نمی کرد هر چند که بسیار عصبانی بود اما از میان قوم خود خارج نمی شد. دوم اینکه مخاطب گمان نکند که پیامبر خدا در مورد رزاق بودن پروردگار به ویژه در زمینه اولیایش یقین نداشته و در این خصوص دچار خطا و اشتباه شده است. اما در مورد ظن داود می توان گفت که این ظن واقعا معنای گمان کردن دارد و داود واقعا گمان می کرده است که نسبت به تمام اهل زمان خود داناتر است. این موضوع هرچند هم درست بوده باشد اما چون با نوعی تکبر همراه بود خداوند با ارسال آن دو فرشته او را آگاه ساخت. با فرض این که منظور، گمان او بر این باشد که از پیشینیان خود داناتر است احتمال میرود که مراد، تجویز و احتمال این باشد که گفته شود: اعلمیت او نسبت به ایشان هنوز بر او ثابت نشده بود یا اختصاص به علم محاکمه دارد یا آن گمان کنایه از نهایت شیفتگی به علم خویش است. اما در باره تعجیل وی علیه السلام در حال مرافعه باید گفت منظور این نیست که وی قبل از بیّنه و دلیل، به ظلم مدعی علیه حکم داده است، زیرا منظور از «لقد ظلمتک» این است که اگر چنان باشد که تو میگویی به تو ظلم کرده است، بلکه بهتر و درستتر این بود که تا وضوح حکم، چنین چیزی را نمیگفت.

ص: 100

2. الخصال: امام صادق علیه السلام میفرماید: سه چیز است که هیچ پیامبری و کسانی که پایینتر از نبی هستند از آن خالی نشدهاند: فال بد، حسد و وسوسه در آفرینش.

شیخ صدوق می گوید: معنای به فال بد گرفتن در اینجا این است که قومشان آن ها را به فال بد می گرفتند. اما آنها مرتکب چنین خطایی نمی شدند همانگونه که خداوند عزوجل در مورد قوم صالح فرمود: «گفتند: ما تو و همرانیانت را به فال بد گرفتیم گفت: فال نیک و بد شما در نزد خداست» (1)

دیگر اقوام نیز به پیامبرانشان گفتند: «ما شما را به فال بد می گیریم. اگر به دعوتتان پایان ندهید شما را سنگسار می کنیم.» (2) و حسد در اینجا یعنی اینکه به آنها حسد میشد نه این که آنان به غیر خود حسد می ورزیدند. خداوند می فرماید: «آیا حسد می ورزند (یهود) با مردم (یعنی با مسلمین) چون آنها را خدا از فضل خود برخوردار نمود. البته ما برای آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آنها ملک و سلطنتی بزرگ عطا کردیم». (3) اما تفکر در وسوسه خلق: خداوند پیامبران علیهم السلام را به وسیله اهل وسوسه آزمایش کرده است و چیزی جز این نیست. این همان چیزی است که خداوند در مورد ولید بن مغیره مخزومی گفته است: « آن [دشمن حقّ] اندیشید و سنجید* کُشته بادا، چگونه [او] سنجید.» (4)

یعنی در مورد قرآن گفت: «این [قرآن] جز سحری که [به برخی] آموخته اند نیست* این غیر از سخن بشر نیست». (5)

توضیح: آنچه شیخ صدوق رحمه الله گفته است توجیه پسندیدهای است ولی در کافی و دیگر کتابها تتمهای ذکر شده که این توجیه صدوق را دور میکند و آن تتمه به این قرار است: ولی مؤمن حسد را ظاهر نمیکند. و ممکن است منظور از حسد اعم از غبطه باشد یا اینکه گفته شود: اندکی از آن با عدم اظهار آن معصیت

1- . نمل/47
2- . یس/18
3- . نساء/54

4- . مدثر/18 و 19
5- . الخصال 1: 44

نیست. فال بد: یعنی بدبینی نسبت به چیزی، و انفعال و تأثیرپذیری نفس به چیزی که میبیند و میشنود که موجب بدبینی نسبت به آن میشود، و هیچ دلیلی وجود ندارد که چنین چیزی برای پیامبران جایز نباشد. منظور از تفکر در وسوسه خلق، تفکر به چیزی است که در جان و نفس انسان به شکل وسواسهایی در مورد خالق اشیا، کیفیت خلقت آنها و خلق اعمال بندگان ایجاد میشود. همچنین تفکر در حکمت خلق برخی شرارتها در جهان بدون استقرار این افکار در جان آدمی و ایجاد شک در خصوص سبب این خلقت. احتمال دارد منظور از خلق، مخلوقات بوده و منظور از تفکر در وسوسهها نیز اقرار نفس آدمی به عیوب آنان و تفتیش احوال آنان باشد. برخی روایات وجود دارد که هر دو وجه را تأیید میکند و در ابواب مکارم به آن اشاره خواهد شد، و برخی از مصادیق این وجه اخیر بر دو وجه است که بعید نیست برای انبیا علیهم السلام پیش بیاید.

3. عیون الاخبار: امام رضا علیه السلام(1)

خطاب به مأمون می نویسد: در دین و اعتقاد امامیه، خداوند اطاعت از کسی را که می داند مردم را گمراه کرده و فریب می دهد واجب نمی کند و چنین فردی را برای رسالت خود انتخاب نکرده و برای بندگانش برنمی گزیند؛ چرا که می داند این فرد به او کفر ورزیده و از عبادت خدا روی برمی گرداند و به جای او شیطان را می پرستد.(2)

4. معانی الاخبار: صالحبن سعید میگوید: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «گفت بلکه بزرگترین آنها (بت ها) این را انجام داد پس از آنها بپرس اگر سخن بگویند.» سؤال کردم. ایشان فرمود: بت بزرگ این کار را انجام نداده بود و ابراهیم علیه السلام دروغ نگفته است. پرسیدم: چگونه؟ ایشان فرمود: ابراهیم علیه السلام فقط می فرماید: «از خودشان بپرسید اگر سخن بگویند» یعنی اگر سخن بگویند پس بت بزرگ این کار را کرده است و اگر سخن نگویند بت بزرگ کاری نکرده است. چون بت ها سخن نمی گویند پس ابراهیم هم دروغ نگفته است. سپس

1- . این حدیث به طور کامل در کتاب الاحتجاجات در ابواب احتجاج امام رضا علیه السلام آمده است.
2- . عیون الاخبار: 267-268

در مورد آیه: «ای کاروان شما دزد هستید» که در مورد یوسف است سؤال کردم. امام جواب داد: آنها یوسف را از پدرشان دزدیدند. آیا ندیدی که زمانی این جمله را به آنان گفت: «به دنبال چه می گردید گفتند به دنبال جام پادشاه میگردیم» نگفت: جام پادشاه را دزدیدید، بلکه بلکه منظور این بود که شما یوسف را از پدرش دزدیدید. در مورد آیه «همانا من بیمارم» نیز امام فرمود: ابراهیم بیمار نبود و وقتی گفت من سقیم (بیمار) هستم نیز دروغ نگفت چرا که منظور او این بود که در دینش شک کرده است.

در روایت دیگری گفته شده که منظور این است که من بیمار خواهم شد و هر مردهای بیمار است. همانطور که خداوند به پیامبرش فرمود : «تو مرده هستی» یعنی خواهی مرد.

و در روایت دیگری آمده است که منظور ابراهیم ناراحتی و نگرانی از حوادثی است که برای حسین بن علی علیه السلام اتفاق خواهد افتاد.(1)

احتجاج: عین روایت تا اینگفته وی: «شک کرده است» ذکر شده است.(2)

توضیح: گفته وی: «هر مردهای بیماراست» شاید منظور این باشد که هنگام قرار گرفتن در آستانه مرگ، ناگزیر مرگ بر اثر بیماری یا زخم و جراحت اتفاق می افتد.

5. تفسیر علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السلام سؤال شد که وقتی ابراهیم به چیزهایی غیر از خدا می گفت: «هذا ربی: این پروردگار من است» آیا شرک نورزیده است. ایشان فرمود: اگر کسی امروز چنین حرفی بزند مشرک است، اما ابراهیم مشرک نبود چون او به دنبال پروردگارش می گشت و این سخن از غیر او شرک است.(3)

1- . معانی الاخبار: 63-64
2- . الاحتجاج: 194
3- . تفسیر علیبن ابراهیم: 195

6. تفسیر علی بن ابراهیم: «و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش جز برای وعده ای که به او داده بود نبود» ابراهیم به پدرش گفت: اگر بتها را پرستش نمیکردی برایت استغفار میکردم. و هنگامیکه بتها را رها نکرد از او تبری جست.(1)

7. تفسیر علی بن ابراهیم: «پس نگاهی به ستاره ها انداخت و گفت: همانا من بیمار هستم.» امام صادق علیه السلام می فرماید: سوگند به خدا که ابراهیم بیمار نبود و دروغ نگفت و منظور او از بیمار کسی است که در دینش شک کرده است.(2)

8. عیون الاخبار: علیبن محمدبن جهم میگوید:در مجلس مأمون حاضر شدم. امام رضا علیبن موسی علیه السلام نزد وی بود. مأمون به علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت: ای فرزند رسول خدا آیا تو نمی گویی که انبیا معصوم هستند؟ فرمود: بله. گفت: پس معنی این آیه که خدا فرمود: «آدم پروردگارش را عصیان کرد و گمراه شد» چیست؟ فرمود: خدا به آدم گفت: «تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و هر آنچه خواستید از نعمت آن بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید» و به بوته گندم اشاره کرد «در این صورت از ظالمین خواهید بود». خدا به آنان نگفت که از این درخت و از درختی که از جنس آن است نخورید. آنان به آن درخت نزدیک نشدند. آن دو از میوه های دیگر درختان می خوردند تا اینکه شیطان آنها را وسوسه کرد و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرد» و فقط شما را از نزدیک شدن به آن نهی کرد نه از خوردن از آن. «جز [برای] آنکه [مبادا] دو فرشته گردید یا از [زمره] جاودانان شوید* و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعا از خیرخواهان شما هستم» آدم و حوا تا قبل از آن کسی را ندیده بودند که به خدا قسم بخورد ولی دروغ بگوید «پس آنها را با نیرنگ فریب داد.» آن دو با اعتماد به قسم خوردن شیطان به خدا، از میوه درخت خوردند. این اتفاق قبل از نبوت آدم رخ داد و گناه بزرگی نبود که به موجب آن مستحق دخول در آتش باشد بلکه از خطاهای کوچکی بود که تا قبل نزول وحی برای پیامبران جائز است. اما پس از آنکه خداوند او را برگزید و پیامبر قرار داد معصوم بود و هیچ گناه کوچک و

ص: 104

1- . تفسیر علیبن ابراهیم: 282
2- . تفسیر علیبن ابراهیم: 557

بزرگی مرتکب نشد. خداوند می فرماید: «آدم نسبت به پروردگارش عصیان کرد و گمراه شد سپس پروردگارش او را برگزید پس او توبه کرد و هدایت شد.» خداوند فرمود: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر تمام جهانیان برگزید» مأمون پرسید پس معنی آیه «و چون به آن دو [فرزندی] شایسته داد در آنچه [خدا] به ایشان داده بود برای او شریکانی قرار دادند» چیست؟ امام فرمود: حوا پانصد شکم برای آدم زائید و هر شکم یک دختر و یک پسر. آدم و حوا با خدا عهد بستند و او را خواندند و گفتند: «اگر به ما نسل صالحی عطا کنی از شاکران خواهیم بود» و وقتی نسلی صالح با ظاهری نیکو و مبرا از هر گونه نقص و بیماری به آنان عطا شد این نسل متشکل از دو گروه مذکر و مؤنث بود هر دو گروه جنس مذکر را در نسل به وجود آمده شریک خدا می دانستند و مانند آدم و حوا خدا را شکر نمی کردند. لذا خداوند فرمود: «خداوند از آنچه شرک می ورزید بالاتر و مبرا است».

مأمون گفت: شهادت می دهم که تو حقیقتاً فرزند رسول خدا هستی. در مورد آیه «و چون صبح شد ستاره ای را دید و گفت: این پروردگار من است» برای من توضیح بده [که چرا ابراهیم به ستاره گفت: «هذا ربی»]. امام فرمود: در زمان ابراهیم سه گروه بودند. گروهی ستاره، گروهی ماه و گروهی خورشید را می پرستیدند. ابراهیم وقتی از سردابی که در آن مخفی شده بود بیرون آمد شب شده بود و ستاره را دید. برای انکار و آگاه کردن مردم گفت این پروردگار من است «و وقتی افول کرد» یعنی: ستاره، «گفت: افولکنندگان را دوست ندارم» چرا که افول و زوال از ویژگی های محدث است نه قدیم. «و هنگامی که ماه را درخشان دید گفت این پروردگار من است.» این قول نیز برای انکار و آگاهی دادن بود و «وقتی ماه افول کرد گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند من از قوم گمراهان خواهم بود» این آیه میگوید: اگر پروردگارم مرا هدایت نمیکرد یقینا من از زمره گمراهان بودم. «وقتی» صبح شد و «خورشید را درخشان دید گفت: این پروردگار من است این بزرگتر است» از ستاره و ماه. معنای این جملات انکار و استخبار است نه خبر دادن و اقرار کردن. «وقتی خورشید افول کرد» به کسانی که ماه و خورشید و ستاره می پرستیدند گفت: «ای قوم من از چیزهایی که شما به آن شرک می ورزید مبرا هستم من رویم را

به سوی کسی می کنم که یکتاست و آسمان ها و زمین را خلق کرده است و من از مشرکان نیستم» منظور ابراهیم از گفته های قبل اثبات باطل بودن دین و اعتقاد آن مردم بود و به آنها ثابت کرد که چیزهایی مانند خورشید و ماه وستاره شایستگی پرستیدن را ندارند و عبادت مستحق خالق ماه و خورشید و ستاره و آسمان ها و زمین است. استدلالی که او برای قومش آورد چیزی بود که خدا به او الهام کرده بود و خدا خود می فرماید: «و آن حجت ما بود که به ابراهیم در مقابل قومش اعطا کردیم».

مأمون گفت: شگفتا از تو یابن رسول الله! در مورد این گفته ابراهیم نیز برایم توضیح بده: «پروردگارا به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی گفت: آیا ایمان نداری؟ گفت: ایمان دارم ولی میخواهم قلبم مطمئن گردد» امام رضا علیه السلام فرمود: خدا به ابراهیم وحی کرد: من از میان بندگانم فردی را به عنوان دوست و خلیل خود برمی گزینم اگر از من زنده شدن مردگان را بخواهی تو را اجابت می کنم. لذا به ابراهیم تلقین شد که او خلیل خداست و سپس گفت «پروردگارا به من نشان بده چگونه مردگان را زنده میکنی. گفت: آیا ایمان نداری؟ گفت: ایمان دارم ولی میخواهم قلبم مطمئن گردد» یعنی بر دوستی تو مطمئن گردد. «خدا فرمود چهار پرنده را بگیر، آنها را بکوب. سپس هر قسمت از آنها را بر کوهی قرار بده. بعد از آن آنان را فرابخوان تا به سوی تو بشتابند. و بدان که خدا شکست ناپذیر و حکیم است.» ابراهیم یک عقاب و مرغابی و طاووس و خروس گرفت. آنان را قطعه قطعه و با یکدیگر مخلوط کرد.

سپس بخشی از آن مخلوط را بر روی تک تک کوههای اطرافش که تعدادشان ده کوه بود قرار داد. و منقارهایشان را بین انگشتانش گرفت. بعد آنها را با اسمهایشان فراخواند و در مقابل آنها آب و دانه گذاشت. اجزاء به یکدیگر پیوسته و بدن پرندگان دوباره شکل گرفت و هر بدن به سمت گردن و سر پرنده مربوط حرکت کرد و به آن وصل شد. ابراهیم منقارهای آنها را رها کرد منقارها نیز به سمت بدن ها رفته پس از آن پرندگان از آب و دانه خوردند و به ابراهیم گفتند ای

پیامبر خدا تو ما را زنده کردی خداوند تو را زنده بدارد. ابراهیم فرمود: خیر، بلکه خداوند زنده می کند و می میراند و او بر هر چیزی قادر و تواناست.

مأمون گفت: آفرین بر تو ای اباالحسن! در مورد این آیه مرا آگاه ساز: «موسی به او مشت زد و او را کشت. گفت این از کارهای شیطان است» امام رضا علیه السلام فرمود: موسی علیه السلام بین مغرب و عشاء به طور ناشناس وارد شهری از شهرهای تحت تسلط فرعون شد. «در آن شهر چهار مرد را دید که با یکدیگر می جنگیدند. یکی از پیروان موسی و دیگری از دشمنان او بود. کسی که شیعه موسی بود از وی در مقابل دشمن موسی کمک خواست» موسی به حکم خدا آن دشمن را محکوم کرد «پس به او مشت زد» آن دشمن مرد. سپس گفت: «این از کارهای شیطان است» یعنی جنگ و جدالی که بین آن دو مرد بود کار شیطان است نه کاری که موسی کرد. و منظور از «همانا او دشمن گمراه کننده است» نیز شیطان است. مأمون پرسید سپس چرا موسی گفت: «پروردگارا همانا من به خودم ظلم کردم پس مرا ببخش» امام فرمود: موسی در واقع می گوید من با وارد شدن به این شهر خودم را در جایی قرار داده ام که نباید قرار می دادم «پس غفران کن» یعنی مرا از چشم دشمنانت مخفی بدار تا به من دست نیافته و با من وارد جنگ نشوند «و خداوند او را بخشید چرا که او غفور و رحیم است. موسی گفت: پروردگارا با آنچه به من نعمت دادی» یعنی قدرتی که تنها با یک مشت مردی را به قتل رساندم «هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود» بلکه با این قدرت در راه تو جهاد می کنم تا تو راضی باشی. موسی «در شهر ترسان و مضطرب بود که ناگهان متوجه شد کسی که دیروز از او یاری خواسته بود او را فرا می خواند» تا در مقابل فرد دیگری یاریش کند.«موسی به او گفت که تو انسان واقعاً نادانی هستی» دیروز با مردی جنگیدی و امروز نیز در حال جنگ هستی تو را ادب خواهم کرد. موسی خواست که به سمت مرد حمله ور شود. «هنگامی که خواست به سمت کسی که دشمن هر دوی آنها بود حملهور شود» آن فرد که از پیروان موسی بود «گفت ای موسی آیا می خواهی مرا بکشی چنانکه دیروز شخصی را کشتی تو می خواهی در این سرزمین فقط زورگو باشی و نمی خواهی از اصلاحگران باشی».

مأمون گفت: یا ابا الحسن خداوند خیرت دهد. منظور موسی از اینکه به فرعون گفت: «بنابراین آن را انجام دادم و من از گمراهان هستم» چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمود: وقتی موسی نزد فرعون رفت فرعون به او گفت: «آن کاری که انجام دادی، انجام دادی! و تو از کافران هستی» یعنی نسبت به من کافر هستی و موسی در جواب گفت: «بنابراین چنین کرده ام. و من از گمگشتگان بودم» که راه را گم کرده و به شهری از شهرهای تو وارد شدم «لذا از شما فرار کردم چون از شما ترسیدم پروردگارم به من حکمی عطا کرد و مرا از مرسلین قرار داد» خداوند به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا تو را یتیمی نیافت. و پس از آن به تو مأوی داد.» منظور این است که آیا تو را تنها نیافت و سپس مردم را با تو مأنوس گرداند. «و تو را گمراه یافت» یعنی گمگشته در میان قومت «پس هدایت کرد» یعنی مردم را به سوی شناخت تو هدایت کرد «تو را عائلهمند یافت پس تو را بی نیاز کرد» میگوید: تو را با مستجاب کردن دعایت غنی ساخت.

مأمون گفت: یابن رسول الله تبارک الله! معنی این آیه چیست: «وقتی موسی به دیدار ما آمد پروردگارش با او سخن گفت. موسی گفت: پروردگارا خود را به من نشان بده تا به تو نگاه کنم خدا گفت هرگز مرا نخواهی دید» ادامه آیه. چگونه می شود که موسی بن عمران نداند که دیدار خدا برای او جائز نیست. اگر می دانست این سؤال را نمی پرسید. امام رضا علیه السلام فرمود: موسی بن عمران می دانست که خداوند فراتر از آن است که با چشم دیده شود اما وقتی خداوند با موسی سخن گفت او را به خود نزدیک گرداند موسی به سوی قومش بازگشت و به آنها گفت که خداوند پس از سخن گفتن با او وی را نجات داده و او را مقرب درگاه خویش قرار داده است آنها گفتند: هرگز به تو ایمان نمی آوریم جز اینکه کلام خدا را همانگونه که تو شنیدی بشنویم. و قوم موسی 700 هزار نفر بودند. از میانشان 70 هزار نفر را برگزید و از آنها 7 هزار نفر بعد از این تعداد 70 نفر و پس از 70 نفر 7 مرد را برای ملاقات با پروردگارش انتخاب کرد. با آنها به طورسیناء رفت. آنان را در دامنه کوه مستقر کرد. موسی از طور بالا رفت و از خدا خواست که با وی سخن بگوید و آنان سخن او را بشنوند. سپس خداوند متعال با او سخن گفت و آنان

صدای او را از بالا و پایین و راست و چپ و پشت و جلو شنیدند. چرا که خداوند عزوجل آن صوت را در یک درخت ایجاد و از آنجا منتشر کرد تا آن را از همه جهات بشوند. آنها گفتند: «هرگز به [سخن] تو ایمان نمی آوریم» که چیزی که شنیدیم سخن خدا بود «تا زمانیکه خدا را آشکارا ببینیم.» وقتی این سخن درشت را گفته و تکبر ورزیدند و سرکشی کردند خداوند عزوجل صاعقه ای بر آنها فرو فرستاد و آنها به خاطر ستمشان مردند. سپس موسی گفت: ای پروردگار هنگامی که بازگشتم به بنی اسرائیل چه بگویم؟ هنگامی که بگویند: تو آنها را بردی و به قتل رساندی زیرا در ادعایت مبنی بر مناجات تو با خدا صادق نبودی. پس خداوند آنها را زنده کرد. سپس موسی علیه السلام گفت: ای قوم خدا با چشمها دیده نمی شود و کم و کیف ندارد. او فقط با آیات و نشانه هایش شناخته می شود. آنها گفتند: تا از او درخواست نکنی به تو ایمان نخواهیم آورد. موسی علیه السلام گفت: ای پروردگار تو سخن بنی اسرائیل را شنیدی و تو از مصلحت آنان آگاهی. خداوند جل جلاله به او وحی کرد که: ای موسی آنچه از تو خواستند را بخواه من تو را به خاطر جهل آنان مؤاخذه نخواهم کرد. در آن زمان موسی گفت: «ای پروردگار خود را به من نشان بده تا به تو بنگرم گفت مرا نخواهی دید ولی به کوه بنگر که در جای خویش مستقر است» و سقوط میکند «پس مرا خواهی دید هنگامی که پروردگار بر کوه نمایان می گردد» با آیهای از آیاتش «آن را ریز ریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد و چون به خود آمد گفت تو منزهی به درگاهت توبه کردم» می گوید: از جهل قوم خود به شناخت تو بازگشتم «و من نخستین مؤمنانم» از میان قومم به اینکه تو دیده نمی شوی.

مأمون گفت: ای اباالحسن شگفتا از تو. مرا از فرموده خداوند متعال آگاه کن: «و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود آهنگ او میکرد» پس امام رضا علیه السلام فرمود: آن زن آهنگ یوسف کرد و اگر یوسف برهان پروردگارش بر ایشان را نمیدید آهنگ آن زن را میکرد همانطور که او آهنگ یوسف را کرده بود. ولی یوسف معصوم بود و معصوم به گناه توجهی نکرده و مرتکب آن نمیشود. پدرم از پدرش امام صادق علیه السلام برایم

نقل فرمود که ایشان فرموده است: آن زن قصد کرد که انجام دهد و یوسف قصد کرد که انجام ندهد.

مأمون گفت: ای اباالحسن شگفتا از تو. مرا از فرموده خداوند متعال آگاه کن: «و ذوالنون را [یاد کن] آنگاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم» امام رضا علیه السلام فرمود: آن یونس بن متی علیه السلام است. «خشمگین رفت» به خاطر قومش «پس گمان کرد» به معنی یقین حاصل کرد. «که هرگز بر او قادر نیستیم» که هرگز رزقش را بر او تنگ نمیکنیم. از آن جمله است فرموده خداوند: «و اما هنگامی که او را مبتلا ساخت پس رزقش را برای او مقدر ساخت» یعنی رزقش را تنگ و کم کرد. «پس در تاریکیها ندا داد» تاریکی شب و تاریک دریا و تاریکی درون شکم ماهی. «اینکه خدایی جز تو نیست. تو پاک و منزهی و همانا من از ظالمان بودم» به علت ترک کردن مثل چنین عبادتی که اوقات فراغت لازم برای انجام آن را در شکم ماهی برایم فراهم ساختی. پس خداوند او را اجابت کرد. خداوند عزوجل فرمود: « و اگر او از زمره تسبیح کنندگان نبود قطعا تا روزی که برانگیخته می شوند در شکم آن [ماهی] می ماند».

مأمون گفت: ای اباالحسن شگفتا از تو. مرا از فرموده خداوند متعال آگاه کن: « تا هنگامی که فرستادگان [ما] نومید شدند و [مردم] پنداشتند که به آنان واقعا دروغ گفته شده یاری ما به آنان رسید» امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل میگوید تا زمانی که پیامبران از قومشان ناامید شده و قومشان گمان کردند که پیامبران دروغ گفتهاند، در این هنگام یاری ما به پیامبران رسید.

مأمون گفت: ای اباالحسن شگفتا از تو. مرا از فرموده خداوند متعال آگاه کن «تا خداوند از گناهان گذشته و آینده تو بگذرد». امام رضا علیه السلام فرمود: نزد مشرکان مکه کسی گناهکارتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبوده. زیرا آنان 360 بت غیر از خدا را میپرستیدند. زمانی که پیامبر صلی الله علیه آله و سلم با دعوت به اخلاص بر آنان وارد شد، این امر بر آنان سنگین آمد و گفتند «آیا خدایان متعدد را خدای واحدی قرار داده. این واقعا چیز عجیبی است* و بزرگانشان روان شدند و گفتند بروید و بر خدایان خود ایستادگی نمایید که این امر

قطعا هدف ماست* از طرفی این مطلب را در آیین عیسوی هم نشنیده ایم. این ادعا جز دروغ بافی نیست.» پس زمانی که خداوند متعال مکه را بر پیامبر گشود فرمود: ای محمد «ما برای تو گشودیم» مکه را «گشودنی درخشان* تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو» نزد مشرکان مکه با دعوت گذشته و آینده تو به یکتا پرستی خداوند «درگذرد» زیرا عده‌ای از مشرکان مکه اسلام آوردند و عده‌ای از مکه خارج شدند و وقتی پیامبر مردم را به یکتاپرستی دعوت می کرد دیگر کسانی که مانده بودند نمیتوانستند یکتاپرستی را انکار کنند. پس گناه او نزد ایشان در این زمینه، با ظهور پیامبر بر ایشان آمرزیده شد.

پس مأمون گفت آفرین اباالحسن ! پس مرا از این فرموده

ایزد متعال آگاه کن: «خدایت ببخشاید چرا به آنان اجازه دادی» امام رضا علیه السلام فرمود: این بر مبنای «ای در به تو میگویم دیوار تو بشنو» نازل شده است. خداوند متعال با این آیه پیامبر خود را مورد خطاب قرار داد و امت او را اراده فرمود. در این سخن پروردگار عز و جل نیز چنین است «اگر شرک بورزی حتما کردارت تباه و مسلما از زیانکاران خواهی شد» و همچنین این فرموده باری تعالی «و اگر تو را استوار نمیداشتیم قطعا نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی» [مأمون] گفت: ای پسر رسول خدا درست میگویی. پس مرا از این سخن باری تعالی آگاه کن «و آنگاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو تیز به او نعمت داده بودی می گفتی همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا دار و آنچه را که خدا آشکار کننده آن بود در دل خود نهان میکردی و از مردم میترسیدی با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی». امام رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میخواست برای کاری به خانه زید بن حارثه بن شراجیل کلبی برود. همسر زید را در حال شستشو دید. به آن زن فرمودند: پاک و منزه است کسی که تو را آفرید. و منظور پیامبر منزه دانستن خداوند تبارک و تعالی از گفته کسانی بود که ملائکه را دختران خداوند میپندارند. پس خداوند متعال فرمود: «آیا پنداشتید که پروردگارتان شما را به داشتن پسران اختصاص داده و خود از فرشتگان دخترانی برگرفته است. حقا که شما سخنی بس بزرگ می گویید» پس پیامبر زمانی که همسر

زید را در حال شستن دید فرمود کسی که تو را آفرید منزه از این است که فرزندی اختیار کند که به این طهارت و شستشو نیاز داشته باشد. پس وقتی زید به خانه برگشت همسرش به زید گفت پیامبر آمده و فرمود منزه است کسی که تو را آفرید. زید منظور پیامبر را نفهمید و فکر کرد پیامبر از زیبایی همسرش خوشش آمده. پس پیش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و گفت: ای رسول خدا همسرم بد اخلاق است. میخواهم طلاقش دهم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «همسرت را نگه دار و از خدا پروا دار». خداوند تعداد همسرانش را به او خبر داده بود و این زن یکی از آنها بود. این موضوع را در دل خود پنهان داشت و به زید نگفت. ترسید که مردم بگویند محمد صلی الله علیه و آله و سلم به غلامش گفته همسر تو، همسر من خواهد بود و این را بر پیامبر عیب میگیرند. پس خداوند عزوجل این آیه را نازل نمود «و اذ تقول للذی انعم الله علیه: و آنگاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود» یعنی با اسلام «و انعمت علیه: و تو [نیز] به او نعمت داده بودی» یعنی با آزاد کردن غلام «همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار و آنچه را که خدا آشکارکننده آن بود در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی» سپس زید بن حارثه همسرش را طلاق داد و همسرش عده را به جاآورد. پس خداوند متعال او را به همسری محمد صلی الله علیه و آله و سلم درآورد و به این خاطر این آیه را نازل نمود: «پس چون زید از آن زن کام برگرفت و او را ترک گفت وی را به نکاح تو در آوردیم تا در آینده در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان چون آنان را طلاق گفتند گناهی نباشد و فرمان خدا صورت پذیرد» و چون خداوند متعال میدانست منافقین ازدواج پیامبر را بر او عیب خواهند شمرد فرمود: «بر پیامبر در آنچه خدا بر او فرض گردانیده گناهی نیست».

مأمون گفت: ای پسر رسول خدا سینهام را شفا دادی و آنچه را که بر من مشتبه بود واضح ساختی. پس خداوند تو را از پیامبرانش و از اسلام جزای خیر دهد.

علیبن محمدبن جهم میگوید: مأمون به نماز ایستاد و دست محمد بن جعفر بن محمد که حاضر در مجلس بود را گرفت و من پشت سر او رفتم. مأمون به او گفت برادرزادهات را چگونه دیدی؟ گفت او عالم است در حالی که ندیدهایم با کسی از اهل علم نشست و برخاست کند.

مأمون گفت: برادرزاده ات از اهل بیت پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم است که پیامبر در مورد آنان فرموده: «آگاه باشید همانا نیکان عترت من و پاکان ذریه من در کودکی صبورترین و در بزرگی داناترین مردم هستند. آنان را آموزش ندهید. آنان از شما داناترند و شما را از راه هدایت خارج نمیکنند و شما را به گمراهی وارد نمیسازند.» امام رضا علیه السلام به سمت خانه رفتند. فردا صبح بر ایشان وارد شدم و ایشان را از سخن مأمون و پاسخ عمویش محمدبن جعفر آگاه کردم. ایشان خندید و فرمود: ای ابن جهم سخن او تو را مغرور نکند. او مرا خواهد کشت و خداوند انتقام مرا از او می گیرد.

صدوق رحمت الله علیه گفت: این حدیث با اسناد علی بن محمد جهم به خاطر ناصبی بودن و کینه و دشمنیاش با اهل بیت علیهم السلام عجیب است.(1)

الاحتجاج: عین این روایت را آورده است.(2)

توضیح: می گویم آنچه در اشتباه حضرت آدم علیه السلام ذکر کرد به آنچه بعضی از اهل تسنن میگویند نزدیک است. بعضی از اهل تسنن میگویند: خداوند متعال هنگامی که آدم و حوا را نهی کرد خطاب به آن دو به یک درخت اشاره کرد و منظور نوع آن درخت بود. شیطان آن دو را وسوسه کرد که منظور آن درخت مشخص است. پس از او پذیرفتند - به آن درخت نزدیک شدند - و این روایت از نظر مخالفت اصول مثل روایت قبلی است و توجیه مشترک است. شاید ذکر این وجه، برای بیان علت ارتکاب گناه، ترک اولی است نه اینکه جواب مستقلی باشد. و ضمیر در (عن الأكل منها: از خوردن از آن) به غیر آن درخت برمیگردد، و احتمال دارد مرجع ضمیر این درخت باشد و استثناء منقطع باشد یعنی این درخت نهی شده

1- . عیون الاخبار: 108-114

2- . الاحتجاج: 233-237

نیست، بلکه سببی است برای این که اگر از آن بخورید فرشته یا جاوید میشوید. جوهری میگوید در مدح گفته می شود: لله دره یعنی عملش. شیخ رضی می گوید: «دَرّ» در اصل یعنی آنچه از شیر از پستان جاری میشود یعنی میآید و یا باران از ابر و اینجا کنایه از کار مورد ستایشی است که او انجام داده و کارش به خاطر تعجب به خداوند متعال نسبت داده شده است؛ و این همانا خداوند ایجاد کننده چیزهای شگفت است پس هر چیزی که بزرگ است و بخواهند تعجب را از آن قصد کنند به خدا نسبت میدهند مانند این سخن عرب که میگویند: لله انت و لله ابوک. پس لله درّه یعنی چقدر کارش تعجب برانگیز است.

سخن خداوند «و گمان کردند آنان دروغ گفته اند» شیخ امین الدین طبرسی میگوید: اهل کوفه و ابوجعفر فعل کذبوا را با تخفیف (بدون تشدید) خواندهاند و این قراءت علی، زین العابدین، محمد بن علی، جعفربن محمد علیهم السلام و زید بن علی، ابن مسعود، سعید بن جبیر، عکرمه و ضحاک و اعمش است. و دیگران یعنی عایشه، حسن، عطا، زهری و قتاده «کذبوا» را با تشدید خواندهاند. سپس گفت: یعنی: ما عقاب (مجازات) را از امتهای پیشین که رسولانمان را تکذیب میکردند عقب انداختیم. همچنان که از امت تو عقب انداختیم ای محمد. پیامبران از ایمان آوردن امتشان و تحقق خبرهای خداوند تعالی در مورد آنان مأیوس شده و «گمان کردند که آنان دروغ می گویند» یعنی پیامبران به این باور رسیدند که قومشان به طور کلی آنان را تکذیب کرده و حتی یکی از مردم امتشان هم اصلاح نمیشود. از عایشه و حسن و قتاده و ابن علی الجبایی. و کسانی که بدون تشدید می خوانند معنی آن چنین می شود: امت ها وعده پیامبرانشان که خداوند آنان را یاری و دشمنانشان را نابود می سازد دروغ می پنداشتند. از ابن عباس و ابن مسعود و ابن جبیر و مجاهد و ابن زید و ضحاک و ابی مسلم. و گفته شده جایز است ضمیر در «ظنوا» به رسل برگردد و معنی آن میشود: پیامبران فهمیدند قومشان در مورد وعده به ایمان، خلف وعده کردند یا ایمانی که آن را آشکار کردهاند دروغ بوده است. و روایت شده سعیدبن جبیر و ضحاک در دعوتی جمع شده بودند. از سعید بن جبیر پرسیدند چگونه این آیه را تلاوت میکنی؟ گفت: « وظنوا انهم قد کذبوا: گمان کردند

که آنان دروغ میگویند» کذبوا بدون تشدید به این معنی که: کسانی که پیامبر به سوی آنان فرستاده شده گمان کردند پیامبران به آنان دروغ گفتهاند. پس ضحاک گفت هرگز مانند امروز ندیدهام. اگر تنها به خاطر این به یمن بروم کم است.

ابن ابی ملیکه از ابن عباس نقل کرده است: بشر بودند و ضعیف و ناامید شدند و گمان کردند که آنان خلف وعده می کنند سپس خلف وعده کردند. سپس این آیه را تلاوت نمود: «تا جایی که پیامبر خدا و کسانی که با وی ایمان آورده بودند گفتند یاری خدا کی خواهد بود» آیه. و این باطل است. صحیح نیست که مانند این به انبیا نسبت داده شود. پایان.

میگویم: آنچه که ایشان علیه السلام ذکر کرد غیر از آن وجوه است. و توجیه آن واضح است و ممکن است به اولین آن دو وجه تخفیف رجوع داد همچنان که از ابن عباس روایت شده است که کذبوا به صورت فعل معلوم خوانده شود. و این بیانی برای حاصل معنی می باشد، اما دور است.

اما آنچه که امام علیه السلام در مورد سخن خداوند متعال ذکر کرده «لیغفر لک الله: تا خداوند تو ببخشد» واضح است که در غفر (بخشش) معنای ستر و پوشش نهفته است. همچنان که در اصل لغت نیزچنین است. و دراین مورد و دیگر موارد آن در جای خود به طور مفصل سخن خواهد آمد. ان شاءالله تعالی. و بعضی روایات این باب در ذکر احوال انبیا علیهم السلام خواهد آمد. و خبر آدم و اینکه عمرش را طبق روایت ثمالی به داوود بخشیده خواهد آمد، و این دلیلی است بر جایز بودن سهو بر بعضی از پیامبران و از آن سخن خواهیم گفت.

9. تفسیر علیبن ابراهیم: سخن خداوند «تا هنگامی که فرستادگان ما ناامید شدند و مردم پنداشتند که به آنان واقعا دروغ گفته شده یاری ما به آنان رسید» امام صادق علیه السلام میفرماید: خداوند آنان را به خود واگذار کرد. پس پنداشتند که شیطان برای آنان به صورت فرشتگان نمایانگر شده است.(1)

1- . تفسیر القمی : 335

توضیح: شاید این روایت همچنان که فهمیدی حمل بر تقیه شود. یا منظور از ظن و گمان محض خطور کردن افکار است، یا منظور این است که دیر یاری داده شده‌اند. تا اینکه به چنین توهمی افتادند. و ارجاع دادن ضمیر نصب در «وکلهم» و رفع در «فظنوا» به امم، بسیار بعید است.

10. تفسیر عیاشی: از محمد بن مسلم از یکی از آن دو امام علیهما السلام نقل شده است که درباره ابراهیم علیه السلام هنگامی که ستاره‌های دید فرمود: ابراهیم جوینده پروردگارش بود و به کفر نرسید و هر کس [از مردم] چنین فکر کند به منزله اوست.(1)

11. تفسیر عیاشی: ابان بن عثمان میگوید: در قصه ابراهیم علیه السلام آمده است که در زمان نمرود بن کنعان پسری به دنیا آمد و آن زمان چهار نفر بر زمین پادشاهی میکردند. دو نفر مؤمن و دو نفر کافر. سلیمان بن داود و ذوالقرنین و نمرود بن کنعان و بخت نصر. و اینکه به نمرود گفته شده بود امسال پسری به دنیا میآید که نابودی تو و دین و بت هایت به دست اوست. او برای زنان قابلههایی گذاشت و به آنان دستور داد هر پسری را که امسال متولد شد، بکشید. مادر ابراهیم علیه السلام فرزندش را در پشتش حامله شد نه در شکمش. وقتی وضع حمل نمود کودک خود را در سرداب گذاشت و رویش پوششی قرار داد. ابراهیم بزرگ و جوان شد و به کودکان شباهت نداشت و مادرش از او سر میزد. ابراهیم علیه السلام از سرداب خارج شد، زهره را دید و ستاره‌های زیباتر از آن ندیده بود. گفت «هذا ربی: این پروردگار من است». طولی نکشید ماه طلوع کرد. ماه را دید و گفت این بزرگ تر است. «هذا ربی فلما افل قال لا احب الآفلین این پروردگار من است. وقتی غروب کرد، گفت غروب کنندگان را دوست ندارم» وقتی روز و طلوع خورشید را دید گفت «قال هذا ربی هذا اکبر: این پروردگار من است. این بزرگتر است» از هر چیزی که دیده ام. «زمانی که خورشید نیز غروب کرد گفت اگر پروردگارم مرا هدایت نکند، از

-1 . نسخه خطی

گمراهان خواهم بود من از روی اخلاص پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم»(1)

12. تفسیر عیاشی: حجر میگوید: علاء بن سیابه از امام صادق علیه السلام در مورد سخن ابراهیم علیه السلام «هذا ربی» پرسید و ایشان فرمود: کسی که امروز این را بگوید، نزد ما مشرک است. امام علیه السلام فرمود: این سخن از ابراهیم، شرک نبوده، بلکه او تنها در جستجوی پروردگارش بود ولی این سخن از دیگران شرک به شمار میآید.(2)

13. تفسیر عیاشی: محمد بن عمران میگوید از امام صادق علیه السلام در مورد آیهای که خداوند در داستان ابراهیم فرموده «هذا ربی» پرسیدم. فرمود: این سخن او را به چیزی نرسانده، بلکه غیر از آنچه گفته است را اراده کرده است(3)

توضیح : (لم یبلغ به شیئا: چیزی به او نرسانده) یعنی نه کفر و نه فسق. بلکه چیزی غیر از ظاهر کلامش را اراده کرده است، یا به این دلیل که در مقام دیدن و تفکر است و این را فرضا گفته تا بیندیشد آیا درست است یا نه، یا آن را برای انکار کردن یا به صورت پرسشی گفته است و تفسیر کامل آن خواهد آمد.

14. تفسیر عیاشی: ابراهیم بن أبی بلاد نقل کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: مردم در مورد سخن خداوند چه میگویند «و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش تنها برای وعدهای بود که به او داده بود» گفتم میگویند ابراهیم پدرش را وعده داده که برایش استغفار کند. فرمود: اینچنین نیست بلکه ابراهیم به پدرش وعده داده که اگر اسلام آورد (تسلیم امر خدا شود) برایش طلب آمرزش کند و هنگامی که برایش روشن شد که او دشمن خداست، از او بیزاری جست.(4)

15. تفسیر عیاشی: ابو اسحاق همدانی میگوید: مردی در کنارم به نماز ایستاده بود و برای پدر و مادرش طلب آمرزش می کرد. آن دو در جاهلیت مرده

1- . نسخه خطی
2- . نسخه خطی
3- . نسخه خطی
4- . نسخه خطی

بودند. پرسیدم برای پدر و مادرت آمرزش میطلبی در حالیکه آنان در جاهلیت مردهاند ؟ گفت ابراهیم برای پدرش استغفار کرد. نمیدانستم چه جوابی به او بدهم، پس آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به یاد آوردم که خداوند نازل کرد: «و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش تنها برای وعدهای بود که به او داده بود و هنگامی که برایش روشن شد که او دشمن خداست، از او بیزاری جست» گفت: وقتی که مُرد معلوم شد دشمن خداست، پس برایش استغفار نکرد.(1)

توضیح: شیخ طبرسی رضی الله عنه می گوید: یعنی استغفار او تنها به دلیل وعدهای است که به او داده بود. در مورد وعدهدهنده اختلاف نظر است که آیا ابراهیم است یا پدرش. گفته شده این وعده از طرف پدرش بوده که به ابراهیم وعده داد که اگر ابراهیم برایش آمرزش بخواهد ایمان میآورد. ابراهیم نیز برای پدرش آمرزش خواسته است. اما زمانی که برایش روشن شده پدرش دشمن خداست و به وعدهاش عمل نمیکند از او بیزازی جسته واز دعا کردنش دست شست. و این قول از ابن عباس، مجاهد و قتاده نقل شده است. اما آنها گفتند: دشمنیاش بعد از اینکه کافر مُرد آشکار شده است. و گفته شده این وعده از سوی ابراهیم بوده که به پدرش گفته تا زندهام برایت طلب آمرزش میکنم و در این کار به شرط ایمان آوردن پدرش ملزم و مقید بوده است. زمانی که از ایمان آوردن پدرش ناامید گشت، از او بیزاری جست. این مطابق با قرائت حسن است. «جز برای وعده ای که به پدرش داده بود» با باء، و آیه «جز [در] سخن ابراهیم [که] به [نا]پدر[ی] خود [گفت] حتما برای تو آمرزش خواهم خواست» نظر حسن را قوت می بخشد.(2)

16. تفسیر عیاشی: سلمان بن عبد الله طلحی میگوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: سرگذشت فرزندان یعقوب چه شد. آیا از ایمان خارج شدند؟ فرمود بله. به ایشان عرض کردم در مورد آدم چه میفرمایید. فرمود آدم را رها کن.(3)

1- . نسخه خطی
2- . مجمع البیان 4: 77
3- . نسخه خطی

توضیح: میگویم: وقتی در مورد بعضی از روایاتی سخن گفتهایم که بر عصمت انبیاء دلالت کرده و شامل تأویل چیزهایی است که این وهم را ایجاد میکند که پیامبران مرتکب گناه و خطا شدهاند، باید به صورت کلی به آن بپردازیم. زیرا بیان جزئیات اطناب است و حجم کتاب را زیاد می کند.

بدان که اختلاف موجود در این باب بین علمای دو فرقه به 4 قسم است: یکی از آنها چیزی است در باب عقاید است و دومی آنچه در تبلیغ واقع می شود. سومی آنچه در احکام و فتواها مطرح است. و چهارمی در مورد افعال و سیره پیامبران علیهم السلام است. اما کفر و گمراهی: امت - به جز ازارقه از گروه خوارج - بر عصمت پیامبران از کفر و گمراهی، قبل و بعد از نبوت اتفاق نظر دارند. اما ازارقه ارتکاب گناه را جایز میدانند و از آنجا که به عقیده آنان هر گناهی کفر است لازم مینمود کفر را نیز بر انبیا جایز بدانند. از آنان حکایت میشود که گفتهاند جایز است خداوند پیامبری را مبعوث کند با آنکه میداند بعد از پیامبری کفر پیشه می کند.

و اما نوع دوم که مربوط به تبلیغ است. امت و همه بزرگان آیین و شریعتها به جز قاضی ابوبکر بر وجوب عصمت آنان از دروغ و تحریف در باب تبلیغ معتقدند عمدی باشد یا سهوی، اما قاضی ابوبکر آن را اگر از روی فراموشی یا لغزش زبان باشد جایز میداند. نوع سوم که به فتواها مربوط میشود همه به جز گروه کمی از اهل تسنن بر جواز عمدی و سهوی خطاهایشان اجماع دارند و نوع چهارم در بیان مواردی است که در کارهایشان صورت میپذیرد. و در این زمینه پنج قول وجود دارد:

اول: مذهب اصحاب امامیه است که معتقدند هیچ گناهی صغیره باشد یا کبیره، عمدی باشد یا از روی فراموشی یا به دلیل اشتباه در تأویل یا اسهاء - به سهو افکندن - از سوی خدا از آنان سرنمیزند. تنها صدوق(1) و استادش محمد بن حسن

1- . شیخ ما، صدوق قدس الله روحه در کتاب «من لا یحضره الفقیه» میگوید: سهو نبی صلی الله علیه و آله و سلم مانند سهو ما نیست چرا که سهو وی از جانب خداوند عزوجل است که به آن اسهاء (مورد فراموشی قرار دادن) گفته میشود و برای آن است تا پیامبر بداند که بشری مخلوق است و نباید پروردگار و معبودی جز خدا داشته باشد. و برای اینکه مردم با

سهو او بدانند که هر وقت چیزی را فراموش کنند حکم سهو چیست. سهو ما از شیطان است و شیطان بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه صلوات الله علیهم چیرگی ندارد. شیطان بر کسانی غلبه دارد که از او پیروی کرده و به خداوند شرک میورزند. شیطان بر گمراهانی چیرگی دارد که از او تبعیت میکنند.

بن ولید رحمهما الله اسهاء را جایز می دانند نه سهو را. زیرا سهو از سوی شیطان است - و اسهاء از رحمان -. در مورد ائمه مطهر علیهم السلام نیز همین نظر را دارند.

دوم: بنا بر قول بیشتر معتزله بر پیامبران جایز نیست گناهان کبیره انجام دهند، اما گناهان صغیره را میتوانند مرتکب شوند به شرطی که آن گناه مانند دزدیدن دانه یا لقمه پست و مشمئزکننده نباشد و مرتکب شوندهاش به پستی و ضعف نسبت داده نشود.

سوم: بنا به قول ابو علی جبائی جایزنیستند عمدا گناه صغیره یا کبیرهای انجام دهند. اما از روی تأویل - خطا در تأویل - یا سهوا اشکال ندارد مرتکب شوند.

چهارم: ایشان تنها از روی سهو یا اشتباه گناه میکنند، اما به دلیل گناهان سهوی به خاطر قوّت شناخت و جایگاه والا و کثرت دلایلی که دارند مؤاخذه میشوند. هر چند امتشان به خاطر گناهان سهوی مؤاخذه نمیشوند. این نظر نظام، جعفر بن مبشر و پیروان ایشان است.

پنجم: بر آنان جایز است عمدی و سهوی یا از روی خطا گناهان کبیره یا صغیرهای مرتکب شوند و این قول حشویه و بسیاری از اصحاب حدیث از عامه است.

سپس در مورد زمان عصمت انبیا بر سه قول اختلاف نظر کردهاند:

اول: اینکه عصمتشان از زمان تولدشان است تا زمانی که با خداوند سبحان دیدار کنند، و این نظر اصحاب ما از امامیه است.

دوم: بسیاری از معتزلیان معتقدند از زمان بلوغ معصومند و قبل از نبوت جایز نیست کافر باشند یا گناه کبیرهای انجام دهند.

ص: 120

سوم: در زمان پیامبری معصومند. اما قبل از آن صدور معصیت از آنان جایز است، و این قول بیشتر اشعریان از جمله فخر رازی است. از معتزلیان نیز ابوهذیل و ابوعلی جبایی چنین نظری دارند.

اگر این را فهمیدی، بدان نظر کلی اصحاب ما منزه دانستن پیامبران و ائمه علیهم السلام از هر گناه، پستی و نقص، قبل و بعد از زمان پیامبری است و قول ائمه ما سلام الله علیهم بر این نظر به اجماع اصحاب ما رضوان الله علیهم کاملا بر ما معلوم است و این نظر با روایات متعدد و هماهنگ، مؤید است، تا جایی که در مذهب امامیه از ضروریات است.

اصحاب ما با دلایل عقلی آن را ثابت کرده اند و بعضی از آن ها را در شرح کتاب الحجه آورده ایم. علاقه مندان به تفصیل و جزئیات این مطلب می توانند به کتاب الشافی و تنزیه الانبیاء و دیگر کتاب های اصحاب ما مراجعه کنند و جواب کوتاه و مختصر در خصوص استدلال کسانی که را خطا رفتهاند و لفظ عصیان (نافرمانی) و گناه را بر کار آدم علیه السلام اطلاق کردهاند آن است که: زمانی که برای عصمت آنان دلیل آورده شد، این الفاظ را بر ترک مستحب و ترک اولی یا انجام کار مکروه مجازاً حمل میکنیم. نکته اصلی در این نظر آن است که مطرح بودن مسأله ترک اولی و مخالفت با کار مستحبی و مرتکب شدن نهی تنزیهی از پیامبران، از جمله مواردی است که در مورد آنان بزرگ و گران است زیرا جایگاه آنان را رفیع و مقامشان بلند است. در اینجا بعضی از دلایل تنزیه کنندگان از دو گروه را به طور مختصر ذکر کنیم. آنان در این زمینه چند مسلک دارند:

اول: چیزی است که سید مرتضی قدس الله سره در کتاب تنزیه الأنبیاء روایت کرده است. او گفته است: بدان همه چیزهایی که پیامبران علیهم السلام را از آن منزه می دانیم و انجامش را بر آنان ممنوع می دانیم، بر پایه علم معجز است به طور بیواسطه و یا باواسطه. تفسیر این جمله چنین می شود: اگر علم معجز مورد تصدیق مدعی نبوت و رسالت واقع شود و جاری مجرای جایی باشد این سخن خدای متعال قرار گیرد: (راست گفتی که پیامبر و تأییدکننده من هستی) پس ناگزیر باید این معجزه مانع از دروغ گفتن او بر خداوند متعال در چیزی که مأمور به انجام آن است

باشد. زیرا جایز نیست که خداوند متعال دروغگو را تصدیق کند زیرا همان طور که دروغ زشت است، تصدیق دروغگو نیز زشت است. اما در باره دروغ در غیر از وظیفه ابلاغ پیامبری و دیگر گناهان کبیره - باید گفت - معجزه بر نفی چنین اموری دلالت دارد زیرا معجزه بر این دلالت دارد که باید از رسول تبعیت و او را در آنچه آورده است تصدیق کرد و از او پذیرفت، زیرا هدف از بعثت انبیا و تصدیق ایشان با اعلام معجزه، آن است که به آنچه ایشا میآورند عمل - امتثال امر - کند، پس آنچه را که به این امتثال و پذیرش آسیب میرساند و در آن دو اثر میگذارد، باید معجزه از او منع شود؛ و به این دلیل گفتیم اعجاز دلیلی است بر نفی دروغ و گناهان کبیره از آنان در غیر آنچه به واسطه انجام می دهند و در اول، بر خودش دلالت میکند.

پس اگر گفته شود: تنها راهی که باقی میماند این است که استدلال کنند: تجویز ارتکاب به گناهان کبیره به هدف بعثت یعنی پذیرش و فرمانبری خلل وارد می کند، می گوییم شبهه ای نیست بر اینکه کسی که مجوز ارتکاب به گناهان کبیره به او بدهیم و از ارتکابش به گناه آسوده و مطمئن نباشیم، نفس ما برای پذیرش سخنان و گوش دادن به موعظه های او آسوده نیست مثل آرامش در برابر کسی که چیزی از آن را بر او تجویز میکنیم، و این همان معنای سخن ماست که: وقوع گناهان کبیره باعث اجتناب از پذیرش سخنان او می شود و برای تشخیص کراهت داشتن و نداشتن آن باید به عادت ها و اعتبار آنچه اقتضا میکند رجوع کرد و این با دلایل و معیارها استخراج نمی شود و کسی که به عادت رجوع کند، منظور ما را می فهمد و این مورد از مواردی است که باعث اجتناب از پذیرش قول میشود و سهم ارتکاب گناهان کبیره در این باب اگر از سهم سبک مغزی و فسق و فجور بیشتر نباشد از آن کمتر نیست.

و اگر گفته شود: آیا اینگونه نیست که بسیاری از مردم ارتکاب گناهان کبیره را برای انبیا جایز میدانند و در عین حال از پذیرش سخنانشان و عمل به شرایع آن ها اجتناب نمی کنند؟ و این با سخن شما که گناهان کبیره دوری و کراهت ایجاد می کند متناقض است. در پاسخ می گوییم این سؤال برای کسی مطرح می شود که منظور ما را نفهمیده باشد زیرا منظور ما از کراهت یا اجتناب، رد تصدیق و این که

امتثال امر در همه امور صورت نگیرد نیست بلکه فقط قصدمان از این تفسیر این بود که آرامش خاطر نفس در برابر کسی که اجازه ارتکاب داشته باشد به اندازه کسی که ارتکاب را برای او جایز نمیدانیم نیست. و ما با تجویز ارتکاب گناهان کبیره دورتر از قبول قول هستیم همچنان که با امان از ارتکاب گناهان کبیره، به پذیرفتن نزدیک تر هستیم می پذیریم، و گاهی به چیز نزدیک میشود آنچه که آن چیز نزد آن حاصل نمیشود، همچنان که آنچه که از آن چیز برکنار نمیشود از آن دور میشود.

آیا ندیدی کسی که با ترشرویی و اخم مردم را به غذای خود دعوت کند معمولا کسی در دعوتش حضور نیافته و غذایش را نمیخورد و ممکن است با وجود آنچه که گفتیم بر سفره اش حاضر شود و از غذایش بخورد، اما از کراهت او نمی کاهد. همچنین گشاده رویی و شادی و لبخند، پذیرش دعوت (مهمانی) او و خوردن غذایش را راحت تر و نزدیک تر می کند و ممکن با آنچه ذکر کردیم حضوری در کار نباشد و این موضوع، او را از مقرّب بودن خارج نمیکند. بنابراین ملاک در باب کراهت (اجتناب) و نیز مقرّب بودن، چیزی است که ذکر کردیم نه واقع شدن عمل مورد کراهت یا واقع نشدن آن.

و اگر این طور گفته شود: این مسأله اقتضا میکند که در حالت نبوت، گناه کبیره از آنان سر نزند. پس از کجا معلوم که قبل از پیامبری مرتکب نشونددر حالی که حکم آن با نبوتی که ساقط کننده مجازات و نکوهش است زائل شده و وجهی که کراهت را ایجاب کند باقی نمانده است؟ میگوییم: شیوه در هر دو، یکی است، زیرا می دانیم که اگر کسی در هر صورت، کفر و گناهان کبیره را برای او تجویز کنیم هر چند توبه کند و مستوجب عقاب آن نباشد، به قبول سخن او، به اندازه کسی که در هیچ صورت و به هیچ وجه من الوجوه اجازه ارتکاب به او داده نشده، راضی نمیشویم. و به همیین دلیل حال واعظ و دعوت کننده به خدای تعالی -در حالی که ما می دانیم او مرتکب گناهان بزرگی شده هرچند که از آن ها دست شسته و توبه کرده باشد- با وضعیت موعظه گری که تنها پاکی و طهارت از او دیده ایم یکسان نیست. و ضرورت اختلاف بین این دو فرد به خاطر حالت آرامش و انزجاری که اقتضا میکند، واضح است. لذا میبینیم بسیاری از مردم بر کسی که سوء پیشینه داشته باشد

هرچند توبه کند، عیب و نقص می گیرند و آن را عیب و نقص و مُخلّ و مؤثر می دانند و این گونه نیست که اگر تجویز گناهان کبیره قبل از نبوت کمتر از تجویز آن در حال نبوت باشد و از مقدار کراهت و اجتناب آن بکاهد واجب باشد که چیزی از کراهت در آن نباشد، زیرا این دو در تنفیر و ایجاد کراهت مشترکند، اگرچه یکی از آنها از دیگری قویتر است. مگر نمیبینی که فردی که فسق و فجور زیادی انجام میدهد و بر آن استمرار دارد و در آن غرق شده است ناگزیر مورد کراهت قرار میگیرد و همانا مقدار اندکی از سبکسری (گناه) که بعضی وقتها و با فاصله زیاد انجام میگیرد نیز ایجاد کراهت میکند و فرق آندو در مقدار و شدت ایجاد کراهت است و اندک بودن کراهت در وجه دوم، او را از وجه اول در این زمینه جدا نمیکند و باعث نمیشود به خودی خود مورد کراهت نباشد.

اگر گفته شود: از کجا معلوم که گناهان صغیره در زمان نبوت و پیش از آن بر انبیا جایز نباشد؟ میگوییم: وقتی تأمل کنیم درمییابیم که شیوه در نفی گناهان صغیره در این دو حالت، همان شیوه در نفی گناهان کبیره در این دو حالت است، زیرا چنان که میدانیم آرامش ما نسبت به کسی که تجویز میکنیم انجام دهنده گناه کبیرهای در گذشته باشد که از آن توبه کرده و از آن دست کشیده است و چیزی از استحقاق مجازات و نکوهش به خاطر آن برای او باقی نمانده است مانند آرامش ما نسبت به کسی که این تجویز را برای او نمیکنیم نیست. همچنان که پیامبری که پیشینه انجام زشتی ها و ارتکاب گناهان را در زمان نبوت یا قبل از آن داشته باشد، هرچند توبه کند آرامش و اطمینان ما به او در مقایسه با کسی که او را از همه زشتی ها مصون بدانیم و انجام هیچ خطایی را برای او تجویز نمیکنیم یکسان نیست. سخن شیخ قدس الله روحه تا آنجا که قصد داشتیم آن را ذکر کنیم به پایان رسید.(1)

می گویم: بر تو پوشیده نماند که کسی که صدور گناه صغیره را برای انبیا تجویز میکند هرچند صدور مقدار اندکی از آن را نفی کند باید بیشتر گناهان و گناهان کبیره را برای آنان تجویز کند و فرق زیادی بین او و کسی که ارتکاب همه

1- . تنزیه الأنبیاء : 4-6

گناهان را تجویز میکند نیست. زیرا طبق آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است گناهان کبیره هفت تاست و از ابن عمر روایت شده که دو تا را اضافه کرد، و از ابن مسعود روایت شده سه تای دیگر به قول ابن عمر اضافه کرد.

و هیچ شکی نیست که بسیاری از گناهان کبیره غیر از آنچه آنان ذکر کردهاند از گناهان صغیره کوچکی مانند دزدیدن درهم یا کم فروشی یک دانه نیست. پس باید آنچه که از این دو قسم مذکور نباشد را تجویز کنند مثل مشغول بودن به انواع ساز و آلات لهو و لعب و ترک نماز و انواع گناهانی که پادشاهان ظالم علنی و در خلوت مرتکب می شوند. پس اینها باید بر انبیا عیب بگیرند اما در لباس تنزیه؛ و در این صورت هیچ عاقلی شک ندارد که چنین فردی برای ریاست دین و دنیا صالح نیست و مردم از او دوری می کنند و کراهت دارند و هیچ کس تجویز نمیکند که چنین شخصی نصیحت گر و هدایت کننده مردم در کوچکترین ده باشد پس چگونه ممکن است جزء کسانی باشد که خداوند تعالی درباره آن ها گفته «خداوند از فرشتگان و از مردم فرستادگانی را برمیگزیند»(1) اگر بطلان این گونه تنزیه ثابت شود، در اثبات گفته اصحاب ما در مورد منزه دانستن انبیاء صلوات الله علیهم از هر نقصی از روی سهو یا فراموشی، از زمان تولد تا مرگ، امکان تمسک به اجماع مرکب وجود دارد و خارج شدن تعداد کمی از اصحاب معروف ما از این قاعده بعد از تحقق اجماع، خلل و ضرری نمی رساند.

دوم: اگر از پیامبری گناهی سر بزند، مستلزم اجتماع ضدین است. و آن دو ضد، وجوب پیروی از او و مخالفت با اوست. اما اولی بنابر نظر اجماع و برای سخن خداوند تعالی «بگو اگر خدا را دوست دارید پس از من اطاعت کنید که در این صورت خدا شما را دوست خواهد داشت»(2)

و اگر در مورد پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شود، در مورد دیگر انبیاء نیز اثبات می شود زیرا کسی بین آنها تفاوتی قائل نشده است. و اما دومی به دلیل اینکه پیروی از گناهکار حرام است.

1- . حج / 75
2- . آل عمران/ 31

سوم: این که اگر گناهی از او سر بزند، با توجه به عموم ادله امر به معروف و نهی از منکر واجب است که او منع شود و جلوی اوگرفته شود، و مورد انکار قرار گیرد، اما این کار حرام است، زیرا مستلزم آزار رساندن به انبیاست طبق نظر اجماع و این آیه قرآن «بی گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است» حرام است.(1)

چهارم: اگر مرتکب فسق شد، لازم می نماید که شهادت او مردود باشد. زیرا خداوند می فرماید: «اگر فاسقی برایتان خبری آورد نیک وارسی کنید»(2) و نیز برای اجماع بر عدم قبول شهادت فاسق. پس لازم میآید از آحاد امت پایینتر باشد با اینکه شهادت او در دین استوار پذیرفته میشود و او روز قیامت بر همه، شاهد و گواه است. خداوند تعالی می فرماید: «تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد».(3)

پنجم: لازم است درجهای کمتری از درجه نافرمایان امت را داشته باشند. اما آنان دارای عالی ترین درجه و مرتبه از بزرگی و شکوه هستند و خداوند سبحان با گزینش آن ها بر مردم و قرار دادن آنان به عنوان امین وحی خود و جانشینانش بر بندگان و سرزمینش و غیره قرار داد، نعمت را بر ایشان تمام کرد و به نهایت رساند، پس ارتکاب گناهان توسط ایشان و دوری و نافرمانی آنان از اوامر و نواهی پروردگارشان برای رسیدن به لذت فانی، زشتتر و شنیعتر از عصیان و نافرمانی اینان است و عاقل چنین چیزی را نمی پذیرد.

ششم: مستلزم این است که ایشان مستحق عذاب، نفرین، توبیخ و سرزنش باشند به خاطر عموم این فرموده خدای تعالی: «و هر کس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز نماید وی را در آتشی درآورد که همواره در

1- . احزاب / 57
2- . حجرات / 6
3- . بقره / 143

آن خواهد بود و برای او عذابی خفت آور است».(1)

و فرموده خداوند: «هان لعنت خدا بر ستمگران باد»(2) زیر سؤال می رود و این بنا به ضرورت و اجماع، باطل است.

هفتم: آنان مردم را به فرمان خداوند فرا می خوانند و اگر خودشان از آن نافرمانی کنند، مشمول این آیه می شوند «آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید با اینکه شما کتاب [خدا] را می خوانید آیا [هیچ] نمی اندیشید»(3)

و آنچه لازم میآید به اجماع، باطل است، چرا که این مسأله از بزرگترین امور ناپسند است و اینکه واعظی که خود به آنچه مردم را به آن پند و اندرز می دهد عمل نکند، مردم نیز به گوش دادن سخنان او و حضور در جلسات او بی میل می شوند و به سخنانش اهمیت نمی دهند.

هشتم: خداوند متعال از زبان ابلیس می گوید: «[شیطان] گفت پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می برم* مگر آن بندگان پاکدل تو را»(4) پس اگر پیامبری نافرمانی کند، از جمله کسانی خواهد بود که شیطان او را فریب داده و از مخلصان نخواهد بود. با اینکه پیامبران بنابر اتفاق اجماع و سخن خداوند تعالی «و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده ور بودند به یادآور* ما آنان را با موهبت ویژه ای که یادآوری آن سرای بود خالص گردانیدیم* و آنان در پیشگاه ما جدا از برگزیدگان نیکانند»(5)

از مخلصان هستند و اگر وجوب عصمت برای برخی ثابت شود، برای همه ثابت می شود، زیرا کسی به تفاوت قائل نیست.

نهم: اینکه باید از گروه و دسته شیطان باشد و خداوند متعال فرمود: «آگاه باش که حزب شیطان همان زیانکارانند»(6)

و فقط زیان کاران این را می گویند.

دهم: اینکه پیامبران از فرشتگان برترند. به دلیل قول خداوند که می فرماید: «به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان

1- . نساء / 14
2- . هود / 18
3- . بقره / 44
4- . ص / 82 و 83
5- . ص / 45-47
6- . مجادله / 19

برتری داده است»(1)

و برتر بودن برخی، بنابر اجماع مرکب، بر برتر بودن همه دلالت می کند و اگر معصیتی از او سر بزند، برتر بودن از او سلب می شود. خداوند می فرماید: «یا پرهیزگاران را چون پلیدکاران قرار می دهیم».(2)

یازدهم: اگر پیامبر غاصب باشد از ظالمین است و خداوند متعال فرموده است: «پیمان من به بیدادگران نمی رسد».(3)

رازی در تفسیر خود می گوید: مراد از عهد، یا عهد و پیمان نبوت یا امامت است. اگر منظور عهد نبوت باشد، مراد، محقق می شود و اگر منظور عهد امامت باشد نیز چنین است. زیرا هر پیامبری باید امام باشد که امام قرار داده شود و به او اقتدا شود. پس آیه با همه فرض ها نشانه این است که پیامبر گناهکار نمیشود.

دوازدهم: خداوند می فرماید: «و قطعا شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت و جز گروهی از مؤمنان [بقیه] از او پیروی کردند»(4) و ابنیاء همگی به اتفاق جزو این دسته هستند. و وجوه دیگری ذکر کردهاند ولی آنچه آورده ایم برای کسی که قلبی داشته باشد و یا گوش فرادهد کافی است و او آگاه است. اما پاسخ همه دلایل اشتباه را انشاءالله تعالی در هر بابی که به آن مربوط است خواهیم آورد.

1- . آل عمران / 33
2- . ص / 28
3- . بقره / 124
4- . سبا / 20

أبواب قصه های آدم و حوا و فرزندان آنان صلوات الله علیهما

باب اول : برتری آدم و حوا و دلایل نام گذاریشان و بعضی از احوالاتشان، شروع آفرینش ایشان و پرسش فرشتگان در این زمینه

آیات:

- وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَهِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَهً قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاء وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ * وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء کُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلاَئِکَهِ فَقَالَ أَنبِئُونِی بِأَسْمَاء هَ-ؤُلاء إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ * قَالُواْ سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ (32) قَالَ یَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّا أَنبَأَهُمْ بِأَسْمَآئِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا کُنتُمْ تَکْتُمُونَ.(1)

{و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می کنیم و به تقدیست می پردازیم فرمود من چیزی می دانم که شما نمی دانید* و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می گویید از اسامی اینها به من خبر دهید* گفتند منزهی تو ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته ای هیچ دانشی نیست تویی دانای حکیم* فرمود ای آدم ایشان را از اسامی آنان خبر ده و چون [آدم] ایشان را از اسماءشان خبر داد فرمود آیا به شما نگفتم که

1- . بقره/ 30-33

من نهفته آسمانها و زمین را می دانم و آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان می داشتید می دانم }

- يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيرًا وَنِسَاء.(1)

{ ای مردم از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد پروا دارید }

- خَلَقَ الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ.(2)

{انسان را از گل خشکیده ای سفال مانند آفرید }

تفسیر: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت» بیضاوی می گوید: خلیفه کسی است که جانشین دیگری است و به جای او می نشیند و تاء آن برای مبالغه است. «گفتند آیا قرار میدهی در آن» تعجب از این که - به جای آن که - کسی بر زمین بنشیند که آن را اصلاح کند «کسی که در زمین فساد کند» یا اهل گناه به جای مردم فرمانبردار بنشینند و آشکارساختن حکمتی که بر آن مفاسد غلبه داشته و بر آنان مخفی و پوشیده است و کسب اطلاع از آنچه آنان را ارشاد کرده و شبهاتشان را از بین ببرد، و این، اعتراض به خداوند یا اعتراض به بنی آدم به صورت غائب نیست بلکه آنان برتر از آنند که چنین گمانی به آن ها شود. آن ها این مطلب را یا از طریق خبر دادن خداوند به آنان و یا با دریافت از لوح محفوظ فهمیدهاند. شاید هم استنباط آنان برگرفته از چیزی است که در ذهنشان حک شده بود؛ مبنی بر اینکه عصمت تنها مختص به خودشان است یا قیاس یکی از ثقلین بر دیگری است. «و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می کنیم و به تقدیست می پردازیم» جمله حالیهای است که دلیل اشکال وارد کردن را تقریر میکند.

گویا آن ها دانسته اند کسی که خلیفه قرار داده میشود دارای سه نوع قوه است که محور کار او قرار میگیرد. از جمله قوه شهویه و غضبیه است که به فساد و خونریزی منجر می شود و قوه عقلیه که او را به شناخت و اطاعت دعوت می کند.

1- . نساء/ 1
2- . الرحمن/ 14

آنان تنها به این قوه نگاه کرده وگفتند: حکمت جانشین شدن او چیست؟ در حالی که با اتکا به این دو قوه، حکمت اقتضا نمیکند که خلق شود چه رسد به این که به جانشینی برگزیده شود. اما به اعتبار قوه عقلیه: پس ما آنطور که انتظار می رود و بدون معارضه آن مفاسد، به آن می پردازیم. آنان از فضیلت هر یک از آن دو قوه زمانی که تهذیب یافته و پیرو عقل و مزین به خوبیهایی چون عفت، شجاعت، مبارزه با هوا و هوس، انصاف شوند غفلت کرده اند و نفهمیده اند که ترکیب، مزیتی دارد که تک تک، آن ارزش را ندارد مانند احاطه به جزئیات و استنباط صناعات و از قوه به فعل درآوردن منافع کائنات که هدف و مقصود از جانشین کردن و استخلاف است. و خداوند متعال در این آیه به اجمال اشاره ای به آن فرموده است: «گفت من میدانم چیزی را که شما نمیدانید» و تسبیح یعنی بعید دانستند خداوند از زشتی. تقدیس نیز چنین است و «با ستایش تو» حال واقع شده است و یعنی در حالیکه لباس حمد تو را بر تن کردهایم با آنچه که از شناخت خود به ما الهام کردی و ما را به تنزیه و تسبیح خویش موفق ساختی. «و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت» یا با آفرینش علم ضروری به آن در او یا القاء کردن در روحش. و به پیشینه اصطلاحی که تسلسلش را بیان کند نیاز ندارد. و اما اسم: آنچه که علامت چیزی است و راهنمایی است که الفاظ، صفات و افعال را به ذهن می رساند، و کاربرد عرفی آن، در لفظی است که برای معنایی وضع شده است. چه مرکب باشد یا مفردی که از آن خبر میدهد یا خبر یا رابط بین آن دو. و کاربرد اصطلاحی آن در معنای شناخته شده است. مقصود از آن در آیه یا اولی است یا دومی که البته آن هم مستلزم اولی است، زیرا از نظر دلالت، علم به الفاظ بسته به علم معانی است. و خداوند متعال معنا را از اجزای گوناگون و نیروهای مختلفی آفریده است که آمادگی ادراک انواع مدرکات، از معقولات گرفته تا محسوسات، متخیلات و موهومات را دارا می باشد و به او شناخت ذات اشیا، خواص و اسماء آن، اصول علم و قوانین صناعات و چگونگی لوازم آن را الهام نموده است. «سپس آن ها را بر فرشتگان عرضه کرد» ضمیر به آن اسمایی برمیگردد که ضمنا بر آنان دلالت دارد. سپس فرموده« و فرمود از اسامی این ها (این معانی) به من خبر دهید» واین برای غلبه

نمودن بر آن ها(فرشتگان) همراه با برهان و آگاه نمودن آنان از ناتوانی در امر جانشینی (خداوند) است. زیرا تصرف و تدبیر و برپایی عدالت قبل از شناخت و آشنایی با میزان توانایی و اندازه حقوق، محال است. «اگر صادق بودید» در پندار خویش که به دلیل عصمتتان، شایستگی جانشینی را دارید. یا اینکه منظور آفرینش و جانشینی آنان باشد. این صفت آنان است و شایسته خداوند حکیم نیست. «گفتند تو منزهی. ما را جز آنچه (خود) به ما آموختهای هیچ دانشی نیست» اعتراف به عجز و ناتوانی و اشاره به اینکه سؤالشان برای پی بردن به تفسیر و حقیقت مسأله است. «فرمود آیا به شما نگفتم» مقدمهچینی برای این آیه است: «من چیزی می دانم که شما نمی دانید» اما آن را ساده تر آورده تا مانند دلیل و برهانی بر آن باشد. چرا که خداوند متعال امور آسمانها و زمین را که بر آنها پوشیده بود و آنچه از ظاهر و باطن بر آنان آشکار بود را میداند و در آن تعریضی - گوشه و کنایه - است به به سرزنش ایشان به خاطر ترک اولی، و آن این که آنها منتظر و مترصد بمانند تا پروردگار برایشان روشن سازد و گفته شده: «آنچه آشکار می کنید». سخن آنان: «آیا در آن کسی را می گماری» و «آنچه پنهان میکنید» پنهان میکنند که خود را شایسته جانشینی میدانند و معتقدند خداوند متعال آفرینشی بهتر از آنها ندارد. گفته شده: طاعتی که آنان اظهار کردند و نافرمانی که از میان آنان، ابلیس پنهان کرد.(1)

میگویم: تفسیر کامل آن آیهها و سایر آیاتی که در اینباره آمده و دفع شبهه وارده بر آن در کتاب السماء و العالم به طور کامل خواهد آمد.

فرموده خداوند: «از نفسی واحد» طبرسی رضی الله عنه میگوید: اینجا مقصود از نفس آدم است. «و جفتش را نیز از آن آفرید» بیشتر مفسرین بر این باورند که همسرش از دنده آدم آفریده شده است. از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

روایت شده است: «زن از دندهای آفریده شده که اگر راستش کنی، آن را میشکنی و اگر با کجیاش رهایش کنی از آن بهره میبری» امام باقر علیه السلام

1- . انوار التنزیل 1: 18، 19، 20

فرمود: خداوند حوا را از بهترین بخش خاکی که آدم را از آن آفرید خلق کرد. و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده: حوا از پایینترین بخش دنده آدم آفریده شد.(1)

« انسان را از گل خشکیده آفرید» بیضاوی میگوید: صلصال گِل خشکی است که طنین دارد و فخار گِل سفالی است. خداوند آدم را از خاک آفرید. آن را گل و سپس لجن بدبو و بعد گل خشکیده قرار داد. پس با این بخش از سخن خداوند در تضاد نیست «او را از خاک آفرید» و مانند آن.(2)

1. تفسیر قمی: خداوند میفرماید: « ای آدم آنان را از نامهایشان آگاه گردان» پس آدم آمد تا به آنها بگوید. خداوند فرمود: «آیا به شما نگفتم» آیه. پس آدم را حجتی برایشان قرار داد.(3)

2. تفسیر قمی:«شما را از نفسی واحد آفرید» یعنی آدم « و از همسرش را خلق کرد» یعنی حوا و او را از پایین دندههای آدم آفرید.(4)

3. الاحتجاج: ابی بصیر میگوید: طاوس یمانی از امام باقر علیه السلام پرسید: چرا آدم ، آدم نامیده شد؟ امام فرمود: چون خاکش از پوسته زیرین زمین برگرفته شده است. گفت: چرا حوا، حوا نامیده شد. فرمود چون از دنده زندهای یعنی آدم آفریده شده است.(5)

4. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: آدم آدم نامیده شد چون از پوست زمین آفریده شده است.

صدوق رحمه الله میگوید: اسم زمین چهارم ادیم است. و آدم از آن آفریده شده به همین دلیل گفته شده که از ادیم - پوسته - زمین خلق شده است.(6)

1- . مجمع البیان2: 204
2- . انوار التنزیل 2: 204
3- . تفسیر قمی: 38
4- . تفسیر قمی: 118
5- . الاحتجاج: 179

6- . علل الشرائع: 16

5. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: حوا حوا نامیده شد چون از زنده آفریده شد. خداوند عزوجل فرمود: «شما را از نفس واحد آفرید و از آن همسرش را خلق کرد».(1)

توضیح: در مورد اشتقاق اسم آدم اختلاف نظر است. گفته شده اسم اعجمی است و اشتقاقی ندارد مانند آذر. و گفته شده از ادمه به معنی گندمگون است. چون آدم علیه السلام گندمگون بود و گفته شده ادمه با فتحه به معنای اسوه و الگو است. و گفته شده از ادیم الارض یعنی پوسته زمین گرفته شده است. این موضوع در روایات اهل تسنن نیز روایت شده و گفته شده از اِدام به معنای «ما یؤتدم به» است و گفته شده از أدم به معنی الفت و اتفاق نظر است. آنچه در روایت آمده مورد تبعیت است.(2) در کتب لغت هیچ اثری از نظر صدوق رحمه الله علیه که آدم را از ادیم اسم چهارم زمین ذکر کرده ندیدیم. شاید در اینباره روایتی به دست او رسیده باشد.

و اما اشتقاق حوا از حی یا حیوان مخالف قاعده است. چون در ریشه حوا واو است و اما در ریشه این دو واژه یاء وجود دارد. و ممکن است مبنی باشد از قیاس لغت آدم علیه السلام، یا مشتق از لفظی باشد که در لغت آنها به معنای حیات و زندگی است. البته باید توجه داشت که در زبان عرب بسیار اتفاق می افتد که لفظی برخلاف قیاس مشتق شود که در این صورت به آن سماعی و شاذ می گویند، باید این کلمه نیز از آن جمله باشد.

6 . علل الشرائع: در روایت ابن سلام آمده است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد چرا آدم، آدم نامیده شده است؟ گفت: چرا که او از خاک زمین وپوسته آن آفریده شده است. گفت: پس آیا آدم از تمام گل زمین آفریده شده یا از یک نوع گل؟ گفت: بله از تمام گل زمین و اگر از گل خاصی خلق می شد مردم یکدیگر را نمی شناختند و تنها به یک صورت بودند. گفت: آیا آنان در دنیا شبیه و مانندی دارند؟ گفت: خاک، سفید، سبز، زرد، غبارآلود، قرمز و آبی است و برخی

1- . علل الشرائع: 17

2- . جزری در کتاب النهایه میگوید: ادمه الارض: یعنی رنگ زمین و اسم آدم علیه السلام از این واژه مشتق شده است.

خاک ها شیرین و برخی شور هستند، برخی خشن و برخی نرم و برخی سرخ گون هستند. به همین دلیل مردم نیز در میانشان نرم خو و خشن دیده می شود و مانند رنگ های خاک، به رنگهای سفید، زرد، قرمز، گل گون و سیاه هستند.

گفت: پس مرا در مورد آدم آگاه ساز که آیا او از حوا آفریده شد یا حوا از آدم؟ گفت: بلکه حوا از آدم خلق شد، و اگر آدم از حوا خلق می شد طلاق به دست زنان بود و در دست مردان نبود.

گفت: پس از کل آدم خلق شد یا از بخشی از وی؟ گفت: بلکه از بخشی از او، و اگر از کل او خلق می شد جایز بود قصاص در مورد زنان مانند مردان اجرا شود.

گفت: از ظاهر او خلق شد یا از باطنش؟ گفت: بلکه از باطنش. اگر از ظاهر او خلق می شد زنان مکشوف میشدند چنان که مردان مکشوفند. پس به همین دلیل زنان پوشیده و در حجاب شدند.

گفت: پس از راستش خلق شد یا از چپش؟ گفت: از چپش. و اگر از راستش خلق می شد زنان در ارث مانند مردان بودند. به همین علت برای مؤنث یک سهم و برای مذکر دو سهم است و شهادت دو زن مانند شهادت یک مرد است.

گفت: حوا از کجا خلق شد؟ گفت: از گل باقی مانده دنده چپ آدم(1).

توضیح: اشقر: بسیار قرمز، قرمز تند. فیروزآبادی می گوید: الصَهَب با حرکت هر سه حرف: قرمزی یا زردی در مو مانند صُحبه. اصهب: شتری که خیلی سفید نباشد. صهیب بر وزن صیقل: صخره سخت و مکان محکم، زمین صاف و سنگ.

7. علل الشرائع: یک فرد یهودی نزد امیرالمؤمنین آمد و گفت: چرا آدم، آدم نامیده شد و حوا، حوا؟ فرمود: آدم، آدم نامیده شد چون او از پوسته زمین (ادیم الارض) آفریده شد. ماجرا این است که خداوند تبارک وتعالی جبرئیل را فرستاد تا از پوسته زمین چهار نوع گل بیاورد: گل سفید، قرمز، غبارآلود و سیاه که این خاکها از قسمت نرم و سخت زمین بود. سپس به او فرمان داد تا چهار نوع آب بیاورد آب

1- . علل الشرائع: 161

شیرین، شور، تلخ و بدبو. سپس به او فرمان داد که آب را بر روی خاک خالی کند و خداوند با دستش آن را سرشت به طوری که هیچ قسمتی از خاک باقی نماند که آب به آن نرسیده باشد و هیچ قسمتی از آب نیز نبود که به خاک احتیاج داشته باشد. پس آب شیرین را در حلقش قرار داد و آب شور را در چشمش و آب تلخ را در گوش و آب بدبو را در بینی او قرار داد. حوا نیز حوا نامیده شد چون از حیوان یعنی جان دار خلق شد. حدیث(1).

توضیح: جوهری می گوید: الأدم: الفت و هماهنگی، گفته می شود: آدم الله بینهما، یعنی بین آن دو الفت و دوستی برقرار کرد و آن دو را آشتی داد. همچنین أدم الله بینهما نیز به همین معنی است یعنی وزن فعل و أفعل آن یک معنا دارد؛ پایان. دست در اینجا یعنی قدرت.

8 . الاختصاص: امام صادق علیه السلام می فرماید: اولین کسی که مقایسه کرد ابلیس است و گفت: «مرا از آتش خلق کردی و او را از خاک» اگر شیطان می دانست خدا در درون آدم چه قرار داده است بر او فخر فروشی نمی کرد. سپس گفت: خداوند عزوجل ملائکه را از نور خلق کرد وپری را از آتش، و جن را نوعی از پویانی خلق کرد که نوعی از آنان از باد آفریده شده و نوعی از آب. آدم از صفحه(2) خاک آفریده شده سپس در آدم، نور، آتش، باد و آب را جاری کرد. پس با نور بینا و عاقل شد و فهمید. با آتش خورد و نوشید و اگر آتش در معده نبود غذا را هضم نمی کرد. اگر باد در شکم بنی آدم نبود که آتش معده را شعله ور کند. آتش معده نمی سوخت. اگر آب در جوف بنی آدم نبود تا حرارت آتش معده را فرو نشاند، یقیناً آتش، درون بنی آدم را می سوزاند. پس خداوند به این طریق پنج خصلت را در آدم قرارداد درحالی که در ابلیس تنها یک خصلت بود و به آن می نازید(3).

1- . علل الشرائع : 12
2- . صفحه هر چیز: طرف و روی آن، این مطلب نیز گفته های قبلی را در خصوص معانی آدم و اینکه از پوسته زمین خلق شده و به معنای ظاهر آن است تأیید می کند.
3- . نسخه خطی

9. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام می فرماید: مشتی که خداوند از گل برداشت و آدم را از آن خلق کرد مشت گلی بود که جبرئیل را فرستاده بود تا آن را بیاورد. پس زمین گفت: پناه میبرم به خدا از اینکه تو از من چیزی برگیری. پس جبرئیل به سوی پروردگارش بازگشت. پس گفت: پروردگارا زمین از من به تو پناه آورد. پس اسرافیل را به زمین فرستاد. پس زمین همان را گفت. پس میکائیل را فرستاد و زمین باز همان را گفت. پس خداوند ملک الموت را به سوی زمین فرستاد و زمین از اینکه از او چیزی برگیرد به خدا پناه برد. ملک الموت گفت: و من پناه می برم به خدا از اینکه نزد وی بازگردم مگر اینکه از تو مشتی خاک برگیرم. گفت: همانا آدم، آدم نامیده شد چرا که او از پوسته زمین خلق شده است(1).

10. تفسیر علی بن ابراهیم: علی علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی خواست که با دستش خلقی را خلق کند. و در آن زمان هفت هزار سال از خلقت جن و نسناس در زمین می گذشت و او هنگامی که خواست آدم را خلق کند پرده از طبقات آسمان برداشت و به ملائکه گفت: به خلق من از جن و نسناس در زمین نگاه کنید. پس هنگامی که کارهای آنان از جمله گناهان خون ریزی و فساد در زمین و اعمال ناحق را دیدند، این مسائل برای آنان سخت آمد، به خاطر خدا به خشم آمده و برای اهل زمین تأسف خورده و خشمشان را کنترل نکردند پس گفتند: پروردگارا تو عزیز، قادر، جبار، قاهر و عظیم الشأن هستی و این خلق ضعیف و ذلیل تو که در قبضه تو بوده و با رزق تو زندگی می کنند در عین حال که از عافیت و نعمت تو برخوردار می شوند تو را عصیان کرده و چنین گناهان بزرگی مرتکب می شوند، پس بر آنان تأسف نمیخوری، خشمگین نمیشوی و به خاطر آنچه از آنان می شنوی و می بینی از آنان انتقام نمیگیری. چنین چیزهایی بر ما بسیار سخت است و ارتکاب آن در خصوص تو را بسیار بزرگ می دانیم. گفت: وقتی خدا آن مطالب را از فرشتگان شنید «گفت همانا من در زمین جانشینی قرار می دهم» که بر روی زمین من برای مخلوقاتم حجت است. پس ملائکه گفتند: «پاک و منزهی تو.

1- . علل الشرائع، 193

آیا در زمین کسی را قرار می دهی که در آن فساد کند» درست مانند فساد کردن طایفه جنیان؛ کسی که مانند جنیان -که خون ریزی کرده، حسادت و کینه توزی می کنند- خون ریزی کند؟ پس آن خلیفه را از ما قرار بده چرا که ما حسد و کینه توزی نکرده و قتل و خون ریزی به پا نمی کنیم «و ما خود تو را تسبیح و تقدیس می کنیم» پس خداوند عزوجل فرمود: «همانا من چیزی را می دانم که شما نمی دانید» همانا من می خواهم خلقی را با دست خود خلق کرده و از ذریه او انبیا، مرسلین، بندگان صالح و ائمه هدی را قرار دهم. من آنان را جانشینان خود بر روی زمین برای خلقم قرار می دهم که آنها را از معصیت من بازداشته و از عذاب من برحذر می دارند. آنان را به اطاعت من هدایت کرده و راه مرا به آنان نشان می دهند. من آنان را حجت، عذر و نذر خود بر خلق قرار می دهم. نسناس را از زمینم دور می کنم و زمین را از وجود آنان پاک می سازم. من جنیان عصیانگر شورشی را از مردم، خلق و برگزیدگانم دور می کنم و آن را در اطراف زمین و در هوا ساکن می کنم تا در مجاورت نسل خلق من نباشند. بین جن و خلقم حجابی قرار می دهم تا نسل خلقم جنیان را نبینند و با آنان همنشینی نکنند. هرکدام از نسل خلق من که آنها را برگزیده ام مرا عصیان کند او را در همان جایی سکنی می دهم که عصیان گران را سکنی داده ام و آنان را در محل ورود ایشان وارد میکنم و اهمیتی نمیدهم. گفت: ملائکه گفتند: هرچه می خواهی بکن. «علمی جز آنچه تو به ما آموخته ای در نزد ما نیست. همانا تو دانا وحکیم هستی». گفت: پس خداوند آنان را تا مسافتی به اندازه راه پانصد ساله از عرش خود دور کرد. گفت: پس به عرش پناه بردند و با انگشت اشاره کردند. خداوند متعال به آنان نگاه کرد و سپس رحمت را نازل کرده و برای آنان بیت المعمور را قرار داد. پس گفت: اطراف بیت المعمور طواف کنید و عرش را رها کنید که آن برای من رضایت است. پس بیت المعمور را طواف کردند و آن خانه ای است که هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن شده و هرگز به سوی آن بازنمیگردند. خداوند بیت المعمور را مکانی برای توبه اهل آسمان ها قرار داد و کعبه را مکانی برای توبه اهل زمین. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «من بشری را از گل خشکیده و گل بدبو خلق کردم. هنگامی که آن را خلق کردم از روح خود در آن

دمیدم و ملائکه برای او سجده کردند» گفت: این کار خدا مقدمه ای برای خلقت آدم و استدلالی در دفاع از آدم در مقابل فرشتگان بود. گفت: پس خداوند تبارک و تعالی مشتی از آب شیرین فرات را با دست راست خود برداشت -این درحالی که هر دو دست خدا، دست راست است– و گل آن را در دست نگه داشت تا خشک شد. سپس به او گفت: از تو، پیامبران، مرسلین، بندگان صالحم، ائمه هدی وکسانی را خلق می کنم که ایشان و پیروانشان تا روز قیامت به بهشت فرا خوانده شده اند و توجهی نمی کنم. من در مورد آنچه انجام می دهم مورد سؤال واقع نمی شوم اما از آنان سؤال می شود. سپس مشتی دیگر از آب شور برداشت و گل او را در دستش نگه داشت تا خشک شود. سپس به او (مشت خاک) گفت: از تو جباران، فرعون ها، عصیانگران، برادران شیاطین و کسانی را خلق خواهم کرد که تا روز قیامت به همراه پیروانشان به آتش فرا خوانده می شوند و توجهی نمی کنم. من در مورد آنچه انجام می دهم مورد سؤال واقع نمی شوم اما از آنان سؤال می شود. گفت: و برای آنان در این مسأله بداء را شرط کرد اما برای اصحاب یمین بداء(1)

را شرط نکرد. سپس هر دو آب را در دستش با یکدیگر مخلوط کرد و آن را به صدا درآورد سپس آن مخلوط را در جلوی عرش خود خالی کرد در حالی که سلالهای - ممزوجی از طعام و شراب - بودند که از گِل گرفته شدهاند. سپس به چهار گروه فرشتگان از جمله: شمال جنوب، صبا و دبور دستور داد در اطراف این سلاله چرخیده و آن را گوارا ساخته و پرورش داده و سخت و محکمش نموده و سپس آن را قطعه قطعه و تکه تکه نمایند و در آن قطعات و تکهها، اخلاط اربعه - طبایع چهارگانه - یعنی: باد، خون، صفرا و بلغم را جاری کنند. پس ملائکه از جمله شمال، جنوب، صبا و دبور در اطراف آن چرخیده و اخلاط اربعه را در آن جاری می کردند. پس باد از اخلاط اربعه بدن از سمت شمال، بلغم از ناحیه صبا، صفرا از ناحیه دبور و خون از ناحیه جنوب جاری شد. گفت: پس تک تک اجزا بر هم سوار شده و بدن کامل شد. به خاطر باد، حب زنان، حرص و آرزوهای بلندمدت در او به وجود آمد و به خاطر

1- [1] . معنی بداء در باب آن آمده است. مراجعه کنید.

بلغم، حب غذا، نوشیدنی، نیکی، بردباری و مدارا. به خاطر صفرا نیز غضب، نادانی، شیطان صفتی، زورگویی، عصیان گری و عجله به وجود آمد و به خاطر خون حب زنان، لذات و ارتکاب کارهای حرام و تن دادن به شهوات به وجود آمد. امام باقر علیه السلام فرمود: این مطالب را در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام یافته ایم(1).

علل الشرائع: این روایت با اسناد دیگر از جابر عیناً نقل شده است(2). این حدیث در باب قوام و شکل گیری بدن انسان آمده است.

11. تفسیر علی بن ابراهیم: بعد از روایت پیشین آمده است: پس خدا آدم را خلق کرد و آدم چهل سال به صورت مصور باقی ماند. ابلیس لعین از او می گذشت و می گفت: خلق آن دلیلی دارد. امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: ابلیس گفت: اگر خداوند مرا به سجده در مقابل او امر کند یقیناً او را عصیان و نافرمانی می کنم. فرمود: سپس در او دمید و هنگامی که روح در بدن او به دماغش رسید عطسه کرد. پس گفت: الحمدلله. خداوند به او گفت: خدا تو را رحمت کند. امام صادق علیه السلام می فرماید: رحمت خدا بر او پیشی گرفت(3).

توضیح: این روایت به طور کامل در باب بعد خواهد آمد و گفته می شود: کشط الغطاء عن الشیء: یعنی حجاب را از روی آن کنار زد. نسناس: حیوانی شبیه انسان. گفته شده: نسناس در برخی از نقاط هند وجود دارد. جوهری می گوید: نوع و جنسی از خلق است که یکی از آنان بر یک پا میجهد. أسف: بر وزن غضب و به معنی خشمگین شد. در مورد صلصال گفته شده: همانا آن متغیر است و گفته شده: خاک داغی که با ریگ مخلوط شده است. گفته شده: خاک خشک. یصلصل یعنی وقتی به آن ضربه زده می شود صدا می دهد. یا اینکه: چون وقتی باد از آن می گذرد صدا و صوتی از آن خارج می شود به آن صلصال گفته شده است. حمأ: خاک سیاه. مسنون: متغیر بدبو.

1- . تفسیر قمی : 32-34
2- . علل الشرائع: 46
3- . تفسیر قمی: 34

گفته ایشان علیه السلام: (هر دو دست خدا، راست است) جزری می گوید: دستان خداوند تبارک و تعالی در نهایت کمال بوده و هیچ نقصی در هیچ یک از آن دو وجود ندارد؛ چون چپ در مقایسه با راست ناقص است. اطلاق این گونه اسامی از باب مجاز و استعاره بوده و خداوند منزه از هرگونه تشابه و تجسم است. پایان.

می گویم: می توان آن را به سه صورت توجیه کرد:

اول: منظور از دست، قدرت باشد و راست کنایه از قدرت خداوند بر لطف کردن و احسان و رحمت است. چپ کنایه از قدرت خدا بر قهر، مصیبت ها و بلاهاست. منظور از اینکه هر دو دست خدا راست است این بوده که قهر، مصیبت و بلای خداوند نیز عین لطف و خیر و رحمت است.

دوم: مراد از این تأویل آن باشد که هریک از دست های خدا در ذات خود کامل است و هیچ نقصی در هیچ یک از آن دو نیست.

سوم: منظور از دست راست خدا، دست راست فرشته ای باشد که به او این دستور داده شده و منظور از راست بودن هر دو دست، تساوی قدرت و کمال هر دو دست است.

سلاله الشیء: آنچه از آن بیرون کشیده شده و با جذب کردن یا کندن از آن استخراج شده است. فرموده ایشان علیه السلام: (فأبروها) ممکن است این واژه، مهموز باشد. برأه الله یعنی خداوند او را خلق کرد. با همین معنی به صورت غیرمهموز نیز آمده است که در این صورت از باب مجاز است یعنی او را برای خلقت آماده کنید. همین نظر در مورد گفته امام در (انشؤوها) نیز صادق است. ممکن است از بری به معنی کندن و تراشیدن باشد که در این صورت کنایه از متفرق شدن است. شاید از واژه تأبیر باشد. عرب ها می گویند: أبرّ النخل: یعنی خرما را اصلاح کرد. منظور از ریح، سودا و منظور از مره، صفرا است یا بالعکس. شاید منظور از ریح، روح حیوانی و منظور از مره، صفرا و سودا، هر دو با هم باشد. تکرار حب زنان از آن جهت است که هر دو در ایجاد حب زنان نقش دارند. البته این اخیر در برخی نسخه ها نیامده و در بعضی نیز «حب فساد» ثبت شده که درست تر است. واژه

طینه و معنای آن در کتاب العدل ذکر شد. توضیح دیگر مسائلی که ممکن است مورد اشکال واقع شود ان شاءالله به زودی خواهد آمد.

12. علل الشرائع، عیون اخبار الرضا: فرد شامی از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد: چرا آدم، آدم نامیده شد؟ گفت: چون از ادیم یا همان پوسته زمین آفریده شد(1).

13. عیون اخبار الرضا، امالی الصدوق: پیش از این در حدیثی(2) آمد که امام رضا علیه السلام فرمود: نقش انگشتری آدم علیه السلام «لااله الا الله، محمد رسول الله» بود که با او از بهشت به زمین هبوط کرد(3).

14. نوادر الراوندی: امام باقر علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کند: هیچ یک از اهل بهشت به جز آدم علیه السلام کنیه ندارند. کنیه آدم علیه السلام برای تعظیم و احترام به وی ابومحمد گفته شده است(4).

15. قرب الاسناد: امام باقر علیه السلام می فرماید: هنگامی که به روح آدم فرمان داده شد تا به جسم او وارد شود اکراه داشت. پس خداوند به او فرمان داد: از روی اکراه وارد شو و از روی اکراه نیز خارج شو.

16. علل الشرائع: ابوبصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: به چه علت خداوند آدم علیه السلام را بدون پدر و مادر آفرید و عیسی را بدون پدر خلق کرد؟ درحالی که خداوند سایر مردم را از پدران و مادران خلق کرده است. پس گفت: تا مردم به تمام قدرت خدا و کمال آن پیبرده و بدانند که خدا قادر است خلقی را از جنس مؤنث بدون مشارکت مذکر به وجود آورد. همچنان که قادر است حتی بدون مذکر و مؤنث آن را خلق کند. خداوند عزوجل چنین کرد تا مردم بدانند او بر هر چیزی تواناست(5).

1- . علل الشرائع: 198، عیون الاخبار: 134
2- . در حدیث اول از باب دوم
3- . عیون الاخبار: 217، امالی الصدوق: 274
4- . النوادر: 9
5- . علل الشرائع: 17

17. علل الشرائع: ابوالعلا رازی می گوید: مردی بر امام صادق علیه السلام وارد شد و گفت: جانم به فدایت! مرا از این گفته خداوند عزوجل آگاه کن: «نون. قسم به قلم و آنچه می نویسند» و مرا از این گفته خداوند خطاب به ابلیس آگاه کن: «پس همانا تو تا روز وقت معلوم از منتظران خواهی بود.» و به من بگو چرا بر مردم واجب شده که به خانه خدا بروند؟ گفت: امام صادق علیه السلام به او رو کرد و فرمود: تاکنون هرگز سؤالی را که تو پرسیدی کسی از من نپرسیده بود. همانا خداوند عزوجل هنگامی که به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی قرار می دهم» ملائکه از شنیدن آن ضجه زده و همهمه کرده و گفتند: پروردگارا اگر چاره ای نیست باید در زمینت جانشینی قرار دهی پس از میان ما کسی را جانشین گردان که در میان خلقت به اطاعت از تو می پردازد. پس خداوند به آنان جواب داد: «همانا من چیزی را می دانم که شما نمی دانید» ملائکه گمان کردند که این گفته بیانگر خشم خداوند عزوجل بر آنان است. پس به عرش پناه برده و اطراف آن می چرخیدند. خداوند عزوجل برای آنان دستور ساخت خانه ای از مرمر را داد که سقف آن از یاقوت قرمز و ستون هایش از زبرجد بود. هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می شدند که تا روز وقت معلوم دیگر وارد آن نمی شدند. گفت: روز وقت معلوم روزی است که در صور یک بار دمیده می شود و ابلیس مابین دمیدن اول و دوم می میرد. اما (نون): نهری است در بهشت، سفیدتر از برف و شیرین تر از عسل، خداوند عزوجل به او گفت: مداد باش. پس مداد شد. سپس درختی را گرفت و با دست خود آن را کاشت سپس گفت: ید: قدرت وخداوند آن گونه نیست که بتوان او را به چیزی تشبیه کرد. پس به درخت گفت: قلم شو. سپس به قلم گفت: بنویس. پس گفت: پروردگارا چه بنویسم؟ گفت: هر آنچه تا روز قیامت وجود دارد. پس چنین کرد. پس بر او مهر زد و گفت: تا روز وقت معلوم سخن نگو(1).

1- . علل الشرائع: 140

18. تفسیر علی بن ابراهیم: «انسان از عجله آفریده شد» گفت: وقتی خداوند روح را در پاهای او جاری کرد، روح به زانوهای او رسید و آدم خواست که بایستد اما نتوانست. خداوند عزوجل فرمود: «انسان از عجله آفریده شد»(1).

19. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام می فرماید: زن (مرأه) زن نامیده شد چون از مرد (مرء) خلق شده است یعنی حوا از آدم خلق شده است(2).

20. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی می فرماید: زنان (نساء) زنان نامیده شدند چون آدم انس و مونسی جز حوا نداشت(3).

توضیح: گویا آن مبتنی بر قلب است (ریشه أنس با دگرگونی در حروف ریشه از آن واژه نساء ساخته شده است). یا اینکه از باب اشتقاق کبیر است.

21. الخصال: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند آدم را در روز جمعه آفرید.

می گویم: این حدیث به طور کامل در فضیلت روز جمعه خواهد آمد.

22. علل الشرائع: عبدالعظیم حسنی می گوید: به امام جواد علیه السلام نوشتم: از شما در مورد علت غائط و بدبویی آن سؤال دارم. ایشان فرمود: خداوند عزوجل آدم را درحالی خلق کرد که بدنش خوش بو بود و چهل روز به همین صورت در گوشه ای قرار گرفته بود و ملائکه از آن می گذشتند و می گفتند: برای کاری آفریده شده است. در این هنگام ابلیس وارد دهان او شده و از مؤخره اش خارج شد. به همین علت آنچه در جوف آدم علیه السلام است بدبو، کثیف و ناپاک است(4).

23. علل الشرائع: در مورد ابتدای طواف از امام باقر و یا امام صادق علیهماالسلام سؤال شد. فرمود: خداوند تبارک و تعالی هنگامی که تصمیم بر خلق آدم گرفت «به فرشتگان» گفت: «همانا من در زمین جانشینی قرار می دهم». دو نفر از فرشتگان گفتند: «آیا در زمین کسی را قرار می دهی که در آن فساد کرده و

1- . تفسیر قمی: 429
2- . علل الشرائع: 17
3- . علل الشرائع: 17
4- . علل الشرائع: 101

خون ریزی کند» در این هنگام حجاب های بین آن دو و خداوند کنار رفت. تا پیش از این نور خداوند بر ملائکه ظاهر می شد. اما وقتی حجاب ها از میان خداوند و آن دو فرشته کنار رفت، آنها فهمیدند که خداوند بر گفته ایشان خشم گرفته است. پس به دیگر فرشتگان گفتند: چاره کار ما چیست؟ و وجه توبه ما چگونه است (چگونه توبه کنیم)؟ پس گفتند: راهی برای توبه شما نمی شناسیم مگر اینکه به عرش پناه برید. گفت: پس آن دو به عرش پناه بردند تا اینکه خداوند توبه آنان را نازل کرد و حجاب های میان آنان و خداوند کنار رفت. خداوند تبارک و تعالی دوست داشت که به همین صورت مورد عبادت قرار گیرد. پس، خانه خدا را در زمین خلق کرد و طواف پیرامون آن را بر بندگان واجب ساخت. در آسمان نیز بیت المعمور را خلق کرد که هر روز هفتاد هزار فرشته وار آن شده و سپس تا روز قیامت دیگر به آنجا بازنمی گردند(1).

توضیح: منظور از نور خداوند متعال یا نورهای خلق شده در عرش اوست و یا اینکه منظور، انوار ائمه صلوات الله علیهم است. شاید هم منظور، نورهای معرفت، فیض و فضل خداوند باشد. منظور از حجاب ها که در آخر حدیث به آن اشاره شد، حجاب های معنوی است.

24. علل الشرائع، عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: علت طواف خانه خدا آن است که خداوند تبارک و تعالی به ملائکه گفت: «همانا من در زمین جانشینی را قرار می دهم. [فرشتگان] گفتند: آیا در آن کسی را قرار می دهی که فساد کرده و خون می ریزد» آنها به خداوند عزوجل چنین پاسخی دادند و متوجه شدند که گناه کرده اند. پس پشیمان شده و پس از پناه بردن به عرش استغفار کردند. پس از آن خداوند خوشش آمد که بندگان او را به همین صورت عبادت کنند پس در آسمان چهارم، خانه ای را در مقابل عرش به نام ضراح قرار داد. سپس در آسمان دنیا، درست رو به روی ضراح، خانه ای به نام معمور ایجاد کرد و پس از آن در مقابل معمور کعبه را ایجاد کرد. سپس خداوند به آدم علیه السلام فرمان داد و آدم آن

1- . علل الشرائع: 140

خانه را طواف کرده و خداوند توبه او را پذیرفت. پس از آن همین شیوه در میان فرزندان آدم تا روز قیامت جاری شد(1).

25. علل الشرائع: علی بن حسین علیه السلام فرمود: به پدرم گفتم: چرا طواف هفت شوط - دور - است؟ فرمود: چون خداوند عزوجل به ملائکه گفت: همانا من در زمین جانشینی قرار می دهم» پس آنان به خداوند تبارک و تعالی چنین پاسخ دادند که: «و گفتند آیا در زمین کسی را قرار می دهد که فساد کرده و خون می ریزد» خداوند فرمود: «همانا من چیزی را می دانم که شما نمی دانید» تا آن زمان نور خداوند از فرشتگان پوشیده نبود اما پس از آن خداوند تا هفت هزار سال حجابی بین نور خود و فرشتگان قرار داد. به همین علت فرشتگان هفت هزار سال به عرش پناه برده و پس از آن خداوند بر ایشان رحم کرده و توبه آنان را پذیرفت. پس از آن بیت المعمور را برای آنان خلق کرد که در آسمان چهارم قرار دارد و مکان ثواب وامنیت است. خداوند بیت الحرام را در زیر بیتالمعمور به عنوان محل ثواب مردم و امنیت آنان قرار داد. پس از آن هفت بار طواف بر بندگان واجب شد. هر شوط برای هزار سال(2).

توضیح: مثابه یعنی مرجع یا محل دستیابی به صواب.

می گویم: برخی روایات مناسب در این زمینه، در باب قوام و شکل گیری بدن انسان خواهد آمد. معنی آیه «از روح خود در او دمیدم» و فرموده پیامبر: «خداوند آدم را مطابق صورت و شکل خود آفرید» در کتاب التوحید آمده است چرا که آن کتاب برای پرداختن به چنین ابواب و موضوعاتی مناسب تر است. همچنین برخی روایات متناسب با این باب را در باب عوالم و مخلوقات خداوند پیش از آدم علیه السلام آورده ایم.

26. امام صادق علیه السلام می فرماید: پدران سه دسته اند: آدم که مؤمنان از او هستند. جنیان که کافر می زایند و ابلیس که کافر می زاید. در شیاطین ولادت نیست؛

1- . علل الشرائع: 141، عیون الاخبار: 242
2- . علل الشرائع: 141

شیطان تخم می گذارد و جوجه می کند و فرزندان او ذکور بوده و در میان آنان مؤنث وجود ندارد(1).

27. الخصال: امام صادق علیه السلام می فرماید: صرد به مدت یک ماه راهنمای آدم علیه السلام از سرزمین سرندیب تا جده بود. ادامه حدیث(2).

28. علل الشرائع: امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد: چگونه برخی درخت ها میوه دار شده و برخی بدون میوه هستند؟ فرمود: هر بار آدم خداوند را تسبیح کرد، درختی میوه دار در ازای آن در دنیا به وجود آمد. و هر بار که حوا خدا را تسبیح کرد در ازای آن درختی بدون میوه در دنیا پدیدار شد(3).

29. و سؤال شد جو از چه چیز خلق شده است؟ پس فرمود: خداوند تبارک وتعالی به آدم علیه السلام فرمان داد: از آنچه برای خود برگزیدی بکار. در این هنگام جبرئیل نزد او آمد و مشتی از گندم برایش آورد. آدم مشتی از آن گندم برداشت. حوا نیز مشت دیگری برداشت. آدم به حوا گفت: تو نکار. اما حوا دستور آدم را نپذیرفت. هر آنچه آدم کاشت گندم آورد و هر آنچه حوا کاشت جو شد(4).

30 . تفسیر علی بن ابراهیم: امام باقر علیه السلام در مورد آیه «ما از پیش با آدم پیمان بستیم پس او فراموش کرد و ما نزد وی عزم و اراده ای نیافتیم» فرمود: خداوند در مورد محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه پس از او علیهم السلام از آدم عهد گرفت اما آدم ترک پیمان کرد و هیچ عزمی در مورد آنان نداشت و توجهی نداشت که آنان چنین هستند. پیامبران، اولوالعزم نامیده شدند چون در مورد محمد و ائمه پس از او و قائم علیه السلام و سیره او از آنان پیمان گرفته شد. پیامبران اولوالعزم عزم خود را بر اینکه آنان چنین هستند جزم کرده و به آن اقرار کردند(5).

1- . الخصال 1: 73
2- . الخصال 1: 159
3- . علل الشرائع: 191
4- . علل الشرائع: 191
5- . تفسیر قمی: 424

علل الشرائع: از علی بن حکم نیز مانند این حدیث روایت شده است(1).

31 . تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام در مورد آیه «و او است کسی که از آب بشری را خلق کرد و برای او نسب و داماد قرار داد» می فرماید: خداوند تبارک و تعالی آدم را از آب شیرین خلق کرد و همسرش را نیز از همان سنخ آفرید. خداوند همسر آدم را از انتهای دنده های آدم تراشیده و خلق کرد(2). پس به علت اینکه حوا از پهلوی آدم بود بین آن دو سبب و نسب جاری شد. سپس خداوند حوا را به ازدواج آدم درآورد و به همین دلیل میان آن دو دامادی جاری شد و این معنای آیه «نسباً و صهراً» است پس ای برادر بنی عجل، نسب آن چیزی است که از نسب مردان است، و صهر، آن چیزی است که از سبب زنان است.(3)

32 . قصص الأنبیاء: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: خداوند متعال آدم علیه السلام را از پوسته زمین خلق کرد. بخشی از پوسته زمین شور، بخشی مردابی و بخشی پاک و حاصلخیز بود. به همین علت در میان ذریه آدم برخی صالح و برخی عصیانگرند. و گفت: همانا خداوند متعال آدم را خلق کرد و از روح خود در او دمید. آدم برخاست تا بر روی پا بایستد پس خداوند گفت: «و انسان عجول آفریده شد».

آفرینش آدم از خاک شور و شیرین، علامتی برای ملائکه است تا بدانند که اولاد آدم علیه السلام با کارهایشان صالح شده و آنان که عصیان گرند به واسطه اعمالشان است نه اینکه کسی که از خاک پاک آفریده شده توانایی کار زشت نداشته باشد و نه اینکه کسی که از خاک شور آفریده شده توانایی انجام کار خوب را نداشته باشد(4).

توضیح: گفته ایشان: (این علامتی است) کلام راوندی است که برای تأویل این حدیث آورده است.

1- . علل الشرائع: 52
2- . مراجعه کنید به توضیح مؤلف پس از روایت 46
3- . تفسیر قمی: 664. در آن آمده: به سبب نسب زنان
4- . قصص الانبیاء، نسخه خطی

33 . قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام می فرماید: ملائکه از آدم علیه السلام – یعنی از تصویر او – درحالی که از گل ساخته شده و در بهشت به صورت افتاده - درازکش - قرار گرفته بود می گذشتند و می گفتند: برای کاری خلق شده است(1).

34 . قصص الأنبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: مشتی که خداوند از خاک برگرفت و با آن آدم را خلق کرد پیش از این به جبرئیل دستور داده بود تا از زمین – در صورتی که بخواهد – آن را برگیرد. زمین در آن زمان گفت: به خدا پناه می برم از اینکه از من چیزی را برگیری. پس جبرئیل بازگشت و گفت: پروردگارا، زمین به تو پناه آورد. پس خداوند متعال اسرافیل را برگزید و به زمین فرستاد. زمین همان مطلب را تکرار کرد و اسرافیل بازگشت. سپس خداوند میکائیل را انتخاب کرده و فرستاد. زمین باز هم همان گفته را تکرار کرد و میکائیل بازگشت. سپس خداوند ملک الموت را به زمین فرستاد و به او دستور داد تا به طور حتم مشتی از خاک زمین بیاورد. زمین بار دیگر از اینکه ملک الموت از او چیزی برگیرد به خدا پناه برد ملک الموت گفت: من پناه می برم به خدا از اینکه نزد او بازگردم مگر درحالی که از تو مشتی خاک برگرفته باشم. و آدم، آدم نامیده شد چون از پوسته زمین خلق شده است(2).

35 . وگفت: خداوند متعال آدم را از خاک خلق کرد و حوا را از آدم. پس همت مردان زمین است و همت زنان، مردان هستند. و گفته شده: پوسته (أدیم) زمین: نزدیکترین زمین چهارم به اعتدال است، زیرا خلقتی میانه ملائکه و چهارپایان است.(3)

1- . قصص الانبیاء، نسخه خطی

2- . قصص الانبیاء، نسخه خطی

3- . قصص الانبیاء، نسخه خطی [3]

36 . قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام می فرماید: وقتی آدم علیه السلام به خاطر بهشت گریه می کرد، سرش در بابی از باب های آسمان بود و از نور خورشید اذیت می شد. به همین دلیل قامتش کوتاه شد(1).

37 . وگفت: هنگامی که آدم از بهشت پایین آوده شد و غذا خورد در شکمش احساس سنگینی کرد. پس به جبرئیل در این زمینه شکایت کرد. جبرئیل گفت: ای آدم دور شو؛ پس او را دور کرد و حدث کرد و سنگینی از او خارج شد(2).

38 . قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: آدم هزار بار با پای پیاده به حج این خانه - خانه خدا - آمد. هفتصد بار حج واجب و سیصد بار حج عمره(3).

39 . قصص الانبیاء: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که خداوند آدم را خلق کرد او در مقابل خود نگه داشت. آدم عطسه کرد. خداوند به او الهام کرد که پروردگارش را ستایش کند. خدا گفت: ای آدم تو مرا ستایش کردی پس به عزت و جلال خود قسم می خورم اگر نبودند دو بنده ای که می خواهم در آخرالزمان آنها را خلق کنم، یقیناً تو را نمی آفریدم. آدم گفت: پروردگارا تو را به منزلت آنان در نزد خویش سوگند می دهم، بگو نام آنها چیست؟ خدا گفت: ای آدم به عرش نگاه کن، در آن جا دو سطر پر نور است. سطر اول: «لااله الاالله، محمد پیامبر رحمت و علی کلید بهشت است» و سطر دوم: «برخودم سوگند خوردم - عهد کردم -، بر هر کس که آن دو را دوست بدارد رحم کنم و هرکس با آن دو دشمنی کند را عذاب دهم»(4).

40. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام می فرماید: فرزندان آدم در خانه ای جمع شده و به مشاجره پرداختند. برخی می گفتند: بهترین خلق خدا، پدر ما، آدم است و برخی دیگر می گفتند: ملائکه مقرب و برخی نیز می گفتند: حاملان عرش بهترین خلق خدا هستند. در این هنگام هبه الله بر آنان وارد شد. بعضی از آنان

1- . قصص الانبیاء، نسخه خطی

2- . قصص الانبیاء، نسخه خطی

3- . قصص الانبیاء، نسخه خطی
4- . قصص الانبیاء، نسخه خطی

گفتند: کسی آمد که مشکلتان را حل خواهد کرد. پس هبه الله سلام کرد و نشست. سپس گفت: به چه چیز می پرداختید؟ گفتند: در مورد اینکه بهترین خلق خدا کیست فکر می کردیم. پس ما را آگاه ساز. او گفت: اندکی صبر کرده و منتظرم بمانید تا بازگردم. نزد پدرش آمد و گفت: ای پدر! بر برادرانم وارد شدم و آنان مشغول مشاجره بودند که چه کسی بهترین خلق خداست. از من سؤال کردند ولی من چیزی نمی دانستم تا به آنها بگویم. به همین دلیل به آنان گفتم: صبر کنید تا بازگردم. آدم علیه السلام گفت: ای فرزندم من در مقابل پروردگار ایستادم و به این سطری که بر روی عرش نگاشته شده بود نگاه کردم: بسم الله الرحمن الرحیم. محمد و آل محمد علیهم السلام بهترین خلقی هستند که خداوند آفریده است(1).

41 . قصص الانبیاء: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: پدرتان [آدم] مانند نخلی سرافراشته بلندقامت بود و ارتفاعی معادل شصت ذراع داشت(2).

توضیح: جوهری می گوید: الطوال با ضمه یعنی بلند و طویل. و اگر خیلی بلند باشد، گفته شده: طوال (با تشدید). وگفت: نخل سحوق یعنی بلند. پایان سخن.

می گویم: این حدیث عامی است. با فرض اینکه صحیح باشد می توان آن را با روایات بعدی در اختلاف ذراعها جمع کرد. با روایت آن حدیث، برخی وجوه برای شما مشخص می شود. اما در مورد اینکه گفته شده: شصت ذراع صفتی برای نخل است و تشبیه در اصل طول است نه در مقدار آن؛ البته بعید بودن آن پوشیده نیست.

42. قصص الانبیا: وهب نقل می کند: خداوند متعال، حوا را از باقی مانده گل آدم و به شکل او آفرید. خداوند خواب را بر آدم مستولی کرد و در خواب حوا را به او نشان داد. این اولین رؤیایی بود که در زمین دیده شد. پس بیدار شد و دید حوا در بالای سر او نشسته است. خداوند عزوجل گفت: ای آدم این که اینجا نشسته است، کیست؟ گفت: همان رؤیایی است که در خوابم به من نشان دادی. پس آدم با او انس گرفت و خدا را شکر کرد. خداوند به آدم وحی کرد: من تمام علمم را در چهار کلمه برای توجمع می کنم: یکی برای من، یکی برای تو، یکی بین من و تو و

1- . قصص الانبياء، نسخه خطی
2- . قصص الانبياء، نسخه خطی

یکی بین تو و مردم. علمی که برای من است این است که مرا عبادت کرده و چیزی را شریک من قرار ندهی. علمی که برای تو است: این است که تو را با عملت جزا می دهم به چیزی که بیشترین نیاز را به آن داری. علمی که بین من و توست: تو باید دعا کنی و من اجابت می کنم. علمی که بین تو و مردم است: آنچه برای خود می پسندی برای مردم بپسند(1).

43. تفسیر عیاشی: امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: حوا از قصیرا در پهلوی آدم خلق شد -و قصیرا همان دنده کوچک است- و خداوند گوشت را جایگزین آن کرد(2).

44. فرمود: حوا از پهلوی آدم و درحالی که او خوابیده بود آفریده شد(3).

45. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند آدم را از خاک و آب آفرید. پس همت آدم در آب و خاک است. خداوند حوا را از آدم آفرید پس همت زنان در مردان است پس آنها را در خانه ها محجوب و پوشیده نگه دارید(4).

46. تفسیر عیاشی: عمر بن ابی مقدام می گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: خداوند حوا را از چه آفرید؟ پس گفت: این مردم چه می گویند؟ گفتم: می گویند: خداوند او را از دنده ای از دنده های آدم آفرید. پس گفت: دروغ می گویند. یعنی خداوند نمی توانست حوا را از چیزی غیر از دنده آدم بیافریند؟ گفتم: جانم به فدایت یابن رسول الله از چه چیز حوا را خلق کرد؟ فرمود: پدرم از اجدادش نقل کرد که رسول الله فرموده است: خداوند تبارک و تعالی مشتی از خاک برگرفت و با دست راست خود آن را مخلوط کرد – و هر دو دست خدا راست است – پس آدم را از آن گل آفرید و باقی مانده آن گل را برداشت و از آن حوا را آفرید(5).

1- . قصص الانبیاء، نسخه خطی
2- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی
3- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی
4- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی
5- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی

توضیح: روایات سابق یا حمل بر تقیه می شود یا اینکه بگوییم حوا از گل دنده ای از دنده های آدم آفریده شده است. برخی از اصحاب ارثماطیق گفته اند: عدد نه به منزله آدم است چون اعداد فرد نسبت ابوت (پدری) به سایر اعداد دارند. پنج به منزله حوا است. او کسی است که می زاید. هر عددی که در آن پنج وجود داشته باشد اگر در عدد دیگری که پنج دارد ضرب شود بدون شک درحاصل آن پنج وجود خواهد داشت. آنها در مورد «طه» گفته اند: اشاره به آدم و حوا دارد. هرکدام از این دو عدد اگر از یک با آن به صورت نظم طبیعی جمع شود جمع آن مساوی عدد مختص به آن میشود؛ اگر از یک تا نه را جمع زنیم عدد چهل و پنج به دست می آید که عدد آدم است. اگر از یک تا پنج را جمع بزنیم عدد 15، یعنی همان عدد حوا به دست می آید. در علم حساب مقرر شده است که اگر عددی در عدد دیگر ضرب شود به هریک از مضروب ها، ضلع گفته شود و به حاصل آن مربع می گویند. اگر پنج را در نه ضرب کنیم عدد چهل و پنج به دست می آید که عدد آدم است و دو ضلع آن پنج و نه است. آنان گفته اند: سرّ گفته پیامبر صلی الله علیه وآله مبنی بر اینکه حوا از ضلع کمتر آدم خلق شده است با آنچه ما ذکر کردیم آشکار می شود چون پنج، ضلع کوچکتر عدد چهل و پنج است و نه ضلع بزرگتر. در واقع ایسر از واژه یسیر به معنای کم گرفته شده و نه از واژه یسار به معنای چپ.

47. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام می فرماید: ملائکه به این گفته خود: «آیا در زمین کسی را قرار می دهی که فساد کرده وخون می ریزد» علم نداشتند اگر ندیده بودند که کسی در آن فساد میکند و خونها را میریزد.(1)

48. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: در مورد آیات: «به یاد آر آنگاه که پروردگار تو به ملائکه فرمود: من در زمین خلیفه برمی گمارم. ملائکه گفتند: پروردگارا می خواهی کسانی را بگماری که فساد کنند در زمین وخون ها بریزند و حال آنکه ما خود تو را تسبیح و تقدیس می کنیم. خداوند فرمود: من می دانم چیزی را که شما نمی دانید و خدای عالم همه اسماء را به آدم تعلیم فرمود و آنگاه حقایق

1- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی

آن اسما را در نظر فرشتگان پدید آورد و فرمود: خبر دهید مرا به اسماء اینان اگر راست می گویید. فرشتگان عرضه داشتند: پروردگارا تو پاک و منزهی. ما نمی دانیم چیزی جز آنچه تو خود به ما تعلیم دادی و همانا تو دانا و حکیم هستی. خداوند فرمود: ای آدم ملائکه را به حقایق این اسما آگاه ساز. پس چون آدم ملائکه را بدان آگاه ساخت خدا به ملائکه فرمود: «آیا به شما نگفتم که من غیب آسمان ها و زمین را می دانم و می دانم آنچه را که آشکار و پنهان دارید.» امام فرمود: وقتی به آنها گفته شد: «او است کسی که هر آنچه در زمین است را همه برای شما خلق کرد» ادامه آیه، گفتند: این چه زمانی بوده است؟ خداوند عزوجل فرمود: «و آن گاه که پروردگارت گفت» آغاز کار من به خلقت هرآنچه در زمین است برای شما، زمانی بود که پروردگارت به فرشتگانی که با ابلیس در زمین بودند و بنی الجان - فرزندان جن -، را از زمین طرد کرده بودند و عبادت محقق شده بود، گفت: «همانا من در زمین جانشینی قرار می دهم» به جای شما، و شما را از زمین به آسمان می آورم. این مسأله برای آنان سخت و سنگین بود چون در صورت بازگشت به آسمان عبادت برای آنان سنگین تر می شد. پس گفتند: پروردگارا «آیا در زمین کسانی را قرار می دهی که فساد کرده و خون ها می ریزند» درست مانند کارهای جنیانی که ما آن ها را از زمین طرد کردیم؟ «حال آنکه ما خود تو را تسبیح می کنیم» یعنی تو را از آن صفاتی که شایسته تو نیست منزه می دانیم. «و تو را تقدیس می کنیم» یعنی زمین را از کسانی که از تو نافرمانی می کنند پاک می کنیم. خداوند متعال گفت: «همانا من چیزی می دانم که شما نمی دانید» من از صلاح موجود در قراردادن آن ها به عنوان جانشنان شما در زمین آگاه هستم درحالی که شما از این مصلحت چیزی نمی دانید. همانطور که می دانم چه کسی از میان شما در درون کافر است درحالی که شما نمی دانید. و آن کافر، ابلیس است که خدا لعنتش کند. سپس گفت: «پس تمامی اسما را به آدم آموخت» منظور، اسامی انبیای خدا است. همچنین اسامی محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و پاکان خاندانشان علیهم السلام، اسامی مردان برگزیده از پیروان آنان و مخالفان دشمنانشان و «سپس بر آنان عرضه کرد» یعنی نام محمد، علی، و ائمه راعرضه کرد. «بر فرشتگان» یعنی اشباح آنان را که همان نورهای میان

تاریکی ها هستند عرضه کرد. «گفت: مرا از اسامی این ها آگاه سازید، اگر راست می گویید» که همه شما تسبیح و تقدیس مرا می کنید. ترک کردن شما در اینجا بهتر از وارد کردن کسی است که بعد از شماست یعنی همان طور که شما از غیب کسانی که در میان شما هستند آگاه نبودید و بهتر است که غیبی را که تاکنون از آن خبر نداشته اید اکنون نیز ندانید، همچنان که اسامی اشخاصی را که می بینید نمی شناسید. ملائکه گفتند: «پاک و منزهی تو، ما علمی جز آنچه تو به ما آموختی نداریم. همانا تو دانا و حکیم هستی» دانا به هر چیزی، حکیم یعنی کسی که در هر کاری، درست عمل می کند. خداوند فرمود: «ای آدم» این فرشتگان را آگاه کن «به اسامی آنان» یعنی اسامی انبیا و ائمه علیهم السلام. «هنگامی که آنان را آگاه ساخت» یعنی هنگامی که فرشتگان آن اسامی را شناختند خدا از آنان تعهد گرفت که به صاحبان این اسامی ایمان آورده و آنها را برتر از همه بدانند. در آن هنگام خدا گفت: «آیا به شما نگفتم که همانا من غیب آسمان ها و زمین را می دانم» یعنی سرّ آسمان ها و زمین. «و می دانم آنچه آشکار و پنهان دارید». یعنی اعتقاد ابلیس مبنی بر اینکه اگر خداوند او را به اطاعت از آدم امر کند از او نافرمانی کرده و اگر آدم بر او مسلط شود او را به هلاکت برساند. همچنین اعتقاد فرشتگان مبنی بر اینکه هرکس بعد از آنان بیاید بدون شک آنان از او برتر خواهند بود. اما حقیقت آن است که محمد و خاندان پاکش برتر از شما فرشتگانی هستند که آدم شما را از اسامی آنان (محمد و خاندانش) آگاه ساخت.

توضیح: فرموده ایشان: (زمان آغاز کردن من این خلقت را) دلالت بر آن دارد که مخلوق جدید خدا چیزی غیر از مخلوقاتی است که خداوند در آغاز خلقت آسمان ها و زمین آفریده است و ظاهراً با این گفته خداوند متعال «سپس به خلقت آسمان نظر گماشت» در تعارض است. این مشکل اینگونه توجیه می شود که: شاید منظور از تسویه آسمان در اینجا آبادسازی و تدبیر و اسکان ملائکه ای باشد که از زمین به آسمان آورده شده بودند. در این صورت تعارض ظاهری موجود میان این آیه و آیه «و زمین را پس از آن گسترانید» نیز حل می شود. تحقیق در این زمینه در کتاب السماء و العالم (آسمان ها و جهان) خواهد آمد.

ص: 155

49. تفسیر عیاشی: سلمان فارسی رضی الله عنه می گوید: وقتی خداوند آدم را خلق کرد اولین چیزی که آفرید چشمانش بود. پس آدم شروع کرد به نگاه کردن به اینکه چگونه بدنش آفریده می شود. وقتی زمان اتمام خلقتش نزدیک شد هنوز کار خلقت پاها به پایان نرسیده بود که آدم خواست برخیزد اما نتوانست. به همین علت خدا گفت: «انسان عجول خلق شد» خداوند زمانی که آدم را خلق کرد و در او دمید طولی نکشید که خوشه ای انگور فراهم آورد و آن را خورد(1).

50. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام می فرماید: زمانی که خدا آدم را خلق کرد و از روحش در او دمید قبل از اینکه خلقتش به پایان برسد از جایش جهید تا بایستد، پس افتاد و خداوند گفت: «انسان، عجول خلق شد»(2).

امالی الطوسی: عین این روایت آمده است با این اختلاف که آمده: قبل از اینکه روح به طور کامل در بدن او جای بگیرد(3).

51. تفسیر عیاشی: جمیل بن دراج می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا ابلیس از ملائکه بود؟ و آیا چیزی از امر آسمان ها را ولایت میکرد؟ فرمود: از فرشتگان نبود و چیزی از آسمان را ولایت نمیکرد. او از جنیان و همرا با فرشتگان بود. به همین علت فرشتگان گمان می کردند که او از آنهاست ولی خدا می دانست که او از فرشتگان نیست. هنگامی که او فرمان داده شد سجده کند آنچه از او معلوم شد اتقاق افتاد(4).

52. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند به طور شفاهی به ابلیس دستور سجده بر آدم را صادر کرد. پس شیطان گفت: به عزتت سوگند که اگر مرا از سجده بر آدم معاف کنی طوری تو را عبادت می کنم که هیچ یک از خلایق، تو را آن گونه عبادت نکرده اند(5).

1- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی
2- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی
3- . امالی ابن شیخ: 58
4- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی
5- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی

53. امام صادق علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید: هنگامی که خدا آدم را خلق کرد پیش از آنکه روح در او بدمد، ابلیس بر آدم میگذشت و با پایش به او ضربه میزد پس میخزید. سپس شیطان میگفت: برای کاری خلق شده است(1).

54. کافی: ابن عطیه می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که من و پدرم در طواف بودیم مردی (سرحب) نزد ما آمد. پرسیدم: خداوند تو را صالح گرداند. سرحب یعنی چه؟ فرمود: بلند قد. سپس آن مرد گفت: سلام علیکم و سرش را بین من و پدرم قرار داد. گفت: من و پدرم رو به او کردیم و پاسخ دادیم: علیک السلام. سپس گفت: خدا بر شما رحمت کند، سؤالی دارم. پدرم به او فرمود: طواف را تمام می کنیم سپس از من سؤال کن. وقتی پدرم طواف را به جا آورد، وارد حجر شدیم وچند رکعت نماز به جا آوردیم. سپس پدرم سرش را برگرداند و گفت: پسرم آن مرد کجاست؟ ناگهان متوجه شد که آن مرد در پشت سرش به نماز ایستاده است. پس گفت: این مرد از کجاست؟ گفت: از اهل شام است. گفت: از کدام اهل شام؟ گفت: کسانی که در بیت المقدس ساکن هستند. گفت: دو کتاب را خوانده ای؟ پاسخ داد: بله. گفت: سؤالت را بپرس. گفت: در مورد آفرینش خانه خدا و آیه «نون و قسم به قلم و آنچه می نویسید» و آیه «و کسانی که در اموالشان حقی مشخص برای فقیر و محروم است» از شما سؤال دارم. گفت: ای برادرم از اهل شام! سخن ما را بشنو و بر ما دروغ نبند چرا که هر که بر ما دروغ ببندد بر رسول خدا دروغ بسته و هرکس بر رسول خدا دروغ ببندد بر خداوند دروغ بسته است. هرکس بر خدا دروغ ببندد، خداوند او را عذاب می دهد. اما در مورد آفرینش این خانه: خداوند تبارک وتعالی به فرشتگان گفت: «همانا من در زمین جانشینی قرار می دهم» فرشتگان به خداوند عزوجل جواب داده و گفتند: «آیا در زمین کسانی را قرار می دهی که فساد کرده و خون ها می ریزند» خدا از آنان روی برگرداند و فرشتگان گمان کردند که این روی برگرداندن به علت خشم خدا بر آنان است پس به عرش پناه بردند. خداوند به فرشته ای از فرشتگان دستور داد که برای او خانه ای در آسمان ششم به نام ضراح به

1- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی

موازات عرشش بسازد. خداوند این خانه را برای اهل آسمان قرار داد تا آن را طواف کنند و هر روز هفتاد هزار فرشته به آنجا رفته و بدون اینکه بازگردند طلب مغفرت می کنند. وقتی آدم به دنیا هبوط کرد خداوند به او دستور داد تا این خانه - کعبه - را که درست به موازات آن خانه بود مرمت کند. سپس خداوند همانگونه که ضراح را برای اهل آسمان قرار داده بود کعبه را برای آدم و ذریه او قرار داد. گفت: راست گفتی یابن رسول الله. (1)

55. می گویم: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در وصف خلقت آدم می فرماید: خداوند عزوجل زمین را آگاه کرد که از او خلقی را خواهد آفرید که برخی از آنان خدا را اطاعت کرده و برخی دیگر نافرمانی می کنند. زمین به خود لرزید و با التماس از خدا خواست کسی را که خدا را نافرمانی می کند وارد آتش می شود از او نیافریند. هنگامی که جبرئیل به زمین آمد تا گل آدم علیه السلام را از زمین برگیرد، زمین، جبرئیل را به عزت خدا سوگند داد تا چیزی از او برنگیرد و صبر کند تا زمین بتواند نزد خدا تضرع والتماس کند. زمین به خدا التماس کرد و خداوند متعال به جبرئیل دستور داد تا بازگردد سپس خداوند به میکائیل دستور داد. زمین به خود لرزید و در مقابل خدا التماس و درخواست کرد. خداوند به میکائیل نیز دستور داد بازگردد. سپس به اسرافیل دستور دادو باز زمین به خود لرزید و التماس و درخواست کرد. خدا به اسرافیل فرمان بازگشت داد. سپس به عزرائیل فرمان داد. زمین باز به خود لرزید و التماس کرد اما عزرائیل گفت: پروردگارم به من دستوری داده است که من آن راحتماً اجرا خواهم کرد. چه تو خوشت بیاید و چه بدت بیاید. سپس طبق دستور خدا مشتی از خاک زمین برگرفت و آن خاک را به جایگاهش در آسمان برد. خداوند به او گفت: همان طور که اکنون علی رغم ناخشنودی زمین این مشت خاک را برگرفتی از این پس تا روز قیامت باید ارواح تمام کسانی را که برروی زمین بوده و زمان مرگشان فرا می رسد، علی رغم ناخشنودی آنان گرفته و قبض روح کنی. وقتی صبح روز دومین یکشنبه یعنی

1- . فروع کافی 1: 215-216

هشتمین روز از خلقت دنیا فرا رسید خداوند به یکی از فرشتگان دستور داد تا گل آدم را سرشته و خوب مخلوط کند. سپس گذاشت تا چهل سال آن خمیر قوام آید سپس آن را به گل چسبناک تبدیل کرد و سپس به مدت چهل سال آن را به گلی بدبو تبدیل کرده و سپس به مدت چهل سال تبدیل به صلصال (گل خشک) مانند سفال کرد. سپس خداوند، صد و بیست سال پس از آنکه گل آدم را سرشت به فرشتگان گفت: «همانا من خالق بشری از خاک هستم. پس چون آن را خلق کردم و از روح خود در آن دمیدم در مقابل او به سجده بیفتید» گفتند: بله، پس در صحیفهها چیزی گفت که لفظ آن چنین است: پس خداوند آدم را به همان شکل و صورتی آفرید که در لوح محفوظ او را تصویر کرده بود.

علی بن طاووس می گوید: برخی از مسلمانان بخشی از این حدیث را نادیده گرفته واز قلم انداخته اند و گفت: در گفته (خداوند آدم را به شکل آن آفرید) پس جسم آدم صورت بست. لذا مسلمانان به تأویل های مختلف از این حدیث احتیاج پیدا کردند.

در صحف گفت: سپس آن را جسدی دراز کشیده به مدت چهل سال در مسیر فرشتگانی قرارداد که از آن مسیر به آسمان میرفتند. سپس تولید مثل جن و فساد آنان را ذکر کرد و اینکه ابلیس از دست آنان به سوی خدا گریخت و از خدا خواست تا او را با فرشتگان قرار دهد و خداوند درخواست او را پذیرفت. سپس حادثه ای که برای جنیان رخ داد را آورده است تا آنجا که خداوند به شیطان دستور داد برای طرد جنیان از زمین به همراه فرشتگان فرود آید. پس شیطان فرود آمد و جنیان را که در زمین فساد کرده بودند طرد کرد. سپس چگونگی خلقت روح در اعضای آدم را و نشستن او را شرح کرده و آورده است که پس از آن خدا ملائکه را به سجده بر او فرمان داد. پس همگی سجده کردند به جز شیطان که از جنیان بود و بر آدم سجده نکرد. آدم عطسه کرد. پس خداوند گفت: ای آدم بگو: الحمدلله رب العالمین. پس گفت: الحمدلله رب العالمین. خدا گفت: خدا تو را رحمت کند، به همین

علت تو را خلق کردم تا مرا یگانه بداری و مرا عبادت و ستایش کنی. به من ایمان آوری و کفر نورزی و چیزی را شریک من قرار ندهی(1).

می گویم: کامل آن در کتاب السماء و العالم آمده است.

56. نهج البلاغه: در توصیف خلقت آدم: سپس خداوند بزرگ، خاکی از قسمتهای گوناگون زمین، از قسمتهای سخت و نرم، شور و شیرین، گرد آورد، آب بر آن افزود تا گلی خالص و آماده شد، و با افزودن رطوبت، چسبناک گردید، که از آن، اندامی شایسته، و عضوهایی جدا و به یکدیگر پیوسته آفرید. آن را خشکانید تا محکم شد. خشکاندن را ادامه داد تا سخت شد تا زمانی معیّن و سر انجامی مشخّص، اندام انسان کامل گردید. آنگاه از روحی که آفرید در آن دمید تا به صورت انسانی زنده در آمد، دارای نیروی اندیشه، که وی را به تلاش اندازد و دارای افکاری که در دیگر موجودات، تصرّف نماید. به انسان اعضاء و جوارحی بخشید، که در خدمت او باشند، و ابزاری عطا فرمود، که آنها را در زندگی به کار گیرد. قدرت تشخیص به او داد تا حق و باطل را بشناسد، و حواس چشایی، و بویایی، و وسیله تشخیص رنگها، و أجناس مختلف در اختیار او قرار داد. انسان را مخلوطی از رنگهای گوناگون، و چیزهای همانند و سازگار، و نیروهای متضاد، و مزاجهای گوناگون، گرمی، سردی، تری، خشکی، قرار داد. سپس از فرشتگان خواست تا آن چه در عهده دارند انجام دهند، و عهدی را که پذیرفتهاند وفا کنند، اینگونه که بر آدم سجده کنند و او را بزرگ بشمارند، و فرمود: « بر آدم سجده کنید پس فرشتگان همه سجده کردند جز شیطان» و قبیله او که غرور و خود بزرگ بینی آنان را گرفت و شقاوت و بدی بر آنان غلبه کرد، و به آفرینش خود از آتش افتخار نمودند، و آفرینش انسان از خاک را پست شمردند. خداوند برای سزاوار بودن شیطان به خشم الهی، و برای کامل شدن آزمایش، و تحقّق وعدهها، به او مهلت داد و فرمود: «تا روز رستاخیز مهلت داده شدی» سپس خداوند آدم را در خانهای مسکن داد که زندگی در آن گوارا بود. جایگاه او را امن و امان بخشید و او را از شیطان و دشمنی او

-1 . سعدالسعود: 33-34

ترساند. پس شیطان او را فریب داد، بدان علّت که از زندگی آدم در بهشت و هم نشینی او با نیکان حسادت ورزید. پس آدم علیه السّلام یقین را به تردید، و عزم استوار را به گفتههای ناپایدار شیطان فروخت و شادی خود را به ترس تبدیل کرد، که فریب خوردن برای او پشیمانی آورد آنگاه خدای سبحان در توبه را بر روی آدم گشود و کلمه رحمت، بر زبان او جاری ساخت و به او وعده بازگشت به بهشت را داد. آنگاه آدم را به زمین، خانه آزمایشها و مشکلات، فرود آورد، تا ازدواج کند، و فرزندانی پدید آورد تا آخر خطبه(1).

توضیح: حزن با فتحه: مکان سخت و خشن. سهل: ضد آن است. سن الماء: آن را یکباره و بی وقفه ریخت. خلصت: یعنی تبدیل به خاک خالص شد. در برخی نسخه ها (خضلت) باخ و ض مکسور آمده، به معنی: مبتلا شد. لاطها بالبله: با نمناکی آن را چسبنده قرار داد. لزبت با فتحه: چسبید. همان طور که در این آیه آمده است: «همانا ما شما را از خاک چسبنده خلق کردیم» جبل با فتحه: خلق کرد. احناء: کناره ها و جمع حنو است با کسره(2).

وصول: همان محل های جدایی. و معناهای مختلفی دارد. اجمدها: آن را جامد قرار داد. اصلدها: آن را سخت و محکم کرد. صلصلت: تبدیل به سفال شد. لام در این گفته امام: (لوقت) یا متعلق به جبل است به معنای: آن را برای زمانی خلق کرد که در صور دمیده می شود یا اینکه برای روز قیامت آفرید، و یا اینکه متعلق آن محذوف است: (کائنه) برای وقتی که او از روح خودش در او می دمد. امکان دارد منظور از وقت، مدت حیات باشد. و اجل به معنی انتهای این زندگی یا به معنای روز قیامت. مثلت با ضمه ثاء و فتحه آن یعنی راست ایستاد. انساناً: منصوب و حال است. یختدمها: یعنی آن را به کار می گیرد. وگفته ایشان علیه السلام: (معجونا) صفت است برای (انسانا) و یا اینکه حال از آن واقع شده است. طینه الانسان: خلقت و ذات انسان. شاید منظور از رنگها، انواع باشد. استأدی ودیعته: یعنی انجام آن ودیعه را درخواست کرد. الخنوع: ذلت و خشوع و تواضع.

1- . قصص الانبیا، نسخه خطی
2- . الروضه: 233

منظور از گفته ایشان علیه السلام: (و قبیله) یا ذریه او است که در این صورت باید شیطان در آسمان نسل و سلاله داشته باشد که البته خلاف ظاهر احادیث منقول است، یا اینکه منظور طایفه ای غیر از فرشتگان است که خداوند آنان را در آسمان خلق کرده است. شاید هم اسناد به قبیل مجازی است چون پس از آن به کار او راضی بودند. اعترتهم: آنها را فراگرفت. شقوه با کسره: ضد سعادت. تعزز: تکبر. النظره با کسره ظاء: به تأخیر انداختن و مهلت دادن. بلیه: ابتلا و گرفتاری. انجاز عدته: یعنی ثوابی را که در ازای عبادت به او وعده داده بود به او اعطا کرد و گفته شده: خدا به او وعده ابقا (باقی گذاشتن در بهشت) داده بود. ارغد عیشته: زندگی اش را راحت قرار داد. الرغد من العیش: زندگی راحت و خوب. المحله: مصدر از فعل حل بالمکان و اسناد آن مجازی است. اغتره: یعنی غفلتش را خواست و غافلگیرانه و هنگام غفلت او نزد او آمد. نفست علیه الشیء و بالشیء – با کسره – نفاسةً: هرگاه او را بدون دوست و خانواده ببینی. نفست به – با کسره – یعنی به او بخل ورزیدی. مقام با ضمه: اقامت. و گفته شده در خصوص فروختن یقین به شک چند وجه وجود دارد:

اول: زندگی آدم در بهشت به گونه ای بوده که در خصوص یقین داشته و نمی دانسته که بعد از دوری از بهشت زندگی اش چگونه خواهد بود.

دوم: همان چیزی که خداوند در خصوص عداوت و دشمنی ابلیس در این آیه به او خبر داده است: «همانا این دشمن تو و همسرت است» آدم در خصوص این دشمنی یقین داشت اما این یقین را با شک در خیرخواه بودن ابلیس عوض کرد چرا که ابلیس به او گفت: «همانا من خیرخواه شما هستم».

سوم: این جمله یک ضرب المثل قدیمی عربی است که برای کسی به کار می رود که کاری را انجام می دهد که نفعی به او نمی رساند و به جای آن کاری را که شایسته است انجام دهد ترک می کند.

چهارم: بودن او در بهشت یقین بود پس آن را با خوردن از میوه درخت فروخت و به سرزمین تکلیف فرود آمد که یکی از ویژگی های شکست در مصیر و سرنوشت است که آیا این راه به بهشت می رسد یا به آتش.

جذل در لفظ و معنا مانند فرح به معنای خوشحالی است. مفاهیم گنجانده شده در خطبه در باب بعدی برای شما توضیح داده خواهد شد.

بسط سخن برای رفع شبهه و اشکال:

بدان: فرقه بر حق و اکثر مخالفان بر عصمت فرشتگان صلوات الله علیهم اجمعین از گناهان کوچک و بزرگ اجماع دارند. سخن در این زمینه در کتاب السماء و العالم خواهد آمد. برخی از حشویه به آنان ایراد وارد کردهاند که فرشتگان گفتند: «آیا قرار می دهی» و اعتراض به خدا یکی از بزرگترین گناهان است. همچنین فرشتگان به بنی آدم قتل و فساد را نسبت دادند و این غیبت بوده از گناهان کبیره به شمار می آید. آنها با این گفته: «و ما خود تو را تسبیح و تقدیس می کنیم» خود را ستودند که نوعی عجب و خودپسندی است. در گفته آنان: «ما علمی جز آنچه تو به ما آموخته ای نداریم» نوعی عذرآوردن دیده می شود و عذر، نشانه گناه است. این سخن خداوند: «اگر صادق بودید» نیز نشان می دهد که آنها در گفته هایشان دروغ گفته اند. آیه: «آیا به شما نگفتم» بر این دلالت دارد که آنها شک داشتند آیا علم خداوند تمام معلومات را شامل می شود یا خیر. علم آنان نسبت به فساد و خونریزی نیز یا با وحی بوده که البته بعید به نظر می رسد – چرا که در این صورت فایده و دلیلی برای تکرار سخن وجود ندارد – و یا با استنباط و گمان بوده که البته از آن نهی شده است.

در خصوص اعتراض آنان به خدا اینگونه پاسخ داده شده که منظور ملائکه از آن سؤال، انکار و یا آگاه کردن خداوند از چیزی که نمی داند نیست بلکه منظور از آن چند مسأله است:

از جمله اینکه: همانا انسان اگر به حکمت غیر خود یقین داشته باشد سپس ببیند کاری انجام میدهد که آن انسان در آن کار چیزی از حکمت نمیبیند با تعجب در پی فهم آن برمیآید؛ پس گویی آن ها گفته اند: دادن چنین نعمت های بزرگی به کسی که فساد میکند و خون می ریزد از سوی خداوند جز از روی علتی دقیق و رازی پنهان و پوشیده صورت نمی گیرد. پس ای پروردگار! چقدر حکمت تو زیاد است!.

ص: 163

دیگر اینکه: اشکال وارد کردن تنها با هدف رسیدن به جواب ممنوع نیست. انگار گفته شده باشد: پروردگارا! تو حکیمی هستی که یقیناً بی خردی از تو سر نمی زند. نگاه داشتن نادان در نادانی از سوی حکیم، زشت و ناپسند است. پس چگونه می توان این دو مسأله را با هم جمع کرد؟ یا اینکه: خیرها در این دنیا بر بدی ها غالب است. ترک خیر بسیار، به خاطر بدی اندک خود شر و بدی بزرگی است. پس ملائکه به بدی ها نگاه کردند و خداوند متعال به آنان پاسخ داد: «همانا من چیزی را می دانم که شما نمی دانید» یعنی از خیرهای زیادی که حکیم آن را به خاطر بدی های کم رها و ترک نمی کند.

دیگر اینکه: سؤال آنها از باب مبالغه در بزرگ دانستن خداوند متعال است. بنده مخلص از شدت حب و دوستی به مولایش ناپسند می داند که او بنده ای داشته باشد که از او نافرمانی کند.

دیگر اینکه: سخن آنان: «آیا قرار می دهد» نوعی درخواست از سوی فرشتگان است که اگر صلاح است خداوند زمین را و یا بخشی از آن را در اختیار آنان قرار دهد. مانند این گفته موسی: «آیا تو به خاطر آنچه که سفیهانی از میان ما انجام داده اند، ما را هلاک می کنی» یعنی: هلاک نکن. پس خداوند فرمود: «همانا من چیزی را می دانم که شما نمی دانید» یعنی از صلاح شما و از صلاح اینان. سپس روشن شد که خداوند آسمان را برای آنان و زمین را برای اینان برگزیده است تا هر گروه به خاطر آنچه خدا برای آنان انتخاب کرده است خشنود شوند.

دیگر اینکه: این سؤال در موضع پاسخ قرار گرفته است. مانند سخن جریر: (آیا شما بهترین کسانی نیستید که سوار بر مرکب ها شدند) یعنی شما این گونه هستید. در غیر این صورت این شعر دیگر مدح نخواهد بود. پس انگار که فرشتگان گفته اند: تو چنین کاری را می کنی و ما با وجود این، تو را حمد و ستایش کرده و تسبیح می گوییم؛ چرا که ما همگی می دانیم تو جز صواب و حکمت کاری انجام نمی دهی. پس خداوند متعال گفت: همانا من می دانم آنچه را که شما نمی دانید» شما ظاهر آنان را که فساد و قتل است دیده اید اما من هم از ظاهر آنان خبر دارم و هم از اسرار نهفته در باطنشان. اسراری که اقتضا می کند آنها را برگزینم.

ص: 164

در پاسخ به غیبت کردن – فرشتگان نیز باید گفت: کسی که بخواهد سؤالی را مطرح کند ناگزیر باید به محل اشکال اشاره کند. به همین علت فرشتگان فساد و قتل را مطرح کردند. باید توجه داشت که البته منظور این بوده است که مثل چنین کارهایی تنها از برخی از انسان ها سر می زند و چنین چیزهایی غیبت به حساب نمی آید. و اگر این پذیرفته شود ما آن را در حق کسانی که هنوز خلق نشدهاند نمیپذیریم و اگر بپذیریم این غیبت فاسقان است و آن مُجاز است و اگر بپذیریم نمیپذیریم که چنین چیزی برای علام الغیوب حرام و ممنوع باشد به ویژه از فرشتگانی که گروهی از آنان مأمور تفتیش احوال خلایق و ثبت آن در نامه اعمال و عرضه آن به خداوند باری تعالی هستند.

و در مورد عجب: مدح خود مطلقاً ممنوع نیست. همانطور که خداوند متعال فرموده است: «پس نعمت پروردگارت را بر زبان آور». فرشتگان این خودستایی را برای کامل کردن تقریر شبهه ذکر کرده اند.

در مورد عذر آوردن: عذر آوردن فقط مستلزم گناه نیست بلکه می تواند به خاطر ترک اولی نیز باشد.

علما در خصوص خبردادن و سخن گفتن ملائکه در مورد فساد و قتل چند وجه ذکر کرده اند:

یک وجه آنکه: فرشتگان چون اعمال جنیانی را دیده بودند که پیش از آدم علیه السلام بر روی زمین بودند چنین گفتند. این قول از ابن عباس و کلبی نقل شده و روایتی که پیش از این از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آوردیم آن را تأیید می کند. یا اینکه فرشتگان با خلقت آدم آشنا شده و دانستند که او مرکب از ارکان متضاد و اخلاط متعارضی است که موجب شهوت می شود و فساد و خشمی که منجر به قتل می شود از این شهوت سرچشمه می گیرد.

دیگر اینکه: فرشتگان این سخن را از روی یقین گفتند به خاطر آنچه از ابن مسعود و دیگران نقل شده است که وقتی خداوند به فرشتگان گفت: «همانا من در زمین جانشینی قرار می دهم» آنان به پروردگار گفتند: جانشین چیست؟ گفت: او ذریه ای دارد که بر روی زمین فساد کرده و به یکدیگر حسد می ورزند و همدیگر را

می کشند. در این هنگام فرشتگان گفتند: پروردگارا، آیا قرار می دهی.... . یا اینکه پروردگار فرشتگان را آگاه کرده بود که اگر خلقی عظیم در زمین باشند، فساد و قتل مرتکب می شوند. یا اینکه: وقتی قلم هر آنچه بود تا روز قیامت را بر لوح محفوظ نوشت فرشتگان لوح را خوانده و متوجه این مطلب شدند. یا اینکه: اگر معنای خلیفه، جانشین خدا در حکم و قضاوت باشد و احتیاج فقط هنگام تنازع و تظالُم است گویی خبر دادن به وجود جانشین، مستلزم خبردادن به وقوع فساد و شر باشد. و گفته شده: وقتی خداوند آتش را آفرید: فرشتگان بسیار ترسیدند و گفتند: برای چه این آتش را خلق کردی؟ گفت: برای کسانی از خلقم که نافرمانی مرا می کنند. در آن زمان خداوند خلقی جز ملائکه نداشت. وقتی خدا گفت: «همانا من در زمین جانشینی قرار می دهم» آنان دانستند که معصیت از این خلق سر می زند. خلاصه کلام آن که: وقتی از طریق متون احادیث و اجماع فرقه اهل حق، عصمت ملائکه ثابت شود ناگزیر باید مانند قول ما در خصوص عصمت انبیا، تمام احادیثی را که به نوعی گمان می شود بر صدور گناه از ملائکه دلالت دارد، تأویل کرد.

57. قصص الانبیاء: از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: حوا و آدم هنگام هبوط از آسمان به زمین چند سال داشتند؟ فرمود: در نوشته های علی علیه السلام یافتیم که خداوند عزوجل زمانی که آدم و حوا را بر زمین فرود آورد، پاهایش در پیچ واقع در صفا قرار داشت و سرش فراتر از افق آسمان ها. آدم از گرمای خورشید که او را می آزرد نزد خدا شکایت کرد. پس طول قامت آدم را هفتاد ذراع، مطابق اندازه ذراع آدم، و طول قامت حوا را سی و پنج ذراع، مطابق با ذراع حوا قرار داد.

کافی: از ابن محجوب عین این روایت تا قسمت گرمای خورشید آمده است و در ادامه گفته است: پس خداوند عزوجل به جبرئیل وحی کرد: آدم از گرمای خورشید به من شکایت آورده است. پس در این هنگام او آدم را لمس کرد و طول قامتش به هفتاد ذراع، مساوی ذراع خود آدم، رسید. حوا را نیز لمس کرد و طول حوا به سی و پنج ذراع، معادل ذراع حوا رسید.

توضیح: بدان که این روایت از مشکلات و معضلات احادیث و آثار است. به دو صورت بر این حدیث اشکال وارد شده است:

اول آنکه: چگونه طول قامت موجب آزار و اذیت شدن از حرارت خورشید می شود؟ و دوم اینکه اگر آدم علیه السلام قدی به طول هفتاد ذراع داشته پس اندام او متناسب نبوده و در انجام برخی کارهای ضروری ناتوان بوده و یا اینکه بسیار برایش سخت بوده است.

پاسخ اشکال اول: اول آنکه: شاید حرارت خورشید به جهاتی غیر از جهت انعکاس نور نیز می رسیده است و قامت آدم آن قدر بلند بوده که حتی از طبقه زمهریر نیز گذشته و از آن حرارت رنج می برده است. قصه مشهور عوج بن عناق که ماهی را تا سرچشمه خورشید بالا می برده و با حرارت آن، ماهی را سرخ کرده است، این گفته را تأیید می کند.

دوم آنکه: به علت طول قامت، آدم نمی توانست از سایه ساختمان، کوه و یا درختی بهره ببرد و به همین علت از حرارت خورشید اذیت شده است.

در مورد اشکال دوم نیز به چند صورت پاسخ داده شده است: اول: برخی بزرگان گفته اند تناسب اندام تنها منحصر به شکل معمولی امروزی نیست. خداوند متعال می تواند انسان را به شکلهای دیگری در عین حال که خلقت و اندام متناسبی داشته باشد خلق کند و علاوه بر این ممکن است طول ذراع (از آرنج تا نوک انگشت دست) آدم علی رغم بلند بودن طول بازو کوتاه بوده و مفاصلی داشته و یا اینکه آن قدر نرم بوده است که آدم بتواند با آن هر کاری را که می خواسته انجام دهد و به راحتی آن را به حرکت درآورد.

دوم: به گفته برخی بزرگان شاید منظور از هفتاد، هفتاد پا و یا هفتاد وجب بوده است که به علت شایع بودن از ذکر آن خودداری شده است. البته منظور پا و وجب معمول در آن زمان بوده است. و در آنجا که ذراع را با هفتاد آورده است به این معنی است که طول قامت آدم علیه السلام در حالت فعلی که هفتاد ذراع است به اندازه ذراع آدم، پیش از این بوده است یعنی قبلاً ذراع آدم به تنهایی به طول هفتاد ذراع فعلی آدم که طول تمام قامت اوست، بوده است. فایده آن شناخت طول قامت او در اول است پس مطابق با سئوال شدیدتر میشود، چنان که پوشیده نیست. اما روایاتی که در مورد حوا آمده است منظور آن است که طول قامت او را به اندازه

سی و پنج پا با اندازه معمولی پا، قرار داد و این مقدار به اندازه ذراع اولیه اوست و مشخص است که طول او نصف طول قامت آدم بوده است.

سوم: اینکه سبعین (هفتاد) با ضمه سین خوانده شود که در این صورت مثنای سبع است یعنی طول قامت او به دو هفتم اندازه قبلی رسید. و این دو هفتم معادل یک ذراع سابق آدم بوده و ذراع یا بدل از سبعین یا مفعول به برای فعل محذوفی است که تقدیر آن (أعنی) است. در مورد طول قامت حوا نیز چنین است و خمسه را باید با ضم خ تلفظ کرد. یعنی یک پنجم طول قامت قبلی. ثلثین مثنای ثلث بوده و معنای آن ثلث خمس است. پس طول قامت حوا می شود یک پنجم و ثلث یک پنجم. در این صورت تفاوت میان قد آدم و حوا بسیار کم خواهد بود. در این صورت، پیش از این آدم و حوا قدی مساوی و یک اندازه داشتند وگرنه چنین تفاوتی در قد آنان حاصل نمی شد. احتمال دیگری نیز وجود دارد که البته بعید است. اینکه ضمیر در خمسه و ثلثیه به آدم باز گردد. که در این صورت معنا اینگونه می شود که حوا یک پنجم و ثلث یک پنجم آدم شد. اگر این نسبت مربوط به اندازه اولیه آدم باشد طول حوا پس از کوتاه شدن از آدم بلندتر است و اگر این نسبت مربوط به طول قامت آدم پس از کوتاه شدن باشد حوا کوتاه تر از او خواهد بود. این ایراد وارد است که: دیگر اینکه یک پنجم و ثلث یک پنجم معادل ثلث یک چیز است. علما این نوع تعبیر را از کسی که فصیح ترین اهل زبان است بعید میدانند.

چهارم: به گفته شیخ بهایی قدس الله روحه در این جمله صنعت استخدام وجود دارد. یعنی مراد از آدم هنگام بازگشت ضمیر به آن، آدم آن زمان است از فرزندانش. البته پوشیده نیست که این نوع تعبیر از استعمال و محاوره های عرب به دور است. به ویژه اینکه در خصوص حوا صدق نمی کند مگر اینکه به تکلفی رکیک و سخت متوسل شویم. شاید این نقل صحیح نباشد.

پنجم: به نظر می رسد اضافه ذراع به آدم و حوا از باب تسامح و مجاز باشد. به این صورت که ذراع صنف و جنس آدم را به شخص آدم نسبت داده است و ذراع صنف و جنس حوا را به حوا، یا هر دو ضمیر باتوجه به قرینه مقام، به مرد و زن باز گردد.

ششم: همچنین به نظرم رسیده که ممکن است منظور، ذراعی باشد که آدم علیه السلام برای مساحت اشیا درنظر گرفته است. در این صورت دو احتمال وجود دارد: اول: ذراعی که آدم علیه السلام برای مردان به کار گرفته است چیزی غیر از ذراعی باشد که حوا برای زنان درنظر گرفته است. دوم: ذراع، یکی باشد ولی به دلیل نزدیکی مرجع، برای بیان طول هر دوی آنها به آن نسبت داده شده است.

هفتم: اگرچه دور از فهم است اما ذوق و قریحه من اجازه می دهد که بگویم معنا این گونه بوده است: طول قامتش را به گونهای قرار بده که بعد از تناسب اعضاء، طول اول آن هفتاد ذراع باشد به همان ذراعی که بعد از غمز - فشار - برای او حاصل شد. پس مراد از طول او همان طول اول او میشود و نسبت تسییر به او به این اعتبار است که هفتاد ذراع بودنش بعد از حصول آن ذراع میباشد؛ پس در سخن، شبه قلب وجود دارد، یعنی ذراعش را به گونهای در نظر بگیر که جزئی از هفتاد جزء از قامت وی، تا قبل از غمز - فشار - باشد. امثال این نوع تعبیر در محاوره به کار میرود و تکلف آن بیش از تکلف برخی از وجوهی که قبلا ذکر شد نیست. از این طریق نسبت بین دو قامت به دست میآید. بدینگونه که طول قامت متناسب تقریبا سه ذراع و نیم خواهد بود. اگر طول قامت اولیه آدم با آن ذراع، هفتاد ذراع باشد در این صورت نسبت بین دو قامت نصف یک دهم است و جواب نیز با سؤال منطبق میشود؛ چراکه ظاهرا هدف سؤالکننده جویا شدن از قامت اولیه اوست. شاید سؤال کننده اندازه طول ثانویه قامت آدم را مطابق با آنچه بین اهل کتاب مشهور بوده میدانسته است یا اینکه روایت اهل تسنن را مبنی بر شصت ذراع میدانسته است.

هشتم: باء در قول: (بذراعه) برای ملابست باشد یعنی همان طور که قدش را کوتاه کرد ذراعش را نیز کوتاه کرد تا تناسب اندام داشته باشد. ذراع را به طور ویژه و جداگانه آورده است چون تمام اعضا به جز ذراع شامل طول قامت می شوند. در این صورت منظور از ذراع در گفته امام علیه السلام: هفتاد (ذراع) یا ذراع کسانی است که در زمان آدم علیه السلام بوده اند یا ذراع کسانی که با راوی حدیث هم دوره بوده اند و این وجه نزدیک است.

ص: 169

نهم: ضمیر در قول: (بذراعه) به جبرئیل باز گردد، البته دور بودن و رکیک بودن این معنی باتوجه به وجوه مختلف موجود به ویژه مطالب وارد شده در کتاب الکافی کاملاً مشخص است. بدان که ممکن است غمز - فشار - با اندماج اجزاء و به هم پیوستن آنها باشد یا با افزودن به عرض، یا اینکه به اذن خداوند متعال برخی اجزا یا تمام اجزا به تحلیل رود. این مطلب را در جلد آخر کتاب مرآه العقول به طور مفصل شرح کرده ایم.

ص: 170

باب دوم : سجده ملائکه و معنای آن و مدت باقی ماندن آدم علیه السلام در بهشت و اینکه کدامین بهشت بوده است، و معنی آموختن اسماء به او

آیات:

- وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَةِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.(1)

{ و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده درافتادند }

- وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلآئِكَةِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ * قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلاَّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَاْ خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِى مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ * قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ * قَالَ فَأَنظِرْنِى إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ إِنَّكَ مِنَ المُنظَرِينَ * قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِى لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلاَ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ * قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْؤُومًا مَّدْحُورًا لَّمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ لأَمْلأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكُمْ أَجْمَعِينَ.(2)

{و در حقیقت شما را خلق کردیم سپس به صورتگری شما پرداختیم آنگاه به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید پس [همه] سجده کردند جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود* فرمود چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را باز داشت

1- . بقره/ 34

2- . اعراف/ 11-18

از اینکه سجده کنی گفت من از او بهترم مرا از آتشی آفریدی و او را از گل آفریدی* فرمود از آن [مقام] فرو شو تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی* گفت مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد مهلت ده* فرمود تو از مهلت یافتگانی* گفت پس به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندی من هم برای [فریفتن] آنان حتما بر سر راه راست تو خواهم نشست* آنگاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت* فرمود نکوهیده و رانده از آن [مقام] بیرون شو که قطعا هر که از آنان از تو پیروی کند جهنم را از همه شما پر خواهم کرد}

- وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ * وَالْجَآنَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ * وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَهِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ * فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِینَ * فَسَجَدَ الْمَلآئِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلاَّ إِبْلِیسَ أَبَی أَن یَکُونَ مَعَ السَّاجِدِینَ * قَالَ یَا إِبْلِیسُ مَا لَکَ أَلاَّ تَکُونَ مَعَ السَّاجِدِینَ * قَالَ لَمْ أَکُن لِّأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ * قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِیمٌ * وَإِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَهَ إِلَی یَوْمِ الدِّینِ * قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ * إِلَی یَومِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ * قَالَ رَبِّ بِمَآ أَغْوَیْتَنِی لأُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الأَرْضِ وَلأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ * إِلاَّ عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ * قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَیَّ مُسْتَقِیمٌ * إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ إِلاَّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغَاوِینَ. (1)

{و در حقیقت انسان را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو آفریدیم* و پیش از آن جن را از آتشی سوزان و بی دود خلق کردیم* و [یاد کن] هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت من بشری را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید* پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید* پس فرشتگان همگی یکسره سجده کردند* جز ابلیس که

1- . حجر/ 26-42

خودداری کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد* فرمود ای ابلیس تو را چه شده است که با سجده کنندگان نیستی}

- وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلآئِكَهِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إَلاَّ إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا * قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَ-ذَا الَّذِی كَرَّمْتَ عَلَیَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَی يَوْمِ الْقِيَامَهِ لأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إَلاَّ قَلِيلاً * قَالَ اذْهَبْ فَمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُكُمْ جَزَاء مَّوْفُورًا * وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِی الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلاَّ غُرُورًا * إِنَّ عِبَادِی لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَی بِرَبِّكَ وَكِيلاً.(1)

{و هنگامی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید پس [همه] جز ابلیس سجده کردند گفت آیا برای کسی که از گل آفریدی سجده کنم* [سپس] گفت به من بگو این کسی را که بر من برتری دادی [برای چه بود] اگر تا روز قیامت مهلتم دهی قطعا فرزندانش را جز اندکی [از آنها] ریشه کن خواهم کرد* فرمود برو که هر کس از آنان تو را پیروی کند مسلما جهنم سزایتان خواهد بود که کیفری تمام است* و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگانت بر آنها بتاز و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی دهد* در حقیقت تو را بر بندگان من تسلطی نیست و حمایتگری [چون] پروردگارت بس است}

- مَّا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا.(2)

{ نه آنان و نه پدرانشان به این [ادعا] دانشی ندارند بزرگ سخنی است که از دهانشان برمی آید [آنان] جز دروغ نمی گویند}

- إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَهِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَهُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنْ الْكَافِرِينَ * قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَیَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ

1- . اسرا/ 61-65

2- . كهف/ 5

كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ * قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِیمٌ * وَإِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتِی إِلَی یَوْمِ الدِّینِ * قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ * إِلَی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ * قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ * إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ * قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ * لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنکَ وَمِمَّن تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِینَ.(1)

{آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشری را از گل خواهم آفرید* پس چون او را [کاملا] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم سجده کنان برای او [به خاک] بیفتید* پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند* مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد* فرمود ای ابلیس چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده آوری آیا تکبر نمودی یا از [جمله] برتری جویانی* گفت من از او بهترم مرا از آتش آفریده ای و او را از گل آفریده ای* فرمود پس از آن [مقام] بیرون شو که تو رانده ای* و تا روز جزا لعنت من بر تو باد* گفت پروردگارا پس مرا تا روزی که برانگیخته می شوند مهلت ده* فرمود در حقیقت تو از مهلت یافتگانی* تا روز معین معلوم* [شیطان] گفت پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می برم* مگر آن بندگان پاکدل تو را* فرمود حق [از من] است و حق را می گویم* هرآینه جهنم را از تو و از هر کس از آنان که تو را پیروی کند از همگی شان خواهم انباشت}

تفسیر: طبرسی رحمه الله در مورد آیه «و هنگامی که به ملائگه گفتیم» بعد از ذکر اختلافی که خواهد آمد و در معنای سجود و ماهیت شیطان است و این که آیا مأمورین همه ملائکه هستند یا برخی از آنان، اولی را انتخاب کرده و میگوید: ابن عباس می گوید: ملائکه مشغول نبرد با جنیان بودند که ابلیس درحالی که کوچک بود به اسارت گرفته شد و با فرشتگان بود و همراه با آنان متعبد به امر به سجده بر آدم شد. پس فرشتگان سجده کردند و ابلیس سرباززد. به همین علت خداوند متعال فرمود: «مگر ابلیس. او از جنیان بود».

ص: 174

1- . صاد/ 71-85

به گفته مجاهد و طاووس: ابلیس قبل از اینکه مرتکب این گناه شود، فرشته ای از فرشتگان به نام عزازیل بود. او از ساکنان زمین بود. ساکنان زمین، ملائکه ای بودند که جن نامیده می شدند. از میان فرشتگان کسی مجتهدتر و عالم تر از ابلیس نبود. هنگامی که او بر خداوند تکبر ورزید و از سجده بر آدم سرباز زده و نافرمانی خدا را کرد، خداوند او را لعنت کرده و او را شیطان قرار داد و او را ابلیس نام نهاد. «و از کافران بود» یعنی در اصل کافر بود، یا اینکه در علم خداوند متعال یکی از کافران شد، یا از کافران شد(1).

«و یقیناً شما را خلق کردیم سپس شما را ترسیم کرده و شکل دادیم» یعنی پدرتان را خلق کردیم و به او شکل بخشیدیم. گفته شده: آدم را خلق کردیم و شما را از پشت او آفریدیم. گفته شده: در خبر دادن ترتیب رعایت شده است یعنی سپس شما را آگاه می کنیم که همانا ما به فرشتگان گفتیم سجده کنید. «چه چیز تو را بازداشت تا سجده نکنی» حرف نفی لا در أن لا تسجد، زائد است. یا به این معنی است که: چه چیز تو را به سوی اینکه سجده نکنی فرا خواند؟ «مرا از آتش خلق کردی» ابن عباس می گوید: ابلیس اولین کسی بود که مقایسه کرد و در این مقایسه مرتکب خطا شد. پس هرکس دین را مطابق با نظر و رأی خویش قیاس کند خداوند او را قرین ابلیس می گرداند. وجه ورود شبهه بر ابلیس، آن است که او گمان کرد آتش شریف تر از خاک است و جایز نیست شریف تر بر چیزی که پایین تر است سجده کند. و این، خطا است. چرا که آن مسأله تابع چیزی است که خداوند سبحان در خصوص مصلحت بندگان می داند. همچنین گفته شده: خاک از آتش برتر و بهتر است چرا که منافعش برای خلق بیشتر است. پرمنفعت بودن خاک از آن جهت است که زمین محل استقرار خلق و وسیله معیشت آنها در آن بوده و از زمین است که انواع رزق مخلوقات خارج می شود. منظور از بهتر بودن [خاک] تنها کثرت منافع است. «فرود آی» یعنی پایین آمده و سرازیر شود. «از آن» یعنی از آسمان. و گفته شده از بهشت. و گفته شده: از درجه رفیعی که در آن قرار داری به درجه پست و

1- . مجمع البیان 1: 83

پایین نزول کن. درجه پستی که متعلق به گناهکاران است. «تو را چه می شود که تکبر می ورزی» از امر خدا. «در آن» یعنی در بهشت یا در آسمان چرا که آن، جایگاه متکبران نیست. «پس خارج شو» از مکانی که تو در آن هستی، یا منزلت و مقامی که تو در آن قرار داری. «همانا تو از کوچک شدنگان هستی» یعنی از کسانی که با گناه ذلیل و خوار شده اند. و این سخن تنها از سوی خداوند سبحان بر زبان برخی فرشتگان جاری شده است. و گفته شده: همانا ابلیس معجزهای دید که به او نشان داد آن کلام خداوند است. «گفت: به من مهلت بده» یعنی مهلت مرا به تأخیر بینداز. «تا روزی که برانگیخته می شوند» از قبرهایشان برای مجازات، کلبی می گوید: آن خبیث درخواست کرد که در نفخه نخست صور، طعم مرگ را نچشد و خواسته اش با مهلت دادن تا روز وقت معلوم اجابت شد. روز وقت معلوم، همان نفخه اول است که ابلیس مابین دو نفخه که چهل سال طول می کشد مرگ را خواهد چشید. «پس با آنچه مرا اغوا کردی» یعنی با آنچه مرا از رحم و بهشتت ناامید کردی، یا اینکه مرا با سجده بر آدم امتحان کردی پس در آنگاه ناامید شدم یا اینکه تو بر ناامیدی من حکم کردی، یا با لعنت کردنت بر من، مرا هلاک کردی. بعید نیست که ابلیس اعتقاد داشته باشد که خداوند خلق را فریب داده و ناامید می کند. این اعتقاد نیز از جمله اعتقادات شر و نادرست ابلیس است. «یقیناً برای آنان خواهم نشست» یعنی برای اولاد آدم. «راه راست تو» یعنی بر سر راه مستقیم تو تا آن ها را با فریب از آن راه باز دارم.

«سپس از مقابل آنها بر آنان وارد می شوم» آیه. در مورد آن چند قول و نظر وجود دارد: اول آنکه معنی این باشد: از جانب دنیا و آخرتشان، و از جهت خوبی ها و بدهی هایشان، یعنی دنیا را برای آنان زینت داده و آنان را در مورد آخرت به شک می اندازم. آنان را از خوبی ها بازداشته و بدی ها را برایشان محبوب می گردانم.

دوم: معنی اینگونه باشد: «از مقابل و از سمت راست آنان» یعنی از جایی که میبینند و «از پشت و چپ آنان» یعنی از جایی که نمی بینند.

سوم: روایت امام باقر علیه السلام که فرمود: «سپس از مقابلشان بر آنان وارد می شوم» معنایش این است که: امر آخرت را در نظر آنان کوچک و خوار می کنم.

ص: 176

«از پشتشان» آنان را به جمع اموال و بخل ورزیدن در آن به هنگام ادای حقوق دستور می دهم تا اموالشان برای ورثه آنان باقی بماند. «از راستشان» با تزیین گمراهی و خوب جلوه دادن شبهه آنان را در امر دینشان به فساد می کشم. «از چپشان» با محبوب گرداندن لذت ها برای آنان و غلبه دادن انواع شهوت بر قلب هایشان. «اکثر آنان را شکرگزار نمی یابی» یا آن را از جانب ملائکه که خداوند به آنان خبر داده، نقل می کند و گمانی از جانب خود شیطان است. چنان که خداوند سبحان می فرماید: «ابلیس گمان خود را برای آنان صادق جلوه داد»(1) پس هنگامی که شیطان آدم را به لغزش واداشت گمان کرد که ذریه آدم نیز او را اجابت خواهند کرد چرا که آنان از خود آدم ضعیف تر هستند. «مذموم» یعنی ناپسند یا معیوب، یا خوار شده و ملعون. «رانده شده» یعنی طرد شده. «یقیناً جهنم را از شما پر خواهم کرد» یعنی از تو و ذریه تو و فرزندان کافر آدم. «همه را»(2).

«همانا ما انسان را خلق کردیم« یعنی آدم را. «از گل خشک» یعنی از گل خشکی که هنگام ضربه زدن به آن، از آن آهنگ یا صدا شنیده می شود. و گفته شده: خاک سفتی که با ریگ مخلوط شده باشد. و گفته شده: بدبو. «از حمأ» یعنی از خاک متغیر. «مسنون» یعنی ریخته شده. انگار که خالی شده و از آن شکل و تصویر به وجود آمده. همچنان که طلا و نقره [در قالب] ریخته می شود و گفته شده: نمدار. و گفته شده: مصور. سیبویه می گوید: «سنه الوجه» از آن گرفته شده است. «و جانّ» یعنی ابلیس یا منظور پدر جنیان است. و گفته شده: جنیان از نسل ابلیس. «قبل از» خلقت آدم «از آتش تند» یعنی آتشی که باد داغ و کشنده ای دارد. و گفته شده: آتشی که دودی نداشته باشد و صاعقه ها یک نوع از آن هستند. و گفته شده: سموم یعنی آتش سوزان و شعله ور. اصل آدم از خاک بوده است که در این آیه آمده: «او را از خاک خلق کرد» سپس خاک را به گل تبدیل کرد. و این مطلب در این آیه آمده است: «او را گل خلق کردم» سپس آن گل را رها کرد تا تغییر کرده و نرم شد. و این مطابق آیه «از گل بد بوی نمناک» است. سپس آن را رها کرد تا خشک شود،

1- . سبأ / 20
2- . مجمع البیان 4: 400-405

که در این آیه آمده است: «از گل خشک» پس در این گفته ها هیچ تناقضی وجود ندارد چرا که خبرهایی از حالات مختلف آن است. «بشری را» یعنی آدم و بشر نامیده شده است چون پوستش ظاهر است و مو و پشم آن را پنهان نمیکند «پس هنگامی که او را خلق کردم» با تکمیل خلقتش(1).

«از روح خود در آن دمیدم» بیضاوی می گوید: اصل معنای نفخ، جاری کردن باد در داخل جسمی دیگر است. چون روح به بخار لطیف برخاسته از قلب، متعلق است که قدرت حیوانی بر آن غلبه کرده و سپس با آن قدرت در داخل رگ ها تا عمق بدن جریان پیدا می کند. به همین علت برای بیان تعلق یافتن روح به بدن از واژه نفخ استفاده شده است. اضافه شدن روح به خود، برای تشریف - بزرگداشت - است. «از آن خارج شو» یعنی از بهشت یا از آسمان، یا از زمره فرشتگان «پس همانا تو رانده شده هستی» طرد شده از خیر و کرامت، یا اینکه شیطان با شهاب ها رانده شود. «و اینکه لعنت بر تو است» لعنت یعنی همین طرد و دورکردن. «تا روز قیامت» و این منتهای مدت لعنت است، چرا که آن متناسب با روزهای تکلیف است. وگفته شده: از آن جهت لعنت فرستادن بر ابلیس را تعیین کرد چون دورترین غایتی است که مردم - برای انتهای غایت زمانی - از آن استفاده میکنند یا به این خاطر است که در آن عذاب میشود به طوری که لعن با آن به فراموش سپرده میشود و مثل از بین رفته میگردد. «تا روز وقت معلوم» روزی که در نزد خدا، مدت زمان و مهلت تو درنظر گرفته شده است یا روز انقراض تمام مردم که همان زمان نفخه (دمیدن در صور) اول است. یا روز قیامت. «پروردگارا به آنچه مرا فریب دادی» [بما أغویتنی] باء حرف قسم است و ما، حرف مصدریه و جواب قسم این است: «یقیناً برای آنان در زمین تزیین می کنم» و معنای آن چنین است: قسم به اغوا کردنت مرا، گناهان را برای آنان در دنیایی که دار و مکان غرور و فریب است زینت خواهم بخشید. و گفته شده: باء حرف سببیه است و معتزله اغواء را به نسبت به غیّ تأویل کرده اند یا تسبّب برای او به امر خداوند برای سجده یا با گمراه کردن از راه

1- . مجمع البیان 6: 335-343

بهشت. آنان در مورد مهلت دادن خداوند به شیطان نیز اینگونه توجیه می آورند که این ملهت دادن موجب افزایش گمراهی او می شود. مسلط کردن شیطان بر بنی آدم را نیز این گونه توجیه می کنند که خداوند با توجه به علمش نسبت به او وپیروانش می دانست که آنان چه شیطان مهلت داده شود یا نشود کافر خواهند مُرد. همچنین مهلت دادن به شیطان، تعریضی است برای کسانی که با او مخالفت کنند مبنی بر اینکه مستحق ثواب بیشتری خواهند بود(1).

«این راهی است مستقیم به سوی من» طبرسی می گوید: این آیه چند وجه دارد: اول آنکه: این آیه از جهت تهدید برای شیطان آمده باشد؛ همانطور که تو به دیگری می گویی: هر کار می خواهی بکن، در آخر به من خواهی رسید، یعنی از چشم من دور نمی ماند. دوم: معنای آن، این است که هر آنچه در مورد امر مخلصان و گمراهان بیان می کنی، راه عبورش از کنار من است. یعنی گذرگاه این راه برای هرکس که از آن عبور کند مستقیم بوده و در این راه از من عدول نخواهد کرد. من هر دو گروه را طبق اعمالی که انجام داده اند جزا خواهم داد. سوم: این دین مستقیم است. و توضیح دادن در مورد آن و هدایت به سوی آن برعهده من است. «تو بر آنان قدرت نداری» سلطان یعنی قدرت بر واداشتن آنان به گناه.

«جز کسی که از تو پیروی کند» چرا که اگر آن فرد از شیطان بپذیرد با منحرف شدن از هدایت به سمت چیزی که شیطان به آن دعوت می کند، شیطان بر وی قدرت پیدا می کند و گفته شده: استثنای منقطع است و منظور آن است که: اما هرکس از گمراهان، تو را تبعیت کند تو را بر خویش مسلط و صاحب قدرت کرده است(2).

«آیا برای کسی سجده کنم که از خاک او را آفریدی» استفهام انکاری است. «این را که گرامی داشتی» یعنی برتری دادی «بر من» یعنی آدم – بر پیامبر ما و خاندانش و بر اوسلام باد - «لأحتنکن» یعنی یقیناً فریب خواهم داد «ذریه اش را» و آنان را با خود به سمت گناهان می کشانم درست مانند راندن و کشاندن چهار پا با گلویش، هنگامی که در آن طنابی بسته میشود که با آن کشیده میشود «مگر تعداد

1- . انوار التنزیل 1: 25

2- . مجمع البيان 6: 537-538

کمی را» و آن ها انسان های مخلص هستند. و گفته شده: «یقیناً آنان را رام خواهم کرد» یعنی بر آنان چیره می شوم. و گفته شده: آنان را با اغوا و فریب ریشه کن خواهم کرد از «احتناک الجراد الزرع» است و آن این است که ملخ آن را خورده و از ریشه در آورد. «استفزز: تحریک کرد» استفزاز: مزاحمت، تحریک به صورت نرم و آهسته، سرعت بخشیدن. «با صدایت» یعنی آنان را با دعوت و وسوسه ات گمراه کردی. صوت از این اصطلاح گرفته شده: صوّت فلان بفلان: هنگامی که فردی، شخص دیگری را فرا بخواند. و این تهدید به شکل جمله امری است. و گفته شده: با صدایت یعنی با آوازه خوانی، آهنگ و لهو و لعب و گفته شده: هر صدایی که با آن به سمت فساد فرا خوانده شود از صداهای شیاطین است. «با لشکر سواره و پیاده ات آنان را احاطه کن» اجلاب: رفتن با جلبه یعنی با سر و صدای فراوان و شدید یعنی هر آنچه می توانی، ازحیله ها، پیروان، ذریه و یارانت علیه آنان جمع آوری کن. باء حرف زائد است. هر سواره و پیاده از جن و انس در راه معصیت خدا، لشکر سواره و پیاده شیطان به شمار میآید. و گفته شده: از اجلب القوم و جلبوا است یعنی آنان سر و صدا کرده و فریاد کشیدند. یعنی بر سواره و پیاده ات فریاد برآور و آنان را با فریب و نیرنگ علیه شان بسیج کن. «و آنان را در اموال و فرزندان مشارکت ده» هر مالی که از راه حرام به دست آمده و هر فرزند زنا. این قول از ابن عباس روایت شده است. و گفته شده: مشارکت او در اموال یعنی شیطان آنان را امر کرده که آن را سائبه و بحیره و امثال آن قرار دهند. و مشارکت او در اولاد یعنی آن ها را یهودی، نصرانی و مجوس کرد. و گفته شده: منظور از اولاد، نامگذاری آنها به عبد شمس، عبدحارث و امثال آن است. و گفته شده: کشتن دختران زنده به گور شده از فرزندانشان است «وعده دادن به آنان» یعنی باعث شد آنان آرزوی جاودانگی را داشته و آرزوهای بلند داشته باشند و اینکه آنان برانگیخته نمی شوند. تمامی اینها ممانعت و تهدیدی به شکل امر است. «تنها محافظت و نگهبانی خدا آن ها را کفایت می کند» یعنی حافظ بندگانش از شرک است(1).

1- . مجمع البیان 6: 425-426

«از جن بود» این دلیل کسانی است که می گویند: شیطان از ملائکه نیست. و دیگران گفته اند: یعنی از آن دسته از جنیانی است که از چشم پنهان هستند و جن به معنی پوشش است(1).

«برای آنچه با دو دستم خلق کردم» یعنی خودم و بدون واسطه خلقتش را برعهده گرفتم و دو دست را ذکر کرده تا خلق کردن را به خودش اضافه کرده و نسبت دهد. و گفته شده: یعنی با قدرتم او را خلق کردم. «آیا تکبر ورزیدی یا از بلندمرتبگان بودی» یعنی آیا خود را بیش از قدر و منزلتت بالا بردی و خود را از انجام دستور من بزرگتر می دانی یا اینکه از کسانی بودی که ارزششان بالاتر از آن است که سجده کنند که از سجده کردن روی برتافتی(2).

1. تفسیر امام حسن عسکری، الاحتجاج: امام حسن عسکری علیه السلام در حدیثی طولانی در مورد مسأله عقبه می فرماید: منافقان به رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم گفتند: ما را در مورد علی علیه السلام آگاه ساز که آیا او برتر است یا فرشتگان مقرب خدا؟ رسول خدا فرمود: آیا ملائکه با چیزی جز حب محمد و علی شرف و بزرگی پیدا کردند؟ هریک از محبان علی علیه السلام که قلبش را از پلیدی غش و دغل، کینه و پلیدی گناهان پاک کند مطهرتر و برتر از ملائکه است. آیا مگر جز این است که وقتی خداوند ملائکه به سجده بر آدم فرمان داد آنان آدم را اینگونه در جاهای خود جای دادند که هیچ خلقی در دنیا پس از آنان نخواهد بود مگر اینکه آنان - یعنی خود فرشتگان - در دین از آنها برتر بوده و نسبت به خدا و دینش علم بیشتری داشته و داناترند. پس خداوند خواست که به آنان نشان دهد که در گمان ها و اعتقاداتشان دچار خطا شده اند. پس آدم را خلق کرد و تمام اسامی را به او آموخت سپس آن اسامی را بر فرشتگان عرضه کرد اما آنان از شناخت آن اسامی عاجز و ناتوان بودند. در این هنگام خداوند به آدم فرمان داد تا فرشتگان را از آن اسامی آگاه کند و از این طریق برتری اش نسبت به آنان در علم را به ایشان نشان دهد.

1- . مجمع البیان 6: 475

2- . مجمع البیان 8: 485

سپس از صلب آدم ذریه اش را خارج کرد که انبیا، پیامبران و بندگان برگزیده خدا از آنها هستند. برترین این ذریه نیز محمد سپس آل محمد است و از جمله برگزیدگان فاضل، اصحاب محمد و برگزیدگان امت محمد هستند. به این ترتیب به فرشتگان شناساند که اگر آنان سنگینی هایی را که بر دوش آنان نهاده شده، تحمل کنند و اگر تعرض یاران شیاطین، مبارزه با نفس، تحمل آزار و اذیت سنگینی بار عیال، تلاش برای کسب حلال، رنج مخاطره. ترس از دشمنان یعنی دزدان هراسناک و سلاطین زورگوی قدرتمند و سختی در راهها، تنگناها، ترس ها، وادی ها، کوه ها و تپه ها برای به دست آوردن قوت جان خود و خانواده از مال پاک و حلال را تحمل کنند در این صورت برتر از فرشتگان هستند. خداوند به فرشتگان نشان داد که مؤمنان برگزیده این سختی ها را تحمل کرده و از آن رهایی می یابند. با شیاطین نبرد کرده و آنان را شکست می دهند. با دور کردن نفس از شهوت ها به جهاد با نفس می روند و علی رغم اینکه در ذات آنها شهوت مردانگی، حب لباس، غذا، عزت، ریاست، فخر، خودبینی و تکبر قرار داده شده است بر شهوت ها غلبه می کنند و از شیطان که خدا او و عفریت هایش را لعنت کند رنج و بلاء میکشند و در برابر وسوسه ها، فریب ها و گمراه کردن های آنان میایستند و رنج

مصیبتهایی که از دشمنان میبینند تحمل میکنند مانند درد صبر بر شنیدن طعنه از دشمنان خدا و شنیدن آواز لهو لعب و دشنام به اولیای خدا، و سفرهایشان را تحمل میکنند برای کسب روزی و فرار از دشمنان دینشان یا به دست آوردن چیزی که از معامله آن با مخالفان دینشان به درد می آیند. خداوند عزوجل فرمود: ای فرشتگان من، شما از تمام این [سختی]ها دور هستید: نه شهوت های مردانگی شما را رنج می دهد و نه شهوت غذا شما را تحریک می کند. نه ترسی از دشمنان دین و دنیایتان در قلب هایتان رخنه می کند و نه ابلیس در ملکوت آسمان ها و زمین من مشغول فریفتن فرشتگان من است. فرشتگانی که آنان را از چنین مسائلی عصمت داده و معصوم گرداندم. ای فرشتگان من هریک از آنان مرا اطاعت کرده و دینش را از این آفات و مصیبت ها سالم نگه دارد در کنار محبت من ظرفیتی را پیدا می کند که شما پیدا نکردید و از نزدیکی به من چیزی را کسب می کند که شما کسب نکردید. وقتی

خداوند فرشتگان را با فضیلت و برتری برگزیدگان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پیروان علی و جانشینان وی بر آنان آشنا کرد و این که آنان در ظرفیت پذیرش محبت پروردگارشان چنانند که ملائکه قادر با آن نیستند برگزیدگان باتقوا را با تفضّل بر ایشان به فرزندان آدم نشان داد.

سپس فرمود: پس به این دلیل بر آدم سجده کنید چون او دربرگیرنده نورهای این خلایق برتر است. و در حقیقت سجده آنان بر آدم نبود بلکه آدم برای آنان قبله ای بود که به سمت آن برای خداوند عزوجل سجده می کردند و از این طریق او را تعظیم و تبجیل میکردند. شایسته نیست کسی برای احدی غیر از خدا سجده کرده و چنان که برای خدا خشوع می کند برای او خشوع کرده و مانند تعظیمش برای خدا، فرد دیگری را با سجده بزرگ و گرامی دارد. اگر بخواهم به کسی فرمان دهم که اینگونه برای غیرخدا سجده کند، یقیناً به ضعفای شیعه ما و سایر مکلفین از شیعه ما امر می کردم تا پس از محمد بر علی کسی که واسطه علوم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و خود را وقف دوستی بهترین خلق خدا کرده و در تصریح به اظهار حقوق خدا سختی ها و مشکلات را تحمل کرده است سجده کنند. کسی که هیچ حقی را که آن را نمیشناخته یا از آن غافل بوده بر من انکار نکرده است در حالی که بر او ناظر و مراقب بودم (1). ادامه حدیث.

شرح: مقاساه: سرسختی و تحمل سختی در یک کار، اجزاع جمع جزع با کسره، گاهی نیز فتحه می گیرد و به معنی پیچ یک وادی، وسط یا محل ورودی آن است. یا مکانی در وادی که هیچ درختی در آن نیست. شاید معنایش ریگ باشد. عفریت: خبیث منکر و متنفذ در کار درحالی که با زیرکی در آن مبالغه می کند. حفزه یعنی او را از پشت هل داد. النخب: کندن. مرد نخب با کسره خاء یعنی مرد ترسوی بزدل. جوهری آن را ذکر کرده است. و گفته امام علیه السلام: (ارقبه علیه) یعنی بر او نظارت دارم و منتظر سرپرستی او از آن هستم. یا از این گفته عرب گرفته شده باشد: رقبه (گردن) یعنی ریسمان را بر گردن او قرار داد.

1- . الاحتجاج: 32-32

2. الاحتجاج: در پاسخ به سؤالات زندیق از امام صادق علیه السلام آمده است که او سؤال کرد: آیا سجده برای غیر خدا صحیح است؟ فرمود: نه. گفت: پس چگونه خداوند فرشتگان را به سجده فرمان داد؟ پس فرمود: کسانی که به امر خدا سجده کردند برای خدا سجده کرده بودند. اگر سجده با دستور خدا باشد، پس برای خدا نیز صورت گرفته است. سپس فرمود: اما ابلیس،او بنده‌ای است که خداوند خلقش کرد تا او را عبادت کرده و یگانه بداند و هنگامی که خداوند او را خلق کرد می دانست او کیست و سرنوشتش چیست. شیطان پیوسته به همراه فرشتگان خدا را عبادت می کرد تا اینکه خداوند او را با سجده بر آدم آزمود. شیطان از روی حسد و سنگ دلی که بر او چیره شده بود امتناع ورزید و خداوند در آن هنگام او را لعن کرده، از صف فرشتگان بیرونش کرد و سرگردان و رانده شده او را به سوی زمین پایین فرستاد. پس شیطان به این علت دشمن آدم و فرزندان او شد. او بر فرزندان آدم قدرتی جز وسوسه و دعوت به راه نادرست ندارد. او علی رغم نافرمانی از پروردگارش به ربوبیت او معترف است(1).

3. قصص الانبیا: ابی بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا ملائکه بر آدم علیه السلام سجده کرده و پیشانی هایشان را بر زمین گذاشتند؟ فرمود: بله، برای احترام به خداوند متعال(2).

4. تحف العقول: امام هادی علیه السلام می فرماید: سجده فرشتگان بر آدم، برای آدم نبود بلکه تنها برای اطاعت خدا و از روی محبت آنان به آدم بود(3).

5. الاحتجاج: موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: فرد یهودی از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد معجزه های پیامبر در مقایسه با معجزه های دیگر پیامبران سؤال کرد و گفت: خداوند فرشتگانش را برای آدم به سجده درآورد. آیا برای محمد نیز چنین کاری کرد؟ امام علی علیهالسلام فرمود: چنین اتفاقی افتاده است ولی خداوند فرشتگانش را برای آدم به سجده درآورد و سجده آنان سجده

1- . الاحتجاج: 184-185

2- . قصص الانبیاء، نسخه خطی

3- . تحف العقول: 478

اطاعت نبود. آنان غیر ازخدای عزوجل آدم را عبادت کردند ولی معترف به فضیلت و برتری آدم بودند و می دانستند که این رحمتی از جانب خداوند برای اوست. اما به محمد صلی الله علیه و آله چیزی برتر از این داده شد. خداوند عزوجل و تمام فرشتگان در جبروت خود بر محمد نماز گزاردند و مؤمنان به نماز خواندن بر وی دستور داده شدند. ای یهودی! این همان چیز بیشتری است که او داشت(1).

6. عیون اخبار الرضا: امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند انبیا مرسلین را بر فرشتگان مقرب برتری داد و مرا بر تمام پیامبران و مرسلین برتری داد. فضل و برتری بعد از من از آن تو و امامان پس از تو است ای علی - حدیث را ادامه داد تا اینکه ایشان فرمود - : سپس خداوند تبارک و تعالی آدم را آفرید و صلب او را برای ما به امانت گذاشت. خداوند برای بزرگداشت و احترام به ما به فرشتگان فرمان داد بر او [آدم] سجده کنند و سجده آنان برای خداوند عزوجل از روی عبودیت و برای آدم برای احترام و اطاعت بود چون ما در کمر آدم بودیم. چگونه ما از فرشتگان برتر نیستیم درحالی که تمامی آنان بر آدم سجده کردند؟ ادامه حدیث(2).

تحقیق: بدان که مسلمانان بر این مسأله اجماع دارند که آن سجده، سجده عبادت نبوده است چراکه چنین سجده ای برای غیر خداوند متعال موجب شرک است. سپس در سه قول اختلاف نظر پیدا کرده اند:

اول اینکه: آن سجده برای خداوند متعال بود و آدم علیه السلام قبله بود. این نظر ابوعلی حبایی و ابوالقاسم بلخی و گروهی است.

دوم اینکه: سجده در اصل لغت به معنی فرمانبرداری و خشوع است. شاعر می گوید: آن بلندی ها را می بینی که برای سم ها سجده کنان هستند. یعنی کوه های کوچک و تپه ها در مقابل سم های اسبان خاشع بودند. از آن جمله است قول خداوند متعال که فرمود: «و گیاه و درخت سجده می کنند»(3) و در جواب آورده شده است که

1- . الاحتجاج: 111
2- . عیون الاخبار: 145

3- . الرحمن / 6

آنچه از شنیدن لفظ سجده به ذهن متبادر می شود قراردادن پیشانی بر زمین است پس تا زمانی که دلیل و قرینه ای بر خلاف این مضمون دلالت نکند باید سجده را بر همین معنا حمل کرد. و این قول خداوند متعال آن را تأیید می کند: «برای او به سجده بیفتید»(1)

برخی روایات پیشین نیز صراحتاً بر این مسأله دلالت می کنند.

سوم اینکه: سجده برای احترام و تکریم آدم علیه السلام بوده است و در حقیقت چون خداوند به آن امر کرده بوده عبادت خدا به شمار می آید. گروهی از مفسرین همین نظر را برگزیده اند و این نظر، روشن تر از تمام روایت هایی است که تاکنون آورده ایم. اگرچه روایت اول، وجه اول را تأیید می کند.

سپس بدان از آنچه که از احادیث روایت کردیم مشخص شد که سجده برای غیر خدا تا زمانی که خود خداوند دستور نداده باشد جایز نیست و اینکه کسی که بر او سجده می شود معبود مطلق نیست بلکه گاهی ممکن است سجده تنها برای تحیت و احترام باشد نه عبادت اگرچه همین نوع سجده نیز جز با دستور و فرمان خداوند متعال جایز نیست و اینکه فرمان خداوند سبحان به فرشتگان برای سجده بر آدم علیه السلام دال بر برتری و تقدم وی بر آنان است، نه آن چنان که جبایی و دیگران گمان کرده اند؛ مبنی بر اینکه بر برتری آدم علیه السلام دلالت نمیکند.

7. تفسیر علی بن ابراهیم: خداوند آدم را خلق کرد و او چهل سال به شکل مصوّر - مجسمه - باقی ماند. ابلیس ملعون بر او می گذشت و می گفت: برای امری خلق شده است. امام موسی به جعفر علیه السلام فرمود: ابلیس گفت: به خدا قسم که اگر خداوند مرا به سجده بر او فرمان دهد یقیناً از او نافرمانی می کنم. گفت: سپس در او دمیده شد. وقتی روح در بدن او به دماغش رسید عطسه کرد. پس گفت: الحمدلله. خداوند به او فرمود: یرحمک الله (خدا تو را رحم کند). امام صادق علیه السلام فرمود: از جانب خدا، رحمت بر او پیشی گرفت. سپس خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان گفت: بر آدم سجده کنید. پس بر او سجده کردند. ابلیس آنچه از حسد در قلبش بود را خارج کرده و از اینکه سجده کند سر باز زد. خداوند عزوجل

1- . حجر / 29 ، ص/ 72

فرمود: «آن هنگام که تو را فرمان دادم چه چیز تو را بازداشت از اینکه سجده کنی» پس گفت: «من بهتر از او هستم. مرا از آتش خلق کردی و او را از خاک آفریدی» امام صادق علیه السلام فرمود: اولین کسی که مقایسه کرد و تکبر ورزید، ابلیس بود و تکبر اولین گناه و عصیانی بود که خداوند با آن مورد نافرمانی قرار گرفت. فرمود: پس ابلیس گفت: پروردگارا مرا از سجده بر آدم معاف کن و آنگاه من به گونه ای تو را عبادت می کنم که هیچ فرشته مقربی و نه هیچ پیامبر مرسلی آن گونه تو را عبادت نکرده است. پس خداوند فرمود: من نیازی به عبادت تو ندارم. من می خواهم آنگونه که خود دوست دارم مورد عبادت قرار بگیرم نه آنگونه که تو می خواهی. پس شیطان از سجده کردن سر باز زد. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «از آن خارج شو. پس همانا تو رانده شده ای و همانا تا روز قیامت لعنت من بر تو است» ابلیس گفت: پروردگارا چگونه ممکن است درحالی که تو همان عادل مطلق هستی که ستم نمی کند. پس ثواب عمل من باطل شد؟ فرمود: خیر ولی از امور دنیا هر آنچه می خواهی به عنوان پاداش و ثواب عملت از من طلب کن، به تو عطا خواهم کرد. پس اولین چیزی که خواست باقی ماندن تا روز قیامت بود. پس خداوند فرمود: یقیناً به تو عطا کردم. گفت: مرا بر فرزندان آدم مسلط گردان. فرمود: تو را مسلط کردم. گفت: مرا مانند جاری شدن خون در رگ در [وجود] آنان جاری کن. فرمود: تو را جاری کردم. گفت: از آنان فرزندی متولد نشود مگر اینکه برای من دو فرزند متولد شود و من آنان را ببینم و آنان مرا نبینند و برای آنان در هر شکلی که بخواهم ظاهر شوم. پس فرمود: به تو عطا کردم. گفت: پروردگارا بیشتر به من بده. فرمود: سینه های آنان را برای تو و ذریه ات موطن قرار دادم. گفت: پروردگارا مرا کفایت کرد. اینجا بود که ابلیس گفت: «پس قسم به عزتت همه آنان جز بندگان مخلصت را فریب خواهم داد. سپس از مقابل رویشان و از پشت، راست و چپشان بر آنان وارد می شوم و اکثر آنان را شکرگزار نمی یابی»(1).

1- . تفسیر قمی: 34-35

8 . تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام می فرماید: وقتی خداوند تبارک و تعالی به ابلیس آن قدرت را داد آدم گفت: پروردگارا، ابلیس را بر فرزندان من مسلط کردی و او را مانند جاری شدن خون در رگ ها در وجود آنان جاری کردی و به او دادی آنچه دادی، پس من و فرزندانم چه خواهیم داشت؟ پس گفت تو و فرزندانت در مقابل بدی یک بدی و در مقابل هر خوبی ده برابر آن را خواهید داشت. گفت: پروردگارا بیشتر به من عطا کن. فرمود: توبه، تا زمانی که نفس به حلقوم رسد برای شما موجود است. گفت: پروردگارا: بر من بیفزای. فرمود: میآمرزم و نادیده می گیرم. گفت: مرا کفایت کرد. گفت: گفتم: جانم فدایت چرا ابلیس مستوجب عطای خداوند از آنچه به او عطا کرد شد؟ فرمود: به خاطر مقداری از کارهایی که کرده بود خدا از او تشکر کرد. گفتم: جانم فدایت! چه کرده بود؟ گفت: چهار هزار سال دو رکعت در آسمان نماز خواند(1).

9. ابوسعید خدری می گوید: با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که مردی نزد ایشان آمد و گفت: ای پیامبر خدا مرا از این فرموده خداوند خطاب به ابلیس آگاه ساز: «آیا تکبر ورزیدی یا از برترین ها بودی» ای رسول خدا آنها کیستند که از فرشتگان برترند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من، علی، فاطمه، حسن و حسین، دو هزار سال پیش از خلقت آدم در سراپرده بزرگ عرش خدا را تسبیح گفته و فرشتگان نیز با تسبیح ما خداوند را تسبیح می گفتند. وقتی خداوند آدم علیه السلام را خلق کرد به فرشتگان دستور داد که بر او سجده کنند ولی به ما فرمان سجده نداد. پس تمام فرشتگان سجده کردند جز شیطان که از سجده کردن سرباز زد. پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: «آیا تکبر می ورزی یا از برترین ها هستی» یعنی از این پنج نفری که اسامی شان در سراپرده عرش نوشته شده است. ادامه حدیث(2).

1- . تفسیر قمی: 35

2- . نسخه خطی

10. الخصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آدم و حوا تا زمانی که از بهشت بیرون رانده شدند، به مقدار هفت ساعت از روزهای دنیا در بهشت باقی مانده بودند تا اینکه خداوند از آن روز آنان را فرود آورد(1).

11. وهب می گوید: وقتی خداوند عزوجل فرشتگان را برای آدم علیه السلام به سجده درآورد و شیطان از سجده کردن سرباز زد، پروردگارش عزوجل به او گفت: «از آن بیرون رو که رانده شده ای* و همانا تا روز قیامت لعنت من بر تو است «سپس خداوند عزوجل به آدم فرمود: ای آدم به سمت این فرشتگان برو و بگو: السلام علیکم و رحمه الله و برکاته. پس آدم به آنان سلام کرد. سپس گفتند: وعلیک السلام و رحمه الله و برکاته. پس هنگامی که به سوی پروردگارش عزوجل بازگشت، خداوند تبارک و تعالی به او گفت: این تحیت و سلام تو است و پس از تو تا روز قیامت تحیت فرزندان تو نیز در میان خودشان است(2).

12. علل الشرائع: حسن بن بشار می گوید: در مورد بهشت آدم از امام صادق علیه السلام سؤال کردم. ایشان فرمود: بهشتی از بهشت های دنیا بود که خورشید و ماه در آن طلوع می کردند. اگر از بهشت های جاودان بود هرگز خورشید و ماه در آن طلوع نمی کرد(3).

13. تفسیر علی بن ابراهیم: ابورفعه می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد بهشت آدم سؤال شد که آیا از بهشت های دنیا بود یا از بهشت های آخرت؟ پس فرمود: از بهشت های دنیا بود که خورشید و ماه در آن طلوع می کرد و اگر از بهشت های آخرت بود هرگز خورشید و ماه در آن طلوع نمی کرد(4).

توضیح: در مورد بهشت آدم علیه السلام اختلاف نظر است که آیا در زمین بود یا در آسمان؟ و اگر دومی [یعنی بهشت های آسمان] بود آیا همان بهشتی بود که دارالثواب است یا چیزی غیر از آن؟ اکثر مفسران و معتزله معتقدند که آن، بهشت

1- . الخصال 2: 33
2- . علل الشرائع: 45
3- . علل الشرائع: 200

4- . تفسير قمى: 35-36

جاودان بوده است. ابوهاشم می گوید: آن بهشتی از بهشت های آسمان، غیر از جنه الخلد است. ابومسلم اصفهانی و ابوالقاسم بلخی و گروهی معتقدند: همان طور که این دو حدیث نشان می دهد – اگرچه می توان آن دو را یکی دانست – باغی از باغ های دنیوی در زمین بوده است. گروه اول این گونه استدلال می آورند که ظاهراً الف و لام، الف و لام عهد است و معهود معلوم در نزد مسلمانان همان جنه الخلد است. و اینکه آنچه از آن به ذهن متبادر می شود جنه الخلد است تا اینکه به عَلَم برای آن تبدیل شد. پس باید بر همین معنی حمل شود. و جواب آن دو ظاهر است. گروه دوم این گونه استدلال می کنند که فرموده خداوند: «فرود آیید» دال بر فرود آمدن از آسمان به زمین است و همانطور که ذکر خواهد شد منظور جنه الخلد نیست و مطلوب لازم میآید و حاصل میشود. این گونه پاسخ داده شده که انتقال از زمین به هرجای دیگر «هبوط» نامیده می شود چنان که در این آیه آمده است: «به مصر هبوط کنید» ولی از آخر آیه مشخص می شود که هبوط از جایی غیر زمین بوده است. حدیث فرد شامی که از امیرالمؤمنین در مورد گرامی ترین وادی بر زمین سؤال می کند این گفته را تأیید می کند و حدیث آن بعداً ذکر خواهد شد. امام علیه السلام در جواب او می فرماید: آن وادی که به آن سرندیب گفته می شود و آدم از آسمان بر آنجا فرود آمد.

کسانی که معتقدند آن بهشت از باغ های زمین بوده به چند شکل استدلال می کنند:

اول آنکه: اگر آن بهشت، دارالخلد بود باید بگویم که آدم از آن اخراج نشده است چون خداوند فرمود: «و ما آن را از آن بیرون نراندیم(1)»

دوم اینکه: نعمت های جنهالخلد طبق گفته خداوند فناناپذیر است: «خوراکی ها و سایه اش دائم است»(2).

و آیه: «اما کسانی که سعادتمند شدند پس در بهشت، جاودان هستند»(3) تا آخر آیه.

1- . حجر / 48
2- . رعد / 35

3- . هود / 108

به این دو وجه اینگونه پاسخ داده شده است: عدم خروج مربوط به زمانی است که به خاطر ثواب و پاداش اعمال در آن بهشت استقرار یابند. آنان وجوه دیگری نیز در تفسیرها و کتب اسلامی آورده اند که در اینجا کلام را با ذکر آن طولانی نمی کنیم. این دو حدیث، اگرچه دال بر نظر اخیر هستند اما با ظاهر برخی روایات در تعارض است. مانند این فرموده امام علی علیه السلام که در آن در باب پیشین ذکر کردیم: «و به او وعده بازگشت به بهشت را داد» و روایت فرد شامی و احادیثی غیر از این دو که ذکر خواهد شد. پس قاطعانه پذیرفتن یکی از این اعتقادات خالی از اشکال نیست. و خداوند متعال می داند.

14. قصص الانبیا: جمیل بن دراج می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ابلیس از فرشتگان بود یا از جنیان؟ فرمود: فرشتگان گمان می کردند که او از آنهاست ولی خداوند می دانست که او از آنها نیست. پس هنگامی که به سجده فرمان داده شد از او آن چیزی سرزد که سرزد.(1)

توضیح: بدان که علما در مورد اینکه آیا ابلیس از فرشتگان بود یا نه اختلاف نظر دارند. اکثر متکلمان به ویژه معتزله و بسیاری از اصحاب ما مانند شیخ مفید قدس سره معتقدند که او از فرشتگان نبود بلکه از جنیان بود. گفت: روایات متواتر از ائمه هدی سلام الله علیهم در این زمینه آمده و امامیه نیز همین نظر را دارند. برخی از متکلمان و بسیاری از فقها معتقدند که شیطان از فرشتگان بود. شیخ طایفه که رحمت خدا بر او باد همین نظر را برگزیده در کتاب التبیان آورده است: این قول از امام صادق علیه السلام روایت شده و در تفسیرهای ما نیز آمده است. سپس گروه اخیر اختلاف کردند، گفته شده: شیطان نگهبان بهشت بود وگفته شده: سیطره بر آسمان دنیا و زمین از آن او بود. و گفته شده: آنچه بین آسمان و زمین بود را وسوسه می کرد. قول صحیح همان است که شیخ مفید رحمه الله برگزیده است. روایات در این زمینه را در کتاب السماء و العالم نقل خواهیم کرد.

1- . قصص الانبیاء، نسخه خطی. این روایت را به طور مفصل از عیاشی نقل کرده و در ذیل شماره 23 خواهد آمد.

14. قصص الانبیا: امام صادق علیه السلام می فرماید: ابلیس به سجده بر آدم فرمان داده شد. پس گفت: پروردگارا قسم به عزتت اگر مرا از سجده بر آدم معاف کنی تو را آن گونه عبادت می کنم که هرگز احدی مانند آن تو را عبادت نکرده باشد. خداوند عزوجل فرمود: من دوست دارم آنطور که خودم می خواهم مورد اطاعت قرار بگیرم. و گفت: ابلیس چهار بار ناله کرد. اولین بار در روز لعن، و روز هبوط بر زمین، روز بعثت محمد صلی الله علیه و آله در دوران فترت و ختم نبوت و روزی که امالکتاب، قرآن نازل شد. و دو بار خرناس کشید: هنگامی که آدم از درخت خورد و هنگامی که آدم از بهشت هبوط کرد. در مورد این آیه «عورت هایشان بر ایشان آشکار شد» فرمود: عورت آنان دیده نمی شد پس در آن زمان آشکارا دیده می شد. و گفت: درختی که آدم از آن نهی شد، سنبله (گندم) بود(1).

توضیح: رنه: صدا. گفته می شود: رنت المرأه ترن رنینا و أرنت یعنی فریاد کشید. نخیر: تولید صدا در بینی، خرناس.

15. اکمال الدین: امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند تبارک و تعالی اسامی تمامی حجت های خدا را به آدم علیه السلام آموخت. پس آنها را درحالی که ارواح بودند بر فرشتگان عرضه کرد. پس گفت: «مرا آگاه سازید از اسامی اینان، اگر صادق هستید» که شما به خاطر تسبیح و تقدیستان برای جانشینی در زمین شایسته تر از آدم هستید. «گفتند: تو پاک و منزهی ما علمی جز آنچه تو به ما آموخته ای نداریم. همانا تو دانا و حکیم هستی» خداوند تبارک و تعالی گفت: ای آدم آنان را از اسامی ایشان آگاه ساز پس هنگامی که آنان را از اسامی ایشان آگاه ساخت» بر عظمت منزلت و جایگاه ایشان نزد خداوند ذکرش بلند مرتبه باد واقف شده و دانستند که آنها برای اینکه جانشینان خداوند در زمین و حجتهای او بر مردم باشند شایستهتر هستند. سپس آنان را از دیدگان فرشتگان غایب ساخت و فرشتگان را در دوستی و محبت آنان به بندگی گرفت. خداوند به فرشتگان فرمود:

1- . قصص الانبیاء : نسخه خطی

«آیا به شما نگفتم که من غیب آسمان ها و زمین را می دانم و می دانم آنچه را که آشکار و نهان دارید».

قطان این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است(1).

16. تفسیر علی بن ابراهیم: «و نام همگان را به آدم آموخت» منظور نامهای کوهها، دریاها، درهها، گیاهان و حیوانات است.(2)

توضیح: شیخ امین الدین طبرسی رحمه الله گفته است: «نام همگان را به آدم آموخت» یعنی به انسان معانی نامها را یاد داد چراکه نامها بدون معانی فایده ای ندارند و دلیلی برای بیان برتری آنها نیست. خداوند فرشتگان را به آن چه از لطایف حکمت است آگاه ساخت و هنگامی که از فرشتگان از توضیح و آگاهی از نامها پرسیده شد، ارار کردند که هیچ علمی بدان ندارند. خداوند متعال فرمود: «ای آدم، از نام آنان به فرشتگان خبر بده» و گفته شده که خداوند سبحان همه نامها و صناعت و ساختن زمین، آسمان، غذاها، درهها، استخراج معادن، کاشت درختها و منافع آنها و همه آن چه به آبادانی دین و دنیا مربوط میشود را به او آموخت. در روایت دیگری آمده است: او نام همه اشیا، آن چه که خلق کرده بود و آن چه که خلق نکرده بود را به همه زبانهایی که فرزندانش بعد از او به آن سخن میگفتند، آموخت. ابن علی الجبایی و علی بن عیسی و دیگران گفتهاند: فرزندانش از او زبانهایی را آموختند و هنگامی که متفرق شدند هر قومی به زبانی که با آن انس گرفته و به آن عادت کرده بود، سخن میگفت و گذشت زمان باعث شد تا آن زبان را فراموش کنند. همچنین میتوان گفت که آنها به همه آن زبانها تا زمان نوح علیه السلام آگاه بودند. پس هنگامی که خداوند مردم به جز نوح و پیروانش را به هلاکت رساند، آنها به این زبانها علم داشتند و هنگامی که زیاد شدند و متفرق شدند، هر قومی از آنان زبانی را انتخاب کردو به آن صحبت میکرد و بقیه را ترک و فراموش کردند. امام صادق علیه السلام در خصوص این آیه میفرماید: منظور زمین، آسمان، کوهها،پرتگاهها و درهها است. سپس به زیرانداز زیر پایش نگاه کرد و فرمود: حتی

1- . اکمال الدین: 9-10
2- . تفسیر علی بن ابراهیم: 38

این زیرانداز نیز جزو آن چیزهایی است که به او آموخت. و آمده است که خداوند نامهای فرشتگان و نامهای ذریه او را یاد داد. و آمده که خداوند به آدم نامهای اشیاء و معانی آنها و خواصشان را یاد داد و این که مثلا اسب برای چه کاری خوب است و خر برای چه کار؟ این بسیار شایستهتر است زیرا که معانی اشیاء و خواص آنها با تغییر زمانها و عصرها تغییر نمیکند. ولی نامهای اشیاء در طول زمان تغییر میکند. پایان.(1)

میگویم: واضح تر، حمل بر معنای اعم است و آنچه در خبر ابن محرز ذکر شده است توضیحی برای بیان برخی از افراد مسمّیات و بالاترین و برترین آنهاست.

17. محاسن: امام صادق علیه السلام میفرماید: شیطان خودش را با آدم مقایسه کرد و گفت: «من را از آتش و او را از خاک آفریدی» در حالی که اگر جوهری که خداوند، آدم را از آن آفرید را با آتش مقایسه میکرد، میدانست که آن جوهر نور و روشنایی بیشتری نسبت به آتش دارد.(2)

18. تفسیر عیاشی: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «و خداوند تمام نامها را به آدم آموخت» سؤال شد که چه چیزی را خداوند به او آموخت. ایشان فرمود: آسمان و زمین، کوهها، پرتگاهها و درهها. سپس به زیراندازش نگاه کرد و گفت : این فرش نیز جزو آن چیزهایی است که به او آموخت.(3)

19. تفسیر عیاشی: از امام صادق علیه السلام سؤال شد که آن نامهایی که در این آیه«و تمامی اسامی را به آدم آموخت» آمده کدام است. ایشان فرمود: نام اماکن، گیاهان، درختان و کوههای بر روی زمین.(4)

20. تفسیر عیاشی: داوود بن سرحان العطار میگوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم. ما را به ناهار دعوت کرد و ناهار خوردیم. سپس تشت و ظرفی برای

1- . مجمع البیان 1: 76
2- . المحاسن: 211
3- . نسخه خطی

-4 . نسخه خطی

شستشوی دستها آوردند. به او گفتم فدایت بشوم، آیه «و خداوند تمام نامها را به آدم آموخت» شامل این تشت و ظرفها نیز میشود؟ فرمودند: راه بین کوهها و درهها و دستش را اینگونه و این گونه پایین انداخت.(1)

21. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام میفرماید: هنگامی که خداوند آدم را آفرید به فرشتگان فرمان داد تا به او سجده کنند و فرشتگان با خود گفتند گمان نمیکنیم که خداوند مخلوقی را گرامیتر از ما آفریده باشد؛ چراکه ما همسایگان او و نزدیک ترین خلق به او هستیم. خداوند فرمود: «آیا به شما نگفتم که همانا من آنچه آشکار و آنچه پنهان میکنید را میدانم» مانند آنچه از امر طایفه جنها آشکار کردند. و آنچه در درونشان بود را مخفی کردند. پس فرشتگانی که گفتند آنچه گفتند به عرش پناه بردند.(2)

22. تفسیر عیاشی: جمیل بن دراج میگوید: از امام صادق درباره شیطان سؤال کردم که آیا او از فرشتگان بود یا چیز دیگری از موجودات آسمان بود؟ ایشان فرمود: از فرشتگان نبود ولی فرشتگان گمان میکردند که او از آنهاست و خداوند میدانست که او از آنها نیست و چیز دیگری از موجودات است. سپس نزد طیار آمدم و او را به آنچه شنیده بودم آگاه ساختم ولی او انکار کرد و گفت چگونه از فرشتگان نبود در حالی که خداوند به فرشتگان میگوید: «به آدم سجده کنید سپس سجده میکنند به جز شیطان». در این هنگام طیار نزد امام آمد و من هم حاضر بودم. از امام پرسید: فدایت شوم سخن خداوند عزوجل در آیه «ای کسانی که ایمان آوردید» در جایی که مخاطبش غیر مؤمنان نیز باشند منافقان را هم شامل میشود؟ فرمودند: بله. در این سخن منافقان و راه گم کردهها و هر کسی که به دعوت آشکار اقرار کرده است داخل میشود.(3)

توضیح: نتیجه آن که خداوند متعال ابلیس را در لفظ فرشتگان وارد کرد چون با آنان مخلوط و در ظاهر از آنان بود و خداوند آنها را برای امر کردن به سجود

1- . نسخه خطی
2- . تفسیر عیاشی نسخه خطی
3- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی

مورد خطاب قرار داد. به کسانی که در آن جمع حاضر بودند و شیطان نیز در بین آنها بود و به همین دلیل این دستور شامل او هم شد. به بیان دیگر منظور این بود که خداوند آنها را مثلا با لفظ (ای ملائکه) مورد خطاب قرار داد و ابلیس هم مأمور به انجام دستور بود زیرا ظاهرا از آنان بود و ویژگیها و صفات آنها را داشت. همانطور که خطاب (یا ایها الذین آمنوا: ای کسانی که ایمان آوردید) منافقان را شامل میشود چون از نظر ظاهر همانند مؤمنان هستند. در مورد گمان فرشتگان نیز ممکن است که مقصود آن باشد که آنها گمان کردند که او نیز در طاعت و گناه نکردن همانند آنهاست ؛ چرا که بسیار بعید است که فرشتگان ندانند که او از آنها نیست؛ با وجود این که آنها او را تا آسمان بالا بردند و قومش را هلاک کردند. سخن ائمه نیز از همین قبیل است که فرمودند: (سلمان از ما اهل بیت است). چرا که احتمال دارد فرشتگان گمان کرده باشند ابلیس فرشتهای است که خداوند وی را بر اجنه مسلط گردانده است و احتمال دارد که

این گمان از بعضی از فرشتگانی باشد که جزو جماعتی نبودند که اجنه را کشته و شیطان را بالا بردند.

23. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام میفرماید: اولین کفر، کفر به خدا است چرا که از زمانی که خداوند آدم را آفرید ، شیطان کفر ورزید؛ چراکه از فرمان خداوند سرپیچی کرد. و اولین حسد زمانی بود که فرزند آدم به برادرش حسد ورزید و اولین حرص، حرص آدم بود که از آن درخت نهی شد ولی از آن خورد و این حرص و طمع او را از بهشت بیرون کرد. (1)

24. تفسیر عیاشی: امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید: اولین مکانی که خداوند در آن مورد عبادت قرار گرفت، پشت کوفه بوده است و هنگامی که خداوند به فرشتگان فرمان داد که به آدم سجده کنند، در پشت کوفه سجده کردند. (2)

25. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: در مورد آیه «و هنگامی که به فرشتگان گفتیم که به آدم سجده کنید، سجده کردند به جز شیطان که خودداری کرد و تکبر ورزید و از کافران بود» فرمودند: خداوند متعال هر آنچه در زمین است را

1- . نسخه خطی
2- . نسخه خطی

زمانی که به فرشتگان گفت که به آدم سجده کنید برای شما خلق کرد. امام فرمود: و هنگامی که خداوند حسین علیه السلام و همراهانش را با سپاهیانی که او را کشتند و سرش را حمل کردند، امتحان کرد امام حسین به سپاهش گفت: شما از بیعت من آزادید پس به قبیله و دوستانتان بپیوندید و به اهل بیتش فرمود: شما نیز از من جدا شوید چراکه شما طاقت و تحمل دشمنان را به سبب زیادی آنها و نیروهایشان ندارید. هدف آنان فقط من هستم پس مرا ترک کنید چراکه خداوند عز وجل از حسن نظرش مرا کمک و یاری میکند و تنهایم نمیگذارد؛ همانگونه که درباره گذشتگان پاکمان نیز چنین کرد.

سپاهیان او را رها کردند ولی خانوادهاش و نزدیکانش از این کار امتناع کردند و گفتند تو را رها نمیکنیم و هر آنچه تو را ناراحت کند، ما را ناراحت میکند و هر مصیبتی به تو برسد، بر ما نیز وارد میشود و ما هنگامی که با تو باشیم نزد خدا بسیار مقرب تر از آنچه بودیم، خواهیم بود. سپس فرمود اگر خودتان را برای آنچه که من خودم را برایش آماده کردهام، مهیا ساختهاید پس بدانید که خداوند منازل شریفی به سبب تحمل سختیها به بندگانش میبخشد و چنان چه به من و درگذشتگان خاندانم که من آخرین نفر از آنان هستم که زنده میمانم کراماتی اختصاص دهد که با آن تحمل سختیها بر من آسان شود، نیمی از این کرامات خداوند متعال برای شماست و بدانید که دنیا، شیرین و تلخش رؤیاست. توجه و عنایت برای آخرت است و برنده کسی است که در آن جا پیروز شود و بدبخت کسی است که در آن جا بد بخت باشد. ای اولیا دوستداران و محبین! آیا من در ابتدای کار خودمان و کار شما با شما سخن نگفتم تا تحمل آنچه که شما به آن اقرار دارید، برایتان آسان گردد؟ گفتند بله ای پسر رسول خدا. فرمود: خداوند متعال هنگامی که آدم را آفرید و او را از دیگران متمایز ساخت وهمه نامها را به او آموخت و آن را بر فرشتگان عرضه کرد، روح پنج تن: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را در پشت آدم قرار داد و نورهای آنان در آفاق، آسمانها و حجابها و بهشتها، کرسی و عرش میدرخشید. پس خداوند فرشتگان را برای تکریم آدم به سجده کردن به او فرمان داد و او را برتری داد تا ظرفی باشد

برای ارواحی که نورشان آفاق را فراگرفته است، پس سجده کردند به جز شیطان که امتناع ورزید برای جلال و عظمت خداوند تواضع و فروتنی کند و به نورهای ما اهل بیت تواضع کند، در حالی که همه فرشتگان در برابر آنها تواضع کردند. ولی شیطان کبر ورزید و خودداری کرد و به سبب غرور و امتناعش از آن، از کافران شد.

علی بن حسین علیهما السلام میفرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای بندگان خدا همانا آدم هنگامی که خداوند ارواح ما را از بالاترین نقطه عرش به پشت او منتقل کرد نوری که از صلبش ساطع میشد را دید ولی آن ارواح را نشناخت. گفت: خداوندا این نورها کیستند؟ خداوند عز و جل فرمود: نورهای ارواحی هستند که آنها را از رفیع ترین مکان عرشم به پشت تو انتقال دادم وبه همین دلیل فرشتگان را به سجده کردن به تو فرمان دادم تا آن که ظرفی برای آن اشباح باشی. آدم گفت: پروردگارا ای کاش آن را برای من آشکار میکردی. خداوند متعال فرمود: ای آدم به فراز عرش نگاه کن پس آدم نگاه کرد و نور ارواح ما از پشت آدم در بالای عرش قرار گرفت. سپس تصویر نور ارواح ما بر عرش نقش بست، همانطور که صورت انسان در آیه صاف منعکس میشود. پس ارواح ما را دید و گفت این ارواح کیستند؟ خداوند فرمود: ای آدم این ارواح بهترین آفریدهها و مخلوقات من هستند. او محمد است و من حمید و محمود در اعمالم هستم. از اسم خود اسمی را برای او در نظر گرفتم. دیگری علی است و من علی عظیم هستم و اسمی برای او از اسم خودم مشتق کردم. دیگری فاطمه است و من فاطر(شکافنده) آسمانها وزمین هستم. جدا کننده دشمنانم از رحمتم در روز قیامت و جدا کننده دوستدارانم از چیزهایی که بر آنان عارض میشود و مایه عیب و نقص ایشان میگردد. پس از بین اسامی خود اسمی را برای او بیرون آوردم. دیگری حسن و حسین هستند. من محسن مجمل هستم که برای این دو نفر نیز اسمی از اسم خودم بیرون کشیدم. اینها برگزیدگان و برترین آفریدههای من هستند. به واسطه آنان میگیرم، میبخشم، عقوبت میکنم و پاداش میدهم. پس ای آدم به واسطه اینها به من متوسل شو و هنگامی که مصیبتی بر تو وارد میشود آنان را شفیع خودت قرار ده؛ چرا که من به خودم سوگند میخورم که به واسطه آنان امیدی را نا امید نمیکنم و

سائلی را باز نمیگردانم. پس به همین دلیل هنگامی که اشتباهی از او سر زد خداوند عز و جل را به واسطه آنان خواند و توبه کرد و آمرزش طلبید.

26. سید بن طاووس در سعد السعود نقل میکند: در صحف ادریس علی نبینا و علی آله و علیه السلام دیدم در ذکر سؤال شیطان و جواب خداوند آمده: ابلیس گفت: پروردگارا مرا تا روزی که خلایق برانگیخته شوند مهلت بده. فرمود: البته تا روز معلوم مهلت خواهی داشت. چرا که آن روزی است که در آن روز زمین را از کفرش و شرک و گناهان پاک میکنم و در این وقت، بندگانی را برای خودم انتخاب میکنم که ایمان قلبهایشان را آزمودهام و از ورع و اخلاص، یقین، تقوا، خشوع، صدق، بردباری، صبر و وقار، زهد در دنیا و رغبت به آنچه نزد من است پر کردهام. آنان به حق دیندار هستند و عدالت میورزند. اینان یقینا اولیای من هستند که برای آنان پیامبر برگزیده و فرد امین مورد رضایتی را اختیار کردم و او را پیامبری برای آنان قرار دادم. آنان را برای او دوستداران و یارانی قرار دادم و این امتی است که آن را برای پیامبر برگزیده و امین مورد رضایتم اختیار کردم. این زمانی است که زمان آن را در علم غیبم پنهان ساختم و آن حقیقتی است که اتفاق میافتد و در آن روز تو و سپاهیان و سربازانت همگی را به هلاکت میرسانم. پس برو که تا آن وقت معلوم به تو مهلت داده میشود. سپس خداوند به آدم گفت برخیز و به این فرشتگان که در برابرت هستند نگاه کن.پس همانا آنان از کسانی هستند که به تو سجده کردند. پس بگو سلام و رحمت خداوند بر شما باد. خداوند فرمود: ای آدم این تحیت تو و ذریه تو به آنان بود تا روز قیامت. سپس شرح آفرینش ذریه آدم و شهادتشان به ربوبیت و وحدانیت خداوند را بیان کرد. سپس گفت: آدم به گروهی از ذریهاش که نورشان میدرخشید نگریست. آدم گفت: اینان کیستند؟ فرمود: اینان پیامبرانی از ذریه تو هستند. گفت: پروردگارا آنان چند نفر هستند؟ گفت: آنان 124 هزار پیامبر هستند که از بین آنان 315 پیامبر، مرسل هستند. گفت پروردگارا چرا نور آخرین آنان بر نور بقیه ساطع است؟ فرمود: به سبب برتری او بر همه آنان. گفت: پروردگارا این پیامبر کیست و اسم او چیست؟ فرمود: محمد، پیامبر، فرستاده و امین من، نجیب، برترین و برگزیده، دوست و همنشین و بهترین مخلوق من، دوست داشتنیترین،

نزدیکترین فرد به من و با معرفتترین مخلوقات است. از نظر حلم، علم، ایمان، یقین، صدق، نیکی، عفاف، عبادت، خشوع، ورع، صلح و اسلام بهترین است. از او پیمان حمل عرش را گرفتم و هیچ کسی در بین آنها در آسمانها و زمین به اندازه ایمان او اقرار به پیامبرش نیست. پس ای آدم به او ایمان بیاور که نزدیکی و منزلت و فضل و نور و وقارت نزد من افزون بگردد. آدم گفت: به خدا و رسولش محمد ایمان آوردم. خداوند فرمود: ای آدم بر تو واجب ساختم. تو اولین پیامبران و فرستادگانی و پسرت محمد خاتم پیامران و فرستادگان است و اولین کسی است که روز قیامت زمین از وجود او دو نیم میشود و اولین کسی است که پوشانده میشود، به جایگاه برده میشود، درهای بهشت را میکوبد و درهای بهشت برایش گشوده شده و به آن وارد میشود. من نام او را کنیه تو قرار دادم و تو ابو محمد هستی. آدم گفت: شکر خدایی را که از ذریه من کسی را قرار داده که او را به این فضایل برتری داده و در ورود به بهشت بر من پیشی دارد و من به او حسادت نمیکنم.

سپس آنچه آدم مشاهده کرده بود را بیان کرد: از آنچه که خداوند جل جلاله از پشتش خارج کرده بود، از جوهر ذریه او تا روز قیامت، و از گزینش او اطاعت کنندگان را، و روی گرداندن او از گناهکاران درگاهش و آفرینش حوا از پهلوی آدم علیه السلام.(1)

27. تفسیر علی بن ابراهیم: « آنگاه از پیش رو بر آنها می تازم» آیه. از پیش رو یعنی قبل از آخرت آگاهشان میسازم که نه بهشت و نه جهنم و نه رستاخیزی در کار نیست؛ اما درپشت سر آنان میگوید: در دنیایشان به آنان فرمان میدهم که به جمع اموال بپردازند و دستور میدهم که در اموالشان، خویشاوندان را در نظر نگیرند و از آن حقی را ندهند. به آنان فرمان میدهم که به برادرانشان انفاق نکنند و آنان را از فقر و تنگدستی میترسانم و اما درباره ایمانشان میگوید: در باره دینشان، اگر در گمراهی باشند آن را برای آنها زینت میدهم و اگر در راه هدایت باشند آنها را از

1- . سعد السعود: 34-36

این راه خارج میسازم و درباره ویژگیهای آنان میگوید: درباره شهوات و لذتها، خداوند میفرماید: «و بر آنها گمان شیطان صدق میکند».

در آیه: «اخرج منها مذوماً مدحوراً: یعنی از بهشت بیرون برو که تو نکوهیده و رانده درگاه مایی». مذموم یعنی دارای عیب و نقص و مدحور یعنی افتاده در جهنم.(1)

28. تفسیر علی بن ابراهیم: «از گل خشک» گفت: آب گل آلود مخلوط با خاک « از گل و لای بدبود» گفت گل و لای کهنه متغیر «و الجان» گفت: ابوابلیس.(2)

29. تفسیر علیبن ابراهیم: امام صادق علیه السلام میفرماید: اگر خداوند همه خلق را با دستش میآفرید، درباره آدم حجت نمیآورد که او را با دستش خلق کرده است پس میگوید «چه چیز مانع شد و تو را واداشت که بر آنچه با دستم آفریدم سجده نکنی؟» آیا فکر میکنی که خداوند همه چیز را با دستش برمیانگیزد؟(3)

توضیح: «أفتری الله» را فقط به این خاطر ذکر کرده است تا دست حمل بر حقیقت نشود یا معنا این است که اگر خداوند متعال همه اشیاء را با اعضا و جوارح خلق کرده بود، پس همه آفریدهها را با آن اعضا خلق کرده است و اختصاص - به آدم در این آیه - هیچ وجهی نداشت.

30. تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام به اسحاقبن جریر میفرماید: یاران تو درباره گفته شیطان «من را از آتش و او را از خاک آفریدی» چه میگویند؟ گفتم فدایت شوم او این را گفته و خداوند نیز در کتابش آن را ذکر کرده است. گفت: ای اسحاق دروغ گفت خداوند او را نیافرید مگر از خاک. سپس گفت خداوند فرمود: « همو که برایتان در درخت سبزفام اخگر نهاد که از آن [چون نیازتان

1- . تفسیر قمی : 212
2- . تفسیر قمی : 351
3- . تفسیر قمی : 573

افتد] آتش می افروزید». خداوند او را از این آتش و از این درخت آفرید و اصل این درخت از خاک است.(1)

31. تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام درباره سخن خداوند « تا روز [و] وقت معلوم» گفت یوم وقت المعلوم، روزی است که رسول خدا او را بر صخرهای که در بیت المقدس است، ذبح میکند.

علی بن ابراهیم گفت: خداوند فرمود: «حق» یعنی تو این کار را انجام میدهی، و من حق را به تو میگویم: «که جهنم را از تو و کسانی که از تو تبعیت میکنند، پر میکنم».(2)

توضیح: بیضاوی درباره سخن خداوند متعال «حق [از من] است و حق را می گویم » گفت: یعنی حق را محقق کرده و حق را میگویم. و گفته شده: حق اسم خدا است و نصب گرفته به سبب حذف حرف قسم و جوابش «پر میکنم» است. در این زمینه اخلاف نظر وجود دارد. عاصمم و حمزه با رفع اول به سبب مبتدا بودنش خواندهاند یعنی حق قسم و سوگند من است یا خبر است یعنی من حق هستم. پایان.(3)

میگویم: آنچه علی بن ابراهیم ذکر کرده بنا بر هر دو قرائت صحیح است. پس غافل نشو.

ص: 202

1- . تفسیر قمی: 573
2- . تفسیر قمی: 573
3- . انوار التنزیل2: 142

باب سوم : ارتکاب ترک اولی و معنا و کیفیت آن و چگونگی پذیرش توبه او و کلماتی که از پروردگارش دریافت کرد

آیات:

- وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِکَهِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِیسَ أَبَی وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ * وَقُلْنَا یَا آدَمُ اسْکُنْ أَنتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّهَ وَکُلاَ مِنْهَا رَغَداً حَیْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَ-ذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَکُونَا مِنَ الْظَّالِمِینَ * فَأَزَلَّهُمَا الشَّیْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا کَانَا فِیهِ وَقُلْنَا اهْبِطُواْ بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَکُمْ فِی الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَی حِینٍ * فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ * قُلْنَا اهْبِطُواْ مِنْهَا جَمِیعاً فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُم مِّنِّی هُدًی فَمَن تَبِعَ هُدَایَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ. (1)

{و گفتیم ای آدم خود و همسرت در این باغ سکونت گیر[ید] و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و[لی] به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود* پس شیطان هر دو را از آن بلغزانید و از آنچه در آن بودند ایشان را به درآورد و فرمودیم فرود آیید شما دشمن همدیگرید و برای شما در زمین قرارگاه و تا چندی برخورداری خواهد بود* سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و [خدا] بر او ببخشود آری او[ست که] توبه پذیر مهربان است* فرمودیم جملگی از آن فرود آیید پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد آنان که هدایتم را پیروی کنند بر ایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد}

- وَیَا آدَمُ اسْکُنْ أَنتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّهَ فَکُلاَ مِنْ حَیْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَ-ذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَکُونَا مِنَ الظَّالِمِینَ * فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطَانُ لِیُبْدِیَ لَهُمَا مَا وُورِیَ عَنْهُمَا مِن

1- . بقره/ 35-38

سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَ-ذِهِ الشَّجَرَهِ إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ * وَقَاسَمَهُمَا إِنِّی لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ * فَدَلاَّهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَهَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّهِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَهِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَآنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ * قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ * قَالَ اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِی الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ * قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ.(1)

{و ای آدم تو با جفت خويش در آن باغ سكونت گير و از هر جا كه خواهيد بخوريد و[لی] به اين درخت نزديک مشويد كه از ستمكاران خواهيد شد* پس شيطان آن دو را وسوسه كرد تا آنچه را از عورتهايشان برايشان پوشيده مانده بود برای آنان نمايان گرداند و گفت پروردگارتان شما را از اين درخت منع نكرد جز [برای] آنكه [مبادا] دو فرشته گرديد يا از [زمره] جاودانان شويد* و برای آن دو سوگند ياد كرد كه من قطعا از خيرخواهان شما هستم* پس آن دو را با فريب به سقوط كشانيد پس چون آن دو از [ميوه] آن درخت [ممنوع] چشيدند برهنگی هايشان بر آنان آشكار شد و به چسبانيدن برگ[های درختان] بهشت بر خود آغاز كردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد مگر شما را از اين درخت منع نكردم و به شما نگفتم كه در حقيقت شيطان برای شما دشمنی آشكار است* گفتند پروردگارا ما بر خويشتن ستم كرديم و اگر بر ما نبخشايی و به ما رحم نكنی مسلما از زيانكاران خواهيم بود* فرمود فرود آييد كه بعضی از شما دشمن بعضی [ديگر]يد و برای شما در زمين تا هنگامی [معين] قرارگاه و برخورداری است* فرمود در آن زندگی می كنيد و در آن می ميريد و از آن برانگيخته خواهيد شد}

خداوند فرمود: يَا بَنِی آدَمَ لاَ يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّهِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاَ تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاء لِلَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ.(2)

1- . اعراف/ 19-25
2- . اعراف/ 27

{ای فرزندان آدم زنهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد چنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند و لباسشان را از ایشان برکند تا عورتهایشان را بر آنان نمایان کند در حقیقت او و قبیله اش شما را از آنجا که آنها را نمی بینید می بینند ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند }

- وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا * وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ أَبَی * فَقُلْنَا یَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَّکَ وَلِزَوْجِکَ فَلَا یُخْرِجَنَّکُمَا مِنَ الْجَنَّهِ فَتَشْقَی * إِنَّ لَکَ أَلَّا تَجُوعَ فِیهَا وَلَا تَعْرَی * وَأَنَّکَ لَا تَظْمَأُ فِیهَا وَلَا تَضْحَی * فَوَسْوَسَ إِلَیْهِ الشَّیْطَانُ قَالَ یَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّکَ عَلَی شَجَرَهِ الْخُلْدِ وَمُلْکٍ لَّا یَبْلَی * فَأَکَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا یَخْصِفَانِ عَلَیْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّهِ وَعَصَی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَی * ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَیْهِ وَهَدَی * قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِیعًا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُم مِّنِّی هُدًی فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ فَلَا یَضِلُّ وَلَا یَشْقَی * وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَهً ضَنکًا وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی.(1)

{و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم و[لی آن را] فراموش کرد و برای او عزمی [استوار] نیافتیم * و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید پس جز ابلیس که سر باز زد [همه] سجده کردند * پس گفتیم ای آدم در حقیقت این [ابلیس] برای تو و همسرت دشمنی [خطرناک] است زنهار تا شما را از بهشت به در نکند تا تیره بخت گردی * در حقیقت برای تو در آنجا این [امتیاز] است که نه گرسنه می شوی و نه برهنه می مانی* و [هم] اینکه در آنجا نه تشنه می گردی و نه آفتاب زده * پس شیطان او را وسوسه کرد گفت ای آدم آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زایل نمی شود راه نمایم * آنگاه از آن [درخت ممنوع] خوردند و برهنگی آنان برایشان نمایان شد و شروع کردند به چسبانیدن برگهای بهشت بر خود و [این گونه] آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت * سپس پروردگارش او را برگزید و بر او ببخشود و [وی را] هدایت کرد * فرمود همگی از آن [مقام] فرود آیید در حالی که بعضی از شما دشمن بعضی دیگر است

1- . طه/ 115-124

پس اگر برای شما از جانب من رهنمودی رسد هر کس از هدایتم پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت* و هر کس از یاد من دل بگرداند در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محشور می کنیم }

تفسیر: طبری میگوید: «تو و همسرت در جنت ساکن شوید» یعنی بهشت را محل سکونت خودتان قرار دهید. از ابن عباس و ابن مسعود روایت شده که هنگامی که شیطان از بهشت رانده و مورد لعن واقع شد، آدم تنها شد و احساس وحشت کرد زیرا کسی نبود که با او زندگی کند. بنابراین حوا برای اینکه در کنارش زندگی کند، خلق شد. و آمده است که خداوند، خواب را برآدم چیره کرد و از پهلوی او، حوا را خلق کرد. هنگامی که آدم از خواب بیدار شد، در کنار سرش زنی را دید از او پرسید تو کیستی؟ گفت: یک زن. گفت: چرا آفریده شدی؟ گفت: برای اینکه در کنار من زندگی کنی. فرشتگان گفتند اسم او چیست ای آدم. گفت: حوا. گفتند: چرا او را حوا نامیدی؟ گفت: بخاطر اینکه او از یک «حی» (موجود زنده) آفریده شد. پس در این هنگام خداوند فرمود: «تو و همسرت در بهشت ساکن شوید» و گفته شده که او - حوا - قبل از سکونت آدم در بهشت آفریده شده بود سپس هر دو وارد بهشت شدند.

در کتاب النبوه آمده است که خداوند متعال، آدم را از خاک آفرید و حوا را از آدم آفرید. پس همت مردان آب و خاک است و همت زنان، مردان هستند.

اهل تحقیق میگویند: ممتنع نیست که خداوند حوا را از همه بدن آدم آفریده باشد البته نباید آن چیزی باشد که قوام موجود زنده به آن است، زیرا چنین چیزی - مایه حیات - نمیتواند به دیگری منتقل شود یا موجود زنده دیگری از آن خلق شود زیرا به این منجر میشود که رساندن ثواب به مستحق آن ممکن نباشد «رغداً» یعنی زیاد و وسیع طوری که سختی و رنجی در آن نیست. «به این درخت نزدیک نشوید» یعنی از آن نخورید و این از امام باقر علیه السلام روایت شده است و این نهی تنزیه است. «پس از ظالمان میشوید» جایز است به کسی که خودش را از ثواب و راحتی محروم میکند گفته شود: او به خودش ظلم میکند. «پس آن دو را دچار لغزش کرد» یعنی آن دو را وادار به لغزش کرد. «پس آن دو را از جایی که در آن بودند

بیرون کرد» یعنی از نعمت و راحتی بیرون راند یا از جنت یا اطاعت خارج کرد. آدم به خاطر عقوبت از بهشت اخراج نشد بلکه مصلحت، به سبب خوردن از آن درخت تغییر کرد و حکمت بر این قرار گرفت که به زمین فرود آید و مورد آزمایش و سختی قرار بگیرد و آنچه از لباس بهشتی پوشیده بودند از آنان سلب شد چرا که نعمت دادن خداوند در این مورد به خاطر تفضّل و امتنان بود پس این حق را داشت که به خاطر شدت امتحان و آزمایش، آن را منع کند همانگونه که میتواند بعد از ثروت دادن، فقیر کند و بعد از زنده کردن، بمیراند و بعد از سلامتی بیمار کند. «گفتیم فرود آیید» خطاب به آدم و حوا و شیطان است. اگرچه شیطان قبل از آن بیرون رانده شده بود اما همه آنها اگرچه در زمانهای مختلف، همگی در فرود آمدن به زمین اشتراک دارند. و گفته شده منظور آدم و حوا و مار است. و گفته شده منظور آدم و حوا و ذریه آن دو هستند. و گفته شده: خطاب جمع در جایگاه خطاب مثنی قرار گرفته است. «برخی از شما دشمن برخی دیگر هستید» یعنی آدم و ذریهاش با شیطان و ذریهاش. «مستقر» یعنی استقرار ساقته و اقامت یافته و ثابت «متاع» یعنی لذت جویی «إلی حین: تا زمان» یعنی تا مرگ و روز قیامت. «فتلقی: دریافت کرد» یعنی گرفت و پذیرفت. «از پروردگارت کلماتی را» یعنی غنی شد. این بخش از آیه «فتلقی» یعنی به واسطه آنان به خداوند متمایل شد یا به حق آنان از او درخواست کرد چرا که «تلقی» این معنا را میدهد و در کلمات اختلاف شده است. و گفته شده منظور این سخن خداوند است: «پروردگارا بر خودمان ظلم کردیم» آیه. و گفته شده: منظور این سخن آدم علیه السلام است: «بار خدایا جز تو خدایی نیست و تو منزهی و تو را ستایش میکنم. پروردگارا همانا من به خودم ظلم کردم پس مرا ببخش که همانا تو بهترین بخشندگانی. بار خدایا جز تو خدایی نیست و تو منزهی و تو را ستایش میکنم. پروردگارا همانا من به خودم ظلم کردم پس مرا ببخش که همانا تو بسیار توبهپذیر مهربان است» و این از امام باقر علیه السلام روایت شده است و گفته شده: منظور این سخن بوده است «سبحان الله و الحمدالله و لا اله الا الله و الله اکبر» و گفته شده: - این روایت به اهل بیت علیهم السلام اختصاص دارد-. آدم علیه السلام این نامهای مکرم را به صورت مکتوب بر عرش دید و درباره آنها

پرسید و به او گفته شد که این نامها والاترین مخلوقات نزد خدا هستند و آن نامها محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین علیهم السلام هستند. پس آدم بهواسطه آنها به خداوند متوسل شد که توبهاش را بپذیرد و جایگاهش بالاتر رود. «فتاب علیه» یعنی آدم توبه کرد و خداوند توبه او را پذیرفت. و گفته شده با توبه او موافقت کرد و او را به سمت آن هدایت نمود. «انه هوالتواب: همانا او همان بسیار توبهپذیر است» یعنی خداوند بسیار توبهپذیر است. و خداوند فرموده: «فتاب علیه: یعنی فقط بر آدم» و نگفته است «علیهما: بر آن دو» چراکه به این صورت مختصرتر است و برای ایجاز و غلبه دادن مذکر بر مؤنث آورده شده است. حسن گفت: خداوند آدم را خلق نکرد مگر برای - خلیفه شدن - بر روی زمین و اگر گناه هم نمیکرد، باز هم در این حالت او را از بهشت خارج میکرد. دیگران نیز گفتهاند: جایز است که آفرینش او برای زمین باشد اگر گناه کند. و اگر گناه نمیکرد برای چیزی غیر از زمین باشد و این قویتر است. «قلنا اهبطوا: گفتیم فرود آیید» گفته شده هبوط اول، از بهشت به آسمان بود و این هبوط از آسمان به زمین بود و گفته شده که این برای تاکید تکرار شده است. و گفته شده که به دلیل وجود اختلاف بین این دو حالت تکرار شد، چرا که هبوط اول، دشمنی بعضی با بعضی دیگر را بیان میکند و به همین دلیل اهباط - فرود آوردن - برای آزمایش و تکلیف بوده است. « پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد» هدی یعنی بیان و دلالت؛ و گفته شده: یعنی پیامبران و فرستادگان. بنا بر قول اخیر خطاب در «اهبطوا» به آدم و حوا و ذریه آن دو است. « آنان که هدایتم را پیروی کنند» یعنی به فرستادگانم اقتدا کنند. « بر ایشان بیمی نیست» در قیامت از عذاب ترسی ندارند. «و غمگین نخواهند شد» آنها ناراحت نمیشوند به خاطر از دست دادن ثواب.(1)

«لیبدی لهما: تا برای آنان نمایان گرداند» بیضاوی میگوید: یعنی تا برای آن دو ظاهر و آشکار شود و لام برای بیان عاقبت یا غرض است زیرا شیطان همچنین میخواست با وسوسهاش زشتیهای آنان آشکار کند با انکشاف عورت آن دو، و به

1- . مجمع البیان1: 84-91

همین دلیل به سوءه (یعنی زشتی) تعبیر شده است. «آنچه را از عورتهایشان برایشان پوشیده مانده بود» یعنی آنچه را که از عوراتشان پوشیده مانده بود و خودشان آن را نمیدیدند و مال همدیگر را نیز نمیدیدند. «جز اینکه باشید» مگر کراهت این که باشید «دو فرشته و یا از جاودانان باشید» کسانی که نمیمیرند یا در بهشت جاودان هستند. و با این گفته بر برتری فرشتگان بر پیامبران استدلال شده است و جوابش آن است که مسلما واقعیتها دگرگون نمیشوند و آن دو دوست داشتند که آنچه برای فرشتگان است از کمالات فطری و بینیازی از خوردنیها و نوشیدنیها برای آن دو به حاصل شود. این به هیچ وجه بر برتری آنها دلالت نمیکند. «و قاسمهما: و برای آن دو سوگند یاد کرد» یعنی سوگند میخورد برای آن دو و آن را از باب مفاعله آورده تا مبالغه کند. و گفته شده که در مورد قبول کردن برای آن دو قسم خورد. گفته شده برای آن دو به خداوند سوگند خورد. «که من قطعا از خیرخواهان شما هستم» برای آن دو سوگند خورد و آن را مقاسمه قرار داد «فدلاهما: آن دو را کشاند» یعنی آن دو را تا خوردن از درخت پایین آورد. با این تعبیر نشان داد که با این کار، آن دو را از مقام بالا به رتبه و جایگاه پائین تنزّل داد، پس تدلیه و ادلاء، فرستادن چیزی از بالاترین مکان به پستترین مکان است. «بغرور» با فریبی که با قسم خوردن داد، چرا که آن دو گمان کردند که هیچ کس به خداوند، سوگند دروغ نمیخورد یا آن که متلبّس به غرور بودند.(1)

«پس چون آن دو از [میوه] آن درخت [ممنوع] چشیدند» طبرسی میگوید: یعنی شروع به خوردن کردند و با ترس شدید مقدار اندکی از آن را به دست آورند. «برهنگی هایشان بر آنان آشکار شد» کلبی میگوید: هنگامیکه از آن خوردند، لباسشان از بدنشان فرو افتاد، پس هرکدام از آن دو، عورت]شرمگاه[دیگری را دید و خجالت کشید. «و به چسبانیدن برگ[های درختان] بهشت بر خود آغاز کردند». یعنی شروع کردند به قرار دادن برگها بر روی هم تا عورتهایشان را با آن بپوشانند. و گفته شده: شروع کردن به وصله زدن و از برگهای بهشتی که همان

1- . انوار التنزیل1: 161

برگ درخت انجیر بود به هم میچسباندند که به صورت لباس درآمد. «خصف» اصل آن به هم پیوند دادن و جمع کردن است و خصف النعل - پینه زدن به کفش - از آن است «به خودمان ظلم کردیم» یعنی با ترک چیزی که از ما خواسته شده بود راه درست را از دست دادیم و گفته شده که یعنی با فرود آمدن به زمین و از دست دادن زندگی راحت به خودمان ظلم کردیم. «اگر برما نبخشی» یعنی و اگر بر ما بپوشانی «و ترحمنا: و بر ما رحم نکنی» یعنی اگر با نعمتهایی که بر ما تمام کرده بودی و ما خودمان آنها را از دست دادیم، بر ما مرحمت نفرمایی. «لنکونن من الخاسرین: مسلما از زیانکاران خواهیم بود» یعنی از کسانی که زیان دیدند و هیچ نفعی نبردند.(1)

«چنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند» اخراج کردن از بهشت را به شیطان نسبت داده است چون به خاطر فریب او بود. «لباس آن دو» گفته شده: که لباس آن دو ناخن بوده است. این قول از ابن عباس است یعنی شبیه ناخن و از جنس آن بوده است. و از وهب نقل شده که نور بوده است.(2)

«و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم» یعنی به او فرمان دادیم و او را توصیه کردیم که به این درخت نزدیک نشود. «پس فراموش کرد» یعنی آن دستور را ترک کرد. «و عزمی نزد او نیافتیم» یعنی او تصمیمی برای گناه کردن نداشت چرا که از روی عمد انجام نداد. «تا تیره بخت گردی» یعنی تا در کار و رنج به دست آوردن روزی و نفقه همسرت به سختی بیفتی. و به همین دلیل گفت تو به سختی میافتی «فتشقی» و نگفت شما به سختی میافتید «فتشقیا»گفته شده: چون امر آن دو در سبب یکی بود پس حکمشان مساوی است. و گفته شده که برای هماهنگی و رعایت وزن در اواخر آیات اینطور آمده است. ابن جبیر میگوید: برآدم، گاو قرمزی فرود آورده شد که با آن شخم میزد و عرق از پیشانیش جاری میشد. و این همان شقاوت و سختی است. « تو در آنجا نه گرسنه می شوی و نه برهنه می مانی» یعنی در بهشت به سبب وسعت طعام و لباس در آنجا گرسنه و عریان

1- . مجمع البیان4: 407
2- . مجمع البیان4 : 409

نمیشوی. « در آنجا نه تشنه می گردی و نه آفتاب زده» یعنی تشنه نمیشوی و گرمای خورشید به تو نمیرسد چرا که در بهشت خورشید نیست و در آنجا نور و روشنایی و سایه گسترده وجود دارد. « به درخت جاودانگی» یعنی هرکس از این درخت جاودان بخورد نمیمیرد. « ملکی که زایل نمی شود» یعنی مکانی است که کهنه و فرسوده نمیشود. «آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت» یعنی با آنچه پروردگارش به او فرمان داده بود مخالفت کرد و از ثوابش ناامید شد. «سپس پروردگارش او را برگزید» یعنی پروردگارش او را برای رسالت برگزید. «و بر او ببخشود و [وی را] هدایت کرد» یعنی توبه او را پذیرفت و او را به ذکر یاد خود هدایت کرد یا به کلماتی که از او آموخته بود هدایت شد. « فرمود همگی از آن [مقام] فرود آیید» یعنی آدم و حوا «نه گمراه می شود» یعنی در دنیا گمراه نمیشود «و نه تیره بخت میشود» یعنی در آخرت بدبخت نمیشود.

«در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت» یعنی زندگی در دنیا، یا عذاب قبر، یا غذای ضریع و زقوم در جهنم.(1)

1. تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام درباره آیه «زشتیهایشان را برایشان نمایان شد» میفرماید: شرمگاههای (عورتها) آن دو برایشان نمایان نبود و در آن هنگام نمایان شد یعنی از داخل بود.(2)

2. تفسیر علی بن ابراهیم: «فرود آیید شما دشمن همدیگرید» یعنی آدم و شیطان. «تا روز» یعنی تا روز قیامت.(3)

3. تفسیر علی بن ابراهیم: ««در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت» یعنی زندگانی سخت همراه با تنگدستی برای اوست.(4)

4. علل الشرائع، امالی الصدوق: حسن بن علی علیه السلام میفرماید: یکی از یهودیان نزد رسول خدا آمد و از او درباره مسائلی پرسید. در بین پرسشهایش

1- . مجمع البیان7: 34
2- . تفسیر قمی: 213

3- . تفسير قمى: 213
4- . تفسير قمى: 424

از او پرسید: مرا آگاه ساز که چرا خداوند نمازهای پنجگانه را در پنج زمان برای امت تو در ساعات شب و روز قرار داده است؟ امام علیه السلام جواب داد. و به آنجا رسید که نماز عصر زمانی است که در آن ساعت، آدم از آن درخت خورد و خداوند او را از بهشت بیرون کرد و خداوند ذریه او را به این نماز تا روز قیامت فرمان داد و آن را برای امت من نیز قرار داد و همانا از دوست داشتیترین نمازها در نزد خداست. مرا سفارش کرد که از بین نمازها، آن را مراقبت کنم. نماز مغرب ساعتی است که در آن خداوند توبه آدم را پذیرفت. بین آنچه از درخت خورد و بین پذیرش توبه از سوی خداوند 300 سال از روزهای دنیا فاصله بود، و از روزهای آخرت یک روز طول کشید که معادل هزار سال است از وقت نماز عصر تا عشاء. پس آدم سه رکعت نماز خواند، یک رکعت برای اشتباهش و یک رکعت برای اشتباه حوا و یک رکعت برای توبهاش. پس خداوند این سه رکعت را بر امت من واجب کرد.

سپس گفت: مرا آگاه کن که چرا این عضوهای چهارگانه برای وضو هستند درحالی که این عضوها، پاکترین اعضای بدن هستند. پیامبر فرمود: هنگامی که شیطان آدم را وسوسه کرد و آدم به درخت نزدیک شد و هنگامی که به آن نگاه کرد، آب صورتش ریخت سپس برخاست و آن اولین قدمی بود که سمت اشتباه و خطا برداشت سپس با دستش آن را برداشت و آن را لمس کرد و از آن خورد پس زیور و زینتها از بدنش جدا شد سپس دستش را بر فرق سرش گذاشت و گریست و هنگامی که به درگاه خداوند عز و جل توبه کرد. خداوند بر او و بر ذریه او وضو گرفتن بر این اعضای چهارگانه را واجب نمود و او را فرمان داد که صورتش را بشوید به سبب آن که به درخت نگاه کرد و فرمان داد که دو دستش را تا آرنج بشوید به سبب خوردن آن و او را فرمان داد به مسح سر به سبب آن که دستش را بر سرش گذاشت و فرمان داد او را به مسح دو پا به سبب آن که به سمت گناه رفت.

سپس گفت مرا باخبر ساز که چرا خداوند بر امت تو، سی روز روزه را واجب کرد و بر امتهای دیگر بیشتر از این را واجب کرده است. پیامبر گفت: هنگامی که آدم از درخت خورد، سی روز در شکمش باقی ماند به همین سبب خدا

بر ذریه او سی روز گرسنگی و تشنگی را واجب کرد و آنچه را که میخورید، فضل و رحمت از جانب خداوند متعال است همانگونه که بر آدم نیز بود. پس خداوند عزو جل بر امت من آن را واجب کرد سپس رسول خدا این آیه را تلاوت کرد: «روزه بر شما مقرر شده است همان گونه که بر کسانی که پیش از شما [بودند] مقرر شده بود باشد که پرهیزگاری کنید * [روزه در] روزهای معدودی [بر شما مقرر شده است]».(1)

5. تفسیر علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السلام پرسیده شد که آیا بهشت آدم از بهشتهای دنیا بود یا از بهشتهای آخرت، پس فرمود که از بهشتهای دنیا بود که در آن خورشید و ماه میدرخشند و اگر از بهشتهای آخرت بود هیچگاه از آن خارج نمیشد. گفت هنگامی که خداوند او را در بهشت اسکان داد از روی جهالت به سمت درخت رفت، چرا که او آفریده شد و آفرینش او جز با امر و نهی و غذا و لباس و خانه و ازدواج دوام نمییابد و او آنچه را که به نفع اوست را از آنچه به ضرر اوست تشخیص نمیدهد جز با توقیف. پس شیطان به سوی او آمد و گفت که شما دو نفر اگر از این درختی که خداوند شما را از آن نهی کرده، بخورید، هر دو فرشته میشوید و در بهشت تا ابد باقی میمانید. ولی اگر از آن نخورید، خداوند شما را از بهشت بیرون میراند و به آن دو سوگند میخورد که او از خیرخواهان است، همانطور که خداوند متعال از آن دو حکایت کرده است: « پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد جز [برای] آنکه [مبادا] دو فرشته گردید یا از [زمره] جاودانان شوید* پس آدم سخن او را پذیرفت و از درخت خورد و همانگونه که خداوند حکایت میکند، «عورتهای آن دو نمایان شد» و آنچه که خداوند آنها را از لباسهای بهشتی پوشانده بود از آنها افتاد، سپس شروع کردن که با برگهای بهشت خود را بپوشانند «و پروردگارشان آن دو را ندا داد که آیا شما را از این درخت نهی نکرده بودم؟ آیا به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست؟». آن دو همانگونه که خداوند عز و جل از آن دو حکایت کرده

1- . علل الشرائع: 120، 103، 132. الامالی: 114-116

گفتند: «پروردگارا به خودمان ظلم کردیم و اگر ما را نبخشی از زیان دیدگان خواهیم بود» و خداوند به آن دو فرمود «فرود آیید درحالی که دشمن یکدیگر خواهید بود و در زمین تا (روز قیامت) قرارگاه و بهره‌ای خواهید داشت.» گفت: تا روز قیامت.

سخن خداوند: « شیطان آن دو را با ترغیبشان به آن دو درخت به لغزش انداخت و از نعمتهایی که در آن بودند بیرونشان کرد. و گفتیم فرود آیید درحالی که دشمن یکدیگر خواهید بود و در زمین تا (روز قیامت) قرارگاه و بهره‌ای خواهید داشت.» گفت: پس آدم بر صفا فرود آمد و به همین دلیل صفا نام گرفت که برگزیده خداوند در آن مکان فرود آمده است و حوا در مروه فرود آمد و مروه به این دلیل نام گرفت زیرا که یک زن - مرأه - بر آن فرود آمد. پس آدم چهل صبح را درحالت سجده باقی ماند و به خاطر بهشت میگریست سپس جبرئیل بر او نازل شد و گفت ای آدم آیا خداوند تو را با دست خودش نیافرید و از روح خودش در تو ندمید و برای تو فرشتگانش سجده نکردند. گفت: بله، گفت و تو را فرمان داد که از آن درخت نخوری، پس چرا عصیان کردی. گفت: ای جبرئیل، شیطان برای من به خدا سوگند خورد که او از خیرخواهان است و من گمان نمیکردم که خداوند مخلوقی را بیافریند که به خدا سوگند دروغ بخورد.(1)

توضیح: سخن امام علیه السلام: (چراکه آدم آفریده شد) یا تعلیل است به دلیل این که خداوند او را به خودش واگذار کرد تا به سمت درخت برود یعنی برای دنیا آفریده شده بود و نه برای بهشت یا برای قبول وسوسه شیطان یا برای رفتن از روی نادانی به سمت درخت تا اینکه شیطان او را وسوسه کند.

سخن خداوند متعال: «جز این که فرشته شوید» شیخ طبرسی میگوید: و معنی آن این است که آن دو را به توهم انداخت که اگر از این درخت بخورند، چهرههایشان به صورت فرشته درمیآید و این که خداوند به آن حکم داده است و

1- . تفسیر قمی: 35-36

زندگیشان ابدی خواهد شد. اگر از آن بخورند و از یحیی بن ابی کثیر نقل شده که او «ملکین» را به کسره «م» خوانده است.

زجاج میگوید: آیه: «ای آدم آیا تو را به درختی که میوهاش حیاتی جاودان و سلطنتی زوالناپذیر میبخشد، راهنمایی کنم» دلالت بر دو فرشته میکند و اعتقاد دارم این گونه خوانده شده و ممکن است مقصود از آیه «جز [برای] آنکه [مبادا] دو فرشته گردید » آن است که او آن دو را به توهم انداخت که نهی شدگان از درخت، فرشتگان و کسانی هستند که به جز آن دو جاویدان هستند. پس همانگونه که یکی از ما به دیگری میگوید که از آن نهی نشدهای مگر اینکه فلانی باشی و فقط میخواهد بگوید که نهی شده فلانی است نه تو. مرتضی قدس الله سره این را ذکر کرده است.پایان.(1)

و روایت، وجه اول را تائید میکند.

6. تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام میفرماید: موسی از پروردگارش خواست که او و آدم را با هم جمع کند پس جمع کرد. موسی به او گفت ای پدر، آیا خداوند، تو را با دستش نیافرید و از روح خود در تو دمید و فرشتگان را به سجده کردن به تو فرمان داد و تو را فرمان داد که از درخت نخوری؟ پس چرا نافرمانی او را کردی؟ گفت ای موسی! اشتباه مرا چند سال قبل از آفرینشم در تورات یافتی! گفت سی سال. گفت: همان است. امام صادق علیه السلام فرمود که آدم برای موسی حجت و دلیل آورد.(2)

توضیح: یافتن خطیئه قبل از آفرینش، یا در عالم ارواح بوده به این صورت که روح موسی در لوح از آن اطلاع یافته است یا منظور این است که در تورات یافته است که تقدیر خطیئه آدم سی سال قبل از آفرینش او بوده است وآنچه در روایت مسعده(3) آمده بر وجه اخیر دلالت میکند. و گفته امام علیه السلام (حجت آورد) یعنی در دلیل و حجت آوردن بر او غلبه یافت. این امر به قضا و قدر برمیگردد که تحقیق آن گذشت.

1- . مجمع البیان4: 406
2- . تفسیر قمی: 36-37
3- . مراجعه کنید به مطالب ذکر شده در ذیل شماره 43.

7. تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که آدم از بهشت بیرون رانده شد جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ای آدم آیا خداوند تو را با قدرتش نیافرید و از روح خود در تو دمید و فرشتگان را امر کرد که به تو سجده کنند و با حوا به ازدواج درآورد و تو را در بهشت اسکان داد و آن را برای تو مباح گرداند و تو را شفاها نهی کرد که از این درخت نخوری. پس تو از آن خوردی و نافرمانی خدا را کردی. آدم علیه السلام گفت: ای جبرئیل، شیطان برای من به خدا سوگند خورد که از خیرخواهان است پس گمان نمیکردم که کسی از آفریدگان خداوند سوگند دروغ بخورد.(1)

8. عیون اخبار الرضا: علی بن محمدبن جهم(2)

میگوید: در مجلس مامون حاضر شدم و در کنار مامون علی بن موسی الرضا علیه السلام بود. مامون به او گفت ای پسر رسول خدا آیا از سخن شما نیست که پیامبران معصوم هستند؟ فرمود: بلی. گفت پس معنای سخن خدای عزوجل «آدم نافرمانی پروردگارش را کرد و فریب خورد» چیست؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی به آدم گفت «تو و همسرت در بهشت زندگی کنید و از هر چیزی که میخواهید بخورید و به این درخت نزدیک نشوید» و برای آن دو به درخت گندم اشاره کرد «که در این صورت از ظالمان خواهید بود» و گفت که از این درخت نخورید و نه از آنچه از جنس آن پس آن دو به آن درخت نزدیک نشدند و فقط از غیر از آن درخت میخوردند. هنگامی که آن دو را وسوسه کرد و گفت «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده است» بلکه شما را نهی کرده است که به غیر از آن نزدیک نشوید و از خوردن آن نهی نکرده است «تا این که دو فرشته شوید و در آنجا جاودانه بمانید* و سوگند خورد که من برای شما از خیرخواهان هستم» و آدم و حوا قبل از آن کسی را ندیده بودند

1- . تفسیر قمی: 213

2- . این حدیث به طور مفصل در باب عصمت انبیا آمده است. مصنف در آنجا بیان کرده است که پیامبران معصوم بوده و تا قبل از نزول وحی و بعد از آن هیچ گناه کوچک و بزرگی از آنان سر نمیزند. و اگر احادیثی وجود دارد که احساس میشود صدور گناه صغیره از پیامبران را جایز دانسته یا

حمل بر تقیه میشود و یا اینکه احتمالهای دیگری در نظر گرفته میشود. مطالب در این زمینه بعدا ذکر خواهد شد.

که به خداوند سوگند دروغ بخورد. «پس آن دو را به غرور راهنمایی کرد». پس به واسطه اطمینانی که به سوگند او به خدا داشتند از آن خوردند و آن قبل از پیامبری آدم بود. و آن گناه بزرگی نبود که مستحق دخول به آتش باشد و از خطای کوچک بود که برای پیامبران قبل از نزول وحی بر آنها رواست. هنگامی که خداوند متعال او را برگزید و او را پیامبر انتخاب کرد، معصوم بود و هیچ گناه بزرگ و کوچکی را مرتکب نشده بود. خداوند عز وجل فرمود: « و [این گونه] آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت * سپس پروردگارش او را برگزید و بر او ببخشود و [وی را] هدایت کرد» و خداوند فرمود: « همانا خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را برای همه جهانیان برگزید».(1)

9. معانی الاخبار، عیون اخبار الرضا: هروی میگوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: ای پسر رسول خدا من از آن درختی که آدم و حوا از آن خوردند آگاه کن چرا که مردم درباره آن اختلاف نظر دارند پس گروهی میگویند که آن گندم است و گروهی میگویند که آن انگور است و گروهی میگویند که آن درخت حسد بوده است پس گفت همه آنها حقیقت دارد. گفتم پس معنی این اختلافها چیست؟ گفت ای اباصلت درختهای بهشت انواع مختلفی از میوه را دارند. پس آن درخت گندم بوده است که انگور نیز در آن بوده است و آن درختها همانند درختهای دنیا نیست. هنگامی که خداوند متعال فرشتگان را به سجده کردن به او فرمان داد و او را به بهشت وارد کرد آدم با خودش گفت که آیا خداوند انسانی را بهتر از من آفریده است، پس خداوند آنچه در درون او اتفاق افتاد را دانست و او را صدا کرد که ای آدم سرت را بالا بگیر و بر ساق عرش من نگاه کن آدم سرش را بالا گرفت و به عرش خداوند نگریست و دید آنجا نوشته شده: «لا الی الا الله، محمد رسول الله، علی بن ابی طالب امیر المؤمنین است، همسرش فاطمه سرور زنان عالم است و حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند». آدم گفت پروردگارا اینان کیستند؟ خداوند عز و جل گفت: از ذریه تو هستند و آنها از تو و همه آفریدگانم

-1 . عیون الاخبار: 108-109

بهتر هستند و اگر آنان نبودند تو را نمیآفریدم و نه بهشت و نه آتش و نه آسمان و زمین را نمیآفریدم. بر توست که به چشم حسد به آنها ننگری که به سبب آن از جوار خودم تو را خارج میکنم ولی او به چشم حسد به آنها نگریست و جایگاه آنان را آرزو کرد و شیطان بر او مسلط شد تا این که از درختی که از آن نهی شده بود خورد و بر حوا مسلط شد به سبب نگاه او به حضرت فاطمه علیه السلام به چشم حسد. تا این که از آن درخت خورد همانگونه که آدم خورد. خداوند عزوجل آن دو را از بهشتش بیرون راند و از جوارش به زمین فرو انداخت.(1)

قصص الانبیاء: همین روایت با اسناد به صدوق از ابن عبدوس تا (مانند درختان دنیا نیست) آورده شده است.(2)

توضیح: بدان که آنها در درخت نهی شده اختلاف پیدا کردند. گفته شده که آن سنبله بوده و از ابن عباس روایت شده و روایت ابن جهم و مطالبی که بعدا ذکر خواهد شد بر آن دلالت میکند. از ابن مسعود و سدّی روایت شده آن درخت انگور بوده که اخباری خواهد آمد که بر آن دلالت میکند. و گفته شد که آن درخت کافور است. و شیخ در تبیان از علی علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: آن درخت کافور بوده است(3) و گفته شده که آن درخت انجیر است و گفته شده درخت علم است، علم خیر و شر. و گفته شده درخت جاودانی است که فرشتگان از آن میخوردند. این روایت بین روایات و بیشتر گفتهها را جمع کرده است. و خبر دیگری که در جمع بین اقوال، کاملتر و صریحتر است خواهد آمد. مقصود از حسد، غبطهای است که شایسته آدم علیه السلام نبوده و سخن امام که (جایگاه آنان را آرزو کرد)، مؤید همین مطلب است.

1- . معانی الاخبار: 42، عیون الاخبار: 170
2- . نسخه خطی
3- . التبیان1: 58

10. امام باقر علیه السلام فرمود: اگر آدم گناه نمیکرد، هیچ مؤمنی گناه نمیکرد و اگر خداوند عزوجل توبه آدم را نمیپذیرفت، از هیچ گناهکاری توبه نمیپذیرفت.(1)

11 علی الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که آدم از بهشت فرود آمد، خال سیاهی در بدنش ظاهر شد که از سر تا پایش بود. پس ناراحت شد و گریهاش آنقدر بیشتر شد که جبرئیل نزد او آمد و به او گفت: گریه تو برای چیست ای آدم. گفت: برای این که خالی بر من ظاهر شده. گفت: ای آدم برخیز و نماز بخوان که این وقت نماز اول است پس برخاست و نماز خواند و خال به سینهاش رسید. پس در هنگام نماز دوم نزد او آمد و گفت: ای آدم برخیز و نماز بخوان که این وقت نماز دوم است پس برخاست و نماز خواند و خال به نافش رسید. پس در هنگام نماز سوم آمد و گفت: ای آدم برخیز و نماز بخوان که این وقت نماز سوم است پس برخاست و نماز خواند و خال به زانوهایش رسید و جبرئیل در نماز چهارم آمد و گفت: ای آدم برخیز و نماز بخوان که این وقت نماز چهارم است، پس برخاست و نماز خواند و از خالها خلاص شد. پس خدا را شکر و ستایش کرد. جبرئیل گفت: ای آدم مثل فرزندان تو در این نمازها همانند مثل تو در این خال است. هرکس از فرزندان تو نماز بخواند در هر روز و شب پنج بار، از گناهانش خارج میشود همانگونه که تو از این خالها خارج شدی.(2)

12. علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: ابطح به این نام نامیده شده چرا که آدم فرمان داده شد که در زمین بطحاء جمع بخوابد تا این که صبح دمید سپس فرمان داده شد تا از کوه جمع بالا برود و فرمان داده شد که هنگامی که خورشید طلوع میکند به گناهش اعتراف کند و آدم چنین کرد. خداوند عزوجل آتشی را از آسمان فرستاد و قربانی آدم علیه السلام را گرفت.(3)

1- . علل الشرائع: 39
2- . علل الشرائع: 120
3- . علل الشرائع: 153

13. علل الشرایع، عیون اخبار الرضا علیه السلام: یک مرد شامی از امیرالمؤمنین پرسید: چرا ارث یک مرد همانند بهره دو زن است. فرمود به خاطر سنبلی بود که سه دانه داشت، حوا به خوردن یکی از آن دانهها مبادرت کرد و آدم، دو دانه از آن را خورد و به همین دلیل یک مذکر، معادل دو مونث ارث میبرد.(1)

14. علل الشرایع: علی بن سالم میگوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم چگونه ارث یک مرد مثل ارث دو زن است. پس گفت زیرا دانههایی که آدم و حوا در بهشت خوردند هجده تا بود. آدم از آن دوازده تا خورد و حوا شش دانه خورد و به همین سبب میراث یک مرد مانند بهره دو زن است. (2)

توضیح: ممکن است که بین آن و بین آنچه که گذشت جمع کرد به این که آنچه مقدم شد بر اولین سنبلی که آن دو گرفتند حمل شود سپس همچنان گرفتند تا این که به هجده دانه رسید، یا مراد این است که آن بر هر شاخه سه دانه بوده و شاخهها شش تا بوده است.

15. علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی هنگامی که خواست توبه آدم را بپذیرد جبرئیل را به سوی او فرستاد. پس به او گفت: سلام بر تو ای آدم صبور بر امتحاناتت و ای توبه کننده بر اشتباهاتت، خداوند تبارک و تعالی مرا به سوی تو برانگیخت تا مناسکی را که میخواهد با آنها توبهات را بپذیرد به تو بیاموزم. جبرئیل دست او را گرفت و او را با خود برد تا به خانه رسید. ابری از آسمان بر او نازل شد. جبرئیل به او گفت بر پاهایت راه برو تا جایی که این ابر بر تو سایه اندازد سپس با او حرکت کرد تا این که او را به منا برد و مکان مسجد منا را به او نشان داد پس به سمت آن و به سمت حرم رفت. بعد از آن که مکان خانه را پیمود. سپس او را به عرفات برد و او در عرفه اقامت داد و گفت هنگامی که خورشید غروب کرد هفت بار به گناهت اعتراف کن پس آدم نیز چنین کرد و به همین دلیل معرف نامیده شد. زیرا که آدم بر آن به گناهش اعتراف کرد و این را در فرزندانش سنت قرار داد که به گناهانشان اعتراف کنند همانگونه که

1- . علل الشرائع: 198. عیون الاخبار: 134

2- . علل الشرائع: 190

پدرشان اعتراف کرد و از خداوند عزوجل توبه را درخواست کنند همانگونه که پدرشان آدم علیه السلام درخواست کرد. سپس جبرئیل به او امر کرد پس از عرفات افاضه کرد و بر کوههای هفتگانه گذشت و به او را فرمان داد که به هر کوهی چهار مرتبه تکبیر بگوید و آدم نیز چنین کرد. تا این که در ثلث - یک سوم - شب به جمع رسید و در آنجا بین نماز مغرب و عشاء آخر را جمع کرد و به همین دلیل جمع نامیده شد. زیرا آدم در آنجا این دو نمازش را جمع کرد و آن وقت، عتمه آن شب ثلث شب در آن موضع بود. سپس او را فرمان داد تا در بطحاء جمع بخوابد. سپس آنجا خوابید تا این که صبح دمید. بعد از آن او را فرمان داد که از کوه جمع بالا برود و دستور داد که هنگامی که خورشید طلوع میکند هفت بار به گناهانش اعتراف کند و از خداوند عزوجل هفت بار طلب توبه و آمرزش کرد. آدم این کار را همانگونه که جبرئیل فرمان داده بود انجام داد بنابراین دو اعتراف برای او قرار گرفت تا سنتی در فرزندانش باشد. پس هرکس عرفات را درک نکند و جمع را درک کند به حجش وفا کرده است. آدم از جمع به منا افاضه کرد و ظهر به منا رسید پس به او دستور داد تا دو رکعت در مسجد منا نماز بخواند و دستور داد که با یک قربانی به خداوند تقرب جوید تا خداوند از او بپذیرد و بداند خدا توبه او را پذیرفته است و با قربانی، سنتی در میان فرزندانش شود. آدم قربانی کرد و خداوند قربانی را از او پذیرفت و خداوند عز و جل آتشی از آسمان فرستاد و قربانی آدم را گرفت. جبرئیل به او گفت خداوند تبارک و تعالی به تو نیکی کرد چرا که مناسکی را که با آنها توبه تو را پذیرفت به تو آموخت و قربانی تو را پذیرفت پس از روی فروتنی به خدای عز و جل هنگامی که قربانیت را پذیرفت، سرت را بتراش. پس آدم از روی تواضع در برابر خدای متعال، سرش را تراشید. سپس جبرئیل دستش را گرفت و او را به بیت - خانه خدا - برد. شیطان در جمره بر او ظاهر شد و به آدم گفت: ای آدم کجا میروی؟ جبرئیل گفت: ای آدم هفت سنگ به او پرتاب کن و با هر سنگی یک تکبیر بگو و آدم آن کار را که جبرئیل به او دستور داده بود انجام داد و شیطان رفت. سپس در روز دوم دستش را گرفت و او را به جمره برد. شیطان بر او ظاهر شد. پس جبرئیل به او گفت: با هفت سنگ او را بزن و با هر سنگی تکبیر بگو و آدم

چنین کرد و شیطان رفت و در جمره دوم خودش را بر او ظاهر کرد و گفت ای آدم کجا میروی؟ جبرئیل به او گفت با هفت سنگ او را بزن و با هر سنگی تکبیر بگو و آدم چنین کرد و شیطان رفت سپس در جمره سوم بر او ظاهر شد و گفت ای آدم کجا میروی ؟ جبرئیل به او گفت هفت سنگ را پرتاب کن و با هر سنگ یک تکبیر بگو و آدم چنین کرد. و شیطان رفت. در روز سوم و چهارم نیز همین کار را انجام داد و شیطان رفت. جبرئیل به او گفت تو پس از رسیدن به این مقام هرگز او را نخواهی دید سپس او را به خانه خدا برد و به او دستور داد که هفت بار دور خانه طواف کند و آدم چنین کرد. جبرئیل به او گفت خداوند تبارک و تعالی تو را بخشید و توبه تو را پذیرفت و همسرت را برای تو حلال ساخت.(1)

16. قصص الانبیاء:امام صادق علیه السلام فرمود: آدم علیه السلام بر کوه صفا فرود آمد و به این دلیل صفا نامیده شد که مصطفی (برگزیده خدا) بر آن فرود آمد. خداوند تعالی فرمود: «خداوند آدم و نوح را برگزید» و حوا بر مروه فرود آمد و مروه نامیده شد چرا که یک زن - إمرأه - بر آن فرود آمد و آن دو کوه هستند که در سمت راست شمال کعبه واقع شدهاند. آدم هنگامی که بین آن دو فاصله افتاد، از او کناره گرفت. پس در روز نزد او میآمد و با او صحبت میکرد و هنگامی که شب همه جا را فرا میگرفت، میترسید نفسش بر او غلبه کند پس بازمیگشت. آن مقدار که خدا خواست در همین حالت باقی ماند. سپس جبرئیل را نزد او فرستاد پس گفت: سلام بر تو ای آدم و حدیث را چنان که گذشت ادامه داد.

توضیح: بطحه بر وزن منعه یعنی او را با صورت بر زمین انداخت فانطبح، و شاید مقصود از آن استلقاء - دراز کشیدن - باشد و منظور «بطحاء» زمین مشعر است نه آن ابطح معروف. و کلام در باره آن خواهد آمد.(2)

17. علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی از کنار پدرم که در حال طواف بود عبور کرد و با دستش بر شانهاش زد و گفت از تو سه چیز میخواهم که غیر از تو و فرد دیگری هیچ کس آن را نمیداند. سپس ساکت شد تا این

1- . علل الشرائع: 139- 140
2- . نسخه خطی

که امام از طوافش فارغ شد. سپس داخل حجر شد و دو رکعت نماز خواند درحالی که من با او بودم. هنگامی که از آن فارغ شد، ندا داد که این سؤال کننده کجاست؟ پس آمد و در مقابلش نشست و گفت: بپرس. از «ن و القلم و ما یسطرون: سوگند به قلم و آنچه با قلم مینویسند» پرسید. پس جواب او را داد. سپس گفت: درباره فرشتگان با من سخن بگو هنگامی که جواب پروردگار را دادند و بر آنان خشم گرفت، چگونه از آنان راضی شد. فرمود: فرشتگان هفت سال عرش را طواف میکردند و او را میخواندند و طلب مغفرت و آمرزش میکردند و از او میخواستند که از آنان راضی شود پس بعد از هفت سال از آنان راضی شد. گفت راست گفتی، پس درباره رضایت پروردگار از آدم با من سخن بگو. فرمود: آدم فرود آورده شد، پس در هند فرود آمد و از پروردگارش درباره این خانه پرسید. او را فرمان داد که بیاید و هفت روز آن را طواف کند و به منا و عرفات برود و همه مناسکش را در آنجا انجام دهد. پس از هند آمد و جایگاه قدمش آباد بود ولی بین قدم او تا قدم بعدی، صحرا و بیابان بود و هیچ چیزی در آنجا نبود سپس به خانه خدا آمد و هفت دور خانه را طواف کرد و مناسکش را انجام داد، همانگونه که خداوند به او فرمان داده بود و خداوند توبهاش را پذیرفت و او را بخشید و فرمود: طواف آدم را به همان اندازهای که فرشتگان در عرش طواف میکردند یعنی هفت سال قرار داد. جبرئیل گفت: ای آدم گوارای تو باد که آمرزیده شدی. این خانه را سه هزار سال قبل از تو طواف کرده بودم. آدم گفت: ای پروردگار مرا و ذریه بعد از من را ببخش و بیامرز. گفت: بله هرکس از آنها که به من و به فرستادگانم ایمان بیاورد. گفت: راست گفتی و گذشت. پدرم علیه السلام سه هزار سال این جبرئیل بود که نزد شما آمد تا نشانههای دینتان را به شما بیاموزد.(1)

شرح: شاید منظور از مرد دیگر، امام صادق علیه السلام باشد و سخن او: (طواف آدم را به همان اندازهای که فرشتگان در عرش طواف میکردند) یعنی علت قرار دادن طواف آدم برای قبول توبهاش، طواف فرشتگان قبل از آن بود و توسل

1- . علل الشرائع: 140-141

آنها برای قبول توبه. و در این مطلب اشارهای به علت عدد هفت وجود دارد که خواهد آمد. و ممکن است بین آنچه در این خبر آمده که بعد از هفت سال توبه آنها قبول شده و آنچه در خبر ثمالی در باب اول، هفت هزار سال آمده است، میتوان جمع کرد به این که این برای اصل قبول است و آن برای کمالش است. این خبر بر این دلالت میکند که فرشتگان بر امامان علیه السلام ظاهر میشدند و بعضی روایات با این روایت منافات دارد و جمع بین این دو در کتاب امامت خواهد آمد.

18. علل الشرایع: زر بن حبیش گفت: از ابن مسعود درباره «ایام البیض» پرسیدم که علت آن چیست و چه شنیدهای؟ گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: آدم هنگامی که از پروردگارش سرپیچی و عصیان کرد ندا دهندهای از عرش ندا داد که ای آدم از جوار من خارج شو زیرا کسی که از من سرپیچی کند، با من همجوار نخواهد بود. پس گریه کرد و فرشتگان نیز گریه کردند و خداوند عز و جل جبرئیل را برای او فرستاد و او را با سیاهی به زمین فرود آورد. هنگامی که فرشتگان او را دیدند، ضجه زدند و گریه و شیون کردند و گفتند پروردگارا آفریدهای را آفریدی و در او از روح خودت دمیدی و فرشتگان را به سجده به او فرمان دادی، با یک گناه از سفیدی او را به سیاهی دگرگون ساختی.

پس ندا دهندهای از آسمان ندا داد: امروز برای پروردگارت روزه بگیر. پس روزه گرفت که موافق با روز سیزدهم از ماه بود پس یک سوم سیاهی رفت. در روز چهاردهم ندا داده شد که امروز برای پروردگارت روزه بگیر و روزه گرفت و یک سوم دیگر سیاهی هم رفت. سپس در روزه پانزدهم ندا داده شد که روزه بگیر و روزه گرفت و همه سیاهی از بین رفت. به همین دلیل، این روزها، روزهای بیض (سفیدی) نامیده شده که به سبب آن خداوند به آدم سفیدی عنایت کرد، سپس ندا دهندهای از آسمان ندا داد که ای آدم این سه روز را برای تو و فرزندانت قرار دادهام که هرکس در این ماه آن را روزه بگیرد گویی که تمامی روزگار را روزه گرفته است.

احمد بن شیبان برمکی گفت: حمیدی حدیث را چنین ادامه داد: روزی آدم به حالت چمباتمه نشسته بود درحالی که سرش را بین زانوهایش گرفته و ناراحت و

محزون بود. خداوند جبرئیل را فرستاد و گفت: ای آدم چرا تو را ناراحت میبینیم؟ گفت: همچنان ناراحت هستم تا این که فرمان خداوند برسد. پس گفت: همانا من فرستاده خدا برای تو هستم. او به تو سلام میرساند و میگوید: ای آدم حیاک الله و بیّاک. گفت: حیاک الله - خدا تو را زنده بدارد - را میدانم بیاک الله یعنی چه؟ گفت: تو را بخنداند. گفت: آدم سجده کرد و سرش را به آسمان بلند کرد و گفت: پروردگارا به زیباییم بیفزا. پس چنین شد و او دارای ریشی سیاه همانند زغال شد. با دستش به آن زد و گفت: پروردگارا این چیست؟ گفت: این ریش است که تو و فرزندان مذکرت را تا روز قیامت با آن زینت دادم.(1)

شرح: جوهری میگوید: چمباتمه نوعی نشستن است، به صورت ممدود و مقصور میآید. خم شدن بر روی زانو است طوری که شکم به رانها بچسبد و دستانش زیر بغلش باشد و این نشستن اعراب است. جزری میگوید: این نشستن کسی است که با دستش احتباء - نوعی نشستن - میکند و گفت: در آن آمده: (فرشتگان به آدم گفتند:حیاک و بیاک: خداوند تو را زنده و خوشحال بدارد) حیاک یعنی تو را در زندگی باقی گذارد. و گفته شده این واژه از استقبال المحیا است و محیا یعنی صورت. و گفته شده: تو را مالک و خوشحال کرد. و گفته شده: سلام بر تو و آن نوعی تحیت سلام است. و گفت: بیاک، گفته شده: بیاک دنباله حیاک است. و گفته شده: تو را بخنداند است. گفته شده: آنچه دوست داری برایت به تأخیر بیاندازد و گفته شده: تو را به ملک و پادشاهی برساند. و گفته شده: یعنی تو را در تحیت و سلام فروببرد. و گفته شده: اصل آن، بواء به صورت مهموز بوده که در آن حذف همزه و قلب واو به یاء صورت گرفته است و یعنی تو را در منزلی در بهشت جای دهد و آن را برای تو آماده گرداند. پایان. و حمم همانند صرد، زغال را گویند.

19. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی ارواح را بیش از هزار سال قبل از اجساد خلق کرد و برترین و شریفترین آنها را محمد و علی فاطمه و حسن و حسین و امامان بعد از آنها -که صلوات خدا بر آنها

-1 . علل الشرائع: 133

باد- قرار داد. پس آن را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کرد و نور آنها همه را فرا گرفت. خداوند تبارک و تعالی به آسمانها و زمین و کوهها گفت، اینان دوستان، اولیا و جهتهای من بر آفریدگانم هستند و امامان همه خلق من هستند. هیچ مخلوفی را خلق نکردم که دوست داشتنیتر از آنان برای من باشند. برای هرکس که آنان را دوست بدارد، بهشت را خلق کردم و برای کسی که با آنان مخالفت و دشمنی کند، آتشم را خلق کردم، پس هرکس مدعی جایگاه و منزلت آنان باشد، او را چنان عذابی میکنم که هیچ کس از مخلوقات را عذاب نکرده باشم و او را به همراه مشرکان در پستترین مقام آتشم قرار میدهم. و هرکس به ولایت و دوستی آنها اقرار کند و مدعی جایگاه و منزلت آنان نباشد او را با آنها در باغهای بهشتم قرار میدهم و برای آنان آنچه میخواهند در آنجا هست و کرامتم شامل آنها میشود و آنها را به همجواری با خود زینت میبخشم و آنها را شفیع بندگان گناهکارم قرار میدهم. پس ولایت و دوستی آنها امانتی نزد خلق من است. پس کدامیک از شما بجز برگزیدگانم میتوانند بار را با سنگینیاش حمل کنند و آن را برای خودش ادعا کند؟ چرا که آسمانها و زمین و کوهها از قبول آن بار ابا ورزیدند و از ادعای جایگاهش و آرزوی آن در برابر عظمت پروردگارش بیمناک بودند. هنگامی که خداوند عز و جل آدم و همسرش را در بهشت سکنی داد به آن دو فرمود: «از آن هر چقدر میخواهید بخورید و به این درخت یعنی درخت گندم نزدیک نشوید که از ظالمان خواهید بود». پس به جایگاه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان بعد از آنها نگاه کرد و آنها را در بالاترین جایگاههای بهشتیان یافت. گفتند پروردگار این جایگاه برای کیست؟ خداوند جل و جل و جلاله فرمود: سرهایتن را تا پای عرش من بالا بیاورید. پس سرهایشان را بالا آوردند و دیدند نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام با نور خداوند جبار بر پایه عرش مکتوب است. گفتند: خدایا! چقدر این مقام نزد تو گرامی است و چقدر نزد تو محبوب است و چقدر نزد تو شریف است! خداوند جل و جل و جلاله فرمود: اگر آنها نبودند، شما را خلق نمیکردم. اینا مخزن علم من و امینان راز من هستند بر شماست که آنها به چشم حسد ننگرید و جایگاه آنان را آرزو نکنید که به واسطه آن

در نهی و عصیان من وارد میشوید «و از ظالمان میشوید» گفتند: پروردگارا ظالمان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان که مدعی ناحق جایگاه آنان هستند. گفتند: پروردگارا جایگاه ظلم کنندگان به آنها را در آتشت به ما نشان بده تا ببینیم، همانگونه که جایگاه آن خوبان را در بهشت دیدیم. خداوند تبارک و تعالی به آتش دستور داد، پس همه آنچه در آن بود از انواع عذاب و سختی آشکار شد و خداوند عز و جل فرمود: جایگاه ظلم کنندگان به آنها و مدعیان جایگاهشان در پستترین جای آن خواهد بود. هرگاه بخواهند از آن خارج شوند، دوباره به آن بازگردانده میشوند و هنگامی که پوستهایشان پخته شد، به غیر از آن تبدیل میشود تا عذاب را بچشند. ای آدم و حوا به نورهای من و محبتهای من به نگاه حسد ننگرید که شما را از جوارم بیرون میرانم و ذلت خود را بر شما فرود میآورم. «پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آنچه از عورتها (شرمگاهها)یشان پنهان بود آشکار شود و گفت که پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده است تا مبادا دو فرشته شوید و جاودانه بمانید و من برای شما خیرخواه هستم و آن دو را به غرور راهنمایی کرد» و آن دو را تحریک کرد که جایگاه آنان را آرزو کنند و آن دو به دیده حسد به آنان نگریستند و ناامید شدند. تا این که از درخت گندم خوردند. پس به جای آنچه خوردند جو جایگزین شد. اصل گندم نیز آن بخشی است که آنان نخوردند. و اصل جو همان چیزی است که جایگزین بخش خورده شده گندم شد. هنگامی که از درخت خوردند، زیورها و لباسهایشان از بدنشان افتاد و برهنه باقی ماندند. «و به چسبانیدن برگ[های درختان] بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است. گفتند پروردگارا ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی مسلما از زیانکاران خواهیم بود» فرمود: از جوار من بیرون بروید و در بهشت من کسی که از من سرپیچی کند، در جوار من نخواهد بود. پس فرود بیایید و به دست آوردن روزی به خودتان موکول میشود. هنگامی که خداوند عز و جل خواست که توبه آن دو را بپذیرد، جبرئیل نزد آن درآمد و گفت: شما دو نفر در حق خودتان ظلم کردید که تمنای جایگاه کسی که

از شما برتر بود را داشتید، پس جزای شما این است که از جوار خداوند عز و جل به زمین فرود بیاید و از خداوند به حق نامهایی که در پایه عرش دیدید بخواهید که توبه شما را بپذیرد. پس گفتند: بار خدایا به حق خوبان درگاهت، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام، از تو میخواهیم که توبه ما را بپذیری و بر ما رحم کنی. پس توبه آنان را پذیرفت که او توبه پذیر مهربان است. بعد از آنان، پیامبرانی نازل شدند که همچنان این امانت را حفظ میکنند و جانشینانشان و مخلصان از امتهایشان را از آن آگاه میسازند و آنان از حمل آن امتناع میورزند و از ادعای آن بیمناک میگردند و انسانی که شناخته شد آن را حمل کرد؛ پس اهل هر ظلمی تا روز قیامت از اوست و آن سخن خداوند عز و جل است: «همانا ما این امانت را بر آسمانها و زمین عرضه کردیم ولی از حمل آن امتناع ورزیدند و بیمناک شدند و انسان آن را حمل کرد چرا که ظالم و نادان است».(1)

توضیح: تصور نشود که آدم علیه السلام با آرزوی جایگاه آنها از ظالمان شد و واقعا از مدعیان منزلت ایشان شد تا به سبب آن مستحق درد عبرت آموزی باشد؛ در به حساب آوردن او از ظالمان در این روایت، نوعی از مجازگویی وجود دارد؛ پس هرکس به قومی شبیه باشد از آنان است و او علیه السلام در تمنی و مخالفت امر مستحبی، به آنان شبیه شد و نه در ادعای جایگاه. از این روایت روشن میشود که حمل امانت غیر از حفظ آن است و این سخن او علیه السلام تو را به سوی آن هدایت میکند: «پیامبران خدا همچنان این امانت را حفظ میکنند» تا این جای سخن که «از حمل آن ابا میورزند»، مراد از حمل، ادعای آن به غیرحق است. زجاج گفت: هرکس در امانت خیانت کند، فقط آن را حمل کرده است و هرکس امانت را حمل نکند، آن را انجام داده است. پس آدم علیه السلام به اعتقاد بعضی از مفسران از حاملین امانت نبوده است و انسان را به آدم تفسیر کردهاند و مقصود از انسانی که شناخته شده ابوبکر است. همانگونه که روایات بسیاری بر آن

1- . معانی الاخبار: 38-39

دلالت میکند و تمام سخن در آن مورد و روایات وارد شده در کتاب امامت ان شاء الله خواهد آمد.

20. کشف الیقین: ابن عباس میگوید: هنگامی که خداوند متعال آدم را آفرید و از روح خود در او دمید، عطسه کرد و خداوند به او الهام کرد که: الحمد لله رب العالمین. پروردگارش به او گفت: یرحمک الله. هنگامی که فرشتگان را به سجده به او فرمان داد، غرور بر او وارد شد و گفت: پروردگارا آیا خلقی را دوست داشتنیتر از من آفریدهای؟ جواب نداد. بار دوم پرسید. جواب نداد. بار دوم پرسید. جواب نداد. سپس خداوند به او گفت: بله و اگر آنها نبودند، تو را خلق نمیکردم. گفت: پروردگارا آنها را به من نشان بده. خداوند به فرشتگان حجابها، وحی کرد که حجابها را بالا ببرند. هنگامی که بالا رفت، آدم پنج روح را در جلوی عرش دید و گفت: پروردگارا اینان کیستند؟ گفت ای آدم ! این محمد پیامبرم است و این علی امیر مؤمنان و پسر عموی پیامبرم است و این فاطمه دختر پیامبرم است واینان حسن و حسین دو پسر علی و دو فرزند پیامبرم هستند. سپس گفت ای آدم اینها فرزندان تو هستند، پس به سبب آن خوشحال شد و هنگامی که آن اشتباه را مرتکب شد گفت: پروردگارا به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین از تو میخواهم که بر من ببخشی. پس خداوند او را به واسطه آنان بخشید. پس آن همان چیزی بود که خداوند گفت: «آدم از پروردگارش، کلماتی را آموخت و خداوند توبه او را پذیرفت». هنگامی که به زمین فرود آمد، انگشتری ساخت که بر آن نقش زد؛ «محمد رسول الله و علی امیرالمؤمنین» و آدم «ابا محمد» لقب گرفت.

21. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: آدم، خانه خدا را صد سال طواف میکرد و به حوا نگاه نمیکرد و بر بهشت گریه میکرد تا حدی که بر گونههایش مانند دو نهر بزرگ خروشنده از اشک جاری میشد. سپس جبرئیل نزد او آمد و گفت: حیّاک الله و بیّاک!. هنگامی که آن را گفت، چهرهاش از شادی درخشید و دانست که خداوند از او راضی شده است. و گفت: «بیاک» پس خندید. و «بیاک» یعنی تو را بخنداند. فرمود: به در کعبه ایستاد و لباس او پوست شتر و گاو بود. گفت: «خدایا از لغزشهایم بگذر و گناهم را ببخش و مرا به خانهای که از آن بیرون

راندی، بازگردان». خداوند عز و جل گفت: از لغزشهایت درگذشتم و گناهانت را آمرزیدم و تو را به خانهای که تو را از آن بیرون رانده بودم، بازخواهم گرداند.(1)

شرح: جزری در حدیث الخیل میگوید: «اإن مرّت بنهر عجاج» یعنی نهری بسیار پرآب چنانکه از شدت و صدای ریزش آن گویی فریاد و نعره میزند.

میگویم: پوشیده نیست که این خبر دال بر آن است که بهشت آدم همان بهشت جاودان است و همچنین خبر مفضل آنجا که میگوید: پس به جایگاه محمد و علی نگاه کرد؛ زیرا طاهر آن است که او جایگاهشان را در بهشت جاودان، دیده است. مگر این که گفته شود که بهشت او در زمین، بهشتی است که ارواح مؤمنان در برزخ در آنجا اسکان داده میشود. همانطور که اخبار به آن دلالت میکند و منظور از بازگشت، بازگشت به آن در برزخ است و منظور از دیدن جایگاهها و مقامها، دیدن جایگاه آنان در آن بهشت است.

22- معانی الاخبار، الخصال: ابن عباس گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت پرسیدم. گفت: بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام از او خواست که توبهاش را بپذیرد و او را پذیرفت.(2)

23. معانی الاخبار: ابوسعید مدائنی در حدیثی مرفوع گفت: در باره این سخن خداوند متعال: «آدم از پروردگارش کلماتی را آموخت» فرمود: از او بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام درخواست کرد. (3)

قصص الانبیا: روایتی مشابه را ذکر کرده است.(4)

24. معانی الاخبار: مفضل میگوید: ازامام صادق علیه السلام درباره سخن خدای عز و جل «هنگامی که پروردگار ابراهیم او را با کلماتی آزمود» پرسیدم این کلمات چه بود؟ گفت: این کلماتی بود که آدم از پروردگارش آموخت و به درگاه او

1- . معانی الاخبار: 78
2- . معانی الاخبار: 42، الخصال 1: 146
3- . معانی الاخبار: 42
4- . نسخه خطی

توبه کرد و او گفت پروردگار را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام درخواست میکنم که توبه مرا بپذیری پس توبه او را پذیرفت زیرا او توبهپذیر و مهربان است. گفتم ای پسر رسول خدا معنی سخن خداوند «فأتمهن: آنها را تمام میکنیم» چیست؟ گفت یعنی آنها را با قائم یعنی امام دوازدهم و نهمین فرزند حسین علیه السلام به پایان میرسانیم. حدیث.(1)

شرح: بیضاوی درباره سخن خدای متعال «آدم از پروردگارش کلماتی آموخت» میگوید: یعنی وقتی آن کلمات را آموخت با قبول و پذیرش و عمل به آن از آن کلمات استقبال کرد. ابن کثیر با نصب آدم و رفع کلمات خوانده است: یعنی کلمات از آدم استقبال کرده و به وی ابلاغ کرده است، و آن اینسخن پروردگار است که: «پروردگارا ما به خودمان ظلم کردیم» آیه. گفته شده: منظور این گفته آدم است: (خدایا تو مقدس و پاکیزهای، اسمت مبارک است و مقامت بلند مرتبه است. خدایی جز تو نیست. به خودم ظلم کردم پس مرا ببخش چرا که کسی جز تو گناهان را نمیبخشد) به گفته ابن عباس این جمله بوده است: پروردگارا آیا با قدرتت مرا خلق نکردی. گفت بله گفت پروردگارا آیا از روحت در روحم ندمیدی؟ گفت: بله. گفت: آیا تو مرا در بهشت سکنی ندادی؟ گفت: بله. گفت: خداوندا اگر توبه کنم و اصلاح شوم آیا تو مرا به بهشت باز میگردانی؟ گفت: بله. پایان.(2)

میگویم: چیزی که میتوان به آن اعتماد کرد همین روایات معتبری است که در این باب ذکر کردهام . و جمع بین آنها با حمل بر مشترکات بین آنها ممکن است و اگرچه ملاک و معیار، آن چیزی است که بر بیشتر آنها بر آن دلالت دارند و آن توسل به نورهای امامان علیهم السلام است.

25. تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام فرمود: آدم علیه السلام چهل صبح بر صفا باقی ماند درحالی که در سجده بود و به خاطر بیرون رفتن از بهشت و جدا شدن از جوار خداوند گریه میکرد. پس جبرئیل بر او نازل شد و گفت ای آدم تو را چه میشود که گریه میکنی. گفت: ای جبرئیل چرا گریه نکنم درحالی

1- . معانی الاخبار: 42

2- . انوار التنزيل1: 21

که خداوند مرا از جوارش بیرون رانده و مرا به دنیا فرود آورده است. گفت: ای آدم به سوی او توبه کن گفت چگونه توبه کنم؟ پس خداوند قبهای از نور در محل خانه - کعبه - نازل کرد که نورش در کوههای مکه ساطع شد و آن حرم بود و خداوند جبرئیل را فرمان داد که بر روی آن نشانههایی قرار دهد. و گفت ای آدم برخیز. پس در روز ترویه او را خارج کرد و او را فرمان داد که غسل کند و محرم شود. روز اول ذی القعده از بهشت او را خارج کرد. روز هشتم ذی الحجه او را به منی برد و در آنجا بیتوته کرد. صبح هنگام او را به سوی عرفات خارج کرد و هنگامی که از مکه خارج میشد به او احرام آموخت و او را فرمان داد که تلبیه بگوید. هنگامی که خورشید در روز عرفه به ظهر رسید، تلبیه را قطع کرد و دستور داد که غسل کند. هنگامی که نماز عصر را خواند او را در عرفات وقوف داد و کلماتی را به او یاد داد که از پروردگارش آموخته بود و آن این بود: (بار خدایا تو پاک و منزه هستی و خدایی جز تو نیست. کار بدی انجام داده و به خودم ظلم کردم و به گناهم اعتراف میکنم پس مرا بیامرز؛ چرا که تو آمرزنده مهربان هستی. خدایا پاک و منزه هستی و خدایی جز تو نیست، و به خودم ظلم کردم و به گناهم اعتراف کردم پس برای من بیامرز چرا که تو بهترین آمرزنده هستی.خدایا تو پاک و منزه هستی و خدایی جز تو نیست، کار بدی انجام دادم و به خودم ظلم کردم و به گناهم هم اعتراف کردم پس برای من بیامرز چرا که تو توبهپذیر و مهربان هستی.) پس تا غروب خورشید آنجا ماند سپس دستانش را به آسمان بالا برد و تضرع و زاری و گریه کرد. هنگامی که خورشید غروب کرد او را به معشر بازگرداند و در آنجا بیتوته کرد. هنگامی که صبح شد در مشعرالحرام خداوند متعال را با کلماتی خواند و توبه کرد. سپس تا منا افاضه کرد و جبرئیل به او فرمان داد که مویی که بر او بود را بتراشد. پس تراشید. سپس او را به مکه بازگرداند و به جمره الاولی برد. در آنجا شیطان بر او ظاهر شد و گفت: ای آدم کجا میروی؟ جبرئیل او را فرمان داد که هفت سنگ به او پرتاب کند و با هر سنگ یک تکبیر بگوید سپس چنین کرد و شیطان رفت. سپس رفت و در جمره الثانیه شیطان بر او ظاهر شد. جبرئیل او را فرمان داد که هفت سنگ به او پرتاب کند و با هر سنگ یک تکبیر بگوید سپس چنین کرد و شیطان رفت. سپس او را برد

و در جمره الثالثه شیطان بر او ظاهر شد. جبرئیل به آدم فرمان داد که هفت سنگ به او پرتاب کند و با هر سنگ یک تکبیر بگوید سپس چنین کرد و شیطان رفت. جبرئیل به او گفت تو بعد از این او را هرگز نخواهی دید. سپس او را به بیت الحرام روانه برد و او را فرمان داد تا هفت بار دور آن طواف کند و چنین کرد و گفت: خداوند توبه تو را پذیرفت و همسرت را برایت حلال ساخت. پس گفت: پس هنگامی که آدم حجش را انجام داد، فرشتگان در ابطح او را ملاقات کردند و گفتند ای آدم حجت قبول باشد و ما از دو هزار سال پیش از تو حج گزاردهایم.

شرح: شاید مقصود از اربعین (چهل روز) مجازا چیزی نزدیک به آن باشد تا با مابعدش منافات نداشته باشد.

26. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: در سخن خداوند متعال که «عورتهایشان برایشان آشکار شد» عورتهای آنان دیده نمیشد سپس آشکارا دیده میشد و درختی که از آن منع شده بودند، درخت سنبله بوده است.(1)

27. و در روایت دیگری امام صادق علیه السلام فرموده است: درختی که آدم از آن منع شده درخت انگور بود.(2)

28. قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام میفرماید: آدم هنگامی که کعبه را ساخت و طواف کرد گفت «خدایا برای هر کارگری اجر و مزدی است. خدایا من کار کردم». گفته شد ای آدم بخواه. گفت: «خدایا گناهم را ببخش». به اوگفته شد: بخشیده شدی ای آدم. گفت: «و برای ذریه بعد از من» گفته شد: ای آدم هرکسی از آنان به گناهش اعتراف کند همانگونه که تو اعتراف کردی، او را میبخشم.(3)

شرح: ب در بذنبه یعنی به گناهش اعتراف کرد.

29. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که آدم کعبه را طواف کرد و به سمت ملتزم رفت. جبرئیل به او گفت: برای پروردگارت در این مکان به گناهت اعتراف کن. پس آدم ایستاد و گفت: پروردگارا برای هر کارگری

1- . نسخه خطی
2- . نسخه خطی
3- . نسخه خطی

اجر و مزدی است من کار کردم پس اجرم چیست؟ خداوند متعال به او وحی کرد: ای آدم هرکس از ذریه تو به این مکان بیاید و به گناهانش اعتراف کند، او را میبخشم.(1)

30. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که آدم از عرفات افاضه کرد، فرشتگان او را با آغوش باز استقبال کردند و گفتند: ای آدم حج تو مورد قبول واقع شود و ما پیش از این دو هزار سال قبل از تو این خانه راحج گزاردیم.(2)

31. قصص الانبیاء: هنگامی که فرزندان آدم و فرزندان فرزندانش زیاد شدند در نزد او صحبت میکردند و او ساکت بود. پس گفتند: ای پدر چرا صحبت نمیکنی؟ گفت: ای پسرم خداوند هنگامی که مرا از جوارش بیرون کرد با من عهد بست و گفت کلامت را کوتاه کن تا به جوار من برگردی. (3)

32. قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: همانا آدم در هند فرود آمد و خداوند برای او کعبه را ساخت و او را فرمان داد که بیاید و به اندازه یک هفته آن را طواف کند. پس به منا و عرفات آمد و همانگونه که خداوند فرمان داده بود مناسکش را انجام داد. سپس از هند راه افتاد و جای پاهایش همان جایی بود که عمران پا نهاده بود و ما بین این قدم و آن قدمش، بیابان بود که در آنجا چیزی نبود. سپس به کعبه آمد و هفت دور طواف کرد و مناسکش را انجام داد، همانگونه که خداوند فرمان داده بود. خداوند توبه او را پذیرفته و او را آفرید. آدم گفت: پروردگار را ذریه بعد از من چه؟ گفت: و هرکس به من و فرستادگانم ایمان بیاورد - توبه اش را میپذیرم - .(4)

شرح: قول مشهور در روایات اهل بیت این است که آدم در صفا فرود آمد و حوا در مروه. این روایت و این روایت و امثال آن با این قول در تعارض است لذا

1- . نسخه خطی
2- . نسخه خطی
3- . نسخه خطی

4- . نسخه خطی

میتوان آن را بر تقیه حمل کرد چرا که بین اهل تسنن مشهور است که آدم بر کوهی در سرندیب فرود آمد که به آن نوذ(1)

(جای سرسبز) گفته میشود و حوا در جده فرود آمد و ممکن است بین این دو قول جمع بست به این که فرود آنان در صفا و مروه بعد از ورودشان به مکه بوده است از قبیل «اهبطوا مصرا».

33. قصص الانبیاء: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که آدم از آن درخت خورد سرش را به آسمان بلند کرد و گفت بحق محمد از تو میخواهم که بر من رحم کنی. پس از سوی خدا به او وحی آمد محمد کیست؟ گفت: نامت مبارک باد! هنگامی که مرا خلق کردی سرم را به سوی عرشت بالا بردم، نوشتهای را دیدم که نوشته بود: لا اله الا الله، محمد رسول الله، پس دانستم که کسی با ارزشتر از او در نزد تو نیست که اسمش را با اسم خودت قرار دادی. خداوند به او وحی کرد ای آدم او آخرین پیامبر از ذریه توست. پس اگر محمد نبود تو را نمیآفریدم.(2)

34. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: آدم گفت: پروردگارا به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام توبه مرا بپذیر. خداوند متعال وحی کرد که ای آدم محمد را از کجا میشناسی؟ گفت: هنگامی که مرا آفریدی، سرم را بالا بردم پس در عرش نوشته بود: محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین علیهما السلام.(3)

35. قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: کلماتی که آدم به واسطه آنها از خداوند توبه خواست و توبه او را پذیرفت ای بود که گفت: خدایا خدایی جز تو نیست، تو منزهی و سپاس از آن توست. من کار بدی کردم و به خودم ظلم کردم پس مرا ببخش چرا که تو توبهپذیر و مهربان هستی. خدایا خدایی جز تو نیست، تو

1- . یاقوت در معجم البلدان نوذ با فتحه ن و سکون واو ثبت کرده و گفته است: نوذ کوهی است در سرندیب که محل هبوط آدم علیه السلام در آن است. این مکان حاصلخیز ترین مکان زمین بوده است. و [در مثل] گفته شده: حاصلخیز تر از نوذ و خشک تر از برهوت.
2- . نسخه خطی

3- . نسخه خطی

منزه و پاک هستی من کار بدی انجام دادم و به خودم ظلم کردم، پس مرا ببخش چرا که تو بهترین بخشندگان هستی.(1)

36. تفسیر عیاشی(2): علی علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکند: آدم و حوا مدتی در بهشت بودند تا این که از آن خارج شدند که این مدت معادل هفت ساعت از روزهای دنیا بود که از آن درخت خوردند و خداوند آنها را در همان روز به زمین فرستاد. پس آدم از پروردگارش محاجه کرد - برهان و حجت خواست - و گفت ای پروردگار آیا تو قبل از این که مرا خلق کنی، در تقدیر خود این گناه مرا و هرچه من کردم و میکنم را میدانستی یا این که کار را من از قبل انجام دادم و در تقدیر تو بر من نبود و شقاوتم بر من غلبه کرد. پس آن کار از من و عمل من بود نه از تو و عمل تو؟ گفت ای آدم من تو را آفریدم و تو را آموختم که تو و همسرت را در بهشت و نعمتم وارد میکنم و آن نیرویی که در تو از نیروی خودم قرار دادم اعضا و جوارحت را برای معصیت من نیرومند ساخت و از چشم من پنهان نبودی و علم من از کار تو و نه آنچه که تو انجام دهنده آن هستی خالی نبود. آدم گفت پروردگارا حجت تو بر من است - حق با توست - پس هنگامی که مرا آفریدی و و شکل بخشیدی و از روح خودت در من دمیدی. - خداوند متعال فرمود: - فرشتگانم را به سجده به تو فرمان دادم و اسم تو را در آسمانها ستودم و تو را با کرامتم آغاز کردم و در بهشتم تو را سکنی دادم و آن را انجام ندادم، مگر برای رضایت من از تو. با آن تو را آزمودم بدون آن که تو عملی را برای من انجام دهی که برای من مستوجب آنچه من برای تو انجام دادم، باشد. آدم گفت: پروردگارا، خیر از تو و شر از من است. خداوند گفت: ای آدم من خداوند بخشنده هستم که خیر را قبل از شر آفریدم و رحمتم را قبل از غضبم آفریدم و کرامتم بر رسوا کردنم مقدم است و احتجاج من - دلیل آوردنم - قبل از عذابم است. ای آدم آیا تو را از آن درخت نهی نکردم و تو را آگاه نساختم که شیطان دشمن تو

-1 . نسخه خطی
-2 . بحرانی این حدیث را در تفسیر البرهان خود با اختلافات جزئی از تفسیر عیاشی نقل میکند که به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

و همسرت است. به شما دو نفر هشدار ندادم پیش از آن که به بهشت روید و و به شما نیاموختم - اعلام نکردم - که اگر از آن درخت بخورید از ظلم کنندگان به خودتان هستید که بر من عصیان کردید؟. ای آدم در بهشت من انسان ظالم و عصیانگر با من همجوار نمیباشد. گفت: بلی ای پروردگار حجت برای تو و علیه ماست، ما به خودمان ظلم کردیم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیان دیدگان هستیم. گفت: هنگامی که به پروردگارشان برای گناهانشان اقرار کردند و این که حجت از آنِ خداست، رحمت خدای بخشنده و مهربان آن دو را تدارک کرد و خداوند توبه آنها را پذیرفت زیرا توبهپذیر و رحیم است.

خداوند فرمود: ای آدم تو و همسرت به زمین فرود بیاید. پس اگر اصلاح شدید شما را اصلاح میکنم و اگر برای من کار کنید، شما را قوی میسازم و اگر در به دست آوردن رضایت من پایداری کنید، برای رضای شما پیشی میگیرم و اگر از من بترسید، شما را از خشم خودم ایمن میکنم. گفت: در آن هنگام آن دو گریستند و گفتند: پروردگارا برای اصلاح خودمان و عمل کردن به آنچه که رضای توست ما را یاری کن. خداوند به آن دو گفت: هنگامی که بدی را انجام دادید به درگاه من توبه کنید، من توبه شما را میپذیرم و من خداوند توبهپذیر و رحیم هستم.

گفت: با رحمتت ما را به دوست داشتنیترین مکانها فرود بیاور. پس خدا به جبرئیل وحی کرد که آن دو را به سرزمین مبارک مکه فرود بیاورد. گفت: پس جبرئیل با آن دو رفت و آدم را در صفا و حوا را در مروه گذاشت. هنگامی که گذاشته شدند، بر پاهایشان بلند شده و سرهایشان را به آسمان بلند کردند و با صدای بلند به درگاه خدای تعالی ضجه زده و گریه کردند در حالی که با گردنهایشان فروتنی میکردند. گفت: پس خداوند به آن دو فریاد زد که بعد از رضایت من از شما گریه شما برای چیست ؟ گفت: پروردگارا اشتباه ما، ما را به گریه انداخت و به خاطر آن از جوار پروردگارمان بیرون رانده شدیم و تقدیس فرشتگانت برای تو از ما پنهان شد و زشتیها (عورتها)ی ما پیدا گشت و گناهمان ما را به کشت دنیا و غذاها و نوشیدنیهایش رساند. مضطر شدیم و به سبب جدایی تو از ما، وحشت شدیدی ما را فرا گرفت. گفت: خدای رحمان و رحیم در آن وقت بر آن دو

رحم کرد و به جبرئیل وحی کرد که من خداوند رحمان رحیم هستم و من به آدم و حوا رحم کردم به سبب آنچه که به من شکایت کردند. پس آن دو را به چادری از چادرهای بهشت فرود بیاور و آن دو را بخاطر دوری از بهشت تسلی و دلداری بده و بین آن دو در چادر جمع کن، زیرا که من به خاطر گریه آن دو و ترس و تنهاییشان بر آنان رحم کردم. پس برای آنان در ترعهای که میان کوه های مکه قرار دارد خیمهای بهپا کن. گفت: ترعه همان مکانی است که کعبه و ستون های آن در آن قرار داشته و فرشتگان پیش از این آن را ساخته بودند.پس جبرئیل با خیمه به بزرگی ارکان کعبه و پایههایش بر آدم فرود آمد و آن را برپا کرد. گفت: جبرئیل آدم را به صفا و حوا را به مروه برد و در خیمه بین آن دو جمع کرد و عمود خیمه از شاخههای بریده شده یاقوت قرمز بود. پس نور و روشناییش، کوههای مکه و اطراف آن را پر کرد و گفت: و نور عمود امتداد یافت و خداوند آن را حرم قرار داد. همه ناحیههایی که نور عمود به آنجا رسید، امروز محدود حرم است. خداوند حریمی برای آن خیمه قرار داد زیرا آن دو از بهشت بودند و به همین دلیل خوبیها را در حرم، مضاعف قرار داد و بدیها را نیز در آن مضاعف قرار داد. گفت: و طنابهای خیمه در اطراف آن کشیده شد. پس انتهای تیرکهای چادر، اطراف مسجد الحرام بود. گفت: آن تیرکهای چادر از شاخههای بهشتی و طنابهایش از موهای بافته شده ارغوان بود. خداوند به جبرئیل وحی کرد که بر خیمه، هفتاد هزار فرشته فرود بیار که از آن در برابر طغیان و شورش جنها، نگهبانی کرده و با آدم و حوا انس بگیرند و برای بزرگداشت خانه و خیمه، اطراف آن طواف کنند. گفت: فرشتگان فرود آمدند و در نزدیکخیمه از طغیان شیاطین و نابودگران، نگهبانی میدادند و اطراف ارکان کعبه و خیمه، هر روز و شب طواف میکردند، همانگونه که در آسمان اطراف بیت المعمور طواف میکردند. گفت: ارکان بیت الحرام در زمین به موازات بیت المعموری که در آسمان است قرار دارد.

گفت: خداوند بعد از آن به جبرئیل وحی کرد که به سوی آدم و حوا فرود بیا و آنها را از مواضع پایههای خانهام کنار بکش، زیرا من میخواهم در سایه فرشتگانم به زمین فرود بیایم. پس ارکان خانهام را برای فرشتگان و آفریدگانم از

فرزندان آدم بالا ببر. گفت: جبرئیل بر آدم و حوا فرود آمد و آن دو را از خیمه بیرون آورد و چادر را از جایگاه ترعه کنار کشید و آدم را در صفا و حوا را در مروه قرار داد و خیمه را به آسمان بلند کرد. آدم و حوا گفتند: ای جبرئیل به علت خشم خداوند، تو ما را دگرگون ساختی و بین ما جدایی انداختی یا به رضایت و تقدیر خدا بر ما؟ به آن دو گفت: آن به سبب خشم خداوند از شما نبوده است ولی ای آدم خداوند از آنچه انجام میدهد، سؤال پرسیده نمیشود. هفتاد هزار فرشتهای که خداوند آنان را به زمین نازل کرده تا با شما انس بگیرند و اطراف خانه و خیمه طواف کنند، از خداوند خواستند که برای آنها در مکان خیمه، خانهای در موضع ترعه مبارکه در موازات بیت المعمور بنا کند تا همانگونه که در آسمان در اطراف بیت المعمور طواف میکنند بر روی زمین خانه خدا را طواف کنند. خداوند به من وحی کرد که تو و حوا را از آنجا کنار کشیده و خیمه را به آسمان بالا ببرم. آدم گفت: به تقدیر خداوند و امر نافذش در ما راضی شدیم. پس آدم در صفا و حوا در مروه بود. گفت: به آدم در فراق و دوری از حوا، وحشت و ناراحتی شدیدی وارد شد پس به اشتیاق حوا از صفا به سمت او رفت تا به او سلام کند. بین صفا و مروه یک وادی بود و آدم، مروه را از بالای صفا دید، پس هنگامی که به انتهای وادی رسید، مروه از نظر او پنهان شد. در وادی شروع به حرکت کرد در حالی که به خاطر ندیدن مروه و از ترس اینکه راهش را گم کند هراسان شده بود. پس هنگامی که وادی را پیموده و از آن بالا رفت، به مروه نگاه کرد. پس رفت تا به انتهای مروه رسید. پس از آن بالا رفت و به حوا سلام کرد سپس صورتهایشان را به سمت موضع ترعه برگردانده و نگاه کردند که آیا پایههای خانه خدابالا برده شده است و از خداوند بخواهند که آن دو را به جایگاهشان بازگرداند. او از مروه به صفا بازگشت و آنجا ایستاد و صورتش را به سمت موضع ترعه برگرداند و خداوند را صدا کرد. سپس از روی اشتیاق به حوا، از صفا به سمت مروه رفت و مانند بار اول رفتار کرد سپس به صفا بازگشت و همانند آنچه در بار اول انجام داده بود انجام داد. سپس از صفا به مروه فرود آمد. سپس همان کاری را که در بار اول انجام داده بود تکرار کرد. بعد از آن از صفا به مروه فرود آمد و همان کاری را که دو دو دفعه پیش

انجام داده بود تکرار کرد. سپس به صفا بازگشت. در آنجا ایستاد و از خدا خواست او و همسرش حوا را به هم برساند. گفت: آدم سه بار از صفا رفت و سه بار بازگشت یعنی مجموعا شش بار. هنگامی که آن دو خدا را خواندند و گریستند و از او خواستند که آنان را به هم برساند، خدا آن دو را در همان ساعت و همان روز که هنگام زوال خورشید بوده اجابت کرد. و جبرئیل درحالی که آدم در صفا ایستاده بود نزد او آمد و آدم در آن حال صورتش به سمت ترعه بود و خدا را میخواند. جبرئیل به او گفت: ای آدم از صفا فرود بیا و به حوا بپیوند. پس آدم از صفا به مروه رفت و همانند آنچه در سه بار انجام داده بود، انجام داد تا به مروه رسید و از آن بالا رفت و حوا را از آنچه که جبرئیل به او خبر داده بود آگاه ساخت. پس هر دو بسیار خوشحال شده و خداوند را شکر و سپاس گفتند. به این علت بود که سنت سعی بین صفا و مروه به شکل امروزی قرارگرفت و خداوند فرمود: «در حقیقت صفا و مروه از شعایر خداست [که یادآور اوست] پس هر که خانه [خدا] را حج کند یا عمره گزارد بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد».

گفت: سپس جبرئیل نزد آنان رفت و آن دو را از مروه برد و او را خبر داد که خداوند جبار تبارک و تعالی به زمین آمد و پایههای بیت الحرام را با سنگی از صفا و سنگی از مروه و سنگی از طور سینا و سنگی از جبل السلام که پشت کوفه است، بالا برد. خداوند به جبرئیل وحی کرد که آن را بنا کن و تمام کن. گفت و جبرئیل چهار سنگ را به فرمان خدا با بالهایش از جایگاهشان بیرون کشید و درجایی که خدا فرمان داده بود در ارکان خانه و پایههایش قرار داد جایی که خداوند آن را معین کرده بود و نشانههایش را نصب کرده بود سپس خداوند به جبرئیل وحی کرد که آن را بنا کند و با سنگی از کوه ابوقبیس تمامش کند و دو در شرقی و غربی نیز برای آن قرار دهد. گفت: جبرئیل آن را تمام کرد هنگامی که از آن فارغ شد فرشتگان اطرافش طواف کردند. هنگامی که آدم و حوا به فرشتگانی که اطراف خانه طواف میکردند نگاه کردند، رفتند و هفت دور اطراف خانه طواف کردند. سپس به

دنبال چیزی برای خوردن رفتند و آن - گرسنگی - از روزی بود که آن دو به آنجا فرود آورده شده بودند.(1)

شرح: الترعه با تای تانیث و راء، یعنی درجه و باغی در مکان مرتفع است و شاید به سبب مرتفع بودن پایههای خانه منظور درجه باشد. و در بعضی نسخهها، با نون و زاء به معنای مکان خالی از درخت و کوه آمده است، از باب تشبیه به خالی بودن سر. ظفائر الارجوان در بیشتر نسخههای حدیث به ظاء است و شاید تصحیف ضاد است. جزری میگوید: الضفر یعنی بافت و الضفائر یعنی نوار بافته شده. و ضفیر ریسمان بافته شده از مو است. پایان. ارجوان رنگ قرمز شدید و معرّب ارغوان است. هبوط خداوند متعال کنایه از توجه امرش و اهتمامش به صدور آن فرمان است. همانطور که خداوند متعال فرمود: «آیا کافران جز این انتظار دارند که خدا با فرشتگان در پردههای ابر بر آنها درآید»(2)

و الظلال سایهای که از اشیاء بر تو میافتد. و در اینجا کنایه از کثرت فرشتگان و جمعیت آنان است یعنی برای دستور من با گروهی از فرشتگان فرود بیا. همان طور که گفته شد شاید منظور از روزی که در آخر حدیث آمده روزی از روزهای آخرت باشد. در نسخهای که از نسخههای عیاشی در دست ما است چیزی در ابتدای حدیث از قلم افتاده که همان طور که یافتیم آن را ذکر کردهایم.

37. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام میفرماید: کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت به واسطه آنان توبه کرد و هدایت شد. گفت خدایا تو پاک و منزه هستی من کار بدی انجام دادم و به خودم ظلم کردم پس مرا بیامرز زیرا تو بخشنده و مهربان هستی. خدایا جز تو نیست. گفت خدایا تو پاک و منزه هستی من کار بدی انجام دادم و به خودم ظلم کردم پس مرا بیامرز زیرا توبهترین آمرزندهای. خدایا جز تو نیست. خدایا تو پاک و منزه هستی من کار بدی انجام دادم و به خودم ظلم کردم پس مرا بیامرز زیرا تو آمرزنده و مهربان هستی.(3)

1- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی
2- . بقره/ 210
3- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی

38. حسن بن راشد میگوید: هنگامی که از خواب برخاستی، کلماتی را که آدم از پروردگارش آموخته بود را بگو: پاک و منزه است پروردگار روح و فرشتگان که رحمت او بر غضبش پیشی میگیرد. جز تو خدایی نیست من به خودم ظلم کردم پس مرا بیامرز و بر من رحم کن. زیرا تو توبهپذیر، مهربان و آمرزندهای.(1)

39. تفسیر عیاشی:امام صادق علیه السلام گفت: خداوند تبارک و تعالی ذریه آدم را در میثاق به او نشان داد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید که بر علی علیه السلام تکیه داده بود و فاطمه سلام الله علیها پشت سر آنها بود و حسن و حسین نیز پشت سر فاطمه بودند. خداوند گفت: ای آدم نباید به آنها به دیده حسد نگاه کنی که تو را از جوارم بیرون میرانم. هنگامی که خداوند او را در بهشت سکونت داد، پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام برای او مجسم شد. پس به آنها به دیده حسد نگریست سپس ولایت بر او عرضه شد و آن را انکار کرد پس بهشت برگهایش را به سوی او پرتاب کرد. هنگامی که به خاطر حسدش به خدا توبه کرد و به ولایت اقرار کرد و خداوند را به حق پنج تن محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام خواند، خداوند او را بخشید و آن معنای گفته خداوند است که فرمود: «آدم کلماتی را از پروردگارش آموخت». آیه.(2)

40. تفسیر عیاشی: علی علیه السلام فرمود: کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت. گفت: پروردگارا به حق محمد از تو میخواهم توبه مرا بپذیری. گفت تو محمد را از کجا میشناسی؟ گفت: هنگامی که در بهشت بودم، نام او را در سراپرده بزرگ تو دیدم.(3)

41. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام در مورد آیه «به این درخت نزدیک نشوید» میفرماید: یعنی از آن نخورید.(4)

1- . نسخه خطی
2- . نسخه خطی
3- . نسخه خطی
4- . نسخه خطی [4]

42. تفسیر عیاشی: امام هادی علیه السلام میفرماید: درختی که خداوند آدم و همسرش را نهی کرد که از آن نخورند، درخت حسد بود که از آن دو عهد گرفته بود که به کسی که خداوند او را بر آدم و همه آفریدگانش برتری داده، به چشم حسد نگاه نکنند و خداوند عزمی را برای او نیافت. (1)

43. تفسیر عیاشی: جمیل بن دراج میگوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم چگونه خداوند آدم را به نسیان گرفت؟. گفت: او فراموش نکرد و چگونه فراموش کند درحالی که او آن را به او یادآوری میکند و شیطان به او میگوید: «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرد مگر برای این که مبادا شما دو فرشته شوید یا از جاودانان گردید». (2)

شرح: نسیان آنطور که در لغت آمده به معنی ترک کردن است.

44. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکند: موسی از پرورگارش خواست که بین او و بین پدرش آدم جمع کند آنجا که برای فرمان نماز به آسمان عروج کرد. پس چنین کرد. موسی به او گفت ای آدم تو کسی هستی که خداوند تو را به دست خود آفرید و در تو از روحش دمید و فرشتگان را به سجده کردن به تو فرمان داد و بهشتش را برای تو حلال ساخت و او را در جوارش اسکان داد و شفاهی با تو سخن گفت. سپس از یک درخت تو را نهی کرد ولی بر آن صبر نکردی تا این که به سبب آن به زمین فرود آورده شدی و نتوانستی خودت را نگه داری تا این که شیطان تو را فریب داد. پس او را اطاعت کردی و آن باعث شد که ما را با گناهت از بهشت خارج کنی. آدم به او گفت ای پسرم با پدرت مهربان باش به سبب آنچه درباره این درخت اتفاق افتاده؛ ای پسرم شیطان بر من با چهره مکر و خدعه وارد شد و برای من به خدا سوگند خورد که او با من مشورت میکند و از خیرخواهان است. او با حالت خیرخواهانهای به من گفت: ای آدم برای جایگاهت مغموم هستم. گفتم چطور؟ گفت به تو و قرب تو به من انس گرفته بودم و تو از آنچه در آن بودی به آنچه که از آن کراهت خواهی

-1 . نسخه خطی
-2 . نسخه خطی

داشت خارج میشوی! به او گفتم: چاره چیست؟ گفت: چاره آن با توست آیا تو را بر درخت جاودان راهنمایی نکنم و ملکی که کهنه نمیشود. پس تو و همسرت از آن بخورید و با من در بهشت برای ابد جاودانه میشوید و برای من به خدا سوگند خورد که از خیرخواهان است. ای موسی من گمان نمیکردم که کسی به خداوند سوگند دروغ بخورد پس به سوگندش اعتماد کردم. پس این عذر من است. پسرم مرا آگاه کن که در آنچه خداوند به تو نازل کرده، آیا اشتباه من، قبل از خلق من بوده است؟ موسی به او گفت: بله به روزگار طولانی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آدم برای موسی دلیل و حجت آورد. سه بار این را گفت.(1)

45. تفسیر عیاشی: عبدالله بن سنان گفت: در مجلسی که من حاضر بودم از امام باقر علیه السلام سؤال شد که آدم و همسرش تا پیش از آن که اشتباهشان آن دو را بیرون براند، چند سال در بهشت بودند؟ گفت: خداوند تبارک و تعالی بعد از زوال خورشید در روز جمعه از روحش در آدم دمید سپس از پائینترین قسمت پهلویش، همسرش خلق شد. سپس فرشتگان را به سجده او فرمان داد و او را در آن روز در بهشتش سکونت داد. پس سوگند به خدا تنها شش ساعت از آن روز در آنجا مستقر بودند که آدم عصیان کرد و خداوند او را بعد از غروب خورشید از آنجا بیرون راند و در آنجا بیتوته نکردند و در عرصه - حیاط - بهشت قرار گرفتند تا این که صبح کردند، پس زشتیها (شرمگاه) آنها برایشان آشکار شد و پروردگارشان ندا داد: آیا شما را از این درخت نهی نکردم؟ پس آدم از پروردگارش خجالت کشید و گفت: پروردگارا ما به خودمان ظلم کردیم و به گناهمان اعتراف کردیم پس بر ما ببخش. خداوند به آن دو گفت از آسمانهایم به زمین فرود بیایید زیرا که در بهشت من و در آسمانها، فرد عاصی با من همجوار نمیباشد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که آدم از درخت خورد، آنچه را که خداوند از آن نهی کرده بود را به یاد آورد و پشیمان شد و رفت که از آن درخت کناره بگیرد. درخت سرش

1- . نسخه خطی

را گرفت و به سمت خود کشید و به او گفت: آیا نباید قبل از این که از من بخوری، فرار میکردی؟ (1)

شرح: این روایت صراحت دارد که بهشت این دو در آسمان بوده است.

46. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام میفرماید: درباره این سخن خدا: «زشتیهایشان آشکار شد» فرمود: زشتیهایشان برای آن دو آشکار نشده بود و در آن زمان آشکار شد یعنی در داخل بوده است(2)

47. تفسیر امام عسکری علیه السلام: در مورد آیات «و گفتیم ای آدم خود و همسرت در این باغ سکونت گیر[ید] و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و[لی] به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود* پس شیطان هر دو را از آن بلغزانید و از آنچه در آن بودند ایشان را به درآورد و فرمودیم فرود آیید شما دشمن همدیگرید و برای شما در زمین قرارگاه و تا چندی برخورداری خواهد بود* سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و [خدا] بر او ببخشود آری او[ست که] توبه پذیر مهربان است* فرمودیم جملگی از آن فرود آیید پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد آنان که هدایتم را پیروی کنند بر ایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد* و[لی] کسانی که کفر ورزیدند و نشانه های ما را دروغ انگاشتند آنانند که اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود. امام علیه السلام فرمود: و خداوند عزوجل فرمود: هنگامی که شیطان را به خاطر سرپیچی او نفرین کرد و فرشتگان را به واسطه سجده کردن به آدم و اطاعتشان به خداوند، اکرام نمود و آدم و حوا را به بهشت برد و گفت ای آدم تو و همسرت در بهشت سکنی گزینند و از بهشت بسیار بخورید و هرچه میخواهید بدون زحمت و رنج به دست آورید و به این درخت نزدیک نشوید. این درخت، درخت علم است، علم محمد و آل محمد که خداوند متعال آنها را در میان سایر مخلوقاتش به آن علم اختصاص داد. خداوند متعال فرمود: به این درخت نزدیک نشوید، زیرا آن مخصوص محمد و آل محمد است و نه غیر از آنها- و به فرمان خداوند از آن کسی جز آنها نمیخورند و پیامبر و

-1 . نسخه خطی
-2 . نسخه خطی [2]

علی و فاطمه و حسن و حسین بعد از اطعام آنها به مسکین و یتیم و اسیر از این درخت خوردند تا بعد از آن احساس گرسنگی و عطش و رنج و خستگی احساس نکردند و آن درختی است که در بین درختان بهشت متمایز است. درحتان بهشت هر کدام نوعی میوه و خوردنی دارد، اما این درخت و جنس آن، گندم، انگور، انجیر، عناب و سایر انواع محص.لات و میوهها و خوردنیها را دارا است پس به همین دلیل راویان در ذکر نوع درخت اختلاف دارند. بعضی میگویند که آن گندم است و برخی میگویند انگور است و عدهای میگویند انجیر است و عدهای میگویند عناب است. خداوند فرمود: «به این درخت نزدیک نشوید» که بخواهید به واسطه آن به مقام محمد و آل محمد در فضلشان دست یابید. خداوند عز و جل آنان را به این مقام اختصاص داده و نه غیر از آنها را؛ و آن درختی است که هرکس به اذن خدا به آن دست یابد، علم اولین و آخرین بدون تعلیم به او الهام میشود و هرکس به غیر از اذن خدا به آن دست یابد و از هدفش ناامید میشود و پروردگارش را سرپیچی کرده است. «از ظالمان خواهید بود» با عصیان شما دو نفر و درخواست آن مقام و درجهای که برای غیر شما اختصاص داده شده بود. مثل این که غیر از حکم خداوند را اراده کرده باشید، خداوند متعال فرمود: «شیطان آن دو را به لغزش انداخت» با وسوسه و نیرنگ و به توهم انداختن و فریفتن او به اینکه خلقت با آدم شروع شده است. گفت: «پروردگارتان از این درخت شما را نهی نکرده تا شما دو نفر فرشته نباشید» اگر از آن بخورید، غیب را میدانید و با آن قدرتی که خواص درگاه خداوند دارند قدرتمند میشوید «یا این که جاودانه خواهید شد» که هرگز نمیمیرید. و «قسم خورد» که «من خیرخواه شما هستم» و شیطان در دهان مار خودش را پنهان کرده و مار با خودش او را وارد بهشت کرده بود و آدم گمان میکرد که مار است که با او سخن میگوید ونمیدانست که شیطان در دهان مار پنهان شده است، پس آدم به مار جواب میدهد که ای مار، این فریب شیطان است؛ چگونه ما پروردگارمان به ما خیانت میکند یا چگونه خدا را با سوگند به او بزرگ میداری درحالی که تو او را به خیانت و سوءنظر نسبت میدهی، درحالی که او باکرامتترین است و چگونه قصد رسیدن به چیزی را کنم که خدایم مرا منع کرده است و بدون حکمت با او

رفتار کنم؟ هنگامی که شیطان از آدم ناامید شد، دوباره به دهان مار بازگشت و حوا را مخاطب قرار داد و او را دچار توهم ساخت که مار است که با او صحبت میکند و گفت: ای حوا آیا میدانی این درختی که خداوند عز وجل آن را برای شما حرام کرد، بعد از حرام شدن، به سبب حسن طاعت و تواضعی که از شما دیده، بر شما حلال کرده است؟ چون فرشتگان گماشته برای درخت که با نیزه حیوانات دیگر را از آن دور میکند شما دو نفر را از آن دور نمیکنند. پس بدانید که خداوند آن درخت را بر شما حلال کرده است. به تو بشارت میدهم که اگر از آن قبل از آدم بخوری، تو بر او مسلط خواهی شد و به او امر و نهی میکنی. حوا گفت: آن را امتحان خواهم کرد پس قصد آن درخت را کرد و فرشتگان خواستند او را با نیزه از آن دور کنند. خداوند به فرشتگان وحی کرد که شما با نیزههایتان آن چه را که عقل ندارد، دور میکنید ولی آنچه که او را از دیگران متمایز میکند، مختار بودن اوست. او را به عقلش واگذارید که من عقلش را حجتی برای او قرار دادم. اگر اطاعت کند، مستحق ثواب من است و اگر عصیان کند و فرمانم را مخالفت کند، مستحق عقاب و جزای من است. پس او را رها کرده و متعرض او نشوید. پس فرشتگان پس از اینکه قصد کرده بودند با نیزههایشان حوا را از آن درخت منع کنند او را رها کرده و متعرض او نشدند. حوا گمان کرد که خداوند آنها را از منع وی نهی کرده است و بعد از تحریم درخت، آن را حلال کرده است. گفت: مار راست گفت. درحالی که گمان میکرد کسی که با او سخن گفته مار بوده است. پس از آن خورد و چیزی را برای خود ناپسند ندانست. پس به آدم گفت آیا نمیدانی که درخت تحریم شده بر ما حلال شده است. من از آن خوردم و نگهبانانش مانع من نشدند و حال ناخوشایندی به من دست نداد. به همین دلیل آدم فریب خورد و اشتباه کرد و از آن خورد. پس به آنچه خداوند در کتابش فرمود دچار شدند: «شیطان آن ها را به لغزش انداخت» با وسوسه و غرورش «پس آن دو را از آنچه در آن بودند بیرون راند» یعنی از نعمتها.

«و گفتیم» ای آدم و حوا و ای مار و شیطان، «فرود بیایید و شما دشمن یکدیگرید» آدم و حوا و فرزندانشان، دشمنانی برای مار و شیطان هستند و مار و

فرزندانشان، دشمنان شما هستند. «و برای شما در زمین محل استقرار است» محل و مکانی برای معاش. «و متاع» منفعت. «إلی حین» تا زمان مرگ. خداوند متعال گفت: «آدم از پروردگارش کلماتی را آموخت» که آن را میگفت و او آنها را گفت و به واسطه آن خداوند «توبه او را پذیرفت» چرا که «او توبهپذیر و مهربان است» یعنی توبهپذیر و مهربان به توبهکنندگان است. «گفتیم همگی فرود آیید.» در اول فرمان داد که آن دو فرود بیایند و در بار دوم فرمان داد که همگی فرود بیاید و هیچ کدام از آنها را بر دیگری مقدم نشود و هبوط فقط برای آدم و حوا از بهشت بود و هبوط مار نیز از آنجا بود چرا که آن از بهترین حیوانات بود، ولی هبوط شیطان از اطراف بهشت بود زیرا که وارد شدن او به بهشت بر او حرام بود. «پس اگر از جانب من رهنمودی برای شما آمد» ای آدم و ای شیطان از جانب من هدایتی برای شما و فرزندانتان که بعد از شما میآیند خواهد آمد. «پس هرکس رهنمود مرا پیروی کند، هیچ ترسی بر او نیست و ناراحت و اندوهگین نمیشود.» هنگامی که از مخالفان بیم دارند، هیچ ترسی بر آنان نیست و هیچ گاه ناراحت نمیشوند. گفت: هنگامی که اشتباه آدم از او پاک شد، به سوی پروردگارش عذرخواهی کرد و گفت پروردگارا توبهام را بپذیر و عذرخواهیم را قبول کن و مرا به جایگاهم بازگردان و درجهام را نزد خودت بالا ببر چرا که نقص اشتباه و ذلت آن در اعضایم و سایر بدنم آشکار و نمایان شده است. خداوند متعال گفت: ای آدم آیا فرمان مرا به یاد نمیآوری که بر توست در هنگام شداید و مصیبتها و سختیهایی که بر تو سنگینی میکند و فشار میآورد، مرا به محمد و آلش بخوانی؟ آدم گفت: آری. خداوند گفت پس به آنها و مخصوصاً به محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام مرا بخوان. درخواستت را اجابت میکنم و بیشتر از خواستهات به تو میدهم. آدم گفت: پروردگار من و خدای من، مقام و منزلت ایشان به جایی رسیره است که تو به واسطه توسل به ایشان توبهام را میپذیری و اشتباهم را میبخشی و من همان کسی هستم که فرشتگانت را به سجده به او فرمان دادی و بهشت را به او دادی و حوا را به ازدواج او درآوری و بهترین فرشتگانت را به خدمت او درآوردی. خداوند تعالی گفت: ای آدم فرشتگان را برای بزرگداشت تو به سجده فرمان دادم چرا که تو ظرف

وجودی این نورها هستی و اگر قبل از اشتباهت به واسطه آنها از من میخواستی که از آن گناه معصومت بدرام و تو را به انگیزههای دشمنت، ابلیس آگاه سازم تا از او بر حذر باشی، چنین میکردم. ولی آنچه در علم گذشتهام است جریان دارد در حالی که موافق علم من است، پس مرا با آن بخوان تا تو را اجابت کنم. در آن هنگام آدم گفت خدایا بحق محمد و آل پاکش و به مقام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و پاکان خاندان او با قبول توبهام بر من منت بگذار و لغزشم را ببخش و از کرامتت مرا به مرتبهام بازگردان. خداوند فرمود: توبه تو را پذیرفتم و از تو راضی شدم و نعمتهایم را به سوی ریختم و تو را به مرتبهات از کرامات خویش بازگرداندم و بهرهات را از رحمتهایم فزونی دادم و این معنای سخن پروردگار است: «آدم از پروردگارش، کلماتی آموخت و با آنها توبه کرد و خداوند توبهپذیر و مهربان است». خداوند تعالی به کسانی که آنها را فرو فرستاد از آدم و حوا و ابلیس و مار گفت: «برای شما در زمین قرارگاهی است» منزلگاهی که در آن زندگی کنید. و من شما را به تلاش برای آخرت در شب و روز تشویق میکنم پس خوش به حال کسانی که آن را برای خانه باقی پرورش دهند.«متاع إلی حين: بهره ای تا قیام» و برای شما تا روز قیامت بهره خواهد بود زیرا خداوند متعال برای شما کاشتهها و محصولات و میوهها را از زمین بیرون میآورد و شما را با آن پاک و منزه کرده و شما را نعمت میدهد. و در زمین به وسیله بلاها امتحانتان میکند و گاهی با نعمت دنیا شما را به لذات میرساند تا نعمتهای خالص آخرت را به یاد آورید که نعمتهای دنیا را تلخ کرده - در برابر آن تلخ است - و آنها را باطل میکند و از آن کم میکند و آن را کوچک و حقیر جلوه میدهد. گاهی شما را با بلاهای دنیایی امتحان میکند که در خلال آن، رحمتهاست و در لابلای آن نعمتهایی است که سختیها و مصائب را از فرد مورد امتحان دور میکند، تا به وسیله آن شما را به عذاب ابدی هشدار دهد، عذابی که عافیت و سلامتی ندارد و در درون آن، راحتی و رحمت نیست. «و گفتیم فرود آیید» تفسیر شد. سپس خداوند فرمود: «کسانی که کفر بورزند و نشانههای ما را انکار کنند [دروغ پندارند]» یعنی انکار نشانههای دلالت کننده بر راستی محمد صلی الله علیه و آله از آنچه که از اخبار

قرون گذشته آورده است و همچنین انکار وظیفه ای که محمد صلی الله علیه و آله در میان بندگان خدا مبنی بر ذکر برتری علی علیه السلام و آل پاکش که بعد از محمد، سرور مخلوقات بهترینها هستند، به انجام رساند. (1)

شرح: تبهظک یعنی بر تو سنگین است. بهظه الحمل یبهظه بهظا یعنی بار بر او سنگینی کرده و او را ناتوان کرد. سخن امام علیه السلام: یروضها: یعنی حیوان را آموزش داد و آن را رام کرد از راض الدابه است و هنگامی که امام روزها و شبها را به مرکبی تشبیه کرده است که برای بردن ما به سوی اجل شتاب میکنند، واژه روض را بنا بر استعاره ترشیحیه به شب و روز نسبت داده است. پس هرکس برای آخرت تلاش کند گویی که این چهار پا را برای توجه به آخرت و به دست آوردن سعادتهای آن، تربیت کرده و پرورش داده است. نغص عیشه: آن را تیره و تار کرد.

بدان که در کیفیت رسیدن شیطان به آدم و حوا، برای وسوسه کردن آنها اختلاف است. شیطان هنگامی که از سجده کردن امتناع ورزید، از بهشت بیرون رانده شد درحالی که آن دو در بهشت بودند. پس گفته شده: آدم داشت از در بهشت خارج میشد درحالی که شیطان ممنوع از نزدیک شدن به آن نبود. با او صحبت میکرد و این قبل از هبوط به زمین و بعد از اخراجش از بهشت بود. و گفته شده که از زمین با او سخن گفت طوری که او بفهمد و گفته شده که در قالب مار داخل شده و آن دو را از دهان مار مخاطب قرار داده است و فقم به معنای کنار دهان است. صاحب الکامل میگوید: هنگامی که شیطان خواست به بهشت داخل شود، خزانهداران مانع او شدند. او همه حیوانات زمین را آورد و خودش را در شکل آنها عرضه کرد تا به بهشت وارد شود و با آدم و همسرش سخن بگوید. پس همه حیوانات امتناع ورزید تا این که مار آمد و ابلیس به او گفت تو را از این آدم باز میدارم و تو در ذمه من هستی، اگر مرا داخل کنی. پس مار، او را بین دو دندان از دندانهای نیشش قرار داد، سپس او را داخل کرد و مار بر چهار دست و پا را میرفت و او از بهترین حیواناتی بود که خداوند تعالی آن را خلق کرد گویا نیک بخت

1- . تفسیر امام» 90-91

بود. پس خدای متعال او را عریان کرده کاری کرد که بر شکم خود بخزد. پایان. و گفته شده: این سخن را به آنان مراسله - با واسطه - کرد و ظاهر قرآن بر گفتگوی دهان به دهان دلالت میکند و این روایت دلالت بر مورد سوم میکند.

48. کافی: امام صادق علیه السلام گفت: خداوند عزوجل هنگامی که آدم و همسرش اشتباه را مرتکب شدند، آن دو را از بهشت خارج کرد و به زمین فرود آورد. آدم را در صفا و حوا را در مروه فرو فرستاد. و صفا به این اسم نامیده شد زیرا که از اسم مصطفی مشتق شده بود و آن برای سخن خداوند عزو جل است «همانا خداوند آدم و نوح را برگزید (اصطفی)» و مروه به این اسم نامیده شد زیرا از اسم مرأه (زن) مشتق شده است. آدم گفت: بین من و او جدایی نبود جز این که او بر من حلال نبود و اگر بر من حلال بود، با من در صفا فرود میآمد ولی به خاطر آن مسأله بر من حرام شد و بین من و او جدایی افتاد. آدم از حوا کنارهگیری کرد. در روز پیش او رفت و در مروه با او سخن گفت. هنگامی که شب شد و ترسید که نفسش بر او غلبه کند، به صفا رفت و در آنجا خوابید درحالی که برای آدم، مونسی جز او نبود و به این دلیل زنان را نساء نامیدند که حوا، مونس آدم بود. خداوند با او سخن نمیگفت و فرستادهای برای او نفرستاد. سپس خداوند عزوجل با قبول توبه او بر او منت گذاشت و کلماتی را به او آموخت. هنگامی که آدم او را با آن کلمات خواند، خداوند توبه او را پذیرفت و جبرئیل را به سوی او فرستاد و گفت: سلام بر تو ای آدم! توبه کننده از اشتباه و صبر کننده بر امتحان! خداوند عزوجل مرا به سوی تو فرستاده تا به تو مناسک را یاد بدهم که با آن پاک شوی، پس دستش را گرفت و او را به کعبه برد و خداوند برای او ابری فرستاد که مکان خانه را سایه افکند و ابر در برابر - به موازات - بیت المعمور بود. پس گفت: ای آدم با پاهایت راه برو تا جایی که این ابر بر تو سایه میافکند، پس خداوند برای تو خانهای از مروارید سفید بیرون میآورد که قبله تو و قبله ذریه بعد از تو خواهد بود. آدم آن را انجام داد و خداوند زیر ابر، خانهای مانند مروارید سفید بیرون آورد و خدا، حجرالاسود را نازل کرد که از شیر سفیدتر و از خورشید نورانیتر بود و سیاه شد به سبب آن که مشرکان آن را لمس کردند، پس به سبب نجاست مشرکین، سنگ سیاه شد و جبرئیل او را

فرمان کرد که به سبب گناهش از خدا در همه مشاعر استغفار کند و او را آگاه ساخت که خداوند عز و جل او را بخشید و او را فرمان داد که سنگهای جمار را از مزدلفه جمع کند. هنگامی که به محل جمار رسید، شیطان بر او نمایان شد. شیطان گفت ای آدم کجا میروی؟ جبرئیل به او گفت با او سخن نگو و به او هفت سنگ پرتاب کن و با هر سنگی تکبیر بگو. پس آدم چنین کرد تا این که از رمی جمرات فارغ شد و او را فرمان داد که یک قربانی را هدیه بدهد و آن هدیه قبل از رمی جمرات است و او را فرمان داد که از روی تواضع به خدای عز و جل، سرش را بتراشد. آدم چنین کرد سپس او را فرمان داد که به زیارت خانه برود و هفت بار طواف کند و بین صفا و مروه هفت بار سعی کند که از صفا شروع و به مروه ختم میشود. سپس بعد از آن هفت بار خانه خدا را طواف کرد و آن طواف نساء است و برای محرم، همبستری با همسرش حلال نمیشود مگر این که طواف نساء را انجام دهد. آدم چنین کرد و جبرئیل به او گفت که خدای عز و جل گناهت را بخشید و توبهات را قبول کرد و همسرت را برایت حلال نمود. آدم روانه شد درحالی که گناهش بخشیده شد و توبهاش قبول شد و همسرش حلال شد. (1)

49. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند فرموده است: از قبل با آدم پیمان بستیم در کلماتی درباره محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام از ذریه آنها، پس فراموش کرد. به خدا سوگند که به همین صورت بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد.

50. کافی: ابو بلال مکی گفت: امام صادق علیه السلام را دیدم که دور خانه طواف میکرد و سپس بین در و حجرالاسود دو رکعت نماز خواند. به او گفتم مانند شما کسی را ندیدم که در اینجا نماز بخواند. گفت: این مکانی است که توبه آدم در آنجا پذیرفته شد.(2)

1- . فروع الکافی1: 216- 217
2- . فروع کافی1: 218

51. کافی: علی بن محمد العلوی گفت: از امام باقر علیه السلام درباره آدم پرسیدم با چه چیزی سرش را تراشید؟ گفت جبرئیل به او نازل شد با یاقوتی از بهشت، پس آن را بر سرش مالید و موهایش ریخت.(1)

52. میگویم: سید در کتاب سعد السعود روایت کرده که او در صحف ادریس دیده که آمده است: خداوند فرشتگان را دستور داد که آدم و حوا را در تختی از نور حمل کنند و به بهشت وارد کنند. پس آن دو در وسط بهشت از ناحیه مشرق قرار داده شدند. سپس داستان اقامت آدم را بیان کرد که پنج ساعت از آن روز را در بهشت بوده و داستان خوردن از درخت توسط آدم را بیان کرد.

داستان اخراج او از بهشت و هبوطش به سرزمین هند بر روی کوهی به نام «باسم» در یک وادی به نام «نهیل» که بین الدهنج و المندل در کشور هند و هبوط حوا در جده و مشاهده خداوند آن دو را بیان کرد. سپس خداوند به آن دو گفت امشب را درحالی که هیچکدام از شما، جای دیگری را نمیداند، بخوابید و شما تحت حفاظت من هستید و من در عافیت و سلامت، بین شما دو نفر جمع میکنم و بهترین اوقات بندگان، وقتی است که تو و همسرت را در هنگام زوال خورشید به بهشت داخل کردم و در آنجا مرا تسبیح گفتید پس آن را نمازی نوشتم و آن را نامیدم چرا که اولین بود و بهترین روزه یعنی روز جمعه بود. در هنگام عصر شما را به زمین فرود آوردم و در آن هنگام مرا تسبیح گفتید پس من آن هنگام را نمازی برای شما نوشتم و آن را نماز عصر نامیدم سپس خورشید غروب کرد و در آن هنگام برای من نماز خواندید و آن را نماز مغرب نامیدم. هنگامی که شفق از بین رفت، آن را نماز عشاء نام گذاشتم و بر تو و نسل تو در هر روز و شب، پنجاه رکعت که صد سجده دارد را واجب کردم، پس آن را بجا آورد. ای آدم بر تو و هرکس از نسل تو که آن نمازها را بجا بیاورد، دو هزار و پانصد نماز مینویسم و این ماه مبارک نیسان است پس در آن روزه بگیر. آدم سه روز از ماه نیسان را روزه گرفت.

1- . فروع کافی1: 218

ذکر روزه گرفتن و حج گزاردن آدم در کعبه و آنچه خداوند برای ساختن کعبه به او امر کرده بود و درخواست فرشتگان برای مشارکت با او بیان شد. و اینکه او گفت: امر برای خداست و خداوند آنان را با او در ساخت آن مشارکت داد. سپس گفت: کوهها ندا دادند که ای آدم برای ما در ساختن پایههای خانه خدا نصیبی قرار ده. گفت در ساخت آن از جانب من دستوری نیست و فرمان از آن خدای خانه است که هرکس را دوست بدارد شریک میکند. پس خداوند به کوهها اجازه داد و هر کوهی با سنگی بر دیگری پیشی گرفت و اولین کوهی که سنگی از آن جدا شد، کوه ابوقیس بود و به سبب نزدیکیش به آنجا، سپس حرا، ثور، ثبیر، ورقان، حمون، صبرار، احد، طور سیناء، طور دینا، لبنان و جودی(1) بود. خداوند آدم را فرمان داد که از هر کوهی سنگی را بردارد و آن را در بنیان خانه قرار دهد. چنین کرد وسپس شرح حج آدم و جمع او با حوا و قبول توبه آن دو و داستان هابیل و قابیل و فرزندان آدم و فرزندانش صد و بیست نسل در هفتصد سال از عمرش، داستان وصیت او به شیث بعد از قتل هابیل را ذکر کرد.(2)

تکمله: بدان که بزرگترین شبهه تخطئه کننده پیامبران که به آن تمسک میجویند داستان آدم علیه السلام است و به آنچه در آن وارد شده است به وجوه مختلفی استدلال میکنند:

ص: 254

1- . ابو قبیس: اسم کوه مشرف بر مکه، حراء با کسره، بدون تشدید و با حرف مد، کوهی از کوه های مکه که در فاصله سه کیلومتری این شهر قرار دارد. الثور: کوهی در مکه که در آن همان غاری است که پیامبر در آن مخفی شده بود. ثبیر با فتحه: کوهی بلند در مقابل حراء. ورقان با فتحه و سپس کسره: کوهی سیاه میان عرج و رویثه در سمت راست راه میان مدینه تا مکه. احد: اسم کوهی که غزوه احد در آنجا رخ داد. بین این کوه و شمال مدینه نزدیک به یک میل فاصله است. سیناء با کسره حرف اول یا فتحه آن: اسم مکانی در شام که به طور اضافه میشود. و آن کوهی است که خداوند از آنجا با موسی بن عمران سخن گفت. لبنان: کوهی مشرف بر حمص است و از عرجی میآید که مابین مکه و مدینه است و به شام میرسد. دو کوه در نزدیکی مکه است که به آنها لبن الاعلی و لبن الاسفل گفته میشود. جودی: کوهی مشرف بر جزیره ابن عمر در کرانه شرقی

دجله از نواحی موصل است که سفینه نوح علیه السلام بر آن استقرار یافت.

2- . سعد السعود 1: 36-37

وجه اول: عصیانگر به فرمان خداوند بود «و آدم پروردگارش را عصیان کرد» و عصیانگر باید که صاحب گناه کبیره باشد به سبب گفته خداوند متعال «هرکس خدا و پیامبرش را سرپیچی کند، آتش جهنم بر اوست». عاصی، اسم ذم است پس واجب است که شامل فردی شود که گناه کبیرهای انجام داده است.

سید علم الهدی(1)

جواب میدهد که معصیت، مخالف فرمان است و دستورات خداوند حکیم، هم واجب و هم مستحب است و نمیتوان ترک کننده مستحب را عاصی نامید چرا که ترک کننده واجب را عاصی مینامند و به همین دلیل میگویند فلانی را به چنان و چنان دستور دادم پس مرا عصیان و مخالفت کرد - اگرچه آنچه به او امر کرده، واجب نباشد- و به او اعتراض کردهاند که آن مجاز است و اصل در اطلاق، حقیقت است. در مقابل به منع مَجاز بودن آن در این سخن جواب داده شده است ولی اظهر آن است که گفته شود: به فرض این که بپذیریم مجاز است، باید به هنگام معارضه دلایل قطعی به سراغ مجاز رفت و گاهی مجاز در هنگام معارضه دلیل گمانی نیز استفاده میشود.

کسانی که به جواز گناه آنان قبل از پیامبریشان معتقدند جواب دادهاند: هنگامی که گناه از او صادر شد آدم علیه السلام پیامبر نبود و بعد از آن پیامبر شد و هیچ مانعی ندارد و همچنین جواب داده شده که گناه آدم در بهشت بود و نه در زمین که محل تکلیف است. پس صدور گناه از پیامبران، قبل از پیامبری و بعد از آن، در محل تکلیف لازم نمیآید. طبق آنچه در باب عصمت آوردیم، ضعف و ناراستی این دو وجه را بر اساس اصول امامیه دانستی، بعلاوه، این وجه آخری با هیچ یک از مذاهب منطبق نمیشود. در اینجا تأویل دو روایتی که باعث توهم این دو وجه میشود را بیان کردیم؛ و نیز جواب داده شده که معصیت او از گناهان صغیره مکفّر - قابل بخشش - بوده و نه کبائر و این جواب اکثر معتزله است که ضعف آن را دانستی.

و جواب داده شد: هنگامی که از خوردن آن درخت نهی شد، گمان کرد که از عین درخت - یعنی یک درخت مشخص - نهی شده است و نه از نوع آن در حالی

1- . مراجعه کنید به تنزیه الانبیا: ص 9-14

که خداوند سبحان میخواست او را از نوع آن نهی کند، ولی به آن دو نگفت که به این درخت و آنچه از جنس آن است نزدیک نشوید. و گاهی منظور از لفظ، نوع آن است همانطور که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که به حریر و طلا اشاره کرد و فرمود: «این دو بر مردان امت من حرام است». آدم به این دلیل چنین گمانی کرد که شیطان به دروغ به خدا سوگند خورد که از خیرخواهان آنهااست و او قبل از آن ندیده بود که کسی این گونه به خدا سوگند بخورد. پس از درخت دیگری از آن نوع خورد و این از قبیل خطا در اجتهاد است و از گناهان کبیرهای که مستحق داخل شدن به آتش باشد، نیست.

و از چند وجه به آن اعتراض شده است:

اول آنکه: اسم اشاره برای اشخاص وضع شده است و اشاره به نوع از باب مجاز است. پس هنگامی که آدم علی نبینا و آله و علیه السلام لفظ را بر معنای حقیقی آن حمل کرده است چه خطایی مرتکب شده است؟ و چرا از بهشت اخراج شده است؟ جواب داده شده که اگر چه این لفظ برای شخص وضع شده است اما در عین حال با آن قرینهای آمده است که نشان دهد منظور از آن نوع است.

دوم آن که: اگر خداوند سبحان او را بدون آوردن قرینهای که بر مقصود دلالت کند به این وجه مذکور مکلف کند تکلیف مالایطاق لازم میآید و با قرینه، اخلال در نظر و تقصیر در معرفت لازم میآید و نیز خطای در قصد لازم میآید، پس این جواب فایدهای نداشت مگر تغییر خطیئه، و این که خطیئه، بر تقدیری صغیره یا ارتکاب خلاف اولی باشد و برتقدیر دیگری کبیره باشد، نادرست است. جواب داده شده که شاید آدم علیه السلام در هنگام خطاب، قرینه را فهمیده سپس به خاطر طولانی بودن مدت یا دلیل دیگری از آن غافل شده است همانگونه که خداوند متعال فرمود: «به یقین ما پیشتر به آدم سفارش کردیم که از آن درخت نخورد ولی او سفارش ما را به فراموشی سپرد»(1)

و این بر اساس سهو آنهاست که سهو از انبیا به دور است و در روایات آمده است که مقصود از نسیان، ترک است.

1- . طه/ 115

سوم آن که: بر پیامبران اجتهاد و عمل کردن به ظن، جایز نیست زیرا آنان توانایی بر علم دارند و عمل به ظن با وجود توانایی برای تحصیل علم، از نظر عقل و شرع جایز نیست و ممکن است اینگونه جواب داده شود: که ما نمیپذیریم که آدم علیه السلام در هنگام خطاب پیامبر بوده همانگونه که روایت نیز اینگونه دلالت میکند. در این صورت عمل او به ظن اشکال ندارد پس توانایی او بر تحصیل علم و یقین، ممنوع است، و در این کلام اشکال وجود دارد.

وجه دوم: اینکه خداوند متعال، او را غاوی - فریب خورده - نامیده «فغوی: پس فریب خورد» و گمراهی خلاف هدایت است. براساس سخن خداوند متعال «راه درست از راه نادرست کاملاً مشخص شده»(1)

و غاوی، صاحب گناه کبیره است مخصوصاً هنگامی که تاکید برای عصیان واقع شود. و سید رحمه الله جواب داده است که معنی «غوی» خاب - ناامید شد - است چرا که میدانیم که اگر آن مستحب یعنی ترک خوردن از درخت را انجام دهد، مستحق ثواب بزرگی است و اگر با فرمان مخالفت کند و بر آنجه به آن دعوت شده - مستحب - اصرار نکند ناگزیر ناامید میشود زیرا به ثوابی که به سبب امتناع، مستحق آن است نرسیده است، و شکی نیست که احتمال دارد که «غوی» معنی ناامیدی دهد همانطور که شاعر گفته است:

هرکس کار خیری را انجام دهد، مردم کار او را میستایند، و هرکس ناامید بشود، بر ناامیدی، سرزش کنندهای هست. پایان.

جوهری میگوید: غی: به معنی گمراهی و ناامیدی است و گفت: (خاب الرجل یخیب خیبه) یعنی وقتی که فرد به آنچه میخواهد نرسد و ضربالمثل است که « الهیبه خیبه، هیبت ناکامی است». جزری میگوید: در حدیث موسی و آدم علی نبینا و آله و علیه السلام: (لأغویت الناس) یعنی مردم را ناامید کردی و گفته میشود: «غوی الرجل» زمانی که ناامید شود و کسی او را فریب بدهد. در این صورت سخن خداوند تبارک و تعالی که میفرماید «فغوی» تأکید بر عصیان نیست

ص: 257

1- . بقره/ 256

بلکه معنا چنین است: آنچه را که از روی ندب و استحباب به آن امر شد انجام نداد پس از ثوابی که در صورت انجام دادن آن، مستحق آن میشد محروم شد.

شاید بتوان این گونه جواب داد که فرض کنیم غوایه به معنی ضلال است و متضاد با رشاد - هدایت - و رشاد به معنای دستیابی به چیزی توسط چیز دیگر و در پیش گرفتن راهی است که فرد را به مطلوب میرساند پس هر کس عملی انجام دهد که او را از خواسته و مطلوبش دور کند گمراه و گمگشته است؛ اگرچه با امر استحبابی مخالفت کند و یا مرتکب نهی تنزیهی شود. به همین دلیل به هر کسی که از راه دور شود میگویند: همانا او گمراه شد. و اگر بپذیریم که «غوایه» به معنی حقیقی استعمال نمیشود مگر به صورتی که استدلال کننده ادعا میکند باید گفت که: به ناچار باید آن را در آیه به آن معنی که گفتیم حمل کنیم ولو به طریق مجاز، به خاطر دلایل عصمت. همچنین جواب داده شده که «غوی» در اینجا به معنی بشم است یعنی از پرخوری دل درد گرفت.

سید رضی الله عنه در جواب سؤالهایی که از ری بر او وارد شد میگوید: اگر بگویند مانع از این که کلمه (و عصی) به معنی «واجب یعنی دور شدن از درخت را انجام نداد» باشد چیست؟ و واجب را اگر انجام ندهد مستحق محروم شدن از ثواب است؛ مثل کار مستحب؛ پس چگونه عقیده خودتان را بر عقیدهای که ما بر آن هستیم ترجیح دادید؟ میگوییم: ترجیح دادن عقیده خودمان آشکار است چون ظاهر سخن خداوند تبارک و تعالی در«عصیان کرد پس گمراه شد» این است که: آنچه که «فاء» بر آن داخل شده جزاء است برای معصیت، و آن همه جزایی است که مستحق آن معصیت است چون ظاهر این سخن گوینده که: «دزدید پس قطع شد» و «تهمت زد پس هشتاد تازیانه خورد»، این است که آن همه جزا است نه بعضی از آن. و همچنین وقتی قائل میگوید: هرکس وارد خانه من شود یک درهم به او میدهم، این سخن را حمل بر این میکنیم که درهم همه جزای او است و کسی که وارد شود استحقاق بیشتر از آن یک درهم را ندارد و کسی که تکلیف واجب را انجام ندهد مستحق ذم و مجازات و محروم شدن از ثواب است، و هر کس کار مستحب را انجام ندهد به خاطر ترک مستحب، مستحق چیزی نیست مگر محرومیت از ثواب که ترک

مستحب توسط او سبب آن است؛ و شرح دادیم که کسی که واجب را انجام ندهد این گونه نیست و اگر ظاهر اقتضا کند که آنچه فاء بر آن داخل شده همه جزا، به خاطر آن سبب است، فقط به آنچه ما گفتیم خواهد رسید نه آنچه آنان انتخاب کردند و این موضوع برای کسی که در آن بیاندیشد آشکار است.

وجه سوم: این است که او علیه السلام توبه کرد و توبه کننده گناهکار است. اما دلیل اینکه او توبه کننده است سخن خداوند تبارک و تعالی است که میفرماید: «پس آدم از پرورگارش کلماتی را دریافت نمود و [خدا] بر او ببخشود» و اما اینکه توبه کننده گناهکار است: چون توبه کننده به خاطر انجام دادن گناه پشیمان است و فرد پشیمان بر انجام گناه، خود خبر میدهد که او مرتکب گناه شده است و اگر در اعلام خبر دروغ بگوید مرتکب گناه دروغ شده است و اگر راست بگوید، همان مطلوب است. سید رضی الله عنه جواب داده است که: توبه در نزد ما و بر اساس اصول خود توبه، باعث اسقاط مجازات نمیشود و به اعتقاد ما خداوند متعال مجازات را فقط به فضل خود و از روی لطف ساقط کرده و توبه فقط موجب استحقاق ثواب میشود و قبول شدن توبه بر این وجه، ضمانت ثواب بر آن است. پس معنای سخن خداوند «پس او را بخشود» آن است که ثواب آن را ضمانت کرد. کسی که اعتقاد دارد معصیت آدم بر پیغمبر بر او و بر خاندانش و بر آدم علیه السلام سلام باد، از این وجه صغیره است باید به همینگونه تفسیر کند؛ زیرا اگر به وی گفته شود: توبه او چگونه پذیرفته میشود و او چگونه بخشیده میشود در حالی که معصیت او مکفّره است و مستحق هیچ عذابی نیست؟؛ چارهای ندارد جز این که به آنچه ما گفتیم بازگردد. و بسی نیکوست توبه از جانب کسی صورت بگیرد که از نفس او قبیحی سر نزده است و توبه به خاطر انقطاع إلی الله و بازگشت به سوی خدا باشد. و وجه نیکو بودن توبه در این موضع یا به خاطر استحقاق ثواب به خاطر توبه است یا به خاطر اینکه لطف است، همچنان که توبه کردن از جانب کسی که مطمئن است مستحق مجازات نیست نیز نیکوست؛ و این که توبه در اسقاط مقدار مجازاتی که استحقاق آن را دارد هیچ تاثیری نمیگذارد و به همین دلیل، توبه از صغائر را

جایز شمردهاند؛ اگرچه نه در از بین بردن سرزنش و مذمت تأثیری دارد و نه در اسقاط مجازات. پایان.

و بسیاری از عبارات ادعیه مأثوره دلالت بر این دارد که توبه باعث اسقاط مجازات نمیشود. سپس اگر ما قبول کنیم که توبه باعث اسقاط مجازات میشود توبه را در اینجا، طبق آنچه قبلا دانستید، بر معنای مجازی حمل میکنیم.

وجه چهارم: خداوند متعال او را با آیه «از ستمکاران خواهید بود» ظالم نامید و او در آیه «پروردگارا ما بر خویشتن ستم کردیم» خود را ظالم نامید و به استناد به این سخن خداوند «لعنت خدا بر ستمکاران باد»(1)

ظالم ملعون است و هر کس مستحق لعن و نفرین شود مرتکب گناه کبیره است.

سید رحمه الله اینگونه جواب داده که معنی این سخن آن دو که گفتند: «پروردگارا ما بر خود ستم کردیم»(2)

این است که ما باعث نقص خود شدیم و آن ثوابی را که استحقاقش را داشتیم به خاطر انجام آنچه که از ما خواسته شده بود از دست دادیم و آن فایده فراوان از تعظیم و بزرگداشت را از دست دادیم و آن ثواب اگرچه قبل از انجام دادن طاعتی که به موجب آن استحقاق حاصل میشود، مستحق نبود ولی در حکم مستحق بود و جایز است کسی که نفس خود را از آن محروم کرده اینگونه توصیف شود که ظالم به نفس خویش است؛ کما اینکه به خاطر محروم کردن خود از منافعی که استحقاقش را داشت اینگونه توصیف میشود و این است معنای «از ستمکاران خواهید بود». پایان.

ظلم در اصل: وضع شیء در غیر موضع آن است. جوهری میگوید: گفته میشود: کسی که به پدر خود شبیه است ظلم نکرده است و گفته شده: اصل ظلم به معنای ناقص شدن حق است. خداوند تبارک و تعالی میفرماید: «هر یک از این دو باغ محصول خود را به موقع میداد و از [صاحبش] چیزی دریغ نمیورزید» یعنی کم نمیکرد. و جزری میگوید: در حدیث ابن زمل آمده است: «لزموا الطریق فلم یظلموه» یعنی از آن منحرف نشدند. همچنین آمده است: «اخذ فی الطریق فما ظلم

ص: 260

1- . هود/ 18
2- . کهف/ 33

یمینا و شمالا : وارد راهی شده که به راست و چپ ظلم نکرد» یعنی منحرف نشد. از این جا مشخص میشود که وصف به ظلم مستلزم آنچه استدلال کننده ادعا کرده نیست چرا که شکی نیست مخالفت امر خداوند تبارک و تعالی وضع شیء در غیر موضع آن است و موجب نقص در ثواب است و عدول از راهی است که به مقصود و مراد میرسد. اما آنچه که با آن استدلال کرد که ظالم ملعون است، باطل است چرا که در این دو جا از قرآن کریم آمده است: یکی در سوره اعراف: «لعنت خدا بر ستمکاران باد* همانان که [مردم را] از راه خدا باز میدارند و آن را کج میخواهند و آنها آخرت را منکرند.»(1)

و دومین آن در سوره هود. در این آیه نیز مثل همان که ذکر شد آمده است فقط آخر این آیه این چنین است: و «آنها آخرت را باور ندارند»(2)

و در هر صورت به لعن مطلق ظالمان دلالت نمیکند و بلکه به لعن مسلمانی که مرتکب گناه کبیره شده نیز دلالت نمیکند؛ بعلاوه لعن نیز دلالت بر این ندارد که آن فعل کبیره بوده است چون در روایات لعن صاحب گناه صغیره نیز آمده است. حتی لعن کسی که مرتکب نهی تنزیهی شده است نیز وارد شده است چرا که لعن به معنای طرد و دور کردن از رحمت است و دوری از آن با ترک مستحب و فعل مکروه نیز حاصل میشود ولی چون استعمال آن درباره مشرکان و کفار غالب شده است استعمال آن درباره مؤمنین صالح قطعا مجاز نیست. درباره مؤمنان فاسق نیز اشکال دارد و ترک لعن بهتر است.

وجه پنجم: او مرتکب کاری شده است که در این سخن خداوند تعالی «و به این درخت نزدیک نشوید» و آیه «مگر شما را منع نکردم» از آن نهی شده بود و ارتکاب کاری که از آن نهی شده گناه کبیره است.

و جواب آن این است که: نهی همانطور که برای تحریم به کار میرود برای تنزیه نیز به کار میرود و اگر ثابت شود که معنای حقیقی آن تحریم است برای دلایل عصمت آن را بر مجاز حمل میکنیم؛ چرا که شیوع استعمال آن در معنی

1- . اعراف/ 44 و 45

2- . هود/ 18

تنزیه، مانع از آن میشود که بدون قرینه آن را بر معنای حقیقی حمل کنیم. اما فساد این ادعا که ارتکاب امر مورد نهی مطلقاً گناه کبیره است نیز آشکار است.

وجه ششم: او به خاطر وسوسه شیطان و لغزاندن او به عنوان مجازات کاری که اقدام به آن کرد از بهشت اخراج شد و این موضوع دلالت بر این میکند که مرتکب گناه کبیره شده است. جواب داده شده که اگر [این اخراج شدن] به خاطر کوچک شمردن و اهانت باشد عقوبت است و چه بسا که به خاطر مصلحت بوده باشد؛ به این معنی که خداوند تبارک و تعالی دانست که مصلحت اقتضا میکند مادامی که آدم از میوه آن درخت نخورده در بهشت بماند و وقتی که از آن خورد مصلحت تغییر کرد و اخراج او از بهشت و مکلف شدن او در سرایی دیگر مصلحت شد و درباره سلب لباس - برهنه کردن - نیز مسأله همین گونه است.

وجه هفتم: اگر خداوند او را نمیبخشید او از زیانکاران بود چرا که در آیهای آمده است: «و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود» و این امر اقتضا میکند که او مرتکب گناه کبیره شده باشد. جواب: این است که خسران ضد سود است و شکی نیست که کسی که ثوابش ناقص شود زیان کرده است و خسرانی که از آن به خدا پناه میبرد همان نقص ثواب با فرض عدم قبول توبه است.

صحبت در این مقام به درازا کشید و عزم خود را که اختصار شدید بود فراموش کردیم چون شبهات مخالفین در این باب در قلب خاص و عام نشسته و عمدهترین چیزی که به آن تمسک میجویند خطای آدم -بر پیامبر ما و خاندانش و بر او سلام باد- است و همچنین اکثر مواردی که در اینجا ذکر کردیم در مسائلی که به سایر پیامبران – علی نبینا و آله و علیه السلام نسبت دادهاند نیز جاری است.

ص: 262

باب چهارم : کیفیت نزول آدم علیه السلام از بهشت و حزن او به خاطر فراق بهشت و ماجرای بین او و ابلیس لعنت خدا بر او باد

1. الخصال: امام صادق علیه السلام میفرماید: ابلیس چهار بار بانگ برآورد: اول: روزی که لعن شد، دوم: زمانی که به زمین فرو فرستاده شد و زمان مبعوث شدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمانی که پیامبری مبعوث نمیشد و زمانی که امالکتاب نازل شد. و دو بار فریاد زد: هنگامی که آدم میوه درخت را خورد و دوم هنگامی که آدم از بهشت فروفرستاده شد.(1)

توضیح: «رنّ» یعنی فریاد برآورد و «نخیر» صدا درآوردن با بینی. اولی برای حزن و ناراحتی به کار میرود و دومی (نخیر) برای شدت شادی.

2. علل الشرایع: امام صادق علیه السلام میفرماید: بسیار گریه کنندگان پنج نفرند: آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه دختر محمد و علی بن حسین علیهم السلام. اما آدم به خاطر بهشت آنقدر گریه کرد که در گونههایش مانند درهها پدید آمد . ادامه حدیث.(2)

3. علل الشرایع: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند آدم را در روز جمعه به زمین فرود آورد. اسناد آن در باب فضائل جمعه خواهد آمد.(3)

4. علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند آدم علیه السلام را از بهشت فرود آورد صدو بیست شاخه با او فرو فرستاده شد. چهل تای

-1 . الخصال 1: 126
-2 . در نسخههایی که از مرجع در دست ما بود این روایات را نیافتیم.
-3 . در نسخههایی که از مرجع در دست ما بود این روایات را نیافتیم.

آن هم داخل و هم خارجش قابل خوردن بود، چهل تای آن فقط داخل آن قابل خوردن بود و خارج آن برای دور انداختن و چهل تای دیگر خارج آن برای خوردن و داخل آن برای دور انداختن بود و کیسهای که همه نوع بذر در آن بود.

توضیح: جوهری میگوید: الغراره مفرد الغرائر کیسهای که برای کاه است.

5. علل الشرایع، عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام میفرماید: گفتم: اولین عطر و بوی خوش چگونه بوده است؟ پس به من گفت: اطرافیان شما درباره آن چه میگویند؟ گفتم: میگویند: آدم هنگامی که به سرزمین هند فرود آمد و به خاطر بهشت گریست، اشکهایش جاری شد و مانند رگهاهایی در زمین جاری شد و تبدیل به عطر شد. امام رضا علیه السلام فرمود: آنگونه که میگویند نیست، بلکه حوا موهای بافتهاش را با برگ درختان بهشتی میبست. هنگامی که به زمین فرود آمده و به آن معصیت مبتلا شد حیض دید پس به غسل فرمان داده شد. وی بافته موهایش را باز کرده و خداوند عزوجل بادی را فرستاد که بر گیسوانش وزید و آن را نگه داشت به هر جایی که خداوند عزوجل خواست پخش کرد و عطر از آن به وجود آمده است.(1)

توضیح: جزری گفت: در آن آمده است: (ریش رسول الله را با عطر میآغشتم) یعنی با آن میآغشتم و بسیار گفته میشود غلف بها لحیته غلفا و غلّفها تغلیفا. پایان. و قرن: به بخش بافته شده موها میگویند.

6. علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: صفا، صفا نامیده شد چون آدم، مصطفی - پیامبر برگزیده خدا - بر آن فرود آمد و اسمی از اسم آدم - بر پیامبر ما و خاندانش و بر او سلام باد- بر این کوه نهاده شد و خداوند عزوجل میفرماید: «خداوند آدم و نوح را برگزید» و حوا بر مروه فرود آمد و مروه، مروه نامیده شد چون (مرأه: زن) بر آن فرود آمد و برای آن کوه اسمی از اسم مرأه نهاده شد.(2)

7. علل الشرایع: بکیر بن اعین میگوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: آیا میدانی حجر چه بوده است؟ گفت: گفتم: نه، گفت: فرشتهای بزرگوار از بزرگ

1- . علل الشرائع: 167-168. عيون الأخبار: 159
2- . عيون الأخبار: 149

ترین فرشتگان در نزد خداوند عزوجل بود و هنگامی که خداوند از ملائکه پیمان گرفت اولین کسی بود که به او ایمان آورد. آن فرشته اقرار کرد و خداوند او را امین همه مخلوقات خود قرار داد و آن میثاق و عهد را در فرشته فروبرد و آن را در نزدش به امانت گذاشت و خلق را واداشت به این که هر سال در نزد آن فرشته به آن میثاق و عهدی که خداوند از آنان گرفته بود، اقرار کنند. سپس خداوند او را در بهشت با آدم قرار داد که هر سال در نزد وی عهد و پیمان را یادآور شود و مجددا به آن اقرار کند. پس وقتی آدم عصیان کرد و از بهشت خارج شد خداوند آن عهد و میثاقی را که به خاطر محمد و وصی او علیهما السلام از او و فرزندانش گرفته بود از خاطرش پاک کرد و او را مبهوت و حیران گردانید. هنگامی که خداوند آدم را بخشید این فرشته را به صورت مرواریدی سفید درآورد و از بهشت به سوی آدم پرتاب کرد و آدم در سرزمین هند بود. پس هنگامی که او را دید به او انس گرفت. آدم آن را بیش از یک جواهر نمیدانست. پس خداوند عزوجل آن را به نطق آورد. پس گفت: ای آدم آیا مرا میشناسی؟ گفت: نه، گفت: بله شیطان بر تو چیره شده و یاد پروردگار را از یاد تو برد. حجر به آن صورتی که در بهشت با آدم بود تبدیل شد و به آدم گفت: پس عهد و پیمان کجاست؟ آدم به طرف سنگ پرید و پیمان را به یاد آورد و گریست و در برابر آن خم شد و آن را بوسید و دوباره به عهد و پیمان اقرار کرد. سپس خداوند عزوجل جوهر سنگ را به مرواریدی سفید درخشان تبدیل کرد و آدم آن برای بزرگداشت و تکریم بر دوش خود حمل کرد. هنگامی که خسته میشد جبرئیل به جای آن را حمل میکرد تا اینکه آن را به مکه رسانید و پیوسته در مکه با آن مأنوس بود و هر روز و شب در نزد آن اقرار میکرد. سپس خداوند عزوجل هنگامی که جبرئیل را به زمین فرود آورد و کعبه را بنا کرد، به آن مکان، بین رکن و باب فرود آمد و در آن موضع بر آدم ظاهر شد هنگامی که میثاق را گرفت و در آن مکان، فرشته میثاق را در خود فروبرد. به همین دلیل حجرالاسود در آن رکن قرار داده شد و آدم از کعبه به سوی صفا و حوا به سوی مروه، دور شد و حجر را در رکن قرار داد. پس تکبیر گفت و تهلیل کرد و خداوند را سپاس و تمجید

گفت. به همین دلیل الله اکبر گفتن، هنگام روی آوردن از صفا به سمت رکنی که آن سنگ در آن است تبدیل به یک سنت شد. ادامه حدیث.(1)

الکافی: محمد بن یحیی و دیگران نظیر این حدیث را از اشعری نقل کردهاند.(2)

توضیح: نمایان شد یعنی جبرئیل یا سنگ و تکبیر گفت یعنی جبرئیل یا سنگ و ممکن است آدم علیه السلام مقصود باشد.

8 . علل الشرایع: امام صادق علیه السلام میفرماید: آدم از بهشت بر صفا فرود آمد و حوا بر مروه. در آن هنگام حوا در بهشت موهایش را شانه میزد. هنگامی که بر زمین فرود آمد گفت: از شانه کردن چه امیدی دارم در حالیکه من مورد غضب هستم پس شانهاش را شکست؛ آنگاه از آن شانه، بوی عطری که در بهشت استفاده کرده بود در هوا پخش شد و باد آن را با خود برد ولی اثر آن در هند باقی ماند. به همین دلیل، اصل عطر در هند است.(3)

9. در حدیثی دیگر آمده است که او موی بافتهاش را گشود و خداوند عزوجل بادی را بر آن عطری که در گیسوی او بود فرستاد و باد آن را در مشرق و مغرب پراکند.(4)

توضیح: عقیصه به معنی موی بافته شده است.

10. علل الشرایع: از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد که خداوند عزوجل سگ را از چه چیز آفرید؟ فرمود: آن را از بزاق ابلیس آفرید. گفته شد: آن چگونه بود ای رسول خدا؟ فرمود: هنگامی که خداوند عزوجل آدم و حوا را به زمین فرو فرستاد، آنها همانند دو جوجه بودند که میلرزیدند. ابلیس ملعون به سمت حیوانات درنده که قبل از آدم در زمین بودند دوید و به آنها گفت: دو پرنده از آسمان فرود افتادهاند که هیچ بینندهای بزرگتر از آن دو را ندیدهاند. بیایید و آن دو را بخورید. پس حیوانات درنده با او

1- . علل الشرائع: 148-149

2- . فروع كافى 1: 215
3- . علل الشرائع: 167
4- . علل الشرائع: 167

دویدند و ابلیس آنها را تحریک میکرد و فریاد میکشید و به آنها وعده میداد که راه نزدیک است. و در همین حین به خاطر شتابزدگی کلامش بزاقی از دهانش بیرون ریخت و خداوند عزوجل از آن بزاق دو سگ را خلق کرد: یکی نر و دیگری ماده. پس اطراف آدم و حوا ایستادند. سگ ماده در جده و سگ نر در هند. و نگذاشتند که درندگان به آنها نزدیک شوند و از آن روز سگ دشمن درندگان و درندگان دشمن سگ هستند.(1)

11. علل الشرایع: امام باقر علیه السلام از اجدادش نقل میکند که خداوند عزوجل به جبرئیل وحی کرد: من خدای رحمان و رحیم هستم. همانا من به آدم و حوا هنگامی که نزد من شکایت کردند از آنچه شکایت کردند، رحم کردم. پس خیمهای از خیمههای بهشت را برای آنها فرود بیاور چرا که من به آن دو به خاطر گریههای آنها و تنهایی و وحشتشان رحم آوردم و خیمه را بر نزعه بین کوههای مکه بر پا کن. امام فرمود: نزعه همان مکان کعبه و ستونهای آن است که ملائکه آن را قبل از آدم بالا بردند. پس جبرئیل خیمهای به اندازه مکان کعبه و ستونهایش برای آدم فروفرستاد و آن را بر پا کرد. فرمود: جبرئیل علیه السلام آدم را از صفا و حوا را از مروه پایین آورد و آنها را در خیمه جمع کرد. فرمود: ستون وسطی خیمه، چوبی از یاقوت سرخ بود. پس نورش کوههای مکه و اطراف آن را روشن ساخت. فرمود: نور ستون کشیده شد که امتداد آن، محدوده امروز حرم است که از هر طرف به میزانی است که نور آن ستون به آن رسید. فرمود: خداوند عزوجل آنجا را به خاطر حرمت خیمه و ستون، حدود حرم قرار داد چون خیمه و ستون از بهشت آمده بود. فرمود: به همین دلیل خداوند عزوجل نیکیها را در حرم مضاعف و بدیها را نیز مضاعف قرار داده است. فرمود: و طنابهای خیمه را از اطراف آن کشید که منتهای میخهای آن خیمه، اطراف مسجدالحرام بود. فرمود: میخهای آن سنگهایی از طلای خالص بهشت بود و طنابهای آن از ریسمان ارغوانی بود. فرمود: خداوند به جبرئیل علیه السلام وحی کرد که هفتاد هزار فرشته بر خیمه فرود فرست که آن را

-1 . علل الشرائع: 169

از شیاطین عصیانگر حفظ کنند و با آدم انس بگیرند و به خاطر بزرگداشت کعبه و آن خیمه، پیرامون آن در طواف باشند. فرمود: پس ملائکه را فروفرستاد. پس در اطراف خیمه بودند و آن را از طغیان شیطان عصیانگر حفظ میکردند و هر روز و شب ارکان کعبه و خیمه را طواف میکردند درست همانطور که در آسمان به طواف بیت المعمور میپرداختند. فرمود: ارکان بیت الحرام در زمین محاذی بیت المعمور است که در آسمان قرار دارد. فرمود: خداوند تبارک و تعالی، بعد از آن به جبرئیل علیه السلام وحی کرد: بر آدم و حوا فرود آی و آنها را از موضع ستونهای خانهام دور کن و ستونهای خانهام را برای ملائکه و مخلوقاتم از نسل آدم بالا ببر. جبرئیل بر آدم و حوا فرود آمد و آنها را از خیمه خارج کرد و از نزعه - ستونهای - کعبه دور کرد وخیمه را از جای نزعه کنار زد. فرمود: آدم را بر صفا و حوا را در مروه قرار داد. پس آدم - صلوات و درود خدا بر پیامبر ما و خاندان او و بر او باد- گفت: ای جبرئیل آیا به خاطر خشم خداوند تبارک و تعالی بر ما، جای ما را عوض کرده و بین ما فراق ایجاد کردی یا بر اساس رضایت و تقدیر او بر ما چنین کردی؟ جبرئیل به آن دو گفت: این مسأله به خاطر خشم خداوند –ذکرش بلند مرتبه باد- بر شما نیست ولی خداوند عزوجل از آنچه انجام میدهد مورد سؤال واقع نمیشود. ای آدم! 70 هزار فرشتهای که خداوند آنان را به زمین نازل کرده بود تا مونس تو باشند و پیرامون ستونهای خانه و خیمه طواف کنند از خداوند عزوجل خواستند که در محل خیمه، برای آنها خانهای در نزعه مبارک در مقابل بیت المعمور بسازد تا بر اطراف آن طواف کنند؛ همان طور که در آسمان پیرامون بیت المعمور طواف میکردند. پس خداوند تبارک تعالی بر من وحی کرد: که تو را دور کنم و خیمه را بردارم. آدم علیه السلام گفت: به قضا و قدر خداوند تبارک و تعالی و امر نافذش در مورد ما راضی شدیم. پس جبرئیل پایههای کعبه را با سنگی از صفا و مروه و سنگی از طور سینا و سنگی از جبل السلام که پشت کوفه است بالا برد. سپس خداوند عزوجل به جبرئیل علیه السلام وحی کرد: آن را بساز و تمام کن. جبرئیل علیه السلام سنگهای چهارگانه را به دستور خداوند با بالهایش از جاهایشان بیرون کشید و آنها را در همان ارکانی که خداوند فرموده بود بر همان اصول و قواعدی که

خداوند جبار جل جلاله مقدر ساخته بود، قرار داد و اعلام - میلها - آن را نیز نصب کرد. سپس خداوند به جبرئیل امر کرد: آن را بساز و با سنگی از ابو قبیس به پایان ببر و دو در برای آن قرار بده؛ باب شرقی و باب غربی. فرمود: جبرئیل علیه السلام آن را به پایان برد و هنگامی که از آن کار فارغ شد، ملائکه پیرامون آن طواف کردند. هنگامی که آدم و حوا دیدند ملائکه پیرامون خانه طواف میکنند به راه افتاده و هفت بار طواف کردند و سپس خارج شده و به دنبال چیزی رفتند که بخورند.(1)

توضیح: جوهری میگوید: عقیان از طلای خالص است و گفته میشود آن چیزی است که به عنوان گیاه میروید و از جمله چیزهایی نیست که از سنگ حاصل میشود.

12. عیون اخبار الرضا و علل الشرایع: فرد شامی از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد شریفترین مکان روی زمین سؤال کرد. به او فرمود: سرزمینی به نام سرندیب که آدم در آن از آسمان بر زمین فرود آمد. (2)

13. علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که آدم علیه السلام از بهشت فرود آمد میوههای آنجا را هوس کرد. پس خداوند تبارک و تعالی دو بوته انگور برای او فروفرستاد. پس آن دو را کاشت تا اینکه برگ و میوه دادند و رسیدند. ابلیس آمد و دیواری بر آن دو بوته کشید، آدم به او گفت: ای ملعون چه کار میکنی؟ ابلیس گفت: این دو بوته مال من است. آدم گفت: دروغ میگویی. پس آن دو راضی شدند روح القدس را بین خود حکم کنند. وقتی به سوی روح القدس رفتند آدم قصهاش را برای او تعریف کرد. روح القدس شعلهای از آتش برگرفت و آن را بر آن دو بوته افکند و آتش میان شاخههای آن افتاد. تا اینکه آدم تصور کرد چیزی از آن دو بوته باقی نمانده و به طور کامل سوختهاند. ابلیس نیز همینگونه تصور کرد. گفت: پس آتش از آنجا که داخل شد، داخل شد و دوسوم آن دو بوته از بین رفت و یک سوم آن باقی ماند. پس روح القدس گفت: آنچه از آن دو بوته

1- . علل الشرائع: 146
2- . العیون: 135 در این کتاب به جای سرندیب، سراندیب آمده است. علل الشرائع: 198

سوخت و از بین رفت سهم ابلیس (خدا او را لعنت کند) بود و آنچه باقی ماند برای توست ای آدم.(1)

14. قصص الانبیا: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که آدم علیه السلام هبوط کرد به هند فرود آمد سپس حجرالاسود که یاقوت سرخی در اطراف عرش بود به سوی او پرتاب شد و هنگامی که آن را دید شناخت و بر روی آن فرو افتاد و آن را بوسید. سپس به سوی آن رفت و آن را با خود برداشت و به سوی مکه برد. گاهی که از حمل آن خسته میشد جبرئیل آن را به جای او حمل میکرد و هنگامی که جبرئیل علیه السلام به سمت او نمیآمد غمگین میشد و از حزن و اندوه به جبرئیل شکایت میبرد. جبرئیل به او گفت: هرگاه [در وجود خود] چیزی از اندوه و حزن یافتی بگو: «لا حول و لا قوه الا بالله»(2)

15. قصص الانبیا: امام باقر علیه السلام میفرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی خداوند عزوجل آدم علیه السلام را از بهشت فرو فرستاد به او دستور داد که با دستش شخم بزند و پس از نعمتهای بهشت از دسترنج خود بخورد. پس آدم شروع به دعا کرد و دویست سال به خاطر بهشت گریه و زاری کرد و سپس بر خداوند سجده کرد، سجدهای که سه شبانه روز سرش را بالا نیاورد.(3)

16. قصص الانبیا: از امام صادق علیه السلام درباره عطر سؤال شد، حضرت فرمود: هنگامی که آدم و حوا از بهشت فرود آمدند آدم بر صفا و حوا بر مروه فرود آمد و حوا یک رشته موی بافته خود را گشود و باد بر آن وزید. پس بیشتر عطرها در هند قرار گرفت.(4)

17. قصص الانبیا: به نقل از وهب و صدوق آورده شده است: محل فرود آمدن آدم بر کوهی در شرق سرزمین هند بود که به آن باسم گفته میشد. سپس خداوند به او امر فرمود که به سوی مکه حرکت کن. خداوند زمین را برای او در هم

1- . علل الشرائع: 163
2- . نسخه خطی
3- . قصص الأنبیا نسخه خطی

4- . قصص الأنبيبا نسخه خطى

پیچید به گونهای که از هر بیابانی با یک گام عبور میکرد و پای او بر هر تکه از زمین که قرار میگرفت آباد میشد. دویست سال به خاطر بهشت گریست. پس خداوند با خیمهای از خیمههای بهشت او را تسلی داده و آن خیمه را در مکه و در موضع کعبه قرار داد. و آن خیمه از یاقوت سرخ بود که دو در داشت؛ یکی شرقی و دیگری غربی که از طلای آراسته بوده و سه قندیل از طلای بهشت در آن آویزان بود. قندیلها بسیار نورانی بودند. سپس رکن که یاقوتی سفید از یاقوتهای بهشت بود فرود آمد و جایگاه نشستن آدم عیله السلام بود که بر آن مینشست. خیمه آدم همواره در جای خود باقی بود تا اینکه خداوند روح آدم علیه السلام را قبض کرد. سپس خداوند آن خیمه را به سوی خود بالا برد و فرزندان آدم در جایگاه آن خیمه خانهای از گل و سنگ بر پا کردند که همواره آباد بود و از سیل و غرق شدن در امان بود و آب به آن نمیرسید تا اینکه ابراهیم علیه السلام مبعوث شد.(1)

18. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام میفرماید: آدم علیه السلام در آسمان در بین فرشتگان دوستی داشت. وقتی حضرت آدم به زمین فرود آمد آن فرشته بسیار احساس تنهایی کرد و به نزد خداوند متعال شکایت برد و از او خواست تا به او اجازه دهد بر آدم هبوط کند. خداوند به او اجازه داد پس او بر آدم فرود آمد و آدم را در سرزمینی خشک در حالت نشسته یافت. هنگامی که آدم علیه السلام او را دید دستش را بر سرش نهاد و فریادی بلند بر کشید -امام صادق علیه السلام فرمود: نقل کردهاند که صدای او به گوش همه خلق رسید- پس فرشته به آدم گفت: ای آدم تو را نمیبینم مگر اینگونه که از امر پروردگارت عصیان کردی و بر نفس خود چیزی را تحمیل کردی که طاقت آن را نداشتی. آیا میدانی که خداوند درباره تو به ما چه گفت و ما به او چه گفتیم؟ گفت: نه، گفت: خداوند فرمود: «من در زمین جانشینی میگذارم» گفتیم: «آیا کسی را در آن میگذاری که در آن فساد کند و خون بریزد.» او تو را خلق کرد تا در زمین راست بایستد یا در آسمان باشد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند آدم سه بار به آن منسوب شد.(2)

1- . قصص الأنبیا نسخه خطی
2- . تفسیر عیاشی نسخه خطی

19. تفسیر العیاشی: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید: هنگامی که خداوند آدم را به زمین فرو فرستاد به او امر کرد که با دستش زمین را شخم بزند و بعد از بهشت و نعمتهای آن از زحمت و دسترنج خود بخورد. پس آدم دویست سال دعا کرد و به خاطر بهشت گریست. و سپس برای خداوند به سجده رفت و سرش را سه شبانه روز بالا نیاورد. سپس به خداوند گفت: ای خدا مگر تو مرا نیافریدی؟ خداوند فرمود: چنین کردم. آدم گفت: مگر از روح خود در من ندمیدی؟ خداوند فرمود: چنین کردم. آدم گفت: مگر مرا در بهشت خود جای ندادی؟ خداوند فرمود: بله چنین کردم و آیا تو صبر و شکر کردی؟ آدم گفت: «پاک و منزهی که هیچ خدایی جز تو نیست من بر خود ستم کردم پس بر من ببخش که تو بخشنده و مهربانی» خداوند به خاطر این مسأله به او رحم کرد و توبه او را پذیرفت که همانا او توبه پذیر و مهربان است.(1)

20. تفسیر العیاشی: جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکند که فرمود: ابلیس اولین کسی بود که نوحه سر داد و اولین کسی بود که آواز سر داد و اولین کسی بود که حدی خوانی کرد. گفت: هنگامی که آدم علیه السلام از میوه آن درخت خورد ابلیس آواز سر داد. گفت: و هنگامی که آدم به زمین فرود آمد حدی خوانی کرد و هنگامی که بر روی زمین استقرار یافت نوحه سر داد و آنچه را که در بهشت بود به یاد او آورد. آدم گفت: خدایا این همان است که بین من و او دشمنی قرار دادهای و من وقتی که در بهشت بودم در برابر او قدرت نداشتم و اگر مرا یاری نکنی در برابر او توان ندارم. پس خداوند گفت: هر گناه را یکی و هر نیکی را ده برابر تا هفتصد برابر حساب میکنم. گفت: خدایا ! افزون کن، گفت: هر کدام از فرزندان تو که متولد شد با او یک یا دو فرشته میگذارم که از او محافظت کنند. آدم گفت: خدایا ! افزون کن، خداوند فرمود: توبه را نیز مادامی که روح در بدن است مفروض میگردانم - امتداد میدهم -. گفت: خدایا افزون کن، گفت: گناهان را میبخشم و توجهی نمیکنم. آدم گفت: همین برای من کافیست. ابلیس گفت: خدایا این

1- . تفسیر عیاشی نسخه خطی

(آدم) کسی است که او را تکریم کرده و بر من برتری بخشیدی و اگر بر من از فضل و بخششت روا نداری نمیتوانم بر او چیره شوم گفت: به ازای هر فرزند او تو صاحب دو فرزند میشوی. ابلیس گفت: خدایا افزون کن گفت: مانند جاری شدن خون در رگها در او جاری میشوی. ابلیس گفت: خدایا افزون کن، خداوند فرمود: تو و ذریه تو در دل آنها خانههایی برمیگیرید. ابلیس گفت: خدایا افزون کن، خداوند فرمود: تو به آنها وعده میدهی و آنها در آرزوها میافکنی و شیطان جز فریب به آنها وعده نمیدهد. (1)

21. تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ کس مثل سه نفر یعنی آدم و یوسف و داوود نگریست. گفتم: گریه ایشان تا چه حدّی بود؟ گفت: آدم هنگامی که از بهشت اخراج شد، در حالی که سر او در یکی از درهای آسمان بود، گریست تا اینکه اهل آسمانها به خاطر گریه او اذیت شده و به خداوند شکایت کردند و خداوند قامت او را کوتاهتر کرد. اما داوود آنقدر گریست که از اشکهای او گیاهان و علفها روییدند، و اگر آه میکشید آن گیاهانی که با اشکهایش روییده بودند میسوختند. یوسف به خاطر دوری از پدرش یعقوب در زندان گریست تا حدی که اهل زندان از گریه او اذیت شدند و با آنها قرار گذاشت که یک روز بگرید و یک روز سکوت کند.(2)

22. المناقب ابن شهر آشوب: علی بن حسین علیه السلام فرمود: وقتی آدم علیه السلام میخواست با حوا آمیزش کند او را از حرم بیرون میبرد و سپس غسل میکردند و به حرم بازمیگشتند.(3)

23. علل الشرایع و عیون اخبار الرضا: صفوان بن یحیی از ابوالحسن - امام کاظم - علیه السلام نقل میکند: درباره حرم و نشانههای آن از آن حضرت سؤال پرسیدند، فرمود: وقتی که آدم علیه السلام از بهشت هبوط کرد در ابوقبیس فرود آمد -و مردم میگویند در هند- و به پروردگارش عزوجل از تنهایی شکایت کرد و

1- . تفسیر عیاشی نسخه خطی
2- . تفسیر عیاشی نسخه خطی
3- . المناقب 2: ص 258-259

اینکه او آنچه را که در بهشت میشنید در این جا نمیشنود. خداوند عزوجل یاقوت سرخی بر او را فرود آورد و آن در موضع خانه - کعبه - قرار داده شد. آدم علیه السلام آن را طواف میکرد و نور آن به میلها میرسید، پس به هر جایی که روشنایی یاقوت میرسید میلها را نصب کردند و خداوند آن را حرم قرار داد.(1)

پدرم از علی و او از پدرش از امام علیه السلام مثل همین حدیث را نقل کردهاند.(2)

ابن الولید از صفا از ابن عیسی از اسماعیل بن همام از امام مثل این را نقل کردهاند.(3)

توضیح: چیزهایی که ما پیش از این آوردیم نشان میدهد اخبار فرود آمدن آن دو در هند محمول بر تقیه است و اما جمع بین آنچه در این حدیث که درباره فرود آمدن یاقوت است و دو روایت پیشین که درباره فرود آمدن خیمه بود دلالت بر این میکند که آن دو به صورت متعاقب یا همزمان فرو فرستاده شدهاند یا اینکه خیمه از جنس یاقوت بوده است

24. کافی: علی قصیر نقل میکند: درباره عطر از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که اصل آن از چیست؟ پس فرمود: مردم چه میگویند؟ گفتم: مردم این گونه میپندارند که آدم از بهشت فرود آمده در حالی که تاجی بر سر داشته، فرمود: والله او مشغولتر از آن بوده که بر سرش تاجی بگذارد سپس به من فرمود: قبل از اینکه آدم و حوا آن خطا را مرتکب شوند حوا در بهشت، موی خود را با عطری از عطرهای بهشت آغشته میکرد که وقتی بر زمین فرود آمد گیسویش را گشود و خداوند عزوجل بادی را بر آنچه در گیسوی او بود فرستاد که آن را به مشرق و مغرب برد و اصل عطر از آن است.(4)

1- . علل الشرائع: 146، العیون: 158
2- . علل الشرائع: 145، العیون: 158
3- . علل الشرائع: 145، العیون: 158
4- . فروع کافی 2: 223

توضیح: جوهری میگوید: اکلیل مانند دستار است که با گوهر تزیین شده است و به تاج نیز اکلیل گویند.

25. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی هنگامی که آدم علیه السلام را از بهشت فرود آورد، آدم علیه السلام شروع کرد به چسبانیدن برگ بهشتی [بر خود] و لباسی که در بهشت بر تنش بود از بین رفت. ورقی برگرفت و عورت خود را با آن پوشانید و هنگامی که فرود آمد بوی آن برگ در هند پیچید و به دنبال آن برگی که بوی بهشت در آن بود، در زمین نیز آن بو پیچید و از آن جا است که عطر در هند به وجود آمد، چرا که باد جنوب بر آن برگ وزیدن گرفت بوی آن را به مغرب برد. چون بوی آن برگ را در هوا حمل میکرد. هنگامی که در هند از وزیدن باز ایستاد درختان و گیاهان آن بوی خوش را به خود گرفتند. اولین حیوانی که از آن برگ خورد آهوی مشکدار بود و به همین جهت مشک در ناف آهو به وجود آمد چون بوی آن گیاه در جسم او و خون او پیچید و در نهایت در ناف او جمع شد.(1)

توضیح: جوهری میگوید: «عبق به الطیب» با کسره یعنی به آن(عطر) آغشته شد. سخن او که گفت: «به سمت مغرب» یعنی به سوی غرب هند یا ممکن است به این معنی باشد که: باد بخشی از آن را حمل کرد و آن بو را به سرزمین مغرب برد و به همین خاطر برخی از عطرها در آن به وجود میآید اما چون باد در هند ایستاد بیشتر آن در هند باقی ماند، پس عطر در هند بیشتر است، یا ممکن است منظور این باشد که باد این بو را حمل کرد و به مغرب رفت و آن را به مشرق برگرداند و در آنجا باز ایستاد.

26. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند تبارک و تعالی آدم علیه السلام را فرو فرستاد به او دستور شخم زدن و کشت و زرع داد و درختی از درختهای بهشت را به سوی او افکند و نخل و انگور و زیتون و انار به او داد تا برای بازماندگان و نسل او باقی بماند و پس آدم از میوههای آن خورد و ابلیس که

1- . فروع کافی 2: 223

لعنت خدا بر او باد به آدم گفت: ای آدم این درخت چیست که من در زمین که قبل از تو در آن بودهام آن را ندیدهام؟ اجازه بده مقداری از آن بخورم. آدم ابا کرد از اینکه از میوهاش به او بدهد و ابلیس در پایان عمر آدم نزد حوا آمد و به او گفت: گرسنگی و تشنگی مرا بی رمق کرده است و حوا به او گفت: آدم از من پیمان گرفته که از این درخت چیزی به تو ندهم چون آن از بهشت است و تو شایستگی نداری که از آن بخوری. پس ابلیس به او گفت: از آب آن کمی در دستم بریز اما حوا خودداری کرد. ابلیس گفت: بگذار آن را بمکم از آن نمیخورم. خوشهای از انگور را گرفت و به او داد و شیطان آن را مکید و چون حوا تاکید کرده بود چیزی از آن نخورد. هنگامی که کمی از آن در دهان او رفت حوا از دهانش بیرون کشید و خداوند عزوجل به آدم علیه السلام وحی کرد که دشمن من و دشمن تو ابلیس – خدا لعنتش کند-، انگور را مکیده است و عصاره آن را چون با نفس ابلیس مخلوط شده است به تو حرام کردم. خمر حرام شد چون دشمن خدا ابلیس حوا را فریب داد و انگور را مکید و اگر همه انگور را میخورد کل درخت مو از اول تا آخر و همه میوههای آن و همه آنچه از آن به دست میآید حرام میشد.

سپس ابلیس به حوا گفت: ای کاش از این میوه خرما هم میمکیدم همان طور که اجازه دادی انگور را بمکم. حوا به او دانه خرمایی داد و ابلیس مکید و انگور و خرما بسیار بوی تندتر و خوشتر از مشک و مزهای شیرینتر از عسل داشتند. پس هنگامی که دشمن خدا آن دو را مکید بوی خوش آنها از بین رفت و مزه شیرین آنها کمتر شد. امام صادق علیه السلام فرمود: سپس ابلیس ملعون بعد از وفات آدم علیه السلام رفت و در ریشه درخت مو و نخل بول کرد و آب، بول دشمن خدا را در چوب آن دو جاری ساخت و به همین دلیل خرما و انگور تخمیر میشود و خداوند عزوجل هر مسکری را برای فرزندان آدم حرام کرد. چرا که آب، بول دشمن خدا را در خرما و انگور جاری ساخت و هر تخمیر شدهای خمر شد. چون آب در درخت خرما و انگور از بوی بول دشمن خدا، ابلیس لعنه الله تخمیر شد.(1)

1- . فروع کافی 2: 189

توضیح: «هر مختمر» یعنی هر چیزی که بوی آن عوض شده است. ابن الاعرابی میگوید: خمر را خمر میگویند چون رها میشود تا تخمیر شود و تخمیر آن، بوی آن را تغییر میدهد. پایان. و نتیجه اینکه: این توضیحی است برای علت اینکه هر شرابی بد بوست.

27. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: العجوه (خرمای وحشی) مادر خرما است و همان است که خداوند آن را از بهشت برای آدم فرو فرستاد. (1)

کافی: از ابی خدیجه نیز همین روایت نقل شده است.(2)

28. کافی: ابوالحسن امام رضا علیه السلام فرمود: نخل حضرت مریم (که هنگام زایمان کنار آن بود) همان عجوه بوده و در کانون نازل شد. عتیق و عجوه (دو نوع خرما) با آدم علیه السلام فرو فرستاده شد و انواع نخل از آن به وجود آمد.

29. کافی: امام رضا علیه السلام فرمود: در 25 ذی القعده رحمت همه جا را فرا گرفت و در آن روز زمین گسترده شد و کعبه بنا شد و آدم فرود آمد.(3)

30. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: محل کعبه تپهای سفید بر روی زمین بود که همانند نور خورشید و ماه میدرخشید تا اینکه دو فرزند آدم (قابیل و هابیل) یکی دیگری را کشت و آن تپه تیره گشت. هنگامی که آدم هبوط کرد خداوند همه زمین را بالا آورد و آدم آن را دید و سپس به آدم فرمود: همه این زمین برای توست، آدم گفت: ای خدای من! این تکه زمین نورانی چیست؟ خدا فرمود: زمین من است آن را برای تو قرار دادم که هر روز هفتصد بار دور آن طواف کنی.(4)

31. کافی: امام صادق علیه السلام میفرماید: هنگامی که آدم به زمین فرستاده شد به غذا و نوشیدنی نیاز پیدا کرد و به جبرئیل شکایت برد و جبرئیل به او

1- . فروع کافی 2: 177

2- . فروع کافی 2: 177
3- . در نسخهای که در نزد ما بود این حدیث را نیافتیم.
4- . فروع کافی 2: 216

گفت: ای آدم شخم بزن، آدم گفت: دعایی به من یاد بده. گفت بگو خدایا در برابر سختیهای دنیا و هر مشقتی که بعد از بهشت به وجود میآید یاریم کن و لباس عافیت بر من بپوشان تا معیشت و زندگی برایم شیرین شود. (1)

ص: 278

1- . در نسخهای که در نزد ما بود این حدیث را نیافتیم.

باب پنجم : ازدواج آدم با حوا و چگونگی آغاز نسل از آندو و قصه هابیل و قابیل و سایر فرزندان آن دو

آیات:

- وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِن أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّکَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لَئِن بَسَطتَ إِلَیَّ يَدَکَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَاْ بِبَاسِطٍ يَدِیَ إِلَيْکَ لَأَقْتُلَکَ إِنِّی أَخَافُ اللّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * إِنِّي أُرِيدُ أَن تَبُوءَ بِإِثْمِی وَإِثْمِکَ فَتَکُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِکَ جَزَاء الظَّالِمِينَ * فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ * فَبَعَثَ اللّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِی الأَرْضِ لِيُرِيَهُ کَيْفَ يُوَارِی سَوْءةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَکُونَ مِثْلَ ه-ذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِیَ سَوْءةَ أَخِی فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ. (1)

{داستان دو پسر آدم را به درستی برایشان بخوان، هنگامی که]هر یک از آن دو[قربانی پیش داشتند پس از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد]قابیل[گفت: حتماً تو را خواهم کشت]هابیل[گفت: خدا فقط از تقوا پیشگان میپذیرد* اگر دست خود را به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی، من دستم را به سوی تو دراز نمیکنم تا تو را بکشم، چرا که من از خداوند، پروردگار جهانیان میترسم* من میخواهم تو با گناه من و گناه خودن]به سوی خدا[بازگردی و در نتیجه از اهل آتش باشی و این است سزای ستمگران* پس نفس]اماره[اش او را به قتل برادرش ترغیب کرد وی را کشت و از زیانکاران شد. پس، خدا زاغی را برانگیخت که زمین را میکاوید، تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند]قابیل[

1- . مائده/ 27-31

گفت: وای بر من، آیا عاجزم که مثل این زاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم؟ پس از]زمره[پشیمانان گردید. }

تفسیر: «هنگامی که قربانی پیش آوردند» طبرسی رحمه الله میگوید: کاری را انجام دادند که به وسیله آن به خدا نزدیک شوند «پس از یکی از آنها پذیرفته شد» گفتند: علامت قبول شدن نذر در آن زمان این بود که آتشی میآمد و نذر پذیرفته شده را میخورد و پذیرفته نشده را نمیخورد. گفته شده نذری که رد شده بود را میخورد و اولی آشکارتر است. «قال: گفت» یعنی کسی که نذرش قبول نشده به آن که نذرش قبول شده بود گفت: «تو را خواهم کشت» پس به او گفت: چرا مرا میکشی؟ گفت: چون قربانی تو پذیرفته شده و قربانی من پذیرفته نشده است. دیگری «گفت»: گناه من چیست؟ «همانا خداوند فقط از تقواپیشگان میپذیرد.». میگویند: حوا در هر شکم یک جفت پسر و دختر میزایید و در اولین شکم قابیل بن آدم و گفته شده قابین به همراه همزادش، دختری به نام اقلیما و در شکم دوم هابیل و همزاد او لبوذا را به دنیا آورد. و هنگامی که همگی به سن بلوغ رسیدند خداوند به حضرت آدم دستور داد که قابیل خواهر هابیل و هابیل خواهر قابیل را به نکاح خود درآورد. هابیل راضی شد ولی قابیل خودداری کرد چون خواهر او زیباتر از خواهر هابیل بود و [قابیل به آدم] گفت: خداوند این دستور را نداده و این سخن نظر خود توست و آدم به آن دو دستور داد که قربانی کنند و هر دو به این کار راضی شدند. هابیل که صاحب چارپایان بود رفت و بهترین گوسفندانش از نظر کره و شیر را برگرفت و قابیل که صاحب کشت و زرع بود از بدترین قسمت محصولش برگرفت. سپس به بالای کوه رفته و قربانیها را بر روی کوه گذاشتند. آتش آمد و قربانی هابیل را خورد و از قربانی قابیل دوری کرد. آدم در آن هنگام غائب و در مکه بود. به دستور خدا به سوی مکه رفته بود تا خانه خدا را زیارت کند. قابیل گفت: ای هابیل در دنیا زنده نباشی. قربانی تو پذیرفته شده و قربانی من پذیرفته نشده و تو میخواهی خواهر زیبای مرا بگیری و من خواهر زشت تو را بگیرم. هابیل هر آنچه خدا به وی گفته بود برای قابیل تعریف کرد. سپس قابیل با سنگی

ص: 280

گردنش را زد و او را کشت. این روایت از امام باقر علیه السلام و سایر مفسران نیز نقل شده است. «پس نفس]امارهاش[او را ترغیب کرد» یعنی نفسش او را به کشتن برادرش تشویق کرد یا آن کار را برایش خوب جلوه داد یا نفسش او را در کشتن برادرش یاری و همراهی کرد. مجاهد میگوید: قابیل نمیدانست که چگونه او را بکشد تا اینکه ابلیس به شکل پرندهای بر او ظاهر شد و پرنده دیگری را گرفت و سر او را بین دو سنگ قرار داد و سرش را جدا کرد. قابیل نیز مثل همین کار را انجام داد. «پس خدا زاغی را برانگیخت» اهل تسنن از امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکنند که فرمود: قابیل هابیل را کشت و او را در بیابان رها کرد و نمیدانست که با او چه کار کند. درندگان به سوی آن جسد میآمدند پس جسد را در کیسهای بر پشت خود حمل کرد تا از دست آن درنگان آسوده خاطر شود. پرندگان و درندگان منتظر ایستادند تا ببینند که چه زمانی جسد را رها میکند که آن را بخورند. در همین هنگام خدا دو کلاغ را فرستاد که با هم درگیر شدند و یکی از آن دو دیگری را کشت و سپس با منقار و پایش حفرهای درست کرد و آن را در حفره انداخت و پنهان کرد. و قابیل به او نگاه میکرد پس برادرش را دفن کرد. از ابن عباس روایت شده است که گفت: هنگامی که قابیل، هابیل را کشت، درختان بی برگ شدند و غذاها تغییر کرد و میوهها ترش شدند و آب تلخ شد و زمین سیاه گشت. پس آدم گفت: حتماً بر روی زمین اتفاقی افتاده است و به هند آمد و ناگهان متوجه شد قابیل هابیل را کشته است. پس شروع کرد به سرودن و خواندن [این اشعار]:

سرزمینها و آنان که بر روی آن هستند تغییر کردند

و چهره زمین سیاه و زشت است

هر چیز که رنگ و طعمی داشت تغییر کرد

تازگی و طراوت چهره زیبا کم شد

سالم بنابیجعد میگوید: هنگامی که هابیل علیه السلام کشته شد آدم به مدت یک سال غمگین بود و نمیخندید. سپس کسی نزدش آمد و گفته شد: تحیت خداوند بر تو باد و خدا تو را بخنداند. میگویند: هنور از عمر آدم صد و سی سال

نگذشته بود و پنج سال بعد از کشته شدن هابیل بود که حوا شیث را به دنیا آورد و تفسیرش هبه الله است. یعنی او از فرزندان و از نسل هابیل بود و وصی و ولی عهد آدم بود. و اما قابیل، به او گفته شد: تو رانده شده و مطرود و آواره، دردمند و پریشانی باش که هر کس او را میبیند ایمن نباشد و از یمن به سوی عدن رفت. ابلیس به سوی او آمد و گفت: آتش قربانی هابیل را خورد چون هابیل آن را میپرستید پس تو نیز آتشی را به پا کن که برای تو و بازماندگانت باشد. پس او آتشکدهای بنا کرد و او اولین کسی بود که آتش را به پاکرده و آن را پرستید و فرزندان او به آلات لهو و لعب مثل ساز و طنبور و مزمار و عود پرداختند و در لهو و شرب خمر و پرستیدن آتش و زنا و فحشا غرق شدند تا اینکه در زمان نوح خداوند آنها را با طوفان غرق کرد و نسل شیث باقی ماند. «زشتی برادرش» یعنی عورت یا جسد و لاشه او «پس از [زمره] پشیمانان شد» به خاطر به قتل رساندن هابیل. ولی به گونهای که توبه باشد پشیمان نشد و گفته شده: به خاطر حمل کردن جسدش نه به خاطر قتلش، از زمره پشیمانان شد. همچنین گفته شده به خاطر مرگ برادرش نه به خاطر ارتکاب گناه.(1)

1. علل الشرایع: زراره نقل میکند که از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چگونه نسل از ذریه حضرت آدم علیه السلام آغاز شد؟ چون نزد ما گروهی از مردم هستند که میگویند: خداوند تبارک و تعالی به آدم علیه السلام وحی کرد: که دخترانش را به ازدواج پسرانش درآورد و تمام این خلق اصلشان به آن برادران و خواهران برمیگردد. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند پاک و منزه است و از این امر بسی برتر و والاتر است. کسی که این چنین میگوید قایل به این است که: خداوند عزوجل اصل مخلوقات برگزیده و دوستانش، پیامبرانش، فرستادگان و زنان و مردان مؤمن و زنان و مردان مسلمان را از حرام قرار داده و خداوند قدرت این را نداشته که آنها را از حلال خلق کند در حالی که از آنها پیمان گرفته که همواره به حلال و پاکی پایبند باشند. به خدا که آگاه شدم یکی از حیوانات خواهر خود را

-1 . مجمع البیان 3: 172-175

نشناخت و بعد از این که با او آمیزش کرد و از آن کار فارغ شد او را شناخت و فهمید که او خواهرش است. پس عورتش را خارج کرد و به دندان گرفت و آن را کند و سپس مرد. زراره میگوید: سپس درباره خلقت حوا از امام علیه السلام سؤال شد و به ایشان گفته شد: عدهای از مردم میگویند که خداوند عزوجل حوا را از دنده آخر دندههای چپ آدم آفرید. او فرمود: خداوند منزه و والاتر از این نسبت است. کسی که این سخن را میگوید قایل به این است که خداوند تبارک و تعالی قدرت این را نداشته که برای آدم همسری از غیر دنده او خلق کند و راه را برای افترازنان باز گذاشته که بگویند: اگر حوا از پهلوی آدم خلق شده بود آدم با بخشی از وجود خود ازدواج کرده بود. اینها را چه میشود؟ خداوند بین ما و آنها حکم کند. سپس فرمود: هنگامی که خداوند تبارک و تعالی آدم را از گل خلق کرد به ملائکه دستور داد و آنها برای آدم سجده کردند و سپس آدم را به خوابی عمیق فروبرد ، سپس شروع به آفریدن مخلوقی جدید برای او نمود و حوا را در گودی میان دو زانوی آدم قرار داد و این امر به خاطر این بود که زن تابع مرد باشد. حوا شروع به تکان خوردن کرد و با حرکت او آدم از خواب بیدار شد. در این وقت، حوا مورد خطاب واقع شد که از او دور شو. وقتی آدم به او نگریست آفرینشی زیبا شبیه صورت خود دید با این تفاوت که او زن بود. با او صحبت کرد. حوا نیز با زبان او با او سخن گفت، آدم به او گفت: تو کیستی؟ حوا گفت: همان طور که میبینی مخلوقی هستم که خدا مرا آفرید. آدم در این لحظه خطاب به خدا گفت: خدای من این مخلوق زیبایی که نزدیکی به او و نگاه کردن به او مرا آرام میکند کیست؟ خداوند گفت: این کنیز من حوا است. آیا دوست داری که همراه و مونس تو باشد و با تو سخن بگوید و از تو فرمان برد؟ آدم گفت: بله و مادامی که زندهام تو را به خاطر این نعمت شکرگزار هستم و تو را ستایش میکنم. خداوند تبارک و تعالی فرمود: او را خواستگاری کن که او کنیز من است و برای شهوت نیز شایسته هست و خداوند قوه شهوت را در آدم به وجود آورد در حالی که قبل از آن او را نسبت به این غریزه آگاه ساخته بود. پس آدم گفت خدایا من او را خواستگاری میکنم رضای تو چیست؟ خداوند فرمود: اینکه اصول دینم را به او بیاموزی. گفت: اگر تو اینگونه میخواهی من همین کار را

خواهم کرد که خداوند فرمود: من همین را میخواهم. او را به ازدواج تو درآوردم پس او را به سوی خود بکش. آدم گفت: به سوی من بیا (ای حوا). حوا گفت: تو به سوی من بیا. خداوند به آدم فرمود: که به سوی او برو و آدم برخاست و به سوی او رفت و اگر این گونه نبود این زنان بودند که به خواستگاری مردان میرفتند و آنها را برای خود خواستگاری میکردند. و این بود قصه حوا صلوات الله علیها.(1)

توضیح: «غرمول» باضمه یعنی آلت و «سبات» بر وزن غراب یعنی خواب.

بدان که بین مورخان اهل تسنن و مفسرین آنها مشهور است که حوا از پهلوی آدم علیه السلام خلق شده است و بعضی از روایات ما نیز بر آن دلالت میکند ولی این روایت و روایتهای دیگر بر نفی این مطلب دلالت دارد و روایات وارد شده موافق با تصور اهل تسنن یا حمل بر تقیه شده است و یا به این دلیل است که حوا از باقیمانده گلِ پهلوی آدم خلق شده است.

رازی در تفسیر آیه «ای مردم، از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید، و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید»(2)

گفت: و منظور از این جفت همان حوا است و در اینکه حوا از آدم خلق شده است دو قول وارد شده است: اول که اکثریت به آن قائل هستند آن است که: هنگامی که خداوند آدم را خلق کرد او را خواب فروبرد و سپس حوا را از دندهای از دندههای چپ او آفرید و هنگامی که آدم بیدار شد حوا را دید و به سوی او رفت و به او الفت گرفت چون او از یکی از اجزای خودش خلق شده بود و این دسته برای اثبات سخن خود به سخن پیامبر استناد میکنند که فرمود: زن از دنده خلق شده است پس اگر بخواهی او را راست کنی میشکند و اگر با کجیای که در او هست او را واگذاری از او بهره میبری.

و قول دوم که ابومسلم اصفهانی آن را برگزیده آن است که مراد از این سخن خداوند «جفتش را نیز از او آفرید» یعنی از جنسش و مثل این سخن خداوند است

1- . علل الشرائع: 17-18
2- . نساء/ 2

که فرمود «و خدا برای شما همسرانی از جنس خودتان قرار داد»(1)

مانند این آیه: «از خودشان پیامبری در میان آنان برانگیخت»(2) و این آیه: «قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد.»(3) قاضی میگوید قول اول قویتر است؛ تا این سخن خداوند صحیح باشد: «شما را از نفس واحدی آفرید» چرا که اگر حوا به طور مستقل و جدای از آدم خلق شده بود مردم از دو نفس خلق میشدند نه از نفس واحد و میتوان این گونه جواب داد که کلمه «من: از» برای ابتدای غایت است پس اگر ابتدای خلقت و ایجاد با آدم باشد صحیح است که گفته شود: «و شما را از نفس واحد خلق کرد» و همچنین وقتی خداوند متعال میتواند آدم را از خاک خلق کند قطعاً قادر است که حوا را نیز از خاک خلق کند و اگر این گونه باشد چه فایدهای در خلق حوا از یکی از پهلوهای آدم علیه السلام وجود دارد؟ پایان.(4)

میگویم: میتوان گفت: منظور از آفرینش از نفس واحد آفرینش از پدری واحد است. همان طور که گفته میشود: بنوتمیم همگی از تمیم به وجود آمدهاند و این سخن با مشارکت داشتن مادر منافاتی ندارد؛ همان طور که با وجود شرایط دیگر و مشارکت دیگر علتها نیز منافاتی ندارد. سپس بدان که احتمال دارد «مِن» در «منها» تعلیله باشد به معنای به خاطر آن.

2. علل الشرایع: از امام صادق علیه السلام درباره پیدایش نسل از آدم علیه السلام سؤال شد که چگونه بوده است؟ و از چگونگی پیدایش نسل از ذریه آدم چراکه برخی مردم از میان ما میگویند: خداوند متعال به آدم وحی کرد که دخترانش را به ازدواج پسرانش درآورد و این خلق همگی اصلشان از آن برادران و خواهران است. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند منزه و بسیار والاتر از این نسبت است و کسی که این سخن را میگوید قایل به این است که خداوند تبارک و تعالی برگزیدگان و دوستان و انبیا و فرستادگان و زنان و مردان مؤمن و زنان و مردان

1- . نحل/ 72
2- . توبه/ 128
3- . آل عمران/ 164
4- . مفاتیح الغیب 3: 191-192

مسلمان را از حرام خلق کرده است و قدرت نداشته است که آنها را از راه حلال خلق کند در حالی که از آنها برای کار حلال و طیب و پاک پیمان گرفته است. به خدا قسم که آگاه شدم که یکی از حیوانات خواهر خود را نشناخت و با او آمیزش کرد، وقتی فراغت یافت متوجه شد که او خواهرش بوده است عورتش را خارج کرده و آن را به دندان گرفت تا آن را قطع کرد و سپس مرد. حیوان دیگری نیز مادرش را نشناخت و همین کار را عینا تکرار کرد. پس چه طور ممکن است انسان با وجود انسانیت، برتری و علمش این کار را انجام دهد؟ اگر چه نسلی از این خلقی که میبینید از علم اهل بیت پیامبرانشان روی گردانده و از جایی جویای علم شدند که به گرفتن علم از آنجا امر نشده بودند، پس به این گمراهی و جهل که میبینید رسیدند در علم به امور گذشته از ابتدای خلقشان و آنچه که تا ابد خواهد بود. سپس فرمود: وای بر اینها باد، چقدر از مسائلی که فقهای حجاز و عراق در آن هیچ اختلاف نظری ندارند دورند! فقهای حجاز و عراق معتقدند: خداوند عزوجل به قلم امر فرمود و قلم بر لوح محفوظ جاری شد و هر آنچه را که از هزار سال قبل از خلقت آدم تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد را در لوح محفوظ نگاشت و در همه کتابهای خدا طبق آنچه که قلم در آن جاری شده حرام بودن برادران با آنان که حرام شدهاند ذکر شده و این امر را در کتابهای چهارگانه مشهور در این دنیا از جمله تورات و انجیل و زبور و قرآن میبینیم. این کتابها را خدا از لوح محفوط بر پیامبرانش صلوات الله علیهم اجمعین نازل کرده است. و از این کتابها تورات است که بر موسی و زبور بر داوود و انجیل بر عیسی و قرآن بر محمد –سلام خدا بر او و خاندانش و بر پیامبران باد- [نازل شده] و حقیقتا در این کتابها حلال شمردن هیچ یک از آنها- حرامها - وجود ندارد.

میگویم: کسی که این سخن و امثال آن را میگوید فقط به دنبال تقویت عقاید و دلایل مجوس است. پس آنها –خدا آنان را بکشد- را چه میشود؟ و سپس شروع کرد به نقل حدیث در مورد چگونگی آغاز نسل آدم و اینکه چگونه آغاز نسل از ذریه آدم بوده است. پس فرمود: آدم علیه السلام هفتاد بار برایش فرزند زاییده شد. در هر شکم یک پسر و یک دختر تا وقتی که هابیل کشته شد.

هنگامی که قابیل هابیل را کشت آدم آنقدر به خاطر هابیل غمگین شد که این غم او را از نزدیک شدن به زنان دور کرد و همچنان تا پانصد سال نمیتوانست با حوا آمیزش کند تا اینکه غم و اندوه او برطرف گشت و با حوا آمیزش کرد و خداوند فقط شیث را به او داد. شیث همزاد نداشت و اسم شیث هبه الله بود. او از میان آدمیان اولین وصی در زمین بود که به او وصیت شد. و سپس بعد از شیث برای آدم یافث متولد شد که او نیز همزاد نداشت. هنگامی که آن دو بزرگ شدند و خداوند خواست که نسل بشر، همان که میبینید، ادامه پیدا کند و خواست حکم ازدواج برادر و خواهر که با قلم جریان یافته و حرام اعلام شده بود پابرجا بماند، عصر روز پنج شنبه حوریای به اسم برکه را از بهشت فرو فرستاد و به آدم دستور داد که او را به ازدواج شیث درآورد و آدم او را به ازدواج شیث درآورد. سپس بعد از عصر فردای آن روزی حوری دیگری به نام منزله از بهشت فرود آمد و خداوند به آدم دستور داد که او را به ازدواج یافث درآورد و آدم او را به ازدواج یافث درآورد. سپس شیث صاحب پسر شد و یافث صاحب دختر و خداوند عزوجل به آدم دستور داد که وقتی آن دو به بلوغ رسیدند دختر یافث را به ازدواج پسرش شیث درآورد و آدم این کار را انجام داد و برگزیدگان پیامبران و فرستادگان از نسل آن دو به وجود آمدند. پناه بر خدا که آن نسل به صورتی که آنان میگویند از خواهران و برادران باشد.(1)

توضیح: در گفته امام علیه السلام : (تمام کتابهای خداوند در آنچه قلم در آن جاری شده) شاید استدلال آن این است که اشتراک همه کتابهای آسمانی معروف با وجود اختلاف شرایع در این تحریم دلیل بر این است که این حکم چیزی است که با گذر زمان و اختلاف مکان تغییر نمیکند و ذکر ثبت همه امور در لوح، به خاطر بیان زشتی این سخن (که میگویند نسل آدم از ازدواج خواهر و برادر است) میباشد چون مستلزم این است که حرمت این حکم در لوح و در صحف آدم ثبت شده باشد و در ذکر تقدیر خلق فرزندان آدم اینکه آنها از ازدواج خواهران و برادران به وجود آمدهاند، مستلزم اثبات دو کلام متناقض است و ممکن است قایل به

-1 . علل الشرائع: 18

حرام بودن آن در همه شریعتها باشند و با وجود این، این سخن را گفتهاند بدون توجه به تناقضی که به وجود خواهد آمد. اما آن واقعاً بعید است.

3. الامالی: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آدم به شیث یعنی همان هبه الله فرزند آدم، وصیت کرد و شیث به پسرش شبان وصیت کرد که پسر نزله، حوری بهشتی بود که خداوند او را از بهشت بر آدم فرو فرستاد و آدم آن را به ازدواج شیث درآورد. حدیث.(1)

4. الاحتجاج: ثمالی نقل میکند: از علی بن الحسین علیه السلام شنیدم که با مردی از قریش در حال صحبت بود فرمود: هنگامی که خداوند توبه آدم را پذیرفت آدم با حوا آمیزش کرد. و در آن زمان آدم از زمانی که خودش و حوا خلق شده بودند با حوا آمیزش نکرده بود مگر در زمین و آن بعد از آن بود که خداوند توبهاش را پذیرفت. گفت: آدم، کعبه و پیرامون آن را که حرم کعبه بود گرامی میداشت و هنگامی که میخواست با حوا آمیزش کند از بیت خارج شده و حوا را با خود میبرد و هنگامی که از اطراف حرم دور میشد در حل با او آمیزش میکرد و سپس برای بزرگداشت و احترام به حرم غسل میکردند. سپس به سوی عرصه کعبه برمیگشت. فرمود: حوا بیست فرزند پسر و بیست فرزند دختر به دنیا آورد و در هر زایمان یک پسر و یک دختر به دنیا میآورد. اولین شکمی که حوا زایید هابیل بود و همراه او دختری به نام اقلیما به دنیا آمد و در زایمان دوم قابیل و دختری به نام لوزا. و لوزا زیباترین دختران آدم بود. گفت: و هنگامی که به سن بلوغ رسیدند آدم به خاطر آنان از فتنه ترسید و آنها را به سوی خود فراخواند و گفت: ای هابیل میخواهم لوزا را به نکاح تو دربیاورم و ای قابیل اقلیما را به نکاح تو. قابیل گفت: من به این راضی نیستم آیا خواهر زشت هابیل را به نکاح من و خواهر زیبای من را به نکاح هابیل درمیآوری؟ آدم گفت: بین شما دو نفر قرعه میافکنم. ای قابیل اگر سهم تو لوزا و ای هابیل سهم تو اقلیما شد هر کدام از شما را به عقد همان دختر که قرعه به نام او افتاده درمیآورم. گفت: آنها به این امر رضایت دادند و قرعه زدند.

1- . امالی الصدوق: 242

گفت: پس قرعه هابیل بر لوزا خواهر قابیل افتاد و قرعه قابیل بر اقلیما خواهر هابیل. گفت: آدم طبق آنچه از جانب خدا برای آنان بیرون آمد آنها را به نکاح هم درآورد. گفت: پس از آن خداوند به نکاح درآوردن خواهران را حرام کرد. گفت: قریشی به حضرت گفت: آیا آن دو زن آن دو را صاحب فرزند کردند؟ فرمود: بله. گفت: پس فرد قریشی گفت: امروزه این کار مجوس است. گفت: پس علی بن حسین علیه السلام فرمود: مجوس این کار را بعد از حرام شدن از جانب خدا انجام میدهند. سپس علی بن حسین علیه السلام فرمود: انکار نکن، مگر خداوند حوا را از آدم خلق نکرد سپس او را بر آدم حلال کرد؟ و این جزء شریعت آنها بوده و خداوند حکم تحریم را بعد از آن نازل کرد.(1)

5. قرب الاسناد: بزنطی نقل میکند که از امام رضا علیه السلام پرسیدم: چگونه مردم از آدم علیه السلام زاد و ولد کردند؟ فرمود: حوا هابیل و به همراه او خواهری را در یک شکم و قابیل و خواهرش را در شکم دوم به دنیا آورد و هابیل با دختری که همراه قابیل بود و قابیل با دختری که همراه هابیل بود ازدواج کرد و سپس حکم تحریم بعد از آن نازل شد.(2)

توضیح: این دو حدیث به علت شهرتش در میان اهل تسنن، حمل به تقیه شده است.

6. در کتاب المحتضر به نقل از کتاب شفاء و جلاء از معاویه پسر عمار نقل شده است که از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا آدم ابوالبشر دخترش را به نکاح پسرش درآورد؟ فرمود: پناه بر خدا، به خدا قسم اگر آدم چنین کاری را انجام داده بود رسول الله صلی الله علیه و آله از آن رویگردان نمیشد و آدم جز به دین رسول الله صلی الله علیه و آله نبود. گفتم: پس این خلق از فرزندان چه کسانی هستند در صورتی که غیر از آدم و حوا، انسان دیگری وجود نداشته است؟ چون خداوند میفرماید: «ای مردم، از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید، و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد پروا

1- . الاحتجاج: 171
2- . قرب الاسناد: 161

دارید» پس ما را با خبر ساز که این انسانها از آدم و حوا به وجود آمدهاند؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند راست گفت و پیامبرانش را فرستاد و من [یکی] از شاهدان بر این امر هستم. گفتم: پس یابن رسول الله برای من تفسیر کن، پس فرمود: هنگامی که خداوند تبارک و تعالی آدم و حوا را به زمین فرستاد و آن دو با هم آمیزش کردند حوا دختری به دنیا آورد و او را عناق نامید. و او اولین کسی بود که روی زمین فساد کرد و خداوند گرگی همچون فیل و عقابی همچون الاغ بر او گماشت که او را کشتند. پس از اثر عناق، قابیل بن آدم به دنیا آمد و هنگامی که قابیل به سن بلوغ رسید خداوند دختری از جنیان به نام جُهانه را به شکل انسان ظاهر کرد و وقتی قابیل او را دید عاشق او شد، خداوند به آدم وحی کرد: که جهانه را به نکاح قابیل درآورد و آدم او را به نکاح جهانه در آورد. سپس برای آدم هابیل متولد شد. هنگامی که هابیل به سن بلوغ رسید خداوند یک حوری به نام ترک را از بهشت فرو فرستاد و هنگامی که هابیل او را دید عاشق او شد. خداوند به آدم وحی کرد که ترک(1)

را به نکاح هابیل درآورد او نیز این کار را انجام داد و ترک حوری همسر هابیل بن آدم شد. سپس خداوند به آدم علیه السلام وحی کرد که: علم من بر این رفته است که زمین را خالی از عالمی که دین من با او شناخته شود نکنم و اینکه آن عالم را از نسل تو خارج کنم. پس به اسم اعظم من و به میراث نبوت و آن اسمائی که تماما به تو آموختم و آن میراثی که مخلوقات به آن نیازمند هستند بنگر و آن را به هابیل بده و فرمود: آدم علیه السلام این کار را در مورد هابیل انجام داد. وقتی قابیل از این کار آدم آگاه شد، خشمگین شد و به سوی آدم آمد و به او گفت: ای پدر آیا من از برادرم بزرگتر نیستم؛ و در آنچه در مورد او انجام دادی شایستهتر نیستم؟ پس آدم گفت: ای فرزند من! امر در دست خداست و به هر کس بخواهد میدهد. اگرچه تو فرزند بزرگ من هستی ولی خداوند چیزی را به او اختصاص داد که همیشه شایستگی آن را دارد. اگر به خلاف آنچه گفتم اعتقاد داری و مرا تصدیق نمیکنی پس هر دوی شما قربانی بیاورید. هر کدام از شما قربانیاش پذیرفته شود او

1- . در نسخه های خطی و چاپی اینگونه آمده است اما جزائری در قصص الانبیا آن را به صورت نزل نقل کرده است.

نسبت به دوستش بر این فضل و رحمت شایستهتر است. فرمود: در آن زمان آتشی بر قربانی خارج شده و قربانی را میخورد. هابیل و قابیل خارج شده و همان طور که خداوند متعال در کتابش ذکر کرده است قربانی آوردند «و داستان دو پسر آدم را به درستی بر ایشان بخوان، هنگامی که [هر یک از آن دو] قربانیاش پیش داشتند، پس از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد» فرمود: قابیل صاحب کشت و زرع بود و گندم پسمانده و نامرغوبی را پیش آورد و هابیل صاحب گله بود از میان آن قوچ فربهای از بهترین گوسفندانش را پیش آورد و آتش قربانی هابیل را خورد و قربانی قابیل را نخورد. ابلیس که لعنت خدا بر او باد نزد قابیل آمد و گفت: ای قابیل این مسألهای که تو در آن هستی هیچ نیست چون فقط تو و برادرت هستید. اگر شما صاحب فرزند شوید و نسل شما زیاد شود فرزندان نسل او بر فرزندان نسل تو به خاطر آنچه پدرت به او اختصاص داده است فخر فروشی خواهند کرد. همچنین چون آتش قربانی او را قبول کرده و قربانی تو را رها کرده است. ولی اگر تو او را بکشی پدرت چارهای نخواهد داشت جز اینکه آنچه را به او داده به تو اختصاص دهد. گفت: قابیل به سمت هابیل حمله برد و او را کشت.

سپس ابلیس گفت: آتشی که قربانی را قبول کرد عظیم است پس آن را بزرگدار و خانهای برای آن بساز و برای آن افرادی را قرار بده و آن را به خوبی عبادت کن و از آن مراقبت کن به این ترتیب هرگاه بخواهی قربانیات را قبول خواهد کرد. گفت: قابیل این کار را انجام داد و او اولین کسی بود که آتش را پرستید و آتشکده بنا کرد. آدم به جایی که قابیل برادرش را در آن کشته بود آمد و در آنجا چهل صبحگاه گریست و آن زمین را به خاطر آنکه خون پسرش را قبول کرده است لعن کرد. و آن همان زمینی است که قبله مسجد جامع بصره در آن جا قرار دارد. روزی که هابیل کشته شد همسرش ترک باردار بود و پسری به دنیا آورد که آدم علیه السلام نام پسرش هابیل را بر او گذاشت و خداوند عز و جل بعد از هابیل به آدم علیه السلام پسری به آدم داد که نام او را شیث گذاشت. سپس گفت این پسر من هبه الله (هدیه خدا) است. وقتی شیث به سن بلوغ رسید خداوند بر آدم علیه السلام یک حوری به نام ناعمه به شکل انسان فرو فرستاد و هنگامی که شیث او را

دید عاشق او شد و خداوند به آدم علیه السلام وحی کرد: ناعمه را به نکاح شیث درآورد و آدم علیه السلام این کار را انجام داد و ناعمه حوری همسر شیث شد و دختری به دنیا آورد که آدم او را حوریه نام نهاد. وقتی به سن بلوغ رسید خداوند به آدم علیه السلام وحی کرد که حوریه را به نکاح هابیل بن هابیل درآورد و آدم علیه السلام این کار را انجام داد و این خلقی که میبینی از همین نسل است. و این همان سخن خداوند است که میفرماید: «ای مردم، از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و از آن همسرش را و از آن دو مردان و زنان زیادی را پراکنده ساخت، پروا دارید» و آیه«و از او جفتش را بیافرید» یعنی از همان گلی که آدم را از آن خلق کرده بود. امام فرمود: هنگامی که نبوت آدم سپری شد و اجل او به پایان رسید خداوند به او وحی کرد: نبوت تو سپری شد و روزگار تو به پایان رسید پس به اسم اعظم خدا و آن اسمائی که به تو آموختم و به میراث پیامبران و آنچه مردم به آن نیاز دارند بنگر و آن را به شیث عطا کن و به او امر کن آن را با کتمان کردن از برادرش و تقیه بپذیرد تا او را نیز همچون هابیل به قتل نرساند؛ چرا که در علم من اینگونه رفته است که زمین را از عالمی که دین من با او شناخته میشود خالی نگذارم. عالمی که هر کس او را به دوستی بگیرد -به خاطر آنچه بین او و آن عالم که به آشکار ساختن دینم او را فرمان دادهام وجود دارد- نجات مییابد. این عالم را از نسل شیث و فرزندان او بیرون خواهم آورد. پس آدم علیه السلام شیث را فراخواند و گفت: ای فرزندم بیرون رو و در راه جبرئیل یا هرکدام از سایر فرشتگان که میبینی قرار گیر و او را از درد من آگاه کن و از او بخواه که قبل از اینکه بمیرم از میوه بهشتی برای من بیاورد درحالیکه در علم خداوند اینگونه رفته بود که آدم تا زمانی که به بهشت بازگردد از میوه بهشتی نخورد. پس شیث خارج شد و گروهی از فرشتگان را دید و آنچه را که آدم او را بدان امر کرده بود به آنها ابلاغ کرد. جبرئیل گفت: ای شیث خداوند تو را به خاطر پدرت اجر دهد. او جان سپرد. پس ما فرود آمدهایم که بر پدرت نماز بگذاریم پس شیث به همراه ملائکه به راه افتاد و دید که پدرش وفات یافته است. پس شیث با جبرئیل علیه السلام او را غسل داد. هنگامی که شیث از غسل دادن فارغ شد به جبرئیل گفت: پیش بیا و بر آدم نماز بگذار.

جبرئیل به او گفت: ما گروه ملائکه امر شدهایم که به پدرت سجده کنیم و هیچ کدام از ما نمیتواند در برابر اوصیای ذریه او پیش بیفتد. فرمود: پس شیث جلو آمد و بر آدم نماز گزارد و به دستور جبرئیل سی بار تکبیر گفت. پس قابیل نزد شیث آمد و به او گفت: کجاست آنچه که پدرت به تو داده بود؛ همان چیزی که قبلاً به هابیل داده بود؟ شیث آن را انکار کرد و فهمید که اگر اقرار کند قابیل او را نیز خواهد کشت و پیوسته شیث به فرزندان ذریه خود به مبعوث شدن نوح علیه السلام خبر و بشارت میداد و به آنها دستور میداد که آن را کتمان کنند و خبر میداد که: آدم به او خبر داده بود که خداوند به او بشارت داده است که از نسل او پیامبری را به نام نوح مبعوث خواهد کرد که قومش را به سوی خدا خواهد خواند و آنها او را تکذیب کرده و خداوند آنها را با غرق هلاک خواهد کرد و بین آدم و نوح ده پدر بودهاند.(1)

توضیح: (ومق بر وزن ورث) به معنای دوست داشت و (الأُثره) با ضمه یعنی نقل حدیث و بقیه علم و کرامت موروثی، (نسیاً) یعنی متروک و فاسد.

7. الاحتجاج: ابان بن تغلب میگوید: طاووس یمانی با دوستی که با او بود به طواف کعبه رفت و ناگهان امام باقر علیه السلام را دید که در مقابل او طواف میکرد و امام [در آن زمان] جوانی کم سن و سال بود. پس طاووس به دوستش گفت: این جوان بسیار عالم است. هنگامی که از طواف فارغ شد دو رکعت نماز گذارد و سپس نشست مردم به سوی او آمدند. طاووس به دوستش گفت: به سوی امام باقر علیه السلام رویم و درباره مسالهای که نمیدانم چیزی درباه آن میداند یا نه از او سؤال کنیم. پس به سوی او آمدند و بر او سلام کردند. سپس طاووس به ایشان گفت: ای امام باقر آیا تو میدانی که یک سوم مردم در چه روزی مردند؟ امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابا عبدالرحمن هرگز ثلث مردم نمردند! بلکه منظور تو یک

1- . مسعودی در اثبات الوصیه نام آنان را اینگونه آورده است: شیث، ریسان که نامش انوش بوده، قینان، آحیلت، غنمیشا، ادریس که اخنوخ و هرمس نیز نامیده میشده، یرد، اخنوخ ابن یرد، متوشلخ، لمک یا همان ارفخشد. یعقوبی و ابن حبیب در محبر نام آنان را که هشت نفر هستند به

این ترتیب آوردهاند: نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن أنوش بن شیث بن آدم علیهم السلام.

چهارم مردم بود. عبدالرحمن (طاووس) گفت: چگونه بود؟ امام باقر علیه السلام فرمود: زمانی که فقط آدم و حوا و قابیل و هابیل وجود داشتند و قابیل هابیل را کشت. چرا که [هابیل] یک چهارم مردم بود. طاووس گفت: راست گفتی. امام باقر علیه السلام فرمود: آیا میدانی که چه بر سر قابیل آمد؟ گفت: نه. فرمود: به خورشید آویخته شد و تا روز قیامت بر روی او آب داغ ریخته خواهد شد.(1)

توضیح: شاید دو خواهر قابیل و هابیل قبل از شهادت هابیل وفات یافتند و قابیل برای دفن آنها حاضر نشد و یا شاید ذکر خواهران آن دو به خاطر تقیه بوده و یا اینکه این جواب بر طبق علم سؤال کننده و برای مصلحت بوده است و در ادامه روایتهایی خواهد آمد که این روایت آخر را تایید میکند؟

8. تفسیر القمی: نقل شده است که شنیدم علی بن حسین علیه السلام به مردی از قریش حدیث میگفت و فرمود: هنگامی که پسران آدم قربانی را پیش آوردند یکی از آن دو فربهترین قوچی را که در گلهاش بود آورد و دیگری یک خوشه سنبل آورد. قربانی صاحب گوسفند که هابیل بود پذیرفته شد ولی از دیگری پذیرفته نشد. قابیل عصبانی شد و به هابیل گفت: «به خدا قسم که تو را خواهم کشت» هابیل گفت: «خدا از تقوا پیشگان میپذیرد* اگر دست خود را به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی، من دستم را به سوی تو دراز نمیکنم تا تو را بکشم، چرا که من از پروردگار جهانیان میترسم* من میخواهم که تو با گناه من و گناه خودت [به سوی خدا] بازگردی و درنتیجه از اهل آتش باشی و این است سزای ستمگران* پس نفس [اماره] اش او را به قتل برادرش ترغیب کرده» و نمیدانست که چه طور او را بکشد تا اینکه ابلیس آمد و به او یاد داد و گفت: سرش را میان دو سنگ قرار بده و سرش را جدا کن. سپس هنگامی که او را کشت ندانست که با [جسد] او چه کند. پس دو کلاغ آمده و شروع به درگیری کرد و با یکدیگر جنگیدند تا اینکه یکی دیگری را کشت و سپس کلاغی که باقی مانده بود با چنگالش زمین را حفر کرد و دیگری را در آن دفن کرد. قابیل گفت: «وای بر من! آیا عاجزم که مثل این زاغ

1- . الاحتجاج: 177

باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم؟ پس از[زمره] پشیمانان گردید» و حفره‌ای درست کرد و [جسد] او را در آن دفن کرد و دفن کردن مردگان [از آن زمان] سنت شد. قابیل به سوی پدرش برگشت و آدم هابیل را با او ندید. پس به او گفت: پسرم را کجا رها کردی؟ قابیل به او گفت: تو مرا برای مراقبت از او فرستادی؟ آدم گفت: با من به مکان قربانی بیا و قلب آدم کاری که قابیل کرده بود را احساس کرد. هنگامی که به قربانگاه رسید قتل او آشکار شد و آدم زمینی را که خون هابیل را قبول کرده بود لعن و نفرین کرد. بر آدم امر شد که قابیل را لعن کن و بر قابیل نیز از آسمان ندا آمد: همانطور که برادرت را کشتی لعنت شدی. به همین دلیل زمین خون را نمیخورد. پس آدم بازگشت و چهل شبانه روز برای هابیل گریست و هنگامی که آدم بر او سوگواری کرد و بسیار غمگین شد به خدا شکایت کرد. پس خداوند به او وحی کرد: من پسری به تو خواهم داد که جانشین هابیل خواهد شد. حوا جوان باهوش و بابرکتی را به دنیا آورد و در روز هفتم خداوند به آدم وحی کرد: این پسر هدیه‌ای از جانب من به تو است. نام او را هبه الله بگذار و آدم نیز نام او را هبه الله گذاشت.(1)

تفسیر: «من دستم را دراز نمیکنم» گفته شده که در آن زمان برای دفاع از خود نیز قتل جایز نبوده است و همچنین گفته شد که تفسیر آن این است: اگر ابتدا تو از روی ظلم دستت را دراز کنی تا مرا بکشی، من از روی ظلم و آغاز عداوت دستم را به روی تو دراز نخواهم کرد.

سید مرتضی میگوید: معنی آن این است که من دستم را دراز نمیکنم تو را بکشم چون برای مدافع بهتر است که در برابر ظالم، بدون اینکه قصد کشتن او را داشته باشد فقط برای رهایی از خود دفاع کند. «من میخواهم که تو با گناه من و گناه خودت[به سوی خدا بازگردی]» گناه من یعنی اگر دستم را به سوی تو دراز کردم و گناه تو یعنی اگر دستت را به سوی من دراز کردی یا مرا به قتل رساندی یا گناهی که به خاطر آن قربانی تو پذیرفته نشد. و گفته شده: منظور هابیل معصیت برادر و بدبختی او نبوده است بلکه با این کلام خواسته است بگوید که اگر این اتفاق

1- . تفسیر القمی: 153-154

خواهد افتاد، من میخواهم که این گناه برای تو باشد نه برای من و اصل مقصود این است که این گناه به گردن او نباشد نه اینکه به گردن برادرش باشد و ممکن است منظور از گناه، عقوبت آن باشد و اراده مجازات گناهکار جایز است. جوهری میگوید: «الشدخ» یعنی شکستن چیز میان تهی، میگویی: شدخت رأسه فانشدخ: سر او را شکستم پس شکسته شد.

9. تفسیر قمی: محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل میکند: روزی با او در مسجدالحرام نشسته بودیم ناگهان طاووس را در گوشهای دیدم که با دوستانش درحال صحبت بود تا اینکه گفت: آیا میدانی که در چه روزی نصف مردم کشته شدند؟ امام باقر علیه السلام جواب داد و گفت: بلکه یک چهارم مردم ای طاووس؟ طاووس گفت: یک چهارم مردم. پس فرمود: آیا میدانی با قاتل چه کردند؟ گفتم: این مساله مهمی است. وقتی فردای آن روز شد صبحگاهان به نزد امام باقر علیهالسلام رفته و او را دیدم که لباسهایش را پوشیده و جلو در منتظر غلام است که اسب او را زین کند. قبل از اینکه از او سؤال کنم با سخن گفتن از من استقبال کرد و فرمود: در هند -یا ماوراء هند-(1)

مردی است که پایش به زنجیر بسته است و پشمینه میپوشد. ده نفر بر او مأمورند. وقتی یکی از آنها میمیرد اهل روستا یکی دیگر را به جای آن فرد بر او مامور میکنند و مردم میمیرند و آن ده نفر کم نمیشوند و از هنگامی که خورشید طلوع میکند صورت او را به سمت خورشید میگردانند تا وقتی که غروب کند. سپس در سرما بر وی آب سرد و در گرما بر وی آب گرم میریزند. گفت: پس مردی از مردم از کنار او عبور کرد. به او گفت: تو کیستی ای عبد الله؟ سرش را بلند کرد و به او نگاه کرد سپس گفت: تو یا احمقترین مردم هستی و یا عاقلترین مردم. از وقتی که دنیا برپا شده من اینجا بودهام و کسی غیر از تو از من نپرسیده که تو کیستی. سپس فرمود: میگویند او پسر آدم است. خداوند عزوجل فرمود: «و از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هرکس کسی را به جز قصاص قتل، یا [به کیفر] فسادی در زمین بکشد، چنان است که گویی

1- . این تردید از سوی راوی حدیث است.

همه مردم را کشته است.» لفظ آیه خاص بنی اسرائیل است ولی معنایش عمومی است و همه مردم را دربرمیگیرد.(1)

10. تفسیر قمی: امام باقر علیه السلام میفرماید: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا چیز عجیبی دیدم فرمودند: چه دیدی؟ مرد گفت: من مریضی داشتم برایش آبی از چاه احقاف که در برهوت با آن شفا مییابند تجویز شده است. و من آماده شده و مشکی و پیالهای در دست گرفتم که از آب آن بردارم و در مشک بریزم. ناگهان دیدم چیزی(2) شبیه زنجیر از آسمان فرود آمد درحالی که میگفت: ای مرد هماکنون مرا سیراب کن که در حال مرگم. من سرم را بالا گرفته و پیاله را به سمت او دراز کردم تا سیرابش کنم دیدم مردی است که در گردنش زنجیری آویخته شده. وقتی رفتم تا پیاله آب را به او بدهم کشیده شد و به خورشید آویزان شد. به سوی آب آمدم و خواستم با دست مشتی بردارم که برای بار دوم آمد و گفت: العطش العطش. ای مرد مرا سیراب کن که الان میمیرم. پیاله را به سوی او بالا بردم که او را سیراب کنم او دوباره به بالا کشیده شده و به خورشید آویزان شد. تا اینکه برای سومین بار این کار را تکرار کرد پس من مشکم را محکم گرفتم و به او آب ندادم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او قابیل بن آدم بوده که برادرش را کشت و خداوند درباره او میفرماید: «و کسانی که [مشرکان] جز او میخوانند، هیچ جوابی به آنان نمیدهند، مگر مانند کسی که دو دستش را به سوی آب بگشاید» تا جایی که میفرماید: «جز بر هدر نباشد».

11. علل الشرایع، الخصال، عیون اخبار الرضا: فرد شامی از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این سخن خداوند عزوجل که فرمود: «روزی که آدمی از برادرش فرار میکند» سؤال کرد و علی علیه السلام فرمود: قابیل از هابیل فرار میکند و شامی درباره روز چهارشنبه و اینکه در این روز فال بد میزنند پرسید. امام علیه السلام

1- . تفسیر قمی: 154-155

2- . تفسیر قمی: 338

فرمود: آن آخرین چهارشنبه است که ماه در محاق قرار دارد و در آن زمان قابیل برادرش هابیل را کشته است.(1)

12. الخصال: امام صادق علیه السلام میفرماید: کسانی که در روز قیامت بیشترین عذاب را خواهند داشت هفت نفر هستند و اولین آنها پسر آدم است که برادرش را کشت و نمرود که درباره پروردگار خود با ابراهیم جدل کرد و دو نفر از بنی اسرائیل که قوم خود را یهودی و نصرانی کردند و فرعون که گفت: «من پروردگار بزرگتر شما هستم» و دو نفر از این امت هستند.(2)

توضیح: آن دو نفر از این امت ابوبکر و عمر هستند.

13. الخصال: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید: بدترین مخلوقات پنج نفر هستند: ابلیس و پسر آدم که برادرش را کشت و فرعون صاحب خرگاهها [و بناهای بلند] و مردی از بنی اسرائیل که آنها را از دینشان بازگرداند و مردی از این امت که از روی کفر در مقابل باب لدّ با او بیعت میشود. گفت: سپس گفت: من هنگامی که معاویه را دیدم که با او در مقابل باب لدّ بیعت میشود حرف رسول خدا را به یاد آوردم و به علی علیه السلام پیوستم و با او بودم.(3)

توضیح: جزری در حدیث دجال میگوید: «مسیح او را (دجال را) در مقابل باب اللّدّ به قتل میرساند» و (لدّ) موضعی است در شام و گفته شده در فلسطین.

14. علل الشرایع: عیون اخبار الرضا، الخصال: مرد شامی(4) از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید اولین کسی که شعر گفت که بود؟ گفت: آدم علیه السلام. پرسید: و شعرش چه بود؟ گفت: هنگامی که از آسمان به سوی زمین فرود آمد و خاک و وسعت و هوای آن را دید و وقتی که قابیل هابیل را کشت آدم علیه السلام گفت:

1- . علل الشرائع: 199، عیون الاخبار: 136، الخصال 2: 28
2- . الخصال 2: 4
3- . الخصال 1: 155

4- . این حدیث بسیار طولانی بوده و ذکر کامل آن در کتاب الاحتجاجات در باب سؤالات مرد شامی از امیر المؤمنین آمده است.

«سرزمینها و آنان که در آن بودند تغییر کردند و چهره زمین غبارآلود و زشت شد.

و هر چیز رنگ و طعمدار تغییر کرد و شادابی چهره نمکین کم شد.

ابلیس به او پاسخ داد:

از این سرزمینها و ساکنان آن دور شو (ای آدم) و به وسیله من در بهشت جاودان [آن مکان] وسیع برای تو تنگ شد.

تو و همسرت در آن در آرامش و استقرار بودید و قلب تو از عذاب و اندوه دنیا راحت بود.

و تو از کید و مکر من برحذر نماندی تا اینکه سرمایه ارزشمندی را از دست رفت.

و اگر رحمت خداوند جبار نبود، از بهشت جاویدان خدا در دستان تو چیزی جز باد هوا باقی نمیماند.(1)

تتمه: میگویم: مسعودی در مروج الذهب در شعر آدم علیه السلام بعد از «و شادابی چهره نمکین کم شد» ابیات زیر را افزوده است:

و اهل زمین به جای بهشتهای جاویدان و گستره، درخت تلخ و شور داده شدند.

و در کنار دشمنی قرار گرفتهایم که فراموش نمیکند، ملعونی که نمیمیرد تا ما از دست او بیاساییم.

و قاین هابیل را با ظلم میکشد و واسفا بر آن چهره ملیح.

پس مرا چه شده که از چشمانم اشک سرازیر نمیکنم؟ درحالی که قبر، هابیل را دربرگرفته است.

طول زندگی و عمر برای من همراه با غم و اندوه است و من در زندگیام راحت و آسوده نیستم.(2)

ص: 299

1- . علل الشرائع: 197، عيون الاخبار: 134، الخصال 1: 98
2- . مروج الذهب 1 : 16

میگویم: گفتهاش: قیح یا با قاف است که جمع قاحه بوده و به معنی ساحت و میدان است یا با فاء از فیح به معنی وسعت است و قاین یکی از اسمهایی است که برای فرزند قاتل [آدم علیه السلام] ذکر کردهاند و در اکثر نسخههای تفاسیر و تواریخ با باء آمده است و در مروج الذهب با یاء آمده است. و گفته شده: قابین با باء و سپس یاء. و مشهور، قابیل با لام است.

15. علل الشرایع: یک یهودی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: چرا به اسب «اجد» گفته شده؟ و چرا به استر «عد» گفته شده؟ و به الاغ «حر» گفته شده است؟ امیرالمؤمنین پاسخ داد: به اسب «اجد» میگویند چون اولین کسی که بر اسب سوار شد قابیل، و در همان روزی بود که برادرش هابیل را کشت و سرود:

امروز سوار بر اسب میشوم و مردم خون - هابیل - را رها نکردند.

و به این دلیل بر اسب «اجد» میگویند. و به استر، عد گفته شده چون اولین کسی که سوار بر استر شد آدم علیه السلام بود و او پسری به نام معد داشت که عاشق چهارپایان بود. او استر آدم علیه السلام را هل میراند و هنگامی که استر از حرکت میایستاد آدم علیه السلام صدا میزد: ای معد استر را بران و به همین دلیل استر به «معد» لقب یافت و کم کم مردم معد را رها کرده و گفتند: عد. به الاغ حر گفته شده چون اولین کسی که سوار آن شد حوا بود. حوا الاغی داشت که برای رفتن تا قبر فرزندش هابیل بر آن سوار میشد و در مسیر رفتن میگفت: « واحرّاه» و هنگامی که این کلمات را به زبان میآورد ماده الاغ سریعتر حرکت میکرد و وقتی ساکت میشد الاغ میایستاد. و کم کم مردم «و احراه» را رها کرده و گفتند «حر». ادامه حدیث.(1)

توضیح: ظاهراً این کلمات را برای آن چهارپایان در هنگام جلو راندن آنها گفته میشده است. فیروزآبادی میگوید: اجد با دو کسره و دال ساکن برای راندن شتر است و میگوید: عدعد برای راندن استر و الحر برای راندن شتر استعمال شده است.

1- . علل الشرائع : 12

میگویم: شاید اولی و سومی (اجد و عدعد) برای به جلو راندن چارپایان بوده سپس برای شتر استعمال شدهاند و احتمال دارد از اسامی آن چهارپایان بوده سپس متروک شده و به همین دلیل اهل لغت آنها را ذکر نکردهاند.

سخن قابیل که گفت: (اجد الیوم: امروز سوار بر اسب میشوم) یا فعل امر از مصدر اجاده است یا از أجد به معنای اجتهاد و تلاش کردن است یعنی سعی کن یا در آن تلاش کن چون مردم خون ریخته شده - هابیل - را رها نکرده و خونخواهی کرده و انتقام خواهند گرفت. یا ممکن است به صیغه متکلم و با تشدید به همان معنا که گذشت باشد. و یا بدون تشدید و از مصدر وجدان باشد یعنی من مردم را اینگونه میبینیم که خونخواهی خواهند کرد. سخن حوا: واحراه ندبه برای پسرش است و در بعضی نسخهها: واحره خطاب به ماده الاغ آمده است، ولی اولی آشکارتر است.

16. علل الشرایع: امام صادق علیه السلام میفرماید: هنگامی که قابیل دید که آتش، قربانی هابیل را قبول کرده ابلیس به او گفت: هابیل آن آتش را میپرستید. قابیل گفت: من آتشی را که هابیل پرستیده نمیپرستم ولی آتش دیگری را میپرستم و قربانی برای او میآورم و آن قربانیام را میپذیرد. پس آتشکدهها را بنا کرد و قربانی آورد و هیچ علمی به خداوند عزوجل نداشت و فرزندانش از او غیر از آتش پرستی چیز دیگری به ارث نبردند.(1)

17. علل الشرایع: امام صادق علیه السلام میفرماید: وحوش و پرندگان و درندگان و هر چیزی که خداوند عزوجل خلق کرده است همه با هم زندگی میکردند و هنگامی که فرزند آدم، برادرش را کشت همه آنها رمیدند و ترسیدند، پس هر یک به نوع خود پیوست.(2)

قصص الانبیاء: با اسناد از صدوق مثل همین روایت را ذکر کرده است.(3)

1- . علل الشرائع: 13
2- . علل الشرائع: 13
3- . نسخه خطی

18. علل الشرایع: امام باقر علیه السلام میفرماید: خداوند عزوجل یک حوری از بهشت بر آدم فرو فرستاد که آدم او را به نکاح یکی از پسرانش درآورد و دیگری با جن ازدواج کرد و هر دو فرزندانی به دنیا آوردند و هر کدام از مرم که زیبایی و خوش خلقی در او است از حوری است و هرچه بدخلقی است از دختر جن است و آدم کراهت داشت از اینکه دخترانش را به عقد پسرانش درآورد.(1)

توضیح: شاید برای جمع بین این روایت و مطالب پیشین بتوان گفت با تجوز - مجازگویی - در روایت قبل، منظور از حوری فردی به زیبایی حوری باشد یا اینکه در این روایت منظور از جن، شبیه آنان در خلقت باشد. و میتوان قایل به جمع بین آن دو در مورد یکی از پسرانش شد. در ادامه روایتی میآید که وجه آخر را تائید میکنند.

19. علل الشرایع: علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل میکند که فرمود: هنگامی که خداوند عز وجل به آدم امر کرد که به زمین فرود آید آدم و همسرش هبوط کردند و ابلیس نیز فرود آمد و همسری نداشت. مار نیز آمد و همسری نداشت. اولین کسی که با خود لواط کرد ابلیس بود و نسل او از خودش بودند و مار نیز چنین بود، نسل آدم از همسرش بود و خداوند به آدم و حوا خبر داد که ابلیس و مار هر دو دشمن آنها هستند.(2)

توضیح: و با جمع بین این روایت و روایت قبل ممکن است بتوان گفت: که شیطان تخمگذاری کرده و جوجه میکند؛ به این ترتیب که لواط او با خود باعث شد که تخم بگذارد و جوجه کند. یا این که او از هر دو طریق صاحب فرزند شده است.

20. علل الشرایع: ابوخالد نقل میکند که از امام صادق علیه السلام پرسیدند: مردم بیشترند یا بنی آدم؟ فرمود: مردم. گفته شد: چه طور؟ فرمود چون وقتی میگوییم «مردم» آدم نیز در آنها داخل میشود وقتی میگوییم «بنی آدم»، آدم را رها کرده و او را در میان فرزندانش داخل نکردهایم و به همین دلیل مردم –درحالی که

1- . علل الشرائع: 45

2- . علل الشرائع: 183

آدم را در میان آنان داخل میکنی- از بنی آدم بیشترند و وقتی میگویی بنی آدم، آدم را از مردم کم کردهای.(1)

21. تفسیر القمی: امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: ای مردم اولین کسی که روی زمین بر خداوند عزوجل ظلم کرد عناق دختر آدم بود. خداوند برای او بیست انگشت خلق کرده بود که در هر انگشت دو ناخن بلند مثل دو داس بزرگ داشت و جایی که بر آن مینشست به اندازه یک جریب بود و وقتی فساد کرد خداوند شیری مانند فیل و گرگی به اندازه شتر و عقابی مانند الاغ بر او فرستاد و آن در زمان خلقت اول بود. پس خداوند آنها را بر او مسلط کرد و آنها او را کشتند.(2)

توضیح: یعنی جثه این درندگان در همان خلقت اولیه به همین اندازه درشت بود.

22. معانی الاخبار: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید: زنان را به عنوان امانت الهی گرفته و با کلمات الهی آنها را بر خود حلال کردید و اما امانت همان امانتی است که خداوند هنگامی که حوا را به نکاح آدم درآورد از او گرفت و اما کلمات همان کلماتی است که خداوند عزو جل بر آدم شرط کرد که او را بپرستد و چیزی را شریک او قرار ندهد و زنا نکند و غیر از او ولی و سرپرستی نگزیند.(3)

23. قصص الانبیا: امام صادق علیه السلام میفرماید: هنگامی که پسر آدم برادرش را کشت نمیدانست که او را چگونه به قتل رساند تا اینکه ابلیس آمد و به او یاد داد و گفت: سرش را بین دو سنگ قرار بده و سپس سرش را از تن جدا کن.(4)

24. قصص الانبیاء: مردی از علی بن حسین علیه السلام نقل میکند که ایشان فرمود: طاووس در مسجدالحرام گفت: اولین خونی که بر زمین ریخت خون هابیل بود که قابیل او را کشت و او در آن روز یک چهارم مردم را کشت. امام زین العابدین علیه السلام به او گفت: آنگونه که طاووس گفت نیست. این خونی که بر

1- . علل الشرائع: 37-38

2- . این روایت را نیافتیم.
3- . این روایت را نیافتیم.
4- . نسخه خطی

زمین ریخت خون حیض حوا بود و در آن روز یک ششم مردم کشته شدند در آن روز آدم و حوا و قابیل و هابیل و دو خواهر آنها وجود داشتند و سپس امام علیه السلام فرمود: آیا میدانی که چه بر سر قابیل آمد؟ قوم گفتند: نمیدانیم. فرمود: خداوند دو فرشته را بر او گمارد که وقتی خورشید طلوع کرد بر او وارد شده و وقتی خورشید غروب کرد بر او غروب کنند. و همواره تا روز قیامت با حرارت خورشید آبی داغ بر او بریزند.(1)

توضیح: از این روایت چنین برمیآید که پاسخی که امام پیش از این(2)

در تفسیر «ربع» داد، مبتنی بر گمان سؤال کننده بوده است.(3)

25. قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: در مدینه مردی است که به مکانی که پسر آدم در آن است رفته و او را در غل و زنجیر دیده است. در حالی که ده نفر بر او گماشته شدهاند و در تابستان صورت او را به سمتی میگردانند که خورشید میگردد و پیرامون او آتش روشن میکنند و در زمستان بر روی او آب سرد میریزند و هربار که فردی از آن ده نفر میمیرد اهل روستا مردی دیگر را میگمارند. مردی به او گفت: ای بنده خدا قصه تو چیست؟ برای چه به این روز افتادهای؟ پس گفت: تو درباره مسالهای از من پرسیدی که پیش از تو هیچ کس از من نپرسیده بود. تو باهوشترین مردم هستی و تو یقینا احمقترین مردم هستی.(4)

26. بصائر الدرجات: احمد بن محمد از امام باقر علیه السلام مثل همین روایت را نقل کرده است و در آن روایت آمده است: که تو احمقترین یا باهوشترین مردم هستی و در آخرش افزوده است: گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: آیا در آخرت عذاب میشود؟ گفت: پس فرمود: خداوند عذاب دنیا و آخرت را برای او جمع خواهد کرد.(5)

1- . نسخه خطی
2- . در حدیث هفتم
3- . در آنجا (حدیث هفتم) توجیه دیگری برای آن کردیم. به آن مراجعه کنید.
4- . نسخه خطی
5- . بصائر الدرجات: 116

27. توضیح: باهوشترین مردم بود چون از چیزی که احدی درباره آن نپرسیده بود سؤال کرد و احمقترین مردم بود چون سؤال را از مردی پرسید که به توضیح و بیان آن امر نشده بود و براساس آنچه که در البصائر آمده منظور این است که سؤال کردن درباره امور عجیب و غریب گاهی به خاطر نهایت باهوشی و گاهی به خاطر نهایت حماقت است.

28. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: هابیل چوپان و قابیل کشاورز بود و هنگامی که به سن رشد و بلوغ رسیدند آدم علیه السلام به آنها گفت: من دوست دارم که قربانیای برای خداوند پیش آورید. باشد که خداوند از شما قبول کند. هابیل به سراغ بهترین قوچ در گلهاش رفت و به خاطر رسیدن به خشنودی خدا و خشنودی پدرش آن را پیش آورد. اما قابیل گندم ته ماندهای را که در خرمن کوب باقی میماند و گاو نمیتواند آن را لگد کند پیش آورد. چون خسیس بود و نه رضوان خداوند متعال را میخواست و نه خشنودی پدرش را. پس خداوند قربانی هابیل را پذیرفت و قربانی قابیل نپذیرفته و به او بازگرداند. ابلیس به قابیل گفت: قطعاً هابیل عقبه و ذریهای خواهد داشت که بر عقبه و فرزندان تو فخر میفروشد که قربانی پدرشان پذیرفته شده است. پس او را بکش تا عقبهای نداشته باشد. پس قابیل او را کشت و خداوند تبارک و تعالی جبرئیل را فرستاد که جسد هابیل را دفن کند. قابیل گفت: وای بر من! آیا عاجزم که مثل این غراب (کلاغ) باشم. منظورش این بود که مثل این غریبه که او را نمیشناسم و آمد و برادرم را دفن کرد ولی من نتوانستم این کار را انجام دهد. قابیل از آسمان ندا داده شد: که به خاطر قتل برادرت لعنت بر تو باد! و آدم علیه السلام چهل روز و شب بر هابیل گریست.(1)

توضیح: جوهری میگوید: (الزوان) دانهای است که با گندم میآمیزد. پایان. و این روایت دلالت بر آن میکند که غراب به معنای غریب اطلاق شده است اما ما در کتابهای لغتی که در دست داریم به آن دست نیافتهایم.

1- . قصص الانبیا، نسخه خطی

شیخ طبرسی قدس الله روحه میگوید: میگویند، هابیل اولین انسانی بود که مرد و به همین دلیل قابیل نمیدانست که چگونه او را پنهان کند و چگونه دفن کند تا اینکه خداوند دو زاغ را فرستاد که یکی مرده و دیگری زنده بود و گفته شده: که هر دو زنده بودند. یکی دیگری را کشت. سپس زمین را شکافت و دیگری را در آن دفن کرد. قابیل نیز همین کار را انجام داد و ابن عباس و ابن مسعود و گروهی دیگر چنین روایتی را نقل کردهاند و گفته شده معنایش این است که: خداوند کلاغی را فرستاد که خاک را بر روی جسد هابیل بریزد و هنگامی که قابیل دید خداوند چگونه هابیل را مورد کرامت قرار داده و پرندهای را فرستاده که او را بپوشاند و قربانی او قبول شده گفت: وای بر من. و این روایت از اصم است و گفته شده: فرشتهای به شکل کلاغ بوده است.(1)

29. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که آدم علیه السلام هابیل را وصی خود قرار داد قابیل به او حسادت کرد و او را کشت و خداوند تبارک و تعالی به آدم هبه الله را بخشید و به آدم دستور داد که وصیتش را به او داده و او را امر کرد که آن وصیت را پنهان کند. گفت: پس سنت شد که وصیت پنهان بماند. قابیل به هبه الله گفت: میدانم که پدرت تو را وصی خود قرار داده است اگر آن را اظهار کنی یا چیزی از آن بگویی یقینا تو را نیز همانند برادرت خواهم کشت.(2)

30. قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که دو پسر آدم قربانی را پیش آوردند و از هابیل پذیرفته شد و از قابیل پذیرفته نشد، به خاطر این امر حسادت شدیدی قابیل را فراگرفت و قابیل بر هابیل ظلم کرد و پیوسته او را زیرنظر داشت و خلوتهایش را دنبال میکرد تا اینکه در جائی دور از آدم علیه السلام او را به تنهایی یافت و به سوی او حمله برد و او را کشت و خداوند قصه آنها و محاوره آن دو قبل از اینکه او را بکشد را در کتاب خود آورده است.(3)

1- . مجمع البیان 3: 185
2- . قصص الانبیا، نسخه خطی
3- . نسخه خطی

31. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: قابیل به سوی هبه الله آمد و گفت: پدرم علمی را که در نزدش بود به تو بخشیده درحالی که من از تو بزرگتر و نسبت به آن شایستهتر بودم ولی چون پسرش را کشتم او بر من خشم گرفت و در آن علم تو را بر من ترجیح داد. به خدا قسم اگر چیزی از آن علمی را که از پدرت به ارث بردهای را بازگو کنی تا با آن بر من فخر بفروشی تو را خواهم کشت همان طور که برادرت را کشتم. و هبه الله آن علم را که در نزدش بود پنهان داشت تا عمر قابیل به سر آمد و به دلیل این کار هبه الله تقیه در قوم ما وجود دارد چون پسر آدم الگوی ماست. ایشان فرمود: هبه الله به صورت پنهانی با فرزندانش درباره آن عهد و پیمان صحبت کرد و به خدا قسم سنت وصیت از هبه الله به فرزندانش جاری شد و عالمی بعد از عالم دیگر آن را به ارث میبرد و هر سال در یک روز آن وصیت را میگشودند و نقل میکردند که پدرشان آنها را به نوح علیه السلام بشارت داده و فرمود: قابیل هنگامی که آتشی را که قربانی قابیل را قبول کرد دید گمان کرد که هابیل آن آتش را میپرستیده است و علمی به پروردگارش نداشته. قابیل گفت: من آتشی را که هابیل پرستیده نمیپرستم بلکه آتش دیگری را میپرستم و قربانی برای آن میبرم و بدین ترتیب آتشکدهها را بنیان نهاد.(1)

32. قصص الانبیاء: ابوبصیر نقل میکند: امام باقر علیه السلام در حرم نشسته بودند و پیرامون ایشان گروهی از اولیایش بودند که ناگهان طاووس یمانی با گروهی جلو آمد و گفت: صاحب این حلقه کیست؟ گفته شد: محمدبن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب –بر آنان سلام و صلوات باد-؛ طاووس گفت: میخواهم با او صحبت کنم. پس در مقابل او ایستاد و سلام داد و در کنار او نشست و گفت: آیا به من اجازه سؤال میدهید؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: ما به تو اجازه دادیم پس سؤال کن. طاووس گفت: مرا از روزی که یک سوم مردم هلاک شدند باخبر ساز؟ امام باقر علیه السلام فرمود اشتباه میکنی شیخ! خواستی بگویی یک چهارم (2)

[گفتی یک سوم] و آن روز روزی بود که قابیل هابیل را کشت و در آن روز

1- . نسخه خطی
2- . به حدیث هفتم مراجعه شود.

چهار نفر وجود داشتند: قابیل، هابیل، آدم و حوا -بر آنان سلام باد- و یک چهارم آنها کشته شد. طاووس گفت: بله شما درست میگویید و من اشتباه کردم. و کدام یک از آن دو پدر انسانها هستند، قاتل یا مقتول؟ امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ کدام از آنها بلکه شیث بن آدم علیه السلام پدر انسانهاست.(1)

توضیح: شاید منظور او کسانی باشند که در آن زمان وجود داشتهاند تا منافاتی با آنچه در روایت ابن ابی الدیلم(2) آمد نداشته باشد. در این روایت آمده است که فرزندان او فقط آتشپرستی را از وی به ارث بردند به این معنی که فرزندان او در زمان نوح علیه السلام یا قبل از آن منقرض شدند. ولی جمع کردن بین آن روایت و روایت دوم از این باب خالی از اشکال نیست مگر اینکه در مورد واژه فرزندان مجازگویی کرده باشد یا اینکه گفته شود: شاید او نیز با جن یا غیر از آن ازدواج کرده یا اینکه بگوییم فرزندان او از زنا به وجود آمدهاند. نظر وسط (دوم) را آنچه در کتاب المحتضر آمده و به آن اشاره کردیم و روایت حضرمی و روایت سلیمان بن خالد که بعدا ذکر خواهیم کرد، تأیید میکند. و ابن اثیر در الکامل میگوید: سپس فرزندان قابیل منقرض شدند و عقبهای باقی نگذاشتند مگر اندکی. و همه نسل آدم نسبشان ناشناخته مانده و نسلشان منقطع شده مگر آنان که از شیث بودهاند. چون نسل انسان از شیث بوده و نسب همه مردم امروز به شیث بازمیگردد نه به پدرش آدم علیه السلام.(3)

33. قصص الانبیاء: با اسناد به صدوق و او به نقل از وهب میگوید: هنگامی که قابیل خواست برادرش هابیل را به قتل برساند نمیدانست چگونه این کار را انجام دهد. ابلیس به سوی پرندهای رفت و سرش را با سنگی نشانه گرفت و آن را کشت و قابیل این کار را از او آموخت و لحظه کشتنش جسمش لرزید و قابیل نمیدانست که چه کار کند. کلاغی آمد و بر سنگی که آن را بر سر برادرش زده بود نشست و شروع کرد خون را با منقارش پاک کردن و کلاغی دیگر سر رسید و در

1- . قصص الانبیا، نسخه خطی
2- . روایتی که پیش از این در حدیث شماره 16 آمده است.
3- . کامل التواریخ 1: 23

برابر آن قرار گرفت. کلاغ اول بر دومی پرید و او را به قتل رساند و سپس با منقارش او را حرکت داد و پنهانش کرد و قابیل این کار را آموخت.(1)

34 . روایت شده است که قابیل زشتی - جسد - برادرش را پنهان نکرد بلکه گریخت تا اینکه به یک وادی از وادیهای یمن در شرق عدن وارد شد و مدتی در آن پنهان شد و خبر آنچه قابیل با هابیل کرده بود به آدم علیه السلام رسید. آدم آمد و او را کشته یافت سپس او را دفن کرد. درباره قابیل و ابلیس این آیه نازل شد: «پروردگارا آن دو [گمراه گری] از جن و انس که ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا آنها را زیر قدم هایمان بگذاریم تا زبون شوند.» چون قابیل اولین کسی بود که قتل را سنت نهاد تا روز قیامت هیچ مقتولی به قتل نخواهد رسید مگر اینکه قابیل در قتل او شریک است.(2)

35. و از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند تبارک و تعالی«و کسانی که کفر ورزیدند گفتند پروردگارا آن دو شخص از جن و انس را که ما را گمراه کردند به ما نشان بده» سؤال شد. ایشان فرمودند: آن دو، آن دو (قابیل و ابلیس) هستند.(3)

36. قصص الانبیاء: از وهب نقل شده است: عوج بن عناق ظالم و دشمن خدا و اسلام بود. او جسمی قوی و سترگ داشت. دستش را در دریا فرو برده و ماهی را از ته دریا به بیرون میکشید و آن را به سمت خورشید میبرد و کباب کرده و میخورد و عمر او 3600 سال بود.(4)

37. و روایت شده است که وقتی حضرت نوح علیه السلام سوار بر کشتی شد عوج به سمت او آمد و به او گفت: مرا با خودت ببر. نوح علیه السلام گفت: من به

1- . قصص الانبیاء، نسخه خطی
2- . نسخه خطی
3- . نسخه خطی
4- . نسخه خطی

این کار امر نشدهام. آب به او رسید و از دو زانویش فراتر نرفت و تا ایام موسی علیه السلام زنده بود تا اینکه موسی علیه السلام او را به قتل رساند.(1)

38. بصائر الدرجات: سدیرالصیرفی نقل میکند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: من مردی از اهل مدینه را میشناسم که قبل از شکلگیری زمین به سوی گروهی رفت که خداوند در کتاب خود درباره آنها میگوید: «و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی میکنند و به حق داوری مینمایند.» برای مشاجرهای که بین آنها بوده و بین آنها آشتی داده و بر گشته و نایستاده و به آبهای شما عبور کرده و از آن نوشیده -یعنی از فرات- و سپس ای ابوالفضل در تو را کوبید و بر مردی عبور کرده که در غل و زنجیر بوده و ده نفر بر او گماشته شده است. در تابستان رویش را به سوی خورشید گردانده و پیرامونش آتش برپا میشود و آنها او را به هر سمت که خورشید میچرخد به همان سمت میچرخانند و هرکدام از آن ده نفر که میمیرند اهل روستا یک نفر از مردم را به جای او اضافه میکنند. مردم میمیرند و آن ده نفر کم نمیشوند. روزی مردی از کنارش عبور کرد و از او پرسید: قصه تو چیست؟ مرد به او گفت: اگر عالم بودی حتماً داستان مرا میدانستی. گفته میشود او پسر آدم، همان قاتل است و محمدبن مسلم میگوید آن مردی که به او عبور کرده است محمدبن علی علیه السلام بوده است.(2)

توضیح: قبل از انطباق یعنی در زمان انطباق بعضی از طبقات و اجزای زمین به بعضی دیگر تا حرکت در آن سریعتر شود؛ یا به دلیل دیگری مثل این یا به همان سبب.

39. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام میفرماید: آدم علیه السلام صاحب چهار فرزند پسر شد و خداوند عزوجل چهار حور العین(سیاه چشم) را بر آنها نازل کرد. هرکدام از آنها یکی از آن حوریان را به نکاح خود درآورد و صاحب فرزند شدند و سپس خداوند آنها را بالا برد و آن چهار پسر با چهار نفر از جنیان ازدواج کردند و نسل در میان آنان قرار گرفت. هر آنچه از حلم و بردباری است از

1- . نسخه خطی

2- . بصائر الدرجات: 117

آدم است و هر آنچه زیبایی است از حور العین است و آنچه که از زشتی و بدخلقی است از جن است.(1)

40. تفسیر عیاشی: ابوبکر حضرمی از امام باقر علیه السلام نقل میکند که ایشان فرمود مردم درباره ازدواج فرزندان آدم چه میگویند؟ گفتم: میگویند حوا در هر زایمان یک پسر و یک دختر به دنیا میآورد و آن پسر با دختری که در شکم دیگر و در زایمان دوم به دنیا آمده بود ازدواج کرد و آن دختر با پسری که در شکم دیگر و در زایمان دوم به دنیا آمده بود ازدواج کرد و زاد و ولد کردند. امام باقر علیه السلام فرمود: این آنگونه نیست چون هنگامی که آدم صاحب هبه الله شد و هبه الله بزرگ شد آدم از خدا خواست که برای او همسری در نظر بگیرد و خداوند حوریای را از بهشت فرو فرستاد که با او ازدواج کرد و صاحب چهار پسر شد. سپس آدم صاحب پسر دیگری شد و هنگامی که بزرگ شد به او دستور داد که با جن ازدواج کند و او صاحب چهار دختر شد و پسران هبه الله با دختران آن پسر ازدواج کردند و هرچه از زیبایی است از جانب این حوری است و هرچه حلم است از جانب آدم و هرچه از پستی است از جانب جن است و هنگامی که نسلشان گسترش پیدا کرد حوری به آسمان بالا رفت.(2)

41. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام میفرماید: قابیل پسر آدم از موهایش به خورشید آویزان است و تا روز قیامت خورشید به هر طرف که برگردد سر او نیز به سمت گرما و داغی آن میگردد و وقتی قیامت فرا برسد خداوند او را روانه آتش خواهد کرد.(3)

42. تفسیر عیاشی: زراره از امام باقر علیه السلام نقل میکند و میگوید: صحبت از پسر آدم قابیل به میان آمد گفت: به او گفتم: حال او چگونه است؟ او از

1- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی
2- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی
3- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی

اهل آتش است؟ فرمود: سبحان الله(پاک و منزه است خدا) خداوند عادلتر از آن است که عقوبت دنیا و عقوبت آخرت را برای او جمع کند.(1)

توضیح: این روایت با آنچه در روایت جابر و سایر روایاتی که دلالت بر کفر و وضعیت و شرایط بد قابیل در روز قیامت میکند و همچنین با ظاهر روایت قبلی زراره منافات دارد که گفت «خداوند عذاب دنیا و آخرت را برای او جمع میکند» اگرچه ممکن است استفهام انکاری باشد و یا میتوان این روایت را اینگونه تأویل کرد که عذاب دنیا سبب تخفیف عذاب آخرت او میشود. یا میتوان گفت عذاب دنیا برای چیزی است و عذاب آخرت برای چیز دیگری است و این دو برای یک کار واحد با هم جمع نمیشوند بدین گونه که عذاب دنیا به جرم قتل باشد و عذاب آخرت به خاطر کفر او. و منظور اینست که خداوند عذاب دنیا و آخرت هر دو را به جرم قتل برای او در یک جا جمع نمیکند.

43. تفسیر عیاشی: علی علیه السلام میفرماید: پسر آدم که برادرش را کشت قابیل بود و در بهشت به دنیا آمد.(2)

توضیح: این موافق با چیزی است که بعضی از اهل تسنن ذکر میکنند و میگویند قابیل و خواهرش در بهشت به دنیا آمدهاند ولی ظاهر بعضی از روایات نشان میدهد که او تنها در دنیا صاحب فرزند شده است.

44. تفسیر عیاشی: سلیمان بن خالد نقل میکند: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم مردم میگویند آدم دخترش را به نکاح پسرش درآورد. امام صادق علیه السلام فرمود: مردم این را میگویند ولی ای سلیمان آیا نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر میدانستم که آدم دخترش را به نکاح پسرش درآورده است زینب را به نکاح قاسم درمیآوردم و از دین آدم دوری نمیجستم. گفتم: فدایت شوم آنها میپندارند قابیل هابیل را کشت چون آنها بر سر خواهرانشان با هم اختلاف داشتند. امام صادق فرمود: ای سلیمان اینگونه فکر میکنی؟ آیا از اینکه این را درباره پیامبر خدا آدم علیه السلام روایت کنی حیا نمیکنی؟

1- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی

2- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی

گفتم: فدایت شوم پس چرا قابیل هابیل را به قتل رساند؟ فرمود: به خاطر وصیت. سپس به من فرمود: ای سلیمان همانا خداوند تبارک و تعالی به آدم وحی کرد که وصیت و اسم اعظم خدا را به هابیل بسپارد درحالی که قابیل از او بزرگتر بود و این خبر به قابیل رسید و قابیل خشم گرفت و گفت من به این کرامت و وصیت سزاوارترم. آدم با وحیی که از جانب خدا به او شده بود به آن دو دستور داد که قربانی بیاورند پس چنین کردند و خداوند قربانی هابیل را پذیرفت و قابیل به او حسد ورزید و او را به قتل رساند. به او گفتم: فدایت شوم پس نسل آدم از چه کسی به وجود آمد؟ آیا زن دیگری غیر از حوا و مرد دیگری غیر از آدم علیه السلام وجود داشت؟ فرمود: ای سلیمان همانا خداوند تبارک و تعالی از حوا قابیل را به آدم داد و بعد از وی فرزند ذکورش هابیل بود. و هنگامی که قابیل به سن بلوغ رسید خداوند دختری از جنیان ظاهر کرد و به آدم دستور داد او را به نکاح قابیل درآورد و آدم این کار را انجام داد و قابیل بدان راضی و قانع شد و هنگامی که هابیل به سن بلوغ رسید خداوند حوری را برای او از بهشت فرستاد و به آدم دستور داد که او را به نکاح هابیل درآورد و آدم این کار را انجام داد وقتی هابیل کشته شد آن حوری باردار بود و پسری به به دنیا آورد که آدم او را هبه الله نام نهاد. خداوند به آدم وحی کرد که وصیت و اسم اعظم مرا به او بسپار. حوا پسری به دنیا آورد و آدم او را شیث بن آدم نام نهاد. وقتی شیث به سن بلوغ رسید خداوند حوریای برای او از بهشت فرود آورد و به آدم دستور داد که او را به نکاح شیث بن آدم درآورد پس آدم چنین کرد. سپس این حوری دختری به دنیا آورد که آدم نام او را حوره گذاشت. وقتی این دختر به سن بلوغ رسید آدم حوره دختر شیث را به نکاح هبه الله پسر هابیل درآورد. پس نسل آدم از آنها به وجود آمد و هبه الله پسر هابیل مرد و خداوند به آدم وحی کرد که وصیت و اسم اعظم مرا و آنچه از علم نبوت به تو آموختهام و آن اسمائی که به تو یاد دادم به شیث بن آدم بسپار و این است داستان آنها ای سلیمان !(1)

1- . نسخه خطی

توضیح: همانطور که گذشت اینکه اسم پسر هابیل هبه الله باشد منافاتی با این ندارد که شیث ملقب به هبه الله باشد و مسعودی در کتاب مروج الذهب میگوید: هنگامی که هابیل کشته شد آدم علیه السلام بسیار اندوهگین شد و خداوند به او وحی کرد که: من نور خود را که هدف از آن سلوک (حرکت) در راهها (صلبها) روشن و ریشههای شریف است از تو خارج خواهم کرد و در او به نورها مباهات کرده و او را خاتم پیغمبران قرار خواهم داد و از آن بهترین امامان و جانشینان را قرار خواهم داد که زمان را با مدت آنها پایان داده و زمین را با دعوت آنها پر کرده و با شیعیان آنها نورانی خواهم کرد. پس آماده شو و خود را پاک کن و خداوند را تسبیح و تقدیس کن و سپس با همسرت درحالی که پاک است بیامیز چرا که ودیعه من از شما به فرزند شما منتقل خواهد شد پس آدم با حوا آمیزش کرد و همان لحظه حوا باردار شد و زیباییاش نمایان گشت و نور در مخایل - چهره - او و از چشمان او درخشید تا اینکه دوران بارداری او سپری گشت و شیث را به دنیا آورد و در وقار، زیبایی، هیبت، نورانیت، جلال و آرامش از هر پسر دیگری برتر بود و نور از حوا به او منتقل شد تا این که در خطوط پیشانی او نمایان گشت و در جبین طلعت او درخشید. آدم او را شیث نام نهاد و گفته شده است که او را هبه الله نام نهاد تا اینکه رشد کرد، بزرگ شد، به کمال رسید و بصیرت یافت. آدم وصیتش را به او گفت و به او گفت که آن را در کجا به ودیعه گذاشته و او را آگاه کرد که بعد از خودش اوست که حجت خداوند و جانشین او بر روی زمین است که حق الله را به اوصیایش خواهد رساند و این دومین انتقال ذریه پاک و بنیانی درخشان است و آدم هنگامی که وصیت را به شیث علیه السلام انتقال داد، شیث از آن دوری جست و محتوای آن را پنهان داشت تا اینکه مرگ آدم فرا رسید و زمان انتقالش نزدیک شد. او در روز جمعه شش روز از ماه نیسان باقیمانده در ساعتی که در آن خلق شده بود فوت شد و عمر آدم علیه السلام نهصد و سی سال بود و شیث وصی پدرش بر فرزندانش بود. گفته شده آدم هنگام مرگ چهل هزار فرزند و نواده داشت و مردم در اینکه قبر او کجاست با هم اختلاف دارند. بعضی میگویند قبرش در منی در مسجد خیف است و بعضی معتقدند در غاری در کوه ابوقبیس و بعضی غیر این را میگویند

و خدا به حقیقت امر آگاه است. شیث در بین مردم حکم کرد و با کتابهای پدرش و آنچه در خواص کتابها و قوانین برایش نازل شده بود قانونگذاری کرد. و شیث با همسرش آمیزش کرد و همسرش به انوش باردار شد و نور به همسرش منتقل و پس از وضع حمل از او به انوش منتقل شد و هنگامی که به جایگاه وصایت رسید شیث به شأن آن امانت اشاره کرده و برایش توضیح داد. به او گفت که این امانت شرف آنان بوده و به وی توصیه کرد که فرزندانش را از حقیقت این شرف و از بزرگی و عظمت جایگاه آن آگاه کرده و این وصیت را به آنها منتقل کند. این وصیت در نسل آدم علیه السلام جاری بود و از قرنی به قرنی منتقل شد تا اینکه خداوند این نور را به عبدالمطلب و فرزندش عبدالله و سپس به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتقال داد. انوش در زمین باقی بود و به آبادانی آن پرداخت و گفته شده -والله اعلم- که: اصل نسل آدم علیه السلام از شیث است نه از سایر فرزندانش و غیر از این نیز گفته شده است. و در زمان انوش، قاین بن آدم، قاتل برادرش هابیل کشته شد و درباره کشته شدن او روایت عجیبی وارد شده است که در کتاب اخبار الزمان و کتاب الاوسط آن را ذکر کردهایم. وفات انوش در بیست و هفتم تشرین الاول بود و تا آن زمان نهصد و شصت سال عمر کرده بود و او صاحب فرزندی به نام قینان شد و آن نور در چهرهاش درخشید و انوش از او تعهد گرفت و او نیز به آبادانی زمین پرداخت سپس مرد و مدت عمر او نهصد و بیست سال بود. گفته شده: وفات او در ماه تموز و بعد از تولد مهلائیل بود و عمر مهلائیل هشتصد سال بود تا اینکه فرزندش لود به دنیا آمد و آن نور همواره به ارث میرسد و عهد و پیمان و حق پابرجاست.

و گویند: بسیاری از گناهان در زمان او به وجود آمد. فرزندان قاین، قاتل برادرش آن گناهان را ایجاد کردند و جنگهایی بین فرزندان قابیل و فرزندان لود شکل گرفت و قصههایی از آنان را در کتابمان اخبار الزمان آوردهایم. و بین فرزندان شیث و فرزندان قاین جنگهایی درگرفت و گروهی در هند هستند که به آدم علیه السلام اقرار دارند و نسب آنان به این مردم از فرزندان قاین میرسد و زمین اینها در سرزمین قمار است که در هند قرار دارد و عود قماری به سرزمین اینان منسوب

است. عمر لود 962 سال و وفات او در ماه آذار بود و بعد از او پسرش اخنوخ که همان ادریس پیغمبر است برانگیخته شد. صابئیها میگویند او هرمس است و معنی هرمس، عطارد است. او همان کسی است که خداوند در کتابش فرمود او را به جایگاه والایی بالا برد و بعد از او پسرش متوشلخ بن اخنوخ برانگیخته شد و سرزمینها را آباد کرد و آن نور در پیشانیاش درخشید و صاحب فرزندانی شد و مردم درباه بسیاری از فرزندانش سخنها گفتهاند، و بربر و روس و صقالبه از فرزندان او هستند و عمر او 960 سال بود. او در ماه ایلول فوت شد و پس از وی لمک برانگیخته شد و در زمان او حوادث و اختلاط در نسل وجود داشت. و او در سن 999 سالگی فوت شد.(1)

توضیح: قنوات جمع قناه، و قناه والظهر، ستون پشت است که ستون مهرهها را منظم نگه میدارد و (مخایلها) یعنی جاهای خال در بدن او یا آنچه که باعث زیبایی او میشود. محجر العین: جایی که نقاب از آنجا شروع میشود.

1- . مروج الذهب 1: 17-18

باب ششم : تاویل این سخن خداوند تبارک و تعالی: «در آنچه]خدا[به ایشان داده بود برای او شریکانی قرار دادند»

آیات:

- هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِیَسْکُنَ إِلَیْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِیفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَت دَّعَوَا اللّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَیْتَنَا صَالِحاً لَّنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ * فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحاً جَعَلاَ لَهُ شُرَکَاء فِیمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَی اللّهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ.(1)

{اوست آن کس که شما را از نفس واحدی آفرید، و جفت وی را از آن پدید آورد تا بدان آرام گیرد. پس چون [آدم] با او [حوا] درآمیخت باردار شد باری سبک [چیزی] با آن [بار سبک] گذرانید و چون سنگین بار شد خدا، پروردگار خود را خواندند که اگر به ما [فرزندی] شایسته عطا کنی قطعاً از سپاسگزاران خواهیم بود* و چون به آن دو [فرزندی] شایسته داد، در آنچه [خدا] به ایشان داده بود، برای او شریکانی قرار دادند و خدا از آنچه [با او] شریک میگرداند برتر است. }

تفسیر: بیضاوی میگوید: «از نفس واحد» او آدم است و «از او قرار داد» یعنی از جسم یا جنس او قرار داد «همسرش» حوا «تا با او آرامش یابد» یعنی با او انس بگیرد «پس هنگامی که با او آمیزش کرد» یعنی با او جماع کرد «باردار شد باری سبک» یعنی سبک بود و آن اذیت و فشاری که معمولاً زنان باردار متحمل میشوند متحمل نشد. یا بار سبکی که همان نطفه است را حمل کرد و آن را نگه داشت. یا بلند شد و نشست. «وقتی سنگین شد» با بزرگ شدن فرزندش سنگین شد

1- . اعراف/ 189-190

«صالح» فرزندی سالم که بدنش بی عیب و نقص بود «برای او قرار دادند» فرزندانشان را شریک قرار دادند در آنچه به فرزندانشان داده شد پس او را عبد العزی و عبدمناف نام گذاردند و مضاف را حذف کرده و مضاف الیه را به جای آن گذاشتند و این سخن خداوند تبارک و تعالی که فرمود: «خداوند از آنچه آنان شرک میورزند برتر است» بر آن دلالت میکند.(1)

1. تفسیر قمی: امام باقر علیه السلام میفرماید: هنگامی که حوا از آدم علیه السلام باردار شد و فرزندشان در شکم حوا تکان خورد حوا به آدم گفت: چیزی در شکم من تکان میخورد. آدم به او گفت: آنچه در شکم توست نطفهای از من است که در رحم تو استقرار یافته و خداوند از آن خلقی را میآفریند که ما را با آن بیازماید. ابلیس به سوی او آمد و به او گفت: ای حوا حالت چه طور است؟ حوا به او گفت: من باردار هستم و در شکمم فرزندی از آدم است که گاهی تکان میخورد. ابلیس به او گفت: اگر تو نیت کنی که نام او را عبدالحارث بگذاری پسر به دنیا میآوری و زنده میماند و زندگی میکند. اما اگر نیت نکنی که نام او را عبدالحارث بگذاری بعد از 6 روز که او را به دنیا آوردی او خواهد مرد. از آنچه ابلیس گفت در درون حوا حسی به وجود آمد. آنچه ابلیس به او گفته بود را به آدم خبر داد. آدم گفت: آن خبیث به سوی تو آمده حرفش را نپذیر من امیدوارم که این فرزند باقی بماند و خلاف آنچه ابلیس به تو گفته اتفاق افتد. از سخن آن خبیث در درون آدم نیز همان حسی پدید آمد که در درون حوا به وجود آمده بود. هنگامی که حوا او را به دنیا آورد آن فرزند فقط شش روز زنده ماند و سپس مُرد. حوا به آدم گفت: همان اتفاقی افتاد که حارث (شیطان) در مورد او به ما گفته بود. و از سخن آن خبیث در وجود آنها چیزی راه پیدا کرد که آنان را به شک انداخت. طولی نکشید که حوا بار دیگر باردار شد. ابلیس به سوی او آمد و به او گفت: ای حوا حالت چه طور است؟ حوا به او گفت: پسری به دنیا آوردم ولی او در روز ششم فوت شد. آن خبیث به او گفت: اگر تو نیت میکردی که نام او را عبدالحارث بگذاری او زنده و باقی میماند و

1- . انوار التنزیل 1: 178

آنکه الان در شکم توست مثل آن چیزی است که در شکم چارپایانی است که در نزد شما هستند؛ یعنی یا شتر است یا گاو و یا گوسفند و یا بز. از این سخن ابلیس در دل او حسی پدید آمد که او را به تصدیق حرفش سوق داد و به خبری که پیش از این در مورد بارداری اول به او داده بود اطمینان پیدا کرد. او آدم را از سخن ابلیس باخبر ساخت. در قلب آدم از سخن آن خبیث همان حسی پدید آمد که در قلب حوا بود. «چون سنگین بار شد، آن دو پروردگار خود را خواندند که اگر به ما [فرزندی] شایسته عطا کنی قطعاً از سپاسگزاران خواهیم بود* و چون به آن دو فرزندی شایسته داد» یعنی حوا شتر و گاو و گوسفند نزایید. ابلیس به سوی او آمد و گفت: حالت چه طور است؟ حوا گفت: من سنگین شدهام و زمان زایمان فرا رسیده است. ابلیس گفت: ولی تو حتماً پشیمان خواهی شد و از آنکه در شکم توست چیزی را میبینی که خوشایند تو نیست و آدم به خاطر تو و آنچه زاییدهای آرزو میکند که ای کاش آن شتر و یا گوسفند و بز بود. او حوا را به اطاعت از خود و قبول کردن صحبتش تحریک کرد سپس به او گفت: ای حوا بدان اگر تو نیت کنی که اسم او را عبدالحارث بگذاری و برای من نیز در آن نصیب و بهرهای در نظر بگیرید پسر صحیح و سالم به دنیا خواهی آورد که برای شما باقی مانده و زندگی میکند. حوا گفت: من نیت کردهام که در فرزندم برای تو نصیب و بهرهای قرار دهم. آن خبیث به حوا گفت: آیا از آدم نمیخواهی که همان نیت تو را بکند و برای من نصیب و بهرهای در فرزندتان قرار دهد و او را عبدالحارث نام نهد؟ حوا گفت: بله! و به سوی آدم روی آورد و او را از گفته حارث و آنچه به او گفته بود آگاه کرد و از گفته ابلیس در قلب آدم علیه السلام ترسی افتاد که باعث شد به حرف ابلیس اعتماد کند و حوا به آدم گفت: اگر تو قصد نکنی که نام او را عبدالحارث بگذاری و نصیب و بهرهای در او برای ابلیس قرار دهی نمیگذارم که به من نزدیک شوی و با من بیامیزی و بین من و تو مودتی نخواهد بود. وقتی آدم این را از او شنید گفت: باعث آن گناه و معصیت اول نیز تو بودی و او تو را به غرور میکشاند. من از تو تبعیت میکنم و میگویم که برای ابلیس در فرزندمان نصیبی قرار میدهیم یا اینکه اسم او را عبدالحارث میگذارم و بین خودشان مخفیانه اینگونه نیت کردند. هنگامی که حوا

فرزندش را صحیح و سالم به دنیا آورد هر دو از این امر خوشحال شدند و از اینکه میترسیدند فرزند آنها به شکل شتر و گاو و گوسفند و بز باشد ایمن گشتند و آرزو کردند که آن فرزند برایشان زنده بماند و در روز ششم نمیرد و هنگامی که روز هفتم فرارسید او را عبدالحارث نام نهادند.(1)

2. تفسیر قمی: امام باقر علیه السلام درباره آیه «چون به آن دو [فرزندی] شایسته داد، در آنچه [خدا] به ایشان داده بود، برای او شریکانی قرار دادند» فرمود: این دو آدم و حوا هستند و شرک آنها شرک در اطاعت بود نه شرک در عبادت. پس خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اوست که شما را از نفسی واحد آفرید» تا جایی که میگوید: «خدا برتر [و بزرگتر] است از آنچه [با او] شریک می گردانند» گفت: آدم و حوا در خلق خداوند سهم و نصیبی برای شیطان قرار دادند ولی ابلیس را در عبادت خداوند شریک قرار ندادند.(2)

3. عیون اخبار الرضا: در حدیث ابن جهم آمده است که مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید: معنی آیه «و چون به آن دو [فرزندی] شایسته داد در آنچه خداوند به ایشان داده بود، برای او شریکانی قرار دادند» چیست؟ امام رضا فرمودند: حوا پانصد شکم زایید و در هر بار زایمان یک پسر و یک دختر به دنیا آورد و آدم و حوا با خداوند عز و جل پیمان بستند و او را فراخوانده و گفتند: «اگر به ما [فرزند] شایسته عطا کنی قطعاً از سپاسگزاران خواهیم بود* و چون به آن دو [فرزندی] شایسته عطا کرد» صالح از نظر نسل که سالم و بی عیب و بری از زشتی و نقص بود. این فرزندان به دو دسته تقسیم شدند: دسته ای پسر و دسته ای دختر و این فرزندان در آنچه [خدا] به ایشان داده بود برای او شریکانی قرار دادند و خداوند را مثل پدر و مادرانشان سپاس نگفتند و خداوند عز و جل فرمود: «و خدا از آنچه [با او] شریک می گردانند برتر است.»(3)

1- . تفسیر قمی:232-233

2- . تفیسر قمی: 233-234

3- . العیون: 109

4. تفسیر عیاشی: زراره از امام باقر علیه السلام نقل میکند: شنیدم که حضرت می فرمود در آیه «و چون به آن دو [فرزندی] شایسته داد در آنچه خداوند به ایشان داده بود، برای او شریکانی قرار دادند» منظور از آن دو آدم و حوا هستند و شرک آنها شرک در اطاعت بود نه شرک در عبادت.

در روایتی دیگر به جای «لیس شرک عباده» «لم یکن شرک عباده» آمده است.(1)

تحقیق مقام برای رفع ابهام:

بدان که چه بسا روایت اول و دوم به خاطر اینکه این قصه در بین مخالفان معروف است برای تقیه وارد شده است. روایت دوم و چهارم نیز چنین است. گرچه می توان این دو روایت را به گونه ای توجیه کرد. اما روایت سوم که بیشتر مفسران هر دو گروه آن را برگزیده اند روایتی است که مبنا و اصل است.

رازی به روایت از ابن عباس می گوید: در آیه «اوست آن کس که شما را از نفس واحدی آفرید» آن نفس، نفس آدم است و «جفت وی را از آن پدید آورد» یعنی حوا که او را بدون اذیتی از پهلوی آدم آفرید و «چون با او [حوا] در آمیخت» آدم «باردار شد»«و چون سنگین بار شد» یعنی فرزند در شکم حوا سنگین شد ابلیس به شکل یک مرد بر حوا ظاهر شد و گفت: این چیست ای حوا؟ من می ترسم که سگ و یا حیوان دیگری باشد و تو نمی دانی که آن از کجا خارج خواهد شد. آیا از پشتت که تو را بکشد و یا شکمت را میشکافد؟ پس حوا ترسید و این مسأله را با آدم در میان گذاشت و پیوسته از این مسأله نگران بودند. سپس ابلیس به سراغ حوا آمد و گفت: از خدا بخواه فرزندت را سالم و نیکو مثل خودت قرار دهد و خروج او از شکمت را آسان کند و نام او را عبدالحارث بگذار -و در بین فرشتگان اسم ابلیس حارث بود- و این مطلب در این آیه است: «چون به آن دو [فرزندی] شایسته داد در آنچه خدا به ایشان داده بود برای او شریکانی قرار دادند» یعنی وقتی

-1 . نسخه خطی

خداوند فرزندی سالم و نیک به آنها داد، برای او شریک قرار دادند یعنی آدم و حوا برای او شریک قرار دادند و مراد از آن عبد الحارث است. تمام قصه این است.

و بدان که این تأویل به چند دلیل نادرست است:

اول: به دلیل اینکه خداوند فرمود «و خدا از آنچه [با او] شریک می گردانند برتر است» و این نشان می دهد که کسانی که شرک ورزیدند یک گروه هستند.

دوم: به دلیل اینکه خداوند بعد از این آیه می فرماید: «آیا موجوداتی را [با او] شریک می گردانند که چیزی را نمی آفرینند و خودشان مخلوقند» و این نشان می دهد که مقصود از این آیه پاسخ به کسانی است که بت ها را شریک خدا قرار داده اند و در این آیه نامی از ابلیس به میان نیامده است.

سوم: اگر منظور از شریک، ابلیس بود خداوند به جای «ما لا یخلق شیئاً = موجوداتی که چیزی را نمی آفرینند» می فرمود: «من لا یخلق شیئاً = کسی که چیزی را نمی آفریند» چون برای عاقل، اسم موصول «من» استعمال می شود.

چهارم: آدم علیه السلام بیشتر از هر کسی ابلیس را می شناخت و همانطور که خداوند می فرماید: «و [خدا] هم [معانی] نام ها را به آدم آموخت» آدم علیه السلام به همه اسماء علم داشت و حتماً می دانست که اسم ابلیس حارث است و با وجود دشمنی سختی که بین او و آدم علیه السلام وجود داشت و آدم نیز می دانست که اسم ابلیس، حارث است چگونه ممکن است اسم فرزند خود را عبد الحارث بگذارد؟ و چگونه ممکن است که سایر اسم ها برای او تنگ آمده باشد و غیر از این، اسم دیگری برای فرزندش نیابد؟ !.

دلیل پنجم: اینکه اگر یکی از ما صاحب فرزندی شویم که از او خیر و صلاح انتظار داریم و کسی بیاید و بخواهد که نام فرزندمان یک چنین اسمی بگذاریم این امر برای ما ناخوشایند بوده و آن فرد در نزد ما منفور خواهد بود پس چهطور ممکن است آدم علیه السلام با وجود نبوت و علم فراوانی که از آیه «و [خدا] همه [معانی] نام ها را به آدم آموخت» برمی آید و همچنین با وجود تجارب فراوانی که بسبب لغزشی که به خاطر وسوسه

ابلیس برای او به وجود آمد ،به این نیرنگ پی نبرد؟ و نفهمد که این از کارهای زشتی است که انسان عاقل باید از آن دوری جوید؟

ص: 322

ششم: با فرض اینکه آدم علیه السلام فرزند خود را عبدالحارث نامید از دو حالت خارج نیست. یا او این لفظ را به عنوان اسم علم قرار داده است و یا به عنوان صفت یعنی با این لفظ خبر از این می دهد که آن فرزند عبدالحارث و مخلوق کسی قبل از خود است. اگر به عنوان اسم علم باشد این شرک به خداوند نیست چون اسم های علم و لقب ها در مسمی مفید فایده نیستند و از تسمیه به این لفظ حصول شرک لازم نمی آید. اما اگر به عنوان صفت باشد بیانگر این است که آدم علیه السلام اعتقاد به این داشته که خداوند در خلق و ایجاد و تکوین شریک دارد و به این ترتیب باید به کفر آدم علیه السلام اطمینان حاصل شود و هیچ عاقلی این را نمی گوید. با این دلایل ثابت می شود که این سخن نادرست و فاسد است و بر مسلمان عاقل شایسته است که به آن توجه نکند.

حال که متوجه این امور شدیم میگوییم: در تأویل این آیه وجوه صحیح و درستی وجود دارد که از این نادرستی ها خالی است:

تأویل اول: که از قفال وارد شده است میگوید: خداوند تبارک و تعالی این قصه را به عنوان ضرب المثل بیان کرده است و بیان میکند که این حالت تصویری از حالت این مشرکین در جهلشان و سخن های شرک آلودشان است. و تقدیر این کلام این است که گویی خداوند تبارک و تعالی می فرماید: اوست کسی که هرکدام از شما را از یک نفس واحدی آفرید و همسرش را از جنس خود او که در انسانیت با او برابر بود قرار داد و وقتی که مرد با همسرش درآمیخت و بارداری آشکار شد آن مرد و زن از خداوند خواستند که فرزند صالح و سالم به ما عطا کنی از شکرگزاران نعمتهایت خواهیم بود. هنگامی که خداوند به آنها فرزند صالح و سالم عطا کرد مرد و زن در آنچه که خداوند به آنها داده بود برای او شریک قرار دادند چون آنها گاهی این فرزند را مانند اعتقاد اصحاب طبائع به سرشت و طبیعت نسبت میدادند و گاهی مانند اعتقاد منجمان او را به ستارگان نسبت میدادند و براساس آنچه بت پرستان می گویند گاهی او را به بت ها نسبت دادند. سپس خداوند فرمود: «و [خدا] از آنچه با او شریک می گردانند برتر است» یعنی خداوند از آن شرک برائت جست و این جواب جوابی است در نهایت صحت و قوّت.

تأویل دوم: اینکه ممکن است این آیه خطاب به قریش باشد که در عهد رسول الله بودند و همان آل قصی هستند. منظور خداوند این است که: او کسی است که شما را از نفس قصی پدید آورد وهمسرش را نیز عرب قرشی از جنس او قرار داد تا بدان آرام گیرد. پس هنگامی که خداوند آنچه خواسته بودند یعنی فرزند صالح و سالمی را به آنها عطا کرد برای او در آنچه به آنها عطا کرد شریک قرار دادند؛ به گونه ای که اسم چهار فرزند خود را عبد مناف و عبدالعزی و عبدقصی و عبداللات گذاشتند و ضمیر جمع (واو) در «یشرکون» اشاره به آن دو (مرد و زن) و فرزندان آنهاست که در شرک پیرو آندو بودند.

تأویل سوم: اگر قبول کنیم که این آیه در شرح قصه آدم علیه السلام است پس دلایلی برای رفع این اشکال وجود دارد:

اول: مشرکین می گفتند آدم علیه السلام بتها را میپرستید و در طلب خیر و شر به بت ها روی می آورد. خداوند تبارک و تعالی قصه آدم و حوا را ذکر کرد و از زبان آن دو حکایت کرد که گفتند: «اگر به ما [فرزندی] شایسته عطا کنی از شکرگزاران خواهیم بود» یعنی گفتند: اگر خداوند متعالی فرزند صالح و سالمی به آن دو بدهد به شکر آن نعمت مشغول خواهند شد. سپس خداوند می فرماید: «وقتی به آن دو [فرزندی] شایسته داد برای او شریکانی قرار دادند» پس جمله «برای او شریکانی قرار دادند» در معنی استفهام انکاری و برای بیان تبعید - بعید دانستن - آورده شده است و تقدیر آن این است که چون خداوند به آن دو فرزندی شایسته داد برای او شریکانی قرار دادند و سپس می فرماید: «خدا از آنچه با او شریک می گردانند برتر است» یعنی خداوند از شرک این مشرکینی که سخن شرک آمیز می گویند و آن را به آدم علیه السلام نسبت می دهند برتر است. نظیر آن اینکه: اگر فردی، دیگری را از هر جنبه ای و به هر شکل ممکن مورد لطف و نعمت خود قرار دهد سپس به این فرد گفته شود که کسی که او را مورد لطف قراردادی نسبت به تو قصد سوء دارد آن فرد به شیوه نفی و بیان بعید دانستن خواهد گفت: در حق فلانی چنین کردم و با فلان و فلان به او خوبی کردم سپس او با بدی جواب مرا می دهد؟ این جا نیز اینگونه است.

وجه دوم: اینکه بگوییم این قصه از اول تا آخر در مورد آدم و حواست و هیچ اشکالی در هیچ کدام از الفاظ آن وجود ندارد. فقط آنجا که می فرماید: «چون به آن دو [فرزندی] شایسته داد در آنچه [خدا] به ایشان داده بود برای او شریکانی قرار دادند» می گوییم تقدیر این سخن این است که وقتی خداوند فرزند صالح و سالمی به آن دو عطا کرد برای او شریکانی قرار دادند. یعنی فرزندانشان برای او شریک قرار دادند. یعنی بگوییم مضاف حذف شده و مضاف الیه به جای آن نشسته و در آتاهما اولادهما نیز چنین است. مثل آیه«و اسئل القریه» که به معنی از مردم قریه بپرس می باشد.

و اگر گفته شود: با وجود این تأویل پس در «جعلا له شرکاء: برای شریکانی قرار دادند» چرا فعل به صیغه مثنی آمده است؟ می گوییم چون فرزندان او دو دسته اند. یک دسته پسر و دسته دیگر دختر و «جعلا: قرار دادند» منظور پسر و دختر است. یک بار از آنها با لفظ مثنی یاد کرده چون دو گروه و دو نوع هستند و بار دیگر در عبارت «تعالی الله عما یشرکون: خدا از آنچه شریک او قرار میدهند برتر است» با لفظ جمع از آنها یاد کرده است.

وجه سوم در جواب: این است که قبول کنیم که ضمیر در «در آنچه به آنان داده بود برای او شریکانی قرار دادند» به آدم و حوا برمی گردد ولی وقتی خداوند آن فرزند صالح را به آنها داد آنها تصمیم و عزم بر این داشتند که او را به طور مطلق وقف خدمت و طاعت و عبودیت خدا کنند اما بعدا در این عمل آنها تفاوتی اتفاق افتاد یعنی گاهی فرزندان شان را برای مصالح و منافع دنیا به کار می گرفتند و گاهی او را به خدمت خدا و طاعت او امر میکردند. و این عمل (یعنی اینکه فرزند گاهی برای منافع دنیا وگاهی برای خدا باشد) گرچه از ما قربت و طاعت است اما کارهای نیک انسان های نیکوکار برای مقربین سیئه به حساب می آید و به همین دلیل خداوند تبارک و تعالی فرمود: «و خداوند از آنچه شریک قرار می دهند برتر است» و منظور از این آیه همان چیزی است که از حضرت علیه السلام از زبان خداوند تبارک و تعالی حکایت می کند که فرمود: «من غنی ترین اغنیاء از شرک هستم و هرکس کاری

بکند و دیگری را با من در آن شریک گرداند او را ترک کرده و مشرک میدانم» و بدین ترتیب اشکال از بین می رود.

وجه چهارم در تأویل: بگوییم: می پذیریم که این قصه، قصه آدم و حواست ولی می گوییم: آنها فرزندشان را بدین دلیل عبدالحارث نامیدند چون اعتقاد داشتند که بسبب دعای آن شخصی که اسمش حارث است، فرزندشان از آفت و مرض در امان مانده است. پس کسی که مورد نعمت و لطف قرار گرفته بنده و عبد شخص لطفکننده نامیده شده است. در مثل هست که: «أنا عبد من تعلمت منه حرفاً: من بنده کسی هستم که از او یک حرف آموخته ام» و آدم و حوا نیز فرزندشان را برای اشاره به این که او به برکت دعای حارث از آفات سالم مانده بود او را عبدالحارث نام نهادند و این امر با اینکه آن فرزند عبد و بنده خدا از آن جهت باشد که او و مملوک و مخلوق خداست منافاتی ندارد. ولی ما در پیش گفتیم که حسنات و خوبیهای نیکوکاران برای مقربین سیئه است و چون در لفظ عبد اشتراک حاصل شد به ناچار آدم علیه السلام در این عمل مورد عتاب واقع شده است. پایان.(1)

شیخ طبرسی -رحمه الله- در تفسیرش(2) و سید مرتضی -قدس الله روحه- در کتاب الغرور و الدرر(3) و کتاب تنزیه الانبیاء(4)

وجوه دیگری نیز آوردهاند ولی همین چیزی که ذکر کردیم کفایت می کند.

ص: 326

1- . مفاتیح الغیب 4: 341-143
2- . ج 4 ص 508-510
3- . ص 137- 143
4- . ص 14-18

باب هفتم : آنچه به آدم علیه السلام وحی شد

1. الامالی: امام باقر علیه السلام میفرماید: خداوند تبارک و تعالی به آدم علیه السلام وحی کرد: که ای آدم من همه خیر را در چهار کلمه برای تو جمع می کنم: یکی از آنها برای من، یکی برای تو، یکی درباره آنچه بین من و توست و یکی درباره آنچه بین تو و بین مردم است. اما آنچه برای من است این است که مرا عبادت کنی و چیزی را شریک من قرار ندهی.. اما آنچه برای توست این است که به خاطر اعمالت چیزهایی را که به آن محتاجتر هستی به تو بدهم. و اما آنچه بین من و توست این است که تو دعا کنی و من اجابت کنم. و اما آنچه بین تو و بین مردم است این است که آنچه را برای خودت می پسندی برای مردم نیز بپسندی.(1)

2. الخصال: از امام صادق علیه السلام که فرمود: خداوند عزوجل به آدم علیه السلام وحی کرد: که من کلام را در چهار کلمه برای تو جمع خواهم کرد. آدم گفت: خدایا آن چهار کلمه چیست؟ خداوند فرمود: یکی برای من، یکی برای تو، یکی درباره آنچه بین تو و بین من است و یکی درباره آنچه بین تو و مردم است. آدم گفت: خدایا آنها را برای من بیان کن تا بدانم. خداوند فرمود: اما آنچه برای من است اینکه مرا عبادت کنی و چیزی را شریک من قرار ندهی. اما آنچه برای توست این است که به خاطر اعمالت آنچه را که بدان محتاجتری به تو عطا کنم. و اما آنچه بین تو و بین من است این است که تو دعا کنی و من اجابت کنم. و اما آنچه بین تو

1- . امالی الصدوق: 362

و بین مردم است این است که آنچه را که برای خود می پسندی برای مردم نیز بپسندی.(1)

3. می گویم: سید در سعدالسعود می گوید: در صحف ادریس نبی علیه السلام در باب ذکر احوال آدم -بر پیامبر که بر او و خاندانش و بر ادریس علیه السلام صلوات باد- روایتی را یافتم که لفظ آن این است: در ثلث آخر شب جمعه بیست و هفتم ماه رمضان خداوند کتابی را به زبان سریانی و قطع حروف در بیست و یک ورقه به ادریس علیه السلام نازل کرد و آن اولین کتابی بود که خداوند در دنیا نازل کرد و تمام زبان ها را در آن کتاب نازل کرد و در آن هزار هزار زبان بود که بدون تعلیم اهل هیچ زبانی از اهل زبان دیگر حتی یک حرف نیز نمی فهمیدند و نشانه های خدا و احکام و قوانین و شرایع و سنن و حدود او در آن کتاب بود.(2)

1- . الخصال 1: 116

2- . سعد السعود: 37

1. کافی: عبدالله بن سنان میگوید: زمانی که امام صادق علیه السلام نزد ابی العباس در حیره رفته بود، روزی آن حضرت در پی عیسی بن موسی به راه افتاد و او را بین حیره و کوفه یافت در حالی که ابن شبرمه قاضی نیز با او بود. عیسی بن موسی گفت: کجا ای اباعبدالله؟ حضرت فرمود: در پی تو می گشتم. او گفت: خداوند گام های تو را کوتاه کند. [عبدالله بنسنان] می گوید: امام صادق علیه السلام با او به راه افتاد. ابن شرمه به او گفت: ای اباعبدالله درباره مسأله ای که امیر از من سؤال کرد و پاسخی برای آن نداشتم چه می گویی؟ حضرت فرمود: آن مسأله چیست؟ ابن شرمه گفت: از من درباره اولین کتابی که در زمین نوشته شده سؤال کرد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: بله! خداوند عزوجل ذریه حضرت آدم علیه السلام را جلوی چشمش در عالم ذر به او نشان داد. پیامبری بعد از پیامبری، پادشاهی بعد از پادشاهی و مؤمنی بعد از مؤمن دیگر و کافری بعد از کافری دیگر. وقتی به داوود علیه السلام رسید آدم گفت: این کسی که او را آگاه ساختی و او را بزرگ داشتی و عمر او را کوتاه قرار دادی کیست؟ امام صادق فرمود: خداوند عزوجل به آدم علیه السلام وحی کرد: این شخص پسر تو داوود است که عمر او چهل سال است و من اجل ها را نوشته ام و روزی ها را تقسیم کرده ام و من هرچه را بخواهم محو می کنم و ثابت می کنم و ام الکتاب در نزد من است. اگر مقداری از عمرت را به او می دهی آن مقدار را به او عطا می کنم. آدم گفت: ای خدا شصت سال از عمرم را به او می دهم تا صد سال تمام [عمر کند] و فرمود: خداوند عز و جل به جبرئیل و میکائیل و ملک الموت

گفت: برای آدم نوشته ای بنویسید چون او فراموش خواهد کرد. فرمود: فرشتگان برای آدم علیه السلام نوشته ای نوشتند و آن را با بال های خود از گل و خاک علّیّین مهر کردند. فرمود: هنگامی که زمان مرگ آدم علیه السلام فرا رسید ملک الموت به سوی او آمد. آدم گفت: ای ملک الموت چه چیز تو را به این جا آورد ؟ ملک الموت گفت: آمده ام که روح تو را از بدنت خارج کنم. آدم گفت: شصت سال از زندگی من باقی مانده است. پس گفت: تو آن را برای پسرت داوود قرار دادی. فرمود: جبرئیل بر او نازل شد و آن کتاب (نوشته) را برایش بیرون آورد. امام صادق علیه السلام فرمود: و به همین دلیل وقتی برگه (بدهی) برای فرد بدهکار خارج می شود او ذلیل و خوار میشود. سپس روحش را قبض کرد.(1)

2. علل الشرایع: امام باقر علیه السلام میفرماید: خداوند عزوجل اسم و عمر پیامبران را بر آدم علیه السلام عرضه کرد. گفت: اسم داوود نبی علیه السلام به گوش آدم خورد ناگهان متوجه شد که عمر او در دنیا چهل سال است. آدم علیه السلام گفت: ای خدا چقدر عمر داوود کم است و عمر من زیاد؟ ای خدا من سی سال از عمرم را به عمر داوود می افزایم. آیا این مقدار را برای او ثابت می کنی؟ خداوند فرمود: بله ! ای آدم. آدم گفت: من سی سال از عمرم را به او افزودم پس این را انجام بده و برای او در نزد خودت ثبت کن و از عمر من کم کن. امام باقر علیه السلام فرمود: پس خداوند عزوجل سی سال از عمر آدم را به عمر او افزود و این در نزد خدا ثبت شده بود. و آن همین فرموده خداوند عزوجل است: «خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند و امالکتاب نزد اوست» حضرت فرمود: و خداوند آن سی سال را که در نزدش برای آدم اثبات کرده بود محو کرد و برای داوود که ثبت نشده بود ثبت کرد. گفت: عمر آدم علیه السلام سپری شد و ملک الموت برای قبض روح کردن آدم فرود آمد. آدم به او گفت: ای ملک الموت سی سال از عمر من باقی مانده است. ملک الموت به او گفت: ای آدم آیا آن هنگام که اسماء پیامبران از ذریه ات و عمر آنان بر تو عرضه شد و تو در وادی دخیاء بودی تو این سی سال را به پسرت داوود

1- . فروع کافی 2: 348

نبی علیه السلام نیفزودی و از عمر خود نکاستی؟ گفت: آدم علیه السلام به او گفت: من به یاد نمی آورم. گفت: ملک الموت به او گفت: ای آدم انکار نکن مگر تو از خداوند عزوجل نخواستی که این مقدار را برای داوود اثبات کند و از عمر تو محو کند؟ پس آن را در زبور برای داوود ثبت کرد و در ذکر از عمر تو محو کرد. آدم علیه السلام گفت: تا آن را بدانم. امام باقر علیه السلام فرمود: آدم علیه السلام راست می گفت و بیاد نمی آورد و انکار نمی کرد و از آن روز خداوند تبارک و تعالی به بندگان دستور داد که هنگامی که تا سررسید معین معامله ای می کنند و یا وامی داد و ستد کردند آن را در بین خود بنویسند. چون آدم آنچه را که علیه خود قرار گذاشته بود فراموش کرد و انکار کرد.(1)

توضیح: این دو روایت با وجود اختلافات با هم با آن روایتی که در نزد متکلمین امامیه درباره نفی سهو از پیامبران علیه السلام به طور مطلق وجود دارد اختلاف دارند و همگی بر این موضوع اجماع دارند. مخالف مانند صدوق رحمه الله که اسهاء یعنی فراموشاندن را جایز میداند مشهور است چنان که دانستی و حمل این دو روایت بر تقیه نیز بعید نیست چون آنها (راویان) به شیوه های مختلفی آن را روایت کرده اند.

3. تهذیب الاحکام: امام صادق علیه السلام میفرماید: هنگامی که آدم علیه السلام فوت شد و نوبت به نماز خواندن بر او رسید هبهالله به جبرئیل گفت: ای رسول خدا پیش آی و بر پیامبر خدا نماز گزار. جبرئیل علیه السلام گفت: خداوند به ما دستور داد تا به پدرت سجده کنیم و ما بر بهترین فرزندان پیشی نمی گیریم. و تو از برترین آنان هستی. هبه الله پیش آمد و بر آدم علیه السلام پنج بار تکبیر گفت و این پنج بار همان تعداد نماز هایی است که خداوند بر امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز واجب کرد و این، سنت جاری در بین فرزندان آدم تا روز قیامت خواهد بود.(2)

1- . علل الشرائع : 185
2- . التهذیب 1 : 214

4. کافی: امام باقر علیه السلام میفرماید: بین رکن و مقام پر از قبر پیامبران است و آدم در حرم خداوند عزوجل است.(1)

5. الخصال: امام صادق علیه السلام میفرماید: آدم علیه السلام شکایت کرد و میوه ای خواست. هبه الله در طلب آن میوه بیرون شد. جبرئیل پیش آمد و به هبه الله گفت: ای هبه الله کجا می روی؟ هبه الله گفت: آدم علیه السلام شکایت کرده و میگوید میوه ای هوس کرده است. به او گفت: بازگرد چون خداوند عزوجل پدرت را قبض روح کرد. گفت: هبه الله بازگشت و دید آدم علیه السلام قبض روح شده است. پس ملائکه او را غسل دادند و سپس وضع شد و به هبه الله امر شد که پیش آید و بر آدم علیه السلام نماز گزارد. او پیش آمد و بر او نماز گزارد در حالی که ملائکه در پشت سر او بودند و خداوند عزوجل به هبه الله وحی کرد: که پنج بار بر او تکبیر گوید، او را بیرون آورد و قبر او را آماده کند. سپس فرمود: پس با مردگانتان اینگونه رفتار کنید.(2)

6. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که آدم علیه السلام وفات یافت و ابلیس و قابیل از مردنش شاد شدند آن دو در زمین گرد آمده و از انواع سازها و وسایل لهو و لعب هر آنچه در زمین از این نوع که مردم با آن لذت میبرند را برای سرزنش و شماتت آدم علیه السلام گرد آوردند، پس هر چه از این نوع وسایل در زمین است و مایه لذت مردم است از آنجاست.(3)

7. تهذیب الاحکام: از بزرگان و راویان حدیث شنیدهام ولی اکنون سند آن در خاطرم نیست که هنگامی که خداوند آدم علیه السلام را از جنهالمأوی به زمین فرود آورد، آدم احساس تنهایی کرد و از خداوند خواست که او را با یکی از درختان بهشت آرامش دهد. خداوند تبارک و تعالی نیز نخل را برای او نازل کرد و آدم در طول زندگی اش با آن انس داشت. وقتی زمان مرگش فرا رسید به فرزندانش گفت:

ص: 332

1- . فروع الکافی1: 224. در ابتدای حدیث اضافه کرده است که هفتصد پیامبر در مسجد خیف نماز خواندهاند.
2- . الخصال ج 1: 135
3- . فروع کافی 2: 200

من در طول زندگی ام با این درخت انس داشتم و می خواهم که بعد از مرگم نیز با آن مأنوس باشم. اگر مردم شاخه ای از آن را برگیرید و آن را به دو نیم کنید و با من در کفنم قرار دهید. فرزندان او این کار را انجام دادند و پیامبران پس از او نیز این کار را کردند. اما این صفت در جاهلیت فراموش شده بود تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را انجام داد و دوباره سنتی شد که دیگران نیز از آن پیروی کردند.(1)

8. الخصال: در روایات فضیلت روز جمعه از ابی لبابه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که آدم علیه السلام روز جمعه وفات یافت.(2)

9. تفسیر قمی: امام صادق به نقل از پدرانش علیهم السلام در روایتی طولانی(3)

فرمود: که پادشاه روم تصاویر پیامبران را به حسن بن علی علیه السلام عرضه کرد و مجسمهای زیبا را به او نشان داد. حسن بن علی علیهاالسلام فرمود: این شبیه شیث بن آدم علیه السلام است. او اولین کسی بود که مبعوث شد و عمرش در دنیا به هزار سال و چهل روز رسید. (4)

توضیح: (اولین کسی که مبعوث شد) منظور بعد از آدم علیه السلام یا از ذریه او بوده است. در الکامل آمده است: که شیث پیوسته در مکه مقیم بود و به حج و عمره مشغول بود تا اینکه وفات یافت و او تمام صحفی را که بر پدرش و بر خودش نازل شده بود جمع کرد و به آنچه در آنها آمده بود عمل کرد. کعبه را با سنگ و گل بنا کرد و گفته شده است که وقتی او مریض شد وصیت را به پسرش انوش سپرد و وفات یافت و با پدر و مادرش در غار ابوقیس خاک شد و تولد او در دویست و سی و پنج سالگی آدم بود. غیر این نیز گفته شده است. وی در سن نهصد و دوازده سالگی وفات یافت.(5)

1- . التهذیب 1: 93
2- . الخصال 1: 152
3- . این حدیث پیش از این در کتاب احتجاجات در باب احتجاج حسن بن علی علیه السلام آمده است.

4- . تفسیر قمی: 597 و در این کتاب آمده است که عمر وی به هزار و چهل سال میرسید.
5- . کامل التواریخ 1: 22. یعقوبی نیز این حدیث را آورده است که پیش از این ذکر شد.

10. معانی الاخبار، الخصال: در روایتی از ابوذر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است: چهار نفر از پیامبران سریانی هستند. آدم، شیث، ادریس و نوح و خداوند تبارک و تعالی بر شیث پنجاه صحیفه نازل کرده است.(1)

11. قصص الانبیاء: از زراره نقل شده است که از امام صادق علیه السلام درباره آغاز نسل آدم علیه السلام سؤال شد که چگونه بوده است و سپس از آغاز نسل از ذریه آدم علیه السلام - ما این حدیث را تا آخر در باب ازدواج آدم علیه السلام آوردیم- سؤال شد. سپس فرمود: آدم علیه السلام بعد از آن مدت کمی زنده بود تا اینکه بیمار شد و شیث را فرا خواند و گفت: ای پسرم اجل من فرا رسیده است و من بیمارم و خداوند عزوجل از روی قدرتش آنچه را که می بینی بر من نازل کرده است و با من عهد بسته است آنچه عهد کرده است که تو را وصی خود و نگهبان آن چیزی قرار دهم که نزد من به امانت گذاشته است. و این کتاب وصیت(وصیتنامه) که زیر سر من است اثر علم و اسم اعظم خداوند در آن است. اگر من از دنیا رفتم این صحیفه را بردار و بر حذر باش از اینکه کسی از وجود آن مطلع شود و نباید در آن نظر کنی تا سال آینده در چنین روزی گیرندهای بیاید و آن را از تو بگیرد. و همه آن چیزی که درباره امور دین و دنیایت به آن نیاز داری در آن است و آدم علیه السلام صحیفه ای را که وصیت در آن بود از بهشت با خود آورده بود.

سپس آدم به شیث گفت: پسرم! من میوه ای از میوه های بهشتی را هوس کرده ام. به کوه آهن برو و بنگر هرکدام از فرشتگان را که دیدی، سلام مرا به او برسان و به او بگو پدرم مریض است و از شما میوه ای از میوه های بهشت طلب کرده است. گفت: شیث رفت تا به بالای کوه رسید. ناگهان جبرئیل را همراه گروهی از ملائکه دید و جبرئیل ابتدا به او سلام کرد سپس گفت: ای شیث! به کجا می روی؟ شیث به او گفت: ای بنده خدا تو کیستی؟ گفت: من روح الامین جبرئیل هستم. شیث گفت: پدرم مریض است و مرا به سوی شما فرستاده و به شما سلام رسانده، که

1- . معانی الاخبار : 95، الخصال 2: 104

میوه ای از میوه های بهشت را از شما خواسته است. جبرئیل علیه السلام به او گفت: بر پدر تو نیز سلام باد ای شیث ولی او وفات یافته است و من به خاطر او فرود آمده ام. خداوند به خاطر این مصیبت اجر تو را بزرگ گرداند و به خاطر عزای تو بر او صبرت را افزون کند و تنهایی بزرگ تو را به خاطر نبودن او سرشاز از انس کند؛ باز گرد. پس شیث با آنها بازگشت. در حالی که آنها هر آنچه که برای آدم علیهالسلام نیاز بود با خود از بهشت به همراه داشتند. هنگامی که به سوی آدم علیهالسلام رفتند شیث اولین کاری که انجام داد وصیتنامه را از زیر سر آدم علیه السلام برداشت و آن را به شکم خود بست. جبرئیل علیه السلام گفت: ای شیث! چه کسی مثل توست؟- مقام تو بس عالی است - خداوند سرور کرامتش را به تو اعطا کرد و لباس عافیتش را به تو پوشاند. و به جانم سوگند که خداوند تو را به کار عظیمی برگزید. سپس جبرئیل و شیث شروع به غسل دادن آدم کردند و جبرئیل به شیث نشان می داد که چگونه او را غسل دهد تا اینکه از این کار فارغ شدند. سپس به او نشان داد که چگونه او را کفن کند و بر او کافور بمالد و سپس به او نشان داد چگونه قبر او را حفر کند و سپس جبرئیل دست شیث را گرفت واو را برای نمازگزاردن بر آدم علیه السلام -همانطور که امروز ما نماز می گزاریم- بلند کرد. سپس گفت: هفتاد بار بر پدرت تکبیر بگو و به او یاد داد که چگونه انجام دهد. سپس جبرئیل علیه السلام به ملائکه فرمان داد که پشت سر شیث به صف بایستند. همانطور که امروز پشت سر نمازگزار بر میت صف کشیده میشود. شیث علیه السلام گفت: ای جبرئیل! آیا این کار من صحیح است در حالی که تو در نزد خداوند از جایگاه والایی برخوردار هستی و بزرگان ملائکه همراه تو هستند ؟ جبرئیل گفت: ای شیث آیا نمی دانی که خداوند تبارک و تعالی هنگامی که پدرت آدم علیه السلام را خلق کرد او را بین ملائکه نگه داشت و به ما دستور داد که بر او سجده کنیم؟ و او امام و پیشوای ما بود تا این در ذریه او سنت باشد و امروز خداوند روح او را از بدنش خارج کرد در حالی که تو وصی و وارث او هستی و چگونه ممکن است که بر تو پیشی جوئیم در حالی که تو امام ما هستی؛ پس شیث همانطور که به او امر کرد به همراه ملائکه بر آدم علیه السلام نماز گزارد و سپس جبرئیل به شیث نشان داد که

چگونه آدم را دفن کند وقتی از دفن آدم فارغ شد جبرئیل علیه السلام و فرشتگانی که با او بودند رفتند که از مکانی که آمده بودند بالا روند که شیث گریست و فریاد زد وای از این وحشت و تنهایی! جبرئیل به او گفت: ای شیث با وجود خداوند تو تنها نیستی بلکه ما به دستور پروردگارت بر تو فرود می آییم و او مونس توست. پس نگران نباش و ظن و گمان خود را به پروردگارت نیکو کن. چون او نسبت به تو لطیف و شفیق است. سپس جبرئیل و سایر ملائکه بالا رفتند و قابیل از کوه فرود آمد و در زمان حیات آدم علیه السلام از او به کوه فرار کرده بود و نمی توانست به صورت او نگاه کند. قابیل شیث را دید و گفت: ای شیث من برادرم هابیل را کشتم. چون قربانی او قبول شد و قربانی من قبول نشد و چون می ترسیدم به جایگاهی که تو امروز به آن رسیدی برسد و من از اینکه به اینجا رسیده ای ناراحتم. اگر از عهد و پیمانی که پدر به تو سپرده است چیزی بگویی همانطور که هابیل را کشتم تو را نیز خواهم کشت.

زراره گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: دستش را به طرف دهانش برد و آن را گرفت در حالی که به ما تعلیم میداد یعنی اینگونه باشید؛ من سکوت میکنم، پس ای گروه شیعیان ما؛ خود را با دست خود به هلاکت میفکنید و آنها را بر خود چیره نسازید که بعد از اینکه بزرگان و رؤسای آنها هستید برده و زیردست آنها شوید پس تقیه از سوی شما در مقابل آنها، پاسخی است به زشتی هایی که با کارهای بد خود آشکارا در آن هستند و - به وسیله تقیه - آنها از شما تقوی از محرّمات و پرهیز از نوشیدنی های بد و گناهان و کثرت حج و نماز و ترک صحبت با آنها را نمی بینند.(1)

12. قصص الانبیاء: علی بنالحسین علیهالسلام میفرماید: وقتی پسر آدم برادرش را کشت بدترین آن دو، خوبترینشان را کشت و خداوند به آدم علیه السلام پسری داد. پس نامش را هبه الله گذاشت که وصی او بود و وقتی زمان مرگ آدم علیه السلام فرا رسید گفت: ای هبه الله. گفت: لبیک. گفت: به سوی جبرئیل برو

1- . نسخه خطی

و بگو پدرم آدم علیه السلام به تو سلام می رساند و از تو غذای بهشتی طلب دارد و بسیار به آن مشتاق شده است. هبه الله خارج شد و جبرئیل از او استقبال کرد. هبه الله آنچه را که پدرش به خاطر آن او را نزد جبرئیل فرستاده بود به وی گفت. جبرئیل به او گفت: خدا پدرت را رحمت کند. هبه الله بازگشت و دید که خداوند متعال جان آدم علیه السلام را گرفته است. هبه الله بر او نماز گزارد و هفتاد و پنج بار بر او تکبیر گفت. هفتاد تکبیر برای آدم و پنج تکبیر برای فرزندان پس از او.(1)

توضیح: میتوان بین این دو روایت را جمع کرد. به این معنی که شیث امر شده است که هفتاد و پنج بار تکبیر بگوید. پنج بار به طور واجب که در فرزندانش جاری شود و هفتاد بار مستحبی که اختصاص به آدم علیه السلام داشته باشد. پس روایت ابن السمط محمول بر آن چیزی است که وجوباً به آن امر شده و روایت زراره محمول بر آن چیزی که آدم علیه السلام به آن اختصاص یافت.

13. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام میفرماید: خداوند به آدم علیه السلام وحی کرد که قابیل، دشمن خدا، برادرش قابیل را کشت و من به جای هابیل به تو پسری خواهم داد که جانشین تو باشد و علم تو را به ارث برد و پس از تو عالم و ربانی زمین باشد و او همان است که در کتاب ها به نام شیث آمده است و ابا محمد او را هبه الله که اسم عربی اوست خواند. آدم علیه السلام به آمدن نوح بشارت داد و گفت: بعد از من پیامبری خواهد آمد که اسم او نوح است. پس هرکدام از شما به زمان او رسید باید به او ایمان بیاورد و قوم او غرق و هلاک می شوند مگر کسانی که به او ایمان بیاورند و او را در آنچه به آنها گفته شده و به آن امر شده اند تصدیق کنند.(2)

14. قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام میفرماید: هنگامی که آدم علیه السلام فهمید که هابیل کشته شده است بسیار گریست و به خداوند متعال شکایت برد. خداوند تبارک و تعالی بر او وحی کرد که من به تو پسری خواهم داد که جانشین هابیل شود و حوا آن پسر را به دنیا آورد و وقتی به روز هفتم رسید آدم نام

1- . نسخه خطی

2- . نسخه خطی

او را شیث نهاد و خداوند به او وحی کرد که: ای آدم این پسر هدیه ای از جانب من است. پس نام او را هبه الله بگذار. آدم نام او را هبه الله نهاد و وقتی زمان وفات آدم علیه السلام فرا رسید خداوند به او وحی کرد: من می خواهم جان تو را برگیرم. پس به بهترین فرزندت که همان هدیه ای است که من به تو اهدا کردم وصیت کن و اسمائی را که به تو آموختم به او بسپار. من می خواهم که زمین از عالمی که علم مرا می داند و به حکم من عمل می کند خالی نباشد و او را حجت خود بر مردم قرار میدهم. آدم علیه السلام فرزندانش را از مرد و زن جمع کرد و سپس به آن ها گفت: ای فرزندان من، خداوند به من وحی کرده است که می خواهد جان مرا بگیرد و به من دستور داده است که به بهترین فرزندم که هبه الله است و خداوند بعد از من او را برای من و شما برگزیده است وصیت کنم. پس به او گوش فرا دهید و او را اطاعت کنید. چون او وصی و جانشین من است. پس همگی بگویید: به او گوش می سپاریم و فرمانش را اطاعت کرده و با او مخالفت نمی کنیم. گفت: آدم دستور داد که تابوتی بیاورند. علم و اسماء و وصیتش را در آن نهاد و آن را به هبه الله سپرد و به او گفت: ای هبه الله وقتی من مردم مرا غسل و کفن کن و بر من نماز بگزار و مرا در قبرم بگذار و وقتی مرگ تو فرا رسید و این را در خود احساس کردی بهترین و برترین فرزندانت و آن کسی که مصاحبت بیشتری با تو داشته را فرا بخوان و آنچه را به تو وصیت کردم به او وصیت کن و زمین را از عالمی از ما اهل بیت خالی مگذار. ای پسرم خداوند مرا به زمین آورده و مرا در آن جانشین خود و حجت بر مردم قرار داد و من تو را بعد از خودم حجت خدا بر زمینش قرار میدهم. پس تو از دنیا نرو مگر اینکه حجتی برای خدا و وصیی پس از خود در میان مردم گذاشته باشی و تابوت و آنچه در آن است را همان طور که من به تو سپردم، به او بسپار و به او بگو که مردی از نسل من خواهد آمد که پیامبر خداست و اسم او نوح است. در زمان نبوت او طوفان و غرق وجود دارد. به وصی خود بگو که تابوت و آنچه در آنست را نگه دارد و وقتی مرگش فرا رسید به او دستور بده که به بهترین فرزندانش وصیت کند و هرکدام از اوصیاء وصیتش را در تابوت بگذارد و هرکدام از اینها نبوت نوح را درک کرد با او سوار کشتی شود و تابوت و آنچه در آن است را به کشتی او ببرد

و و کسی از آن سرپیچی نکند. و ای هبه الله و شما ای فرزندان من از قابیل ملعون بر حذر باشید.

و آدم علیه السلام در آن روزی که خداوند به او گفته بود جان او را برمی گیرد آماده مرگ شد و خود را به آن تسلیم کرد. پس ملکالموت آمد و آدم گفت: گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست. هیچ شریکی ندارد و گواهی می دهم که من بنده خدا و جانشین او بر روی زمین هستم. مرا با احسان خود آفرید و به ملائکه دستور داد که بر من سجده کنند و تمامی اسماء را به من یاد داد. سپس مرا در بهشتش اسکان داد و آنجا را دار قرار و منزل سکونت من قرار نداد. مرا خلق کرد که تا برای تقدیر و تدبیری که اراده کرده است، در زمین زندگی کنم و جبرئیل علیه السلام از بهشت با خود کفن آدم و کافور و بیل آورد. گفت: هفتاد هزار فرشته با جبرئیل فرود آمدند تا بر سر جنازه آدم علیه السلام حاضر شوند. جبرئیل و هبه الله آدم را غسل داده و کفن کرده و کافور بر جسد وی مالیدند و جبرئیل به هبه الله گفت: برخیز و بر پدرت نماز بگذار و هفتاد و پنج بار بر وی تکبیر بگو و ملائکه قبر او را آماده کردند و او را در قبر گذاشتند. هبه الله در میان فرزندان پدرش به اطاعت خدا مشغول بود و وقتی مرگ او فرارسید به پسرش قینان وصیت کرد و تابوت را به او سپرد و قینان در میان برادران و فرزندان پدرش به اطاعت خدا مشغول شد و وقتی مرگ او فرا رسید به پسرش یرد وصیت کرد و تابوت و هر آنچه در آن بود را به او سپرد و وقتی مرگ یرد فرا رسید به فرزندش اخنوخ که همان ادریس است وصیت کرد و تابوت و هرآنچه در آن بود و وصیت را به او سپرد. اخنوخ بدان عمل کرد و وقتی اجلش نزدیک شد خداوند به او وحی کرد: من تو را به سوی آسمان بالا می آورم. به پسرت خرقاسیل وصیت کن او این کار را انجام داد و خرقاسیل به وصیت اخنوخ عمل کرد. هنگامی که مرگ او فرا رسید به پسرش نوح علیه السلام وصیت کرد و تابوت را به او سپرد و تابوت همواره نزد نوح بود تا اینکه آن را در

کشتی خود حمل کرد و چون مرگش فرارسید به پسرش سام وصیت کرد و تابوت و تمام آنچه در آن بود را به او سپرد.(1)

تفسیر عیاشی: حبیب مثل این روایت را با برخی اضافات نقل کرده است که ما آن را در کتاب الامامه در باب ذکر اوصیای آدم آوردیم.(2)

15. قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام میفرماید: آدم پسرش را به سوی جبرئیل علیه السلام فرستاد. پس گفت: به جبرئیل بگو: پدرم به تو می گوید: از روغن زیتونی که در فلان جا از بهشت است به من بده. جبرئیل پسر را دید و به او گفت: به سوی پدرت بازگرد که قبض روح شد و ما به آماده کردن و او و نماز بر او امر شدهایم. گفت: هنگامی که او را آماده کردند جبرئیل گفت: ای هبه الله بر پدرت نماز بگزار. پس او پیش آمد و هفتاد و پنج بار تکبیر گفت. هفتاد تکبیر به خاطر مقام آدم علیه السلام و پنج مرتبه برای سنت. گفت: آدم علیه السلام پیوسته خداوند را در مکه عبادت می کرد تا اینکه خداوند خواست که او را قبض روح کند. ملائکه را به سوی او فرستاد و به همراه آنان تخت و کافور و کفن از بهشت بود. وقتی حوا علیها السلام فرشتگان را دید رفت که بین او و ملائکه قرار گیرد. آدم به او گفت: مرا با فرستادگان پروردگارم تنها بگذار. قبض روح شد و او را با سدر و آب غسل دادند و بر قبر او سنگ لحد گذاشتند. گفت: این سنت فرزندان آدم بعد از اوست و عمر او از زمانی که خداوند او را خلق کرد تا زمانی که جان او را برگرفت 936 سال بود و در مکه دفن شد و بین آدم و نوح علیه السلام 1500 سال فاصله بود.(3)

16. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام میفرماید: جان آدم علیه السلام گرفته شد و سی تکبیر بر او گفته شد. بیست و پنج تکبیر از آن برداشته شده و پنج تکبیر به عنوان سنت برای ما باقی ماند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر اهل بدر 7 و 9 بار تکبیر گفتند.(4)

1- . قصص الانبیاء، نسخه خطی
2- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی
3- . نسخه خطی
4- . نسخه خطی

توضیح: شاید آوردن سی بار تکبیر در این روایت برای تقیه است چون همان طور که صاحب الکامل و دیگران می گویند راویان آن را از ابن عباس نقل کرده اند.(1)

17. قصص الانبیاء: به نقل از صدوق و وهب آمده است: وقتی مرگ آدم فرا رسید به شیث وصیت کرد و او در غاری به نام غار کنز در ابوقبیس برای آدم قبر حفر کرد و آدم پیوسته در آن غار بود تا اینکه زمان غرق فرارسید و نوح علیه السلام او را خارج کرد، در تابوت گذاشت و او را با خود به داخل کشتی برد.

می گویم: روایتی طولانی در کتاب امامت در باب اتصال وصیت از جانب آدم علیه السلام خواهد آمد.

18. کامل الزیارات: امام صادق علیه السلام میفرماید: خداوند تبارک و تعالی به نوح علیه السلام در حالی که در کشتی بود وحی کرد که یک هفته به دور خانه طواف کند و او همان طور که خدا به او وحی کرده بود، یک هفته بر گرد خانه طواف کرد و سپس تا زانو به درون آب رفت و تابوتی را بیرون آورد که استخوان های آدم علیه السلام در آن بود و تابوت را در میان کشتی حمل کرد و همان مقدار که خدا خواسته بود خانه را طواف کند، در اطراف خانه به طواف برخاست و سپس به باب کوفه در وسط مسجد آن وارد شد و در آنجا بود که خداوند به زمین گفت: «آب خود را فرو بر» و زمین آبش را از مسجد کوفه که از همان جا نیز آغاز شده بود بلعید و گروهی که به همراه نوح در کشتی بودند متفرق شدند و نوح تابوت را برگرفت و آن را در غریّ دفن کرد.(2)

19. کامل الزیارات: امام صادق به نقل از پدرانشان می فرمایند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آدم ابوالبشر 930 سال عمر کرد.

توضیح: بدان که مردم در مورد عمر آدم علیه السلام اختلاف نظر دارند. اهل تسنن از ابوهریره و او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که هزار سال عمر برای آدم علیه السلام نوشته شده بود که شصت سال را به داوود علیه السلام

1- . كامل التواريخ 1: 22
2- . كامل الزيارات : 38-39

بخشید سپس بازگردانده شد. و از ابن عباس نقل می کنند که آدم چهل سال از هزار سال عمرش را به داوود بخشید و سپس انکار کرد پس خداوند هزار سال را برای آدم علیه السلام کامل کرد و صد سال برای داوود و روایات دیگری نظیر این را از گروهی از جمله سعیدبن جبیر نقل می کنند و روایت می کنند که ابن عباس گفت عمر او (آدم) 936 سال بود. اهل تورات گمان می کنند که عمر او 930 سال بوده و ابن اثیر در الکامل آورده است: طبق روایت ابوهریره اختلاف زیادی بین این دو حدیث و بین آنچه در تورات آمده است وجود ندارد و شاید خداوند تبارک و تعالی در تورات عمر او را بدون در نظر گرفتن آن مقداری که به داوود علیه السلام بخشیده بیان کرده است. پایان.(1)

مسعودی می گوید: او در روز جمعه شش روز از ماه نیسان رفته در همان ساعتی که در آن خلق شده بود از دنیا رفت و عمر او 930 سال بود. پایان.(2)

و سید در سعدالسعود به نقل از صحف ادریس علیه السلام ذکر کرده است که بیماری او ده روز همراه با تب بود و وفات او روز جمعه یازدهم محرم بود و او را در غاری در کوه ابوقبیس دفن کرد در حالی که صورت او به سمت کعبه بود و عمر او علیه السلام از وقتی که روح در او دمیده شد تا زمان وفاتش 1030 سال بود. حوا علیها السلام بعد از او فقط یک سال زیست و سپس پانزده روز بیمار شد و وفات یافت و در کنار آدم علیه السلام دفن شد. سپس گفت: و خداوند به شیث خبر داد و پنجاه صحیفه برای او نازل کرد که دلایل، احکام، فرائض، سنن، شرایع و قوانین خدا در آن بود و شیث در مکه اقامت گزید و آن صحیفه ها را بر فرزندان آدم میخواند و به آنها یاد میداد و به پرستش خدا میپرداخت و هر ماه یک بار به حج عمره می رفت و در زمان حج به حج می شتافت تا اینکه به سن 912 سالگی رسید. بیمار شد و پسرش ایوس را صدا زد و به او وصیت کرد و او را به تقوای الهی

1- . کامل التواریخ : 21

2- . مروج الذهب 1: 17. در تاریخ مسعودی نیز آمده است. مسعودی در اثبات الوصیه میگوید: او هزار سال داشت که هفتاد سال آن را به داوود داد و پس از آن عمرش به 930 سال کاهش یافت.

فرا خواند و سپس شیث وفات یافت. ایوس و قینانبن ایوس و مهلائیل بن قینان او را غسل دادند و ایوس جلو آمد و بر او نماز گزارد و او را در سمت راست آدم در غار ابوقبیس به خاک سپردند.(1)

سپس سید رضی الله عنه گفت: در سفر سوم از تورات یافتم که زندگانی آدم 930 سال بود.

محمدبن خالد البرقی –خدا رحمتش کند- میگوید: در کتاب البداء از امام صادق علیه السلام نقل شده است که عمر آدم علیه السلام 936 سال بود.(2)

می گویم: می توان اختلافی را که بین دو روایت فضیل و تمیمی وجود دارد این گونه رفع کرد که: ایشان علیه السلام در روایت اخیر عدد خرد را ذکر نکرده و خواسته که عدد عقود را بدون در نظر گرفتن عدد خرد آن ذکر کند و ممکن است که راویان خرده آن عدد را انداخته باشند.

1- . سعد السعود: 37-38
2- . سعد السعود: 40

آیات:

- وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ إِدْرِیسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّیقاً نَّبِیّاً * وَرَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِیّاً.(1)

{و در این کتاب از ادریس یاد کن که او راستگویی پیامبر بود* و [ما] او را به مقامی بلند ارتقا دادیم. }

- وَإِسْمَاعِیلَ وَإِدْرِیسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِینَ * وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِی رَحْمَتِنَا إِنَّهُم مِّنَ الصَّالِحِینَ.(2)

{و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را [یاد کن] که همه از شکیبایان بودند* و آنان را در رحمت خود داخل نمودیم چرا که ایشان از شایستگان بودند. }

تفسیر: طبرسی رحمه الله می گوید: «در کتاب یاد کن» یعنی در قرآن «ادریس» همان جد پدر نوح علیه السلام بود که اسم او در تورات اخنوخ است و گفته شده که او به خاطر این که بسیار کتاب می خواند ادریس نامیده شده است. او اولین کسی است که با قلم نگاشت و خیاط بود و اولین کسی بود که لباس دوخت. و گفته شده است که خداوند سبحان به او نجوم و حساب و علم هیأت آموخت و آن معجزه او بود «همانا او صادق بود» یعنی در امور دین بسیار تصدیق کننده و راستگو بود. و گفته شده در آنچه از خداوند خبر می داد بسیار صادق بود «پیامبر» یعنی به واسطه رسالات خداوند بسیار عالی مرتبه بود «او را به مقامی بلند ارتقا دادیم» یعنی به مکانی عالی و رفیع. ابن عباس و ضحاک گفته اند که او تا آسمان ششم بالا

1- . مریم/ 56-57

2- . انبیاء/ 85-86

برده شد و مجاهد می گوید: ادریس همانند عیسی در حالی که زنده بود و نمرده بود به بالا برده شد و دیگران گفته اند: روح او بین آسمان چهارم و پنجم گرفته شد. این روایت از امام باقر علیه السلام نقل شده است. و گفته شده: معنی «او را به مقامی بلند ارتقا دادیم» این است که محل و مرتبه او را به واسطه رسالت بالا بردیم و منظور از این عبارت رفعت مکان نیست.(1)

1. علل الشرایع: با اسناد به وهب می گوید: ادریس مردی بود که شکم او بزرگ و سینه او گشاده و موی بدن او کم و موی سر او زیاد و یکی از گوش هایش از دیگری بزرگتر بود و سینهاش نازک و سخنانش دقیق و گام های او هنگام راه رفتن به هم نزدیک بود و به این علت ادریس نامیده شد که حکم خداوند عزوجل و سنت های اسلام را بسیار مطالعه میکرد در حالی که در میان قومش بود. در عظمت خدا و جلال او به فکر فرو رفت و سپس گفت: باید این آسمان ها و این زمین ها و این خلقت عظیم و خورشید و ماه و ستارگان و ابرها و باران و همه این چیزهایی که هست، یقینا خدایی داشته باشند که آنها را تدبیر کند و آنها را با قدرت خود اصلاح کند. پس من چگونه می توانم این پروردگار را آنطور که شایسته عبادت اوست، عبادت کنم. سپس به سوی گروهی از قوم خود روی آورد و شروع به موعظه آنها کرد و به آنان یادآوری میکرد و آنها را بر حذر میداشت و به عبادت خالق این اشیاء فرا می خواند، پیوسته یکی پس از دیگری دعوت او را اجابت می کردند تا اینکه کم کم هفت نفر سپس هفتاد نفر سپس هفتصد نفر و بعد از آن هزار نفر شدند. وقتی به هزار نفر رسیدند به آنان گفت: بیایید از بین برگزیدگان خود صد نفر را برگزینیم. پس از میان برترینهای خود صد نفر را برگزیدند و از آن صد نفر، هفتاد نفر و سپس از هفتاد نفر ده نفر و از ده نفر هفت نفر را برگزیدند. سپس به آنها گفت: بیایید این هفت نفر دعا کنند و بقیه آمین بگویند. باشد که خداوند جلّ جلاله ما را به عبادت خود راهنمایی کند. پس دست خود را بر زمین گذاشتند و زمانی طولانی دعا کردند ولی چیزی بر آنان آشکار نشد. سپس دستانشان را به سوی

1- . مجمع البیان 6: 519

آسمان بالا گرفتند و خداوند عزوجل به ادریس وحی کرد و او و کسانی که به همراه او ایمان آورده بودند را آگاه ساخته و به عبادت خود راهنمایی کرد. پس پیوسته خدا را عبادت می کردند و برای او شریکی قایل نبودند تا اینکه خداوند عزوجل ادریس را به سوی آسمان بالا برد و کسانی که در دین ادریس از او پیروی می کردند جز عده کمی منقرض شدند. پس از آن، آنها پراکنده شدند و اقوام مختلفی شدند و چیزهای جدید ایجاد کرده و بدعت هایی به وجود آوردند تا اینکه زمان نوح علیه السلام فرا رسید.(1)

2. اکمال الدین: امام باقر علیه السلام میفرماید: در آغاز نبوت ادریس علیهالسلام پادشاهی ستمگر(2) حکومت می کرد که روزی به گردش درآمد و از زمین سرسبز و تازه ای عبور کرد که متعلق به یک رافضی(3)

مؤمن بود. پس این زمین را بسیار پسندید. از وزرایش پرسید: این زمین متعلق به کیست؟ گفتند: متعلق به بنده ای از بندگان شما، فلانی رافضی است. پس آن رافضی را فرا خواند و به او گفت: این زمینت را به من بده تا برای تفریح و لذت از آن بهرهمند شوم. آن مرد گفت: زن و فرزندانم به آن نیازمندترند. [پادشاه] گفت: آن را به نام من کن، پول آن را به تو می پردازم. آن مرد گفت: آن را به تو نمیدهم و نمیفروشم. دیگر حرف آن را نزن - دست از آن بکش -. پادشاه از این حرف خشمگین و ناراحت شد. به سوی خانه اش رفت در حالی که غمگین بود و در این مسأله به فکر فرو رفته بود. او زنی از ازارقه(4)

1- . علل الشرائع : 21

2- . مسعودی در اثبات الوصیه گفته که نام وی بیوراسب بوده است.

3- . منظور از رافضی کسانی هستند که شرک و گناهان و مذهب پادشاه را ترک کردهاند. امام علیه السلام از این لفظ استفاده کردهاند تا اصحاب ایشان به این لقبی که اهل سنت به آنان دادهاند توجه نکنند و بدانند که عادت اهل دنیا در گذشته و حال چنین بوده است. مسعودی این روایت را در اثبات الوصیه آورده و میگوید: نقل شده است که آن زمین متعلق به مردی از رافضیها بود که چون از کفر پادشاه تبعیت نمیکرد او را رافضی به معنای مخالفت کننده نامیدند و پس از آن به همین نام خوانده میشد.

4- . یعنی زنی که ویژگیهای ازارقه را داشت. ازارقه کسانی بودند که افراد غیر از نحله خود را مشرک و خون و اموالشان را حلال میدانستند.

این زن نیز این گونه بود. ازارقه گروهی از خوارج هستند.

داشت که شیفته او بود و وقتی دچار مشکل می شد با او مشورت می کرد. وقتی در جایگاه خود نشست کسی را به سوی زن فرستاد تا درباره مسأله صاحب زمین با او مشورت کند. آن زن آمد و خشم را در چهره او دید. پس به او گفت: ای پادشاه چه مشکلی برایت پیش آمده است که قبل از انجام کار، خشم بر چهرهات آشکار شده است؟ پادشاه داستان زمین و سخنانی که او به صاحب زمین گفته بود و سخن صاحب زمین به او را برای آن زن تعریف کرد. آن زن گفت: ای پادشاه فقط کسی باید تأسف بخورد و غمگین باشد که نمی تواند چیزی را تغییر داده و انتقام بگیرد و اگر دوست نداری که بی دلیل او را به قتل برسانی من این کار را انجام می دهم و زمین او را با دلیلی که با آن دلیل در نزد اهل مملکتت عذر داشته باشی به دستت می رسانم. پادشاه گفت: آن حجت و دلیل چیست؟ زن گفت: گروهی از ازارقه قومم را به سمت او می فرستم که او را به نزد تو بیاورند و در نزد تو شهادت بدهند که او از دین تو بیزار است و در این صورت تو می توانی او را به قتل برسانی و زمینش را بگیری. پادشاه گفت: پس این کار را انجام بده! گفت: آن زن یارانی از ازارقه داشت که هم کیش او بوده و اعتقاد داشتند رافضیان را باید کشت. پس به سوی عده ای از آنها پیک فرستاد. آنها نزد او آمدند و او به آنها دستور داد که در نزد پادشاه بر علیه فلان رافضی شهادت دهند و بگویند که او از دین پادشاه بیزار است. آنها نیز شهادت دادند که او از دین پادشاه بیزار است. پس پادشاه او را به قتل رسانید و زمین او را گرفت. خداوند به خاطر آن مرد مؤمن خشم گرفت و به ادریس علیه السلام وحی کرد که: به نزد این بنده ستمگرم برو و به او بگو: چگونه راضی شدی که بنده مؤمن مرا با ظلم به قتل برسانی و زمین او را به طور کامل به خود اختصاص دهی؟ و خانواده اش را بعد از او محتاج و گرسنه کنی؟ قسم به عزتم که در آینده انتقام او را خواهم گرفت و به زودی ملک تو را از تو میگیرم، شهر تو را به نابودی می کشانم، عزت تو را به ذلت تبدیل خواهم کرد، گوشت زنت را به سگ ها می خورانم. حلم و بردباری من نسبت به تو، تو را مغرور ساخته است. ادریس علیه السلام با رسالت پروردگارش به سوی او که در جایگاهش نشسته بود و اصحابش در اطرافش بودند آمد و گفت: ای ستمگر! من فرستاده خدا به سوی شما هستم. او

خطاب به تو فرمود: چگونه راضی شدی که بنده مؤمن مرا از روی ظلم به قتل برسانی؟ و زمین او را تصاحب کنی و خانواده اش را محتاج کنی و آنها را گرسنه بداری؟ به عزتم قسم که در آینده انتقام او را از تو خواهم گرفت و به زودی ملک تو را از تو خواهم گرفت و شهر تو را ویران می کنم و عزت تو را به ذلت بدل می کنم و گوشت زنت را خوراک سگان خواهم کرد. پادشاه ستمگر گفت: ای ادریس از من دور شو و خودت را برتر از من ندان. سپس پیکی به سوی همسرش فرستاد و آنچه را که ادریس گفته بود به او خبر داد. زن گفت: پیام خدای ادریس تو را نترساند. من کسی را به سوی او می فرستم که او را بکشد و پیام خداوندش و تمام آنچه به تو گفت باطل شود. پادشاه گفت: این کار را انجام بده و ادریس یارانی از رافضیان مؤمن داشت که در مجلس او گرد او جمع می شدند و با ادریس مأنوس بودند و ادریس نیز با آنها انس داشت. ادریس از آنچه خدا عزوجل به او وحی کرده بود و پیامی که به پادشاه ستمگر برده بود آنها را باخبر ساخت. دلشان به حال ادریس و یارانش سوخت و بر جان او بیم پیدا کردند و می ترسیدند که او به قتل برسد. زن پادشاه ستمگر چهل مرد از ازارقه را به سوی او فرستاد که او را به قتل برسانند. آنها به همان مجلسی که ادریس و یارانش در آن جمع می شدند آمدند و او را نیافتند. بازگشتند و یاران ادریس آن ازارقه را دیدند و فهمیدند که آنها به سراغ ادریس آمده اند که او را به قتل برسانند. پس در جستجوی ادریس متفرق شدند. پس او را یافتند و به او گفتند: ای ادریس مراقب باش چون پادشاه قصد کشتن تو را دارد. امروز چهل مرد از ازارقه را فرستاده بود که تو را به قتل برسانند. پس از این روستا خارج شو. ادریس همان روز به همراه چند تن از یارانش از روستا دور شد. وقتی سحرگاهان فرا رسید ادریس با پروردگارش مناجات کرد و گفت: خدایا تو مرا به سوی ستمگری فرستادی و من رسالت تو را به او ابلاغ کردم. این ستمگر مرا تهدید به قتل کرده است و اگر به من دست پیدا کند مرا به قتل می رساند. خداوند به او وحی کرد که از او دور شو و از قریه او خارج شو و مرا با او واگذار. به عزتم قسم که امر خویش را درباره او به انجام می رسانم و سخن تو را درباره او و آنچه تو را با آن به سوی او فرستادم محقق خواهم ساخت.

ادریس گفت: خدایا! من حاجتی دارم. خدا گفت: بخواه تا به تو بدهم. گفت: از تو می خواهم که آسمان بر اهل این روستا و اطراف آن و بر هر چه در آن است نبارد مگر زمانی که من بخواهم. خداوند عزوجل گفت: ای ادریس پس در این صورت شهر ویران خواهد شد و تلاش و سختی اهالی آن شدت گرفته و گرسنه میشوند. ادریس گفت: حتی اگر خراب شود و آنها به سختی بیفتند و گرسنگی بکشند. خداوند فرمود: آنچه را خواستی به تو دادم و آسمان بر آنها نخواهد بارید مگر وقتی که تو از من بخواهی و من بهترین کسی هستم که به عهدش وفا می کند. ادریس آنچه را که از خدا مبنی بر قطع باران از آنان، طلب کرده بود و آنچه را که خدا به او وحی کرده بود را به یارانش گفت و به آنان گفت که خداوندبه او وعده داده است که آسمان بر آنان نبارد مگر زمانی که او از خدا بخواهد. و گفت: ای مؤمنان از این شهر به شهرهای اطراف بروید. آنها که در آن روز بیست نفر بودند از آن مکان خارج شده و در شهرهای دیگر پراکنده شدند. خبر ادریس در مورد آنچه از خداوند متعال خواسته بود، در شهرها پیچید و ادریس به سمت غاری در کوه بلندی خارج شد و به آن پناه برد و خداوند فرشته ای را بر او گماشت که هر شامگاه غذای ادریس را برای او میآورد. ادریس هر روز روزه می گرفت و آن فرشته هر شام غذایش را می آورد و خداوند عزوجل به خاطر خشم در مورد آن مرد مؤمن در این زمان مُلک پادشاه ستمگر را از او سلب کرد، او را کشت، شهرش را ویران کرد و گوشت زنش را خوراک سگان کرد. در شهر ستمگر و عصیانگر دیگری روی کار آمد. اهالی آن بعد از خروج ادریس بیست سال با این وضعیت سپری کردند و آسمان حتی یک قطره از آبش را بر آنان نبارید. مردم شهر به سختی و مشقت افتادند و اوضاعشان سخت شد. از آن پس، از شهرهای دیگر طعام جمع می کردند و وقتی به مشقت افتادند به سمت یکدیگر رفته و می گفتند:

این بلایی که میبینید بر ما نازل شده است به خاطر درخواست ادریس از خداوند است که از او خواسته تا زمانی که او از خداوند بخواهد آسمان بر ما نبارد. ادریس از دیدگان ما مخفی شده و در مورد مکان او هیچ اطلاعی نداریم؛ ولی خداوند نسبت به ما از او مهربان تر است. پس همگی به این اتفاق نظر رسیدند که به سوی خدا توبه کنند و خداوند را

صدا زده، به او متوسل شوند و از او بخواهند که بر آنها و هر آنچه در قریه آنان است باران ببارد. پس بر خاکستر ایستادند و لباس پشمینه پوشیدند و بر سر و روی خود خاک ریختند و با توبه و استغفار، گریه و التماس به سوی خدا بازگشتند. و خداوند به ادریس وحی کرد: ای ادریس اهالی شهر تو با توبه و استغفار و گریه و زاری به سوی من روی آوردهاند و من خداوند رحمان و رحیم هستم که توبه را قبول کرده و از زشتی ها درمی گذرم. آنها را بخشیدم و فقط شکایت تو که از من خواستی تا تو نگفتهای آسمان را بر آنان نبارانم، مرا از اجابت آنها در درخواستشان برای باران منع می کند. پس ای ادریس از من بخواه که باران را فرو بفرستم و آسمان را بر آنها ببارانم.

ادریس گفت: خدایا ! من این را از تو نمی خواهم. خداوند عزوجل فرمود: آیا نمی خواهی ادریس ! از من بخواه. ادریس گفت: خدایا من از تو نمی خواهم. خداوند عزوجل به فرشته ای که هر شب برای او غذا می برد وحی کرد که غذای ادریس را نگه دار و به او غذا نده. وقتی آن روز شب شد برای ادریس غذا نیامد. غمگین شد و گرسنه ماند و صبر کرد. وقتی روز دوم شد باز برای او غذا نیامد و اندوه و گرسنگی او بیشتر شد. وقتی شب سوم فرا رسید و برای او غذا نیامد سختی، گرسنگی و اندوه او بیشتر و صبر او کم شد. پروردگارش را ندا داد: ای پروردگار من ! قبل از اینکه جان مرا بگیری روزیام را از من قطع کردی ؟ ! خداوند فرمود: ای ادریس شکایت می کنی که سه شبانه روز غذایت را قطع کردم ولی دلت برای گرسنگی و درماندگی اهالی شهر خود که بیست سال طول کشیده است نسوخت و آن را ناپسند ندانستی. سپس به خاطر مشقت و سختی آنان و رحمت خویش بر ایشان از تو خواستم که از من بخواهی که باران را بر آنها ببارم ولی از من نخواستی و در درخواست از من بر آنان بخل ورزیدی. پس گرسنگی را به تو چشاندم پس در آن هنگام صبرت کم شد و صدای شکایتت آشکار شد. پس از جایگاهت پایین برو و برای خودت به دنبال غذا باش. پس من تو را در طلب رزق به چارهجوییهای خودت واگذاردم. ادریس از مکانش پایین آمد و به جای دیگری رفت تا لقمه نانی بیابد. وقتی وارد شهر شد دودی - آتشی - در یکی از خانه ها دید. به آن سوی رفت.

پس به سوی پیرزنی که دو قرص نان را در دیگی نرم میکرد هجوم برد و به او گفت: ای زن! به من غذا بده که من از گرسنگی هلاک شدم. زن گفت: ای بنده خدا دعای ادریس غذای اضافی برای ما باقی نگذاشته است که آن را به کسی بدهیم -و قسم خورد که غیر از آن دو قرص نان چیزی دیگر ندارد- برو از اهالی شهر دیگری جز این شهر غذا بخواه. ادریس گفت: کمی از آن به من بده که جان در بدن نگه دارم و با آن پایم مرا تحمل کنم تا به دنبال غذا بروم. گفت: این فقط دو قرص نان است: یکی برای من و دیگری برای پسرم. اگر غذایم را به تو بدهم می میرم و اگر غذای پسرم را به تو بدهم می میرد. و چیزی باقی نمیماند که آن را به تو بدهیم. ادریس به او گفت: پسرت کوچک است و نصف نان نیز او را کافی است و با آن زنده می ماند. نصف دیگر را به من بده که زنده بمانم. این مقدار برای من و پسرت کافی است. زن نان خود را خورد و قرص دیگر نان را نصف کرد و بین ادریس و پسرش تقسیم کرد. هنگامی که پسرک دید ادریس نیمی از نان او را می خورد مضطرب شد و مُرد. مادرش گفت: پسرم را با ترس بر غذایش کشتی ای بنده خدا. ادریس گفت: به فرمان خدا من او را زنده می کنم. نگران مباش. ادریس دو بازوی پسرک را گرفت سپس گفت: ای روحی که از بدن این پسرک به اذن خدا خارج شدی، به اذن خدا به بدن او بازگرد. من ادریس پیامبر هستم. روح پسر به اذن خدا به بدنش بازگشت. وقتی زن سخن ادریس را شنید که گفت: من ادریس هستم و پسرش را دید که پس از مرگ زنده شد گفت: گواهی می دهم که تو ادریس پیامبر هستی و بیرون پرید و با صدای بلند در شهر فریاد زد: به فرج و گشایش بشارت دهید که ادریس وارد شهر شده است. ادریس رفت و در جایگاه پادشاه ستمگر در شهر که بر روی تلی از خاک قرار داشت نشست. گروهی از اهل شهرش دور او جمع شدند و به او گفتند: ای ادریس آیا در این 20 سال که سختی کشیدیم و گرسنگی و مشقت به ما رسید، بر ما رحم نیاوردی؟ به خاطر ما از خدا بخواه تا آسمان را بر ما بباراند. ادریس گفت: نه این کار را نمی کنم مگر این که پادشاه ستمگرتان به همراه همه اهل شهر پابرهنه و پیاده به سوی من بیایند و این را از من بخواهند. سخن او به گوش پادشاه ستمگر رسید. 40 مرد را به سوی او فرستاد که ادریس را نزد او بیاورند. آنها نزد

ادریس آمده و به او گفتند: پادشاه ما را به سوی تو فرستاده که تو را ببریم. ادریس آنها را نفرین کرد. پس مردند. این ماجرا به گوش پادشاه رسید. 500 مرد را فرستاد که او را نزد وی بیاورند. به او گفتند: ای ادریس پادشاه ما را فرستاده که تو را نزد او ببریم. ادریس گفت: به جسد دوستانتان نگاه کنید. به او گفتند: ای ادریس از 20 سال پیش تاکنون ما را با گرسنگی کشتی و اکنون برای ما آرزوی مرگ میکنی؟ آیا رحم نداری؟ ادریس گفت: من به سوی او نمی روم و تا وقتی پادشاه و اهالی شهر شما با پای پیاده و برهنه به سوی من نیایند از خدا نمی خواهم که آسمان را بر شما بباراند. آنان به سمت پادشاه ستمگر رفته و او را از گفته ابلیس آگاه ساختند و از او خواستنند تا به همراه آنان و تمام اهل شهر با پای برهنه و پیاده به نزد ادریس بروند. پس [همگی] نزد ادریس آمدند و متواضعانه در برابر او ایستادند و از او خواستند که از خداوند طلب کند که آسمان بر آنان باران ببارد. ادریس به آنان گفت: اما الآن! بله و در آن هنگام ادریس از خداوند متعالی خواست که آسمان بر آنها و شهرشان و حوالی آن شهر ببارد. پس ابری از آسمان بر آنها سایه افکند و رعد و برق زد و در همان ساعت به شدت بر آنان باریدن گرفت. تا جائی که گمان کردند غرق میشوند و به محض اینکه به خانه هایشان باز گشتند، به خاطر آب باران بر جان خود بیمناک شدند.(1)

قصص الانبیاء: با استناد به صدوق همین روایت را آورده است.(2)

توضیح: فسمنی یعنی به من بفروش. اثمن لک: قیمت آن را به تو میپردازم. قبل از کارت یعنی انجام دادن کاری که مرا عصبانی کرد. مرا بر جان خود پیش نینداز: تهدید به قتل است یعنی تو نمی توانی فرار کنی و به گونهای پیش بیفتی که دست من به تو نرسد و تو را هلاک نکنم. یا اینکه در مورد جانت نمیتوانی بر من چیره شوی و جان خود را از دست من خلاص کنی. و ممکن است منظور این باشد که: تو به تنهایی و بدون هیچ کمکی نمی توانی بر من غلبه کنی پس چرا متعرض من

ص: 352

1- . اکمال الدین: 76-78
2- . نسخه خطی.

میشوی. حتی أهمّتهم انفسهم: یعنی ترسیدن بر جانشان، آنها را در اندوه فرو برد یا اینکه فقط غم و اندوه جانشان و طلب خلاص و رهایی آن برای آنها مهم بود.

سپس بدان که ظاهراً دستور خداوند متعال به ادریس که گفت بر اهالی شهر دعا کن، به منظور حتم و وجوب نبوده بلکه مستحب بوده است و هدف ادریس علیه السلام از تأخیر در دعا و اینکه از قوم خواست خاضعانه به سوی او بیایند، تنبیه آنان بود و اینکه آنها را از طغیان و فساد به دور دارد و اینکه پس از بازگشت وی به میان آنان با پروردگارشان مخالفت نکنند(1) و اولیای خدا به خاطر خداوند بیشتر از خود خداوند خشمگین می شوند چرا که خداوند بلند مرتبه رحمتش وسیع و حلم و بردباریاش بسیار است.

3. امام صادق علیه السلام میفرماید: خداوند تبارک و تعالی بر فرشته ای از فرشتگان خشم گرفته و بال او را قطع کرد و او را در جزیره ای از جزایر دریا افکند و تا زمانی که خداوند می خواست در آنجا باقی ماند. وقتی که خداوند ادریس علیه السلام را مبعوث کرد، آن فرشته به سوی او آمد و گفت: ای پیامبر خدا ! از خدا بخواه که از من راضی باشد و بالم را به من برگرداند. ادریس گفت: بله و از خدا خواست. خدا نیز از آن فرشته در گذشت و بال و پرش را به او برگرداند. فرشته به ادریس گفت: آیا تو از من درخواستی داری؟ گفت: بله. دوست دارم که مرا به آسمان ببری تا ملک الموت را ببینم. چون با وجود فکر او نمیتوانم روزگار بگذرانم. فرشته او را بر بال خود گرفت و او را به آسمان چهارم برد. ناگهان دید ملک الموت نشسته و سرش را با تعجب تکان می دهد. ادریس به ملک الموت سلام داد و به او گفت: چرا سرت را تکان می دهی؟ ملک الموت گفت: پروردگار عزت و بزرگی به من دستور داده که روح تو را بین آسمان چهارم و پنجم از بدنت خارج کنم. پس من به او گفتم: خدا این کار چگونه ممکن است و فاصله آسمان چهارم پانصد سال و آسمان چهارم با سوم پانصد سال است (و از آسمان سوم تا دوم پانصد سال است) و

1- . و برای اینکه هشداری باشد برای پادشاه ستمگر و پیروانش تا به تسلیم و مطیع به سوی خداوند بازگردند. اگر قبل از تسلیم و توبه آنها دعا

میکرد یقینا آنان پس از رسیدن به رفاه و آسایش مردم را به گمراهی و جهالت مجبور میکردند.

هر آسمانی و آنچه میان آن دو است، اینچنین است. پس این چگونه است؟ سپس روح او را بین دو آسمان چهارم و پنجم از بدنش خارج کرد و این همان سخن خداوند است که فرمود: «و [ما] او را به مقامی بلند ارتقاء دادیم» حضرت فرمود: او به خاطر اینکه بسیار مشغول درس و مطالعه کتاب ها بود ادریس نامیده شده است.(1)

4. معانی الاخبار: معنی ادریس این است که او بسیار به حکم خداوند عزوجل و سنت های اسلام می پرداخت و در آن پژوهش میکرد.(2)

5. الخصال، معانی الاخبار: در روایت ابوذر آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند بر ادریس سی صحیفه نازل فرمود.(3)

6. الاحتجاج: در احتجاجات امیرالمؤمنین بر یهودی شام آمده است که خداوند تبارک و تعالی ادریس علیه السلام را به مقامی بلند ارتقا داد و بعد از وفاتش او را از خوراک بهشت بهره مند گردانید.(4)

7. قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلیاللهعلیهوآلهوسلم فرمود: فرشته ای از فرشتگان منزلتی داشت و خداوند او را از آسمان به زمین فرود آورد و او به سوی ادریس پیامبر علیه السلام آمد و به او گفت: در نزد پروردگارت مرا شفاعت کن. ادریس سه شب بدون وقفه نماز گزارد و سه روز بدون افطار روزه گرفت و سپس از خداوند در سحرگاه برای آن فرشته دعا کرد. خداوند به آن فرشته اجازه داد که به آسمان بالا رود. فرشته به ادریس گفت: دوست دارم برایت جبران کنم پس خواستهای از من طلب کن. ادریس گفت: ملک الموت را به من نشان بده باشد که با او مأنوس شوم چون با وجود ذکر و یاد او چیزی برایم گوارا نیست. فرشته دو بالش را گشود سپس گفت: سوار شو! ادریس را بالا برد و در آسمان دنیا به دنبال ملک الموت گشت. گفته شد: او بالاتر رفته و بین آسمان چهارم و پنجم او را یافت. فرشته به ملکالموت گفت: ای ملک الموت چه شده که تو

1- . تفسیر قمی: 411-412

2- . معانی الاخبار: 18

3- . الخصال 2: 104، معانى الاخبار: 95
4- . الاحتجاج: 111

را ابرو درهمکشیده می بینم؟ گفت: تعجب می کنم من زیر سایه عرش بودم که به من دستور داده شد که جان ادریس را بین آسمان چهارم و پنجم بگیرم. ادریس این را شنید و ناگهان از بال فرشته فروجست و ملک الموت در همان جا جان او را گرفت. این است معنی این سخن خداوند تبارک و تعالی که میفرماید: «و در این کتاب از ادریس یاد کن که او راستگویی پیامبر بود* و ما او را به مقامی بلند ارتقا دادیم»(1).

8. قصص الأنبیاء: ابن عباس میگوید: ادریس پیامبر در طول روز به عبادت مشغول بود و روزه می گرفت و هر جا که شب فرامیرسید همان جا بیتوته می کرد و روزی اش فرامی رسید و افطار می کرد. میزان عمل صالح او که بالا می رفت برابر با همه اعمال اهل زمین بود. ملک الموت از پروردگار خواست که اجازه دهد به دیدار ادریس علیهالسلام برود و به او عرض سلام کند. پس خداوند به او اجازه داد و او فرود آمد و به سوی او رفت و گفت: من می خواهم که با تو همنشینی کرده و با تو باشم. با ادریس همراه شد و در طول روز به عبادت مشغول بودند و روزه می گرفتند و وقتی شب فرا می رسید غذای ادریس برای او آورده می شد و او می خورد و ملک الموت را نیز صدامی زد. و ملک الموت می گفت: من نیازی به طعام ندارم. سپس به نماز می ایستادند و ادریس نماز می خواند و خسته می شد و می خوابید ولی ملک الموت پیوسته نماز می خواند و خسته نمی شد و نمی خوابید. چند روزی به این منوال گذراندند سپس آن دو از گله ای از گوسفند و درخت انگوری که به بار نشسته بود عبور کردند. ملک الموت گفت: آیا می خواهی که از این گله، گوسفندی یا از این درخت مو خوشه ای انگور برگیری و با آن افطار کنیم؟ ادریس گفت: سبحان الله من به تو می گویم با مال من افطار کن و تو ابا می کنی پس چگونه مرا به مال دیگران فرامیخوانی؟ سپس ادریس علیهالسلام گفت: تو با من همراه بودی و مصاحبت خوبی بود، [حال بگو:] تو کیستی؟ گفت: من ملک الموت هستم. ادریس گفت: من خواسته ای از تو دارم. ملک الموت گفت: آن چیست؟ گفت: مرا به آسمان ببری. ملک الموت در این زمینه از خدای خود اجازه خواست و خدا به او اجازه داد و

1- . نسخه خطی

ادریس را بر بال خود سوار کرد و او را به آسمان برد سپس ادریس علیهالسلام به او گفت: من خواسته دیگری از تو دارم. گفت: خواسته است چیست؟ گفت: شنیده ام مرگ سخت است می خواهم کمی از آن به من بچشانی ببینم آیا همان گونه ایست که شنیده ام؟ پس در این زمینه از خداوند اجازه خواست و خدا به او اجازه داد. ملک الموت یک ساعت جان ادریس را گرفت و سپس او را رها کرد. پس به او گفت: [آن را] چگونه دیدی؟ گفت: شنیده بودم که سخت است اما مرگ از آنچه شنیده بودم سختتر بود. من یک خواسته دیگر از تو دارم؛ آتش را به من نشان ده. ملک الموت از صاحب آتش اجازه خواست و در آتش را به روی ادریس گشود. وقتی ادریس علیهالسلام آن را دید افتاد و غش کرد و سپس به ملک الموت گفت: خواسته ای دیگر دارم، بهشت را به من نشان بده. ملک الموت از نگهبان بهشت اجازه گرفت و ادریس وارد بهشت شد وقتی به آن نگاه کرد گفت: ای ملک الموت نمی خواهم از آن خارج شوم، خداوند می فرماید: «هر جانداری چشنده [طعم] مرگ است» و من آنرا چشیدم و می گوید: «و هیچ کس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد می گردد» و من به آن وارد شد و در بهشت نیز می فرماید: «و آنها از آن بیرون آمدنی نیستند»(1)

توضیح: همان طور که مشخص است دو روایت پیشین از نظر سند قوی تر و صحیح تر هستند و به این دو روایت تکیه میشود. ولی این روایت با روایات اهل تسنن موافق تر است.

9. قصص الأنبياء: صدوق با استناد به وهب بن منبه میگوید: ادریس مردی بلندقد با شکم بزرگ و سینه ای وسیع و صدایی آرام و کلامی روان بود و وقتی راه می رفت گامهایش بسیار به هم نزدیک بودند -و حدیث را تا پایان آنچه در ابتدای این باب آمده ادامه می دهد- و سپس می گوید: خداوند سی صحیفه بر ادریس علیه السلام نازل کرد و او اولین کسی بود که با قلم نگاشت و اولین کسی بود که لباس دوخت و آن را پوشید. کسانی که پیش از او بودند پوستین می پوشیدند و هرچهقدر

1- . نسخه خطی

که می دوخت تسبیح و لا اله الا الله و تکبیر می گفت و خدا را تمجید می کرد و یگانه میداشت. در هر روز اعمال صالح او به اندازه اعمال صالح تمام اهل زمین بالا می رفت. گفت: در زمان ادریس علیهالسلام فرشتگان با انسانها دست داده و به آنها سلام داده و با آنها صحبت و همنشینی می کردند و این به صلاح زمان و اهل زمانه بود. و تا زمان نوح علیه السلام مردم بر این بودند و سپس این ارتباط قطع شد. از دیگر ماجراهای ادریس با ملک الموت این بود که وارد بهشت شد و پروردگارش به او فرمود: همانا ادریس با تو محاجّه کرد و با وحی من برای تو استدلال آورد و من کسی هستم که تعجیل در دخول به بهشت را برای او مهیا گردانیدم. او جان و جسم خود را وقف من کرده و آنها را به خاطر من خسته می کرد و حق او برگردن من این است که در برابر آن اعمال به او آرامش و راحتی بدهم و به خاطر تواضع و عبادت صالحش برای من، جایگاه و مکان والایی از بهشت به او اعطاء کنم.(1)

10. قصص الأنبیاء: امام صادق علیهالسلام میفرماید: وقتی وارد کوفه شدی به مسجد سهله برو و در آن جا نماز بگذار و هر چه برای دین و دنیایت می خواهی از خدا طلب کن چون مسجد سهله خانه ادریس پیامبر علیهالسلام است که در آن خیاطی میکرد و نماز می گزارد و هر کس از خداوند در آن جا چیزی را که دوست دارد طلب کند، خداوند حوائج او را برآورده کرده و روز قیامت به منزلتی عالی و به درجه ادریس علیه السلام می رساند و از بدی های دنیا و نیرنگهای دشمنانش او را ایمن می کند.(2)

می گویم: مثل این روایت را با سندهایی در باب مسجد سهله آورده ایم. مسعودی می گوید: اُخنوخ همان ادریس پیامبر علیهالسلام است وصابئی ها معتقدند که ادریس همان هرمس است و معنی هرمس، عطارد است. او همان کسی است که خداوند در کتابش می فرماید: او را به مقامی بلند ارتقاء داده است. او علم نجومی می دانست و سیصد سال در زمین زیست. گفته شده: بیشتر از این نیز بوده است. او

-1 . نسخه خطی
-2 . نسخه خطی

اولین کسی است که پارچه بافت و با سوزن خیاطی کرد و سی صحیفه بر او نازل شد و قبل از او بر آدم علیه السلام بیست و یک صحیفه و بر شیث بیست و نه صحیفه نازل شده بود که حاوی لا اله الا الله و سبحان الله بود. (1)

طبرسی رحمه الله و رازی می گویند: او همان جد پدر نوح علیه السلام است که اسم او اخنوخ است و اولین کسی است که لباس دوخت و آن را پوشید. قبل از او پوست می پوشیدند.(2)

و ابن اثیر در الکامل می گوید: انوش بن شیث بعد از مرگ پدرش در سیاست حکومت و تدبیر رعیتی که زیردست او بودند به جای پدر نشست بی آنکه هیچ تغییر و تبدیلی در آن ایجاد کند و عمر انوش هفتصد و پنج سال بود و تولد او در زمان ششصد و پنج سالگی پدرش شیث بود. این سخن اهل تورات است. ابن عباس می گوید: شیث صاحب فرزندی به نام انوش شد و به همراه او فرزندان زیاد دیگری نیز داشت. شیث به او وصیت کرد. سپس انوش بعد از نود سال صاحب فرزندی به نام قینان شد و با او افراد زیادی متولد شدند و وصیت به او منتقل شد و قینان صاحب فرزندی به نام مهلائیل شد و فرزندان زیادی با او بودند و وصیت به او منتقل شد و مهلائیل صاحب فرزندی به نام یرد(3) -و گفته شده: یارد- شد و فرزندان

ص: 358

1- . مروج الذهب 1 : 18. شرح و تفصیل آن در اثبات الوصیه ص 7 آمده و گفته شده است: در زمان وی بیوراسب از فرزندان قابیل هزار سال پادشاهی کرد. و سپس مطالب حدیث دوم را آورده است. همچنین آمده است که: منزل وی در مسجد سهله در کوفه بوده و سنش در زمان مرگ به سیصد و پنجاه و شش میرسیده است.

2- . مجمع البیان 6: 519، مفاتیح الغیب 5: 566

3- . یعقوبی میگوید: مهلائیل 65 ساله بود که یرد متولد شد. سپس مهلائیل در روز یک شنبه دوم نیسان ساعت سه نیمه شب در سن 895 سالگی درگذشت.(گفتم: در المحبر: مهلالیل آمده است.) بعد از مهلائیل یرد به روی کار آمد و مرد مؤمنی بود که تمام کارها و عباداتش برای خداوند سبحان بوده و شب و روز بسیار نماز میخواند به همین علت خداوند عمر او را طولانی کرد.وی در سن 62 سالگی صاحب فرزندی به نام اخنوخ شد.

در سن چهل سالگی یرد، هزاره اول به پایان رسید. زندگینامه یرد در این کتاب ادامه داده میشود تا آن جا که می گوید: در روز جمعه اول ماه آذار به هنگام غروب و در سن 962 سالگی درگذشت. بعد از یرد اخنوخ به روی کار آمد و وی نیز به عبادت خداوند پرداخت. وقتی 65 ساله شد فزندش متوشلح به دنیا آمد. اخنوخ اولین کسی بود که با قلم نوشت و همان ادریس پیامبر است که در سن 300 سالگی در گذشت. بعد از اخنوخ متوشلح به عبادت و اطاعت از خداوند پرداخت.او نیز در سن 187 سالگی صاحب فرزندی به نام لمک شد. متوشلح در روز پنج شنبه یازدهم ماه ایلول در سن 960 سالگی درگذشت.(پیشتر ذکر شد: در محبر آمده است: 69. ابن کلبی میگوید: 1170.) لمک بعد از پدرش به عبادت و اطاعت خداوند پرداخت و در سن 182 سالگی صاحب فرزند شد. لمک در روز یک شنبه ساعت نه صبح هفدهم آذار در سن 777 سالگی درگذشت. در اثبات الوصیه آمده است: اسم لمک ارفخشد بوده است. زندگینامه آنها را به طور مفصل یعقوبی در تاریخش و مسعودی در اثبات الوصیه آوردهاند که فواید بسیاری دارد اما ما در اینجا برای جلوگیری از زیادهگویی از ذکر آن صرف نظر کردیم؛ علاقهمندان میتوانند به این دو کتاب مراجعه کنند.

کمی به همراه او به دنیا آمدند. وصیت به او منتقل شد. یرد صاحب فرزندی به نام اخنوخ شد که همان ادریس پیامبر علیهالسلام بود و با او نیز فرزندان کمی متولد شدند و وصیت به او منتقل شد.(1)

سپس میگوید: حکمای یونانی او را هرمس حکیم می نامند و یرد بعد از تولد ادریس 800 سال زیست و صاحب پسران و دختران شد. عمر او 962 سال بود و آدم علیه السلام بعد از اینکه 368 سال از عمر ادریس گذشت وفات یافت. گفت: در تورات آمده است: ادریس پس از گذشت 365 سال از عمرش و بعد از اینکه 527 سال از سن پدرش می گذشت به سوی آسمان بالا برده شد و پدرش بعد از بالارفتن او 435 سال، و در مجموع 962 سال تمام زیست.(2)

سپس میگوید: اخنوح صاحب متوشلخ شد و بعد از تولد متوشلخ 300 سال زیست. سپس بالا برده شد و خنوخ در امور فرزندانش جانشین وی شد. او 919 سال زیست و سپس وفات یافت و به پسرش لمک که همان پدر نوح علیهالسلام است وصیت کرد.(3)

سیدبن طاووس در کتاب سعدالسعود میگوید: در صحیفه های ادریس علیهالسلام یافتم: گویی که مرگ به سراغت آمده، ناله ات برآمده، عرق بر پیشانی ات

1- . کامل التواریخ 1: 22
2- . کامل التواریخ 1: 24
3- . کامل التواریخ 1: 25

نشسته، لبهایت خشک شده و زبانت ترک برداشته، آب دهانت خشک شده، سیاهی چشمت به سفیدی گراییده، دهانت کف برآورده، همه بدنت به لرزه درآوده، با غصه، سکرات، تلخی و صدای هولناک مرگ روبهرو شده ای. به تو ندا می دهند و نمی شنوی. سپس جانت از بدن خارج می شود و تبدیل به مرداری بین خانواده ات می شوی و یقینا در تو عبرتی برای دیگران وجود دارد. پس در معنای مرگ بیندیش. آنچه باید نازل شود به ناچار بر تو نازل می شود و هر عمری هرچقدر هم طولانی شود به زودی به پایان می رسد؛ چون هرچه باید بیاید در وقت معینی از راه می رسد. پس از مرگ عبرت گیر ای کسی که می میری و ای انسان بدان که سختی مرگ پیش از آن است و مرگ از شدت ترس و هراسهای روز قیامت که پس از مرگ فرامیرسد آسانتر است. سپس درباره فریاد، نابودی و روز قیامت و حساب و کتاب و جزاء چیزهایی گفته است که قویترین قدرتمندان از شنیدنش عاجزند.(1)

11. میگویم: سپس سید از آن صحیفه ها آنچه را که خداوند خطاب به پیامبر ما صلیاللهعلیهوآلهوسلم می فرماید، بیان می کند که در باب البشائر(بشارتها) از کتاب احوال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهد آمد.

سپس میگوید: در وقف زیارتگاهی به نام الطاهر در کوفه، تک کتابی یافتم که بر آن نوشته شده بود: سنن ادریس علیه السلام. این کتاب به خط عیسی بود که آن را از سریانی به عربی ترجمه کرده بود. کتاب متعلق به ابراهیم بن هلال الصابی کاتب بود و در آن آمده بود: بدانید و مطمئن باشید که تقوای الهی حکمت بزرگ و نعمت عظیم و سببی است که به سوی خیر می کشاند و گشاینده درهای خیر و فهم و عقل است چون خداوند تبارک و تعالی وقتی دوستدار بندگانش شد، به آنها عقل داد و پیامبران و اولیایش را به روح القدس مختص گردانید و اسرار دیانت و حقایق حکمت را برای آنها آشکار ساخت تا از گمراهی دور شده و از هدایت پیروی کنند و در جانشان بنشیند که خداوند بزرگتر از آن است که افکار او را احاطه کند، دیدگان او را درک کنند، اوهام او را دریابند و احوال او را محدود گرداند. او بر همه

1- . سعد السعود : 38

چیز احاطه دارد و آنها را هرگونه که بخواهد تدبیر می کند. کارهایش پیگیری نمیشود و اهداف او درک نمی شود و هیچ محدودیت، دستیابی، اشاره،گمان، زیرکی بر او واقع نمیشود و هیچ تفسیری در او راه ندارد و استطاعت مخلوقات به معرفت ذات او و شناخت کنه او منتهی نمی شود.

در جای دیگری از کتاب مذکور می گوید: در بیشتر اوقاتتان خدا را فرا خوانید در حالی که از او در دعایتان کمک می خواهید و زاری و ناله می کنید؛ چرا که اگر او در دعایتان همراهی و همکاری ببیند دعایتان را مستجاب می کند و حاجاتتان را برآورده ساخته و شما را به آرزوهایتان می رساند و عطاهایش را از خزائنش در حالی که تمام شدنی نیست بر شما سرازیر میکند.

در جای دیگر می گوید: هر وقت روزه گرفتید خود را از هر ناپاکی و نجاست پاک کنید و با قلب هایی خالص و صاف و منزه از افکار پلید و وسوسه های ناپسند برای خداوند روزه بگیرید. چون خداوند قلب های ناپاک و نیات سوء را محبوس میکند. درحالی که دهانتان از خوراکی ها بسته است باید جوارحتان نیز از گناه بازداشته شود. خداوند با اینکه شما فقط غذا نخورید راضی نمیشود بلکه باید از همه زشتی ها و پلیدی ها چشم بپوشید. وقتی در نماز وارد شدید تمام افکار و ذهنتان را به آن مشغول دارید و خداوند را در حالی که پاک و فارغالبال هستید فرابخوانید. مصالح خود و منافعتان را با خضوع و خشوع و اطاعت و استکانت، از او بخواهید و هر وقت بر زمین سجده زدید افکار دنیا را و وسوسه های شوم و کارهای شر و فکر حیله و نیرنگ و خوراکی های ناپاک و دشمنی ها و کینه ها را دور کرده و تمامی آنها را از میان خود به دور افکنید.

در جای دیگر آمده است: نمازهای واجب یومیه را به جای آورید. این نمازها سه تاست. وعده صبح که تعداد آن هشت سوره است؛ هر دو سوره سه سجده با سه تسبیح دارد. وعده نیم روز که پنج سوره است و هنگام غروب خورشید که پنج

سوره است با سجده هایش. این چیزی است که بر شما واجب شده و هرکس نافله ای بدان بیفزاید خداوند ثواب بیشتری برای او در نظر می گیرد.(1)

12. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: مسجد سهله خانه ادریس نبی علیه السلام بوده که در آن خیاطی می کرده است.(2)

13. الکافی: عبدالرحمن بن سعید از امام صادق علیه السلام مثل آن را نقل می کند.(3)

1- . سعد السعود: 39-40

2- . فروع الکافی 1: 139

3- . فروع الکافی 1: 139

باب های قصه های نوح که بر پیامبر ما و بر خاندانش و بر او درود باد

باب یکم : مدت عمر، ولادت، وفات، علت نامگذاری و نقش انگشتری نوح علیهالسلام و اجمال احوال وی

1. عیون اخبارالرضا، الامالی: حسین بن خالد از امام رضا علیهالسلام نقل میکند: هنگامی که نوح علیهالسلام بر کشتی سوار شد خداوند عزوجل به او وحی کرد: ای نوح اگر از غرق شدن ترسیدی پس هزار بار بگو لا اله الا الله و از من نجات بخواه تا تو را و کسانی که همراه تو ایمان آورده اند را از غرق شدن نجات دهم. گفت: هنگامی که نوح و کسانی که با او بودند بر کشتی سوار شدند و او طناب را بالا برد باد بر آنان وزید و نوح در شرف غرق شدن بود و باد به او مهلت نداد و نتوانست هزار بار لا اله الا الله بگوید. پس به زبان سریانی گفت: «هلولیا هزار هزار بار ای ماریا محکم کن» گفت: در آن هنگام طناب صاف ایستاد و کشتی به راهش ادامه داد. نوح علیهالسلام گفت: شایسته است کلامی که خدا با آن مرا از غرق شدن نجات داد همیشه همراه من باشد و از من جدا نشود. گفت: به همین علت روی انگشتری خود حک کرد: «لا اله الا الله- هزار مرتبه- پروردگارا مرا صالح گردان». حدیث. (1)

الخصال: محمدبنعلی صیرفی مثل همین روایت را نقل کرده است.(2)

2. امالی الصدوق: جعفربن محمد علیه السلام فرمود: نوح علیه السلام دوهزار و پانصد سال زندگی کرد. هشتصد و پنجاه سال از آن قبل از بعثت و نهصد و پنجاه سال بین قوم خود بود و آنها را - به سوی خدا- دعوت می کرد، دویست سال در

1- . العیون : 217، امالی الصدوق: 274
2- . الخصال 1: 162

حال ساختن کشتی بود و پانصد سال پس از این که از کشتی فرود آمد و آب در زمین فرورفت و شهرها برپاشدند و فرزندانش در شهرها ساکن گردیدند. سپس ملک الموت در حالی که او زیر نور خورشید بود، به سویش آمد و گفت: سلام بر تو. نوح علیهالسلام جواب سلام او را داد و به او گفت: ای ملک الموت خواستهات چیست؟ گفت: آمده ام که تو را قبض روح کنم. پس به او گفت: آیا اجازه می دهی که از نور خورشید به سایه بروم؟ ملک الموت گفت: بله. و نوح علیهالسلام منتقل شد و سپس گفت: ای ملک الموت گویی آنچه در این دنیا بر من گذشت به اندازه این زمانی بود که از نور خورشید به سایه رفتم. پس کاری که به آن امر شده ای پیش آی. گفت: پس نوح علیهالسلام را قبض روح کرد.(1)

قصص الانبیاء: برخی اصحاب ما از جعفر بن محمد علیه السلام مثل همین روایت را نقل کردهاند.(2)

اکمال الدین: ابن عیسی مثل همین روایت را نقل کرده است.(3)

می گویم: طبرسی در مجمع البیان از امام صادق علیهالسلام مثل همین روایت را نقل کرده است.(4)

3. علل الشرایع، عیون اخبار الرضا علیهالسلام: فرد شامی از امیرالمؤمنین علیهالسلام درباره اسم نوح علیهالسلام سؤال کرد که چه بوده است؟ ایشان پاسخ دادند: اسم او سکن بوده ولی از آنجا که نهصد و پنجاه سال بر قوم خود نوحه سرداده نوح نامیده شده است.(5)

4. علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمودند: اسم نوح علیهالسلام عبدالغفار بوده است اما از آنجا که او بر خود نوحه سرداده است نوح نامیده شده است. (6)

1- . امالی الصدوق: 306
2- . نسخه خطی
3- . اکمال الدین: 288
4- . مجمع البیان 4: 435
5- . علل الشرائع: 198، العیون: 135

6- . علل الشرائع: 21

تفسیر القمی: مثل این روایت را نقل می کند.(1)

5. علل الشرایع: سعید بن جناح از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند: اسم نوح عبدالملک بوده است و چون او پانصد سال گریست نوح نامیده شد.(2)

6 . علل الشرایع: در روایت دیگری امام صادق علیه السلام میفرماید: اسم نوح عبدالاعلی بوده است و چون پانصد سال گریست نوح نامیده شد.

صدوق -خدا رحمتش کند- می گوید: تمام روایتها درباره اسم نوح متفق بوده و نامیده شدن به عبودیت را برای او تثبیت می کند و آن اسامی عبدالغفار، عبدالملک، عبدالاعلی است.(3)

7. معانی الاخبار: معنی نوح این است که او بر خود نوحه سرداده و پانصد سال گریسته و خود را از آن گمراهی که قومش در آن بوده اند دور کرده است.(4)

8. قصص الانبیاء: نوح پسر لمک پسر متوشلخ پسر اخنوخ که همان ادریس پسر یرد پسر مهلائیل پسر قنیان پسر انوش پسر شیث پسر آدم علیه السلام است.(5)

9. قصص الانبیاء: صدوق به نقل از وهب می گوید: نوح علیهالسلام نجار بوده و مایل به گندمگونی بود ولی گندمگون نبود، چهره ای نازک داشت. سر او کشیده و چشم هایش بزرگ و ساق پای او ظریف و گوشت ران او فراوان بود. نافی بزرگ داشت، ریش او بلند و هیکلی پهن، بلند و بزرگ داشت. در غضب و خشمش، تندی و شدت بود. خداوند او را در 850 سالگی مبعوث کرد. پس در میان مردم 950 سال زندگی کرد و آنها را به سوی خدا فرا خواند ولی طغیان آنها روزبهروز افزوده میشد. سه قرن بر قوم او گذشت و هرکدام از آنها فرزند کوچکش را

1- . تفسیر القمی: 304

2- . علل الشرائع: ص 21

3- . علل الشرائع: ص 21

4- . معانی الاخبار: 18
5- . نسخه خطی

می آورد و بر سر نوح علیهالسلام می ایستاد و می گفت: ای فرزندم اگر بعد از من ماندی از این دیوانه اطاعت مکن.(1)

توضیح: «الی الأدمه ما هو» یعنی مایل به گندمگونی بود ولی گندمگون نبود.

10. قصص الانبیاء: علی بن محمد عسکری علیهالسلام میفرماید: نوح علیهالسلام 2500 سال زیست. روزی در کشتی خواب بود که بادی وزید و عورت او پیدا شد. حام و یافث بر او خندیدند ولی سام آنها را توبیخ کرده و از خنده نهی کرد. نوح علیهالسلام متوجه شد و به آن دو گفت: خداوند تا قیامت نسل شما را از بردگان و زیردستان نسل سام قرار میدهد؛ چون او به من نیکی کرد ولی شما به من بیحرمتی کردید. پیوسته و تا زمانی که دنیا پابرجا است نشانه بی احترامی شما به من در نسل شما باقی خواهد ماند و نشانه نیکی در نسل سام باقی خواهد ماند. و همه سیاهان هر جا که باشند از نسل حام و همه ترک ها و صقالبه و یأجوج و مأجوج و چین، هر جا که باشند، از یافث و همه سفیدپوستان -غیر از آنان که گفتیم- از فرزندان سام هستند. خداوند تبارک و تعالی به نوح علیهالسلام وحی کرد که من موسی را برای بندگان و سرزمینم امان قرار دادم و بین خود و بندگانم او را مورد وثوق قرار دادم که تا روز قیامت با او از غرق شدن ایمن باشند و چه کسی از من به عهد خود وفاکنندهتر است؟ پس نوح علیهالسلام خوشحال شده و بشارت یافت. در کمان، زه و تیری بود. زه و تیر را از آن برکشید و امان از غرق قرار داده شد. ابلیس به سوی نوح علیهالسلام آمد و گفت: من به تو مدیون هستم. با من خالص باش که من به تو خیانت نخواهم کرد. نوح علیهالسلام از صحبت او و خواسته اش احساس گناه کرد. خداوند به او وحی کرد که: با او صحبت کن و از او بپرس. من او را با حجتی علیه خودش به سخن می آورم. نوح علیهالسلام گفت: صحبت کن. ابلیس گفت: هرگاه پسر آدم را آزمند، حریص، حسود، ستمگر و عجول بیابیم او را مانند توپ برمی گیریم و اگر همه این اخلاقیات برای ما جمع شود او را شیطان سرکش می نامیم. نوح گفت: چیست آن کار بزرگی که انجام داده ام؟ ابلیس

-1 . نسخه خطی

گفت: تو خداوند را علیه اهل زمین فراخواندی - مردم را نفرین کردی - و در یک ساعت آنها را به آتش داخل کردی و من آسودهخاطر شدم و اگر این نفرین تو نبود من باید زمانی طولانی به آنها مشغول می شدم.(1)

11. اکمال الدین: امام صادق علیه السلام میفرماید: نوح علیهالسلام بعد از پیاده شدن از کشتی پنجاه سال زیست و سپس جبرئیل علیهالسلام به سراغ او آمد و گفت: ای نوح پیامبری تو سپری شد و ایامت کامل گشته است. پس به اسم اعظم و میراث علم و آثار علم نبوتی که با توست بنگر و آن را به پسرت سام بسپار و من زمین را از عالمی که به وسیله او اطاعتم شناخته می شود خالی نخواهم گذاشت و او راه نجات مردم در دوره مرگ یک پیامبر تا مبعوث شدن پیامبر دیگر است. من مردم را بدون حجت و دعوت کننده ای به سوی خودم و هدایت کننده ای به راه خودم و کسی که عارف به امر من باشد رها نخواهم کرد. من اینگونه خواسته ام که برای هر قومی هدایت کننده ای بگذارم که سعادتمندان را به وسیله او هدایت کنم و او حجتی بر نگون بختان باشد. گفت: نوح علیهالسلام اسم اعظم و میراث علم و آثار علم نبوت را به پسرش سام بخشید. اما حام و یافث علمی نداشتند که از آن بهره مند گردند. گفت: نوح آنها را به هود علیهالسلام بشارت داد و به آنها دستور داد که از او تبعیت کنند و گفت هر سال وصیت را بگشایید و در آن بنگرید و این روز، همانطور که آدم علیهالسلام به آنان امر کرده بود، روز عید آنها بود. گفت: جبریه از فرزندان حام و یافث ظهور پیدا کردند و فرزندان سام آن علمی را که در نزد آنها بود پنهان داشتند و بعد از نوح، دولت بر علیه سام، به حام و یافث رسید. و این همان سخن خداوند تبارک و تعالی است که فرمود: «و در میان آیندگان [آوازه نیک] او را بر جای گذاشتیم.» می گوید: دولت جباران را برای نوح گذاشتم و خداوند محمد صلیاللهعلیهوآلهوسلم را با این امر آرام می کند و سند و هند و حبش فرزندان حام و عرب و عجم از سام هستند که دولت به آنها رسید و عالمی بعد از عالمی

1- . نسخه خطی

دیگر در بین آنها وصیت را به ارث می برد تا اینکه خداوند عزوجل هود را مبعوث کرد.(1)

می گویم: در قصص الانبیاء این روایت تا جایی که میگوید: «همانطور که آدم علیه السلام به آنان دستور داده بود» آمده است فقط به جای پنجاه سال، پانصد سال آمده که مطابق با احادیث ذکر شده پیشین همان صحیح است. در کافی نیز از محمدبن سنان این روایت وارد شده و در آن نیز پانصد سال آمده است.(2)

12. اکمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: عمر قوم نوح سیصد سال، سیصد سال بود.(3)

13. اکمال الدین: صادق علیه السلام از پدرانش به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گوید: نوح 2450 سال زیست.(4)

توضیح: بدان که سیره نویسان درباره عمر نوح اختلاف نظر دارند. گفته شده هزار سال بوده و گفته شده 1450 سال و یا 1470 سال و یا هزار و سیصد سال و روایات معتبر ما دلالت بر این دارد که 2500 سال عمر کرده است. به این روایت نیز نمی توان اعتماد کرد چون با گفتهها و روایتهای هر دو گروه تفاوت دارد و چه بسا مقداری از زمان حیات او در آن به حساب نیامده باشد. آن مقدار از عمر نوح که به حساب نیامده است یا زمان قبل از بعثت او بوده یا زمان ساختن کشتی یا اواخر عمر وی علیهالسلام.

-1 . اکمال الدین: 80-81
-2 . الروضه: 285
-3 . اکمال الدین: 289
-4 . اکمال الدین: 289

آیات:

- ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا.(1)

{[ای] فرزندان کسانی که [آنان را در کشتی] با نوح برداشتیم. راستی که او بنده ای سپاسگزار بود.}

تفسیر: طبرسی می گوید: «راستی که او بنده ای سپاسگزار بود» به این معنی است که نوح بنده بسیار سپاسگزار خدا بود و وقتی لباسی می پوشید یا طعامی می خورد یا آبی می نوشید خداوند متعال را سپاس گفته می گفت: الحمدلله. گفته شده: که او در ابتدای خوردن و نوشیدن بسم الله می گفت و در انتهای آن الحمدلله. از امام صادق و امام باقر علیهماالسلام روایت شده است که نوح وقتی به صبح و شام وارد می شد می گفت: «خدایا من گواهی می دهم که هیچ نعمتی از نعمت های دین و دنیا برای من نیست مگر آن که همه آن از جانب توست، تویی که یکتایی و هیچ شریکی نداری. و تو را آنقدر سپاس و شکر می گویم تا از ما خشنود باشی و بعد از خشنودیات» و این نحوه تشکر او بود.(2)

1- . اسراء/ 3

2- . مجمع البیان 6 : 396

1. عیون اخبارالرضا علیهالسلام: با سندهای سه گانه از امام رضا از علی بنالحسین علیهماالسلام نقل شده است: مردم سه چیز را از سه شخص گرفتند: صبر را از ایوب، شکر را از نوح و حسد را از فرزندان یعقوب.(1)

2. علل الشرایع: امام باقر علیهالسلام فرمود: نوح عبد شکور نامیده شد چون وقتی وارد صبح و شام می شد می گفت: خدایا من شهادت می دهم که من از هیچ نعمتی از عافیت دین و دنیا برخوردار نیستم مگر اینکه فقط از جانب توست. تو یگانهای و هیچ شریکی نداری و تو را آنقدر سپاس و شکر می گویم تا از ما راضی باشی ای پروردگار ما !(2)

3. تفسیر قمی: امام باقر علیهالسلام فرمود: هنگامی که نوح وارد صبح و شام می شد می گفت: «وارد شام شدم و قسم می خورم هیچ نعمتی از نعمت های دین و دنیا نیست مگر این که ازجانب خداوند یکتاست که شریکی ندارد. حمد و سپاس فراوان به خاطر آن نعمت بر من، از آن اوست» و خداوند فرمود: «او بنده شکرگزار بود» و سپاس او اینگونه بود.(3)

4. علل الشرایع: علی بن محمدعسکری علیهالسلام می فرماید: نوح علیه السلام دوهزار و پانصد سال زندگی کرد روزی در کشتی خواب بود که بادی وزید و عورت او پیدا شد. حام و یافث خندیدند ولی سام آنها را سرزنش کرد و از خنده بازداشت و هرچه سام آن چیزی را که باد آن را افشا میکرد می پوشاند، حام و یافث آن را افشا میکردند تا اینکه نوح متوجه شد و آنها را در حال خنده دید و گفت: چه شده؟ سام اتفاقی را که افتاده بود برای او بازگو کرد. نوح دستش را به سوی آسمان بالا برد در حالی که دعا میکرد و می گفت: «خدایا آب صلب حام را تغییر بده تا فرزندان او فقط سیاهان باشند. خدایا آب صلب یافث را نیز تغییر بده» و خداوند آب صلب آنها را تغییر داد و همه سیاهیان هر جا که باشند از فرزندان حام و همه ترک ها و صقالبه و یأجوج و مأجوج و چینی ها هر جا که باشند از فرزندان

1- . عیون الاخبار: 209
2- . علل الشرائع: 21
3- . تفسیر قمی 377

یافث هستند و همه سفیدپوستان از فرزندان سام هستند و نوح علیهالسلام به حام و یافث گفت: نسل شما را تا روز قیامت زیردستان سام قرار داد چون او به من نیکی کرد ولی شما بیحرمتی کردید و پیوسته تا دنیا باقی است نشانه این بدی شما به من در نسل شما و نشانه خوبی سام به من در نسل او باقی خواهد ماند.(1)

توضیح: خول یعنی خادم و مملوک و زیر دست.

می گویم: شیخ طبرسی رحمه الله این روایت را از کتاب النبوه با همین سند آورده و سپس می گوید: شیخ امام باقر ابن بابویه رحمه الله گفته است: ذکر یافث در این روایت عجیب است و من آن را فقط با همین سلسله راویان روایت کرده ام و همه روایت هایی که در این معنی آورده ام فقط نام حام برده شده که وقتی عورت پدر پیدا شده خندیده است و سام و یافث در گوشه دیگری بوده اند و به آنها خبر رسیده که حام چنین کاری کرده و سام و یافث آمده اند و لباسی با خود آورده اند و در حالی که نوح خواب بوده است بر روی او انداخته اند. وقتی نوح بیدار شد خداوند عزوجل به او وحی کرد که حام این کار را انجام داده است و نوح حام را لعن و نفرین کرد.(2)

5. علل الشرایع: محمد پسر امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم گفت: وقتی نوح علیه السلام دستور داده شد که درخت بکار، ابلیس کنار او بود. وقتی نوح خواست انگور را بکارد ابلیس گفت: این درخت متعلق به من است. نوح علیهالسلام به او گفت: تو دروغ می گویی. ابلیس گفت: چقدر از آن برای من باشد؟ نوح علیهالسلام گفت: دو سوم. و از این جاست که آب انگوری که دو سوم آن تبخیر شده است شراب نامیده میشود.(3)

6. علل الشرایع: با اسناد به وهب نقل میشود: هنگامی که نوح علیه السلام از کشتی خارج شد شاخه های درختانی مثل نخل و انگور و سایر میوه ها که با او در کشتی بود را کاشت و در همان لحظه میوه دادند. با او شاخه انگوری بود. شاخه

1- . علل الشرائع : 22
2- . مجمع البیان 4 : 435

3- . علل الشرائع: 163

انگور آخرین چیزی بود که آن را بیرون آورد ولی نوح علیهالسلام آن را نیافت چون ابلیس آن را برداشته و پنهان کرده بود. نوح علیهالسلام برخاست که وارد کشتی شود و به دنبال آن بگردد که فرشته ای که با او بود به او گفت: ای نبی خدا بنشین الان آن آورده می شود. پس نوح علیهالسلام نشست. فرشته به او گفت: تو در آب آن با یکی دیگر شریک هستی پس حق شراکت را به جای آور. نوح گفت: بله. یک هفتم برای او شش هفتم آن برای من. فرشته به او گفت: تو بخشنده ای. ببخش! نوح گفت: یک ششم برای او و پنج ششم برای من. فرشته به او گفت: تو بخشنده ای. ببخش. نوح علیهالسلام گفت: یک پنجم آن برای او و چهار پنجم برای من. فرشته به او گفت: ببخش که تو بخشنده ای. نوح علیهالسلام گفت: یک چهارم برای او و سه چهارم برای من. فرشته گفت: تو بخشنده ای. ببخش. نوح گفت: نصف برای او و نصف برای من و حق تصرف نیز برای من باشد. فرشته به او گفت: ببخش که تو بخشنده ای. نوح گفت: یک سوم برای من و دو سوم برای او. فرشته راضی شد و پس وقتی انگور پخته می شود آنچه بیشتر از یک سوم آن باشد برای ابلیس و سهم اوست ولی یک سوم و کمتر از آن برای نوح علیهالسلام و سهم اوست که حلال و طیب است تا از آن بنوشد.(1)

7. قصص الانبیاء: ابن عباس میگوید: ابلیس به نوح علیهالسلام گفت: تو به گردن من حق داری و من باید خصلت هایی را به تو آموزش دهم. نوح گفت: من چه حقی به گردن تو دارم؟ ابلیس گفت: اینکه تو قوم خود را نفرین کردی و خداوند همه آنها را نابود کرد. از کبر و حرص و حسد بر حذر باش. چون کبر بود که باعث شد که من بر آدم سجده کنم و مرا به کفر کشاند و من را شیطان رجیم قرار داد. از حرص بر حذر باش چون آدم بهشت مباح بود و تنها از یک درخت منع شد ولی این حرص بود که او را واداشت که از آن بخورد. از حسد بر حذر باش چون پسر آدم به برادرش حسادت ورزید و او را کشت. نوح گفت: به من بگو در چه زمانی بر فرزندان آدم تواناتری؟ ابلیس گفت: زمان خشم.(2)

1- . علل الشرائع: 163
2- . نسخه خطی.

8. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی نوح علیهالسلام از کشتی پیاده شد درختانی را کاشت که در بین آنها درخت نخل نیز وجود داشت. سپس به سوی خانواده اش برگشت. ابلیس –خدا لعنتش کند- آمد و آن درخت را از جای کند. سپس وقتی نوح علیهالسلام برای کاشت درختان بازگشت آنها را به حال خود یافت ولی دید درخت نخل از جای کنده شده است و ابلیس را در آنجا یافت. جبرئیل علیهالسلام به سوی نوح آمد و به او خبر داد که ابلیس لعنه الله آن را کنده است. نوح علیهالسلام به ابلیس –خدا لعنتش کند- گفت: چه چیزی باعث شد که آن را از جا درآوری؟ به خدا قسم هیچ یک از درختانی که کاشتم در نزد من از آن محبوب تر نبود و به خدا قسم تا زمانی که آن را نکارم دست از آن نمیکشم و آن را رها نمیکنم. ابلیس –خدا لعنتش کند- گفت: به خدا قسم من نیز آن را رها نمیکنم مگر اینکه دوباره آن را از جای در بیاورم. ابلیس به او گفت: در آن برای من سهمی قایل شو. امام باقر فرمود: نوح یک سوم را سهم او قرار داد ولی او از پذیرفتن سر باز زد. نصف را سهم او قرار داد و او نپذیرفت و نوح علیهالسلام نیز نپذیرفت که برای او بیافزاید. جبرئیل علیهالسلام به نوح گفت: ای رسول الله ببخش که بخشندگی و احسان از توست. نوح علیهالسلام فهمید که خداوند بخش زیادی از آن را به ابلیس اختصاص داده و نوح دو سوم آن را به ابلیس داد. امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی آب - خرما - را گرفتی آن را بپز تا دو سوم آن برود چون آن سهم شیطان است و سپس از آن بخور و بیاشام.(1)

9. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: ابلیس با نوح علیه السلام بر سر انگور نزاع داشتند تا این که جبرئیل علیه السلام به سوی نوح آمد و به او گفت: ابلیس نیز در این انگور سهم دارد پس سهم او را بده. نوح یک سوم را به او داد و ابلیس راضی نشد. سپس نصف را به او داد و راضی نشد. سپس جبرئیل آتشی را به سوی او پرتاب کرد و دو سوم آن بسوخت و یک سوم باقی ماند. جبرئیل گفت: آنچه را که آتش سوزاند سهم او (ابلیس) شد و آن قسمتی که باقی ماند سهم توست ای نوح.(2)

1- . فروع الکافی 2: 189
2- . فروع الکافی 2: 189

باب سوم : مبعوث شدن نوح به سوی قومش و قصه طوفان

آیات :

- لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَ-هٍ غَيْرُهُ إِنِّیَ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قَالَ الْمَلأُ مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاکَ فِی ضَلاَلٍ مُّبِينٍ * قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِی ضَلاَلَةٌ وَلَكِنِّی رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * أُبَلِّغُكُمْ رِسَالاَتِ رَبِّی وَأَنصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ * أَوَعَجِبْتُمْ أَن جَاءكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُواْ وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ * فَكَذَّبُوهُ فَأَنجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِی الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُواْ قَوْماً عَمِينَ.(1)

{همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست، من از عذاب روزی سترگ بر شما بیمناکم* سران قومش گفتند: واقعاً ما تو را در گمراهی آشکار می بینیم* گفت: ای قوم من، هیچ گونه گمراهی در من نیست، بلکه من فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیانم. پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و اندرزتان می دهم و چیزهایی از خدا می دانم که [شما] نمی دانید* آیا تعجب کردید که بر مردی از خودتان، پندی از جانب پروردگارتان برای شما آمده تا شما را بیم دهد و تا شما پرهیزکاری کنید و باشد که مورد رحمت قرار گیرید* پس او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند نجات دادیم و کسانی را که آیات ما را دروغ پنداشتند غرق کردیم. زیرا آنان گروهی کور [دل] بودند. }

ص: 374

1- . اعراف/ 59-64

- وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُم مَّقَامِی وَتَذْكِيرِی بِآيَاتِ اللّهِ فَعَلَى اللّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُواْ أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءكُمْ ثُمَّ لاَ يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُواْ إِلَیَّ وَلاَ تُنظِرُونِ * فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاَّ عَلَى اللّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ * فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ فِی الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلاَئِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ * ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِ رُسُلاً إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَآؤُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ بِهِ مِن قَبْلُ كَذَلِکَ نَطْبَعُ عَلَى قُلوبِ الْمُعْتَدِينَ.(1)

{و جز نوح را بر آنان بخوان، آنگاه که به قوم خود گفت: ای قوم من، اگر ماندن من [در میان شما] و اندرز دادن من به آیات خدا، بر شما گران آمده است [بدانید که من] بر خدا توکل کرده ام پس [در] کارتان با شریکان خود همداستان شوید تا کارتان بر شما ملتبس ننماید. سپس درباره من تصمیم بگیرید و مهلتم ندهید* و اگر روی گردانید، من مزدی از شما نمی طلبم، پاداش من جز بر عهده خدا نیست و من مامورم که از گردن نهندگان باشم* پس او را تکذیب کردند. آنگاه وی را با کسانی که در کشتی همراه او بودند نجات دادیم و آنان را جانشین [تبهکاران] ساختیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند غرق کردیم. پس بنگر که فرجام بیم داده شدگان چگونه بود* آنگاه پس از وی رسولانی را به سوی قومشان برانگیختیم، و آنان دلایل آشکار برایشان آوردند ولی ایشان بر آن نبودند که به چیزی که قبلاً آن را دروغ شمرده بودند ایمان بیاورند. این گونه ما بر دل های تجاوزکاران مهر می نهیم.}

- مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالأَعْمَى وَالأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ * وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّی لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَن لاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ اللّهَ إِنِّیَ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ * فَقَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قِوْمِهِ مَا نَرَاکَ إِلاَّ بَشَرًا مِّثْلَنَا وَمَا نَرَاکَ اتَّبَعَکَ إِلاَّ الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِیَ الرَّأْیِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ * قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّیَ وَآتَانِی رَحْمَةً مِّنْ

1- . یونس/ 71-74

عِندِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ * وَيَا قَوْمِ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالاً إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلَى اللّهِ وَمَآ أَنَاْ بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُواْ إِنَّهُم مُّلاَقُو رَبِّهِمْ وَلَ- كِنِّيَ أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ * وَيَا قَوْمِ مَن يَنصُرُنِي مِنَ اللّهِ إِن طَرَدتُّهُمْ أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ * وَلاَ أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَآئِنُ اللّهِ وَلاَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلاَ أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلاَ أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَن يُؤْتِيَهُمُ اللّهُ خَيْرًا اللّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ * قَالُواْ يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتَنِا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُم بِهِ اللّهُ إِن شَاء وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ * وَلاَ يَنفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ إِن كَانَ اللّهُ يُرِيدُ أَن يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَاْ بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرَمُونَ * وَأُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلاَّ مَن قَدْ آمَنَ فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ * وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلاَ تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُواْ إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ * وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلأٌ مِّن قَوْمِهِ سَخِرُواْ مِنْهُ قَالَ إِن تَسْخَرُواْ مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ * فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ * حَتَّى إِذَا جَاء أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلاَّ مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَلِيلٌ * وَقَالَ ارْكَبُواْ فِيهَا بِسْمِ اللّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ * وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَب مَّعَنَا وَلاَ تَكُن مَّعَ الْكَافِرِينَ * قَالَ سَآوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاء قَالَ لاَ عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللّهِ إِلاَّ مَن رَّحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ* وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءكِ وَيَا سَمَاء أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاء وَقُضِيَ الأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْداً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَنَادَى نُوحٌ رَّبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابُنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ* قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلاَ تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلاَّ تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُن مِّنَ الْخَاسِرِينَ * قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ

بِسَلاَمٍ مِّنَّا وَبَركَاتٍ عَلَيْکَ وَعَلَی أُمَمٍ مِّمَّن مَّعَکَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ .(1)

{و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم [گفت] من برای شما هشداردهنده ای آشکارم* که جز خدا را نپرستید زیرا من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم* پس سران قومش که کافر بودند گفتند ما تو را جز بشری مثل خود نمی بینیم و جز [جماعتی از] فرومایگان ما آن هم نسنجیده نمی بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد و شما را بر ما امتیازی نیست بلکه شما را دروغگو می دانیم* گفت ای قوم من به من بگویید اگر از طرف پروردگارم حجتی روشن داشته باشم و مرا از نزد خود رحمتی بخشیده باشد که بر شما پوشیده است آیا ما [باید] شما را در حالی که بدان اکراه دارید به آن وادار کنیم* و ای قوم من بر این [رسالت] مالی از شما درخواست نمی کنم مزد من جز بر عهده خدا نیست و کسانی را که ایمان آورده اند طرد نمی کنم قطعا آنان پروردگارشان را دیدار خواهند کرد ولی شما را قومی می بینم که نادانی می کنید* و ای قوم من اگر آنان را برانم چه کسی مرا در برابر خدا یاری خواهد کرد آیا عبرت نمی گیرید* و به شما نمی گویم که گنجینه های خدا پیش من است و غیب نمی دانم و نمی گویم که من فرشته ام و در باره کسانی که دیدگان شما به خواری در آنان می نگرد نمی گویم خدا هرگز خیرشان نمی دهد خدا به آنچه در دل آنان است آگاه تر است [اگر جز این بگویم] من در آن صورت از ستمکاران خواهم بود* گفتند ای نوح واقعا با ما جدال کردی و بسیار [هم] جدال کردی پس اگر از راستگویانی آنچه را [از عذاب خدا] به ما وعده می دهی برای ما بیاور* گفت تنها خداست که اگر بخواهد آن را برای شما می آورد و شما عاجز کننده [او] نخواهید بود* و اگر بخواهم شما را اندرز دهم در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد اندرز من شما را سودی نمی بخشد او پروردگار شماست و به سوی او باز گردانیده می شوید* یا [درباره قرآن] می گویند آن را بربافته است بگو اگر آن را به دروغ سر هم کرده ام گناه من بر عهده خود من است و[لی] من از جرمی

1- . هود/ 25-48

که به من نسبت می دهید برکنارم* و به نوح وحی شد که از قوم تو جز کسانی که [تاکنون] ایمان آورده اند هرگز [کسی] ایمان نخواهد آورد پس از آنچه می کردند غمگین مباش* و زیر نظر ما و [به] وحی ما کشتی را بساز و در باره کسانی که ستم کرده اند با من سخن مگوی چرا که آنان غرق شدنی اند* و [نوح] کشتی را می ساخت و هر بار که اشرافی از قومش بر او می گذشتند او را مسخره می کردند می گفت اگر ما را مسخره می کنید ما [نیز] شما را همان گونه که مسخره می کنید مسخره خواهیم کرد* به زودی خواهید دانست چه کسی را عذابی خوارکننده درمی رسد و بر او عذابی پایدار فرود می آید* تا آنگاه که فرمان ما دررسید و تنور فوران کرد فرمودیم در آن [کشتی] از هر حیوانی یک جفت با کسانت مگر کسی که قبلا در باره او سخن رفته است و کسانی که ایمان آورده اند حمل کن و با او جز [عده] اندکی ایمان نیاورده بودند* و [نوح] گفت در آن سوار شوید به نام خداست روان شدنش و لنگرانداختنش بی گمان پروردگار من آمرزنده مهربان است* و آن [کشتی] ایشان را در میان موجی کوه آسا می برد و نوح پسرش را که در کناری بود بانگ درداد ای پسرک من با ما سوار شو و با کافران مباش* گفت به زودی به کوهی پناه می جویم که مرا از آب در امان نگاه می دارد گفت امروز در برابر فرمان خدا هیچ نگاهدارنده ای نیست مگر کسی که [خدا بر او] رحم کند و موج میان آن دو حایل شد و [پسر] از غرق شدگان گردید* و گفته شد ای زمین آب خود را فرو بر و ای آسمان [از باران] خودداری کن و آب فرو کاست و فرمان گزارده شده و [کشتی] بر جودی قرار گرفت و گفته شد مرگ بر قوم ستمکار* و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت پروردگارا پسرم از کسان من است و قطعا وعده تو راست است و تو بهترین داورانی* فرمود ای نوح او در حقیقت از کسان تو نیست او [دارای] کرداری ناشایسته است پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه من به تو اندرز می دهم که مبادا از نادانان باشی* گفت پروردگارا من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم و اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی از زیانکاران باشم* گفته شد ای نوح با درودی از ما و برکتهایی بر تو و بر گروه

هایی که با تواند فرود آی و گروههایی هستند که به زودی برخوردارشان می کنیم سپس از جانب ما عذابی دردناک به آنان می رسد}

- وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِن قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ * وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ. (1)

{و نوح را یاد کن آنگاه که پیش از [سایر پیامبران] ندا داد، پس ما او را اجابت کردیم، و وی را با خانواده اش از بلای بزرگ رهانیدیم* و او را در برابر مردی که نشانه های ما را به دروغ گرفته بودند پیروزی بخشیدیم، چرا که آنان مردم بدی بودند، پس همه ایشان را غرق کردیم.}

- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ * فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاء اللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِی آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ * إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ * قَالَ رَبِّ انصُرْنِی بِمَا كَذَّبُونِ * فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا فَإِذَا جَاء أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِی فِی الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ * فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنتَ وَمَن مَّعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَقُل رَّبِّ أَنزِلْنِی مُنزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ * إِنَّ فِی ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ. (2)

{ و به یقین نوح را به سوی قومش فرستادیم پس [به آنان] گفت ای قوم من خدا را بپرستید شما را جز او خدایی نیست مگر پروا ندارید* و اشراف قومش که کافر بودند گفتند این [مرد] جز بشری چون شما نیست می خواهد بر شما برتری جوید و اگر خدا می خواست قطعا فرشتگانی می فرستاد [ما]در میان پدران نخستین خود چنین [چیزی] نشنیده ایم* او نیست جز مردی که در وی [حال] جنون است پس تا چندی در باره اش دست نگاه دارید* [نوح] گفت پروردگارا از آن روی که دروغزنم خواندند مرا یاری کن* پس به او وحی کردیم که زیر نظر ما و [به] وحی

1- . انبیاء/ 76-77

2- . مؤمنون/ 23- 30

ما کشتی را بساز و چون فرمان ما دررسید و تنور به فوران آمد پس در آن از هر نوع [حیوانی] دو تا [یکی نر و دیگری ماده] با خانواده ات بجز کسی از آنان که حکم [عذاب] بر او پیشی گرفته است وارد کن در باره کسانی که ظلم کرده اند با من سخن مگوی زیرا آنها غرق خواهند شد* و چون تو با آنان که همراه تواند بر کشتی نشستی بگو ستایش خدایی را که ما را از [چنگ] گروه ظالمان رهانید* و بگو پروردگارا مرا در جایی پربرکت فرود آور [که] تو نیکترین مهمان نوازانی* در حقیقت در این [ماجرا] عبرتهایی است و قطعا ما آزمایش کننده بودیم. }

- کَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِینَ * إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِیعُونِ * وَمَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی رَبِّ الْعَالَمِینَ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِیعُونِ * قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَکَ وَاتَّبَعَکَ الْأَرْذَلُونَ * قَالَ وَمَا عِلْمِی بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ * إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَی رَبِّی لَوْ تَشْعُرُونَ * وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِینَ * إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِیرٌ مُّبِینٌ * قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنتَهِ یَا نُوحُ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِینَ * قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِی کَذَّبُونِ * فَافْتَحْ بَیْنِی وَبَیْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِی وَمَن مَّعِی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ * فَأَنجَیْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ فِی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ * ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِینَ * إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَةً وَمَا کَانَ أَکْثَرُهُم مُّؤْمِنِینَ * وَإِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ.(1)

{ قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند * چون برادرشان نوح به آنان گفت آیا پروا ندارید * من برای شما فرستاده ای در خور اعتمادم * از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید * و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی کنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست * پس از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید * گفتند آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آنکه فرومایگان از تو پیروی کرده اند * [نوح] گفت به [جزئیات] آنچه می کرده اند چه آگاهی دارم * حسابشان اگر درمی یابید جز با پروردگارم نیست * و من طردکننده مؤمنان نیستم* من جز هشداردهنده ای آشکار [بیش] نیستم * گفتند ای نوح اگر دست برنداری قطعا از [جمله] سنگسارشدگان خواهی بود * گفت پروردگارا قوم من مرا تکذیب کردند * میان من و آنان فیصله

1- . شعراء/ 105- 122

ده و من و هر کس از مؤمنان را که با من است نجات بخش * پس او و هر که را در آن کشتی آکنده با او بود رهانیدیم * آنگاه باقی ماندگان را غرق کردیم * قطعا در این [ماجرا درس] عبرتی بود و[لی] بیشترشان ایمان آورنده نبودند * و در حقیقت پروردگار تو همان شکست ناپذیر مهربان است. }

- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَی قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِیهِمْ أَلْفَ سَنَهٍ إِلَّا خَمْسِینَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ * فَأَنجَیْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِینَهِ وَجَعَلْنَاهَا آیَهً لِّلْعَالَمِینَ. (1)

{و به راستی، نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد تا طوفان آنها را در حالی که ستمکار بودند فرا گرفت* و او را با کشتی نشینان برهاندیم و آن [سفینه] را برای جهانیان عبرتی گردانیدیم. }

- وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِیبُونَ * وَنَجَّیْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْکَرْبِ الْعَظِیمِ * وَجَعَلْنَا ذُرِّیَّتَهُ هُمْ الْبَاقِینَ * وَتَرَکْنَا عَلَیْهِ فِی الْآخِرِینَ * سَلَامٌ عَلَی نُوحٍ فِی الْعَالَمِینَ * إِنَّا کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ * إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِینَ * ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِینَ. (2)

{و نوح ما را ندا داد، و چه نیک اجابت کننده بودیم!* و او و کسانش را از اندوه بزرگ رهانیدیم* و [تنها] نسل او را باقی گذاشتیم* و در میان آیندگان [آوازه نیک] او را به جای گذاشتیم* درود بر نوح در میان جهانیان* ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم* به راستی او از بندگان مؤمن ما بود* سپس دیگران را غرق کردیم. }

- وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمًا فَاسِقِینَ. (3)

{و قوم نوح [نیز] پیش از آن [اقوام نامبرده همین گونه هلاک شدند]، زیرا آنها مردمانی نافرمان بودند. }

- کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَکَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ * فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ * فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ * وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُیُونًا فَالْتَقَی الْمَاءُ عَلَی أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ * وَحَمَلْنَاهُ عَلَی ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ * تَجْرِی بِأَعْیُنِنَا جَزَاءً لِّمَن

1- . عنكبوت/ 14-15
2- . صافات/ 75- 82
3- . ذاريات/ 46

كَانَ كُفِرَ * وَلَقَد تَّرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ * فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِی وَنُذُرِ * وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ.(1)

{پيش از آنان قوم نوح [نيز] به تكذيب پرداختند و بنده ما را دروغزن خواندند و گفتند ديوانه ای است و [بسی] آزار كشيد* تا پروردگارش را خواند كه من مغلوب شدم به داد من برس* پس درهای آسمان را به آبی ريزان گشوديم* و از زمين چشمه ها جوشانيديم تا آب [زمين و آسمان] برای امری كه مقدر شده بود به هم پيوستند* و او را بر [كشتی] تخته دار و ميخ آجين سوار كرديم* [كشتی] زير نظر ما روان بود [اين] پاداش كسی بود كه مورد انكار واقع شده بود* و به راستی آن [سفينه] را بر جای نهاديم [تا] عبرتی [باشد] پس آيا پندگيرنده ای هست* پس چگونه بود عذاب من و هشدارها[ی من]* و قطعا قرآن را برای پندآموزی آسان كرده ايم پس آيا پندگيرنده ای هست.}

- ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا اِمْرَأَهَ نُوحٍ وَاِمْرَأَهَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ.(2)

{خدا برای كسانی كه كفر ورزيده اند، آن نوح و آن لوط را مثل آورده [كه] هر دو در نكاح دو بنده از شايسته ما بودند و به آنها خيانت كردند و كاری از دست [شوهران] آنها در برابر خدا ساخته نبود، و گفته شد: با داخل شوندگان داخل آتش شويد.}

- إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاء حَمَلْنَاكُمْ فِی الْجَارِيَهِ * لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً.(3)

{ما چون آب طغيان كرد شما را بر كشتی سوار نموديم* تا آن را برای شما [مايه] تذكری گردانيم.}

- إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ أَنْ أَنذِرْ قَوْمَكَ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّی لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ * يَغْفِرْ لَكُم مِّن

1- . قمر/ 9-17

2- . تحريم/ 10
3- . حاقه/ 11-12

ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاء لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا * وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا * ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا * ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا * فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاء عَلَيْكُم مِّدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَارًا * مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا * وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا * أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا * وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا * وَاللَّهُ أَنبَتَكُم مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا * ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا * وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا * لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا * قَالَ نُوحٌ رَّبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا * وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا * وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا * وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا * مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَنصَارًا * وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا * رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا.(1)

{ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که قومت را پیش از آنکه عذابی دردناک به آنان رسد هشدار ده* [نوح] گفت ای قوم من من شما را هشدار دهنده ای آشکارم* که خدا را بپرستید و از او پروا دارید و مرا فرمان برید* [تا] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشاید و [اجل] شما را تا وقتی معین به تاخیر اندازد اگر بدانید چون وقت مقرر خدا برسد تاخیر بر نخواهد داشت* [نوح] گفت پروردگارا من قوم خود را شب و روز دعوت کردم* و دعوت من جز بر گریزشان نیفزود* و من هر بار که آنان را دعوت کردم تا ایشان را بیامرزی انگشتانشان را در گوشهایشان کردند و ردای خویشتن بر سر کشیدند و اصرار ورزیدند و هر چه بیشتر بر کبر خود افزودند* سپس من آشکارا آنان را دعوت کردم* باز من به آنان اعلام

1- . نوح/ 1-28

نمودم و در خلوت [و] پوشیده نیز به ایشان گفتم* و گفتم از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است* [تا] بر شما از آسمان باران پی در پی فرستد* و شما را به اموال و پسران یاری کند و برایتان باغها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد* شما را چه شده است که از شکوه خدا بیم ندارید* و حال آنکه شما را مرحله به مرحله خلق کرده است* مگر ملاحظه نکرده اید که چگونه خدا هفت آسمان را توبرتو آفریده است* و ماه را در میان آنها روشنایی بخش گردانید و خورشید را [چون] چراغی قرار داد* و خدا[ست که] شما را [مانند] گیاهی از زمین رویانید* سپس شما را در آن بازمی گرداند و بیرون می آورد بیرون آوردنی [عجیب]* و خدا زمین را برای شما فرشی [گسترده] ساخت* تا در راههای فراخ آن بروید* نوح گفت پروردگارا آنان نافرمانی من کردند و کسی را پیروی نمودند که مال و فرزندش جز بر زیان وی نیفزود* و دست به نیرنگی بس بزرگ زدند* و گفتند زنهار خدایان خود را رها مکنید و نه و د را واگذارید و نه سواع و نه غوث و نه عوق و نه نسر را* و بسیاری را گمراه کرده اند [بار خدایا] جز بر گمراهی ستمکاران میفزای* [تا] به سبب گناهانشان غرقه گشتند و [پس از مرگ] در آتشی درآورده شدند و برای خود در برابر خدا یارانی نیافتند* و نوح گفت پروردگارا هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار* چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری بندگانت را گمراه می کنند و جز پلیدکار ناسپاس نزایند* پروردگارا بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید و بر مردان و زنان با ایمان ببخشای و جز بر هلاکت ستمگران میفزای. }

تفسیر: طبرسی رحمه الله می گوید: در آیه «همانا نوح را فرستادیم» او نوح پسر ملک(1)

پسر متوشلخ پسر اخنوخ که همان ادریس علیه السلام است میباشد و نوح اولین پیامبر پس از ادریس علیه السلام است. گفته شده: که او نجار بوده و در همان سالی که آدم علیه السلام از دنیا رفت و پیش از مرگ آدم، به دنیا آمد و آن هزاره اول بود. در هزاره دوم عمرش، در سن چهارصد سالگی به پیامبری برگزیده

1- . در این کتاب و مرجع آن ملک آمده است اما در اصل لمک صحیح است.

شد و گفته شده: در سن پنجاه سالگی مبعوث شد و حدود نهصد و پنجاه سال در میان قومش زیست. در آن هزار سال نیز سه قرن با آنها زیست و شب و روز آنها را فراخواند. ولی فراخواندن او فقط به فرار آنها افزود. قوم، او را کتک می زدند تا جایی که از حال می رفت و وقتی برمی خاست می گفت: خدایا قوم مرا هدایت کن چون آنها نمی دانند و سپس از دست آنها به خدا شکایت برد و دنیا به خاطر آن غرق شد و او نود سال پس از آن زیست. بیش از این نیز روایت شده است. عبارت «همانا من میترسم» در این آیه به این معنی است که او یقین نداشت که آنها ایمان نمی آورند، ممکن بود ایمان آورند. «ملأ گفتند» یعنی گروهی «از قومش» یعنی اشراف و بزرگان قوم او «همانا ما تو را میبینیم» یعنی تو را با قلب و چشم می بینم و ممکن است از (رأی) بمعنی ظنّ و گمان باشد «از خدا آگاهم» یعنی از صفاتش، توحید، عدل، حکمت، دین، قدرت، سلطنت و شدت عقوبتش آگاهم. «إن جاءكم ذكر: اگر برای شما ذکری بیاید» یعنی توضیح، نبوت، رسالت «همانا آنها قومی نابینا بودند» یعنی از دیدن حق کور بودند: یعنی از آن دور می شدند و آن را نمی شناختند. می گویند: رجل عم: وقتی قلب او کور باشد و رجل اعمی، هنگامی که چشم او کور باشد. (1)

در حدیث وهب بن منبه(2) آمده است که نوح علیهالسلام اولین نبی بعد از ادریس بود که خدا را او را به نبوت رسانید و مانند آدم گندم گون بود. چهره ای ریز داشت و سر او کشیده بود. چشمانی بزرگ، ساق های پای او لاغر و قدبلند و هیکلی بود. قومش را به سوی خدا دعوت کرد تا اینکه سه نسل از آنها که هر نسل سیصد سال بود منقرض شدند. او آنها را در نهان و آشکارا دعوت کرد و با این دعوت فقط به طغیان آنها افزوده شد و هیچ نسلی از آنها برنخواست مگر اینکه از پیشینیان خود سرکش تر بود و هرکدام از آنها پسر کوچکش را می آورد و بر سر نوح می ایستاد و می گفت: ای پسرم اگر بعد از من باقی ماندی از این دیوانه اطاعت مکن. آنان به نوح حمله ور شده و او را آنقدر می زدند تا از گوش های او خون

1- . مجمع البیان 4: 433-434

2- . این حدیث در باب پیشین به طور مفصل ذکر شد.

می آمد و چیزی از آنچه بر سرش میآوردند نمی فهمید و او را حمل کرده و بیهوش در خانه ای یا بر در خانه خودش می افکندند. پس خداوند به او وحی کرد: «از قوم تو، جز کسانی که [تاکنون] ایمان آورده اند هرگز [کسی] ایمان نخواهد آورد». وقتی این وحی به او رسید نوح به نفرین آنان روی آورد در حالی که قبل از این آنها را نفرین نکرده بود و گفت: «خدایا بر روی زمین مگذار» تا آخر سوره. پس خداوند صلب مردان و رحم زنان را عقیم کرد. 40 سال هیچ فرزندی از آنها متولد نشد و در آن 40 سال دچار قحطی شدند. اموال آنها از بین رفت و بلا و بدبختی آنها را فرا گرفت. سپس نوح به آنها گفت: «از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است.» آیات، برایشان عذر و دلیل آورد به آنها هشدار داد ولی این هشدار فقط به کفر آنها افزود و وقتی از آنها مأیوس شد از صحبت با آنها و دعوت آنها دست برداشت و ایمان نیاورند. و گفتند: «زنهار، خدایان خود را رها مکنید، و نه ودّ را واگذارید» منظورشان خدایانشان بود؛ تا اینکه خدا آنها را به همراه خدایانی که می پرستیدند غرق کرد و وقتی نوح از کشتی خارج شد و بعد از آن مردم به پرستش بت ها روی آوردند اسم بت هایشان را همان اسم بت های قوم نوح گذاشتند. قوم یمن اسم بت ها را یغوث و یعوق گذاشتند. اهل دومهالجندل بتی را ود نامیدند. حمیر بتی به نام نسر و هذیل بتی به نام سواع برگرفت که پیوسته تا زمان ظهور اسلام به پرستش آنها مشغول بودند.(1)

«اگر ماندن من بر شما گران آمده است» یعنی دشوار و بزرگ است بر شما ماندن من در میانتان «و اندرز دادن من به آیات خدا» یعنی به حجت ها و دلایل روشن او بر راستی توحید و عدالت و باطل بودن آنچه شما بدان گرویده اید، و در کلام، حذفی است و آن این جمله است که: و قصد کشتن من و بیرون راندنم از میان خویش را دارید. «پس در کارتان با شریکان خود همداستان شوید» یعنی بر کار خود با شریکانتان اراده کنید، و بر امر واحدی که کشتن و بیرون راندن من است، اتفاق نظر کنید، و این تهدیدی در ظاهر امر است؛ و گفته شده است که: معنایش این

1- . مجمع البیان 4: 435

است: بر امر خود تصمیم گیرید و شریکانتان را فرا خوانید، پس حضرت نوح علیه السلام به روشنی بیان کرده است که با یاری گرفتن از خداوند در برابر آنان، از فراخواندن آنان و عیب جویی از خدایانشان دست برنمی دارد، چرا که با اطمینان می داند که خدای سبحان او را از (شر) آنان حفظ می کند؛ و گفته شده است که: منظور از شریکان، بت ها است؛ و گفته شده: شریکان دین آنان. «تا کارتان بر شما ملتبس ننماید» یعنی غم و اندوه تردید کردن در آن؛ و گفته اند: معنایش این است: تا کارتان ظاهر و آشکار بوده و پوشیده و مبهم نباشد، از فعل غمت الشیء یعنی آن چیز را پوشاندی؛ و گفته اند: یعنی تا بدون مشورت کردن و بدون آنکه نظر واحدی درباره آن پیدا کنید، به آن کار نپردازید. زیرا کسی که در کاری تلاش کند، بدون آنکه راه آماده و آسان شدن آن کار را بداند، کارش بر او اندوهی می شود. «سپس درباره من تصمیم بگیرید. مهلتم ندهید» یعنی به سوی من هجوم اورده و اگر راهی بر کشتن من می یابید، بدون آنکه مهلتم دهید، مرا بکشید؛ و گفته اند: «درباره من تصمیم بگیرید» یعنی هرچه می خواهید انجام داده و بر من وارد شوید، چون (عبارت) به این معنا است که از تمامی حیله هایتان خالی شوید. چنانکه می گویند: خرجتُ الیه من العهده؛ و گفته اند: معنایش این است که: قصد (جان) مرا کنید، و این از معجزات نوح علیه السلام بوده است چرا که او با تعداد اندکی تنها بود و خبر داد که آنان نمی توانند او را به قتل رسانده و بر او شری وارد کنند چرا که خداوند یاور اوست.

«و اگر روی گردانیدید» یعنی از حق گذشته و آن را نپذیرفتید «من فردی از شما نمی طلبم» یعنی در برابر آنچه از جانب خداوند به شما ادا می کنم، از شما مزدی نمی طلبم که این امر بر شما دشوار آید، یا به من زیانی نمی رسد چرا که من به دارایی شما چشم طمع ندارم که با روی گرداندنتان از من، آن را از دست بدهم، و زیان تنها به شما باز می گردد. «و آنان را جانشین [تبهکاران] ساختیم یعنی جانشین کسانی که با غرق شدن هلاک شدند؛ و گفته اند: آنان هشتاد نفر بوده اند؛ و گفته شده: یعنی آنان

را رئیسان در زمین قرار دادیم. «پس بنگر» ای شنونده «که فرجام بیم داده شدگان چگونه بود» یعنی بیم داده شدگان به خدا و عذاب او.(1)

«ما تو را جز بشری مانند خود نمی بینیم» به خاطر گمان آنان که رسول هرگز نباید از جنس مرسل الیه (مردم) باشد، درحالی که نمی دانستند که فرستادن (از همان جنس) شایسته تر و از ایجاد شبهه دورتر است. «نسنجیده» یعنی در ظاهر امر و اندیشه، و در آنچه گفتنی تفکر و اندیشه نکردند؛ و گفته اند: یعنی در ظاهر از تو پیروی کردند و باطنشان برخلاف آن است «و شما را بر ما امتیازی نیست» به خاطر خیال باطل آنان که برتری، تنها به مال فراوان و نسب شریف است «بر حجتی روشن از جانب پروردگارم» یعنی بر دلیل و حجتی که به صحت نبوت گواهی دهد که همان معجزه است، یا بر یقین و بصیرتی از ربوبیت و عظمت پروردگارم «و مرا رحمتی بخشیده باشد» که همان نبوت است «که بر شما پوشیده است» یعنی به خاطر اندک بودن تدبر شما در آن، بر شما پوشیده است «آیا ما شما را به آن وادار کنیم» یعنی آیا می خواهید که شما را بر شناخت وادار کنم و با وجود بیزاری شما از آن، به سوی آن پناهتان دهم؟ این برای من ممکن نیست. «و کسانی را که ایمان آورده اند طرد نمی کنم» گفته اند: آنان از او خواسته بودند که آنان را (مؤمنان را) طرد کند تا به او ایمان آورند، به خاطر برتر دیدن خود از اینکه با آنان یکسان باشند «قطعاً آنان پروردگارشان را دیدار خواهند کرد» پس کسانی را که آنان را ظلم و طرد کردند مجازات می کند، یا ثواب او را ملاقات می کنند، پس چگونه ازاذل خواهند بود؟ و چگونه طرد کردنشان جایز است؟ «چه کسی مرا در برابر خدا یاری خواهد کرد» یا مانع عذاب او خواهد شد.(2)

«و به شما نمی گویم که گنجینه های خدا پیش من است» بیضاوی گفته است: یعنی گنجینه های رزق و فضل او، که فضل مرا انکار می کنید «و غیب نمی دانم» یعنی و نمی گویم: من غیب می دانم تا از سرشگفتی تکذیبم کنید و بدانم اینان که مرا پیروی کرده اند نسنجیده و بی بصیرت و بدون پیمان قبلی اند «و نمی گویم که من

1- . مجمع البیان 5: 123-124

2- . مجمع البیان 5: 155-158

فرشته ام» که شما بگویید: تو تنها بشری همچون مایی «و درباره کسانی که دیدگان شما به خواری در آنان می نگرد، نمی گویم» و درباره کسانی که به خاطر فقرشان آنان را خوار می پندارید نمی گویم «که خدا هرگز خیرشان نمی دهد» که قطعاً آنچه خداوند برای آنان در آخرت مهیا کرده است، بهتر از آن است که در دنیا به شما داده است «[اگر جز این بگویم]» من در آن صورت از ستمکاران خواهم بود» اگر چیزی از آن را بگویم و ازدراء باب افتعال از زرأه به معنای او را سرزنش کرد است. و اسناد آن به اعین برای مبالغه است و توجه دادن به اینکه اینها بدون تأمل در کمالات آنان، با دیدن حال زارشان، آنان را بی ارزش می شمرند. «واقعاً با ما جدال کردی» با ما ستیز کردی «و بسیار [هم] جدال کردی» پس جدال را طولانی ساختی یا به انواع جدال پرداختی «پس آنچه را به ما وعده می دهی برای ما بیاور» از عذاب «اگر از راستگویانی» در دعوی و تهدید، که مجادله تو در ما اثر نمی کند «تنها خداست که اگر بخواهد، آن را برای شما می آورد» به زودی یا با تأخیر «و شما عاجزکننده او نخواهید بود» با دفع کردن عذاب یا فرار از آن «و اگر بخواهم شما را اندرز دهم، اندرز من شما را سودی نمی دهد» شرط و دلیل جواب و جمله دلیل جواب این سخن است که «در صورتی که خداوند بخواهد شما را بیراه گذارد» و تقریر کلام این است که: در صورتی که خداوند بخواهد شما را بیراه گذارد، پس اگر بخواهم شما را اندرز دهم، اندرز من شما را سودی نمی دهد.(1)

طبرسی قدس سره نیز گفته است: در تأویل آن چند وجه ذکر شده است:

یکی اینکه: اگر خداوند بخواهد شما را از رحمت خویش ناامید کند به این ترتیب که شما از پاداش خویش محروم کند و به سبب کفر ورزیدن به او مجازات کند، پس اندرز من به شما سودی نمی دهد و خداوند مجازات را گمراهی نامیده است با این سخن که: «به زودی گمراهی را خواهند دید»(2) و زمانی که خداوند قوم نوح را از رحمت خویش ناامید ساخت و با این سخن که: «از قوم تو ایمان نخواهند آورد»، نوح را از آن امر آگاه ساخت، به آنها گفت: «اندرز من به شما سودی

1- . انوار التنزیل1: 219
2- . مریم/ 59

نمی دهد» وقتی که شما چیزی را برگزیده اید که موجب ناامیدی شما و عذابی می شود که کارهای ناپسندتان آن را برایتان به بار آورده است.

و دوم: آنکه معنی این است: اگر خداوند بخواهد به سبب آنکه خلق را فریب داده اید، شما را مجازات کند، و از جمله عادت های عرب این است که مجازات را به نام سبب و دلیل آن می نامد چنانچه در کلام خداوند سبحان آمده است: «و جزای بدی، مانند آن بدی است»(1)

و مثال هایی مانند آن.

و سوم آنکه معنایش این است: اگرخداوند بخواهد شما را هلاک کند، پس اندرز من در زمان نزول عذاب بر شما، سودی نخواهد داشت، هرچند سخنم را پذیرفته و ایمان آورید، زیرا حکم خداوند این است که ایمان هنگام نزول عذاب را نپذیرد، و از عرب ها حکایت شده است که گفته اند: اغویت فلانا بمعنای: او را هلاک کردی است.

و چهارم: این که قوم حضرت نوح معتقد بودند که خداوند بندگانش را گمراه می کند، پس نوح علیه السلام با حالت تعجب و انکار گفت: «یا می گویند: آن را به دروغ ساخته است؟» گفته اند: منظور از آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که کافران می گفتند: محمد آنچه از خبر نوح به او رسیده است را به دروغ ساخته است. «گناه من برعهده خود من است» یعنی عقوبت گناه من «و من از جرمی که به من نسبت می دهید برکنارم» یعنی به خاطر جرم شما مجازات نمی شوم.

و گفته شده است: منظور از آن نوح علیه السلام است.(2)

«پس غمگین مباش» یعنی غم مخور و اندوهگین مباش «زیر نظر ما» یعنی در دیدرس ما، و تأویل عبارت این است: با محافظت ما از نو همچون محافظت کردن شخص بیننده از دیگران، وقتی ضرر را از آنان دور کند؛ وگفته اند؛ زیرنظر فرشتگان موکل و اینکه خداوند، آن را (اعین را) به خودش اضافه کرده است، تنها به دلیل اکرام فرشتگان است. «و[به] وحی ما» یعنی و براساس ویژگی و حالتی که از آن به تو وحی کردیم. «و با من سخن مگوی» یعنی برای آنان از من طلب بخشش مکن و آنان را شفاعت

1- . شورا/ 40
2- . مجمع البيان 5: 157-158

ننما که آنان به زودی غرق می شوند؛ و گفته شده است: منظور از آن زن و فرزند او هستند «و کشتی را می ساخت» یعنی نوح علیه السلام طبق دستور خداوند شروع به ساختن کشتی کرد؛ وگفته اند: نوح شروع به ساخن کشتی با دست خود کرد پس آن را می تراشید و صاف می کرد و از قوم خود روی گرداند. «هربار که اشرافی از قومش بر او می گذشتند، او را مسخره می کردند» یعنی هرگاه گروهی از اشراف قومش بر او گذر می کردند، کار او را به مسخره می گرفتند، گفته اند. از سر استهزاء به او می گفتند ای نوح، بعد از پیامبری، نجاری پیشه کرده ای؛ و گفته شده است که: آنان کار ساخت کشتی را مسخره می کردند چرا که نوح آن را با طول و عرض زیادی در خشکی می ساخت و آبی آنجا نبود که کشتی ای آنچنان را حمل کند، پس می خندیدند و از کار او تعجب می کردند. «اگر ما را مسخره می کنید» یعنی اگر در این کار ما را نادان می پندارید، پس ما نیز همچنان که شما ما را نادان می پندارید، در هنگام نزول عذاب بر شما، شما را نادان می شمریم، یا در هنگام غرق شدنتان، به استهزاء شما پاسخ می دهیم، و منظور وی از پاسخ دادن این است که خداوند آنها را عذاب می کند. «به زودی خواهید دانست» که کدام یک از ما مستحق استهزاء هستیم، یا عاقبت استهزاء خود را «خواهید دانست» «چه کس را عذابی خوار کننده در می رسد» این جمله ابتدای کلام است، و واضح تر آن است که متصل به ماقبل خود است یعنی به زودی خواهید دانست به کدام یک از ما عذابی خوار کننده در می رسد و او را در دنیا رسوا می کند «و بر او عذابی پایدار فرود می آید» یعنی پایدار در آخرت، حسن گفته است: طول کشتی هزار و دویست ذراع و عرض آن ششصد ذراع بوده است و قتاده گفته است: طول آن سیصد ذراع و عرض آن پنجاه ذراع و ارتفاعش سی ذراع بوده و درب آن در عرضش قرار داشته است. ابن عباس گفته است: (کشتی) دارای سه طبقه بود: طبقه ای برای مردم، طبقه ای برای حیوانات و طبقه ای برای اسب ها و حیوانات وحشی، و در پایین آن حیوانات وحشی و درندگان و اسب ها را قرار داد و در وسط چهارپایان و حیوانات را و خود او و همراهانش به همراه زاد و توشه موردنیاز در بالا سوار شدند. و (جنس) کشتی از چوب ساج بود.

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: وقتی تنور فوران کرد و آب در راه ها زیاد شد، مادر کودکی که بسیار او را دوست می داشت، بر جان او بیمناک شد، پس به سوی کوه رفت تا به یک سوم آن رسید، وقتی آب او را درگرفت، کودک را تا دوسوم کوه بالا برد، وقتی آب به گردنش رسید، کودک را با دو دست بالا برد تا اینکه آب او را با خود برد، اگر خداوند در میان آنان به یک نفر رحم می کرد، قطعاً به مادر این کودک رحم می کرد.

امام صادق علیه السلام میفرماید: وقتی خداوند خواست قوم نوح را هلاک کند، چهل سال زنان را عقیم کرد، پس فرزندی برایشان متولد نشد، وقتی حضرت نوح ساخت کشتی را تمام کرد خداوند متعال به او فرمان داد که به (زبان) سریانی ندا دهد که همه حیوانات نزد او جمع شوند، پس همه حیوانات حاضر شدند، پس از هر جنس حیوان دو جفت را وارد (کشتی) کرد، به جز موش و گربه و وقتی آنان از سرگین چارپایان و آلودگی بدو شکایت کردند، خوک را صدا زده، پیشانی او را لمس کرد، پس خوک عطسه کرد و از بینی اش جفت موش بیرون آمد، پس تولید مثل کردند و وقتی زیاد شدند و (دیگران) از بسیاری آنان نزد نوح شکایت کردند، شیر را فراخوانده پیشانی اش را لمس کرد، پس عطسه کرد و از بینی او جفت گربه بیرون افتاد. و کسانی که از همه دنیا به او ایمان آورده بودند، هشتاد مرد بودند. و در حدیث دیگری است که: آنان از مدفوع به نوح شکایت کردند پس به فیل دستور داد، او نیز عطسه کرد و خوک بیرون افتاد. (1)

«تا آنگاه که فرمان ما در رسید» یعنی حال او و آنان اینگونه بود تا اینکه حکم ما درباره نزول عذاب آمد «و تنور فوران کرد» به آب، یعنی آب با شدت برخورد با هم بالا آمد «فرمودیم: در آن [کشتی] از هر حیوانی یک جفت حمل کن» یعنی از هر جنس حیوان، دو زوج نر و ماده «و کسانت» یعنی و کسان و فرزندانت را حمل کن «مگر کسانی که قبلاً درباره او سخن رفته است» یعنی کسی که وعده هلاک او وخبر ایمان نیاوردنش گذشته است، که این شخص، همسر خیانتکار او به

1- . مجمع البیان 5: 159-160

نام واغله و پسرش کنعان است «و کسانی که ایمان آورده اند» یعنی و حمل کن در آن هرکس را که به خدا ایمان اورد از غیر کسانت «و با او جز اندکی ایمان نیاورده بودند» یعنی جز تعداد اندکی. و در میان کسانی که وارد کشتی شدند سه پسر او یعنی سام، حام و یافث بودند. و نوح سه عروس داشت. عرب ها و رومی ها و ایرانی ها و گروه های عجم، فرزندان سام و سورانی های حبشه و زنگی ها و دیگران فرزندان حام، و ترک ها، چینی ها و صقالبه و یأجوج و مأجوج فرزندان یافث هستند. «به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش» یعنی این دو متبرک به نام خدایند. ضحاک گفته است: وقتی می خواستند که کشتی حرکت کند گفتند: «به نام خداست روان شدنش» پس راه افتاد و وقتی می خواستند کشتی از حرکت باز ایستد، گفتند: «لنگر انداختنش به نام خداست» پس از حرکت باز ایستاد. «در میان موجی کوه آسا» تشبیه موج به کوه ها نشانگر آن است که یک موج نبوده بلکه موج های فراوانی بوده است، و از حسن روایت شده است که آب از فراز همه چیز و همه کوه ها سی ذراع بالا آمد و دیگران گفته اند: پانزده ذراع.

اصحاب ما از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که نوح در اولین روز از ماه رجب بر کشتی سوار شد پس روزه گرفت و به همراهانش نیز فرمان داد که آن روز را روزه بگیرند «و نوح پسرش را بانگ در داد» که نامش کنعان بود با یام «که در کناری بود» یعنی در قسمتی از زمین غیر از قسمتی که نوح هنگام ندا دادنش در آن بود، قرار داشت؛ یا در کناری از دین پدرش بود، و نوح علیه السلام گمان می کرد که او مسلمان است و به همین دلیل او را فرا خواند.

گفته اند در فاصله ای از کشتی بود. «ای پسرک من، با ما سوار شو» حسن گوید: با پدرش منافقانه رفتار می کرد، به همین دلیل، پدر او را خواند، و مسلم گوید:

او را با شرط ایمان آوردن فرا خواند «امروز در برابر فرمان خدا هیچ نگاهدارنده ای نیست» یعنی از عذاب او «مگر کسی که (خدا بر او) رحم کند» با

ایمان آوردنش، پس به خدا ایمان بیاور تا خدا به تو رحم کند «و از غرق شدگان گردید» یعنی از آنان شد.(1)

«و گفته شد: ای زمین، آب خود را فرو بر» یعنی خداوند به زمین فرمود: آب خود را که با آن چشمه ها جوشیده است؛ فرو بر و آب خود را بخور تا چیزی از آن بر تو باقی نماند و این خبر درباره رفتن آب از روی زمین در کوتاه ترین مدت است پس کار به نحوی انجام شد که به زمین گفته شد فرو بردی «و ای آسمان، خودداری کن» یعنی از باران باز ایست «و آب فروکاست» یعنی از روی زمین به درون آن رفت. و گفته اند: زمین همه آب خود و آب آسمان را بلعید چون فرموده است: «و آب فرو کاست» و گفته اند «آب آسمان را نبلعید به خاط فرموده خداوند که: «آب خود را فرو بر» و آب آسمان به بخار و نهرهایی تبدیل شد. که این روایت از ائمه ما علیه السلام است. «و فرمان گزارده شد» یعنی ملاک کافران به تمامی انجام شد، با فرمان نجات نوح و همراهانش «و قرار گرفت» یعنی کشتی آرام گرفت «بر جودی» گفته اند: گشتی یک ماه بر (کوه جودی لنگر انداخت «و گفته شد: مرگ» یعنی خدای متعال آن را فرمود و معنایش این است که: خداوند ظالمان را دور کند. (2)

«او درحقیقت از کسان تو نیست» از امام رضا علیه السلام روایت شده است که ابوعبدالله علیه السلام فرمود: خداوند به نوح فرمود: «او در حقیقت از سان تو نیست» چرا که او مخالف نوح بود، و پیروانش را از کسان او دانست «او (دارای) کرداری ناشایسته است» مرتضی (قدس الله روحه) گوید: تقریر این است که او عمل ناشایستی دارد. چنانچه در کلام خساء نیز آمده است: آن تنها اقبال و ادباری است، گفته است: و هرکس بگوید: معنی این است که درخواست تو از من درباره چیزی که به آن علم نداری، ناشایست است، قطعاً آن که نمی پذیرد ذره بدی بر پیامبران واقع شود، این را رد می کند، پس اگر به او بگویند، چرا فرمود: «پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه» و چرا نوح گفت: «پروردگارا من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم» گوید: مانعی نیست که نهی از درخواست کردن

1- . مجمع البیان 5: 164

2- . مجمع البیان 5: 164-165

چیزی که بدان علم ندارد باشد، هرچند از او سرنزده باشد، و اینکه از این کار (به خدا) پناه برد هرچند انجامش نداده باشد. چنانچه خداوند سبحان، پیامبر خود را از شرک تهی کرد، هرچند وقوع شرک از پیامبر جایز نیست. و نوح علیه السلام نجات پسرش را تنها به شرط مصلحت بودن درخواست کرد نه به صورت قطعی. پس زمانی که خدای سبحان برای او به روشنی بیان کرد که مصلحت در نجات نیافتن اوست، این مسأله از آنچه درخواست، آن را دربر گرفته خارج نیست. و این کلام خداوند که: «من به تو اندرز می دهم» یعنی تو را برحذرمی دارم. و وعظ: دعوت به نیکی و برحذر داشتن از کار ناشایست به صورت ترغیب و ترهیب است «که مبادا از نادانان باشی» معنایش این است: از آنان مباش. جبّائی گوید: معنایش این است که تو را اندرز می دهم تا از جاهلان نباشی. و بدون تردید اندرز خداوند سبحان،از جهالت از داشته و از کار ناشایست پاک می کند. «گفت: پروردگارا، من به تو پناه می برم» معنای پناه بردن به خدا، در محافظت او قرار گرفتن برای طلب نجات است. در اینجا معنایش خضوع و فروتنی در برابر خداوند است که او را موفق داشته و به خویش واگذارش نکند. «و اگر مرا نیامرزی» این کلام را تنها بر سبیل خشوع و ذلت در برابر خدای متعال آورده است، هرچند پیش از آن گناهی مرتکب نشده است «گفته شد» یعنی خداوند فرمود: «ای نوح، فرود آی» یعنی از کوه یا از کشتی فرود آی «با درودی از ما» یعنی با سلامتی از جانب ما و نجاتی. گفته اند، یعنی با تحیت و سلامی از جانب ما بر تو «و برکت هایی بر تو» یعنی و نعمت هایی دائمی و نیکی هایی بالنده و ثابت، در همه بر تو «و بر گروه هایی که با تواند» یعنی مؤمنانی که با او در کشتی بودند گفته اند: یعنی بر امت هایی از نسل آنان که با تواند؛ و گفته اند: منظور از امت ها، سایر حیواناتی است که با وی بودند چرا که خداوند متعال در آن برکت نهاد. «و گروه هایی هستند که به زودی برخوردارشان می کنیم» یعنی از نسل آنان امت هایی خواهند بود که آنان را در دنیا به انواع نعمت ها بهره مند

می سازیم پس آنان کفر می ورزند و ما هلاکشان می سازیم «سپس به آنان می رسد» بعد از آن هلاکت، «عذاب» دردناک.(1)

«آنگاه که پیش از (سایر پیامبران) ندا داد» یعنی قبل از ابراهیم و لوط «از بلای بزرگ» یعنی از اندوهی که حرارت آن به قلب می رسد و این همان آزادی بود که در طول آن مدت با آن مواجه بود «و او را در برابر مردم پیروزی بخشیدیم» یعنی با یاری کردن، او را از آنان حفظ کردیم؛ و گفته اند: «من» به معنای «علی» است.(2) «و به یقین نوح را فرستادیم» گفته اند: وی به سبب ناله فراوان بر نفس خویش، نوح نامیده شد، از ابن عباس، و درباره دلیل ناله اش گفته اند: او بر قوم خود نفرین به هلاکت می کرد و گفته اند: مراجعه به پروردگاش درباره امر فرزندش بوده است «که بر شما برتری جوید» که فرمان دهنده شود و شما پیرو او باشید «و اگر خدا می خواست» که غیر او عبادت نشود، قطعاً فرشتگان نازل می کرد و بشر آدمی را نازل نمی کرد «چنین [چیزی] نشنیده ایم» از توحیدی که نوح ما را به آن فرا می خواند «پس درباره اش دست نگاه دارید»(3)

یعنی منتظر مرگ او باشید تا از دستش رها شوید. و گفته اند: منتظر باشید که از جنونش هشیاری یابد و از حالتی که اکنون در آن است باز گردد. گفته اند: یعنی مدتی او را حبس کنید تا از گفته اش باز گردد «از آن روی که دروغ زنم خواندند» یعنی به این سبب که مرا تکذیب کردند «در جایی بر برکت» یعنی فرود آمدن مبارکی پس از خارج شدن از کشتی؛ و گفته اند: یعنی مکان مبارکی با آب و درخت. گفته اند جایگاه مبارک همان کشتی است «و قطعاً ما آزمایش کننده بودیم» یعنی با فرستادن نوح و اندرز و یادآوری او، آنان را آزمودیم و بندگان خود را با استدلال به آن نشانه ها بر قدرت و شناخت خویش متعبد ساختیم. (4)

1- . مجمع البیان 5: 167-168
2- . مجمع البیان 7: 57
3- . مجمع البیان 7: 57
4- . مجمع البیان 7: 103-104

«پیامبران را» زیرا کسی که یک پیامبر را تکذیب کند، گروه پیامبران را تکذیب کرده است، زیرا هر پیامبری به تصدیق تمامی پیامبران فرمان می دهد. امام باقر علیه السلام میفرماید: منظور از پیامبران، نوح و پیامبرانی است که مابین او و حضرت آدم بوده اند. «برادرشان» یعنی در نسب «اجر من نیست» یعنی پاداش و جزای من نیست «جز برعهده پروردگار جهانیان» و به خاطر آن از شما مزدی نمی طلبم که از تلف شدن اموالتان بترسید «و حال آنکه فرومایگان از تو پیروی کرده اند» یعنی فرومایگان و فقرا و گفته اند: منظور آنان بافندگان و کفاشان بوده است «قطعاً از سنگسار شدگان خواهی بود» با سنگ زدن یا ناسزا گفتن. «فیصله ده» یعنی میان من و آنان به وسیله عذاب کردن قضاوت کن «در آن کشتی آکنده» یعنی در آن کشتی پر از انسان ها و دیگر حیوانات. (1)

«و چه نیک اجابت کننده بودیم» ما برای نوح در دعایش یا برای هرکس که ما را خواند «و [تنها] نسل او را باقی گذاشتیم» بعد ازغرق، و همه مردم پس از نوح از فرزندان نوح هستند. کلبی گوید: زمانی که نوح از کشتی خارج شد، همه مردان و زنان مردند به جز پسران نوح و همسرانشان «و در میان آیندگان [آوازه نیک] او را برجای گذاشتیم» یعنی از او ذکر جمیل - نام نیک - باقی گذاشته و او را در میان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ستودیم و آن ذکر این کلام است که «درود بر نوح در میان جهانیان»(2)

«و آزار کشید» یعنی با ناسزاگفتن و عیب جویی یا تهدید «به داد من برس» یعنی برای من از آنان انتقام بگیر.(3)

«پس درهای آسمان را گشودیم» یعنی آب را از آسمان جاری ساختیم، جریان یافتنی مانند وقتی که دری مانع داشته باشد و آن در باز شود. «به آبی ریزان» یعنی به شدت فرو ریزنده و دائمی «و از زمین چشمه ها جوشانیدیم» یعنی چشمه های زمین را با آب شکافتیم تا اینکه آب بر روی زمین جاری شد «تا آب به

1- . مجمع البیان 7: 196
2- . مجمع البیان 8: 447
3- . مجمع البیان 9: 187

هم پیوست» یعنی آب آسمان و آب زمین، و دلیل مثنی نکردن آب این است که این کلمه اسم جنس است و برای مقدار کم و زیاد استفاده می شود. «برای امری که مقدر شده بود» در آن هلاکت قوم، یعنی خداوند آن را مقدر کرد و گفته اند: بر امری که خداوند متعال آن را مقدر کرد و مقدار آن را می دانست به گونه ای که در آن نه زیادتی است و نه کمبودی و گفته اند: میزان آب آسمان مانند میزان آب زمین بوده است. گفته شده است: برای امری که خداوند برای آنان در لوح محفوظ مقدر کرده بود «و او را بر [کشتی] تخته دار سوار کردیم» یعنی بر کشتی ای دارای تخته هایی مرکب که با یکدیگر جمع شده اند، و الواح همان چوب های ان است که از آنها جمع شده است «و میخ آجین» یعنی میخ هایی که کشتی با آن محکم می شود و گفته اند: همان وسط کشتی است که به وسیله آن، آب بدسر. و گفته اند: دسر دو طرف و اصل کشتی است و الواح دو سوی آن است «زیر نظر ما» یعنی با حفاظت و نگهبانی ما «پاداش کسی بود که مورد انکار واقع شده بود» یعنی در مورد او و آنان امر نجات دادن و غرق کردن را انجام دادیم تا پاداشی باشد برای کسی که مورد انکار واقع شد و با فرمانش مخالفت شد و او نوح علیه السلام است و تقدیر این است: برای کسی که پیامبری اش انکار شد و در برابر او به خداوند کفر ورزیده شد «و براستی آن را برجای نهادیم» یعنی این اقدام را «عبرتی» یعنی علامتی که بدان عبرت گیرند، یا کشتی و نجات هر که در آن بود و هلاکت باقی ماندگان را دلیلی روشن بر وحدانیت خدای متعال و عبرتی برای هر که بدان پند گیرد، قرار دادیم و کشتی موجود بود به طوری که گذشتگان این امت، آن را دیدند، و درباره نشانه بودن آن گفته اند: میان آب آسمان و آب زمین روان بود و آب، آن را براساس فرمان خدای متعال پوشانده بود «پس آیا پند گیرنده ای هست؟» یعنی کسی که متذکر شده و عبرت گیرد؟ «پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟» این استفهامی در معنای بزرگداشت است، یعنی انتقام من از آنان و هشدار دادنم به آنان را چگونه یافتید؟ و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده ایم» یعنی آن را برای حفظ و قرائت آسان نمودیم.(1)

1- . مجمع البیان 9: 189

«و به آنها خیانت کردند» ابن عباس گوید: زن نوح کافر بود و به مردم می گفت: او دیوانه است و هرگاه شخصی به نوح ایمان می آورد، ظالمان قوم نوح را از آن آگاه می کرد، و زن لوط میهمانان او را به دیگران می شناساند و خیانت این دو به پیامبران همین بود، و هیچگاه همسر هیچ پیامبری مرتکب زنا نشده است و خیانت آنها تنها در دین بوده است، و سدی گوید: خیانت آن دو این بوده است که کافر بودند. و ضحاک گوید: خیانت آنان سخن چینی بوده است که هرگاه خداوند به آنان وحی می فرستاد، آن را برای مشرکان افشا می کردند «و کاری از دست آنها در برابر خدا ساخته نبود» یعنی نوح و لوط با وجود نبوتشان چیزی از عذاب خدا را از زنانشان دفع نکردند، «و گفته شد» یعنی و روز قیامت به آن دو گفته می شود: «با داخل شوندگان داخل آتش شوید» گفته اند: نام همسر نوح واغله و همسر لوط واهله بوده است و مقاتل گفته است: والغه و والهه. (1)

«چون آب طغیان کرد» یعنی از حد گذشت تا اینکه زمین را با هرچه بر آن بود غرق کرد، «شما را بر کشتی سوار نمدیم» یعنی پدرانتان را در کشتی حمل کردیم» تا قرار دهیم آن را یعنی آن کار را. (2)

«عذابی دردناک» بیضاوی گوید: عذاب آخرت یا طوفان. «برخی از گناهانتان را» بعضی از آنها را که در گذشته بوده است. «تا وقتی معین» آن دورترین زمان مقدر است به شرط ایمان و فرمانبرداری «دعوت من بر آنان نیفزود» اسناد افزودن به دعوت براساس سببیت است. «جز گریز» از ایمان و فرمانبرداری. انگشتانشان را قرار دادند. تا دعوت را نشنوند و ردای خویش بر سر کشیدند خود را بدان پوشاندند تا مرا نبینند «و اصرار ورزیدند» بر کفر و گناهان درغلتیدند. «سپس من آنان را دعوت کردم» تا آنجا که می فرماید: «در خلوت» یعنی هر بار به هر صورت ممکن آنان را دعوت کردم و کلمه «سپس» برای تفاوت صورت ها یا تأخیر بعضی از بعضی دیگر است «می فرستد از آسمان» یعنی سایبان یا ابر «بر شما پی در پی» یعنی بسیار فروریزنده «باغ ها» یعنی بستان ها «شما را چه شده که از شکوه

1- . مجمع البیان 10: 319
2- . مجمع البیان 10: 345

خدا بیم ندارید؟» از سر بزرگی و حشمت بدو امید ندارید، یعنی بزرگداشت کسی که او را پرستیده و اطاعت کرده است، آیا برای او بزرگی قائل نیستید؟ و حال آنکه شما را مرحله به مرحله خلق کرده است. یعنی مرتبه هایی، چرا که ابتدا آنان را به صورت جسم هایی ساده آفرید، سپس ترکیب هایی که ایشان را تغذیه می کند، سپس مخلوطهایی، پس از آن نطفه هایی و اینچنین، پس این امر نشان دهنده آن است که او می تواند دیگر بار آنان را بازگرداند «و خدا شما را رویانید» یعنی ایجاد کرد «سپس شما را باز می گرداند» و در آن به صورت خاک شده و بیرون می آورد، بیرون آوردنی [عجیب]» بوسیله محشور کردن «فراخ» گسترده و کسی را پیروی نمودند که مال و فرزندش جز بر زبان وی نیفزود» یعنی از رئیسانشان پیروی کردند که به اموالشان غرّه و به فرزندانشان مغرور بودند، به گونه ای که این مسأله سبب افزایش خسارت آنان در آخرت شد «و دست به نیرنگ زدند» عطف بر جمله «لم یزده» و ضمیر متعلق به «من» و جمع آمدنش باتوجه به معنا است «نیرنگی بس بزرگ» بی نهایت بزرگ «و ود را وامگذارید» گفته اند: اینها نام های مردان نیکی است که میان آدم و نوح بودند، وقتی از دنیا رفتند، به خاطر تبرک جستن به آنان، نقش و تصویر آنان را کشیدند، پس از گذشت زمانی طولانی، آنان را پرستش کردند و (این امر) به عرب ها انتقال یافت «و گمراه کرده اند» یعنی رئیسان یا بت ها «جز بر گمراهی ستمکاران میفزای» عطف بر جمله «پروردگارا آنان نافرمانی من کردند» شده است و چه بسا معنای مطلوب، گمراهی را رواح مکرشان و مصالح دنیایشان باشد نه در مسأله دینشان یا از دست رفتن و هلاکت مانند گفته خداوند (متعال) که: «قطعاً مجرمان در گمراهی و شعله هایند» «به سبب گناهانشان» به خاطر آنها،و (ما) زائده و برای تأکید و تفخیم است «و در آتشی درآورده شدند» منظور عذاب قبر یا عذاب آخرت است «هیچ کس» یعنی یک نفر «و پدر و مادرم» لمک بن متوشلخ و شمخا دختر انوش «و هرکه در سرایم درآید» به منزل من یا مسجد من یا کشتی ام «جز هلاکت» یعنی نابودی.(1)

1- . انوار التنزیل ج 2: 238- 239

1. تفسیر علی بن ابراهیم: «نبأ نوح» یعنی خبر نوح «تا کارتان بر شما ملتبس ننماید» یعنی اندوهگین نشوید. «سپس درباره من تصمیم بگیرید» یعنی مرا نفرین کنید.(1)

2. تفسیر علی بن ابراهیم: «و حال آنکه فرومایگان از تو پیروی کرده اند» گفته است: فقیران.(2)

3. تفسیر علی بن ابراهیم: در روایت ابی جارود، درباره این فرموده خداوند که: «و [تنها] نسل او را باقی گذاشتیم» از امام باقر علیه السلام نقل شده است که می فرماید: حق، نبوت، کتاب و ایمان در نسل او (قرار داد)، و همه فرزندان آدم که روی زمین زندگی می کنند، از فرزندان نوح نیستند. خداوند در قرآنش می فرماید: «در آن از هر حیوانی یک جفت، با کسانت مگر کسی که قبلاً درباره او سخن رفته است و کسانی که ایمان آورده اند، حمل کن، و با او جز عده اندکی ایمان نیاورده بود» و نیز فرموده است: «[ای] فرزندان کسانی که [آنان را در کشتی] با نوح برداشتیم».(3)

4. تفسیر علی بن ابراهیم: «هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند» گفته است: به خدا سوگند مقصود وی از جمله «و به آنها خیانت کردند» چیزی نیست جز گناه بسیار زشت.

5. تفسیر علی بن ابراهیم: پدرم از ابن ابی عمیر، از ابن سنان،از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرد که فرمود: نوح سیصد سال در میان قوم خود بود و آنان را به سوی خدا دعوت می کرد، اما او را اجابت نکردند، پس خواست آنان را نفرین کند. پس در هنگام طلوع خورشد دوازده هزار گروه از گروههای فرشتگان آسمان دنیا که از بزرگان ملائکه هستند، نزد او آمدند. نوح به آنان گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما دوازده هزار گروه از گروههای فرشتگان آسمان دنیا هستیم و سختی مسیر آسمان دنیا پانصد سال، و از آسمان دنیا به سوی دنیا نیز مسیری پانصد ساله است.

1- . تفسیر قمی: 290

2- . تفسیر قمی: 473

3- . تفسیر قمی: 557

ما هنگام طلوع خورشید بیرون آمده ایم و اکنون تو را دیدار کرده ایم. از تو درخواست می کنیم که قومت را نفرین نکنی. نوح گفت: به آنان سیصد سال مهلت دادم؛ پس زمانی که بر آنان ششصد سال گذشت و ایمان نیاوردند، خواست آنان را نفرین کند، دوازده هزار گروه از گروههای فرشتگان آسمان دوم بر او وارد شدند. نوح گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما دوازده هزارگروه از گروههای فرشتگان آسمان دوم هستیم و سختی آسمان دوم به اندازه مسیر پانصد سال است و از آسمان دوم به آسمان دنیا به قدر پانصد سال، و سختی آسمان دنیا به قدر پانصد سال و از آسمان دنیا به دنیا به اندازه پانصد سال. هنگام طلوع آفتاب بیرون آمده و در وقت چاشت به نزد تو آمده ایم. از تو می خواهیم که قومت را نفرین نکنی. نوح گفت: به آنان سیصد سال مهلت دادم. وقتی نهصد سال بر آنان گذشت و ایمان نیاوردند خواست آنان را نفرین کند.

پس خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود: «از قوم تو جز کسانی که [تاکنون] ایمان آورده اند، هرگز [کسی] ایمان نخواهد آورد. پس از آنچه می کردند غمگین مباش» پس نوح گفت: «پروردگارا، هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار» چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز پلید کار ناسپاس نزایند «پس خداوند عزوجل به او امر فرمود که نخل بکارد. پس اقوام به کاشت نخل کرد. قومش بر او می گذشتند پس مسخره اش کرده، او را به استهزاء می گرفتند و می گفتند: پیرمردی که نهصد سال بر او گذشته است، نخل می کارد و او را با سنگ می زدند. زمانی که پنجاه سال بر این کار گذشت و نخل ها رسیده و محکم شد، به قطع کردن آن فرمان داد. پس او را مسخره کرده و گفتند: نخل که به حد رشد خود رسید آن را قطع کرد، این پیرمرد خرفت و سالخورده شده و این در (بخشی) از سخن خداوند است که می فرماید: «و هربار که اشرافی از قومش بر او می گذشتند، او را مسخره می کردند. می گفت: اگر ما را مسخره می کنید، ما [نیز] شما را همان گونه که مسخره می کنید، مسخره خواهیم کرد. به زودی خواهید دانست» پس خداوند به او فرمان داد ساخت کشتی را آغاز کند.

و جبرئیل را نیز امر فرمود که بر او وارد شده وچگونه ساختن کشتی را بدو بیاموزد، پس طول آن را در زمین هزار و دویست ذراع، و عرض آن را هشتصد ذراع قرار داد و طول کشتی در آسمان هشتاد ذراع بود، پس گفت: پروردگارا، چه کسی در ساخت آن مرا یاری می دهد؟ خداوند به او وحی کرد: در میان قومت نداده که: هرکه در (ساخت) آن یاری ام کند و چیزی از آن را نجاری کند، در ازای هرچه نجاری کرده است، طلا و نقره خواهد بود. پس نوح این مطلب را در میان قومش ندا داد آنان نیز او را در آن کار یاری رساندند و(لی) و او را مسخره کرده و می گفتند: در خشکی کشتی می سازد.

6. گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی خدای عزوجل در پی هلاکت قوم نوح برآمد، چهل سال زنان را عقیم کرد. پس فرزندی در میان آنان به دنیا نیامد، زمانی که حضرت نوح کار ساخت کشتی را به پایان برد، خداوند به او فرمان داد که به زبان سریانی چنین ندا دهد که: همه چارپایان و حیوانات حاضر شوند، پس از هر جنس حیوان، یک جفت را وارد کشتی کرد، و تمام کسانی که از همه دنیا به او ایمان آوردند، هشتاد مرد بودند. خداوند فرمود: «در آن از هر حیوانی یک جفت با کسانت – مگر کسی که قبلاً درباره او سخن رفته است – و کسانی که ایمان آورده اند، حمل کن، و با او جز عده اندکی ایمان نیاورده بودند.» نوح کشتی را در مسجد کوفته ساخته بود، در همان روزی که اراده خداوند بر هلاکت قوم نوح قرار گرفت، زن نوح در جایگاهی در مسجد کوفه، معروف به فارالتنور به پخت نان مشغول بود. نوح برای هر نمونه از گروه های حیوانات جایگاهی در کشتی قرار داده بود و غذای موردنیاز آنان را برایشان جمع کرده بود. زمانی که تنور فوران کرد، زن نوح فریاد زد. پس نوح به سوی تنور آمد و بر آن گل قرار داده و آن را مهر کرد تا اینکه همه حیوانات را وارد کشتی کرد. سپس تنور آمده مهر آن را گشود و گل را برداشت، خورشید کسوف کرد و از آسمان آبی ریزان که نه قطره قره بلکه با شدت بود، باریدن گرفت، و چشمه های زمین شکافته شد. و این همان کلام خدای عزوجل است که فرمود: «پس درهای آسمان را به آبی ریزان گشودیم. و از زمین چشمه ها جوشانیدیم تا آب [زمین و اسمان] برای امری که مقدر شده بود، به هم پیوستند و او را بر [کشتی]

تخته دار و میخ آجین سوار کردیم» خدای عزوجل فرمود «در آن سوار شوید، به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش گوید «روان شدنش یعنی رفتنش و لنگر انداختنش یعنی ایستادنش. پس کشتی حرکت کرد و نوح به پسرش که می افتاد و به پا می خاست نگاه کرد و به او گفت: «ای پسرک من، با ما سوار شود و با کافران مباش» پسر نوح چنانچه خداوند حکایت کرده است، گفت: «به زودی به کوهی پناه می جویم که مرا از آب در امان نگاه می دارد» نوح گفت: «امروز در برابر فرمان خدا هیچ نگاهدارنده ای نیست مگرکسی که [خدا بر او] رحم کندن» سپس نوح گفت: «پروردگارا، پسرم از کسان من است و قطعاً وعده تو راست است و تو بهترین داورانی». پس خداوند فرمود: «ای نوح، او در حقیقت از کسان تو نیست. او [دارای] کرداری ناشایسته است. پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه، من به تو اندرز می دهم که مبادا از نادانان باشی» نوح چنانچه خداوند حکایت کرده است گفت: پروردگارا، من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم، و اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی از زیانکاران باشم» طبق حکایت خداوند، چنین بود: «و موج میان آن دو حایل شد و [پسر] از غرق شدگان گردید. امام صادق علیه السلام گوید: پس کشتی به راه افتاد و موج ها به آن ضربه زدند تا اینکه به مکه رسید، برگرد کعبه طواف کرد و تمامی دنیا غرق شد بجز جایگاه خانه خدا تنها به این دلیل، بیت عتیق نامیده شده است که از غرق شدن نجات یافته است. چهل صبح آب به فراوانی از آسمان فرو می ریخت و از زمین چشمه ها (می جوشید) تا اینکه کشتی بالا رفته آسمان را لمس کرد. گوید: پس نوح دستش را بالا برد و گفت: (ای باران خفیف، اتقن) و تفسیرش این است که: پروردگارا، احسان کن، پس خداوند به زمین فرمان داد که آب خود را ببلعد و آن سمتی است که می فرماید: «و گفته شد: ای زمین آب خود را فرو بر و ای آسمان، [از باران] خودداری کن» یعنی بایست «و آب فروکاست و فرمان گذار شد و [کشتی] بر جودی قرار گرفت» پس زمین آب خویش را بلعید، پس آب آسمان خواست که در زمین وارد شود، زمین از پذیرش آن امتناع کرد و گفت: خداوند عزوجل به من فرمان داده است که تنها آب خویش را فرو برم، پس آب آسمان بر روی زمین باقی ماند و کشتی بر کوه جودی

ص: 404

که کوه بزرگی در موصل است، قرار گرفت. پس خداوند جبرئیل را فرستاد و او به را به دریاهای اطراف دنیا هدایت کرد. و خداوند (این آیه را) بر نوح نازل کرد: «ای نوح، با درودی از ما و برکت هایی بر تو و بر گروه هایی که باتواند، فرودآی. و گروه هایی هستند که به زودی برخوردارشان می کنیم سپس از جانب ما عذابی دردناک به آنان می رسد.» پس نوح با هشتاد تن در موصل از کشتی پیاده شدند و شهر ثمانین را بنا کردند. نوح دختری داشت که با وی در کشتی سوار شد. مردم از او توالد و تناسل کردند. و این همان کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که: نوح یکی از دو پدر است، سپس خداوند عزوجل به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می کنیم. پیش از این نه تو آن را می دانستی و نه قوم تو. پس شکیبا باش که فرجام [نیک] از آن تقواپیشگان است»(1)

توضیح: شیخ طبرسی (قدس) میگوید: در معنای این گفته خداوند سبحان که: «او در حقیقت از کسان تو نیست» اقوالی آمده است: یکی آنکه: پسر صلب او بوده است و معنا این است که او ا کسان تو که وعده نجاتشان را به همراه تو داده ام، نیست، چرا که خداوند متعال از کسان نوح که به او وعده نجاتشان را داده بود، افرادی را که اراده کرده بود با غرق کردن هلاک کند، استثنا کرد و فرمود: «مگر کسی که قبلاً درباره او سخن رفته است». از ابن عباس و سعید بن جبیر و ضحاک و مکرمه، و جبائی آن را برگزیده است.

و دوم: آنکه منظور از سخن خداوند که: «از کسان تو نیست» این است که او بر دین تو نیست. گویا کفرش، او را از اینکه احکام کسان نوح بر او قرار گیرد،خارج کرد. از گروهی از مفسران، و این مطلب مانند آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است» و مقصود آن حضرت این بود که: او بر دین ما است و مؤید این تأویل آن است که خدای سبحان بر وجه تعلیل فرمود: «او [دارای] عملی ناشایست است» پس به روشنی بیان کرد که او تنها به دلیل کفر

1- . تفسیر قمی: 301-304

ورزیدن و عمل ناصالح، از احکام کسان نوح خارج شد. از مکرمه روایت شده که گفت: پسرش بود، اما در عمل و نیت مخالف او بود، و بدین جهت فرمود: «او در حقیقت از کسان تو نیست»

و سوم آنکه: فرزند واقعی او نبوده و تنها در خانه او متولد شده است. پس فرمود: او در ظاهر امر، فرزند من است، پس خداوند او را آگاه کرد که مطلب برخلاف این است و او را از خیانت همسرش خبر داد. (روایت) از حسن و مجاهد و این وجه بعید است. از آنجایی که با قرآن منافات دارد، چرا که خدای متعال فرمود: «و نوح پسرش را بانگ در داد» و نیز از آن جهت که پیامبران باید از مانند چنین حالتی مبرا باشند چرا که این حالت ننگ و عار است. خداوند نیز به جهت اکرام و بزرگداشت پیامبرانش از آنچه پذیرشش درباره آنان سخت است، آنان را از پایین ترین از این حد (ننگ) نیز پاک کرده است. از ابن عباس روایت شده است که گفت: هیچگاه زن هیچ پیامبری مرتکب زنا نشده است، خیانت زن نوح این بوده است که به او نسبت جنون و خیانت می داد و خیانت زن لوط آن بوده است که میهمانانش را به دیگران نشان می داد.

چهارم اینکه: او پسر همسر نوح و پسرخوانده اش بوده است. و قرائت کسانی که «ابنه» و ابنها» را با فتح هاء خوانده اند، این روایت را تقویت می کند و آنچه در تأویل آیه به آن اعتماد و تکیه می شود دو نظر اول است. تمام شد. (1)

7. تفسیر علی بن ابراهیم: «[بسی] آزادر کشید» یعنی او را آزار دادند و خواستند به او سنگ زنند، این سخن خدا که «پس درهای آسمان را به آبی ریزان گشودیم» گفته است: ریزش فراوان بدون قطره. و از زمین چشمه ها جوشانیدیم تا آب به هم بپیوندد. گوید: «آب آسمان و آب زمین. «برای امری که مقدر شده بود و او را سوار کردیم» یعنی نوح را. «بر [کشتی] تخته دار و میخ آجین» گوید «الواح کشتی است و میخ آجین: میخ ها. و گویند، میخ آجین نوعی گیاه است که کشتی را با آن محکم کرد. «زیر نظر ما روان بود» یعنی با فرمان و محافظت ما.(2)

1- . مجمع البیان 5: 167
2- . تفسیر قمی: 657

8. تفسیر علی بن ابراهیم: «و ردای خویش بر سر کشیدند» گوید: خود را با آن پنهان کردند «و اصرار ورزیدند و هرچه بیشتر بر کبر خود افزودند» یعنی عزم کردند که چیزی نشنوند «باز من به آنان اعلام نمودم و در خلوت [و] پوشیده نیز به ایشان گفتم گوید: آنان را مخفیانه و آشکارا دعوت نمودم، و در روایت ابی جارود از (امام) امام باقر علیه السلام درباره این آیه که: «که از شکوه خدا بیم ندارید» نقل شده است: از عظمت خداوند نمی ترسید.

علی بن ابراهیم درباره این آیه که «و حال آنکه شما را مرحله به مرحله خلق کرده است» گوید: با اختلاف علاقه ها و خواسته ها و اراده ها، این آیه که: «و خدا شما را [مانند] گیاهی از زمین رویانید» یعنی بر روی زمین چون گیاه. این سخن که: «و کسی را پیروی نمودند که او را نیفزود» گوید: از اغنیا پیروی کردند. این که: «بس بزرگ» یعنی بزرگ. این سخن که: «و نه ود را واگذارید و نه «سواع» را گوید: قبل از نوح مردمان مؤمنی بودند که مردند و مردم بر آنان اندوهگین شدند. پس شیطان آمده و چهره های آنان را برای آن مردم قرار داد تا بدان انس گیرند، پس آنها به آن تصاویر مأنوس شدند. وقتی زمستان فرا رسید، آن چهره ها را وارد خانه ها کردند. آن قرن گذشت و قرن دیگر آمد. ابلیس به سوی آنان آمد و گفت: اینان خدایانی هستند که پدرانتان آنان را عبادت می کردند، پس آن چهره ها را عبادت کرده و تعداد زیادی از آنان گمراه شدند. پس نوح آنان را نفرین کرد و خداوند هلاکشان ساخت.

و در روایت ابی جارود، از امام باقر علیه السلام درباره این آیه که: «هفت آسمان را تو بر تو» گوید« بعضی بر فراز بعضی دیگر. این سخن که: «و نه ود را واگذارید« (تا آخر) آیه،گوید: ود بت قبیله کلب، و سواع متعلق به هذیل و یغوث متعلق به مراد و یعوق متعلق به همدان و نسر متعلق به حصین بود. علی بن ابراهیم درباره این سخن: «جز بر گمراهی ستمکاران میفزای» گفته است: هلاکت و نابودی.(1)

-1 . تفسیر قمی: 697

9. تفسیر علی بن ابراهیم: صالح بن میثم میگوید: به امام باقر علیه السلام گفتیم: زمانی که نوح بر قوم خود نفرین کرد که آنان جز پلیدکار ناسپاس نزایند، چه علمی داشت؟ فرمود: آیا سخن خداوند به نوح را نشنیده ای که: «از قوم تو جز کسانی که [تاکنون] ایمان آورده اند، هرگز [کسی] ایمان نخواهد آورد.(1)

10. تفسیر علی بن ابراهیم: ابی عبدالله علیه السلام درباره این آیه که: «بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید، ببخشای» میفرماید: منظور از آن تنها ولایت است که هرکس در آن وارد شود به خانه های پیامبران وارد شده است.(2)

11. تفسیر علی بن ابراهیم: در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام درباره این آیه: «و جز بر هلاکت ستمکاران میفزای» آمده است: یعنی خسارت ستمکاران.(3)

12. قرب الاسناد: ابن سعد، از ازدی نقل کرده است: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «و نوح، پسرش را بانگ درداد» یعنی پسر زنش را. و آن زبان قبیله طی است.(4)

توضیح: شاید امام صادق علیه السلام «ابنه» را با فتح هاء خوانده باشد، و عیاشی از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام آورده است : «و نادی نوح ابنهَ» با نصب هاء، یعنی پسر زنش را. شیخ طبری رحمت خدا بر او باد گوید: از علی و امام باقر محمد بن علی و جعفربن محمد علیهم السلام و عروه بن زبیر روایت شده است که: «و نوح، پسرش را بانگ در داد» ابنه با فتح هاء است که الف را به جهت تخفیف حذف کرده است. از مکرمه نیز ابنها روایت شده است.(5)

رازی گوید: درباره آن اقوالی است: اول آنکه در حقیقت پسرش بوده است. و دوم آنکه پسر زنش بوده است و این گفته محمد بن علی الباقر و حسن بصری است.

1- . تفسیر قمی: 698
2- . تفسیر قمی: 698

3- . تفسیر قمی: 698
4- . قرب الاسناد: 25
5- . مجمع البیان 5: 160-161

و روایت کرده اند که علی اینگونه خواند: و نوح پسرش را بانگ در داد، و ضمیر متعلق به زن اوست. و محمد بن علی و عروه بن زبیر، ابنه با فتحه هاء خوانده اند و مقصودشان: ابنها است، جز اینکه به جای الف به فتحه اکتفا کرده اند و سوم آنکه او در خانه نوح (اما) از طریقی ناشایست متولد شد. این سخن پلیدی است و لازم است که مقام نبوت از این کلام ناشایست مصون بماند. خلاصه کلام او به پایان رسید.(1)

میگویم: اخبار در این باره متفاوت است و از بعضی از روایت ها به نظر می رسد که روایت های نفی و انکار برحسب تقیه اند. خدا می داند.

13. الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که ایام طوفان بود، حضرت نوح آب های زمین را فرا خواند، پس همه آنها به جز آب تلخ و گوگرد او را اجابت کردند.(2)

14. الخصال: امام صادق علیه السلام میفرماید: زمانی که نوح علیه السلام از کشتی پیاده شد، ابلیس نزد او آمد و به او گفت: بر روی زمین هیچ مردی نیست که بیش از تو بر من منت داشته باشد، به درگاه خداوند بر این فاسقان نفرین کردی و مرا از دست آنان آسوده کردی، آیا دو ویژگی به تو بیاموزم؟ از حسد برحذر باش، چون حسد بود که با من کاری کرد که کرد، و از حرص برحذر باش، که با آدم همان را کرد که کرد.(3)

15. عیون اخبار الرضا، علل الشرائع، الخصال: شخص شامی از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره کلام خداوند عزوجل که می فرماید: «روزی که آدمی از برادرش، و از مادرش و پدر و از همسرش و پسرانش می گریزد» پرسید که اینان چه کسانی هستند؟ آن حضرت علیه السلام پاسخ دادند: قابیل از هابیل می گریزد، و کسی که از مادرش می گریزد، موسی است و کسی که از پدرش می گریزد ابراهیم است و کسی

1- . مفاتیح الغیب 5: 62

2- . الخصال 1: 28

3- . الخصال 1: 27

که از همسرش می گریزد لوط و آنکه از پسرش می گریزد، نوح است که از پسرش کنعان فرار می کند.(1)

توضیح: مشهور در اسم پسر نوح علیه السلام این - کنعان - است و گفته اند: نامش یام است.

می گویم: احادیث درباره نقش خاتم آن حضرت علیه السلام ذکر شده است. به آن مراجعه کن که قصه طوفان را دربردارد.

16 .کافی: امام صادق علیه السلام فرمودند: نوح علیه السلام در روزهای طوفان، همه آبها را فراخواند، همگی او را اجابت کردند به جز آب گوگرد و آب تلخ که آن دو را لعنت کرد.(2)

کافی: در روایت دیگری نیز از امام صادق علیه السلام مانند همین روایت آورده شده است.(3)

17 .کافی: امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما فرمودند: وقتی قوم نوح، خدای تبارک و تعالی را به خشم آوردند، خداوند (درهای) آسمان را به آبی ریزان گشود، و به زمین وحی کرد. پس برخی چشمه ها از او نافرمانی کردند، خداوند آنها را لعنت کرده و شور و تلخ قرارشان داد.(4)

.18 الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: نوح علیه السلام در اولین روز از ماه رجب بر کشتی سوار شد، پس به همراهانش فرمان داد که آن روز را روزه بگیرند. حدیث.(5)

امالی الطوسی: ابن عیسی مانند این روایت را آورده است.(6)

.19 الخصال: ابوالحسن علیه السلام نیز مانند این روایت را آورده است.(7)

ص: 410

1- . العیون: 136، علل الشرائع: 198، الخصال ج 1: 154
2- . فروع الکافی 2: 188
3- . فروع الکافی 2: 188
4- . فروع الکافی 2: 188

5- . الخصال 2: 92-93
6- . آن را در منبع نديديم.
7- . الخصال2: 93

20. الخصال: امام باقر علیه السلام فرمود: زمانی که نوح علیه السلام پروردگار عزوجل را به نفرین بر قوم خود خواند، ابلیس - که لعنت خدا بر او باد - نزدش آمد و گفت: ای نوح، تو را بر من نعمتی است، می خواهم آن را برای تو جبران کنم. نوح علیه السلام به او گفت: برای من ناخوشایند است که تو را نزد من نعمتی باشد، آن نعمت چیست؟ گفت: آری، خدا را به نفرین بر قومت خواندی پس آنان را غرق کردی. و هیچ کس باقی نماند که او را فریب دهم، و لذا تا وقتی که قرن دیگری بیاید که آنان را فریب دهم، آسوده هستم. نوح علیه السلام به او گفت: با چه چیز می خواهی به من پاسخ دهی؟ گفت: در سه جا مرا به یاد آور، که هرگاه بنده در یکی از آن سه جایگاه باشد، من در نزدیکترین حالت به او قرار دارم: مرا یاد کن هرگاه خشمگین شدی و مرا یاد کن هرگاه میان دو نفر قضاوت می کنی، و مرا یاد کن هرگاه با زنی تنها بودی و هیچ کس با شما نبود.(1)

21. علل الشرایع: با اسناد به وهب گوید: اهل دو کتاب (یهود و نصاری) گویند: ابلیس در تمام طول مدت غرق شدن (نافرمانان)، با قدرت و راه چاره ای که خداوند تبارک و تعالی به او عطا کرد، در جو و میان آسمان و زمین پرواز می کرد. و سپاهیانش نیز در آن زمان، نگاه داشته شدند و روی آب شناور بودند. جن ها نیز به روح هایی تبدیل شده، بر فراز آب به سرعت حرکت می کردند و به این دلیل آفرینش آنان چنین توصیف می شود که: چون وزش باد حرکت می کنند. طوفان، تنها به این دلیل طوفان نامیده شد که آب بر روی همه چیز ایستاد. زمانی که نوح از کشتی پایین آمد، خدای عزوجل به او وحی فرمود: ای نوح، من خلقم را برای عبادت خویش خلق کردم و آنان را به اطاعت خویش فرمان دادم. آنان نافرمانی کرده و غیر مرا عبادت کردند و با این کار مستوجب خشم من شدند، پس آنان را غرق کردم. من کمان

خویش را امانی برای بندگان و شهرها و عهدی از جانب خویش میان خود و خلق قرار دادم تا به وسیله آن تا روز قیامت از غرق شدن در امان باشند، و چه کسی بر عهد خویش از من وفادارتر است؟ نوح علیه السلام از این

1- . الخصال1: 65

سخن خشنود شد و (به خویش) بشارت داد. و در آن کمان یک تیر و زه کمانی بود. خدای عزوجل، تیر و زه را از کمان برکند و آن را امانی از غرق شدن، بر بندگان و شهرهایش قرار داد.(1)

22. الخصال: ابن عباس میگوید: یک یهودی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: پس پنجاه (سال) چیست؟ فرمود: نوح علیه السلام در میان قوم خود هزار سال ماند، به جز پنجاه سال. گفت: پس ثمانون چیست؟ فرمود: شهری است در جزیره که به آن ثمانون گویند، از آنجا نوح در کشتی سوار شد و کشتی بر جودی قرار گرفت و خداوند آن قوم را غرق کرد. گفت: پس تسعون (نود) چیست؟ فرمود: نوح علیه السلام در کشتی آکنده، نود خانه برای چارپایان اختیار کرد.(2)

23. علل الشرایع، عیون اخبار الرضا: شخص شامی از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره عرض و طول کشتی نوح پرسید. فرمود: طول آن هشتصد ذراع و عرض آن پانصد ذراع و ارتفاع آن در آسمان هشتاد ذراع بوده است.(3)

24. عیون اخبار الرضا: حسین بن موسی الوشاء میگوید: امام رضا علیه السلام به من فرمود: این آیه را چگونه می خوانید؟ «فرمود: ای نوح، او در حقیقت از کسان تو نیست» او [دارای] کرداری ناشایست است» پس پاسخ دادم: بعضی از مردم اینگونه می خوانند که «او کرداری ناشایسته است» یعني پسر را از پدرش نمی داند. پس امام علیه السلام فرمود: هرگز، قطعاً پسر او بوده است، اما وقتی خدای عزوجل را نافرمانی کرد، او را از پدرش جدا کرد. حدیث.(4)

25. علل الشرایع، عیون اخبار الرضا: هروی گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: به چه دلیل خدای عزوجل در زمان نوح دنیا را غرق کرد، درحالی که در میان آنان کودکانی بودند و در میانشان بی گناهانی؟ امام علیه السلام فرمود: در میان آنان کودکانی نبودند، چرا که خداوند عزوجل صلب قوم نوح علیه السلام و

1- . علل الشرائع: 22
2- . الخصال2: 148

3- . علل الشرائع: 198، العيون: 135
4- . العيون: 346

رحم زنان آنان را چهل سال عقیم کرده و نسلشان را قطع کرد، پس درحالی آنان را غرق کرد که هیچ کودکی در میان آنان نبود. و خداوند را نسزد که بی گناهان را با عذاب خود هلاک کند، و باقی ماندگان از قوم نوح علیه السلام به خاطر تکذیب پیامبر خدا، نوح علیه السلام غرق شدند و سایر آنان به دلیل رضایت از تکذیب تکذیب کنندگان غرق شدند. و کسانی که از این مسأله غایب بودند ولی به آن راضی شدند همچون کسانی هستند که شاهد آن بوده و به آن دست زدند.(1)

26. علل الشرائع، عیون اخبار الرضا: وشاء گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل فرمود: «ای نوح، او در حقیقت از کسان تو نیست» چرا که مخالف او بود، و پیروانش را از کسانش قرار داد، گوید: و از من پرسید که این آیه را درباره پسر نوح چگونه می خوانید؟ عرض کردم: مردم آن را بر دو وجه می خوانند: «او کرداری ناشایسته است» و «او کار ناشایستی انجام داده است» پس فرمود: دروغ گفته اند، او پسرش بود، اما زمانی که در دین نوح با وی مخالفت ورزید، خدای عزوجل، او را از نوح جدا دانست. (2)

توضیح: مفسران درباره این آیه دو قرائت را ذکر کرده اند: کسائی و یعقوب و سهل (عملَ غیر صالح) را به صورت فعل و نصب غیر، و سایرین (عملٌ) اسم تنوین دار مرفوع و (غیرُ) با رفع خوانده اند. و براساس نظر اخیر، اکثریت برآنند که ضمیر به ابن باز می گردد، یا بر وجه مبالغه یا به تقدیر گرفتن مضاف یعنی ذو عمل - دارای عملی -. و گفته شده: ضمیر به سؤال برمیگردد، و ظاهر آن است که آنچه در حدیث آمده، همین دو قرائت است، اما قرائت را به معمول غیر صالح یعنی فرزند زنا نیز تفسیر کرده اند. امام علیه السلام اصل این قرائت یا تأویل آنان را نفی کرد. ممکن است که یکی از آن دو (قرائت) (عمل و غیر صالح) به اضافه باشد، هرچند در قرائت ها نقل نشده است. امام علیه السلام به دلیل آنکه موضوع فاسدی است، آن را نیز رد کرد.

1- . علل الشرائع: 22، العیون: 231
2- . علل الشرائع: 22، العیون: 231

27. علل الشرائع، عیون اخبار الرضا: شخص شامی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: چرا بز اینگونه است که دمش بالا و حیا و عورتش آشکار است؟ فرمود: چرا که بز وقتی نوح، آن را در کشتی وارد می کرد، سرکشی کرد، پس نوح او را راند و دمش شکست. اما میش حیا و عورتش پوشیده است، چرا که میش به سرعت اقدام به وارد شدن به کشتی کرد، پس نوح علیه السلام دست خود را بر حیا و دمش کشید و دنبه اش راست و متعادل شد.(1)

بیان: مرفوعه الذنب (دمش بالا است) در بعضی از نسخه ها مفرقعه الذنب آمده است، فیروزبادی گوید: افرنقاع از چیزی یعنی: آشکار شدن و کنار رفتن. و گوید: حیاء با مد بمعنای عورت سم داران و چنگال داران و درندگان است. و گاهی مقصور نیز میشود.

28. عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: نوح گفت: «پروردگارا، پسرم از کسان من است و قطعاً وعده تو راست است و تو بهترین داورانی» پس خدای عزوجل فرمود: «ای نوح،او در حقیقت از کسان تو نیست، او [دارای] کرداری ناشایسته است» پس خدای عزوجل به خاطر گناهانش، او را از اینکه از کسان نوح باشد، خارج کرد. (2)

29. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: نجف کوهی بود، همان کوهی که پسر نوح گفت: «به زودی به کوهی پناه می جویم که مرا از آب در امان نگاه می دارد» و بر روی زمین کوهی بزرگتر از آن وجود نداشت. پس خداوند عزوجل به او وحی کرد که: ای کوه، آیا از من به تو پناه می آورد؟ پس کوه تا بلاد شام قطعه قطعه شد و به ماسه هایی نرم و پس از آن به دریایی عظیم تبدیل شد. آن دریا را دریای نی می نامیدند و پس از آن خشک شد(جف). پس گفته شد: «نی جف: نی خشک شد» پس نی جف نامیده شد. و پس از آن، از آنجایی که بر زبانشان سبک تر بود، آن را نجف نامیدند.(3)

1- . علل الشرائع: 199، العیون: 136
2- . العیون: 348
3- . علل الشرائع: 22

30. علل الشرائع: امام رضا علیه السلام فرمود: وقتی نوح علیه السلام به زمین فرود آمد، او و فرزندان و پیروانش هشتاد نفر بودند، پس در جایی که فرود آمد، شهری بنا کرد و به دلیل هشتاد نفر بودنشان آن را قریه الثمانین نام نهاد. (1)

31. علل الشرائع: ابن سدیر از پدرش نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا دیدی که نوح علیه السلام بر قوم خود نفرین کرد و گفت: «پروردگارا، هیچ یک از کافران را بر روی زمین مگذار چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز پلیدکار ناسپاس نزایند» امام علیه السلام فرمود: دانست که کسی در میانشان متولد نخواهد شد، گفت: عرض کردم: چگونه این را دانست؟ فرمود: خداوند به او وحی فرستاد: «از قوم تو، جز کسانی که [تاکنون] ایمان آورده اند، هرگز [کسی] ایمان نخواهد آورد» در این هنگام بود که با این دعا آنان را نفرین کرد. (2)

32. علل الشرائع: با اسناد به وهب گوید: زمانی که نوح علیه السلام بر کشتی سوار شد، خداوند عزوجل آرامشی بر چارپایان و پرندگان و درندگان که در آن بودند، حاکم کرد، به گونه ای که هیچ یک به دیگری آسیبی نمی رساند، گوسفند با گرگ تماس داشت، و گاو با شیر. گنجشک بر روی مار قرار می گرفت و کسی به دیگری ضرری نمی زد و او را برنمی انگیخت. در آنجا نه پریشانی ای بود نه سر و صدایی و نه دشنام و لعنی، تنها به خودشان مشغول بودند، و خداوند عزوجل سختی و شدت هر صاحبغمی را از او برداشت و پیوسته بدین حالت در کشتی بودند تا اینکه از آن خارج شدند. موش در کشتی زیاد شده بود و فضولات نیز همین طور. پس خداوند عزوجل به نوح علیه السلام وحی کرد که شیر را لمس کند. شیر را لمس کرد. شیر عطسه کرد و از سوراخ های بینی اش دو گربه نر و ماده بیرون آمد پس موشها کاهش یافتند. صورت فیل را لمس کرد، فیل عطسه کرد و از سوراخ های بینی اش دو خوک نر و ماده بیرون آمد و فضولات کاهش یافت.(3)

1- . علل الشرائع: 22
2- . علل الشرائع: 169
3- . عل الشرائع: 169

شرح: صَخَب، با حرکت حروف: بلندی صدا و حمه بدون تشدید: به معنای سم است.

33. معانی الاخبار: معنای طوفان این است که آب بالای هر چیزی قرار گرفت.(1).

34. قصص الانبیا: امام صادق علیه السلام فرمود: نوح علیه السلام آشکارا قومش را دعوت کرد، وقتی فرزندان هبه الله شنیدند که نوح علم نزد آنان را تصدیق می کند، او را تصدیق کردند. اما فرزندان قابیل او را تکذیب کرده و گفتند: «ما چنین چیزی در میان پدران نخستین خود نشنیده ایم» و گفتند: «آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آنکه فرومایگان از تو پیروی کرده اند؟» و منظورشان فرزندان هبه الله بود. (2)

35. قصص الانبیا: امام باقر علیه السلام فرمود: نوح علیه السلام در میان قوم خود درنگ کرده و آنان را پنهان و آشکار دعوت کرد، هنگامی که نافرمانی کرده و سرباز زدند، گفت: «پروردگارا، من مغلوب شده ام، به داد من برس» پس خدای متعال به او وحی کرد که: کشتی را بساز، و او را به کاشتن هسته فرمان داد، قومش بر او گذشته بنا را بر خنده و تمسخر گذاشته و می گفتند: به درختکاری نشسته است. تا اینکه درخت قد کشید و بلند شد، آن را قطع کرده و نجاری کرد. پس گفتند: به نجاری نشسته است، سپس آنها را به هم پیوند داد و تبدیل به کشتی کرد. پس بر او می گذشتند و شروع به خنده و تمسخر کرده و می گفتند: در زمین خشک به دریانوردی نشسته است. تا آن را به پایان برد.(3)

36. قصص الانبیا: ابوعبدالله علیه السلام فرمود: نوح علیه السلام نزد الاغ آمد تا به کشتی وارد شود. الاغ نپذیرفت. گوید: شیطان در میان پاهای الاغ بود. پس گفت: ای شیطان، وارد شو، پس الاغ و شیطان هر دو وارد شدند. پس شیطان گفت: دو ویژگی به تو می آموزم، نوح گفت: مرا به سخن تو نیازی نیست، ابلیس گفت: از حرص برحذر باش که حرص آدم را از بهشت بیرون کرد. از حسد بپرهیز که حسد

1- . معانی الاخبار: 18
2- . نسخه خطی

3- . نسخه خطی

مرا از بهشت بیروان راند. پس خداوند به او وحی فرستاد که: این دو موعظه را بپذیر اگرچه او ملعون است.(1)

37. قصص الانبیا: امام صادق علیه السلام فرمود: قوم نوح از دست موش به نزد او شکایت بردند. خدای متعال یوزپلنگ را امر کرد که عطسه کند، پس گربه را بیرون انداخت، پس موش را خورد. و از فضولات در نزد او شکایت کردند، پس خداوند به فیل دستور داد که عطسه کند، پس خوک بیرون آمد.(2)

38. قصص الانبیا: امام صادق علیه السلام فرمود: در زمان نوح علیه السلام آب بر هر کوه و هر دشتی پانزده ذراع بالا آمد.(3)

شرح: یعنی کمتر از آن نبوده است، هرچند در بعضی جاها بیشتر بوده است، و ممکن است به اعجاز حضرت نوح علیه السلام سطح آب مانند زمین نامساوی بوده باشد.

39. قصص الانبیا: از یکی از معصومین علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی خدای متعال فرمود: «ای زمین، آب خود را فرو بر» زمین گفت: تنها امر شده ام که آب خود را فرو برم و به فرو بردن آب آسمان امر نشده ام، پس آب خود را فرو برد و آب آسمان باقی ماند و دریایی در اطراف آسمان و اطراف دنیا تشکیل داد.(4)

و فرمان دادن و جواب دادن خطاب به فرشته موکل آسمان و زمین است.(5)

شرح: راوندی جمله (و فرمان دادن) را آورده تا خطابی را که ظاهراً متوجه جمادات است، تأویل کند، و ممکن است براساس استعاره تمثیلیه باشد تا سرعت انجام اراده و حکم خداوند را در همه چیز بیان کند. و ممکن است امری تکوینی باشد چنانچه خدای متعال می فرماید: «باش، پس وجود یافت».

1- . نسخه خطی
2- . نسخه خطی

3- . نسخه خطی
4- . نسخه خطی
5- . نسخه خطی

40. قصص الانبیا: امام صادق علیه السلام فرمود: در مدت سی سال کشتی را ساخت، سپس امر شد که از هر موجودی، دو جفت را در آن حمل کند. جفت های هشتگانه ای که آدم از بهشت آورد تا وسیله معاش فرزندان نوح علیه السلام در زمین باشد، همانگونه که ذریه آدم علیه السلام با آن زندگی کردند. چرا که زمین و هر آنچه بر روی آن است، جز آنچه با نوح در کشتی باشد غرق می شود.(1)

41. قصص الانبیا: امام علی علیه السلام فرمود: زمانی که نوح علیه السلام ساخت کشتی را به پایان برد، وعده میان او و پروردگارش در هلاک کردن قومش آن بود که تنور فوران کند. پس فوران کرد. زن نوح به او گفت: تنور فوران کرده است. نوح به سوی تنور رفته و آن را مهر کرد. پس آب ایستاد، نوح هر که را خواست، وارد کشتی کرد، سپس قصد مهر تنور را کرده و آن را برکند. خدای متعال فرمود: «پس درهای آسمان را به آبی ریزان گشودیم و از زمین چشمه ها جوشانیدیم».(2)

42. قصص الانبیا: امام صادق علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم که با عطا سخن می گفت فرمود: طول کشتی نوح علیه السلام هزار و دویست ذراع و عرض آن هشتصد ذراع و عمق آن هشتاد ذراع بود، پس برگرد کعبه طواف کرد و هفت بار سعی صفا و مروه کرد، سپس بر جودی آرام گرفت.(3)

تفسیر عیاشی: از حسن بن صالح روایتی همانند آن آورده شده است.

شرح: صاحب کامل گوید: امر شد که طول آن را هشتاد ذراع و عرض آن را پنجاه ذراع و طول آن را در آسمان سی ذراع قرار دهد.

قتاده گوید: طول آن سیصد ذراع، عرض آن پنجاه ذراع، و طول آن در آسمان سی ذراع بوده است و حسن گوید: طول آن هزار و دویست ذراع، عرض آن ششصد ذراع بوده است. تمام.(4)

و تنها آنچه در حدیث آمده است مورد اعتماد است.

1- . نسخه خطی

2- . قصص الانبياء، نسخه خطی
3- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی
4- . کامل التواریخ2: 28

43. قصص الانبیا: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای متعال در زمان نوح علیه السلام همه زمین را غرق کرد به جز کعبه را، و از آن روز عتیق (آزاد شده) نامیده شد، چرا که از غرق شدن آزاد شد. پس عرض کردم: آیا به آسمان بالا رفت؟ فرمود: آب به آن نرسید بلکه از آن برطرف شد.(1)

علل الشرایع: از ذریح همانند آن روایت شده است.(2)

44. قصص الانبیا: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: از قوم نوح علیه السلام هشت نفر به او ایمان آوردند، نام او عبدالجبار بود و بدین سبب نوح نامیده شد که بر نفس خویش ناله می کرد.(3)

45. و در روایت دیگری است که: چون پانصد سال گریه کرد، و نامش عبدالاعلی بوده است.(4)

46. در روایت دیگری است که: عبدالملک، و به همه این نامها نامیده می شده است.(5)

47. من لایحضره الفقیه: امام باقر علیه السلام فرمود: حیض برای زنان نجاستی است که خدای عزوجل زنان را بدان مبتلا ساخته است و زنان در زمان نوح علیه السلام در هر سال تنها یک بار حائض می شدند تا اینکه هفتصد نفر از زنان از خانه های خود بیرون آمدند، به راه افتاده، لباس های زردرنگ پوشیدند، خود را زینت داده و معطر ساختند، سپس بیرون شده و در شهر شناخته شدند، با مردان در جشن ها حضور یافتند و در صف های آنان نشستند، پس خدای عزوجل در این هنگام آنان را به حیض در هر ماه مبتلا ساخت، یعنی خود آن زنان را. پس خون از آنان جاری شد و از میان مردان بیرون رانده شدند. پس در هر ماه یک بار حائض میشدند، پس خداوند متعال آنان را به حیض مشغول کرد و شهوتشان را شکست.

1- . قصص الانبیاء، نسخه خطی
2- . علل الشرائع: 139
3- . قصص الانبیاء، نسخه خطی
4- . قصص الانبیاء، نسخه خطی
5- . قصص الانبیاء، نسخه خطی

گوید: و دیگر زنانی که مانند کار آنان را انجام نداده بودند، در هر سال یک بار حائض می شدند. گوید: پس پسران زنانی که در هر ماه یک بار حائض می شدند با دختران زنانی که در هر سال یک بار حائض می شدند، ازدواج کردند. پس قوم با هم درآمیختند و دختران اینان و آنان در هر ماه یک بار حائض می شدند. و به سبب استقامت حیض، فرزندان زنانی که در هر ماه یک بار حائض می شدند، زیاد شدند و فرزندان زنانی که در سال یکبار حائض می شدند، به دلیل به فساد کشیده شدن خون، کم

شدند. گوید: پس نسل اینان زیاد و نسل آنان کم شد.(1)

48. اکمال الدین: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: زمانی که خدای تبارک و تعالی نبوت حضرت نوح علیه السلام را آشکار کرد و به پیروان وی یقین به پیروزی داد، آزمون (الهی) شدت یافت و غوغا و جنجال بالا گرفت تا اینکه کار به سختی بیشتری برای پیروان (نوح) رسید. و گاهی نوح را چنان کتک میزدند که سه روز بیهوش بر زمین میافتاد و خون از گوشش جاری میشد. سپس بعد از سه روز به هوش میآمد. این اتفاقات مربوط به سیصد سال پس از نبوت نوح است و در طول این مدت نوح. مخفیانه آنان را دعوت می کرد و آنان اجابتش نمی کردند، آشکارا آنان را دعوت می کرد، روی برمی گرداندند. پس، بعداز سیصد سال تصمیم گرفت آنان را نفرین کند. پس از نماز صبح نشست تا آنان را نفرین کند. از آشمان هفتم گروهی شامل سه فرشته به سوی او پایین آمده، بر او سلام کرده و گفتند: ای پیامبر خدا، درخواستی داریم. گفت: چه درخواستی؟ گفتند: نفرین بر قومت را به تأخیر بینداز، چرا که این، اولین خشم خداوند در زمین است. گفت: نفرین بر آنان را سیصد سال دیگر به تأخیر انداختم. و به سوی آنان بازگشت و به فعالیت گذشته خود پرداخت و آنان نیز کار گذاشته خود را ادامه دادند. وقتی سیصد سال دیگر گذشت و از ایمان آوردن آنان ناامید شد. در وقت چاشت نشست تا آنان را نفرین کند. پس گروهی از آسمان ششم بر او فرود آمده، بر او سلام کردند و گفتند: صبح زود بیرون آمده و در وقت چاشت نزد تو آمده ایم، سپس همان خواسته گروه آسمان

1- . من لا یحضره الفقیه، 20

هفتم را از او درخواست کردند و او همانند پاسخی که به آنان داد، به اینان نیز داد و آن حضرت برای دعوت کردن قوم خویش به سوی آنان رفت، اما دعوت او جز بر فرار آنان نیفزود، تا اینکه سیصد سال باقیمانده از نهصد سال نیز گذشت. پس شیعیان نزد او آمدند و از آنچه از سوی عامه و طاغوتیان به آنان می رسید شکایت کردند و درخواست دعا برای رفع گرفتاری کردند. پس درخواست آنان را اجابت کرده نماز خواند و دعا کرد. پس جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و گفت: همانا خداوند تبارک و تعالی دعایت را اجابت کرده است. به پیروانت بگو: خرما خورده و هسته اش را بکارند و از آن مراقبت کنند آنچهآنچ

تا ثمر دهد. هرگاه ثمر داد، اندوه آنان را می زدایم. پس خدا را حمد و ستایش کرده و آنان را از این کار آگاه کرد. پس به یکدیگر بشارت دادند، نوح نیز آنچه را خداوند به او وحی کرده بود، به آنان خبر داد. پس چنین کردند و از آن مراقبت کردند تا ثمر داد. سپس میوه را نزد نوح علیه السلام برده و از او خواستند وعده را برایشان محقق سازد. پس نوح در این باره از خداوند پرسید. پس به او وحی کرد: به آنان بگو: این خرما را بخورید و هسته را بکارید پس هرگاه ثمر داد، اندوهتان را می زدایم، وقتی گمان کردند که خلف وعده شده است، یک سوم آنان (از دینشان) منحرف شدند و دو سوم باقی ماندند. پس خرما را خورده و هسته اش را کاشتند و زمانی که ثمر داد، میوه اش را نزد نوح علیه السلام آورده و درخواست عملی شدن وعده را کردند. نوح علیه السلام از خداوند این مطلب را درخواست کرد، پس به او وحی فرستاد که: به آنان بگو این خرما را بخورید و هسته را بکارید، پس یک سوم دیگر منحرف شدند و یک سوم باقی ماندند. پس خرما را خورده و هسته را گاشتنند، وقتی ثمر داد، میوه را نزد نوح علیه السلام آورده و به او گفتند: از ما جز تعداد اندکی باقی نمانده است و ما بر خویش بیمناکیم که اگر فرج به تأخیر افتد، هلاک شویم، پس نوح علیه السلام نماز خواند سپس گفت: پروردگارا، از یارانم جز این گروه کسی باقی نمانده است و اگر فرج آنان را به تأخیر اندازی، از هلاکت آنان می ترسم. پس خدای عزوجل به او

وحی کرد: دعوتت را اجابت کردم، پس کشتی را بساز، میان اجابت دعا و طوفان پنجاه سال فاصله بود.(1)

توضیح: جزری گوید: می گویند: برّح به: یعنی هرگاه بر او سخت شود. و در حدیث آمده: ضربه ای غیر مبرّح یعنی سبک.

49. الخرائج: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وقتی خداوند اراده کرد که قوم نوح را هلاک کند، به او وحی فرستاد: که چوب های ساج را بشکن وقتی آنها را شکست نمی دانست با آنها چه کند، پس جبرئیل فرود آمد و شکل کشتی را به او نشان داد و همراه با او تابوتی بود که در آن یکصد و بیست و نه هزار میخ بود. همه میخ ها را به کشتی زد تا اینکه پنج میخ باقی ماند با دست به یکی از میخ ها زد. پس در دستش درخشید و همچون ستاره ای درخشان در افق آسمان نورافشانی کرد. نوح تعجب کرد. پس خداوند میخ را به زبانی فصیح و بلیغ به سخن آورد. پس میخ گفت: من بر نام بهترین پیامبران محمد بن عبدالله هستم. پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد. نوح به او گفت: ای جبرئیل، این چه میخی است که مانند آن را ندیده ام؟ گفت: این میخ به نام سرور پیامبران محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است، آن را بر ابتدای کشتی و بر سمت راست آن محکم بکوب. سپس با دست به میخ دومی دست زد، پس درخشید و نور داد، نوح گفت: این میخ چیت؟ (جبرئیل) گفت: این میخ برادر و پسرعمویش سید اوصیا علی بن ابیطالب علیه السلام است. آن را در ابتدای کشتی و بر سمت چپ آن محکم بکوب، سپس با دست به میخ سوم زد، پس نور داد و درخشید و روشن شد. جبرئیل گفت: این میخ فاطمه علیها السلام است آن را در کنار میخ پدرش بکوب، سپس با دست به میخ چهارم زد، درخشید و روشنی داد پس جبرئیل گفت: این میخ حسن علیه السلام است، آن را در کنار میخ پدرش بکوب. سپس با دست به میخ پنجم زد که درخشید و روشنی داد و نمناکی ظاهر کرد. جبرئیل گفت: این میخ حسین علیه السلام است. آن را در کنار میخ پدرش بکوب. نوح گفت: ای جبرئیل، این نمناکی چیست؟ گفت: این خون است، و

1- . کمال الدین: 79-80

داستان حسین علیه السلام و آنچه امت با او می کنند را شرح داد. پس خداوند قاتل و ستم کننده و خوارکننده او را لعنت کرد.

50. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السلام درباره مسأله ای که پیشامد کرده بود، به یکی از غلامانش فرمود: پایان دادی اگر پایان نمیدادی چون زدن الاغ، تو را می زدم. عرض کرد، فدایت شوم، زدن الاغ چگونه است؟ فرمود: نوح علیه السلام زمانی که از هر موجودی دو جفت را وارد کشتی کرد، نزد الاغ آمد، الاغ از وارد شدن ابا کرد، پس نوح شاخه بدون برگی از درخت خرما برگرفت و یک بار به او زد و گفت: «عبسا شاطانا» یعنی ای شیطان، وارد شو.(1)

51. اکمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی نوح علیه السلام طلب نزول عذاب بر قومش کرد، خداوند عزوجل، روح الامین علیه السلام را با هفت هسته فرستاد. پس گفت«ای پیامبر خدا، خداوند تبارک و تعالی به تو می فرماید: قطعاً اینان مخلوقات و بندگان من هستند و من آنان را با هیچ صاعقه ای از بین نمی برم مگر بعد از تأکید دعوت و محکم شدن حجت، پس تلاش در دعوت قومت را دوباره آغاز کن که من بر این کار، به تو پاداش خواهم داد. و این هسته را (در زمین) بکار که در رشد کردن، رسیدن و به بار نشستن آن ، فرج و رهایی توست، پس مؤمنانی که از تو پیروی کرده اند را به این امر بشارت ده. زمانی که درخت ها رشد کردند و پوشش برخود گرفتند و ساقه دار و شاخه دار شده و به بار نشستند و پس از زمانی طولانی، میوه بر آنها درخشیدن گرفت، نوح از خداوند سبحان خواست که وعده را محقق سازد. پس خدای تبارک و تعالی به او فرمان داد که هسته آن درخت ها را در زمین بکارد و صبر و تلاش را دوباره از سر گیرد و حجت را بر قومش دوباره تمام کند. نوح این مطلب را به گروه هایی که به او ایمان آورده بودند، خبر داد. پس از میان آنان سیصد مرد [از دین خود] بازگشته و گفتند: اگر ادعای نوح حق بود، در وعده پروردگارش خلفی صورت نمی گرفت. سپس خداوند تبارک و تعالی پیوسته در هر بار او را امر می کرد که هسته ها را یکی پس از دیگری

1- . بصائر الدرجات: 96

بکارد تا اینکه هفت مرتبه هسته ها را کاشت. و پیوسته گروهی پس از گروه دیگر از این طایفه ها مرتد می شدند تا اینکه به هفتاد و اندی مرد رسیدند. در این هنگام خدای عزوجل به او وحی فرستاده و فرمود: هم اکنون برای دیدگان تو، صبح پرده از شب برداشت، آنگاه که با مرتد شدن آنان که باطن خبیثی داشتند، حق محض آشکار شد و پاک از کدر (شناخته شد). پس اگر من کافران را هلاک می کردم و گروه هایی را که به تو ایمان آورده بودند و اکنون مرتد شده اند، باقی می گذاشتم، به وعده گذشته خود در رابطه با مؤمنان عمل نکرده بودم، همان مؤمنان قوم تو که توحید خود را خالص کردند و به ریسمان نبوت تو چنگ زدند. (وعده) اینکه آنان را در زمین جانشین قرار داده و دینشان را برایشان تقویت کنم و ترسشان را به امنیت بدل سازم تا با رفتن تردید از دلهایشان، عبادت برای من خالصانه شود. پس جانشین ساختن و تقویت کردن و تبدیل ترس به امنیت از جانب من برای آنان، با ضعف یقینی که از مرتد شدگان می دانستم و خباثت و بدی درونشان که نتیجه نفاق و سایههای گمراهی بود، چگونه امکان داشت؟ و اگر آنان از جانب من، از حکومتی که در زمان جانشینی به مؤمنان داده شد، باخبر می شدند - استشمام میکردند -، وقتی که دشمنان آنان هلاک کردم، بیتردید رایحههای صفات آن را میبوییدند، و نفاق درونی ایشان محکم می شد و فساد گمراهی قلب هایشان جاودانه می گشت و با برادرانشان آشکارا دشمنی می کردند و بر سر ریاست طلبی و یکه تازی در امر و نهی با آنان به ستیزه می پرداختند،. و چگونه تسلیم در دین و رواج آن در میان مؤمنین با فتنه جویی و جنگ طلبی همراه خواهد بود؟ هرگز، پس کشتی را زیرنظر ما و با وحی ما بساز.(1)

شرح: فیروزآبادی گفته است: أزر: احاطه و قوت و ضعف. از اضداد است و همچنین به معنی تقویت. و (الموازره) این است که بعضی از قسمتهای کاشته شده، بعضی دیگر را تقویت کرده و به هم پیچیده شود. و تأزیر: پوشاندن و تقویت. نصر مؤزّر: پیروزی کامل و محکم. و گوید: سوق الشجر تسویقاً: درخت دارای ساقه شد،

1- . اکمال الدین: 202-203

تمام. پس منظور از کلام امام علیه السلام که فرمود: تأزرت، این است که: قوی شد و به هم درپیچید. و منظور از این کلام که فرمود: تسوقت، این است که: ساقه اش قدرتمند شد و از این گفته: (تغصنت) یعنی زیاد شد و شاخه هایش محکم گشت. و زهو الثمره: قرمز و زرد شدن آن است.

و این سخن امام علیه السلام که: (حین صرح الحق) صرح با تخفیف راء مضموم یعنی: خالص شدن. یا با تشدید یعنی واضح شد. محض: خالص هر چیزی است و براساس هر دو تقدیر معنای روشن شدن یا کشف کردن را دارد. و شبوح الضلاله با باء و حاء، جمع شبح با حروف حرکت دار است به معنای کالبد. یا اگر باسین و نون باشد بمعنای ظاهر شدن است. اگر با خاء باشد، جمع سنخ با کسره است به معنای اصل یا به معنای پایداری و ثبات است. و در بعضی نسخه ها «شیوخ» آمده است، جمع شیخ. و به هر تقدیر، خالی از تکلف نیست. و تنسم النسیم : نسیم را بویید و نشقه مانند قرحه: آن را بویید. خبال: جنون و فساد، و نتیجه آنکه این آزمایش ها برای جداکردن مؤمنان از منافقان و ظهور شرک و فساد پنهان آنان است تا پس از ظهور حکومت حق، با آمیختگی با مؤمنان، در زمین فساد نکنند.

52. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی آب استخوان های مردگان را آشکار کرد و نوح علیه السلام این (صحنه) را دید، بسیار بی تابی نموده و به سبب آن غصه دار شد، پس خداوند به او وحی فرستاد که: انگور سیاه بخور تا اندوهت برطرف شود.(1)

53. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: آیین نوح علیه السلام این بود که خداوند را با توحید و اخلاص عبادت کرده و شریکان را کنار زند و این همان فطرتی است که خداوند مردم را بر اساس آن سرشته است و از نوح و پیامبران پیمان گرفت که خدا را عبادت کرده و چیزی را شریک او قرار ندهند و او را به نماز و امر (به معروف) و نهی (از منکر) و حرام و حلال فرمان داد و احکام حدود و تعیین ترکه میت را بر او واجب نکرد. این شریعت نوح است. پس نهصد و پنجاه سال

1- . محاسن البرقی: 548

در میان آنان ماند و در خفا و آشکار آنان را دعوت کرد. وقتی سر باز زده و سرکشی کردند، گفت: پروردگارا، من مغلوب شدم، به دادم برس، پس خداوند به او وحی فرستاد که: «از قوم تو، جز کسانی که [تاکنون] ایمان آورده اند، هرگز [کسی] ایمان نخواهد آورد، پس از آنچه می کردند، غمگین مباش» و بدین سبب نوح گفت: «و جز پلید کار ناسپاس نزایند» و خداوند به او وحی کرد که: کشتی را بساز.(1)

54. تفسیر عیاشی: مفضل بن عمر روایت کرده است: با امام صادق علیه السلام در کوفه بودیم، روزگاری که به ابی العباس روی آورد، وقتی به کناسه رسیدیم، به سمت چپ خویش نگاهی کرد و فرمود: ای مفضل، عمویم زید - که خدایش رحمت کند - اینجا به دار آویخته شد. سپس گذشت تا اینکه به طاق الزیاتین که آخرین سراجین است، رسید، پس (از مرکب) پایین آمد و به من فرمود: پایین بیا که اینجا مسجد اول کوفه بوده است که آدم علیه السلام [نقشه] آن را رسم کرده بود و من دوست ندارم که سواره وارد آن شوم. به او عرض کردم: پس چه کسی آن را از نقشه اش تغییر داد؟ فرمود: اولین چیز طوفان زمان نوح بود، سپس یاران کسری و نعمان بن منذر آن را تغییر دادند و سپس زیادبن ابی سفیان آن را تغییر داد. به او عرض کردم: فدایت شوم آیا کوفه و مسجد آن در زمان نوح وجود داشت؟ فرمود: بله، ای مفضل، و محل فرود آمدن نوح و قومش در روستایی بر بلندای فرات از جایی که به سمت غربی کوفه می رسد، بود. پس فرمود: نوح مرد نجاری بود پس خداوند او را پیامبر قرار داده و او را برگزید، و نوح نخستین کسی است که کشتی ای ساخت که بر روی آب حرکت می کند. نوح نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود بود و آنان را به (راه) هدایت دعوت می کرد، اما آنان او را مورد استهزاء قرار داده و به سخره اش می گرفتند، زمانی که این (برخورد) را از آنان دید، بر آنان نفرین کرد و گفت: «پروردگارا، هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار» تا آنجا که گفت: «جز پلیدکار ناسپاس». فرمود: پس خداوند به او وحی کرد که ای نوح، کشتی را بساز و آن را گسترش ده و ساخت آن را با سرعت زیرنظر ما و با وحی ما انجام ده،

1- . نسخه خطی

پس نوح کشتی خود را در مسجد کوفه با دست خویش ساخت، از فاصله دور چوب می آورد تا آن را به پایان برد. مفضل گوید: سخن امام صادق علیه السلام در وقت زوال خورشید(1)

قطع شد. پس برخاسته و نماز ظهر و سپس عصر را به جای آورد. سپس از مسجد بیرون آمد، پس به سمت چپ خویش توجه نموده و با دست به محل دارالدارییین اشاره کرد که در محل خانه ابن حکیم- همان فرات کنونی- می باشد و به من فرمود: ای مفضل، بت های قوم نوح: یغوث، یعوق و نسر در اینجا نصب شدند. سپس حرکت کرد تا مرکبش را سوار شد. پس به او عرض کردم: فدایت شوم، کشتی نوح در چند دوره ساخته شد تا کار ساختش به پایان برسد؟ فرمود: در دو دوره (مرتبه). گفتم: این دو دوره چقدر بوده است؟ فرمود: هشتاد سال. گفتم: عامه می گویند که در پانصد سال آن را ساخت، گفت: فرمود: هرگز، چگونه ممکن است در حالی که خداوند می فرماید: «و وحینا».(2)

توضیح: اختلاف موجود در زمان ساخت کشتی را می توان بر این حمل کرد که در بعضی روایتها، زمان بعضی از مقدمات ساخت آن مانند جمع آوری چوب و غیره محاسبه نشده است. از سوی دیگر از حدیث به روشنی بر نمی آید که امام علیه السلام در اینجا وحی را چنان که جوهری به آوردن این معنا تصریح کرده است، به معنای سرعت تفسیر کرده باشد. و مفسران آن را بر معنای مشهور در آن حمل کرده اند. شیخ طبرسی از ابی مسلم نقل میکند: یعنی: براساس آنچه از ویژگی و حالت آن به تو وحی کردیم، ؛ و گفته اند: مقصود از وحی ما این است که: آن را بساز.(3)

55. تفسیر عیاشی: عیسی بن عبدالله علوی میگوید: کشتی دارای یک سرپوش بود و آن سرپوش دو سوراخ داشت که یکی از آن ها در روز با نور خورشید روشن می شد و دیگری در شب با نور ماه، نورافشانی می کرد، و زمان نماز

1- . سخن امام علیه السلام در همین جا قطع شد.
2- . نسخه خطی
3- . مجمع البیان5: 109

را می دانستند و آدم با او در کشتی بود، زمانی که از کشتی خارج شد، قبر او را در مسجد منی زیر مناره قرار داد.(1)

توضیح: اینکه کشتی دارای سرپوش بوده باشد، محل اختلاف است. و دو سوراخ را اهل تسنن نیز از ابن عباس روایت کرده اند. و بیشتر اخبار ما بر این دلالت می کند که قبر آدم علیه السلام در غرّی است چنانکه ان شاء الله در کتاب مزار خواهد آمد.

56. تفسیر عیاشی: از مفضل میگوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در این سخن خدا که می فرماید: «تا آنگاه که فرمان ما در رسید و تنور فوران کرد» این تنور چیست؟ و جایگاهش در کجا بوده است؟ و چگونه بوده است؟ پس فرمود: تنور همانگونه بوده است که برایت وصف کردم. پس گفتم: آیا آغاز بیرون آمدن آب، از آن تنور بوده است؟ پس فرمود: آری، خداوند دوست داشت که قوم نوح نشانه را ببینند، سپس بر آنان بارانی فرستاد که به شدت جاری شد و فرات و همه چشمه های دیگر از آب پر شدند، پس خداوند آنان را غرق کرد و نوح و کسانی که همراه با او در کشتی بودند را نجات داد. پس عرضه داشتم: پس چه مدت زمانی نوح و همراهانش در کشتی ماندند تا آب خشک شد و از آن خارج شدند؟ فرمود: هفت شبانه روز در آن ماندند و کشتی بر گرد کعبه طواف کرد، سپس بر جودی که همان فرات کوفه است، قرار گرفت. پرسیدم: آیا مسجد کوفه قدمت بسیاری دارد؟ فرمود: آری، آن محل نماز پیامبران بوده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز وقتی جبرئیل، او را به سمت براق می برد، در آن نماز خواند، زمانی که آن حضرت را به دارالسلام که بر بلندی کوفه است، برد و او می خواست به بیت المقدس برود، به او گفت: ای محمد، این مسجد پدرت آدم و محل نماز پیامبران است. پس فرود آی و در آن نماز بگزار، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد، نماز خواند و سپس او را به بیت المقدس برد پس نماز گزارد. سپس جبرئیل علیه السلام او را به آسمان عروج داد.(2)

1- . نسخه خطی
2- . نسخه خطی

شرح: در کافی آمده است: پس جایگاه آن کجا و آن چگونه بوده است؟ پس گفت: تنور در خانه پیرزن مؤمنی در پشت قبله راست مسجد بوده است. پس به او عرض کردم: پس آن جایگاه، زاویه (گوشه) باب الفیل کنونی است، به او گفتم: پس آغاز خروج آب تا آخر. حدیث.(1)

شیخ طبرسی - خدایش رحمت کند - گفته است: درباره تنور اقوالی است:

اول اینکه: آن تنور پخت نان بوده است. و آن تنور متعلق به آدم - بر پیامبر ما و آلش و بر او سلام باد - بوده است. آب از آن به عنوان علامتی برای نوح علیه السلام بیرون آمد، چرا که آب از جایی جوشیدن گرفت که قبلاً سابقه نداشته است. این نظر از ابن عباس و حسن و مجاهد نقل شده است. سپس در این مطلب اختلاف نظر افتاد پس گروهی گفتند: تنور در خانه نوح علیه السلام در منطقه ی عین ورده از سرزمین شام بوده است. و گروهی گفتند: بلکه در ناحیه کوفه بوده است و این روایت از ائمه ما علیه السلام است.

و دوم اینکه: تنور، سطح زمین بوده است. از ابن عباس و عکرمه و زهرّی نقل شده، و زجّاج آن را انتخاب کرده است.

و سوم اینکه: معنای این جمله که فرمود: «تنور فوران کرد» این است که سپیده صبح طلوع کرد و نشانه های وارد شدن روز و پایان یافتن شب ظاهر شد. (این معنا برگرفته) از این سخن است که: صبح را به تمامی روشن کرد. این معنا از علی علیه السلام روایت شده است.

و چهارم اینکه: تنور بالاترین و شریف ترین جای زمین بوده است و معنا این است که: آب از مکان های بلند جوشید و به دلیل بلندی اش به تنورها شباهت داشت، از قتاده نقل شده است.

و پنجم اینکه: تنور فوران کرد، معنایش این است که خشم خداوند بر آنان شدت یافت و عذاب او بر آنان واقع شد. چنانچه عرب ها وقتی جنگ شدت یابد می گویند: حمی الوطیس (تنور داغ شد) . پایان.(2)

1- . الروضه: 281
2- . مجمع البيان5: 163

می گویم: وجه آشکارتر همان وجه اول است؛ چرا که در روایات معتبر آمده است. و آنچه در خبر اعمش می آید، برای مخالفت با این روایات کافی و مناسب نیست.

و از سوی دیگر بدان که در مدت زمان ماندنشان در کشتی اختلاف است. شیخ طبرسی پس از آوردن این روایت می گوید: در روایت دیگری است که کشتی، آنچه در خود داشت را حمل کرد. پس صد و پنجاه روز و شب بر روی آب جریان داشت. سپس گفت: گفته شده: کشتی نوح روز سیزدهم رجب حرکت کرد و شش ماه در حرکت بود تا اینکه تمام زمین را دور زد و در هیچ جایی توقف نداشت تا به حرم رسید. پس یک هفته بر گرد جایگاه کعبه طواف کرد و خدای سبحان کعبه را به آسمان بالا برده بود. سپس کشتی آنان را حرکت داد تا به جودی که کوهی در سرزمین موصل است، رسید. پس روز دهم محرم بر آن ایستاد. تمام.(1)

صاحب الکامل نیز مشابه آنچه اخیراً بیان شد را آورده است.(2)

مسعودی گفته است: سوار شدنشان در کشتی روز جمعه، نوزدهم ماه آذار بوده است. سپس خداوند تمام زمین را پنج ماه غرق کرد.(3)

57. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی که نوح مشغول ساختن کشتی بود، زنش نزد او آمد و به او گفت: از تنور آب بیرون آمده است. به سرعت به سوی تنور رفت تا این که سرپوشی بر آن قرار داد و آن را با مهر خویش مهر کرد. پس آب ایستاد. زمانی که نوح از ساخت کشتی فارغ شد، به سوی مهر تنور رفته آن را گشود و سرپوش را باز کرد. پس آب فوران کرد.(4)

58. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: در مسجد کوفان تنور فوران کرد و کشتی ساخته شد، و آن مسجد مرکز بابل و محل تجمع پیامبران است.(5)

1- . مجمع البیان5: 164
2- . کامل التواریخ1ک 29
3- . مروج الذهب1: 18

4- . نسخه خطی
5- . نسخه خطی

59. تفسیر عیاشی: امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنی در فضل مسجد کوفه فرمودند: در آنجا نوح کشتی اش را ساخت، و در آنجا تنور فوران کرد و خانه و مسجد نوح درآنجا بود.(1)

60. تفسیر عیاشی: علی علیه السلام درباره آیه: «تا آنگاه که فرمان ما در رسید و تنور فوران کرد» فرمود: هان، به خدا سوگند که آن، تنور نان نبوده است. سپس با دست به خورشید اشاره کرد و فرمود: منظور طلوع آن بوده است.(2)

61. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: کشتی را در صد سال ساخت سپس (خداوند) به او فرمان داد که در آن از هر موجودی دو زوج حمل کن، زوج های هشتگانه ای که آدم علیه السلام از بهشت بیرون آورد تا وسیله معیشتی برای فرزندان نوح در زمین باشد، چنانچه ذریّه آدم [با آنان] زندگی می کردند. پس زمین و هر چه در آن است، غرق می شود جز آن چه همراه با نوح در کشتی است. گوید: پس نوح زوج های هشتگانه ای را که خداوند فرمود: «و نازل کرد برای شما از حیوانات، هشت فرد: از گوسفند دو تا، و از بز دو تا. و از شتر دو تا و از گاو دو تا» در کشتی حمل کرد. پس دو زوجی که از گوسفند بود، یک زوج را مردم تربیت می کنند و به کار آن می پردازند و زوج دیگر گوسفند، آن است که در کوه های بی آب و علف وجود دارد و شکارش برای مردم حلال شده است. و از بز دو زوج، یک زوج را مردم تربیت می کنند و یک زوج، از آهوان است. و از گاو دو زوج، یک زوج را مردم تربیت می کنند و یک زوج همان گاو وحشی است، و از شتر دو زوج که همان شتران صاحب بخت و طالع و شتران نژاده اند، و هر چند پرنده ای نیز دو نوع وحشی و رام دارد، سپس زمین غرق شد.(3)

توضیح: حفص (من کلٍ) را با تنوین خوانده است و دیگران به اضافه خوانده اند و مفسران آن دو را به نر و ماده تفسیر کرده اند و گفته اند معنای آن با قرائت دوم این است که: از هر دو زوج دو عدد سوار کن، یعنی از هر کدام، نوعی نر

ص: 431

1- . نسخه خطی
2- . نسخه خطی

3- . نسخه خطی

و نوعی ماده. و روشن است که تفسیر امام علیه السلام بدون تکلّف با هر دو قرائت سازگاری دارد.

62. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: نوح علیه السلام در کشتی سگ را حمل کرد اما زنازاده را حمل نکرد(2).

63. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: زنا زاده سزاوار آن است که نه شهادتی از او پذیرفته شود و نه بر مردم امامت کند، نوح او را در کشتی حمل نکرد، حال آن که سگ و خوک را درآن حمل کرد.(1)

64. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام درباره آیه: «و با او جز عده اندکی ایمان نیاوردند» فرمود: هشت نفر بودند.(2)

شرح: طبرسی که خداوند او را رحمت کند گفته است: به گفته آنان که تعداد را زیاد گفته اند، آنان هشتاد انسان بوده اند و گفته اند: هفتاد و دو مرد و زن و سه پسرش و همسرانشان که همگی هفتاد و هشت نفر می شدند. و جسد آدم علیه السلام را نیز با خود حمل کرد. (روایت) از مقاتل. و گفته شده: ده نفر، از ابن اسحاق و گفته اند: هشت نفر، از ابن جریح و قتاده، و این روایت از امام صادق علیه السلام روایت شده است. و گفته اند: هفت نفر، از اعمش. تمام.(3) و در جای دیگر گفته است: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: از قوم نوح، هشت نفر همراه با او ایمان آوردند.(4)

65. تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام درباره کلام خداوند: «و نوح پسرش را بانگ در داد» فرمود: پسرش نبوده است بلکه براساس زبان طی، پسر زنش بوده است، چرا که آنان به پسر زن می گویند: (ابنه).(5)

1- . نسخه خطی
2- . نسخه خطی
3- . مجمع البیان 5: 164
4- . مجمع البیان4: 434
5- . تفسیر القمی: 304

66. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام درباره این آیه: «و نوح پسرش را بانگ در داد» فرمود: پسرش نیست، بلکه او فقط پسر زنش است و این براساس زبان طی است، که به پسر زن، پسر می گویند. نوح گفت: «پروردگارا، من به تو پناه می برم» تا «زیانکاران».(1)

67 تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام درباره سخن نوح که گفت: «ای پسرکم، با ما سوار شو». فرمود: پسرش نیست. گفتم: نوح گفته است: ای پسرکم. فرمود: نوح این را گفته در حالی که نمی دانسته است. (2)

68. دو کتاب حسین بن سعید یا کتاب او و النوادر: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا کوه ها در برابر کشتی نوح گردنکشی کردند و جودی متواضع تر بود پس خداوند، کشتی را برآن فرود آورد.

69. تفسیر عیاشی: راوی گوید: وقتی خداوند فرمود: «ای زمین، آب خود را فرو بر و ای آسمان خودداری کن» زمین گفت: من مأمور شده ام که تنها آب خود را فرو برم و به فرو بردن آب آسمان فرمانم نداده اند، فرمود: پس زمین آب خود را فرو برد و آب آسمان باقی ماند و تبدیل به دریایی در اطراف دنیا شد.(3)

70. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام درباره آیه «ای زمین، آب خود را فرو بر» فرمود: به زبان هندی نازل شده است. یعنی: بنوش.(4)

71. تفسیر عیاشی: ابی الحسن موسی علیه السلام فرمود: گفت: ای ابامحمد، خداوند به کوه ها وحی کرد که من در زمان طوفان، کشتی نوح را بر یکی از شما قرار می دهم، پس کوه ها سرکشی کرده و تکبر ورزیدند، و کوهی در نزد شما در منطقه موصل که به آن جودی گویند، تواضع کرد. پس کشتی در هنگام طوفان از کنار همه کوه ها گذشت تا به جودی رسید و بر آن قرار گرفت. پس نوح گفت: باران

1- . نسخه خطی
2- . نسخه خطی
3- . نسخه خطی

4- . نسخه خطی

قنی باران قنی. گوید: گفتم: فدایت شوم، (معنی) این سخن چیست؟ فرمود: خدایا، اصلاح کن، خدایا، اصلاح کن.(1)

72. تفسیر عیاشی: ابوالحسن موسی علیه السلام فرمود: نوح در کشتی بود و درآن به مدتی که خواست خداوند بود، ماند. و کشتی امر (به رفتن) شده بود، پس نوح راهش را باز گذاشت. پس خداوند به کوه ها وحی کرد: من کشتی بنده خود، نوح را بر یکی از شما می نهم، پس کوه ها سرکشی کرده و تکبر ورزیدند به جز جودی که کوهی در موصل بود، پس سینه کشتی را بر کوه زد، در این هنگام نوح گفت: یا مار یا اتقن که به زبان عربی یعنی: پروردگارا، اصلاح فرما.(2)

73. کافی: ابوالحسن موسی علیه السلام فرمود: ای ابامحمد، نوح علیه السلام به قدری که خداوند می خواست، در کشتی بود، و کشتی مأمور (به حرکت) بود، پس بر گرد خانه خدا طواف سناء کرد، پس نوح راهش را باز گذاشت. پس خداوند عزوجل به کوه ها وحی کرد که: من کشتی بنده ام نوح را بر کوهی از شما قرار می دهم، کوه ها سرکشی و طغیان کردند و جودی که کوهی در نزد شماست، تواضع کرد، پس کشتی سینه خود را بر کوه زد. گوید: نوح در این هنگام گفت: یا ماری، اتقن که به زبان سریانی است و یعنی: پروردگارا، اصلاح نما.(3)

74. امام باقر علیه السلام می فرماید: نوح صدای کشتی را بر کوه جودی شنید پس نگران آن شد، پس سر خود را از روزنه ای که در آن بود، بیرون آورد پس دستش را بالا برد و با انگشت اشاره کرد و می گفت: رهمان اتقن(4)

و تأویلش این است: پروردگارا، احسان نما.(5)

ص: 434

1- . نسخه خطی

2- . نسخه خطی

3- . در مرجع آن را نیافتیم.

4- . مراجعه کنید به برهانهای حکایت شده در ذیل حدیث ششم.

5- . تفسیر عیاشی، نسخه خطی

شرح: طبرسی – خدایش رحمت کند – گفته است: زجاج گوید: جودی کوهی در ناحیه «آمد» است. و دیگری گفته است: در نزدیکی جزیره موصل است و ابومسلم گوید: جودی: نام هر کوه و زمین سختی است، تمام.(1)

می گویم: از بعضی روایتها چنین برمی آید که در نزدیکی کوفه بوده است و بعضی روایت ها آن را غرّی می دانند. طبرسی سپس روایت ابی بصیر از کتاب نبوت را روایت کرده و گفته است: در روایت دیگری است که: یارهمان اتقن، و تأویلش این است: پروردگارا، احسان نما.(2)

75. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی که نوح در کشتی سوار شد، گفته شد: دور باد گروه ستمکاران.(3)

76. غیبه النعمانی: امام صادق علیه السلام فرمود: نوح علیه السلام از خداوند خواست که بر قومش عذاب نازل کند، پس خداوند به او وحی فرستاد که هسته خرمایی را بکارد، پس هرگاه رسید و میوه داد و نوح از میوه اش خورد، قومش را هلاک کرده بر آنان عذاب می فرستد، پس نوح هسته را کاشت و یارانش را از این مسأله خبر داد. وقتی نخل رسید و میوه داد و نوح از آن چید و خورد و به اصحابش نیز داد، به او گفتند: ای پیامبر خدا، وعده ای که به ما دادی، پس نوح پروردگارش را خواند و از وعده ای که به او داده بود، پرسید، پس خداوند به او وحی فرستاد که کاشت هسته را دوباره انجام دهد، هرگاه نخل رسیده و میوه داد و از آن خورد، عذاب را بر آنان نازل می کند، نوح علیه السلام یارانش را از مطلب آگاه کرد، پس (یارانش) به سه گروه تبدیل شدند، گروهی مرتد شد، گروهی نفاق ورزید و یک گروه با نوح ثابت قدم ماند. پس نوح چنین کرد تا وقتی که نخل رسید و میوه داد و نوح از آن خورد و به اصحابش نیز داد، گفتند: ای پیامبر خدا، وعده ای که به ما دادی، پس نوح پروردگارش را خواند. پس به او وحی کرد که برای سومین بار بکارد، هرگاه رسید و میوه داد، قومش را هلاک می کند، پس به یارانش خبر داد و

1- . مجمع البیان5: 165
2- . مجمع البیان5: 165
3- . تفسیر العیاشی، نسخه خطی

آنان سه فرقه شدند: گروهی مرتد شدند، گروهی منافق شدند و گروهی با او ثابت قدم ماندند. تا اینکه نوح این کار را ده مرتبه انجام داد و خداوند با یاران او که با او می ماندند، چنین می کرد. پس هر گروهی با این کار، به سه گروه تقسیم می شدند. در دفعه دهم، مردی از یاران خاص او و مؤمنان نزد او آمده و گفتند: ای پیامبر خدا، اگر آنچه را وعده داده ای انجام دهی یا ندهی، (در هر حال) تو راستگو، پیامبر و فرستاده ای، در تو تردید نمی کنیم هر چند تو با ما چنین کنی، گوید: وقتی سخنان آنان به اینجا رسید، خداوند به خاطر گفته نوح آنان را هلاک کرد و (یاران) خاص را با خود وارد کشتی کرد، پس خداوند متعال پس از آن که خالص شدند و تیرگی از میانشان رفت، آنان را و به همراهشان نوح را نجات داد.(1)

77. می گویم: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی خداوند نوح را مبعوث کرد، آشکارا قوم خویش را دعوت کرد، زمانی که ذریه هبه الله فرزند آدم شنیدند که نوح علمی را که نزد آنان است تصدیق می کند و دانستند که علمی که در دست آنان است همان علمی است که نوح آن را آورده است، او را تصدیق کرده و تسلیم امر او شدند. اما فرزندان قابیل او را تکذیب کرده و گفتند: قبل از ما جن ها بودند و خداوند فرشته ای را به سوی آنان فرستاد، پس اگر می خواست به سوی ما بفرستد، قطعاً یکی از فرشتگان را می فرستاد.(2)

78. التهذیب: امیرالمؤمنین علیه السلام در یاد مسجد کوفه فرمود: کشتی نوح از آنجا حرکت کرد و نسر و یغوث و یعوق در آنجا بودند.(3)

79. کافی: ابوالحسن علیه السلام فرمود: و چون زمین غرق شد، کشتی نوح مأمور (به حرکت) بود، پس بر گرد کعبه طواف کرد. سپس در ایام منی بدانجا رفت.

1- . غیبه النعمانی: 154-156. در حدیث شماره 48 ذکر شد که او سه بار این کار را تکرار کرد و پس از آن قوم نوح هلاک شدند. مسعودی نیز در اثبات الوصیه این حدیث را آورده است.
2- . مجمع البیان 4: 434
3- . التهذیب: 193

سپس در حالی که مأمور بود، بازگشت و طواف نساء را بر گرد خانه کعبه انجام داد.(1)

می گویم: سیدبن طاوس در سعدالسعود گوید: در تورات ترجمه شده دیدم که طوفان صد و پنجاه روز بر روی زمین باقی ماند. و انسان هایی که با او در کشتی بودند، سه پسرش: سام و حام و یافث و همسرانشان بودند. و این که همه روزگار زندگی نوح نهصد و پنجاه سال بوده و پس از طوفان سیصد و پنجاه سال زندگی کرده است.

از کتاب قصص محمدبن جریر طبری روایت شده است که خداوند متعال نوح را به دلیل اطاعت خویش و گوشه گیری برای عبادت خود، اکرام کرد. طول قد نوح به ذراع زمان او سیصد و شصت ذراع بوده است، لباسش پشم بوده و قبل از او لباس ادریس از مو بوده است. در کوه ها سکونت داشت و از گیاهان زمین می خورد. پس جبرئیل علیه السلام با رسالت نزد او آمد در حالی که عمر نوح چهارصد و شصت سال بود. پس به او گفت: چرا گوشه گیری اختیار کرده ای؟ گفت: چون قومم خدا را نمی شناسند، از آنان کناره گیری کرده ام. جبرئیل به او گفت: با آنان مبارزه کن، نوح گفت: در برابر آنان قدرتی ندارم و اگر مرا بشناسند، بی شک به قتلم می رسانند. پس به او گفت: اگر قدرت داشتی با آنان مبارزه می کردی؟ نوح گفت: چقدر بدان مشتاقم، و به او گفت: تو کیستی؟ گوید: پس جبرئیل فریادی زد که (کسانی را) خواند، پس فرشتگان لبیک گویان به او پاسخ دادند و زمین لرزید و گفت: لبیک لبیک ای فرستاده پروردگار جهانیان، گوید: نوح وحشت زده مانده بود. پس جبرئیل به او گفت: من هم نشین پدرانت آدم و ادریس هستم. (خدای) مهربان به تو سلام می رساند، و با بشارت نزد تو آمده ام، و این لباس صبر و لباس پیروزی و لباس رسالت و پیامبری است و به تو فرمان می دهم که با عموره دختر ضمران بن اخنوخ ازدواج کنی که او اول کسی است که به تو ایمان می آورد، پس نوح روز عاشورا نزد قوم خویش رفت در حالی که عصای سفیدی در دست داشت و عصا او را از آنچه

1- . فروع الکافی1: 223

قومش درباره او پنهان می کردند، باخبر می کرد. رؤسای آنان هفتاد هزار ستمگر بودند که در روز عیدشان در کنار بت های خود بودند، پس بانگ زد: معبودی جز خداوند نیست، آدم برگزیده و ادریس والا مقام و ابراهیم خلیل و موسای کلیم و عیسی مسیح خلقتی از روح القدس هستند. و محمد مصطفی آخرین پیامبران گواه من بر شما است که رسالت را ابلاغ کردم، پس بت ها لرزیده اند و آتش ها خاموش شد و ترس آنان را فرا گرفت و ستمگران گفتند: این کیست؟ نوح گفت: من بنده خدا و پسر بنده اویم، مرا به عنوان فرستاده ای به سوی شما مبعوث کرده است، و صدایش را به گریه بلند کرد و گفت: قطعاً من برای شما بیم دهنده ای آشکارم. گوید: و عموره سخن نوح را شنید، پس به او ایمان آورد. پس پدرش او را مؤاخذه کرده و گفت: آیا تنها در یک روز سخن نوح بر تو اثر می گذارد؟ و می ترسم که پادشاه تو را بشناسد و بکشد، پس عموره گفت: ای پدرم، عقل و فضل و صبر تو کجاست؟ نوح یک مرد تنها و ضعیف است آن فریاد را بر سر شما می زند و بر شما می گذرد همان که می گذرد، پس او را تهدید کرد اما سودی نبخشید. خانواده ی پدرش او را راهنمایی کردند که دختر را حبس کرده و به او طعامی ندهد. پس دختر را حبس کرد و او یک سال در حبس بود در حالی که آنان سخنش را می شنیدند، پس پدر پس از یک سال او را بیرون آورد در حالی که نور بسیاری بر او قرار گرفته بود و او در بهترین حالت بود، پس از اینکه او بدون غذا زنده مانده است، تعجب کردند و از او (در این باره) پرسیدند، پس پاسخ داد: او از پروردگار نوح علیه السلام مدد جست و نوح علیه السلام همه چیزهای موردنیاز او را برایش فراهم می کرد. سپس (راوی) داستان ازدواج او با آن دختر را ذکر کرده و گفته است که او برایش سام بن نوح را به دنیا آورد. چرا که این روایت در کتابی دیگر دربردارنده ی این (مطلب) است که نوح علیه السلام دو همسر داشته است، نام یکی رابعا بوده که کافر بود و هلاک شد، و نوح زن مسلمانش را با خود در کشتی حمل کرد و گفته اند، نام زن مسلمان هیکل بوده است

و آنچه طبری آورده است گفته شده و ممکن است عموره نام او و هیکل صفت او به زهد باشد.(1)

80. می گویم: امام صادق علیه السلام فرمود: روز نوروز همان روزی است که کشتی نوح علیه السلام بر کوه جودی قرار گرفت. حدیث.

81. نوادر راوندی: امام علی علیه السلام فرمود: پیامبر خدا نوح علیه السلام و همراهانش شش ماه نشسته نماز خواندند چرا که کشتی آنان را پراکنده می کرد.(2)

82. دعوات راوندی: گوید: وقتی نوح علیه السلام در کشتی سوار شد، خواست که عقرب را با خود حمل نکند، پس عقرب گفت: با تو پیمان می بندم که هر کس را که بگوید: سلام بر محمد و آل محمد و بر نوح در جهانیان، نیش نزنم.(3)

1- . سعد السعود: 40-41

2- . نوادر الراودی : 51

3- . دعوات الراوندی: نسخه خطی

آیات:

- وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَ-هٍ غَيْرُهُ أَفَلاَ تَتَّقُونَ * قَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاکَ فِی سَفَاهَهٍ وِإِنَّا لَنَظُنُّکَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِی سَفَاهَهٌ وَلَكِنِّی رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * أُبَلِّغُكُمْ رِسَالاتِ رَبِّی وَأَنَاْ لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ * أَوَعَجِبْتُمْ أَن جَاءكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَاذكُرُواْ إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاء مِن بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِی الْخَلْقِ بَسْطَهً فَاذْكُرُواْ آلاء اللّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * قَالُواْ أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِی فِی أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَآؤكُم مَّا نَزَّلَ اللّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ فَانتَظِرُواْ إِنِّی مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ * فَأَنجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَهٍ مِّنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُواْ مُؤْمِنِينَ.(1)

{و به سوی عاد برادرانشان هود را (فرستادیم) گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست، پس آیا پرهیزکاری نمی کنید؟ * سران قومش که کافر بودند گفتند: در حقیقت ما تو را در (نوعی) شفاهت می بینیم و جداً تو را از دروغگویان می پنداریم. * گفت: ای قوم من، در من شفاهتی نیست، ولی من فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیانم. * پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی امینم.* آیا تعجب کردید که بر مردی از خودتان، پندی از جانب پروردگارتان برای شما آمد، تا شما را هشدار دهد؟ و به خاطر آورید زمانی

1- . اعراف/ 65-72

را که (خداوند) شما را پس از قوم نوح جانشینان (آنان) قرار داد، و در خلقت، بر قوت شما افزود. پس نعمت های خدا را به یاد آورید، باشد که رستگار شوید.* گفتند آیا به سوی ما آمده ای که تنها خدا را بپرستیم و آنچه را که پدرانمان می پرستیدند رها کنیم؟ اگر راست می گویی، آنچه را به ما وعده می دهی برای ما بیاور.* گفت: راستی که عذاب و خشمی (سخت) از پروردگارتان بر شما مقرر گردیده است. آیا درباره ی نام هایی که خود و پدرانتان (برای بت ها) نامگذاری کرده اید و خدا بر (حقانیت) آنها برهانی فرو نفرستاده با من مجادله می کنید؟ پس منتظر باشید که من (هم) با شما از منتظرانم. پس او و کسانی را که با او بودند به رحمتی از خود رهانیدیم، و کسانی را که آیات ما را دروغ شمردند و مؤمن نبودند ریشه کن کردیم. }

- وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَ-هٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنتُمْ إِلاَّ مُفْتَرُونَ * يَا قَوْمِ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلَى الَّذِی فَطَرَنِی أَفَلاَ تَعْقِلُونَ * وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاء عَلَيْكُم مِّدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلاَ تَتَوَلَّوْاْ مُجْرِمِينَ * قَالُواْ يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِی آلِهَتِنَا عَن قَوْلِکَ وَمَا نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِينَ * إِن نَّقُولُ إِلاَّ اعْتَرَاکَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوَءٍ قَالَ إِنِّی أُشْهِدُ اللّهِ وَاشْهَدُواْ أَنِّی بَرِیءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * مِن دُونِهِ فَكِيدُونِی جَمِيعًا ثُمَّ لاَ تُنظِرُونِ * إِنِّی تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّهِ رَبِّی وَرَبِّكُم مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلاَّ هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّی عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ * فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقَدْ أَبْلَغْتُكُم مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّی قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلاَ تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّی عَلَىَ كُلِّ شَیْءٍ حَفِيظٌ * وَلَمَّا جَاء أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُواْ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَنَجَّيْنَاهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ * وَتِلْکَ عَادٌ جَحَدُواْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْاْ رُسُلَهُ وَاتَّبَعُواْ أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ * وَأُتْبِعُواْ فِی ه-ذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ أَلا إِنَّ عَادًا كَفَرُواْ رَبَّهُمْ أَلاَ بُعْدًا لِّعَادٍ قَوْمِ هُودٍ.(1)

{و به سوی (قوم) عاد، برادرشان هود را فرستادیم. [هود] گفت: ای قوم من، خدا را بپرستی جز او معبودی برای شما نیست. شما فقط دروغ پردازید.* ای قوم

1- . هود/ 50-60

من برای این (رسالت) پاداشی از شما درخواست نمی کنم. پاداش من جز بر عهده ی کسی که مرا آفریده است، نیست. پس آیا نمی اندیشید؟* و ای قوم من، از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید (تا) از آسمان بر شما بارش فراوان فرستد و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید، و تبهکارانه روی برمگردانید.* گفتند: ای هود، بر ما دلیل روشنی نیاوردی، و ما برای سخن تو دست از خدایان خود برنمی داریم و تو را باور نداریم.»* [چیزی] جز این نمی گویم که بعضی از خدایان ما به تو آسیبی رسانده اند.» گفت: من خدا را گواه می گیرم، و شاهد باشید که من از آنچه جز او شریک وی می گیرید بیزارم. * پس، همه ی شما در کار من نیرنگ کنید و مرا مهلت مدهید.* در حقیقت، من بر خدا، پروردگار من و پروردگار شما توکل کردم. هیچ جنبنده ای نیست مگر این که او مهار هستی اش را در دست دارد. به راستی پروردگار من بر راه راست است. * پس اگر روی برگردانید، به یقین، آنچه را که به منظور آن به سوی شما فرستاده شده بودم به شما رسانیدم، و پروردگارم قومی جز شما را جانشین (شما) خواهد کرد و به او هیچ زیانی نمی رسانید. در حقیقت، پروردگارم بر هر خیری نگاهبان است،* و چون فرمان ما در رسید، هود و کسانی را که با او گرویده بودند، به رحمتی از جانب خود نجات بخشیدیم و آنان را از عذابی سخت رهانیدیم* و این (قوم) عاد بود که آیات پروردگارشان را انکار کردند، و فرستادگانش را نافرمانی نمودند، و به دنبال فرمان هر زورگوی ستیزه جوی رفتند. * و سرانجام در این دنیا و روز قیامت، لعنت بدرقه ی (راه) آنان گردید. آگاه باشید که عادیان به پروردگارشان کفر ورزیدند. هان، مرگ بر عادیان، قوم هود. }

- ثُمَّ أَنشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ * فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ * وَقَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاء الْآخِرَهِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِی الْحَيَاهِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ * وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَاسِرُونَ * أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَّكُم مُّخْرَجُونَ * هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ * إِنْ هِیَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ * إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَی عَلَی اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ

بِمُؤْمِنِينَ * قَالَ رَبِّ انصُرْنِی بِمَا کَذَّبُونِ * قَالَ عَمَّا قَلِیلٍ لَیُصْبِحُنَّ نَادِمِینَ * فَأَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَهُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاء فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ * ثُمَّ أَنشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِینَ * مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهٍ أَجَلَهَا وَمَا یَسْتَأْخِرُونَ * ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا کُلَّ مَا جَاء أُمَّهً رَّسُولُهَا کَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُم بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِیثَ فَبُعْدًا لِّقَوْمٍ لَّا یُؤْمِنُونَ.(1)

{سپس، بعد از آنان نسل[هایی] دیگر پدید آوردیم.* و در میانشان پیامبری از خودشان روانه کردیم که: خدا را بپرستید. جز او برای شما معبودی نیست. آیا تیر پرهیزکاری ندارید؟* و اشراف قومش که کافر شده و دیدار آخرت را دروغ پنداشته بودند، و در زندگی دنیا آنان را مرفّه ساخته بودیم گفتند: «این [مرد] جز بسته ی چون شما نیست: از آنچه می نوشید، می نوشد.* و اگر بسته ی مثل خودتان را اطاعت کنید و در آن صورت قطعاً زیانکار خواهید بود.* آیا به شما وعده می دهد که وقتی مردید و خاک و استخوان شدید [باز] شما [از گور زنده] بیرون آورده می شوید؟* وه، چه دور است آنچه که وعده داده می شوید.* جز این زندگانی دنیانی یا چیزی نیست. می میریم و زندگی می کنیم و دیگر برانگیخته نخواهیم شد.* او جز مردی که بر خدا دروغ می بندد نیست، و ما به او اعتقاد نداریم.* گفت: «پروردگارا، من از آن روی که مرا دروغ زن خواندند یاریم کن.* فرمود: «به زودی سخت پشیمان خواهند شد.»* پس فریاد [مرگبار] آنان را به حق فرو گرفت، و آنها را [چون] خاستاکی که بر آب افتد، گردانیدیم. دور باد [از رحمت خدا] گروه ستمکاران.* آنگاه پس از آنان نسل های دیگری پدید آوردیم.* هیچ امتحانی از اجل خود پیشی می گیرد و نه باز پس می ماند.* با فرستادگان خود ؟؟؟ روانه کردیم. هر بار برای [هدایت] امتی پیامبرش آمد، او را تکذیب کردند، پس [ما امت های سرکش را] یکی پس از دیگری آوردیم و آنها را مایه ی عبرت [و زبانزد مردم] گردانیدیم. دور باد [از رحمت خدا] مردمی که ایمان نمی آورند.}

می گویم: بر اساس بعضی از تفاسیر، این آیات با داستان صالح علیه السلام مناسبت دارد.

1- . مؤمنون/ 31-44

- كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ * وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ * وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ * وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ * وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُم بِمَا تَعْلَمُونَ * أَمَدَّكُم بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ * وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قَالُوا سَوَاء عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ * إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ * وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ * فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ * وَإِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ.(1)

{عاديان پيامبران [خدا] را تكذيب كردند.* آنگاه كه برادرشان هود به آنان گفت: «آيا پروا نداريد؟* من براى شما فرستاده اى در خور اعتمادم.* از خدا پروا كنيد و فرمانم ببريد.* و بر اين [رسالت] اجرى از شما طلب نمى كنم. اجر من جز بر عهده ى پروردگار جهانيان نيست.* آيا بر هر تپه اى بنايى مى سازيد كه [در آن] دست به بيهوده كارى زنيد؟* و كاخ هاى استوار مى گيريد به اميد آنكه جاودانه بمانيد؟* و چون حمله ور مى شويد [چون] زورگويان حمله ور مى شويد؟* پس، از خدا پروا داريد و فرمانم ببريد.* و از آن كس كه شما را به آنچه مى دانيد مدد كرد پروا داريد:* شما را به [دادن] دام ها و پسران مدد كرده،* و به [دادن] باغ ها و چشمه ساران،* من از عذاب روزى هولناك بر شما مى ترسم.»* گفتند: «خواه اندرز دهى و خواه از اندرزدهندگان نباشى براى ما يكسان است.* اين جز شيوه ى پيشينيان نيست.* و ما عذاب نخواهيم شد.»* پس تكذيبش كردند و هلاكشان كرديم. قطعاً در اين [ماجرا درس] عبرتى بود، [ولى] بيشترشان ايمان آورنده نبودند.* و در حقيقت، پروردگار تو همان شكست ناپذير مهربان است.}

- وَإن أعرَضوا فقُل أنذرتُكُم صَاعقةً مثلَ صاعقهِ عادٍ و ثَمودَ* إذ جَاءتهم الرُّسُلُ مِن بَينِ أيديهِم و مِن خَلفهم أَلّاتَعبُدوا إلا اللهَ قَالوا لو شَاء ربُّنا لأنزلَ مَلائكه فإنّا بمَا أرسِلتُم به كافِرونَ* فأمّا عادٌ فاستَكبَروا فى الأرضِ بغَير الحَق و قَالوا مَن

1- . شعراء/ 123-140

أشَد مِنّا قُوهً أولَم يَروا أن الله الَّذی خَلَقهم هُو أشدّ منهم قوه و کانوا بآیاتنا یَجحَدون*فأرسَلنا عَلَیهم ریحا صَرصَر فی أیّام نَحِسات لِنذیقَهم عَذابَ الخِزی فی الحَیاه الدُّنیا و لَعَذابُ الآخِرهِ أخزَی و هم لایُنصرون*.(1)

{پس اگر روی برتافتند بگو: «شما از آذرخشی چون آذرخش عاد و ثمود بر حذر داشتم* چون فرستادگان [ما] از پیش رو و از پشت سرشان بر آنان آمدند [و گفتند:] زنهار، جز خدا را مپرستید، گفتند: پروردگار ما می خواست، قطعاً فرشتگانی فرو می فرستاد، پس ما به آنچه بدان فرستاده شده ایم کافریم * و اما عادیان، به ناحق، در زمین سربرافراشتند و گفتند: از ما نیرومندتر کیست؟ آیا ندانسته اند که آن خدایی که خلقشان کرده خود از ایشان نیرومندتر است؟ و در نتیجه آیات ما را انکار می کردند.* پس بر آنان تندبادی توفنده در روزهای شوم فرستادیم تا در زندگی دنیا عذاب رسوایی را بر آنان بچشانیم و قطعاً عذاب آخرت رسوا کننده تر است و آنان یاری نخواهند شد.}

- وَاذْکُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتْ النُّذُرُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّی أَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ * قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَأْفِکَنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن کُنتَ مِنَ الصَّادِقِینَ * قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِندَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُکُم مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَکِنِّی أَرَاکُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ * فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِیَتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُم بِهِ رِیحٌ فِیهَا عَذَابٌ أَلِیمٌ * تُدَمِّرُ کُلَّ شَیْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا یُرَی إِلَّا مَسَاکِنُهُمْ کَذَلِکَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِینَ * وَلَقَدْ مَکَّنَّاهُمْ فِیمَا إِن مَّکَّنَّاکُمْ فِیهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَهً فَمَا أَغْنَی عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُم مِّن شَیْءٍ إِذْ کَانُوا یَجْحَدُونَ بِآیَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِم مَّا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُون.(2)

{و برادر عادیان را به یاد آور، آنگاه که قوم خویش را در ریگستان بیم داد. در حالی که پیش از او ویس از او [نیز] قطعاً هشداردهندگانی گذشته بودند که: جز خدا را مپرستید، واقعاً من بر شما از عذاب روزی هولناک می ترسم.* گفتند: آیا آمده ای که ما را از خدایانمان برگردانی؟ پس اگر راست می گویی، آنچه به ما وعده

-1 . فصلت/ 13-16
-2 . احقاف/ 21-26

می دهی [بر سرمان] بیاور.* گفت: آگاهی فقط نزد خداست، و آنچه را بدان فرستاده شده ایم به شما می رسانم، ولی من شما را گروهی می بینم که در جهل اصرار می ورزید.* پس چون آن [عذاب] را [به صورت] ابری روی آورنده به سوی وادی های خود دیدند، گفتند: این ابری است که یاری دهنده ی ماست. [هود گفت: نه] بلکه همان چیزی است که به شتاب خواستارش بودید: بادی است که در آن عذابی پر درد نهفته است.* همه چیز را به دستور پروردگارش بنیان کن می کند، پس چنان شدند که جز پسرهایشان دیده نمی شد. این چنین گروه بدکاران را سزا می دهیم.* و به راستی در چیزهایی به آنان امکانات داده بودیم که به شما در آنها (چنان) امکاناتی نداده ایم و برای آنان گوش و دیده ها و دل هایی (نیرومندتر از شما) قرار داده بودیم. [ولی] چون به نشانه های خدا انکار ورزیدند [نه] گوششان و نه دیدگانشان و نه دل هایشان، به هیچ وجه به دردشان نخورد، و آنچه ریشخندی می کردند به سرشان آمد. }

- وَفِی عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ * مَا تَذَرُ مِن شَیْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ.(1)

{و در [ماجرای] عاد [نیز] چون بر [سر] آنها باد مهلک را فرستادیم* و هر چه می وزید آن را چون خاکستر استخوان مرده می گردانید. }

- كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِی وَنُذُرِ * إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِی يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ * تَنزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنقَعِرٍ * فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِی وَنُذُرِ * وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ.(2)

{عادیان به تکذیب پرداختند. پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای [من]* ما بر [سر] آنان در روز قومی، به طور مداوم، تندبادی توفنده فرستادیم.* [که] مردم را از جا می کند، گویی تنه های نخلی بودند که ریشه کن شده بودند.* پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من.* و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده ایم، پس آیا پندگیرنده ای هست. }

1- . ذاریات/ 41-41

2- . قمر/ 18-22

-كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَهِ * فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَهِ * وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَهٍ * سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَهَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَهٍ * فَهَلْ تَرَى لَهُم مِّن بَاقِيَهٍ. (1)

{ثمود و عاد آن حادثه کوبنده را تکذیب کردند* اما ثمود به [سزای] سرکشی [خود] به هلاکت رسیدند.* و اما عاد به [وسیله ی] تندبادی توفنده ی سرکش هلاک شدند.* [که خدا] آن را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان بگماشت: در آن [مدت] مردم را فرو افتاده می دیدی، گویی آنها تنه های نخل های میان تهی اند.* آیا از آنان کسی را بر جای می بینی؟ }

تفسیر: طبرسی که خدا رحمتش کند در مورد فرموده خدا: «و به سوی عاد» میگوید: او عادبن عوصبن آدم بن نوح است. «برادرشان»یعنی در نسب. «هود را» او هود پسر شالح پسر ارفخشد پسر سام پسر نوح است. از محمدبن اسحاق آورده شده است. و گفته اند: هود پسر عبدالله پسر رباح پسر حلوث پسر عاد پسر عوص پسر ارم پسر سام پسر نوح (نام) او در کتاب النبوه نیز چنین است: «در [نوعی] سفاهت» یعنی جهالت «امین» یعنی مورد اعتماد و مورد اطمینان در تبلیغ رسالت به گونه ای که نه دروغ می گویم و نه تغییر می دهم، یا در میان شما مورد اعتماد بودم، پس چگونه تکذیبم می کنید؟ «زمانی که شما را جانشینان قرار داد» یعنی شما را ساکنان زمین قرار داد «پس از قوم نوح» و هلاکت آنها به خاطر سرکشی «و در خلقت، بر قوت شما افزود» یعنی بر طول قد و قدرت شما. و این قول از ابن عباس روایت شده است. طلبی گوید: بلندترین آنان صد ذراع و کوتاه ترین آنان شصت ذراع بود. و گفته اند: کوتاه ترین آنان دوازده ذراع بود؛ امام باقر علیه السلام می فرماید: گویی آنان نخل های بلندقامت بودند، به طوری که مردی از آنان با دست قصد کوه را می کرد و قطعه ای از آن را برمی کند؛ و گفته اند: به مقداری که انسان دست خود را باز کرده و بالای سرش بکشد، از دیگران بلندتر بودند. «آنچه را به ما وعده می دهی» یعنی عذاب را «اگر راست می گویی» که تو فرستاده خدا به سوی

1- . حاقه/ 4-8

مایی و اگر پرستش بت ها را رها نکنیم، عذاب بر ما نازل می شود. «راستی که بر شما مقرر گردیده است» یعنی بر شما واجب شد و ناگزیر بر شما واقع شد، پس اکنون مانند واقعیت است. «از پروردگارتان عذاب» رجس یعنی عذاب و «خشم» خواستن عقوبت «آیا با من مجادله می کنید؟» یعنی ستیز می کنید «درباره نام هایی که» یعنی درباره بت هایی که آن ها را ساخته اید «خود و پدرانتان» و برای آنها نام هایی اختراع کرده اید و آنها را خدا نامیده اید. و گفته شده: معنایش این است که: نامگذاری کردن بعضی از آنها به اینکه از باران سیرابشان می کند، و برخی دیگر که به آنان روزی می دهد و دیگری که بیماران را شفا می دهد و دیگری که در مسافرت همراهی شان می کند «از سلطه و قدرت» یعنی حجت و برهان «پس منتظر باشید» عذاب خدا را «و کندیم» یعنی آنان را ریشه کن کردیم به طوری که نه نسلی از آنان باقی ماند و نه ذریه ای.(1)

امام باقر علیه السلام می فرماید: خداوند تبارک و تعالی را خانه ای قفل شده از باد است، اگر باز شود تمامی آنچه بین آسمان و زمین است را پراکنده می کند. بر قوم عاد، تنها به قدر یک انگشتری فرستاد. هود و صالح و شعیب و اسماعیل و پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم به عربی سخن می گفتند.(2)

«از آسمان فرستد» یعنی باران «بر شما بارش فراوان» یعنی پیوسته و پی در پی و شدید، گفته اند: آنان گرفتار قحطی شده بودند، پس خود به آنان وعده داد که اگر توبه کنند با نزول باران شهرهایشان حاصلخیز می شود و زمین هایشان علف فراوان می رویاند، و درخت هایشان میوه می دهد و میوه هایشان هم فراوان می شود. «و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید». قوت در اینجا به مال و فرزند وقدرت تفسیر می شود؛ و گفته اند: قدرتی در ایمانتان در کنار قدرتی در بدن هایتان «و روی برمگردانید» از آنچه شما را بدان دعوت می کنم «تبهکارانه» یعنی با کفر، «دلیل روشنی» یعنی حجت و معجزه ای «برای سخن تو» یعنی با سخن تو، و دلیل روشن را تنها از سر لجبازی و تقلید نپذیرفتند «جز این نمی گوییم که به تو آسیب رسانده اند» یعنی در مورد تو

1- . مجمع البیان4: 436-438
2- . مجمع البیان4: 439

چیزی نمی گوییم جز این که رسانده اند به تو بعضی «از خدایان ما آسیب» پس عقل تو به دلیل دشنام دادن به خدایان ما فاسد شده است. «پس همه شما در کار من نیرنگ کنید و مرا مهلت مدهید» یعنی پس شما و خدایانتان در رساندن بدی به من چاره اندیشی و تلاش کنید سپس مهلتم ندهید، و این از بزرگترین نشانه ها است که پیامبر تنها باشد و امتش علیه او یاری رسان یکدیگر باشند و هیچ یک از آنان نتواند او را زیانی رساند «مگر اینکه او موی جلوی پیشانی اش را در دست داشته باشد» کنایه از توانایی و قدرت، زیرا هرکس موی پیشانی دیگری را بگیرد، قطعاً او را مغلوب و ذلیل کرده است «به راستی پروردگار من بر راه راست است» یعنی بر طریق عدالت است در برخورد با بندگانش و در رهنمون ساختن بندگانش بر راه راستی که در آن کژی نیست «پروردگارم قومی جز شما را جانشین خواهد کرد» یعنی پروردگارم شما را به سبب کفرتان هلاک می کند و به جای شما قوم دیگری را جایگزین می کند که او را به یکتایی می ستایند «و به او زیان نمی رسانید» اگر غیر شما را جایگزین کند، یا شما با روی گرداندن و پشت کردنتان ضرری به او نمی زنید «هیچ» و در هلاک کردن شما زیانی بر او نیست، زیرا خداوند به خاطر نیازمند بودن به شما، شما را خلق نکرد «و کسانی را که با او گرویده بودند» گفته اند: چهار هزار نفر بودند «به رحمتی از جانب خود» یعنی به هدایتی که به آنان نشان دادیم البته اگر متعلق به فعل آمنوا باشد، یا به نعمتی اگر متعلق به فعل أنجینا باشد «از عذابی سخت» یعنی عذاب آخرت یا دنیا، و غلیظ: سنگین و بزرگ «و بدرقه شدند» یعنی بعد از هلاک کردنشان در دنیا، با دورکردنشان از رحمت، پس خداوند آنان را از رحمت خود دور کرد و مؤمنان را با لعنت بر آنان به بندگی گرفت.(1)

«بعد از آنان» یعنی پس از قوم نوح «نسل [هایی] دیگر» نسل: اهل زمان، یعنی قوم هود، و گفته اند: ثمود، چرا که آنان با صیحه هلاک شدند «آنان را مرفه ساخته بودیم» یعنی به انواع خوشی ها نعمت بخشیدیم «به زودی» یعنی در مدت زمانی اندک، و (ما) زائد است، یعنی هنگام نزول عذاب «پس فریاد [مرگبار] آنان را

1- . مجمع البیان5: 170- 171

فرو گرفت» جبرئیل علیه السلام فریادی بر آنان زد که تا آخرشان مردند «به حق» با مستحق عذاب شدنشان «و آنان را [چون] خاشاکی که بر آب افتد، قرار دادیم» غثاء: گیاه خشکیده ای است که سیل آن را بیاورد، یعنی آنان را هلاک شدگانی قرار دادیم که چونان گیاه خشکیده، خشکیدند و مردند «دور باد» یعنی خداوند دوری از رحمت را حتمی کرد «گروه ستمکاران» مشرکان «پیاپی» یعنی پی در پی که یکدیگر را دنبال کنند «مایه ی عبرت» یعنی به عنوان مثال شر (و بدی) از آنان صحبت می شود.(1)

«بر هر تپه ای» یعنی بر هر جای مرتفع، یا در هر راهی «دنیایی که [در آن] دست به بیهوده کاری زنید» یعنی بنایی که آن را برای سکونتتان نیاز ندارید و گفته شده: آنان در مکان های مرتفع بنا می ساختند تا بر عابران و رهگذران اشراف داشته و آنان را به سخره گرفته و به آنان بیهوده گویی کنند. و گویند: این مسأله در ساخت حمام بوده است. هود از آنان ایراد گرفت که بیهود برای حمام برج هایی قرار داده اند «و کاخ های استوار می گیرید» یعنی دژها و قصرهایی بلند. و گفته شده: آبگیر و زیرزمین «به امید آن که جاودانه بمانید» یعنی گویا شما در آنها جاودانه می شوید «و چون حمله ور می شوید» بطش: گرفتن با دست، یعنی هرگاه به کسی حمله می کنید و می خواهید مجازاتی بر او وارد کنید، چونان کسی مجازات می کنید که به خاطر ارتکاب گناهان بزرگ در پی ستمکاری است، و گفته شده: یعنی اگر عقوبت کنید، می کشید «شما را مدد کرد» یاری رساندن، رفتن دوم از پی ما قبل خود، یکی پس از دیگری براساس نظم «این جز شیوه ی پیشینیان نیست» یعنی دروغ پیشینیان که ادعای نبوت کردند، یا این حالتی که ما برآن هستیم، از (نمونه) چیزی است که روش پیشینیان قبل ازما را گفته اند.(2)

1- . مجمع البیان7: 106-108

2- . مجمع البیان7: 197

«در روزهای شوم» یعنی سخت نحس و شوم؛ و گفته شده: دارای غبار و خاک به گونه ای که نزدیک بود یکدیگر را نبینند؛ و گفته شده: سرد، و عرب، سرد را نحس می نامد.(1)

«که ما را بر گردانی» یعنی منصرف کنی «آگاهی فقط نزد خداست» یعنی او می داند که عذاب کی به شما می رسد «روی آورنده» یعنی ابری که در بخشی از آسمان ظاهر می شود سپس آسمان را می پوشاند «به سوی وادی های خود» گفته اند: روزگاری باران بر عاد نباریده بود، پس خداوند ابر سیاه رنگی را به سوی آنان فرستاد که از یکی از مناطق آنان که به آن مغیث می گفتند، بر آنان وارد شد. «پس چون آن [عذاب] را دیدند» به یکدیگر بشارت داده و «گفتند: این ابری است که بارش دهنده ی ماست» پس هود گفت: «[نه] بلکه همان چیزی است که به شتاب خواستارش بودید» از عذاب «بنیان کن می کند» یعنی هر چیزی را که برآن بگذرد از مردم و حیوانات و اموال، همه را نابود می کند، و هود و همراهانش نیز در آغلی گوشه گرفتند و از آن باد، تنها در حدّی به آنان اصابت کرد که بر پوست ها نرم و لطیف بود و جان ها از آن لذت می برد و بر عاد به صورتی عبور می کرد که آنان را بین آسمان و زمین می چرخاند تا جایی که ظعینه را چون ملخی می بینی. «در چیزهایی که به شما در آنها [چنان] امکاناتی نداده ایم» یعنی در چیزی از قدرت بدن ها و تنومندی جسم ها و طول عمر و فراوانی اموال که در آنها به شما چنین امکاناتی نداده ایم؛ و گفته شده: معنایش این است: درآنچه به شما در آن امکاناتی دادیم، و «إن» زائده است، یعنی از طاعت ها و ایمان رد و به سرشان آمد» یعنی بر آنان واقع شد.(2)

«باد مهلک» آن است که از آوردن هر خیری عقیم است «چون خاکستر استخوان مرده» یعنی مانند چیز از بین رفته و کهنه، که همان گیاه زمین است وقتی خشک و لگدمال شود؛ و گفته اند: آن استخوان کهنه آرد شده است.(3)

1- . مجمع البیان 9: 8

2- . مجمع البیان9: 90-91

3- . مجمع البیان9: 159

«و هشدارها» یعنی و هشدارهای من به آنان «به طور مداوم» یعنی دارای شومی همیشگی که غوست آن برآن ادامه یافت «هفت شب و هشت روز» تا این که بر آنان وارد شد؛ و گفته اند: آن (عذاب) در روز چهارشنبه در آخر ماه لایدور بوده است. این روایت را عیاشی به اسناد از امام باقر علیه السلام نقل کرده است. «مردم را ازجا می کند» یعنی این باد، مردم را از ریشه می کند سپس آنان را بر روی سرهایشان افکنده، گردن هایشان را می شکند، پس اینگونه می شوند که «گویی تنه های نخلی بودند که ریشه کن شده بودند» یعنی ریشه های نخل ریشه کن شده، چرا که سرهایشان از بدن هایشان فرو افتاده است؛ و گفته اند: معنایش این است که: آنان را از گودال هایی که کنده بودند تا بدان ها از باد جلوگیری کنند، بر کنده و از ریشه درآورد؛ و گفته اند: روح های مردم را برمی کند. (1)

«آن حادثه کوبنده را» یعنی روز قیامت را «سرکش» در شدت وزیدن، بر مهارکننده های خود سرکشی می کند، قبصیه بن ذؤیب گوید: هیچ چیز از باد خارج نمی شود مگر آن که بر آن نگاهبانانی است که اندازه، تعداد وکیل آن را می دانند تا اینکه نوبت بادی شد که بر عاد فرستاده شد، پس به دلیل خشم خداوند، چیزی از آن بیرون آمد که آنان (نگهبانان) اندازه اش را نمی دانستند، و به همین دلیل عاتیه نامیده شد «آن را بر آنان گماشت» یعنی مسلط کرد و بر آنان فرستاد «هفت شب و هشت روز» وهب گوید: این همان ایامی است که عرب ها آن را ایام پیرزن می نامند، دارای سرما و بادهای شدید و دلیل نسبت دادن آن به پیرزن این است که پیرزنی واردسوراخ زیرزمینی (نخلستانی) [هر دو معنا در فرهنگ لغت آمده و از متن نیز قابل برداشت است] شد، پس باد او را دنبال کرده و در روز هشتم نزول عذاب، او را کشت، و عذاب در روز هشتم قطع شد «در آن [مدت] مردم را می دیدی» یعنی درآن روزها و شب ها «فروافتاده» یعنی افتاده و هلاک شده «گویی آنها تنه های نخل های میان تهی اند» یعنی ریشه های کهنه و پوسیده ی نخل؛ و گفته اند: میان تهی؛ و گفته شده: فرو افتاده «بر جای» یعنی شخصی را بر جای؛ و گفته اند: از ماندگاری.(2)

1- . مجمع البیان9: 189-190
2- . مجمع البیان10: 343-344

1. قصص الأنبياء: او هود پسر عبدالله پسر رباح پسر جلوث پسر عاد پسر عوص پسر ارم پسر سام پسر نوح است.(1)

می گویم: صاحب الكامل نیز او را این گونه یاد کرده است سپس گوید: برخی از مردم گمان می کنند که هود همان عابد پسر شالخ پسر ارفخشد پسر سام پسر نوح است.(2)

2. تفسیر علی بن ابراهیم: «و به سوی [قوم] عاد، برادرشان هود را [فرستادیم، هود] گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید. جز او هیچ معبودی برای شما نیست. شما فقط دروغ پردازید * ای قوم من برای این (رسالت) پاداشی از شما درخواست نمی کنم. پاداش من جز بر عهده کسی که مرا آفریده است، نیست. پس آیا نمی اندیشید؟» گوید: سرزمین های عاد در بیابان از شقوق تا اجفر، چهار منزل بود. و آنان را قدرت و نخل های بسیار و عمرهای طولانی و جسم های بلند (قد) بود، پس به پرستش بت ها پرداختند و خداوند هود را به سوی آنان فرستاد که آنان را به اسلام دعوت کرده و شریکان را نفی کند، پس سرکشی کرده، به هود ایمان نیاوردند و او را مورد آزار قرار دادند، پس آسمان هفت سال (باران را) از آنان بازداشت تا اینکه دچار قحطی شدند. هود نیز کشاورزی بود که کشت را آبیاری می کرد، پس گروهی در طلب او به در خانه اش آمدند، پس همسر او با موی سیاه و سفید و چشم نابینا نزد آنان آمد و گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما از فلان سرزمین هستیم، منطقه ما دچار قحطی شده نزد هود آمده ایم تا از او بخواهیم نزد خداوند برای ما دعا کند تا باران بیاید و سرزمینمان حاصلخیز شود، همسر هود گفت: اگر دعای هود اجابت می شد، قطعاً برای خودش دعا می کرد، کشتزارش به خاطر کمبود آب آتش گرفته است، گفتند: پس او کجاست؟ گفت: در فلان جا، پس نزد او آمده و گفتند: ای پیامبر خدا، سرزمینمان دچار قحطی شده و بی بارانیم، از خداوند بخواه که شهرهایمان حاصلخیز شود و بر ما باران ببارد، پس برای نماز مهیا شد، نماز خواند و برایشان دعا کرد، پس به آنان گفت: بازگردید که باران بر شما بارید و سرزمینتان حاصلخیز

1- . نسخه خطی

2- . کامل التواریخ1: 33-34

شد. پس گفتند: ای پیامبر خدا، ما چیز عجیبی دیدیم، فرمود: چه دیدید؟ گفتند: در منزل تو زنی با موهای سیاه و سفید و یک چشم نابینا دیدیم. او به ما گفت: شما کیستید؟ و چه کسی را می خواهید؟ گفتیم: نزد پیامبر خدا هود آمده ایم تا برای ما دعا کند تا بر ما باران ببارد، پس آن زن گفت: اگر هود دعاکننده بود، برای خودش دعا می کرد، که زراعتش آتش گرفته است، پس هود گفت: او همسر من است و من برای طول عمر او دعا می کنم. گفتند: چگونه است؟ فرمود: خداوند هیچ مؤمنی را خلق نکرده مگر اینکه او را دشمنی است که آزارش می دهد، و او (آن زن) دشمن من است، پس قطعاً اگر دشمن من از کسانی باشد که من صاحب اختیار او هستم، بهتر از آن است که دشمنم از کسانی باشد که او صاحب اختیار من باشد، پس هود در میان قوم خود ماند و آنان را به سوی خدا دعوت کرده و از پرستش بت ها نهی می کرد تا سرزمین هایشان حاصلخیز شده و خداوند بر آنان باران بفرستد و این (مطلب) همان کلام خداوند عزوجل است که: «ای قوم من، از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید [تا] از آسمان بر شما بارش فراوان فرستد و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید، و تبهکارانه روی برمگردانید». پس همان گونه که خداوند می فرماید، گفتند: «ای هود، برای ما دلیل روشنی نیاوردی، و ما برای سخن تو دست از خدایان خود بر نمی داریم و تو را باور نداریم» تا آخر آیه، وقتی ایمان نیاوردند، خداوند باد مرمر یعنی سرد را بر آنان فرستاد. و این، کلام خداوند در سوره قمر است: «عادیان به تکذیب پرداختند پس چگونه بود عذاب من و هشدارها [ی من]؟* ما بر [سر] آنان در روز شومی، به طور مداوم، تندبادی توفنده فرستادیم» و در سوره حاقه حکایت کرده و فرموده است: «و اما عاد، به [وسیله] تندبادی توفنده و سرکش هلاک شدند* [که خدا] آن را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان بگماشت» گوید: ماه با زحل هفت شب و هشت روز به صورت نحس بودند، پس امام باقر علیه السلام می فرماید: باد عقیم از زیرزمین های هفتگانه بیرون می آید و هیچ گاه چیزی از آنجا بیرون نیامده است جز بر قوم عاد هنگامی که خداوند بر آنان خشم گرفت، پس به خازنان فرمان داد که به اندازه گشادی انگشتر از آن بیرون آورند. پس باد بر خازنان سرکشی کرد و از آن چیزی به مقدار سوراخ

بینی گاو بیرون آمد، چرا که باد بر قوم عاد خشمگین بود، پس خازنان از این مسأله به نزد خداوند فریاد بردند و گفتند: ای پروردگار ما، باد بر ما عصیان کرده است و ما بیم آن داریم که خلق معصیت ناکرده تو و آبادگران شهرهایت هلاک شوند، پس خداوند جبرئیل را فرستاد و او با بال خود، باد را بازگرداند و به او گفت: بر (سر) آنچه بدان امر شده ای روانه شو، پس باد بازگشت و بر آنچه بدان امر شده بود، روانه شد، پس قوم عاد و کسانی که در نزدیکی آنان بودند، هلاک شدند.(1)

شرح: أجفر محلی میان خزیمه و فید است.

طبرسی - خدایش رحمت کند - درباره سخن خداوند: «توفنده» گوید: یعنی به شدت وزنده، از ابن زید. و گفته اند: سرد، از ابن عباس و قتاده، از صرّ که همان سرماست.(2)

و درباره سخن خداوند: «پیاپی» گوید: یعنی پی درپی پشت سر هم که فاصله ای نداشته باشد، از قتاده، گویی شر پی در پی بر آنان وارد شد تا آنان را ریشه کن کرد؛ و گویند: دائمی، از کلبی و مقاتل؛ و گویند: برّنده ای که آنان را به سختی قطعه قطعه کرد تا هلاکشان نمود، از خلیل. و گویند: نحس های سخت کم خیری که خیر را از اهل آن برید، از عطیه . تمام.(3)

می گویم: اگر قول اخیر چنانچه از ظاهر آن برمی آید، تفسیر کلام خداوند: «حسوما» باشد، ممکن است حدیث بر پایه آن باشد.

3. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال بادهای رحمتی دارد و بادهای عذابی، اگر خداوند بخواهد بادهای عذاب را رحمت قرار دهد، می دهد. فرمود: [اما] هرگز باد رحمت را عذاب قرار نمی دهد. فرمود: این بدان سبب است که خداوند هیچ قومی را که از او اطاعت کردند و اطاعت کردنشان از او بر آنان دشوار بوده است، رحم نکرده است مگر پس از این که از طاعت او سرباز زده بودند. فرمود: و با قوم یونس چنین کرد، زمانی که ایمان آوردند، خداوند آنان را مورد

1- . تفسیر قمی: 305-306

2- . مجمع البیان9: 189-190

3- . مجمع البيان10: 344

رحمت خویش قرار داد، پس از آن که عذاب را بر آنان مقدر و حتمی کرده بود. سپس آنان را به رحمت خود پیوند داد پس عذاب مقدر شده بر آنان را رحمت قرار داد. پس در حالی که (عذاب را) بر آنان نازل کرده و عذاب آنان را در بر گرفته بود، آن را از آنان باز گرداند. و این زمانی بود که به او ایمان آورده و به درگاهش تضرّع کردند. گوید: اما باد عقیم، باد عذابی است که چیزی از رحم ها و گیاهان را بارور نمی کند، و آن بادی است که از زیر زمین هفتم بیرون می آید و هیچ گاه از آنجا بادی بیرون نیامد مگر بر (سر) قوم عاد، و حدیث را تا پایان آنچه گذشت ادامه می دهد.(1)

4. تفسیر علی بن ابراهیم: «و برادر عادیان را به یادآور، آنگاه که قوم خویش را در ریگستان بیم داد» و احقاف از بلاد عاد، از شقوق تا اجفر و چهار منزل بوده است. گوید: پدرم با من چنین گفت: معتصم فرمان داد که در بطائنه چاهی حفر شود، پس به قدر سیصد قامت حفر کردند و آب ظاهر نشد، پس معتصم آن را رها کرد و چاه را حفر نکرد، زمانی که متوکل به خلافت رسید، دستور داد که آن چاه را به قدری حفر کنند که به آب برسد، پس حفر کردند تا اینکه در هر صد قامت قرقره ای چوبی قرار دادند تا به تخته سنگی رسیدند، پس آن را با کلنگ ضربه زدند، سنگ شکست و از آن باد سردی بر آنان خارج شد، پس هر که در نزدیکی آن بود مُرد. این قضیه را به متوکل خبر دادند اما ندانست مسأله چیست، پس گفتند: از فرزند رضا در این باره سؤال کنید. فرزند رضا همان ابوالحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام بود، پس نامه ای به او نوشته و در این باره از او پرسید، پس ابوالحسن علیه السلام فرمود: آنجا سرزمین احقاف است و آنان قوم عاد بودند که خداوند آنان را بوسیله باد پی درپی هلاک کرد. سپس خداوند سخن قوم عاد را حکایت کرد: «آیا آمده ای که ما را برگردانی؟» یعنی با دروغ خود ما را منحرف کنی «از آنچه پدران ما می پرستیدند پس آنچه به ما وعده می دهی [بر سرمان] بیاور» از عذاب «اگر راست می گویی» و پیامبرشان هود بود و سرزمین هایشان پرخیر و حاصلخیز بود،

1- . الروضه: 92

پس خداوند هفت سال باران را از آنان برگرفت تا دچار قحطی شدند، و خیر از سرزمینشان رخت بربست و هود آنچه را خداوند حکایت کرده است که : «از پروردگارتان آمرزش بخواهید» تا آنجا که می فرماید: «و تبهکارانه روی برمگردانید» به آنان می گفت. پس ایمان نیاورده و سرکشی کردند، پس خداوند به هود وحی فرستاد که در فلان وقت بر آنان عذاب می رسد، بادی که در آن عذابی دردناک است، پس وقتی آن زمان رسید، به ابری که ظاهر شده بود نگاه کردند پس خوشحال شده و گفتند: «این ابری است که بارش دهنده ماست» اکنون می بارد، پس هود علیه السلام به آنان گفت: «[نه] بلکه همان چیزی است که به شتاب خواستارش بودید» در این آیه: پس اگر راست می گویی، «آنچه به ما وعده می دهی [بر سرمان] بیاور» «بادی است که در آن عذابی پردرد [نهفته] است* همه چیز را به دستور پروردگارش بنیان کن می کند» پس لفظ آن عام و معنایش خاص است. چراکه آن (باد) چیزهای زیادی را رها کرده و بنیان کن نکرد، بلکه هر چه از آن آنان بود را نابود کرد، پس چنانکه خداوند فرموده است: «چنان شدند که جز سراهایشان دیده نمی شد» و تمامی این روایتها از هلاکت امت ها، ترساندن و هشداری برای امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

و اما فرموده خداوند: «و به راستی به آنان امکانات داده بودیم» (کل) آیه، یعنی براستی به آنان عطا کردیم پس کفر ورزیدند پس عذاب بر آنان نازل شد، پس بترسید که آنچه بر آنان نازل شد، بر شما نیز نازل شود.(1)

5. من لا یحضره الفقیه: امام علی علیه السلام فرمود: بادها پنج دسته اند، یکی از آنها عقیم است پس از شر آن به خدا پناه می بریم.(2) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمودند: هیچ گاه هیچ بادی بیرون نیامد جز به میزان (معین) جز در زمان عاد که باد بر خازنان خود سرکشی کرد و مانند شکافتن سوزن خارج شد و قوم عاد را هلاک کرد.(3)

1- . تفسیر القمی: 622- 623
2- . آن را نیافتیم
3- . آن را نیافتیم

6. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند را سپاهیانی از بادها است که بدان هرکس را که از میان گناهکاران بخواهد، عذاب می کند، و هر بادی از آن بادها را فرشته ای است که مأمور آن است. پس اگر خداوند بخواهد قومی را به نوعی از عذاب معذّب سازد، به فرشته ی مأمور آن نوع بادی که می خواهد آنان را بدان عذاب کند، وحی می فرستد، گفت: پس فرشته به آن باد فرمان می دهد پس باد چونان شیر خشمگین برانگیخته می شود، گفت: و هر یک از آن بادها نامی دارد، آیا کلام خداوند متعال را نشنیده ای که فرمود: «عادیان به تکذیب پرداختند، پس چگونه بود عذاب من و هشدارها [ی من]؟* ما بر [سر] آنان در روز شومی، به طور مداوم، تندبادی توفنده فرستادیم» و فرمود: «باد مهلک» و فرمود: «بادی است که در آن عذابی پردرد [نهفته] است» و فرمود: گردبادی آتشین بر آن [باغ] زند و [باغ] یکسر بسوزد» و بادهای (دیگری) که خداوند بدان گناهکاران را عذاب می کند و آن ها را ذکر کرده است؛ حدیث.(1)

7. تفسیر علی بن ابراهیم: «و چون حمله ور شوید [چون] زورگویان حمله ور می شوید» گفت: با خشم بدون استحقاق می کشید.(2)

8. تفسیر علی بن ابراهیم: «چون فرستادگان [ما] از پیش رویشان بر آنان آمدند» یعنی نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبران «و از پشت سرشان» تو (پیامبر). «گفتند: اگر پروردگار ما می خواست، قطعاً فرشتگانی فرو می فرستاد» بشری مانند ما نمی فرستاد. امام باقر علیه السلام نیز درباره این گفته خدای متعال: «پس بر آنان تندبادی توفنده فرستادیم» فرمود: مرمر: باد سرد «در روزهای شوم» روزهایی نحس.(3)

9. تفسیر علی بن ابراهیم: «چون بر [سر] آنها آن باد مهلک را فرستادیم» و آن بادی است که نه درخت را بارور می کند و نه گیاه می رویاند.(4)

1- . الروضه: 91. در ابتدای حدیث مطالب دیگری است که مصنف آن را ذکر نکرده است.
2- . تفسیر القمی: 473- 474
3- . تفسیر القمی: 591
4- . تفسیر القمی : 448

10. تفسیر علی بن ابراهیم: «ما بر [سر] آنان تندبادی توفنده فرستادیم» یعنی سرد.(1)

11. تفسیر علی بن ابراهیم: «به [وسیله ی] تندبادی توفنده» یعنی سرد «سرکش» بیش از آن چه به او فرمان داده شد، بیرون آمد «پیاپی» گوید: ماه هفت شب و هشت روز بازحل منحوس - قمر در عقرب - بود تا آنان هلاک شدند.(2)

12. علل الشرائع: به روایت از وهب گوید: همانا باد مهلک زیر این زمینی که ما بر آن هستیم، با هفتاد هزار افسار آهنی مهار شده است، بر هر افساری هفتاد هزار فرشته مأمورند، زمانی که خداوند عزوجل آن باد را بر عاد مسلط کرد، خازنان باد از پروردگار عزوجلشان اجازه خواستند که ازآن باد به قدر دو سوراخ بینی گاو خارج کنند، و اگر خداوند عزوجل به آنان این اجازه را می داد، تمام آنچه بر روی زمین بود را می سوزاند، پس خدای عزوجل به خازنان باد وحی کرد که از آن باد به اندازه سوراخ انگشتری بیرون آورند، پس با آن هلاک شدند، و بهوسیله آن خداوند عزوجل در روز قیامت کوه ها، تل ها، تپه ها، شهرها و قصرها را ریزریز می کند. این همان کلام خدای عزوجل است که: «و از تو درباره کوه ها می پرسند، بگو: پروردگارم آنها را [در قیامت] ریزریز خواهد ساخت* پس آنها را پهن و هموار خواهد کرد* نه درآن کژی می بینی و نه ناهمواری». قاع: چیزی که گیاهی در آن نیست. صفصف: چیزی که در آن کژی نیست. أمت: مرتفع، و به این دلیل عقیم نامیده شده است که با عذاب بارور شده و از رحمت عقیم شده است مانند عقیم بودن مرد وقتی که عقیم باشد و فرزنددار نشود، و آن قصرها و دژها و شهرها و کارگاه ها را آرد کرد تا جایی که همه ی آنها به شن نرمی تبدیل شدند که باد آن را پراکنده کرد. و این همان کلام خداوند عزوجل است که: «به هر چه می وزید آن را چون خاکستر استخوان مرده می گردانید» و تنها دلیل آن که ماسه در آن شهرها زیاد شده، این است که باد آن شهرها را آرد کرد. برآنان به شدت وزید «هفت شب و هشت روز پیاپی در آن [مدت] مردم را فرو افتاده می دیدی، گویی آنها تنه های نخل های میان

1- . تفسیر القمی: 657
2- . تفیسر القمی: 694

تهی اند» حسوم: دائمی، و می گویند: پشت سر هم و همیشگی. و مردان و زنان را بلند کرده آنان را بالا می برد سپس آنان را از فضا پرتاب می کند پس با انحراف بر روی سرهایشان قرار می گرفتند. مردان و زنان را از زیر پاهایشان می کند سپس آنان را از بالا می برد و این کلام خداوند عزوجل است: «مردم را از جا می کند، گویی تنه های نخلی بودند که ریشه کن شده بودند» نزع: کندن. و باد همان گونه که با شدت بر خانه ها می وزید بر کوه ها نیز به شدت می وزید و آن را آرد می کرد. سپس به ماسه ای نرم تبدیل می شد، و به همین دلیل است که در شنزار کوهی دیده نمی شود، عادیان به این دلیل ارم صاحب عماد نامیده شدند که ستون کوه ها را می کندند و طول ستون را همانند طول کوهی که از پایین تا بالای آن را کنده بودند، قرار می دادند. سپس آن ستون ها را منتقل کرده و نصب می کردند، سپس قصرها را بر آن ستون ها بنا می کردند، پس به این دلیل صاحب ستون نامیده شدند.(1)

13. الاحتجاج: از علی بن یقطین روایت شده است که گفت: امام باقر دوانیقی به یقطین دستور داد که در قصر العبادی چاهی حفر کند، پس یقطین پیوسته در کار حفر آن چاه بود تا اینکه امام باقر مرد و از چاه آبی به دست نیامد، مهدی از این امر باخبر شد، پس به او گفت: آنقدر حفر کن تا آب به دست آوری، هر چند تمام بیت المال را بر سر آن هزینه کنی، گوید: پس یقطین برادرش ابوموسی را به کار حفر چاه گماشت، پس بی وقفه حفر می کرد تا اینکه سوراخی در پایین زمین ایجاد کردند. پس، از آن باد بیرون آمد، گوید: پس آن (بیرون آمدن باد) خاک بر روی آنان فرو ریخت، ابوموسی را از این حادثه خبردار کردند، پس گفت: مرا پایین (چاه) ببرید. گوید: و سر چاه چهل ذراع در چهل ذراع بود، پس او را در کناره هودجی (کجاوهای) نشاندند و در چاه پایین بردند، وقتی در ته چاه قرار گرفت، به آتشی نگاه کرد و در پایین آن صدای باد شنید، پس به آنان فرمان داد که شکاف را گسترش دهند پس آن را به اندازه در بزرگی قرار دادند، پس دو نفر را در نیمه هودجی به پایین آن فرستادند، پس گفت: به من بگویید قضیه این مکان چیست. گفت: پس در نیمه

1- . علل الشرائع: 23

محمل (نشسته) و پایین رفتند، پس زمانی طولانی ماندند. سپس طناب را حرکت دادند، پس آنان را بالا کشیدند. به آن دو گفت: چه دیدید؟ گفتند: چیز بسیار عجیبی، زنان و مردان و خانه ها و ظرف ها و کالاهایی که همه مسخ شده از سنگ بودند. اما مردان و زنان، برخی نشسته و برخی آرمیده و برخی تکیه داده بودند و لباس هایشان بر (تن) آنان بود، پس وقتی آنان را لمس کردیم، ناگهان (دیدیم) که مانند غبار از هم پاشیده شد، و منزل هایی پا برجا. گفت: ابوموسی این مطلب را برای مهدی نوشت، مهدی نیز به موسی بن جعفر علیه السلام در مدینه نامه نوشت و از او خواست که نزدش بیاید، پس نزد او آمد، پس به او خبر داد. امام به شدت گریست و گفت: ای امیرالمؤمنین، اینان باقی ماندگان قوم عاد هستند. خداوند آنان را غضب کرد پس منازلشان آنان را در خود فرو برد، اینان اصحاب احفاف هستند، گفت: مهدی به او گفت: ای اباالحسن، احفاف چیست؟ فرمود: شن.(1)

توضیح: طبرسی (قدس سره) می گوید: احقاف جمع حقف است به معنای شن طولانی بزرگ که به اندازه کوه نمی رسد؛ مبرد گوید: شن فراوان انباشته است که بزرگ نیست و در آن کژی است. سپس (به نقل) از ابن عباس گوید: آن منطقه ای است میان عمان و مهره؛ و گفته اند: شنزارهایی مابین عمان تا حضرموت است، از ابن اسحاق؛ و گفته اند: شنزارهایی در منطقه شجر از سرزمین یمن است که مشرف بر دریاست، از قتاده؛ و گفته اند: زمینی که در میان آن شن باشد.(2)

14. معانی الاخبار: معنای هود این است که او به چیزی که قومش از آن گمراه شدند، هدایت شد، و مبعوث شد تا آنان را از گمراهی شان هدایت کند. و معنای باد عقیم که خدای عزوجل به وسیله آن عاد را هلاک کرد، این است که آن باد با عذاب بارور شده و از رحمت عقیم است همچون عقیم بودن مرد وقتی برای او فرزندی متولد نشود، پس آن قصرها و قلعه ها و شهرها و کارگاه ها را (چون) آرد کرد تا جایی که همه آنها به ماسه های نرمی تبدیل شدند که باد آن را پراکنده می کند؛ و معنای صاحب ستون میخ های خیمه است، آنان پایه هایی از کوه ها را

1- . الاحتجاج: 211
2- . مجمع البیان 9: 89

برمی کندند و طول پایه را از پایین تا بالا به اندازه طول کوهی که آن را می کندند، قرار می دادند، سپس آن پایه ها را منتقل کرده و نصب می کردند، سپس قصرها را بر فراز آن بنا می کردند، پس به این دلیل صاحب عماد(ستونها) نامیده شدند.(1)

15. قصص الانبیاء: وهب گوید: از امور عاد این بود که هر شن و ماسه ای بر روی زمین را خداوند برای بخشی از شهرها قرار داده بود که خانه هایی داشتند و پیش از آن نیز شن و ماسه در شهرها وجود داشت اما زیاد نبود تا این که زمان عاد رسید و این ماسه ها قصرهایی بلند و قلعه ها و شهرها و کارگاه ها و خانه ها و باغ هایی بود، و شهرهای عاد حاصلخیزترین، بلندترین و پرباغ ترین شهرهای عرب بود، زمانی که خداوند بر آنان خشم گرفت و در برابر خداوند سرکشی کردند و بت هایی داشتند که به جای خداوند پرستش می کردند، پس خداوند بر آنان باد عقیم را فرستاد و (تنها) به این دلیل عقیم نامیده شده است که باعذاب بارور شده و از رحمت عقیم شده است، و آن قصرها و قلعه ها و شهرها و کارگاه ها را آرد کرد تا جایی که همه آنها را به ماسه های نرمی تبدیل کرد که باد آن را پراکنده می کرد، و آن باد مردان و زنان را بلند کرده و آنان را (با وزش خود) به بالا می برد، سپس آنان را از هوا به پایین می انداخت پس واژگونه بر روی سرهایشان فرود میآمدند، و عادیان سیزده قبیله بودند و هود علیه السلام در شمار نسب عاد و ثروت آنان بود، و شبیه ترین فرزندان آدم به آدم بود - که درود خداوند بر آن دو باد-. و مردی آدم (گندمگون)، پر مو و زیبارو بود و هیچ یک از مردم بهجز یوسف پسر یعقوب علیه السلام بیش از او به آدم شبیه نبود. پس هود زمانی طولانی در میان آنان بود، آنان را به سوی خدا فرا می خواند و از شرک به خداوند متعال و ستم به مردم نهی می کرد و آنان را به عذاب هشدار می داد، پس لجاجت کردند و آنان در احقاف الرمال - توده های ریگ شنزار - ساکن بودند، و هیچ امتی زورمندتر و غالب تراز عاد نبود، پس زمانی که دیدند باد به آنها وزیدن گرفته است، به هود گفتند: آیا ما را از باد می ترسانی؟ پس فرزندان و اموالشان را در یکی از شکاف های کوه جمع کردند،

1- . معانی الاخبار: 18

سپس بر در آن شکاف ایستاده و باد را از اموال و خانواده خود دور می کردند، (اما) باد از زیر پاهایشان میان آنها و زمین وارد شد تا آنها را بر کند و آنها را (با وزش خود) بالا برد و آنگاه آنان را از هوا پرتاب کرد. سپس آنان را به دریا انداخت، و خداوند مورچه را برآنان مسلط کرد به گونه ای که وارد گوش های آنان شدند و قبل از آنکه باد آنان را فرا گیرد، بلای غیرقابل تحملی از جانب مورچه ها به آنان رسید، پس آنان را از شهرهایشان بیرون کرد و میان آنان و کالاهایشان جدایی انداخت تا اینکه خداوند قصد آنان را کرد، خداوند از قطعات کوه ها و صخره ها و ستون ها و قدرت بر آنها و کار کردن با آنها چنان چیزی مسخر آنان کرده بود که مانند آن را به تسخیر هیچ کس قبل و بعد از آنان در نیاورده بود. و به این دلیل صاحب عماد نامیده شدند که ستون های کوه ها را برمی کندند و از پایین تا بالای طول ستون را به اندازه طول کوهی که ستون را از آن جدا می کردند، قرار می دادند. سپس آن ستون ها را جابه جا کرده و نصب می کردند، سپس بر فراز آن، قصرها بنا می کردند و آن ستون ها را به عنوان علامت هایی در زمین در راه های اصلی نصب می کردند و بیشترین تعداد آنان در دهناء و یبرین و عالج تا یمن (و از آنجا) تا حضرموت بوده است.

از وهب درباره هود پرسیدند که آیا هود پدر یمنی ها بوده است که نسلشان از او بوده است؟ پس گفت: نه، بلکه او برادر یمنیان بوده است که در تورات، یمن به نوح علیه السلام منسوب است، پس زمانی که تعصباتی در میان عرب ها وجود داشت و مضر به پدرش اسماعیل افتخار می کرد، یمنی ها ادعا کردند که هود پدر آنهاست تا پدری از میان پیامبران داشته باشند. در حالیکه هود پدرشان نبود، بلکه برادرشان بود، هود و مؤمنان همراه او به مکه پیوستند و تا زمان مرگ در آنجا بودند، صالح علیه السلام نیز پس از وی چنین کرد، و هفتاد هزار پیامبر در حال به جای آوردن حج و در حالی که لباس هایی از پشم بر تن داشته و شترهای خود را با طناب هایی پشمین در بینی، مهار کرده بودند، راه روحاء(1)

را پیمودند، و با لبیک های

1- . روحاء: مکانی بین حرمین به فاصله سی یا چهل میل از مدینه.

گوناگون، خداوند را لبیک می گفتند، از جمله آن پیامبران هود، صالح، ابراهیم، موسی، شعیب و یونس - درود خداوند بر آنان- بودند. و هود مردی تاجر بود.(1)

16. اکمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: زمانیکه خداوند متعال هود را مبعوث کرد، فرزندان سام تسلیم امر او شدند اما دیگران گفتند: چه کسی از ما قدرتمندتر است؟ پس به وسیله باد عقیم هلاک شدند و هود آنان را وصیت کرد و به صالح علیه السلام بشارتشان داد.(2)

17. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: اندازه عمرهای قوم هود علیه السلام چهارصد سال بود، و سه سال بهوسیله قحطی عذاب شدند، پس، از آنچه بر آن بودند، بازنگشتند. وقتی چنین دیدند، گروهی از خود را به سوی کوه های مکه فرستادند و محل کعبه را نمی شناختند، پس حرکت کرده طلب آب کردند، سه قطعه ابر برای آنان بالا آمد، پس گفتند: این خالی است، ابری است که باران ندارد، دومی را نیز فاجی نامیدند و سومی را که در آن عذاب بود، برگزیدند. گفت: و باد به شدت بر آنان وزید، رئیس آنان که او را خلجان می خواندند، گفت: ای هود، باد را چگونه می بینی که وقتی به ما روی کند همراه با آن خلقی چون شتران پنج (یا نه) ساله که ستون هایی با آنان است، روی می کنند، آنان همان کسانی هستند که با ما کارها کنند. پس هود گفت: آنها فرشتگان اند. پس گفت: آیا اینگونه می پنداری که اگر به پروردگار تو ایمان بیاوریم، او ما را بر آنان غالب می کند؟ هود علیه السلام به آنان گفت: قطعاً خدای متعال گناهکاران را بر اهل طاعت غالب نمی کند. پس خلجان به او گفت: پس با مردانی که هلاک شدند چه کنم؟ هود به او گفت: خداوند برای تو کسانی را جایگزین آنان می کند که برایت بهتر از آنان هستند، او گفت: پس از آنان خیری در زندگی نیست، و ملحق شدن به قومش را برگزید، پس خداوند متعال او را هلاک کرد.(3)

توضیح: به نظر می رسد که گفته آنان: حفا از حفو به معنای منع کردن است.

1- . قصص الانبیاء، نسخه خطی.
2- . اکمال الدین: 81

3- . قصص الانبیاء، نسخه خطی

18. قصص الانبیاء: ابن نباته گوید: همراه با امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی درخت خرمایی رفتیم، ناگهان مردمی از یهود را دیدیم که مرده ای از خود را همراه داشتند. پس امیرالمؤمنین علیه السلام به حسن فرمود: ببین که اینان درباره این قبر چه می گویند، پس گفت: می گویند: او هود علیه السلام است. پس فرمود: دروغ گفتند، من به این قبر آگاه تر از آنانم، این قبر یهودا پسر یعقوب است. سپس فرمود: چه کسی از (اهالی) مهره در این جا است؟ پیرمرد سالخورده ای گفت: من از آنانم. پس به آنان گفت: خانه ات کجاست؟ در مهره در ساحل دریا. پس فرمود: در کجای کوهی است که صومعه بر آن است؟ گفت: نزدیک آن است. پس فرمود: قوم تو درباره آن قبر چه می گویند؟ گفت: می گویند: قبر ساحری است، پس فرمود: دروغ گفته اند من به آن قبر آگاه تر از آنانم، آن قبر هود علیه السلام و این قبر یهودا است.(1)

شرح: درباره محل قبر هود علیه السلام اختلاف است.(2)

گفته اند: در غاری در حضرموت است؛ و مورخان از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که قبر او بر تپه ای از شن سرخ در حضرموت است؛ و گویند: او در مکه در سنگ دفن شد. و به زودی دو حدیث در کتاب مزار خواهد آمد که نشانگر آن است که هود علیه السلام در غرّی نزدیک امیرالمؤمنین علیه السلام به خاک سپرده شده است. و جمع (دو حدیث) نیز ممکن است؛ بدین صورت که این حدیث را بر جایگاهی که ابتدا در آن به خاک سپرده شد حمل کنیم. سپس مانند آدم علیه السلام به غرّی منتقل شد.

19. ابوالفضل کراجکی در (کتاب) کنزالفوائد از اصبغ بن نباته درباره مردی که از حضرموت بود روایت کرده است که در روزگار (خلافت) ابوبکر نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و به دست ایشان اسلام آورده، میگوید: روزی که ما نیز جمع بودیم، امیرالمؤمنین علیه السلام از او پرسید: آیا تو حضرت موت را می شناسی؟ مرد گفت: اگر آنجا را نشناسم، دیگر هیچ نمی دانم. فرمود: پس آیا جایگاه احقاف را

1- . قصص الابیاء، نسخه خطی

2- . مسعودی در اثبات الوصیه ص 22 میگوید: طبق آنچه روایت شده او در ساحل دریا و زیر کوهی مشرف بر صومعه اش دفن شد. و روایت شده که او به همراه پیروانش پس از آنکه خداوند قومش را هلاک کرد به مکه رفت و تا زمان مرگ در آنجا اقامت کرد.

می شناسی؟ گفت: آیا از قبر هود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می پرسی؟ فرمود: رحمت بر شیری که خورده ای، خطا نکردی. گفت: در آغاز جوانی به دلیلی از قبیله بیرون رفتم و به دلیل شهرت زیاد او (هود) در میان ما و بسیاری افرادی که او را یاد می کردند، قصد رفتن نزد قبر او را کردیم. پس چند روزی در سرزمین های احقاف راه پیمودیم و در میان ما مردی بود که آنجا (قبر) را می شناخت، تا اینکه آن مرد ما را به غاری برد، وارد غار شده و مدتی طولانی در آن سیر و بررسی کردیم. پس به دو سنگ رسیدیم که بر روی یکدیگر قرار گرفته بود و میانشان شکافی قرار داشت که یک فرد لاغر از میان آن رد میشد، پس خم شده و وارد شدم، پس بر تختی مردی را دیدم که بسیار سیه چرده، با صورتی کشیده، و محاسنی انبوه بود و خشک شده بود. وقتی قسمتی از جسمش را لمس کردم، دیدم محکم است و تغییری نکرده است، و در کنار سرش کتابی به زبان عبرانی دیدم که در آن نوشته بود: (من هود پیامبر هستم، به خداوند ایمان آوردم و با وجود کفر عاد بر آنان دلسوزی کردم، و هیچ چیز امر خدا را باز نمی گرداند.) پس امیرالمؤمنین علیه السلام به ما فرمود: از ابوالقاسم صلی الله علیه و آله و سلم نیز همین گونه شنیدم.(1)

20. قصص الأنبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه بادها وزیدن گیرند و غبار سفید و سیاه و زرد بیاورند، آنها استخوان پوسیده قوم عاد است.(2)

21. قصص الأنبیاء: وهب گوید: وقتی هود علیه السلام چهل سالش تمام شد، خداوند متعال به او وحی کرد که: به سوی قومت برو و آنان را به عبادت و یکتاپرستی من دعوت کن، اگر تو را اجابت کردند، بر قدرت و اموال آنان می افزایم، پس در حالی که با یکدیگر جمع بودند، ناگهان هود نزد آنان آمد و گفت: ای قوم (من)، خداوند را پرستش کنید، برای شما جز او معبودی نیست، پس آنان گفتند: ای هود، تو در نزد ما مورد اعتماد و امانتدار بودی، گفت: به راستی من فرستاده خداوند به سوی شما هستم، پرستش بت ها را رها کنید، وقتی این (سخن) را از او

1- . کنز الفوائد: 179، و این حدیث را یاقوت در معجم البلدان در خصوص احقاف ج 1: 116 آورده است. این حدیث طولانی است پس به آن مراجعه کنید.

2- . نسخه خطی

شنیدند، او را غافلگیر کرده، خفه اش کردند و چون مرده رهایش ساختند. پس آن روز و شب بیهوش بود، وقتی به هوش آمد گفت: پروردگارا، من کار (خود) را انجام دادم و می بینی که قومم با من چه کردند، پس جبرئیل علیه السلام آمد و گفت: ای هود، خداوند متعال به تو فرمان می دهد که از دعوت قومت سست نشوی و به تو وعده داده است که در دل های آنان ترس می اندازد به طوری که پس از آن نمی توانند تو را کتک بزنند، پس هود نزد آنان آمد و به آنان گفت: در زمین ستم کرده و بسیار فساد کرده اید، پس گفتند: ای هود، این سخن را رها کن، بی شک اگر برای بار دوم تو را غافلگیر کنیم، اولی را فراموش خواهی کرد. پس گفت: این را رها کنید و به سوی خدا بازگردید و به درگاهش توبه کنید، زمانی که قوم، ترس و وحشتی که آنان را فرا گرفته بود، دیدند، دانستند که قادر به زدن ضربه دوم نیستند. پس با قدرت خود جمع شدند، پس هود علیه السلام بر سر آنان فریادی زد، پس با صورت هایشان (بر زمین) افتادند، سپس هود گفت: ای قوم، در کفر پافشاری کرده اید، همچنان که قوم نوح پافشاری کردند، و شایسته است که شما را نفرین کنم، چنانچه نوح قوم خود را نفرین کرد، پس گفتند: ای هود، خدایان قوم نوح ضعیف بودند و خدایان ما قدرتمند، قدرت جسم های ما را هم دیده ای، قامت (هر) مرد آنان یکصد و بیست ذراع از ذراع خود آنان و عرض او شصت ذراع بود، و یک نفر آنان بر کوه کوچک می زد و آن را می شکست، پس هود بر این (کار) باقی ماند و هفتصد و شصت سال آنان را دعوت می کرد، پس زمانی که خداوند قصد هلاکت آنان را کرد، شن و ماسه ها را بر هم جمع کرد تا اینکه از کوه ها بزرگتر شد، پس هود به آنان گفت: ای قوم، آیا این ماسه ها را نمی بینید که چگونه بر هم جمع شده اند؟ بیم آن دارم که مأمور باشند، هود علیه السلام تکذیب آنان را که دید، اندوهگین شد، ماسه ها او را ندا دادند که: ای هود، چشمت روشن باد، عاد را از جانب ما روز بدی است، زمانی که هود این را شنید، گفت: ای قوم، از خدا پروا کنید و او را عبادت کنید، اگر ایمان نیاورید، این ماسه ها بر شما عذاب و کیفر خواهند شد، وقتی این را شنیدند، اقدام به جابه جا کردن ماسه ها کردند، پس تنها بر فراوانی شان افزوده شد، پس سرافکنده بازگشتند، پس هود گفت: پروردگارا، رسالت های تو را ابلاغ کردم،

پس جز بر کفرشان افزوده نشد، پس خداوند به او وحی فرستاد: ای هود، من باران را از آنان باز می دارم، پس هود علیه السلام گفت: ای قوم، پروردگارم به من وعده داده است که شما را هلاک کند، و صدایش در کوه ها گذشت و حیوانات وحشی و درندگان و پرندگان صدایش را شنیدند، پس هر جنسی با او جمع شده می گریست و می گفت: ای هود، آیا ما را با هلاک شدگان هلاک می کنی؟ پس هود پروردگار متعال را در امر آنان خواند، خدای متعال به او وحی کرد: من بی گناهان را به گناه گناهکاران هلاک نمی کنم، خداوند بلندمرتبه است، بلندمرتبه ای بزرگ.(1)

شرح: گفته او: (به ذراع آنان) یعنی به ذراع اهل زمانشان و بعضی از وجوه در باب های داستان های آدم علیه السلام پیشتر آمده است. این گفته: (حقّف الاحقاف) با قاف اول و فاء دوم یعنی با جمع کردن آن ها و ساختن تپه هایی، آن ها را به احقاف (کومه هایی از ماسه) تبدیل کرد.

22. علل الشرائع، عیون اخبارالرضا، الخصال: درباره پرسش های مرد شامی از امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: درباره روز چهارشنبه و فال بد زدن به آن خبر ده. امام علیه السلام فرمود: آخرین چهارشنبه در ماه که آخر ماه (قمری) باشد – و حدیث ادامه یافت تا اینکه فرمود: - و روز چهارشنبه خداوند عزوجل باد را بر قوم عاد فرستاد، و روز چهارشنبه فریاد، آنان را برگرفت.(2)

23. عیون اخبارالرضا: امام رضاعلیه السلام فرمود: روز چهارشنبه روز نحس پیوسته است.(3)

24. الخصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آخرین چهارشنبه در ماه روز نحس پیوسته است.(4)

25. الخصال: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: روز چهارشنبه روز نحس پیوسته است.(5)

1- . نسخه خطی
2- . علل الشرائع: 199، العیون: 136-137، الخصال2: 28
3- . العیون: 137

4- . الخصال2: 27
5- . الخصال2: 28

و به سلسله راویان دیگری از محمدبن مسلم از امام علی علیه السلام همان روایت آمده است.(1)

26. نوادر راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: با (باد) صبا یاری شدم و عاد با (باد) دبور هلاک شدند.(2)

27. اکمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی زمان وفات نوح علیه السلام در رسید، پیروانش را فراخواند و به آنان گفت: بدانید که پس از من غیبتی خواهد بود که در آن طاغوت ها ظهور می کنند و خداوند عزوجل بهوسیله قائم از فرزندان من که نامش هود است، شما را رهایی می بخشد. او را روشی نیکو و آرامش و وقاری است، در ظاهر و خلق و خو شبیه من است و در زمان ظهور او، خداوند دشمنان شما را به وسیله باد هلاک خواهد کرد، پس پیوسته منتظر او بودند و ظهورش را انتظار می کشیدند تا این که زمان (ظهور) بر آنان طولانی شد و لذا قلب های بسیاری از آنان، سنگ شد، پس خداوند متعال وقتی از آنان نومید شد و آزمودن آنان را به پایان برد ذکر خود، پیامبرش هود را ظاهر کرد و دشمنان با باد عقیمی که خدای متعال آن را توصیف کرده بود، هلاک شدند. خداوند (درباره آن) فرمود: «به هر چه می وزید آن را چون خاکستر استخوان مرده می گردانید» سپس بعد از او غیبتی صورت گرفت تا آن که صالح علیه السلام ظهور کرد.(3)

تکمله: شیخ طبرسی- خداوند روحش را گرامی دارد- میگوید: تمام آنچه که سدّی و محمدبن اسحاق و دیگر مفسران در داستان هود گفته اند، این است که عادیان در یمن منزل داشتند و خانه های آنان در (منطقه) شجر و احقاف بود و احقاف ماسه هایی است که به آن: ماسه عالج و دهناء و بیرین می گفته اند و میان عمان تا حضرت بوده است، و آنان را نعمت ها و نخل هایی بوده است، و عمرهایی طولانی و جسم هایی تنومند داشتند، و آنان هم نشین بت هایی بوده و آنان را پرستش

1- . الخصال2: 28
2- . نوادر راوندی: 9
3- . اکمال الدین: 81

می کردند، پس خداوند هود پیامبر را به سوی آنان مبعوث کرد، نسب او از متوسط ترین آنان، و حسبش از برترینشان بود، پس آنان را به توحید فرا خواند و شریکان را طرد کرد، پس از (فرمان) او سر باز زده به تکذیب و آزارش پرداختند، پس خداوند هفت سال باران را از آنان بازداشت. و گویند: سه سال تا دچار قحطی شدند و در آن زمان اگر بر مردم بلا یا سختی ای نازل می شد، از مسلمان و کافر، به بیت الله الحرام در مکه پناه می بردند. اهالی مکه در آن روزگار، عمالیق از فرزندان عملیق پسر لاوذ پسر سام پسر نوح بودند و بزرگ عمالیق در آن زمان در مکه مردی بود که به او معاویه پسر بکر می گفتند و مادرش از عادیان بود. پس عاد گروهی را به مکه فرستاد تا برای آنان طلب آب کنند. پس بر معاویه بن بکر که در مرکز مکه و خارج از حرم بود، وارد شدند، پس آنان را گرامی داشت و اسکان داد و آنان یک ماه نزد او مانده به نوشیدن شراب مشغول بودند، وقتی معاویه دید ماندن اینان طولانی شده در حالی که قومشان آنان را فرستاده اند تا از بلایی که بر سرشان آمده، امدادی طلبند، این کار بر او گران آمد و گفت: دایی های من هلاک شدند و اینان نزد من سکونت گزیده اند و (از آنجا که) میهمانان من هستند، شرم می کنم که به آنان دستور دهم تا برای آنچه به خاطرش فرستاده شده اند بیرون روند، و از این مسأله به دو کنیز خود که برایشان آواز می خواندند و مشاطه گر بودند، شکایت کرد، پس آن دو گفتند، شعری بگو تا برای آنان به آواز بخوانیم و ندانند چه کسی آن را گفته است، پس معاویه بن بکر چنین سرود:

هان ای رئیس، وای بر تو، برخیز و کلامی پنهان (بگو)، شاید خداوند ما را از ابرهایی سیراب کند.

و سرزمین عاد را سیراب کند، که عادیان روز را به عصر رسانده اند در حالی که نمی توانند کلام را به روشنی بیان کنند.

و به راستی حیوانات وحشی آشکارا به سوی عاد می آیند و تو برای هیچ یک از [مردم] عاد از تیرها نمی ترسی.

و شما در اینجایید و تمامی روز و شبتان را در آنچه تمایل دارید، به سر می برید.

پس گروه شما از میان گروه های اقوام، زشت باد و تحیت و سلامی را ملاقات نکند.

وقتی دو مشاطه گر این اشعار را به آواز برای آنان خواندند، آنان به یکدیگر گفتند: قومی شما را فرستاده اند، تنها برای اینکه به وسیله ی شما از این بلا امداد طلبند، پس وارد این حرم شده و برای آنان طلب آب کنید. مردی[(1)]

از آنان که مخفیانه به هود ایمان آورده بود، گفت: به خدا سوگند، با دعا کردن خود، سیراب نمی کنید، اما اگر از پیامبرتان اطاعت کنید، سیراب می کنید. پس او را با داد و فریاد طرد کردند و به سوی مکه رفتند تا در آنجا برای عاد طلب آب کنند. رئیس گروه عاد، قیل بن عنز بود، پس گفت: ای معبود ما، اگر هود راستگو است، ما را سیراب کن که هلاک شده ایم، پس خداوند سه تکه ابر ایجاد کرد: سفید، سرخ و سیاه. سپس ندا دهنده ای از آسمان او را ندا کرد، ای قیل، برای خود و قومت برگزین. پس ابر سیاه را که عذاب در آن بود، انتخاب کرد، پس خدای سبحان آن ابر را با عذابی که در آن بود، به سوی عاد فرستاد، وقتی آن را دیدند، یکدیگر را بدان بشارت داده و گفتند: «این ابری است که بارش دهنده ماست». خداوند متعال می فرماید: [نه] بلکه همان چیزی است که با شتاب خواستارش بودید: بادی است که در آن عذابی پردرد [نهفته] است» پس خداوند آن را هفت شب و هشت روز حسوما یعنی پیوسته بر آنان مسخر کرد، پس تمامی عادیان را هلاک کرد، هود و مؤمنان همراه او نیز در آغلی گوشه گرفتند (به طوری که) به او و همراهانش تنها در حدی اصابت کرد که بر پوست ها خوش آمده و جان ها از آن لذت می برند.[(2)]

ص: 471

1- . در العرائس: او مرثدبن سعدبن عفیر است.

2- . مجمع البیان4 : 438-439. ثعلبی آن را با برخی اضافات در العرائس به طور مفصل آورده است و یعقوبی در کتاب تاریخش خلاصه آن را آورده و افزوده است: و گفته میشود: لقمان بن عاد نجات یافت و به اندازه عمر هفت عقاب زندگی کرد.

باب پنجم : داستان شداد و ارم ذات العماد

آیات:

- أَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعَادٍ * إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلَادِ.(1)

{مگر ندانسته ای که پروردگارت با عاد چه کرد؟* صاحب [بناهایی] چون تیرک های بلند* که مانندش در شهرها ساخته نشده بود. }

تفسیر: طبرسی که خدایش رحمت کند گوید: درباره ارم در چند قول اختلاف نظر کرده اند:

یکی آنکه: نام قبیله ای است، ابوعبیده گوید: آنها دو [قبیله] عاد هستند، اولی ارم است که خداوند متعال درباره آنان فرموده است: «و هم اوست که عادیان قدیم را هلاک کرد» و گفته اند: او جد عاد پسر عوص پسر ارم پسر سام پسر نوح است، از محمدبن اسحاق؛ و گفته اند: او سام پسر نوح است که عادیان به او منسوب شده اند، از کلبی، و گویند: ارم عاد قبیله ای از قوم عاد است که حکومت در میان آنان بود و در مهره (ساکن) بودند و عاد پدرشان بوده است.

دوم آنکه: ارم تمام شهری است، سپس گویند: آن دمشق است؛ و گویند: شهر اسکندریه است؛ و گویند: آن شهری است که شداد بن عاد آن را بنا کرد، زمانی که آن را به پایان رساند و خواست وارد آن شود، خداوند بوسیله فریاد بلندی که در آسمان نازل شد، او را هلاک کرد.

1- . فجر/ 6-8

و سوم آنکه: نه قبیله ای است و نه شهر، بلکه لقب عاد است و عاد به آن شناخته می شد، و از حسن روایت شده است که به صورت اضافه یعنی «عاد ارم» می خواند، و گوید: نام دیگری برای عاد است، و عاد را دو نام بوده است. و کسی که آن را شهری قرار داده است، تقدیر بر آن است: به عاد صاحب ارم، و گفته او که: «صاحب ستون» یعنی این که آنان صاحب ستون هایی سیار در بهار بودند، پس زمانی که خانه پُرباد می شد، به منزل هایشان باز می گشتند؛ و گویند معنای آن: صاحب قامت بلند و قدرت است. (برگرفته) از این سخن آنان که: مرد عماد دار بلند و مرد طویل العماد یعنی بلندقامت «که مانندش ساخته نشده بود» یعنی مانند آن قبیله در بلندقامتی و قدرت و تنومندی، و همانان بودند که گفتند: «چه کسی از ما قدرتمندتر است؟» و روایت شده است که یک مرد آنان تخته سنگ را می آورد و آن را بر قبیله (محل) حمل کرده، آنان را هلاک می کرد؛ و گویند: ذات العماد یعنی صاحب ساختمان های بلند و مرتفع، و ابن زید گوید: ذات العماد در محکم کردن بنا «که مانندش ساخته نشده بود» یعنی مانند ساختمان های آنان در شهرها.(1)

1. تفسیر علی بن ابراهیم: «مگر ندانسته ای؟» آیا نمی دانی «که پروردگارت با عاد چه کرد؟* صاحب [بناهایی] چون تیرک های بلند» چنان است که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «که مانندش در شهرها ساخته نشده بود» سپس عاد مرد و خداوند قومش را بهوسیله باد توفنده هلاک کرد.(2)

2. اکمال الدین: ابووائل گوید: مردی که او را عبدالله بن قلابه می گویند، در پی شتری از او که رمیده بود، بیرون شد، در حالی که در صحراهای عدن در آن دشت ها بود، ناگهان به شهری رسید که بر آن شهر، دژی بود، در اطراف آن دژ قصرهای بسیار و مناره هایی بلند بود، وقتی به آنجا نزدیک شد، گمان کرد که در آنجا کسی هست تا درباره ی شترش از او سؤال کند، نه کسی را دید که به آنجا وارد شود و نه کسی که خارج شود، پس از شترش پیاده شد و آن را محکم بست و شمشیرش را کشید و از در دژ داخل شد. ناگهان چشمش به دو در بزرگ افتاد که

1- . مجمع البیان10: 485- 486
2- . تقسیر القمی: 723

در دنیا بزرگ تر و بلندتر از آنها ندیده بود، و دید که چوب آن از خوشبوترین چوب هاست، و برآن ستاره هایی از یاقوت زرد و یاقوت سرخ است که نور آنها آنجا را پر کرده است. وقتی این صحنه را دید، خوشش آمد، پس یکی از درها را باز کرد و وارد شد، پس ناگاه شهری را دید که هرگز بینندگان مانند آن را ندیده اند، و قصرهایی که در زیر هر یک از آنها ستون هایی از زبرجد و یاقوت، آویزان بود، و در بالای هر یک از آن قصرها، اتاق هایی بود و در بالای اتاق ها، اتاق هایی (دیگر) که از طلا و نقره و مروارید و یاقوت و زبرجد ساخته شده بود، و بر هر یک از درهای آن قصرها لنگه هایی چون لنگه های دروازه شهر قرار داشت. درهایی از چوب خوشبو که بر آن یاقوت هایی کنار هم چیده شده بود. و آن قصرها با مروارید و گلوله های مشک و زعفران، فرش شده بود. وقتی (مرد) آن را دید و کسی را در آنجا ندید، به وحشت افتاد و به کوچه ها نگاه کرد و ناگهان دید که در هر کوچه آن، درخت هایی است که بار داده است. و در زیر آن درخت ها نهرهایی جاری است. پس گفت: این بهشتی است که خداوند عزوجل برای بندگانش در دنیا توصیف کرده است. پس ستایش خدایی راست که مرا به بهشت وارد کرد، پس از مروارید آنجا و گلوله های مشک و زعفران آنجا با خود برداشت، و نتوانست از زبرجد و یاقوت آن چیزی برکند، چرا که آنها بر درها و دیوارها ثابت (و محکم) بودند، و مروارید و گلوله های مشک و زعفران چونان شن و ماسه هایی در تمامی آن قصرها و اتاق ها بود، پس، از آنها هر چه خواست، برداشت و بیرون رفت تا به شترش رسید و سوار بر آن شد. سپس حرکت کرده و ردپای خود را دنبال کرد تا به یمن بازگشت و آنچه با خود داشت را نشان داد و مردم را بر کار خود آگاه کرد، و مقداری از آن مرواریدها را که بر اثر طول شب ها و روزهایی که بر آنها گذشته بود، زرد شده بود، فروخت، پس خبر او منتشر شد و به معاویه بن ابی سفیان رسید، پس شخصی را نزد حاکم صنعاء فرستاده و برای او نوشت که در این موضوع تحقیق کن. پس تحقیق کرد و نزد معاویه آمد، معاویه با او خلوت کرد و آنچه را بررسی کرده بود، از او پرسید، پس مسأله شهر و آنچه در آن دیده بود را برای او بیان کرد و مروارید و گلوله های مشک و زعفرانی را که از آنجا با خود آورده بود، بر او عرضه کرد. پس

گفت: به خدا قسم، به سلیمان پسر داود نیز مانند این شهر را نداده بودند، پس معاویه (کسی را) نزد کعب الأحبار فرستاده و او را فراخواند. پس به او گفت: ای اباسحاق، آیا تو می دانی که در دنیا شهری است که با طلا و نقره بنا شده و ستون هایش زبرجد و یاقوت و شن های قصرها و اتاق هایش مروارید است و نهرهایش در کوچه ها از زیر درخت ها جاری است؟ کعب گفت: اما این شهر، صاحبش شداد بن عاد است که آن را بنا کرد، و اما شهر ارم دارای ستون هاست که خدای عزوجل در کتاب خود که آن را بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد، آن را توصیف کرده و گفته است که مانندش در شهرها ساخته نشده است، معاویه گفت: با ما درباره داستان آن سخن بگو، پس گفت: به راستی عاد نخستین – و نه عاد قوم هود- دو پسر داشت، یکی را شدید و دیگری را شدّاد نامید، پس عاد هلاک شد و آن دو ماندند و پادشاهی کردند و ستم نمودند و مردم در شرق و غرب از آنان اطاعت کردند. پس شدید مرد و شداد ماند، پس به تنهایی به پادشاهی رسید و کسی با او شراکت نداشت، و او به خواندن کتاب بسیار علاقمند بود و هرگاه می شنید که از بهشت و بنا و یاقوت و زبرجد و مروارید آن یاد می کنند، از روی سرکشی بر خداوند عزوجل، دوست داشت مانند آن را در دنیا بسازد. پس بر کار ساخت آن یکصد مرد را گماشت که زیر نظر هر یک از آنان هزار خادم بود. پس گفت: به سوی خوش آب و هواترین دشت در زمین بروید و آن را گسترش داده و برای من در آنجا شهری از طلا و نقره و یاقوت و زبرجد و مروارید بسازید، و در زیر آن شهر، ستون هایی از زبرجد کار کنید، و بر بالای شهر قصرهایی بسازید و بر قصرها اتاق هایی و بر بالای اتاق ها، اتاق هایی، و در زیر قصرها در کوچه هایش از همه ی انواع میوه ها بکارید و در آن نهرها جاری سازید تا در زیر درخت هایش باشد، چرا که من در کتاب، وصف بهشت را می بینم و دوست دارم مانند آن را در دنیا قرار دهم، به او گفتند: ما چگونه بر این میزان از جواهر و طلا و نقره تواناییم تا بتوانیم شهری آنچنان که تو وصف کرده ای، بسازیم؟ شداد گفت: آیا نمی دانید که حکومت دنیا به دست من است؟ گفتند: آری، گفت: پس به سوی تمامی معدن های جواهر و طلا و نقره رفته امر آن را برعهده گیرید تا اینکه هرچه به آن نیاز دارید را جمع کنید، و همه طلا و نقره هایی

که در دست مردم می بینید را جمع کنید، پس به همه شاهان شرق و غرب (نامه) نوشتند و در مدت ده سال اقدام به جمع کردن انواع جواهرات نمودند، پس این شهر را در مدت سیصد سال برای او بنا کردند و عمر شدّاد نهصد سال بود. زمانی که نزد او آمده و از تمام کردن آن کار به او خبر دادند، گفت: پس حرکت کنید و برآن دژی قرار دهید و پیرامون دژ هزار قصر قرار دهید و کنار هر قصری هزار مناره بگذارید، که در هر یک از آن قصرها یکی از وزیران من باشد. پس بازگشته و همه اینها را انجام دادند. سپس نزد او آمدند و به او خبر دادند که مطابق فرمان او کار را تمام کرده اند، پس به مردم فرمان داد که برای حرکت به سوی ارم دارای ستون ها آماده شوند، پس ده سال در آماده شدن به سوی آنجا بودند، سپس پادشاه به قصد ارم به راه افتاد، وقتی به اندازه یک روز و شب تا شهر مانده بود، خداوند عزوجل بر او و تمام همراهانش فریادی از آسمان فرستاد و هلاکشان کرد. و او و هیچ کس از همراهانش وارد ارم نشدند؛ پس این است وصف ارم دارای ستون ها که مانندش در شهرها ساخته نشده بود و به راستی من در کتاب ها دیده ام که مردی وارد آن می شود و آنچه در آن است را می بیند سپس خارج شده و با مردم درباره آنچه دیده است، سخن می گوید، اما تصدیقش نمی کنند، و به زودی اهل دین در آخرالزمان وارد آن می شوند.(1)

قصص الانبیاء: همین حدیث را از صدوق روایت کرده است.(2)

می گویم: در مجمع البیان از وهب بن منبته، مشابه آن روایت شده است و در پایان روایت آورده شده که وی گفت: و در زمان تو مردی از مسلمانان که سرخ رو و دارای موهای بور و کوتاه قد است و بر ابرویش و بر گردنش خالی است، در آن صحراها در پی شترش روانه می شود، و مرد نزد معاویه بود، پس کعب به او روی کرد و گفت: به خدا سوگند، این همان مرد است.(3)

1- . اکمال الدین: 305-307
2- . نسخه خطی
3- . مجمع البیان 10: 486-487. وهب بن منبه از فارسهای یمن است که با کتابهای تاریخ و قصهها آشنا بود و کتابهای پیشینیان را میخواند.

3 اکمال الدین: در کتاب معمرین دیدم که از هشام بن سعد رحّال حکایت شده است که گفت: در اسکندریه چیزی دیدیم که در آن نوشته بود: من شداد پسر عاد هستم. من عاد کسی هستم که ستونی را که مانندش در شهرها ساخته نشده بود، ساختم. و لشکریان را جمع کردم و با بازوی خویش منطقه را مسدود کرد، پس زمانی که نه پیری ای بود و نه مرگی؛ و زمانی که سنگ در نرمی مانند خاک بود، آنها را بنا کردم و گنجی در دریا بر دوازده منزل ذخیره کردم که هیچ کس آن را بیرون نخواهد آورد تا وقتی که امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن را بیرون آورند.(1)

ص: 477

1- . اکمال الدین: 307-308. و در آن آمده است: آن را خارج نخواهند کرد مگر اینکه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن را خارج میکند.

آیات:

- وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَ-هٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ هَ-ذِهِ نَاقَةُ اللّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِی أَرْضِ اللّهِ وَلاَ تَمَسُّوهَا بِسُوَءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * وَاذْكُرُواْ إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاء مِن بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِی الأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُواْ آلاء اللّهِ وَلاَ تَعْثَوْا فِی الأَرْضِ مُفْسِدِينَ * قَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُواْ مِن قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُواْ لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ قَالُواْ إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُواْ إِنَّا بِالَّذِیَ آمَنتُمْ بِهِ كَافِرُونَ * فَعَقَرُواْ النَّاقَةَ وَعَتَوْاْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُواْ يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ * فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُواْ فِی دَارِهِمْ جَاثِمِينَ * فَتَوَلَّی عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّی وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِن لاَّ تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ. (1)

{و به سوی [قوم] نمود، صالح برادرشان را [فرستادیم] گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید، برای شما معبودی جز او نیست؛ در حقیقت، برای شما از جانب پروردگارتان دلیلی آشکار آمده است. این، ماده شتر خدا برای شماست که پدیده ای شگرف است. پس آن را بگذارید تا در زمین خدا بخورد و گزندی به او نرسانید تا [مبادا] شما را عذابی دردناک فراگیرد * و به یاد آورید هنگامی را که شما را پس از [قوم] عاد جانشینان [آنان] گردانید؛ و در زمین به شما جای [مناسب] داد. در دشت های آن [برای خود] کاخ هایی اختیار می کردید، و از کوه ها خانه هایی

1- . اعراف/ 73-79

[زمستانی] می تراشیدند، پس نعمت های خدا را به یاد آورید و در زمین سر به فساد بر مدارید* سران قوم او که استکبار می ورزیدند، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: آیا می دانید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟ گفتند: بی تردید، ما به آنچه وی بدان رسالت یافته است مؤمنیم* کسانی که استکبار می ورزیدند، گفتند: ما به آنچه شما بدان ایمان آورده اید کافریم* پس آن ماده شتر را پی کردند و از فرمان پروردگار خود سرپیچیدند و گفتند: ای صالح، اگر از پیامبرانی، آنچه را به ما وعده می دهی برای ما بیاور* آنگاه زمین لرزه آنان را فرو گرفت و در خانه هایشان از پا درآمدند.* پس [صالح] از ایشان روی برتافت و گفت: ای قوم من، به راستی، من پیام پروردگارم را به شما رساندم و خیر شما را خواستم ولی شما خیرخواهان [و نصیحتگران] را دوست نمی دارید. }

- وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَ-هٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّی قَرِيبٌ مُّجِيبٌ * قَالُواْ يَا صَالِحُ قَدْ كُنتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَ-ذَا أَتَنْهَانَا أَن نَّعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِی شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ * قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَى بَيِّنَةً مِّن رَّبِّی وَآتَانِی مِنْهُ رَحْمَةً فَمَن يَنصُرُنِی مِنَ اللّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِی غَيْرَ تَخْسِيرٍ * وَيَا قَوْمِ هَ-ذِهِ نَاقَةُ اللّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِی أَرْضِ اللّهِ وَلاَ تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ * فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُواْ فِی دَارِكُمْ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ * فَلَمَّا جَاء أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُواْ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَمِنْ خِزْیِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِیُّ الْعَزِيزُ * وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُواْ فِی دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ * كَأَن لَّمْ يَغْنَوْاْ فِيهَا أَلاَ إِنَّ ثَمُودَ كَفرُواْ رَبَّهُمْ أَلاَ بُعْدًا لِّثَمُودَ.(1)

{و به سوی [قوم] ثمود، برادرشان صالح را [فرستادیم]. گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید. برای شما هیچ معبودی جز او نیست. او شما را از زمین پدید آورد و در آن شما را استقرار داد. پس از او آمرزش بخواهید، آنگاه به درگاه او توبه کنید، که پروردگارم نزدیک [و] اجابت کننده است* گفتند: ای صالح، به راستی تو پیش از

1- . هود/61-68

این، میان ما مایه امید بودی. آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می پرستیدند باز می داری؟ و بی گمان، ما از آنچه تو ما را بدان می خوانی سخت دچار ننگیم* گفت: ای قوم من، چه بینید، اگر [در این دعوا] بر حجتی روشن از پروردگار خود باشم و او از جانب خود رحمتی به من داده باشد، پس اگر او را نافرمانی کنم چه کسی در برابر خدا مرا یاری می کند؟ در نتیجه، شما جز بر زیان من نمی افزایید* و ای قوم من، این ماده شتر خداست که برای شما پدیده ای شگرف است. پس بگذارید او در زمین خدا بخورد و آسیبش برسانید که شما را عذابی زودرس فرو می گیرد* پس آن [ماده شتر] را پی کردند، و [صالح] گفت: سه روز در خانه هایتان برخوردار شوید. این وعده ای بی دروغ است* پس چون فرمان ما در رسید، صالح کسانی که به او ایمان آورده بودند، به رحمت خود رهانیدیم و از رسوایی آن روز [نجات دادیم]. به یقین، پروردگار تو همان نیرومند شکست ناپذیر است* و کسانی را که ستم ورزیده بودند، آن بانگ [مرگبار] فرا گرفت، و در خانه هایشان از پا درآمدند* گویا هرگز در آن [خانه ها] نبوده اند. آگاه باشید که ثمودیان به پروردگارشان کفر ورزیدند. هان. مرگ بر ثمود. }

- وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ * وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُواْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ * وَكَانُواْ يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ * فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ * فَمَا أَغْنَى عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَكْسِبُونَ.(1)

{و اهل حجر [نیز] پیامبران [ما] را تکذیب کردند* و آیات خود را به آنان دادیم. [ولی] از آنها اعراض کردند.* و [برای خود] از کوه ها خانه هایی می تراشیدند که در امان بمانند.* پس صبحدم، فریاد [مرگبار]، آنان را فرو گرفت.* و آنچه به دست می آورند، به کارشان نخورد. }

- كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّی لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ * وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَتُتْرَكُونَ فِی مَا هَاهُنَا آمِنِينَ * فِی جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ

1- . حجر/ 80- 84

طَلْعُهَا هَضِیمٌ * وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتًا فَارِهِینَ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِیعُونِ * وَلَا تُطِیعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِینَ * الَّذِینَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ وَلَا یُصلحُونَ * قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مِنَ الْمُسَحَّرِینَ * مَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآیَهٍ إِن کُنتَ مِنَ الصَّادِقِینَ * قَالَ هَذِهِ نَاقَهٌ لَّهَا شِرْبٌ وَلَکُمْ شِرْبُ یَوْمٍ مَّعْلُومٍ * وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَیَأْخُذَکُمْ عَذَابُ یَوْمٍ عَظِیمٍ * فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِینَ * فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَهً وَمَا کَانَ أَکْثَرُهُم مُّؤْمِنِینَ * وَإِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ.(1)

{ثمودیان، پیامبران [خدا] را تکذیب کردند،* آنگاه که برادرشان صالح به آنان گفت: آیا پروا ندارید؟* من برای شما فرستاده ای در خور اعتمادم.* از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید.* و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی کنم. اجر من جز بر عهده ی پروردگار جهانیان نیست.* آیا شما در آنچه اینجا دارید آسوده رها می کنند؟* در باغها و کنار چشمه ساران،* و کشتزارها و خرمابنانی که شکوفه هایشان لطیف است؟* و هنرمندانه [برای خود] از کوه ها خانه هایی می تراشید.* از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید.* و فرمان افراط گران را پیروی مکنید:* آنان که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند* گفتند: قطعاً تو از افسون شدگانی.* تو جز بشری مانند ما [بیش] نیستی. اگر راست می گویی معجزه ای بیاور* گفت: این ماده شتری است که نوبتی از آب اوراست و روزی معین نوبت آب شماست.* و به آن گزندی مرسانید که عذاب روزی هولناک شما را فرو می گیرد* پس آن را پی کردند و پشیمان گشتند.* آنگاه، آنان را عذاب فرو گرفت. قطعاً در این [ماجرا] عبرتی است. و[ولی] بیشترشان ایمان آورنده نبودند.* و در حقیقت، پروردگار تو همان شکست ناپذیر مهربان است.}

- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَی ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِیقَانِ یَخْتَصِمُونَ * قَالَ یَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّیِّئَهِ قَبْلَ الْحَسَنَهِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ * قَالُوا اطَّیَّرْنَا بِکَ وَبِمَن مَّعَکَ قَالَ طَائِرُکُمْ عِندَ اللَّهِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ * وَکَانَ فِی الْمَدِینَهِ تِسْعَهُ رَهْطٍ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ وَلَا یُصلحُونَ * قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ

1- . شعراء/ 141-159

لَنُبَیِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِیِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِکَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ * وَمَکَرُوا مَکْرًا وَمَکَرْنَا مَکْرًا وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ * فَانظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ مَکْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِینَ * فَتِلْکَ بُیُوتُهُمْ خَاوِیَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَةً لِّقَوْمٍ یَعْلَمُونَ * وَأَنجَیْنَا الَّذِینَ آمَنُوا وَکَانُوا یَتَّقُونَ.(1)

{و به راستی، به سوی ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم که: خدا را بپرستید. پس به ناگاه آنان دو دسته ی متخاصم شدند.* [صالح] گفت: ای قوم من، چرا پیش از [جستن] نیکی، شتابزده خواهان بدی هستید؟ چرا از خدا آمرزش نمی خواهید؟ باشد که مورد رحمت قرار گیرید* گفتند: ما به تو و به هر کس که همراه توست شگون بد زدیم. گفت: سرنوشت خوب و بدتان پیش خداست، بلکه شما مردمی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته اید* و در آن شهر، نه دسته بودند که در آن سرزمین فساد می کردند و از در اصلاح در نمی آمدند.* [باهم] گفتند: با یکدیگر سوگند بخورید که: حتماً به [صالح] و کسانش شبیخون می زنیم، سپس به ولّی او خواهیم گفت: ما در محل قتل کسانش حاضر نبودیم، و ما قطعاً راست می گوئیم* و دست به نیرنگ زدند و [ما نیز] دست به نیرنگ زدیم و خبر نداشتند.* پس بنگر که فرجام نیرنگشان چگونه بود: ما آنان و قومشان را همگی هلاک کردیم.* و این [هم] خانه های خالی آنهاست به [سزای] بیداری که کرده اند. قطعاً در این [کیفر] برای مردمی که می دانند عبرتی خواهد بود.* و کسانی که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند رهانیدیم. }

- وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَیْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَی عَلَی الْهُدَی فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ* وَنَجَّیْنَا الَّذِینَ آمَنُوا وَکَانُوا یَتَّقُونَ.(2)

{و اما ثمودیان: پس آنان را رهبری کردیم و [لی] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند، پس به [کیفر] آنچه مرتکب می شدند صاعقه عذاب خفت آور آنان را فرو گرفت.* و کسانی که ایمان آورده بودند و پروا می داشتند رهانیدیم. }

1- . نمل/ 45- 53
2- . فصلت/ 17-18

- وَفِی ثَمُودَ إِذْ قِیلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّی حِینٍ * فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَهُ وَهُمْ یَنظُرُونَ* فَمَا اسْتَطَاعُوا مِن قِیَامٍ وَمَا کَانُوا مُنتَصِرِینَ.(1)

{به هرچه می وزید آن را چون خاکستر استخوان مرده می گردانید.* در [ماجرای] ثمود [نیز عبرتی بود]، آنگاه که به ایشان گفته شد: تا چندی برخوردار شوید.* تا [آنکه] فرمان پروردگار خود سر برتافتند و در حالی که آنها می نگریستند، آذرخش آنها را فرو گرفت.* در نتیجه نه توانستند به پای خیزند و نه طلب یاری کنند}

- کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ * فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَّفِی ضَلَالٍ وَسُعُرٍ * أَؤُلْقِیَ الذِّکْرُ عَلَیْهِ مِن بَیْنِنَا بَلْ هُوَ کَذَّابٌ أَشِرٌ * سَیَعْلَمُونَ غَدًا مَّنِ الْکَذَّابُ الْأَشِرُ* إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَهِ فِتْنَهً لَّهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ* وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاء قِسْمَهٌ بَیْنَهُمْ کُلُّ شِرْبٍ مُّحْتَضَرٌ* فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَی فَعَقَرَ* فَکَیْفَ کَانَ عَذَابِی وَنُذُرِ* إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ صَیْحَهً وَاحِدَهً فَکَانُوا کَهَشِیمِ الْمُحْتَظِرِ* وَلَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّکِرٍ.(2)

{قوم ثمود هشداردهندگان را تکذیب کردند.* و گفتند: آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟ در این صورت، ما واقعاً در گمراهی و جنون خواهیم بود.* آیا از میان ما [وحی] بر او القاء شده است؟ [نه،] بلکه او دروغگویی گستاخ است.* به زودی فردا بدانند دروغگوی گستاخ کیست؟* ما برای آزمایش آنان [آن] ماده شتر را فرستادیم و [به صالح گفتیم:] مراقب آنان باش و شکیبایی کن.* و به آنان خبر ده که آب میانشان بخش شده است: هرکدام را آب به نوبت خواهد بود.* پس رفیقشان را صدا کردند و [او] شمشیر کشید و [شتر را] پی کرده * پس چگونه بود عذاب من هشدارها [ی من]؟* ما بر [سر]شان یک فریاد [مرگبار] فرستادیم و چون گیاه خشکیده [کوچه ها] ریز ریز شدند* و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم، پس آیا پندگیرنده ای هست؟}

- کَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَهِ * فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِکُوا بِالطَّاغِیَهِ.(3)

1- . ذاریات/ 43- 45
2- . قمر/ 23-32
3- . حاقه/ 4-5

{ثمود و عاد، آن حادثه کوبنده را تکذیب کردند.* اما ثمود به [سزای] سرکشی [خود] به هلاکت رسیدند}

- وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ.(1)

{و با ثمود، همانان که در دره، تخته سنگ ها را می بریدند و شکاف ایجاد میکردند}

- كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا * إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا * فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا * فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا * وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا.(2)

{[قوم] ثمود به سبب طغیان خود به تکذیب پرداختند * آنگاه که شقی ترینشان بر [پا] خاست * پس فرستاده ی خدا به آنان گفت: زنهار! ماده شتر خدا و [نوبت] آب خوردنش را [حرمت ندهید] و [لی] دروغ زنش خواندند و آن [ماده شتر] را پی کردند، و پروردگارشان به [سزای] گناهانشان بر سرشان عذاب آورد و آنان را با خاک یکسان کرد * و از پیامد کار خویش، بیمی به خود راه نداد.}

تفسیر: طبرسی که خدایش رحمت کند میگوید: «از جانب پروردگارتان دلیلی آشکار» یعنی دلیلی و معجزه ای که گواه بر راستگویی من است «این ماده شتر خدا برای شماست» اشاره به خود ماده شتر کرده است، آن را به خداوند سبحان اضافه کرده است از جهت برتری دادن و اختصاص دادن، مانند خانه خدا؛ و گفته اند: آن را به خداوند اضافه کرده است، چرا که خداوند آن را بدون واسطه آفرید و آن را دلیلی بر یکتایی خود و راستگویی پیامبرش قرار داد، چرا که آن ماده شتر از تخته سنگی صاف که چونان زنی آبستن، به آن آبستن شده بود، بیرون آمد، سپس با همان ویژگی که آن را طلب کرده بودند، تخته سنگ از آن شکافته شد. و نوشیدن یک روز نیز به صورت ویژه، مختص آنان بود که در آن روز، ماده شتر به آب آنان نزدیک نمی شد؛ و گفته اند: به این دلیل آن را به خداوند اضافه کرده است که جز خدای متعال مالکی برای آن نبود؛ حسن گوید: ماده شتری از ماده شتران بود و وجه

1- . فجر/ 9
2- . شمس/ 11-15

اعجاز آن این بود که تمام آب وادی را در یک روز می نوشید «در دشت های آن [برای خود] اختیار می کردید» سهل: مقابل کوه، و آن چیزی است که در آن سختی ای بر جان نیست، یعنی در دشت های آن خانه ها و قصرها بنا می کنید، و تنها به این دلیل آنها را در دشت ها انتخاب می کردند که در آنها ییلاق کنند. «و از کوه ها، خانه هایی [زمستانی] می تراشیدند» ابن عباس می گوید: قصرها را در هر جایی بنا می کردند و از کوه ها خانه هایی می تراشیدند که زمستان در آن ها ساکن شوند، تا خانه هایشان در زمستان محکم تر و گرم تر باشد، و روایت است که آنان به دلیل طول عمرشان احتیاج به این داشتند که خانه هایی در کوه ها بتراشند، چرا که سقف ها و بناها قبل از پایان یافتن عمر آنان کهنه و پوسیده می شد «و در زمین سر به فساد بر مدارید» یعنی برای فساد در زمین حرکت نکنید و در آن زیاده روی ننمایید «به مستضعفان» یعنی به کسانی از مؤمنان که آنان را به ضعف کشانده بودند «که ایمان آورده بودند» بدل از جمله «به مستضعفان» «پس آن ماده شتر را پی کردند» ازهری گوید: عقر در نزد عرب ها یعنی: قطع کردن پی و عصب بالای پاشنه پای شتر، سپس ذبح کردن را نیز عقر قرار دادند زیرا ذبح کننده شتر، ابتدا او را عقر می کند و سپس آن را ذبح می کند «و سر پیچیدند» یعنی در فساد از حد تجاوز کردند.(1)

و ثمود در وادی القری بین مدینه و شام بودند، و عادیان در یمن بودند.

«و در آن شما را استقرار داد» یعنی شما را آبادگران زمین قرار داد، یا زمین را در طول مدت عمرتان به صورت مادام العمر برایتان آباد کرد، یا عمرهای شما را در آن طولانی کرد. ضحاک گوید: عمرهای آنان از هزار سال تا سیصد سال بود یا شما را از ساختمان های آن به خانه ها، زراعت ها و درخت کاری هایی که نیاز دارید، فرمان داد، «به راستی تو پیش از این در میان ما مایه امید بودی» یعنی از تو امید خیر داشتیم، اما اکنون با بدعتی که آورده ای از تو ناامید شدیم، یا تو را یاور خود در دینمان می پنداشتیم «سخت» باعث شک و تهمت «رحمتی» یعنی نبوت «جز زیان» یعنی نسبت من به زیان، یا آگاهی در زیان شما، یا اگر شما را اجابت کنم، به منزله

1- . مجمع البیان 4: 440-441

کسی خواهم بود که زیانش افزوده می شود «پس آن [ماده شتر] را پی کردند» یعنی بعضی از آنان آن را پی کردند و بعضی دیگر راضی شدند و آن را تنها سرخ روی ثمود پی کرد «و از رسوایی آن روز» معطوف بر محذوفی است، یعنی از عذاب و از رسوایی ای که در آن روز با آنان همراه شد.(1)

«و حجر»: نام شهری است که ثمود در آن بود، و گفته اند: نام منطقه ای است که در آن ساکن بودند «و آیات خود را به آنان دادیم» یعنی حجت ها و معجزه ها را.(2)

«آیا شما را در آنچه اینجا دارید، رها می کنند؟» یعنی گمان می کنید که شما در خیری که خداوند در این دنیا به شما عطا کرده است، رها می شوید؟ «آسودهگان» از مرگ و عذاب، سپس نعمت هایشان را شمارش کرده و فرمود: «در باغ ها» تا اینجا که فرمود: «که شکوفه هایشان لطیف است» طلع: غلاف شکوفه خرما(3)

و هضم: رشد یافته رسیده، یا خرمای نرم، یا خرمایی که هرگاه لمس شود، از هم پاشیده می شود، یا خرمایی که هسته ندارد «هنرمندانه» یعنی ماهر در تراشیدن آن، «فرمان افراطگران رام یعنی رئیسان آنان را و آنان نه نفر از ثمود بودند که شتر را پی کردند «از افسون شدگان» یعنی به جادو مبتلاشده ای پس عقلت فاسد شده است یا از فریب خوردگان و گفته اند: معنایش این است: تو مانند ما میانتهی - دارای شکم - هستی، تو را شُش است، یعنی ریه ای که می خورد و می نوشد، پس چرا شایسته تر از ما به (امر) نبوّت شدی؟(4)

«پس به ناگاه آنان دو دسته شدند» یعنی مؤمنان و کافران «پیش از نیکی، خواهان بدی» پس خواهان عذاب قبل از رحمت، یعنی چرا گفتید اگر آنچه برای ما آورده ای حق است، پس برای ما عذاب بیاور؟ «گفتند: ما فال بد زدیم» یعنی تو و همراهانت را بدیمن دانستیم، و این بدان سبب است که آنان به قحطی باران و

1- . مجمع البیان 5: 174-175
2- . مجمع البیان 6: 343

3- . الکَفَر: غلاف شکوفه خرما. و رضی قدس سره به معنایی که برای هضیم ذکر کرده است معنای دیگری افزوده است: یعنی یکدیگر را در برگرفتن و در هم پیچیدن. پس برخی از شدت فراوانی و در هم فرورفتگی برخی دیگر را تحت فشار قرار دادند.

4- . مجمع البیان7: 199- 200

گرسنگی دچار شدند، پس گفتند: این از بدیمنی تو به ما رسیده است «گفت: سرنوشت خوب و بدتان پیش خداست» یعنی بدیمنی به خاطر کفرتان، از جانب خدا به شما رسیده است «مورد آزمایش قرار گرفته اید» یعنی با نیکی و بدی آزمایش می شوید یا به خاطر اعمال بدتان عذاب می شوید، یا با طاعت و معصیت خداوند مورد امتحان واقع می شوید «نه دسته» آنها اشراف و کسانی بودند که به پی کردن شتر شتافتند. ابن عباس می گوید: آنان قداربن سالف، مصدع، دهمی، دهیم، دعمی، دعیم، اسلم، قبال و صداق بودند. «گفتند: با یکدیگر سوگند بخورید» یعنی به خدا قسم بخورید «حتما به [صالح] شبیخون می زنیم» یعنی قطعاً صالح و کسانش را شبانه می کشیم. «سپس به ولی او خواهیم گفت» یعنی به خویشاوند صالح اگر از ما درباره او پرسید: «ما در محل قتل کسانش حاضر نبودیم» یعنی ما او را نکشته ایم و نمی دانیم چه کسی او را به قتل رسانده است «و ما قطعاً راست می گوییم» در این سخن. آنان برای کشتن صالح بر او وارد شدند، پس خداوند سبحان فرشتگان را نازل کرد که هر یک از آنان را به سنگی زدند تا اینکه آنان را کشتند و صالح از مکر آنان در امان ماند، از ابن عباس؛ و گویند، در دامنه کوهی فرود آمدند و منتظر یکدیگر بودند تا بر صالح وارد شوند، پس کوه بر آنان هجوم آورد «خاویه» یعنی خالی.(1)

«صاعقه عذاب خفت آور» یعنی دارای خاری و آن عذابی است که آنان را خوار و رسوا می کند، و گفته شده است: هر عذابی صاعقه است، زیرا هر کس آن را بشنود، بیهوش می شود.(2)

«و در [ماجرای] ثمود [نیز عبرتی بود] یعنی نشانه ای «آنگاه که به ایشان گفته شد: برخوردار شوید» و این بدان سبب است که وقتی شتر را پی کردند، صالح به آنان گفت: سه روز برخوردار شوید «آذرخش آنان را فرو گرفت» و آن مرگ یا عذاب است، و صاعقه هر عذاب هلاک کننده ای است.(3)

ص: 487

1- . مجمع البیان 7: 226- 227
2- . مجمع البیان 9: 9
3- . مجمع البیان 9: 159

«مراقب آنان باش» یعنی منتظر فرمان خداوند در میان آنان یا منتظر آنچه انجام می دهند، باش «و شکیبایی کن» بر آزاری که به تو می رسد «میانشان تقسیم شده است» یک روز برای شتر و یک روز برای آنان «هرکدام را آب به نوبت خواهد بود» یعنی بر هر قسمتی از آب، اهل آن حاضر می شوند «پس رفیقشان را صدا کردند» که همان قدار بود «و [او] شمشیر کشید» یعنی شتر را با پی کردن برگرفت «یک فریاد [مرگبار]» مقصود فریاد جبرئیل است؛ و گفته اند: فریاد، همان عذاب است «چون گیاه خشکیده [کومه ها] ریزریز شدند» یعنی مانند هشیم شدند که همان خشکیده درختی است که با شکستن قطع شده باشد، و (چوب های) خرد و ریزی که صاحب آغل جمع می کند تا برای گوسفندانش آغلی بسازد تا از سرمای باد به آنان جلوگیری کند؛ و گفته اند: یعنی چونان خاکی شدند که از دیوار پخش می شود و باد به آن اصابت می کند و آغلی به صورت دایره می سازد.(1)

«به [سزای] سرکشی [خود]» یعنی به خاطر سرکشی و کفرشان هلاک شدند، یا به فریاد سرکش یعنی فریادی که از حد گذشته باشد.(2)

«تخته سنگ ها را می بریدند» یعنی آن را می پیمودند و از آن به منطقه ای که درآن منزل داشتند، یعنی وادی القری، تونل می زدند.(3)

«به سبب طغیان خود» یعنی با سرکشی شان «آنگاه که بهپاخاست» یعنی ترغیب شد و بهپاخاست، و سنگدل ترین، پی کنند ه شتر است که مو بور کبود کوتاه قدی با خلقتی چسبیده بود. و در روایتی صحیح آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: سنگدل ترین گذشتگان کیست؟ فرمود: پی کننده شتر. فرمود: درست گفتی، وسنگدل ترین آیندگان کیست؟ گفت: گفتم: ای رسول خدا، نمی دانم، فرمود: همان که بر این قسمت (از جسم) تو می زند - و به قسمت وسط سر ایشان اشاره کرد - .

1- . مجمع البیان 9: 191-192
2- . مجمع البیان 10 : 343
3- . مجمع البیان 10 : 487

و از عماربن یاسر روایت شده است که گفت: من و علی بن ابی طالب علیه السلام در غزوه عشیره در پهنه ای از نخل ها و زمینی از خاک خوابیده بودیم، پس به خدا سوگند کسی جز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما را بیدار نکرد. با پای (مبارکش) ما را حرکت داد، در حالی که از آن زمین پر خاک، خاک آلود بودیم. پس فرمود: آیا شما را از دو مرد که سنگدل ترین مردم اند خبر دهم؟ گفتیم: بله ای رسول خدا، فرمود: سرخ روی ثمود که شتر را پی کرد، و کسی که بر این عضو تو می زند ای علی، - و با دستش به سر او قرار داد – تا اینکه این از آن خیس می شود – و محاسن ایشان را گرفت - «زنهار! ماده شتر خدا را» یعنی آن را حرمت نهید و پی نکنید «و [نوبت] آب خوردنش را» پس در آن برایش مزاحمت ایجاد نکنید «بر سرشان عذاب آورد» یعنی پس آنان را نابود کرد یا با عذاب آنان را محاصره و هلاکشان کرد «و آنان را با خاک یکسان کرد» یعنی عذاب را بر آنان یکسان کرد و همه آنان را با آن فراگرفت و هیچ کس را از آن رهایی نداد و امت را یکسان نمود، یعنی عذاب را بر کوچک و بزرگ آنان نازل کرد، یا در نابودی و چسباندن به زمین همه را مانند هم قرار داد؛ و گفته شده: زمینشان را بر آنان یکسان کرد «و از پیامد کار خویش، بیمی به خود راه نداد» یعنی خداوند در هلاک کردن آنان از هیچ پیامدی از هیچ کس نترسید، یا آنکه شتر را پی کرد، از عاقبت کارش پروا نکرد.(1)

1. تفسیر علی بن ابراهیم: «هضیم» یعنی پُر «فارهین: هنرمندانه» یعنی با مهارت و فرهین نیز خوانده می شود یعنی سرکشانه(2) «تا چندی برخوردار شوید» گوید: منظور از چندی، در اینجا سه روز است.(3) «برای آزمایش آنان» یعنی آزمودن «پس رفیقشان را صدا کردند» قدار را که شتر را پی کرد «چون گیاه خشکیده ریزریز» گفت: علف خشک و گیاه(4)
«ثمود و عاد آن حادثه کوبنده را تکذیب

1- . مجمع البیان 10 : 498- 499
2- . تفسیر القمی: 474
3- . تفسیر القمی : 448
4- . تقسیر القمی : 655

کردند» گویند: عذاب آنان را کوبید.(1)

«تخته سنگ ها را می بریدند» در کوه ها شکاف حفر کردند.(2)

2. قصص الأنبیاء: او صالح پسر ثمود پسر عاثر پسر ارم پسر سام پسر نوح است.

3. تفسیر عیاشی: امام باقر محمدبن علی علیه السلام گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل پرسید که هلاک شدن قوم صالح چگونه بود؟ پس گفت: ای محمد، وقتی صالح شانزده ساله بود، به سوی قومش مبعوث شد، پس در میان آنان بود تا اینکه به صد و بیست سالگی رسید و آنان او را در هیچ خیری اجابت نکردند. گفت: و آنان هفتاد بت داشتند که به جای خداوند پرستش می کردند، وقتی (صالح) آن را از آنان دید، گفت: ای قوم، من به سوی شما مبعوث شدم در حالی که شانزده ساله بودم و به یکصد و بیست سالگی رسیده ام و بر شما دو چیز را عرضه می کنم: اگر می خواهید از من طلب کنید تا از خدای خود بخواهم که شما را در آنچه از من خواسته اید، اجابت کند، و اگر بخواهید، از خدایان شما در خواست می کنم، پس اگر مرا در آنچه خواستم اجابت کردند، از میان شما می روم که باعث تنگ شما شده ام و شما نیز باعث تنگ من شده اید. پس گفتند: ای صالح، به انصاف سخن گفتی، پس روزی را وعده کردند که در آن روز بیرون روند، گفت: پس با بت هایشان به مرکز (شهر)شان رفتند. سپس طعام و نوشیدنی خود را آورده، خوردند و نوشیدند، وقتی (از این کار) فارغ شدند، او را خوانده و گفتند: ای صالح، درخواست کن، پس صالح گفت: او را چه شده است که پاسخ نمی دهد؟ به او گفتند: دیگری را بخوان، پس همه آنها را با نام هایشان صدا کرد و هیچ یک از آنان پاسخش را ندادند! پس گفت: ای قوم، می بینید که بت هایتان را صدا کردم و یکی از آنان (هم) پاسخ مرا ندادند، پس از من بخواهید تا صدایم را بخوانم تا همین وقت شما را اجابت کند، پس آنان گفتند: ای صالح، از ما دور شو و اندکی ما و بت هایمان را تنها بگذار. گفت: پس آن فرش هایی که پهن کرده بودند و آن ظرف ها را پرتاب

1- . تفسیر القمی : 694

2- . تفسیر القمی : 723

کرده و در خاک غلتیدند و به بت ها گفتند، اگر امروز به صالح پاسخ نگویید، آبروی ما می رود، سپس صالح را خوانده و گفتند: ای صالح، بیا و از آنان بپرس، پس بازگشت و از آنان پرسید (اما) پاسخش را ندادند، آنان گفتند: صالح فقط می خواهد که شما پاسخش را بدهید و با جواب با او سخن گویید، گفت: (صالح) گفت: ای قوم، اینگونه است، می بینید که روز به پایان رسیده است و نمی بینم که خدایانتان پاسخ مرا بدهند، پس شما از من درخواست کنید تا خدایم را بخوانم تا درحال شما را اجابت کند، گفت: پس هفتاد مرد از ریش سفیدان و بزرگان که مدنظر آنان بودند، داوطلب شده و گفتند: ای صالح، ما از تو درخواست می کنیم و گفت: آیا همه اینان به شما رضایت دارند؟ گفتند: آری، اگر اینان تو را اجابت کنند، ما نیز تو را اجابت می کنیم. گفتند: ای صالح، ما از تو درخواست می کنیم، پس اگر پروردگارت تو را اجابت کرد، از تو پیروی کرده، اجابتت می کنیم و همه اهالی روستای (شهر) ما پیرو تو خواهند شد، پس صالح به آنان گفت: هرچه می خواهید درخواست کنید، پس گفتند: با ما کنار این کوه بیا- و کوهی نزدیک او بود - تا در کنار آن از تو درخواست کنیم. گوید: پس حرکت کرد و با او راه افتادند، وقتی به کوه رسیدند، گفتند: ای صالح، از پروردگارت بخواه تا هم اکنون از این کوه ماده شتری سرخ رنگ با موی بور، پر کرک که – هشت (یا ده) ماه از بارداریش گذشته باشد - و در روایت محمدبن نصر: سرخ رنگ ده ماه آبستن که میان پهلوهایش خمیدگی باشد- برای ما بیرون آورد. گفت: از من چیزی خواسته اید که بر من سخت است و بر پروردگارم آسان، پس آن را از خداوند خواست. پس کوه چنان شکافی خورد که نزدیک بود از شنیدن صدایش، عقل ها از سر ما بیرون رود، گوید: و کوه به گونه ای تکان خورد که زن هنگام درد زایمان تکان می خورد، سپس آنان را غافلگیر نکرد جز آن که سرش از آن شکاف بر آن هویدا شد، پس هنوز گردنش به تمامی بیرون نیامده بود که کشیده شد سپس سایر قسمت های بدنش بیرون آمد، پس ایستاده بر روی زمین قرار گرفت، پس وقتی این را دیدند، گفتند: ای صالح، پروردگارت چه زود تو را اجابت کرد! پس از او بخواه که بچه اش را نیز برایمان بیرون آورد، گوید: پس این خواسته را از خدای متعال درخواست کرد، پس (ماده شتر) آن (بچه) را

بیرون انداخت، پس در اطرافش حرکت کرد. پس (صالح) گفت: ای قوم، آیا چیزی باقی مانده است؟ گفتند: نه، با ما به سوی قوممان بیا تا آنچه دیده ایم را به آنان خبر دهیم و به تو ایمان بیاورند. گفت: پس بازگشتند و هنوز هفتاد مرد به نزد آنان نرسیده بودند که شصت و چهار نفر آنان منحرف شده و گفتند: جادو است، و شش نفر ثابت مانده و گفتند: حقیقت همان است که ما دیدیم، گفت: پس سخن قوم زیاد شد و تکذیب کنان بازگشتند، جز شش تن، سپس از میان شش نفر نیز یک نفر منحرف شد و همان از جمله کسانی بود که شتر را پی کردند. محمدبن نصر در حدیث خود افزوده است: سعیدبن یزید گوید: به من خبر داد که او کوهی را که در شام ماده شتر از آن بیرون آمده، دیده است. پس دیده است که پهلوی شتر، کوه را خراشیده و پهلویش در کوه اثر گذاشته است. و کوه دیگری بوده است که بین آن و این کوه یک میل (فاصله) بوده است.(1)

کافی: ثمالی مانند آن را روایت کرده است.(2)

شرح: شنأتکم یعنی: شما را به خشم آوردم، و در پاره ای از نسخه ها: سئمتکم آمده است، از سأمه به معنای خستگی. الی ظهرهم یعنی خارج از شهر ایشان. و گفته شده: او را برای کاری تشویق کرد پس برای آن کار اعلام آمادگی کرد. یعنی او را برای کار فراخواند پس او اجابت کرد. شقراء: سرخی شدید و وبراء: پر کرک. عشراء: شتری که ده ماه از بارداریش گذشته است، و گاهی بر هر آبستنی اطلاق می شود و بیش از هر چیز بر شتران و اسبها اطلاق می شود. لم یفجأهم یعنی چیزی از اعضای آن به جز سرش به صورت ناگهانی برای آنان بیرون نیامد.

4. تهذیب: ابی مطر روایت میکند: وقتی، ابن ملجم گناهکار که خداوند او را لعنت کند، امیرالمؤمنین علیه السلام را ضربه زد، - امام - حسن به او فرمود: آیا او را بکشم؟ فرمود: نه، اما او را زندانی کن هرگاه از دنیا رفتم، او را بکشید، و هرگاه وفات کردم مرا در این زمین، سرزمین قبر دو برادرم: هود و صالح دفن کنید.(3)

ص: 492

1- . تفسیر العیاشی، نسخه خطی
2- . الروضه: 185-187
3- . التهذیب 2: 12

5. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای مردم، همه افراد جامعه در خشنودی و خشم شریک میباشند، چنانکه شتر ماده ثمود را یک نفر دست و پا برید، امّا عذاب آن تمام قوم ثمود را گرفت، زیرا همگی آن را پسندیدند. خداوند سبحان میفرماید: «ماده شتررا پی کردند و سرانجام پشیمان شدند» سرزمین آنان چونان آهن گداختهای که در زمین نرم فرو رود فریادی زد و فرو ریخت. ای مردم آن کس که از راه آشکار برود به آب میرسد، و هر کس از راه راست منحرف شود سرگردان میماند.

توضیح: خوار: صدای گاو. سکّه: چیزی که با آن شخم می زنند. محماه: چیزی که صدایش قدرتمندتر و فرورفتنش سریع تر است.

6. الخصال: ابن عباس میگوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که دست علی علیه السلام را در دست گرفته بود، بیرون آمد، در حالی که می گفت: ای گروه انصار، ای گروه بنی هاشم، ای گروه فرزندان عبدالمطلب، من محمد هستم، من فرستاده خدایم، آگاه باشید که من از گِلی مورد رحمت واقع شده در میان گروهی چهار نفره در کنار اهل بیتم خلق شده ام: من، علی، حمزه و جعفر. پس شخصی گفت: ای رسول خدا، آیا اینان در روز قیامت با شما سواره هستند؟ پس فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، بهراستی در آن روز تنها چهار نفر سواره خواهند بود: من و علی و فاطمه و صالح پیامبر خدا، علیهم السلام اما من، پس بر براق (سوار می شوم)، و اما فاطمه دخترم سلام الله علیها بر ماده شتر من، عضباء(1) و اما صالح بر ماده شتری که پی شد، و علی علیه السلام بر شتری از شترهای بهشت سوار میشود که زمام آن از یاقوت است، در حالی که دو لباس سبز بر تن داشته و میان بهشت و جهنم می ایستد، در حالی که در آن روز عرق به دهان مردم رسیده

1- . با عین، جزری در النهایه میگوید: اسم شتر ایشان عضباء است. این نام، اسم علم منقول، برگرفته شده از این قول عرب است: ناقه العضباء یعنی شتری با گوش شکافته شده درحالی که شتر پیامبر گوش بریده نبود. برخی گفته اند: بلکه گوشش شکاف داشته است اما معتقدین به قول اول بیشترند. زمخشری میگوید: آن، منقول از این قول عرب است: ناقه العضباء که به شتر کوتاه دست گفته میشود.

است، پس بادی از جانب عرش می وزد و عرق آنان را خشک می کند، پس فرشتگان و پیامبران و صدیقان می گویند: این جز فرشته ای مقرب یا پیامبری مرسل نیست، پس ندا دهنده ای ندا می دهد: این نه فرشته مقرب است و نه پیامبر مرسل، بلکه او علی بن ابی طالب علیه السلام برادر رسول خدا در دنیا و آخرت است.(1)

می گویم: خبرها درباره سوار بودن صالح علیه السلام در روز قیامت در باب های روز حشر گذشت، و در ابواب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام نیز خواهد آمد.

7. تفسیر علی بن ابراهیم: امام باقر علیه السلام درباره این آیه که: «و به راستی، به سوی ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم که: خدا را بپرستید. پس به ناگاه آنان دو دسته متخاصم شدند» می فرماید: تصدیق کننده و تکذیب کننده، کافران آنان گفتند: «آیا گواهی می دهید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟» مؤمنان گفتند: «بی تردید، ما به آنچه وی بدان رسالت یافته است، مؤمنیم» پس کافران گفتند: «ما به آنچه شما بدان ایمان آورده اید، کافریم * و گفتند ای صالح، اگر راست می گویی معجزه ای بیاور» پس برای آنان ماده شتری آورد، پس آن را پی کردند و کسی که آن را پی کرد کبود سرخ رنگ حرام زاده بود، اما این سخن خدا که می فرماید: «چرا پیش از [جستن] نیکی، شتابزده خواهان بدی هستید؟» آنان قبل از آنکه ماده شتر برایشان بیاید، از صالح خواستند که برایشان عذاب دردناک بیاورد. پس گفت: «ای قوم من، چرا پیش از [جستن] نیکی، شتابزده خواهان بدی هستید؟» گوید: عذاب، قبل از رحمت. این سخن خداوند که: «ما به تو و به هر کس که همراه توست فال بد زدیم» آنان به گرسنگی شدیدی مبتلا شدند. پس گفتند: از بدیمنی تو و همراهانت است که این (بلا) به ما رسیده است، و فال بد زدن همین است. «گفت: سرنوشت خوب و بدتان تنها پیش خداست» گفت: خیر و شرتان از جانب خدا است «بلکه شما قومی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته اید» یعنی آزموده می شوید. این گفته او که: «و در آن شهر، نه دسته بودند که در آن سرزمین فساد می کردند و از در

-1 . الخصال 1: 97-98

اصلاح در نمی آمدند» یعنی در زمین اقدام به گناه می کردند. گفته خداوند «با یکدیگر سوگند بخورید» یعنی قسم یاد کنید «حتماً به [صالح] و کسانش شبیخون می زنیم، سپس خواهیم گفت» حتماً سوگند یاد می کنیم «به ولی او» از آنان «ما در محل قتل کسانش حاضر نبودیم، و ما قطعاً راست می گوییم» گوید: حتماً این کار را می کنیم، پس شبانه به سوی صالح رفتند تا او را به قتل برسانند و نزد صالح فرشتگانی بودند که از او محافظت می کردند، وقتی نزد او آمدند، فرشتگان در خانه صالح با پرتاب سنگ آنان را کشتند، پس در خانه او به قتل رسیدند، و زمین لرزه قومش را فرو گرفت و در خانه هایشان از پا درآمدند.(1)

شرح: بیضاوی درباره کلام خداوند که: «و ما قطعاً راست می گوییم» میگوید: و سوگند می خوریم که ما در آنچه گفته شد، راستگوییم، زیرا شاهد یک چیز، در عرف غیر از آن است که مستقیم با او (در ارتباط) بوده است، یا (اینکه) قطعاً ما تنها شاهد هلاکت آنان نبودیم بلکه هم هلاکت او و هم هلاکت آنان را شاهد بودیم. مانند وقتی که بگویی: آنجا مردی را ندیدم، بلکه دو مرد را. پایان.(2)

می گویم: به نظر می رسد که منظور از این سخن که: می گوید: حتما انجام می دهیم این است که منظور آنان از جمله «ما قطعاً راست می گوییم» این است که ما بر این کار قصد کرده ایم و حتماً در اظهار این خواسته راستگو هستیم، و این تأویل دیگری غیر از دو وجه ذکر شده است.

صاحب الکامل گفته است: خداوند به صالح وحی کرد که قوم تو به زودی شتر را پی می کنند. پس این مطلب را به آنان گفت: پس گفتند این کار را نمی کنیم، گفت: اگر شما آن را پی نمی کنید، نزدیک است که از شما فرزندی متولد شود که آن را پی می کند. گفتند: علامت او چیست؟ به خدا سوگند اگر او را ببینیم حتماً به قتل می رسانیم. گفت: او پسری با موی بور، کبود، سرخ و سفید و قرمز است. گفته است: پس در شهر دو پیرمرد عزیز و قدرتمند بود، یکی از آن دو را پسری بود که برای او از زنان بیزاری می جست و دیگری را دختری بود که برایش نظیری نمی یافت، پس

1- . تفسیر القمی: 481

2- . انوار التنزیل 2: 78

یکی از آن دو، دخترش را به ازدواج پسر دیگری درآورد. پس میان آن دو فرزند متولد شد. زمانی که صالح به آنان گفت: فرزندی در میان شما او را پی خواهد کرد، قابله هایی از روستا انتخاب کرده و همراه با آنان پلیس هایی قرار دادند که در روستا (شهر) می گشتند، پس هر گاه می دیدند زنی زاییده است به فرزندش نگاه می کردند که چگونه است. وقتی آن کودک را دیدند، زنان فریاد زده و گفتند: این همان (کودکی) است که پیامبر خدا صالح می خواهد، پس پلیس ها خواستند او را بگیرند اما پدربزرگ و مادربزرگش میان او و آنان فاصله انداخته و گفتند: اگر صالح این را بخواهد حتماً او را می کشیم. پس بدترین کودک بود، و در روز، غیر از او نیز جوانانی در جمعه بزرگ می شدند، پس نه گروه از آنان جمع شدند که در زمین سر به فساد برداشته و از در اصلاح در نمی آمدند، اینان از ترس آنکه پی کننده شتر از آنان باشد، فرزندان خود را کشته بودند، سپس پشیمان شده و قسم خوردند که صالح و خانواده اش را می کشند و گفتند: بیرون می رویم و به مردم چنین وانمود می کنیم که قصد مسافرت داریم، پس به غاری که بر سر راه صالح است رفته در آن خواهیم ماند، وقتی شب فرا رسید و صالح به سمت محل نمازش خارج شد، او را می کشیم، سپس به غار باز می گردیم. سپس به منزل خود بازگشته و می گوییم: ما شاهد قتلش نبودیم، و قومش ما را تصدیق می کنند. و صالح با آنان نمی خوابید. به مسجدی از خود که به مسجد صالح شناخته می شود، می رفت و شب را در آن می ماند، وقتی داخل غار شدند، صخره ای بر آنان افتاده و هلاکشان کرد، پس مردانی از آنان که مسأله را می دانستند، به سوی غار رفتند پس آنان را کشته شده دیدند، پس بنای فریاد را گذاشتند که صالح آنان را به کشتن فرزندانشان دستور داد سپس آنان را کشت، و گفته اند: هم قسم شدن نه (گروه) بر قتل صالح، تنها پس از پی کردن شتر و هشدار دادن صالح به آنان در مورد عذاب بوده است، بدین صورت که نه گروهی که شتر را پی کردند، گفتند: بیایید، که باید صالح را بکشیم، اگر راستگو باشد در کشتنش تعجیل کرده ایم و اگر دروغگو باشد، او را به ماده شتر ملحق کرده ایم، پس شبانگاه که در میان خانواده اش بود، قصد او را کردند، پس فرشتگان با سنگ آنان را طرد کردند. پس هلاک شدند، پس یارانشان آمده و آنان را هلاک شده دیدند، پس

به صالح گفتند: تو آنان را کشته ای، پس قصد کشتن او را کردند، پس خویشاوندانش مانع آنها شده و گفتند: او به شما وعده عذاب داده است، اگر راستگو باشد که بر خشم پروردگارتان نیفزایید، و اگر دروغگو باشد، ما او را تسلیم شما می کنیم، پس، از (کشتن) او بازگشتند. پس براساس قول اول، نه گروهی که هم قسم شدند، غیر از کسانی هستند که شتر را پی کردند، و (قول) دوم درست تر است. تمام.(1)

8. تفسیر علی بن ابراهیم: آیه «و به سوی [قوم] ثمود، برادرشان صالح را [فرستادیم] گفت: «ای قوم من ! خدا را بپرستید. برای شما هیچ معبودی جز او نیست. او شما را از زمین پدید آورد و در آن شما را استقرار داد. پس، از او آمرزش بخواهید، آنگاه به درگاه او توبه کنید که پروردگارم نزدیک [و] اجابت کننده است.» تا این قسمت: «و بی گمان، ما از آنچه تو ما را بدان می خوانی سخت دچار شکیم» پس همانا خدای تبارک و تعالی صالح را در حالی که شانزده ساله بود به سوی ثمود فرستاد، او را پاسخ نیکی ندادند و آنان را هفتاد بت بود که آنها را به جای خداوند عبادت می کردند، وقتی (صالح) آن (اعمال) را از آنان دید، به ایشان گفت: ای قوم، در حالی که شانزده ساله بودم به سوی شما مبعوث شدم و اکنون به یکصد و بیست سال رسده ام و بر شما دو چیز را عرضه می کنم: اگر می خواهید از من طلب کنید تا از خدای خود بخواهم تا شما را اجابت کند، و اگر می خواهید من از خدایان شما طلب می کنم، پس اگر اجابتم کردند، از میان شما می روم، پس گفتند: منصفانه است، پس به ما مهلت ده پس رفتند و سه روز پرستش کردند و بت ها را غبارروبی نموده و برای آنها ذبح کردند، و آنها را به سوی دامنه کوه بیرون آوردند، و شروع به تضرع و زاری به نزد آنها کردند، وقتی روز سوم بود. صالح علیه السلام به آنان گفت: این کار به طول انجامید، پس به او گفتند: آنچه می خواهی بپرس، پس به بزرگترین بت آنان نزدیک شده و به او گفت: نامت چیست؟ پس پاسخ او را نداد، پس به آنان گفت: او را چه شده است که پاسخ مرا نمی دهی؟ به او گفتند: از او فاصله بگیر، پس از او دور شد، پس زاری کنان به او روی کرده و خاک بر سر خود

1- . کامل التواریخ 1 : 36

می ریختند و ضجه زده و گفتند: ما را رسوا و سرافکنده کردی. پس صالح گفت: روز به پایان رسید، گفتند: از او طلب کن، پس به او نزدیک شد و با او سخن گفت: اما پاسخی نداد، پس گریه و زاری کردند تا این که این کار را سه مرتبه انجام دادند و او پاسخی به آنان نداد، پس گفتند: این به تو پاسخ نمی دهد. اما ما از خدای تو می پرسیم. به آنان گفت: آنچه می خواهید را بپرسید. گفتند: از او بخواه که برای ما از این کوه ماده شتری سرخ رنگ با موی بور که ده ماهه آبستن باشد یعنی باردار بیرون آورد که شانه هایش را به دو سمت این دو کوه بزند، و در دم بچه اش را به دنیا بیاورد و شیرش جاری شود، پس صالح گفت: براستی چیزی که از من درخواست کردید، در نزد من دشوار و در نزد خداوند آسان است، پس به پا خاست و دو رکعت نماز خواند. سپس سجده کرد و به درگاه خداوند تضرع نمود. هنوز سرش را بالا نیاورده بود که کوه متلاشی شد و صدای مهیبی از آن شنیدند، (به حدی) ترسیدند که نزدیک بود از آن ترس بمیرند، پس سر ماده شتر در حالی که نشخوار میکرد بیرون آمد. وقتی بیرون آمد، بچه اش را به دنیا آورده و شیرش را جاری ساخت. پس متحیر شده و گفتند: ای صالح، به تحقیق دانستیم که پروردگار تو شکست ناپذیرتر و تواناتر از خدایان ماست که آنان را می پرستیم. و شهرشان آبی داشت که همان حجری است که خداوند متعال در کتاب خود آن را آورده است که: «و اهل حجر [نیز] پیامبران [ما] را تکذیب کردند» پس صالح به آنان گفت: برای این ماده شتر یک نوشیدن است، یعنی یک روز آب شما را می نوشد و یک روز شیر خود را بر شما جاری می کند، و این جمله خداوند عزوجل است: «نوبتی از آب دور است و روزی معین نوبت آب شماست * و به آن گزندی مرسانید که عذاب روزی هولناک شما را فرو می گیرد» پس یک روز آب آنان را می نوشید و فردای آن روز در وسط روستایشان می ایستاد. پس هیچ کس در روستا باقی نمی ماند مگر این که (به قدر) نیازش از آن می دوشید، و در میان آنان نه نفر از رؤسایشان بودند چنانچه خداوند در سوره نمل می فرماید: «و در آن شهر نه دسته بودند که درآن سرزمین فساد می کردند و از در اصلاح در نمی آمدند» پس ماده شتر را پی کردند و او را راندند تا او و بچه (شتر) را کشتند، وقتی شتر را پی کردند، به صالح گفتند: «اگر راست

می گویی، آنچه را به ما وعده می دهی برای ما بیاور» صالح گفت: «سه روز در خانه هایتان برخوردار شوید، این وعده ای بی دروغ است». سپس به آنان گفت: و نشانه هلاکتان آن است که فردا چهره هایتان سفید می شود، و پس فردا قرمز می شود و روز سوم سیاه می شود وقتی فردا شد به چهره های خود نگاه کردند که مانند پنبه سفید شده بود، وقتی روز دوم شد، مثل خون، قرمز شد و وقتی روز سوم بود، چهره هایشان سیاه شد، پس خداوند بر آنان فریادی و زمین لرزه ای فرستاد، پس هلاک شدند. و این همان سخن خداست که: «آنگاه زمین لرزه آنان را فرو گرفت و در خانه هایشان از پا درآمدند» پس از میان آنان تنها صالح و گروهی مستضعف مؤمن رهایی یافتند و این همان سخن خداست که: «پس چون فرمان ما در رسید، صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود رهانیدیم و از رسوایی آن روز [نجات دادیم]. به یقین پروردگار تو همان نیرومند شکست ناپذیر است * و کسانی را که ستم ورزیده بودند، آن نیرنگ [مرگبار] فرا گرفت، و در خانه هایشان از پا درآمدند * گویا هرگز در آن [خانه ها] نبوده اند. آگاه باشید که ثمودیان به پروردگارشان کفر ورزیدند. هان، مرگ بر ثمود»(1)

توضیح: خدای متعال در سوره اعراف فرموده است: «آنگاه زمین لرزه آنان را فرا گرفت» طبرسی که خدایش رحمت کند گفته است : یعنی فریاد؛ از مجاهد و سدّی. و گفته اند: صاعقه؛ و گفته اند: زمین لرزه که با آن هلاک شدند، از ابومسلم؛ و گفته اند: بانگ (بلندی) بوده است که زمین با آن به لرزه درآمده است؛ و اصل معنای رجفه حرکت از جای کننده با شدت حرکت است، کلام خداوند: «از پا درآمده» یعنی بر زمین افتادگان مرده و بی حرکت؛ و گویند: مانند خاکستر به زمین چسبیده؛ چرا که آنان با آن آتش گرفتند و سوختند.(2)

«گویا هرگز در آن [خانه ها] نبوده اند یعنی از آنجایی که آثار آنان با هلاکت از میان رفت و تنها چیزی از جسم هایشان که

1- . تفسیر القمی : 306- 308

2- . مجمع البیان 4 : 441

دلالت بر خواری نازل شده بر آنان میکرد، باقی ماند، گویا هرگز در خانه هایشان نبوده اند.(1)

9. الخصال، علل الشرائع، عیون اخبار الرضا: (شخص) شامی(2)

از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره شش چیزی که در هیچ رحمی حرکت نکرده پرسید، پس فرمود: آدم، حوا، قوچ ابراهیم، عصای موسی، ماده شتر صالح و خفاشی که عیسی بن مریم آن را ساخت و به اذن خدای عزوجل پرواز کرد.(3)

10. عیون اخبارالرضا: سفیان بن لیلی گوید: پادشاه روم(4)

از حسن بن علی علیه السلام از هفت چیزی پرسید که خداوند آنها را بدون بیرون آمدن از رحم خلق کرد، پس فرمود: آدم و حوا، قوچ ابراهیم، شتر صالح، مار بهشت و کلاغی که خداوند عزوجل آن را فرستاد تا در زمین جستجو کند و ابلیس – که خداوند او را لعنت کند -.(5)

11. قصص الأنبیاء: امام صادق علیه السلام درباره آیه: «قوم ثمود هشداردهندگان را تکذیب کردند» فرمود: این زمانی است که صالح علیه السلام را تکذیب کردند، و خداوند هرگز قومی را هلاک نکرده است تا این که قبل از آن پیامبرانی به سوی آنان فرستد تا بر آنان حجت ارائه کنند، پس اگر آنان را اجابت نکردند، هلاک می شوند، و خداوند صالح علیه السلام را فرستاده بود، پس آنان را به سوی خدای تعالی فرا خواند، پس پاسخ او را نداده و بر او سرکشی کرده و گفتند: هرگز ایمان نمی آوریم تا اینکه از این تخته سنگ برایمان ماده شتری ده ماهه آبستن بیرون آوری. و آن تخته سنگی بود که بزرگش می داشتند و در آغاز هر سال در کنار آن قربانی می کردند و نزد آن جمع می شدند. پس به او گفتند: اگر چنانچه می پنداری،

1- . مجمع البیان 5 : 175

2- . این حدیث به طور کامل در کتاب الاحتجاجات، باب سؤالات فرد شامی از امیر المؤمنین علیه السلام قبلا ذکر شد. مراجعه کنید به جلد 10: 75-83 .

3- . الخصال 1 : 156، علل الشرائع: 198، العيون: 135
4- . اين حديث به طور كامل از كتابهاى ديگر در جلد 10: 132-138 پيش از اين نقل شد.
5- . آن را نيافتيم

پیامبر فرستاده شده هستی، پس خدا را بخوان تا برای ما ماده شتری ازآن بیرون آورد، پس همان طور که خواسته بودند، آن را برایشان بیرون آورد. و خداوند متعال به صالح وحی کرد که به آنان بگو: خداوند برای این شتر نوشیدن یک روز و برای شما نیز نوشیدن یک روز را قرار داده است، پس شتر هرگاه در روز خود می نوشید، همه آب را می نوشید و نوشیدنی آنان در آن روز از شیر او بود که او را می دوشیدند و کوچک و بزرگی باقی نمی ماند. مگر آنکه در روز او از شیرش می نوشید، وقتی شب می شد و صبح می کردند، به سوی آبشان رفته، آن روز را آنان می نوشیدند و ماده شتر نمی نوشید، تا وقتی که خدا می خواست بر این حالت باقی بودند، تا این که سرکشی کردند و بر کشتن آن چاره جویی کردند، پس مردی سرخ روی با موی بور کبود، حرام زاده ای که برایش پدری نمی شناختند، و به او قدار گفته می شد را فرستادند تا آن را به قتل برساند، پس وقتی شتر به سوی آب رو کرد، ضربه ای به او زد، سپس ضربه دیگری زد و او را کشت، و بچه اش رفت تا به بالای کوهی رفت. پس کوچک و بزرگ آنان، همه از آن خوردند. پس صالح علیه السلام به آنان گفت: پروردگار خود را نافرمانی کردید، خدای متعال می فرماید: اگر توبه کنید، توبه تان را می پذیریم و اگر باز نگردید، در روز سوم عذاب را بر شما نازل خواهم کرد، پس گفتند: ای صالح، اگر راست می گویی، آنچه را به ما وعده می دهی، برای ما بیاور. گفت: شما فردا در حالی صبح می کنید که چهره هایتان زرد است، و روز دوم قرمز رنگ است و روز سوم سیاه؛ پس چهره هایشان زرد شد و برخی از آنان گفتند: ای قوم، آنچه صالح گفت: برسرتان آمده است. پس سرکشان گفتند: حتی اگر هلاک شویم: آنچه صالح می گوید را نمی شنویم، و همین گونه در روز دوم و سوم، وقتی نیمه شب بود، جبرئیل علیه السلام به سوی آنان آمد و فریاد می زد که گوش هایشان را پاره کرد و قلب هایشان را به اضطراب انداخت، پس کوچک و بزرگشان همگی در چشم به هم زدنی مردند، سپس خداوند آتشی از آسمان بر آنان فرستاده که آنان را آتش زد.(1)

1- . نسخه خطی

شرح: طبرسی که خداوند او را رحمت کند درباره این آیه «و در خانه هایشان از پا درآمدند» می گوید: به این دلیل فرموده است: «فأصبحوا» چراکه عذاب آنان را هنگام صبح درگرفت؛ و گویند: بانگ (مهیب) شبانگاه بر آنان زده شد پس با این ویژگی وارد صبح شدند و عرب ها به هنگام مسأله بزرگ می گویند: وای بر بدی صبحگاهش. تمام.(1)

می گویم: آنچه از زردی چهره هایشان در روز اول در این خبر آمده، موافق با سایر اخبار و کلام مفسران و مورخان است، و سفیدی ای که علی بن ابراهیم آورده است، تأویل شده است.

12. قصص الأنبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: صالح علیه السلام مدت زمانی از قومش غایب شد و روزی که از آنان غایب شد میانسال بود؛ با جسمی نیکو و محاسنی انبوه و قدی میانه، وقتی که به نزد قومش بازگشت، او را نشناختند و آنان سه گروه بودند: گروهی منکر که هرگز باز نمی گردند، و طبقه ای دیگر مردد و دیگری بر یقین، هنگامی که بازگشت، از گروه تردیدکنندگان آغاز کرد و به آنان گفت: من صالح هستم، پس او را تکذیب کرده و ناسزایش گفتند و آزار داده و گفتند: صالح چهره و ظاهری متفاوت با تو داشت، سپس نزد گروه منکر آمد، پس، حرف او را نشنیدند و به شدت تمام از او بیزاری جستند، سپس به نزد گروه سوم که اهل یقین بودند، آمد و به آنان گفت: من صالح هستم، پس گفتند: به ما خبری بده تا در اینکه تو صالح هستی تردید نکنیم، ما می دانیم که خدای تعالی، آفریننده ای است که در هر شکلی که بخواهد، تغییر ایجاد می کند. و ما وقتی صالح علیه السلام آمد، از نشانه های او آگاه شده و آنها را بررسی کرده ایم؛ پس گفت: من کسی هستم که برای شما شتر را آوردم، پس گفتند: راست گفتی، و آن چیزی است که (اکنون) آن را بررسی می کنیم، پس علامت شتر چیست؟ گفت: برای او نوشیدن یک روز و برای شما نوشیدن روزی معین است، پس گفتند: به خداوند و به آنچه برای ما آورده ای ایمان آوردیم؛ در این هنگام کسانی که تکبر ورزیدند که همان

1- . مجمع البیان 5 : 175

تردیدکنندگان و منکران بودند، گفتند: بی شک ما به آنچه شما به آن ایمان آورده اید، کافر هستیم. زید شحام گوید: عرض کردم: ای پسر رسول خدا، آیا آن روز عالمی وجود داشت؟ فرمود: خداوند عادل تر از آن است که زمین را بدون عالم رها کند، زمانی که صالح علیه السلام ظهور کرد، علیه او اجتماع کردند، و قتل علی و قائم که سلام خدا بر آن دو باد مانند صالح علیه السلام در این امت است.(1)

می گویم: به زودی به نقل از اکمال الدین در باب های غیبت همراه با اضافاتی خواهد آمد، و در آنجاست که: میانسالی بود با شکمی گشاده، با جسمی نیکو و محاسنی انبوه، شکمی فرورفته، صورتی کم مو، جمع شده و میان قد.

مبدّح: شاید مقصود از آن گشادگی و بزرگی باشد و با خمیص البطن یعنی شکم فرورفته منافات ندارد، چرا که منظور از آن زیرشکم است، جایی که آن قسمت را محکم می کند. ربعه: متوسط میان بلندی و کوتاهی، و غیبت آن حضرت علیه السلام پس از هلاکت کافران قومش بود و بازگشتش به سوی کسانی بود که به او ایمان آورده و با او از عذاب رها شدند.

13. قصص الأنبیاء: یعقوب بن ابراهیم گفت: مردی از ابوالحسن موسی علیه السلام درباره اصحاب رسّ که خداوند از آنان یاد کرده است، پرسید که آنان چه کسانی هستند؟ و از چه کسانی اند؟ و چه قومی بوده اند؟ پس فرمود: آنان دو رسّ بوده اند: یکی از آن دو، رسی که خداوند در کتابش نام برده است نیست، خانواده اش از اهالی صحرا و صاحبان بره و گوسفند بودند، پس خدای تعالی صالح پیامبر را به عنوان فرستاده به سوی آنان مبعوث کرد، پس او را کشتند، سپس پیامبر دیگری را بر ایشان مبعوث کرد و او را به وسیله جانشینی یاری رساند، پس (رس) پیامبر را کشت و آن جانشین تلاش کرد تا اینکه آنان را با دلیل و برهان ساکت کند، و آنان می گفتند: خدای ما در دریا است و خودشان در کناره دریا بودند. آنان عیدی در سال داشتند که در آن روز ماهی بزرگی از دریا بیرون می آمد، پس برای آن سجده می کردند. جانشین صالح به آنان گفت: نمی خواهم که مرا پروردگار قرار دهید، اما

1- . قصص الأنبیاء، نسخه خطی

آیا اگر این ماهی از من پیروی کرد، مرا به آنچه دعوتتان می کنم اجابت می کنید؟ گفتند: آری و عهدها و پیمان هایی به او دادند، پس ماهی ای که بر چهار ماهی (دیگر) سوار شده بود، بیرون آمد، وقتی به او نگاه کردند، سجده کنان به خاک افتادند. پس جانشین صالح پیامبر نزد او (ماهی) رفت و گفت: با نام خدای بخشنده، با اشتیاق یا اجبار نزد من بیا، پس، از ماهیان پیاده شد. پس جانشین گفت: (سوار) بر آن ماهی ها نزد من بیا تا قوم در امر من تردیدی نداشته باشند. پس ماهی به سوی خشکی آمد در حالی که آن ماهی ها را می کشید و آنها، او را به نزد جانشین صالح می کشیدند، اما پس از آن او را تکذیب کردند، پس خداوند بادی بر آنان فرستاد و آنان و چهارپایانشان را در یم یعنی دریا پرتاب کرد. پس برای جانشین صالح در باره جایگاه آن چاه که در آن طلا و نقره بود، وحی آمد، پس حرکت کرد و آن (طلا و نقره) را گرفت و به طور مساوی میان کوچک و بزرگ دوستانش تقسیم کرد.(1)

می گویم: همه خبر در داستان اصحاب رس آمده است.

14. کافی: در الروضه: ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: در مورد این آیه از او سؤال کردم: «قوم ثمود، هشداردهندگان را تکذیب کردند * و گفتند: آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟ در این صورت، ما واقعاً در گمراهی و جنون خواهیم بود * آیا از میان ما [وحی] بر او القا شده است؟ [نه،] بلکه او دروغگویی گستاخ است.» گفت: این بدان سبب بود که صالح را تکذیب کردند، و خداوند عزوجل هیچ قومی را هلاک نکرد تا اینکه قبل از آن، پیامبران را به سوی آنان مبعوث کرد تا بر آنان استدلال کنند، پس خداوند صالح را به سوی آنان فرستاد و او آنان را به سوی خدا فرا خواند پس او را اجابت نکرده و به شدت سرکشی کردند و گفتند: به تو ایمان نمی آوریم تا وقتی که برای ما از این تخته سنگ ماده شتری ده ماه آبستن بیرون آوری. و آن تخته سنگ را بزرگ می داشتند و می پرستیدند و درآغاز هر سال در کنارش قربانی می کردند و نزدش جمع می شدند. پس به او گفتند: اگر چنانچه می پنداری، پیامبر فرستاده هستی، پس خدایت را

1- . قصص الأنبياء، نسخه خطی

بخوان تا از این تخته سنگ ناشنوا برای ما ماده شتری ده ماهه آبستن بیرون آورد، پس خداوند آن را همچنان که خواستند، از سنگ بیرون آورد. سپس خدای تبارک و تعالی به او وحی فرستاد که ای صالح، به آنان بگو به راستی خداوند برای این شتر نوشیدن یک روز و برای شما نوشیدن یک روز را قرار داده است، پس زمانی که روز نوشیدن شتر بود، در آن روز (همه) آب را می نوشید، پس او را می دوشیدند و در آن روز هر کوچک و بزرگی از شیر آن می نوشید، وقتی شب فرا می رسید و صبح می کردند پگاه به سوی آبشان رفته و آن روز از آن می نوشیدند و شتر در آن روز نمی نوشید. پس مادامی که خداوند می خواست در این حالت ماندند، سپس آنان بر خداوند طغیان کردند و نزد یکدیگر رفته و گفتند: این ماده شتر را پی کرده و از آن رها شوید، ما راضی نمی شویم که ما را نوشیدن یک روز و او را نیز نوشیدن یک روز باشد. سپس گفتند: کیست که عهده دار قتل آن شود تا برای او اجری که دوست دارد را قرار دهیم. پس مردی سرخ روی، با موی بور، کبود و حرامزاده که پدرش را نمی شناختند و به او قدار می گفتند، نزد آنان آمد، سنگدلی از جمله سنگدلها، شوم برای آنان، پس برای او مزدی قرار دادند. پس زمانی که شتر به آبی که برآن وارد می شد، روی کرد، (قدار) آن را رها کرد تا آب نوشید و خواست باز گردد پس بر سر راهش نشست و با شمشیر ضربه ای بر او وارد کرد. اما (ضربه) کارگر نشد، پس ضربه دیگری به او زد و او را کشت، و با پهلو بر زمین افتاد، بچه شتر (نیز) فرار کرد تا اینکه از کوه بالا رفت و سه مرتبه به سوی آسمان ناله کرد، و قوم صالح آمدند و هیچ کس نماند جز این که با او در ضربه زدنش مشارکت کرد و گوشت آن را میان خودشان تقسیم کردند به طوری که کوچک و بزرگ آنان از آن خوردند، وقتی صالح این را دید، به آنان روی کرده و گفت: ای قوم، چه چیزی شما را به آنچه انجام دادید، فرا خواند؟ آیا پروردگارتان را نافرمانی کردید؟ پس خداوند تبارک و تعالی به صالح علیه السلام وحی فرستاد که قوم تو طغیان و سرکشی کردند و شتری را که به عنوان دلیلی برآنان فرستادم، به قتل رساندند، در حالی که در آن شتر هیچ ضرری بر آنان نبود، و برای آنان بزرگترین سود بود، پس به آنان بگو: من تا سه روز دیگر عذاب خود را بر آنان می فرستم، اگر توبه کرده و بازگشتند،

توبه شان را پذیرفته و از آنان درمی گذرم، و اگر آنان توبه نکرده و باز نگردند، عذاب خود را در روز سوم بر آنان می فرستم. پس صالح علیه السلام نزد آنان آمده و گفت: ای قوم، من فرستاده پروردگارتان به سوی شما هستم. او (خداوند) به شما می گوید: اگر شما توبه کرده و باز گردید و طلب بخشش کنید، شما را آمرزیده و توبه تان را می پذیرم. وقتی این را به آنان گفت، در سرکش ترین و خبیث ترین حالت ممکن بودند و گفتند: ای صالح، اگر راست می گویی، آنچه را به ما وعده می دهی برای ما بیاور، گفت: ای قوم، شما فردا را در حالی صبح می کنید که چهره هایتان زرد است، و روز دوم چهره هایتان قرمزرنگ و روز سوم سیاه است، وقتی روز اول بود، در حالی صبح کردند که چهره هایشان زرد بود، پس نزد یکدیگر رفته و گفتند: آنچه صالح به شما گفت، (بر سرتان) آمده است. پس سرکشان آنان گفتند: سخن صالح را نمی شنویم و نمی پذیریم، هرچند بزرگ باشد، وقتی روز دوم شد، چهره هایشان زرد شد پس نزد یکدیگر رفته و گفتند: ای قوم، آنچه صالح به شما گفت: بر سرتان آمده است. پس سرکشان آنان گفتند: اگر همگی هلاک شویم سخن صالح را نمی شنویم و خدایانمان را که پدرانمان پرستش می کردند، رها نمی کنیم، و توبه نکرده و باز نگشتند. وقتی روز سوم شد، در حالی صبح کردند که چهره هایشان سیاه بود، نزد یکدیگر رفته و گفتند: ای قوم، آنچه صالح به شما گفت، بر سرتان آمده است. پس سرکشان آنان گفتند: آنچه صالح به ما گفت: بر سرمان آمده است. وقتی نیمه شب شد، جبرئیل علیهالسلام نزد آنان آمد و بر سرشان فریادی زد که گوش هایشان را پاره کرد و قلب هایشان را شکافت و جگرهایشان را به دو پاره کرد. و آنان در این سه روز، حنوط کردند و کفن پوشیدند و دانستند که عذاب بر آنها نازل خواهد شد، پس همه آنان از کوچک و بزرگ در چشم به همزدنی مردند به گونه ای که نه شتری برایشان ماند و نه گوسفندی و نه چیزی جز این که خداوند آن را هلاک کرد. پس در خانه ها و خوابگاه هایشان همگی مردند. سپس خداوند همراه با فریاد، از آسمان بر آنان آتش نازل کرد پس (آتش) همه آنان را سوزاند. و داستان آنان این بود.(1)

1- . الروضه : 187- 189

توضیح: «قوم ثمود هشداردهندگان را تکذیب کردند» یعنی هشدارها یا موعظه ها یا پیامبران را «و گفتند: آیا بشری از خودمان» از جنس ما و از جمع ما، او را بر ما برتری ای نیست و منصوب شدنش به خاطر فعلی است که مابعدش آن را تفسیر می کند، «تنها» به تنهایی و بدون هیچ پیروی، یا اینکه پیروی از مردمان عادی داشته باشد و نه از اشراف «پیروی کنیم؟ دراین صورت، ما واقعاً در گمراهی و جنون خواهیم بود» گویا آنان - کلام - او را بر عکس کردند، یعنی آنچه که او در صورت ترک پیروی از او مترتب کرده بود (گمراهی و جنون) بر پیروی کردن از او مترتب کردند؛ و گفته اند: سُعُر: دیوانگی، و ناقه مسعوره از آن است. «ءألقی الذکر؟» کتاب و وحی « علیه من بیننا» در حالی که در میان ما شایسته تر از او به آن (امر) وجود دارد «بلکه او دروغگویی گستاخ است» غرورش او را واداشته است که با ادعای خود بر ما برتری جوید. و «الشرب» با کسره: بهره از آب. اشقر من الناس: کسی که سرخی بر سفیدی اش غلبه داشته باشد. پدری برای او شناخته شده نبود، یعنی حرام زاده بود و تنها به این دلیل به سالف منسوب بود که در خانه او متولد شد. جوهری گوید: قدار با ضمه قاف و مشدد نبودن دال، به او سرخ روی ثمود و پی کننده شتر صالح گویند. تمام.

رغا البعیر: شتر صدا داد و نالید. جوهری گوید: ثغاء: صدای گوسفند و بز و مشابه آنهاست. الثاغیه: گوسفند. الراغیه: شتر. ما بالدار ثاغ و لا راغ: یعنی هیچ کس در خانه نیست. و گفت: او را نه ثاغیه ای است و نه راغیه ای یعنی او نه گوسفندی دارد و نه شتری. و در بعضی نسخه ها آمده: ناعقه و لاراعیه: کلاغی و نه چوپانی. نعیق: صدای چوپان به گوسفندانش، یعنی گروهی که از آنان صدای کلاغ و چوپانی بیاید، باقی نماند. و اولی آشکارتر است و همان است که در روایت های اهل تسنن نیز در مورد آن قصه موجود است.

تکمله: شیخ طبرسی که خدایش رحمت کند گفته است: وقتی که روز ماده شتر فرا می رسید، سرش را در آب آنان فرو می برد، پس تا وقتی همه آنچه در آن بود را نمی نوشید، سرش را بالا نمی آورد، پس سرش را بلند می کرد و برای آنان دوپایش را از هم باز می کرد پس هرچه بیشتر می خواستند، می دوشیدند. پس

می نوشیدند و ذخیره می کردند تا اینکه همه ظرف هایشان را پر می کردند. حسن بن محبوب گوید: مردی از دوستانمان که به او سعیدبن یزید می گفتند، با من سخن گفته و می گفت: به سرزمین ثمود رفتم و محل بیرون آمدن ماده شتر را بین دو کوه اندازه گرفتم و اثر پهلوهای شتر را دیدم که هشتاد ذراع بود. و از آن شکافی که از آن بیرون آمده بود، خارج نمی شد، نمی توانست از همان جایی که وارد شده بود، خارج شود، (چرا که) برایش تنگ بود، و آنان از او در آسایش و راحتی بودند، و در روز (آب) شتر، آنان از کوه ها و غارها آب می نوشیدند، پس این کار بر آنان سخت آمد، و چهارپایانشان از شتر به خاطر بزرگی اش فرار می کردند، لذا قصد کشتن آن را کردند. گفته اند: همسر صالح زن زیبایی بود که به او صدوف می گفتند، مال فراوانی از شتر و گاو و گوسفند داشت و دشمنی او با صالح از همگان بیشتر بود. پس مردی از ثمودیان را که به او مصدع بن مهرج می گفتند، فرا خواند و خودش را برای او قرار داد در ازای اینکه شتر را پی کند. زن دیگری که به او غنیره می گفتند، قدار بن سالف را که سرخ روی و کبود و کوتاهقد بود، فرا خواند، قدار حرام زاده بود و متعلق به سالف که به او منسوبش می کردند، نبود، بلکه از همسر او (سالف) به دنیا آمده بود. و (زن) گفت: هر یک از دخترانم را که بخواهی به تو می دهم، در ازای اینکه شتر را پی کنی، قدار در میان قومش با عزت و نیرومند بود. پس قدار و مصدع به راه افتادند و فریب ثمودیان را خوردند، پس هفت نفر (دیگر) آن دو را دنبال کرده و بر پی کردن شتر اتفاق نظر کردند.

سدّی گوید: وقتی قدار متولد شده و بزرگ شد، با مردمی می نشست که شرابی به دست آورده بودند و دنبال آبی می گشتند تا با آن شرابشان را مخلوط کنند. و آن روز، روز نوشیدن شتر بود، پس دیدند که شتر، آب را نوشیده است. پس بر آنان گران آمد، پس قدار گفت: آیا موافقید که شتر را برایتان پی کنم؟ گفتند: آری.

و کعب گوید: دلیل آنکه شتر را پی کردند، این بود که زنی به نام ملکاء، بر ثمودیان حکومت می کرده است. پس زمانی که مردم به صالح روی آورده و ریاست به او رسید، به او حسادت ورزید و به زنی به نام قطام که معشوقه قداربن سالف بود و زن دیگری به نام قبال که معشوقه مصدع بود و قدار و مصدع هر شب با این دو

جمع شده و شراب می نوشیدند، گفت: اگر امشب قدار و مصدع نزد شما آمدند، از آن دو اطاعت نکرده و به آنها بگویید: ملکه به خاطر ماده شتر و به خاطر صالح ناراحت است، پس تا وقتی که شتر را پی نکنید از شما فرمان نمی بریم. پس وقتی نزد اینان آمدند، این گفته را به آن دو گفتند. آنها گفتند: ما به دنبال پی کردن آن هستیم. گفت: پس قدار و مصدع و هفت رفیقشان حرکت کرده و وقتی شتر از آب (خوردن) بیرون آمد، آن را تعقیب کردند. قدار در بُن صخره ای در مسیر شتر، در کمین او بود و مصدع در بُن (صخره) دیگری. پس شتر از کنار مصدع گذشت و مصدع تیری به او زد که با آن تیر، عضله ساق پای شتر به هم چسبید، و عنیزه بیرون آمد و به دخترش که از زیباترین مردم بود، دستور داد، پس او برای قدار حجاب از چهره برداشت سپس او را برانگیزاند. پس با شمشیر بر شتر حمله کرد و ساق (پی) پایش را عریان کرد، به طوری که بر زمین افتاد و ناله ای زد که آن ناله، بچه شتر را ترساند، سپس نیزه ای در گردنش زده و او را ذبح کرد. اهالی شهر بیرون آمده، گوشت آن را تقسیم کرده و پختند، وقتی بچه شتر بلایی را که بر سر مادرش آوردند، دید، روی گردانده و فرار کرد تا از کوهی بالا رفت. سپس ناله ای کرد که قلب های قوم از آن قطعه قطعه شد و صالح آمد، پس عذرخواهان نزد او رفتند که فلانی آن را پی کرد و گناهی بر ما نیست. پس صالح گفت: ببینید که آیا می توانید بچه اش را پیدا کنید، پس اگر او را بیابید، امید است که عذاب از شما برداشته شود، پس بیرون رفته و در کوه به جستجویش پرداختند، اما او را نیافتند، آنان شتر را شب چهارشنبه پی کرده بودند، پس صالح به آنان گفت: در خانه هایتان یعنی منطقه خود سه روز در دنیا بهره مند شوید که عذاب (حتماً) بر شما نازل می شود. پس گفت: ای قوم، شما فردا را در حالی صبح می کنید که چهره هایتان زرد است، و روز دوم را با چهره هایی سرخ صبح می کنید و روز سوم چهره هایتان سیاه (کبود) است، وقتی روز اول بود، چهره هایشان زرد شد، پس گفتند: آنچه صالح به شما گفت بر سرتان آمده است، و وقتی روز دوم شد چهره هایشان سرخ، و روز سوم سیاه شد. وقتی نیمه شب بود، جبرئیل به سوی آنان آمد، پس بر سر آنان فریادی زد که گوش هایشان پاره و قلب هایشان شکافته و جگرهایشان به دو نیمه شد و آنان حنوط کرده و کفن پوشیده

بودند و دانستند که عذاب بر آنان نازل میشود. پس همه آنان، کوچک و بزرگ در چشم به هم زدنی مُردند، پس خداوند از آنان نه شتری باقی گذاشت و نه گوسفندی و نه چیزی که نفس داشته باشد، جز این که آن را هلاک کرد، پس در خانه های خود مردند. سپس خداوند همراه با فریاد، آتشی از آسمان بر آنان نازل کرد که همه آنان را سوزاند. پس این بود داستان آنان.

و ثعلبی در حدیثی مرفوع از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود: ای علی، آیا می دانی شقی ترین (بدبخت ترین) پیشینیان چه کسی است؟ گفت: گفتم: خدا و پیامبرش داناترند، فرمود: پی کننده شتر. فرمود: آیا می دانی بدبخت ترین آیندگان کیست؟ گفت: گفتم: خدا و پیامبرش داناترند. فرمود: قاتل تو.

و در روایت دیگری است که: شقی ترین آیندگان کسی است که این را با این خضاب می کند - و به محاسن و سرایشان اشاره فرمود- و ابوزبیر از جابربن عبدالله روایت کرده است که گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه تبوک از حجر عبور کرد، به اصحابش فرمود: هیچ یک از شما وارد این روستا نشوید، و از آبشان ننوشید و بر این عذاب شده ها وارد نشوید مگر گریان از اینکه (مبادا) چیزی که به آنان رسیده، به شما نیز وارد شود. سپس فرمود: اما بعد (از آن) از پیامبرتان معجزه نخواهید، اینان قوم صالح هستند، از پیامبر خود معجزه خواستند، پس خداوند ماده شتر را برایشان فرستاد که از این شکاف وارد و از این شکاف خارج می شد، روزی که نوبت آبش بود، از آب آنان می نوشید، و (پیامبر) محل بالا رفتن بچه شتر را وقتی به سوی غار بالا رفت، به آنان نشان داد. و از فرمان پروردگارشان سرپیچی کرده، او را پی کردند، پس خداوند هر کس از آنان را که در مشرق ها و مغرب های زمین، در زیر آسمان بود، هلاک کرد جز یک مرد که به او ابورغال می گفتند و او ابوثقیف بود که در حرم خدا (کعبه) بود و حرم خداوند مانع عذاب او شد، وقتی بیرون آمد، آنچه بر سر قومش آمده بود، به او نیز رسید، پس دفن شد و همراه با او شاخه ای از طلا نیز دفن شد. و (پیامبر) قبر ابورغال را به آنان نشان داد، پس قوم پیاده شدند و با شمشیرهایشان به سوی قبر او پیشی گرفتند و او را جستجو کرده و

آن شاخه را بیرون آوردند. سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقاب بر چهره زدند و به سرعت حرکت کردند تا از آن منطقه گذشتند.(1)

توضیح: جوهری گوید: تفحج: این است که هنگام نشستن میان پاهایش فاصله بیندازد و هم چنین است. تفحیج. و قد افحج الرجل حلوبته: وقتی که میان دوپای حیوان را باز کند تا از او شیر بدوشد و ثعلبی گوید: سپس زمّرته یعنی او را بر پی کردن شتر تشویق کرد. و جوهری گوید: سقب: بچه شتر نر.

15. تفسیر علی بن ابراهیم: امام باقر علیه السلام درباره این آیه «ثمود به سبب طغیان خود به تکذیب پرداختند» فرمود: طغیان ثمود را وادار به تکذیب کرد. علی بن ابراهیم درباره «شقی ترینشان» گفته است. گفت: کسی که شتر را پی کرد. و این آیه «بر سرشان عذاب آورد» گفت: آنان را ناگهانی و غافلگیرانه در شب فرا گرفت. «و از پیامد کار خویش، بیمی به خود راه نداد» گوید: پس از این کسانی که هلاکشان کردیم، نمی ترسند.(2)

توضیح: ممکن است براساس این تأویل، گفته او که: «عقبها» فاعل «لایخاف» باشد و منظور از «العقبی: پیامد» امت متأخر باشد، یا فاعل آن ضمیری باشد که به انسان برگردد.

16. علل الشرائع، عیون اخبارالرضا، الخصال: در پرسش های (مرد) شامی که گفت: به من از روز چهارشنبه و فال بد زدن به آن خبر ده، پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آن آخرین چهارشنبه ماه است - و حدیث را ادامه داد تا اینجا که فرمود - : و روز چهارشنبه خداوند فرمود: ما آنان و قومشان را همگی هلاک کردیم و روز چهارشنبه فریاد آنان را گرفت و روز چهارشنبه شتر را پی کردند.(3)

شرح: آنچه از این حدیث برمی آید این است که این فریاد، همان فریادی است که بر قوم عاد در فاصله میان دو امر مربوط به آنان یعنی نابودی آنان و پی کردن شتر واقع شده است. اما با احادیثی که پیشتر بر این دلالت می کرد که پس از پی کردن، (در فاصله ای) بیش از سه روز هلاک نشدند، همخوانی ندارد. پس به نظر نمی رسد که پی کردن و صیحه، هر دو در روز چهارشنبه بوده باشد، پس بهتر است

1- . مجمع البيان 4: 441-443
2- . تفسير القمى : 727
3- . علل الشرائع: 199، عيون الأخبار: 136- 137، الخصال 2: 28

که فریاد را به چیزی تعبیر کنیم که بر قوم هود یا قوم شعیب یا قوم لوط واقع شده است؛ و چه بسا وجه وسطی بهتر باشد.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109